بفیض خالق زمین و زمان و بفضل و توفیق هادی گمرهان تعالی شانه

درین زمان میمنت اقتران همایون انجام فرحت عنوان تازه حقیقت آگاه طریقت

دستگاه مولوی نور الله صاحب ادخله الله فی الجنان کتاب مستفید صوفیان در ملفوظات شاه عبد الرحمن سیمنی



نام تاریخی مخزن اسرار حق باهتمام امیدوار مراحم مواهب داور نیاز مند بارگاه صمد

شیخ علی محمد غفر الله الاحد بتاریخ دوم ماه صفر المظفر سنه ۱۲[illegible] هجری قدسی در شهر لکهنو

در مطبع فیض منبع منشی کالی پرشاد واقع لکهنو گنج هنر بزیور طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

خدا را انتظار حمد ما نیست • محمد چشم بر راه ثنا نیست • مناجاتی اگر باید بیان کرد • به بیتی هم قناعت میتوان کرد • محمد از تو میخواهم خدا را • خدایا از تو نور مصطفی را • اما بعد میگوید اسیر هوا و هوس حقیر تر از مور [illegible] المتمسک بحبل الله المتین محمد نور الله بن محمد مقیم الدین عاملهما الله بلطفه المبین که چون کمال و عروج ذات انسان و صلاح و فلاح آن خلیفهٔ الرحمان بحکم قد افلح من زکیها موقوف بر تزکیه روح و فنای نفس است و فنای آنرا وابسته دامن دولت هادی مطلق و [illegible] لیکن رشتهٔ صحبت پیر و مرشد [illegible] و بسبب ناپایداری حیات مستعار دوام صحبت مرشد متعذر و محال است بل [illegible] بجهت طول زمان نیز تو هم و خیال آنا جرم تذکرهٔ احوال خجسته مآل کاملین و تبصرهٔ سیر و خصائل واصلین را نائب مناب صحبت بابرکت شان گردانیده اند و نوشته اند که مطالعهٔ احوال مشائخ روح طالب را مددی میرساند و کلمات طیبات ایشان مخنثان را مرد و مردان را شیر مرد و شیر مردان را فرد و فردان را عین درد میکنند و ازینجاست که حق سبحانه و تعالی امتنانا بحبیب خود خطاب میفرماید وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ و هر چند پیر دستگیر این حقیر آنکه مرکز دائرهٔ احدیت قطب افلاک صمدیت آشنای بحر اسرار طریقت غواص قلزم ناپیدا کنار حقیقت شهسوار میدان معرفت و صفا سرحلقهٔ مجاهدین معرکهٔ محویت و فنا ذبیح خنجر رضا و تسلیم حضرت مرشدی و مولائی شاه [illegible]

ابن مفتی محمد سلیم علی نبینا وعلیهما التسلیم بهر زمان قلیل از دستگیری فقیر کثیر التقصیر تعین ظاهری وابسته بوجوه ظاهر پیوستند و رخت اقامت از دار فانی بعالم جاودانی بر بستند و این حقیر از درک صحبت و اخذ فیض و برکت بحضور قطب زمان بظاهر محروم و بیگانه مانده بود لیکن نازم بخوش طالعی و بلند اقبالی خویشتن که آن عاشق ربانی و معشوق یزدانی مکتسب کسوت رحمانی گشته بعیت تردید نا در رزرحمت باختند آیشان را از کرم دریافته آنجاست که راقم آثم بتائید غیبی و توفیق لاریبی در سنه ۱۲۳۲ یکهزار و دوصد و سی و دو هجری به بیت السلطنت لکهنو حرسها الله عن الآفات خود را رسانیده دولت پابوس ذات قدسی صفاتی دریافتم که هو کان رحمانا فی ذاته محمدا فی صفاته علیا فی اقواله حسنا فی افعاله واحدا فی توحیده فضیلا فی دعائه ابراهیما فی ترکه وتجریده اباحذیفة فی زهده وتفریده اباهبیرة امین الدین فی شریعته علو ممشادا فی معارجه اباسحاقا فی هدایة الوری وابا احمد ابدالا فی عشقه وحاله ابا محمد جشتیا فی اقرانه وزمانه ناصر الدین ... مودودا فی خلقه وطریقته شریفا فی نسبه عثمانا فی حیائه ... الدین فی عرفانه قطب الدین فی زمانه فرید الدین فی مجاهداته صابرا فی مصائبه شمس الدین فی ... جلال الدین فی حالاته وکماله شیخ العالم فی بقائه بعد فنائه عارفا فی معارفه شیخا محمدا فی فیضانه برهانه قطب العالم فی قدوسیته جلال الدین فی ارشاده نظام الدین فی هدایته ابا سعید فی عشقه وحلمه ابراهیما فی محبوبیته وخلیلا محمدا فی جماله وکماله یوسفا فی مناقبه واخلاصه سلیما فی رضائه وتسلیمه نور الهدی فی هدایة الوری بدر الدجی شمس الضحی غوث مغیث اهل جهان جنید عصر و شبلی دوران قطب زمان حاج الحرمین هادی الله زین حضرت مولانا **شاه عبد الرحمن**

المخاطب بمقبول النبی من رسول آخر الزمان صلی الله علیه و علیهم اجمعین صلوة دائما تملأ الملین تعمه شرفیابی بحضور آن قطب یگانه اگرچه قریب شش سال در لکهنو اتفاق اقامت این سراپا ندامت افتاد لیکن بجهت ملازمت سرکار سلطانی و تعلقات دنیوی نحیکه می بایست استفاده صورت نه بست معهذا در سنه ۱۲۳۹ یکهزار و دوصد و سی و نه هجری بضرورت بعضی مهمات بدار و دیار وطن شتافته عرصه پنجسال در آن نواح گزرانیده الحمد لله علی احسانه که باز همت علیای مرشدی و مولائی بجاذبه صادقه بطرف خود کشید چنانچه بتاریخ نهم ذیحجه سنه ۱۲۴۳ هجری یکهزار و دوصد و چهل و سه در لکهنو رسیده در زاویه بیت الرحمان عزلت

گزینم و دوام صحبت و حضوری شبانه روزی بر خود واجب گردانیدم از آنجا که عمر عزیز چهل و پنجسال
در اکتساب جاه و مال و تحصیل کسب کمال ظاهری برباد رفته عقل و روح در ظلمت جاه پستی و هوش و حواس در قید تو بودند
بلندی و پستی محبوس گشته مصداق این قول شده بود مثنوی جان همه روز از لگدکوب خیال ٭ وز زیان و سود و از
خوف زوال ٭ نی صفا میماندش نی لطف و فر ٭ نی بسوی آسمان راه گذر ٭ تا همینکه در سایه عنایت سبحانی
و ظل حمایت رحمانی در آمدم ضمیر و چشم و گوش و عقل و هوش من از بند خیالات دنیا و دین راه خلاص
و دل و جان و روح و روان از گرفتاری تن سبیل مناص دریافت فصدق من قال بیت سایه یزدان چو باشد
دایه اش ٭ وارهاند از خیال و سایه اش ٭ و در زمان حضوری از زبان دُرّ بیان آن وحید دهر فرید زمان
فوائد عجیبه و لطائف غریبه بگوش هوش میرسید که از آن دلهای مرده و جانهای افسرده زنده میگردید
یاران صحبت باعث بر آن شدند که آن ارشادات هدایت آیات با بندی از خصائل شریف و معنی اتفاق
بی تکلف و بلا مبالغه بقید تحریر آرم و باین ذریعه خود را از مقتبسان انوار صحبت کثیر الفیض والبرکت
شمارم هرچند عذر کردم که برای تحریر حال و تقریر مقال کاملی معرفت ذات و صفات حاصل کمال کما ینبغی
شرط است بحکم آنکه مثنوی رحمت رحمان چنین است ای پسر ٭ ناید اندر وهم از وی جز اثر ٭ ظاهر است آثار و میوه رحمتش ٭ لیک
کی داند جز او ماهیتش ٭ هیچ ماهیات اوصاف کمال ٭ کس نداند جز باثار و مثال ٭ مولانا گم من چه دانم فیل را ٭ پشه کی داند
اسرافیل را ٭ لیکن مستدعیان خیر معذورم نداشته گفتند مثنوی تو مگو ما را بدان شه بار نیست ٭ با کریمان
کارها دشوار نیست ٭ از برای حق صحبت سالها ٭ بازگو حالی از آن خوش حالها ٭ تا زمین و آسمان خندان شود ٭
عقل و روح و دیده صد چندان شود ٭ لاجرم حسب استدعای شان برای استمداد کمر همت بسته در اوقات
حضوری صحبت بابرکت قلمدان و کتاب مسوده ذات پیش خود میداشتم و بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله
بعضی فوائد عوائد را که از لسان گوهر فشان وی رضی الله عنه می شنیدیم قلم بند میساختم و اکثر مسوده آن بسمع
اقدس میرسانیدیم و بعد وصال آن مقبول الهی جواهر زواهر ارشادات را که مانند اوراق خزان رسیده در
زوایای خمول متفرق بودند از گلبن حافظه خود و خزینه اذهان دیگر مضار باخر خیال گلچینی نموده بر صفحه قرطاس
جلوه ظهور میدهم و چشم توفیق راست کرداری و صدق گفتاری از جناب شان میدارم مثنوی راستی کن ای
تو فخر راستان ٭ ای تو صدر و من درت را آستان ٭ گر خطا گویم اصلاحش تو کن ٭ مصلحی تو ای تو
سلطان سخن ٭ فقره کمّه آن را بعنوان کتاب مستطاب متن شرح و قول احوال خجسته مآل آن خالی جناب نوافقت

اینست که مظهر اتم حضرت رحمانی فانی فی الرسول بود لهذا ذات ستوده صفاتش مستجمع جمله خصائل و شمائل
رسول صلی الله علیه و آله وسلم بوده است و تفصیل این اجمال و تصدیق این مقال را بیک کوکبه و پنج نور
جلوه طراز داده به انوار الرحمان لتنویر الجنان موسوم گردانیدم وما توفیقی الا بالله کوکب
مشتمل بر دو تجلی تجلی اول در حلیه نورانی آن یوسف مصر جمال تجلی دوم در اخلاق حمیده آن معظم [illegible]
نور اول مشتمل بر دو لمعه لمعه اول در ذکر میلاد و نسب و وطن و اختیار کربت و غربت برای تحصیل علوم
ظاهری لمعه دوم در کیفیت اختیار سفر برای زیارت حرمین شریفین و دیگر مزارات متبرکه اولیای [illegible]
علم باطنی نور ثانی مشتمل بر چهار لمعه لمعه اول در معمولات اوقات شبانه روزی لمعه دوم در اجازت
بعضی اعمال به مریدین و مخلصین لمعه سوم در ذکر انتساب سلاسل پیران طریقت علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام لمعه چهارم در ذکر بیعت و فوائد متعلقه آن نور ثالث مشتمل بر شش لمعه لمعه اول
در اجابت دعا بخلوت کعبه شریفه و حصول قرب و منزلت بحضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در مدینه منوره
و فضائل [illegible] و حکایات متعلقه آن لمعه دوم در حصول فیوض و برکات از اولیای احیا و اموات
لمعه سوم در ذکر همت کاملین و کرامت و اصلیه حضرت [illegible] لمعه چهارم در حکایات [illegible]
و فوائد متعلقه سلوک و تحصیل [illegible] و معرفت لمعه پنجم در ذکر [illegible] اعمال و حکایات اخلاص
عمل و محبت صادقه لمعه ششم در ترک غذای حیوانی و [illegible] و بیان منافع کم خوردن
و مضار پرخوری و مذمت جمع مال [illegible] درویشان نور رابع مشتمل بر چهار لمعه لمعه اول در تقاریر
رضی الله عنه در معنی تفسیر بعضی آیات و تفسیر کلمه طیبه [illegible] تحقیق وحدت [illegible] و توحید و ذکر پاس انفاس
و تحقیق استعانت و استمداد و معنی بعضی احادیث و بیان بعضی مسائل متعلقه اعتقاد و عمل که در آن [illegible]
زمانه تفرد داشتند لمعه دوم در ذکر بعضی مسائل شریعت لمعه سوم مسائل طریقت که عند الاستفسار سالکین [illegible]
شده بودند لمعه چهارم در تذکره مثنوی معنوی مولانا جلال الدین [illegible] و شرح و حل ابیات مشکله [illegible]
نور خامس مشتمل بر سه لمعه لمعه اول در ذکر بعضی کرامات و خوارق عادات که با وصف کمال استتار
بتخصیص ظاهر شده و بعضی رویای آن بیدار دل که مطابق واقع بظهور رسیده و بعضی رویای کسانیکه تعلیم
و تلقین و فریادرسی وی رضی الله عنه را در خواب دیده موافق آن در بیداری کامیاب مطالب شده اند
لمعه دوم در ذکر بعضی خلفا و مریدین که از آنحضرت رضی الله عنه فیضیاب شده باجازت و خلافت ممتاز

شده اند و هذا اوان الشروع فی المقصود **لمعه سوم** در ذکر مرض الموت و وقایع ارتحال و تواریخ وصال حضرت
خاتمیت آن محمود العاقبت و تاریخ اختتام کتاب هذا که مشتمل بر دو تجلی است **تجلی اول در حلیه نورانی آن**
یوسف مصر جمال بر مرآت صفا پذیر صافی طینتان پاک گوهر پاک نهاد اولی الابصار روشن باد که اگرچه حلیه شریف و سراپای
لطیف به قلم خیال بر لوح حافظه محفوظ است لیکن میخواهم که تصویر آنحضرت را برای سهولت پیر پرستان با اعتقاد
و دیگر معتقدان صفوت نهاد بر صفحه اظهار و تحریر منطبع سازم تا ذریعه اکتساب سعادت مستفیدان
سابق و ارادتمندان واثق گردد مگر برای تحریرش قلمی باید از شاخ طوبی بهشت و ورقی شاید قدسی سرشت
چون بدست آمدن آن دشوار و حصول آن امریست دور از کار بالضرور از روح پرفتوح آنجناب اقدس
که به همت والانهمتش تمامی مشکلات جهان آسان میگردد عون و مددگاری میجویم و بصد تضرع و زاری
میگویم **مثنوی** در کمال زشتی ام من منتهی ؛ لطف تو در فضل و در فن منتهی ؛ حاجت این منتهی زان منتهی
تو برآرای غیرت سرو سهی ؛ بیحدی تو در کمال و در جمال ؛ در کژی ما بی حدیم و در ضلال ؛ بیحدی خویش
بگمار ای کریم ؛ بر کژی بیحد مشت لئیم ؛ کار من سهو است و نسیان و خطا ؛ کار تو تبدیل اعیان و عطا ؛
سهو و نسیان را مبدل کن به علم ؛ من همه ظلمم مرا کن صبر و حلم ؛ کیمیا داری که تبدیلش کنی ؛ گرچه جوی خون
بود نیلش کنی ؛ نوبهار احسن گل ده خار را ؛ زینت طاوس ده این مار را ؛ تا زند این خار من پهلو به گل
تا بجوشد زین سبوی خشک مل ؛ دستگیر و رهنما توفیق ده ؛ جرم بخش و عفو کن بی تنگ گره ؛ از توفیق
غیبی و تائید لاریبی او قلم را عزت و شهرت طوبی جنان و ورق را لطافت و نظافت اوراق ریاض رضوان
میدهد و اسباب سعادت دو جهان برای خود و دیگران ذخیره می نهد **حلیه** بود میر رضی الله عنه
حسین و جمیل و از روی خلقت تمامی اعضای در کمال اعتدال بی نظیر و عدیل و قامت سراپا کرامت
نه قصیر و نه طویل رنگ گندم گونش صبیح و ملیح و روی شریف اندک مدور مانند قمر چشمانش سرمگین در غایت
خوشنمائی ابروانش کشاده و مقوس در نهایت زیبائی بینی مبارک متوسط المقدار رخساره شریفش هموار
از چهره مبارک نور الهی ساطع و از جبین کشاده فروغ عظمت لامع دهانش نه بسیار فراخ و نه تنگ لیکن از شیرینی
گفتار ستیزه با تنگ شکر زبانش حقائق بیان و کلمات حق را ترجمان هر دو لب باریک بسرخی مائل و در حمرت
به برگ گل مقابل ؛ دندان سپید سلک که بهم آمیخته مگر در آخر عمر که به هشتاد و پنج سالگی رسیده اند هم ریخته
بود و بعد ریختن دندان در کلام در میریخت و هنگام خنده شوری عجیب در عرصه دل حاضرین می انگیخت موی

موی محاسن شریف نه انبوه نه خفیف بعضی ازان سیاه و اکثری سفید گردیده تا نصف سینه رسیده بسینه
صفا گنجینه موی سیاه در نمود باقی اجزای سینه و شکم بی مو بر هر دو ساعد دست و ساق پا موهاے ملایم بلکه
در ملایمت زیاده تر از ابریشم ساق پا پر گوشت لیکن بنهایت زیبا قدم شریفش نه خرد نه بزرگ مگر در خور بعضوها
بهمتا انگشتان دست و پا بکمال صفا و نزاکت مفاصلش در نهایت مناسبت اصل جسم شریف نه زفت نه لاغر
بلکه از اعتدال خوانمخمر بقدر کف دست نشانی زردی مائل برپهلوی چپ پیدا و بر پشت پای چپ علامتی برابر
حدقه چشم پیدا و هر دو کف پا املس معرا از خطوط به نهایت صفا رسیده و یک خط راست از زیر انگشت پا تا پاشنه
هر دو کف پا کشیده **فرد** عاشقان خواجگان چشت را ۰ از قدم تا سر نشان دیگر است ۰ در عرق جسم لطیفش
بوی عجیب ظاهر میگردید گوینده آن میگوید که از هیچ عطری چنان خوشبو بمشام نرسیده رفتار وے
رضی الله عنه مشابه بآن بود که کسی از بالا فرود آید و با وصف میانه روی کسی از همپایان که بعجلت قدم
میزدند همراه نمی توانست رسید و در آخر عمر بعبارت چشم ظاهر ضعفی هم رسیده بود که صورت انسان شناخته
نمی شد معهذا اوقات نمیدانست که در هیچیک از اعضا و حواس قصوری راه یافته باشد زیرا که معاینه
صورت و ادای مخارج قراءت قرآن و تتمیم ارکان نماز تا دم واپسین هیچگونه تفاوت نبود و سوار شدن آنحضرت
وی رضی الله بر اسپ و پا پیاده بر شتر و اشتر در سفر و بر دوش کماران در حضر مگر بس کمتر مفقود بعد تتال بعد نقاه
غزل ای چهره زیبای تو رشک بتان آزری ۰ هر چند وصفت میکنم در حسن زان زیباتری ۰ هرگز نیاید در
نظر نقشی ز رویت خوبتر ۰ شمسی ندانم یا قمر یا زهره یا مشتری ۰ تا نقش می بندد فلک کس را نداده این نمک
حوری ندانم یا ملک فرزند آدم یا پری ۰ آفاق را گردیده ام مهر بتان ورزیده ام ۰ بسیار خوبان دیده ام اما
تو چیزی دیگری **تجلی دوم در مکارم اخلاق جمیله آن مظهر کمال** بر سبیل اجمال از انجا که کمال
نفس انسانی منحصر بر تزکیه نفس از رزائل و تحلیه آن بفضائل است پس باید دانست که اصول مکارم اخلاق
چهار اند حکمت و شجاعت و عفت و عدالت و زیر هر جنس از اجناس اربعه مذکوره انواع متعدده و متکاثره مندرج است
فضیلت اول از حکمتش که عبارتست از انکشاف حقایق موجودات علی ما هی علیه بقدر طاقت بشر
هفت نوع پیداست ذکا سرعت فهم صفای ذهن سهولت تعلم حسن تعقل تحفظ تذکر اما ذکا
چنان بود که از کثرت مزاولت مقدمات منتجه سرعت انتاج قضایا و سهولت استخراج نتایج چندان ملکه گردد
که ذهن ثاقب همچو برقی میدرخشید چنانچه مقدمه وجود مطلق که منزلة الاقدام و معرکة الآرا است حکمای

و عقلای زمانه است آنجناب انکشاف کردند که نتیجه آن از علم الیقین بحقیقت الحق موصوف است بحقیقت توحید
بعد زمانه صحابه کرام بر هیچ یکی ام از اهل سلامه آنقدر مشهود نگردید که آنرا عقلاً و نقلاً از روی نصوص محکمات قرآن و حدیث
و فهمیده معنی کلمه طیبه و دلائلش را ابلاناً و [illegible] بران منطبق نماید این دولت عظمی و موهبت کبری بطفیل
نبوی حق سبحانه تعالی مخصوص بذات ملکی صفاتش گردانید چنانچه روزی بر زبان مبارک گذشت که حافظ ابن حجر
علیه الرحمه میفرماید مصراع که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را بفضل الله من گشودم آنرا در صدد تبیت
این معنی رساله کاسرة الاسنان در شرح و بیان کلمة الایمان دلیلی است قاطع و برهانی است ساطع سرعت فهم
آنجناب این بود که نفس را حرکت از ملزومات بلوازم ملکه گشته بود که بسبب آن احتیاج فکر و تامل نداشت
چنانچه اکثر اهل مطالب حاضر شده تقریر مطلب خود آغاز میکردند و آنجناب قبل از اتمام تقریر بکنه مراد شان
رسیده جواب شافی میفرمودند صفای ذهن آنجناب بود که ذهن صافیش در استخراج مسائل اصلا
اضطراب و تشویش نمیکرد چنانچه اکثر علما و فقها حاضر شده مسائل معقول و منقول استفسار میکردند
که آن مسائل سر دست در حافظه آنجناب [illegible] نبود مگر از ملکه کلیات مستحضره بصفای ذهن آنجناب
جواب ارشاد میکردند که مطابق آن در کتاب یافته میشد سهولت تعلیم آنجناب بود که نفس شریفش
بی ممانعت [illegible] بکلیت خویش توجه بمطلوب میکرد و مقدمات نظری را مشابه بدیهی میفهمید چنانچه
[illegible] محمول میکردند حسن تعقل آنجناب بود که در بحث و استکشاف هر دقیقه از دقایق
[illegible] باید نگاه [illegible] داشتند بدون اهمال امر داخلی و بغیر ادخال امر خارجی لهذا وی رضی الله عنه کلام هر قائل را
[illegible] تحفظ آنجناب بود که از زمان صبا تا سن پیری هرچه در کتاب دیدند یا از کسی شنیدند بلا اتفاق
یاد میداشتند چنانچه [illegible] مطلب میشد یکبار که کتاب میگشادند همان ورق برآمدی
یا صفحه [illegible] تذکر آنجناب بود که نفس را ملاحظه [illegible] محفوظه هر وقت که توجه میشد بآسانی
[illegible] چنانچه عقد التوحید رساله کاسرة الاسنان عبارت سلم و بیضاوی و مطول وغیره که در [illegible]
دیده [illegible] بدون ملاحظه کتاب [illegible] عند المقابله فرق حرفی بر نمی آمد فضیلت [illegible] شجاعت
که عبارت است از انقیاد نفس غضبی مر نفس ناطقه را و عدم اضطراب از امور هولناک و صدور افعال
سلیمه [illegible] انکار یازده نوع پیدا است ۱ کبر نفس ۲ نجدت ۳ بلند همتی ۴ ثبات ۵ حلم ۶ سکون نفس
[illegible] ۸ تحمل ۹ تواضع ۱۰ حمیت ۱۱ رقت کبر نفس آنجناب بود که بکرامت و هوان اشیا

اشیا اصلا مبالات نمیکردند و بر وجود اسباب عدمش التفات نمیفرمودند بلکه بر احتمال امور ملائم و غیر ملائم قدرت تامه داشتند موافق همین حال بود که روزے حکایة میفرمودند که در زمان طالب علمی دو صد روپیه پیش من فتوح آمد مرا خوف ایمنی شد که من انچه بجناب الهی دعا کرده ام که خدایا مرا صاحب زکوة مکن مستجاب نشده باشد باری زر نکو رو چند روز صرف گردید آنوقت خاطر من مطمئن شد نجدت چنان بود که نفس به ثبات خود وثوقی داشت و از هیچ امرے مخوف آثار جزع و خطر دیده نمی شد در افعال انتظام بحال خود دیها چنانچه بتصدیق ایمنی از حکایت بالا و افض که در لمعه دوم از نور اول سند حسبت خواهد گردید بلند همتی آنچنان بود که نفس را در طلب سعادت و خیر سعادت اجتنابی التفاتی نبود و بدالت استبشار و بخبرت میفرمودند تا بجدیکه از هول مرگ نیز باک نداشتند بلکه هر گه خطا هری را ذریعه ترقی روحانی می شمردند از مقتضای همین صفت است که روزی حکایه میفرمودند که از درویشان دو کس بودند یکی میگفت که خدایا مراد درد فتح بدار و دیگرے میگفت که هر جا مرضی تو باشد همانجا خوشم انتهی تر دو من درویش دوم بمقام رضا بود و از اول همت بلند داشت ارشاد حضرت موافق آن بود که شیخ سعدی علیه الرحمه در بوستان فرموده نظم یکی پیش شوریده حالی نوشت ❊ که دوزخ تمنا کنی یا بهشت ❊ بگفتا مپرس از من این ماجرا ❊ پسندیدم آنچه او پسندد مرا ❊ ثبات آنچنان بود که نفس را قوت مقاومت آلام و تحمل شدائد مستقر گشته بود که گاهے از پیش آمدن مکروهی منفجر نمیشدند صداقت این حال از فاقه بیست و دو روزه وی رضی الله عنه بمقام سیرالی کلیه و بی آب ماندنش هفت روز در سفر حجاز ظاهر حلم آنچنان بود که نفس را طمانینتی حاصل گشته بود که غضب بتحریک او نتوانست کرد اگر مکروهے میرسید پروای نمیکردند چنانچه مردم منکرین وحدت وجود بالمشافهه نسبت کفر و الحاد میفرمودند آن کوه تحمل به شنیدن آن چین بجبین نمیشد تصدیق این مقال از حکایات سید علیخان که در درگاه مخدوم شاه مینا قدس سره کشار کشیده بر پهلوی مبارک نهاده بود و آنحضرت مردمان را از مزاحمت او مانع شدند روشن است سکون نفس آنچنان بود که در پاسداری امور دینی و دار و گیر احکام شرعی اصلا مجوز خفت و سبکساری نمیشدند چنانچه بعد ادای نماز فجر اگر بگواهی دو کس شبهه در وقت فجر میشد باوجود آنکه دیگران بر داخل شدن وقت متفق بوده باشند اعاده نماز مے کردند شهامت آنچنان بود که نفس بر اکتساب اجرای امور عظام حریص بود و بجهت اشاعت خیر چنانچه میخواستند که به تیسیر علم توحید و تعلیم آن بخواص و عوام تکمیل ایمان خلائق نمایند و اندرینباب سعی موفور

بیان نجدت قسم دوم شجاعت ۱۷

بیان بلند همتی قسم سوم شجاعت ۱۸

بیان ثبات قسم چهارم شجاعت ۱۹

بیان حلم قسم پنجم شجاعت ۲۰

بیان سکون نفس قسم ششم شجاعت ۲۱

بیان شهامت قسم هفتم شجاعت ۲۲

بکار بردند که از سلطنت و خلافت بکثرت بظهور آمده باشد و هر قدر که افراد درین نوع انسانی در عهد و ولایت آن محمد
مرحوم بدولت ایمان توحیدی رسیدند درین زمان قرب قیامت از ولی دیگر نرسیده باشند **تحمل**

بیان ۲۳ تحمل که قسم نهم شجاعت

آنجناب بود که در اکتساب امور پسندیده نفس آلات بدنی و حواس جسمانی را فرسوده گردانیدند چنانچه
بزبان خود میفرمودند که در زمان جوانی وقت شب محتاج چراغ نبودم در روشنی ماه مطالعه کتب مینمودم
از کثرت فاقه و حرارت مشقت سفر ضعف بصر لاحق شد دیگر آنکه مردم حضار همیشه مشاهده کرده اند که هرگاه
شدت گرما و احتباس هوا میبود و مجلس اندرون مسجد تاب نمی آورد آنحضرت بر بستر خود در دالان مسجد
آرام میکردند و در ایام سرما و عین برسات که دیگران تاب هوای سرد نداشتند حضرت در صحن مسجد

بیان ۲۴ تواضع که قسم [illegible] شجاعت

آرام میفرمودند و هوای باد زن علاوه بران بود **تواضع** آنجناب آن بود که خود را هیچ بی هیچ نام کرده
بودند و هنگام استفسار نسب میفرمودند که نسب ما خاک است و فقرا و محتاجین با برهنه و در نماز آمده مصلی
برابر می نشستند و هرگونه کلام ملایم و غیر ملایم میکردند آنجناب از آن خوش میشدند و هرگاه امرا و اهل دول

بیان ۲۵ حمیت که قسم دهم شجاعت

می آمدند مجالست و مکالمت آنها ناگوار طبعی بود بضرورت حسن خلق بجواب سوال آنها میپرداختند
میفرمودند که گاهی سبقت سلام از اهل دنیا نکرده ام **حمیت** دین آنجناب بود که هرگاه خبر میرسید که
سلطان و رئیس وقت که احکام خلاف دین و اسلام صادر گشته بمجرد استماع همچو خبر چهره مبارک از تاسف
زرد میشد و بی اختیار برای انسداد آنچنان بدعات دعا بر زبان جاری میگردید و اگر می شنیدند که از طرف حاکم

بیان ۲۶ رقت که قسم یازدهم شجاعت

حکم مشعر دینداری یا علو همت مانند ارزانی غله یا ممانعت ظلم و فساد تنفید یافته از کمال بشاشت روی مبارک
سرخ میشد و آفرین و تحسین در حق نافذ الامر میفرمودند **رقت** آنجناب بود که بفس از مشاهده تالم
ابنای جنس متاثر میشد بلکه از ایذا و تکلیف ذی روح متالم میگشتند حتی که کسی کلیک و پیسو و شپش را نیز
روبروی حضرت کشتن نمیتوانست چنانچه میفرمودند که سوای اضحیه در حج که از امر شرعی مجبور است گاهی
بدست خود جانداری را ذبح نکرده ام و سوای حج بر جانور قربانی کسی را برای ذبح وکیل می نمودند و اگر کسی
میپرسید که برای خوردن حضرت مرغ یا فلان جانور ذبح کنم میفرمودند که من نمیگویم و حکایت رقت دل
بحال مساکین و محتاجین و مضطرین خارج از آن اند که بحیطه تحریر در آیند **فضیلت سوم از عفت**
که عبارت است از اطاعت قوت شهوانی مر نفس ناطقه را تا تصرفات او بحسب رای ناطقه باشد و اثر حریت
در مظاهر شود و از تعبد هوای نفس و استخدام لذات فارغ باشد انواع دوازده گانه پیداست حیا رفق

حسن هدی سالمت وعت صبر قناعت وقار ورع استقامت حریت سخا حیا آنچنان بود که
از امور قبیحه نفرت واحتراز جبلی شده بود که استماع ذکر قبیح که دیگری مرتکب آن شده باشد گوارا نبود
ازانجا که حق سبحانه تعالی ضمیر صافی داده بود از هر کدام مرید وطالب را حقیقتا که کدام امر شنیع فعلی
از افعال قبیحه سر میزد واز راه کشف بران حضرت ظاهر میشد بامرتکب مذکور از حیا چار چشم نمی‌شد شعر
کرم بین ولطف خداوندگار ؛ گنه بنده کرده است او شرمسار ؛ بعد ازان که توبه بنصیب او می‌شد
همان التفات سابق بحال میگشت رفق وی رضی الله عنه آنچنان بود که از نفس شریف وی در زمانه
فعلی صادر نمی‌شد که خالی از تبرع واحسان نسبت بخلق واستر ضای خاطر باشد دنیا [illegible]
هیچ دوا حب کرده بودند که هر چه سایلی سوال کند همانوقت جواب شافی میدهند تا [illegible]
نباشد اگر سائل از امر شریعت وطریقت می‌پرسید به کمال رفق وملائمت جواب مسئول
ذهن نشین او میفرمودند واگر سائل دنیا می‌بود از آنچه موجود می‌بود میدادند والا لفظ دعا بر زبان میراندند
که خدا بدهد چنانچه در ابتدای ورود لکنو شخصی مبتلا بده صفت رفق درخواست رقعه سفارش [illegible]
کرد حسب خواهش او رقعه نوشته دادند چون بذریعه آن کامیاب مطلب شد دیگران نیز [illegible]
رفته رفته نوبت باین درجه رسید که وقتی از اوقات نبود که دو چهار کس طالب رقعه حاضر نباشند چنانچه
ابتدا از لاله مکهن لال که یکی از معتقدان حلقه بگوش اند وانتها کمترین باین سعادت مامور بوده هرگاه [illegible]
از دستور تحریر رقعه واقف شدند از دست خود نوشته پیش امیران می‌بردند وبعضی مکتوب الیه [illegible]
بتصدیق رقعه آدم خود پیش حضرت میفرستاد آنجناب تصدیق آن بطوری مینمودند که [illegible] لازم
آید ونه ساختگی حامل رقعه بظهور رسد یعنی میفرمودند که رقعه از نام من برخاست اگر [illegible] خواهند شد من
مسرور وممنون خواهم گردید ودستور رقعه بنام هر یک از [illegible] باین طور بود [illegible]
حامل رقعه مطلب خود چنین ظاهر میکند اگر از همت شما انجاح مطلب وشود [illegible] عند الله
ماجور وعند الناس مشکور خواهند شد واینجانب مسرور وممنون خواهد گردید [illegible] وافوض
امری الی الله ان الله بصیر بالعباد ودر گوشه رقعه عبد الرحمن فقط نوشته می‌شد حسن هدی
آنچنان بود که هر چه از کمالات علوم ظاهری وباطنی حاصل کردند [illegible] وبزرگان [illegible]
بهدایت بلغ وتوفیق غیبی بمقامیکه رسیدند [illegible] آن بود که آنچه حضرت [illegible]

دران ترقی به ایجاد خود کرده باشند چنانچه عمده عبادات حق پرستان ذکر است و آنرا بذکر لسانی و قلبی وغیره منقسم کرده اند و حضرت مولانا میفرمودند که اینهمه ذکر خالی از شرک خفی نیست یعنی ما دامیکه ذاکر هستی خود را موجود دانسته میداند که من به لسان یا به قلب خدا را ذاکرم همچو ذاکر از شرک بیرون نرفته است نزدیک ما ذکر عبارت از نسیان خود است و اذکر ربک اذا نسیت بآن اشعار دارد **مسالمت** آنچنان بود که بعد دریافت اختلاف و تنازع آرای مختلفه صوفیه کرام که مقلد مذهب متکلمین بودند آنچنان مسلک اختیار کردند که طریقت را بر عین شریعت منطبق یافتند والا صوفیه مقلدین متکلمین تطبیق مذهب خود با قرآن و حدیث کردن نتوانسته عذر عدم توفیق نوشته آمده اند بآنکه راه شریعت دیگر است وراه طریقت دیگر **ورع** و **ریاضت** آنچنان بود که تمام عمر شریفش در مخالفت نفس گذشت با وصف قوی بودن قوای شهوانی تا آخر عمر چنانچه حال قوت باه در سن هشتاد سالگی این بود که اکثر میفرمودند که مرا از سوزان شهوت مظنه اینمعنی میشود که کاسه سر خواهد شگافت اگر در شریعت ممانعت نمی بود فی الحال قطع عضو رجولیت میکردم و برای ابطال قوت مذکوره هیچ دوا مثل باه باقی نمانده باشد که تناول نفرموده چنانچه در یک وزن دو ماشه کافور در حریره انداخته نوش فرمودند هیچ سود نبخشید آخر ترک غذای قلیل که معمول بود کرده بودند بدلیل قول مولانای روم قدس سره العزیز **شعر** شهوت از خوردن بود کم کن تو خور یا نکاحی کن گریز از شور و شر * حال سن شیخوخت این بود خدا داند که در ایام جوانی چگونه مقاومت با نفس نموده باشند **صبر** آنچنان بود که در مقاومت نفس با هوا برای ترک لذات مباحه نیز کردند چنانچه در ماکل دیدند که همه لذات در شیرینی و نمکینی منحصر است هر دو را گذاشته بر نان و دال بی نمک شیر یا دوغ بجلاوت اکتفا کردند و میفرمودند که حق سبحانه تعالی عشق نفس بر گوشت بسه طریق آفریده است اللحم فی اللحم و اللحم مع اللحم و اللحم علی اللحم نفس من از اول مطلق آشنا نگردیده و ثانی را عمداً بر خود حرام کرده ام مگر بضرورت و از ثالث نیز محفوظ مانده ام مگر بقدر ضرورت در سفر و نیز میفرمودند که بهتر از صبر عبادتی نیست چنانچه حضرت مولوی معنوی قدس سره میفرمایند **مثنوی** صبر کردن جان تسبیحات تست * صبر کن کان است تسبیح درست * هیچ تسبیحی ندارد آن درج * صبر کن که الصبر مفتاح الفرج * **قناعت** آنچنان بود که بر نفس آسان شده بود راحت از انچه پیش آید در امور ماکل و ملابس و مشارب چنانچه در ایام صبی بوقت معین در خانه میرفتند هرچه از قسم خوردنی پیش می آمد تناول میفرمودند و اگر در وقت معین حاضر نبودی

۳۱ بیان مسالمت قسم چهارم عفت ...

۳۲ بیان ورع و ریاضت قسم پنجم عفت

۳۳ بیان صبر قسم ششم عفت ...

۳۴ بیان قناعت قسم ... عفت

باز تلاش آن ہمی نمودند و والدین ماجدین از گلنده و باریک ہر چہ میپوشانیدند میپوشیدند و در زمان شباب
و مشغولی علم نیز حال ہمچنین بود کہ ہر چہ کسی میداد می خوردند و می پوشیدند و در ہنگام شیخوخت اگرچہ
بعنایت الہی ہمہ چیز از ماکل و ملابس میسر بود لیکن گاہی فرمایش ہیچ خوردنی و پوشیدنی نکردہ اند از خوردنی
بر آنچہ مذکور شد اکتفا بود و از پوشیدنی ہر چہ کسی طیار کردہ می آورد میپوشیدند گو مرغوب طبع نبودہ باشد
چنانچہ روزی خواص بادشاہ بیگم یک فرد رزائی گوٹہ دار آوردہ عرض کرد کہ بیگم صاحبہ گفتہ اند کہ خواہش
من درین است کہ جناب این را بپوشند روبروی او پوشیدند و بعد لحظہ بمیان فتح علی صاحب خادم خاص
فرمودند کہ ازین رزائی رفع سرما نمیشود کلیم ما بالای آن بنہید از نہ مغزی الیہ کلیم صوف کہ از موی سیاہ و سفید
مخلوط بود و در موسم سرما اکثر حضرت قدس سرہ آنرا میپوشیدند بالای رزائی مذکور پوشانیدند تا دیرے ہر دو را
پوشیدہ نشستند صباح آن سیدے از سادات پنجاب آمدہ رزائی مذکور پسند کردہ برد و علی ہذا القیاس
مسماۃ حیاتن ملقب بمولائی مریدہ میان نجابت علی شاہ مجذوب قدس سرہ کہ حسب الامر مرشد خودش
عقیدت راسخہ بجناب مولانا میداشت و ہر روزہ بلاناغہ برای زیارت حاضر میگردید بروز عید الفطر سنہ ۱۲۴۵ھ
کلاہ گوٹہ دار و پاجامہ مشروع و کرتہ گریبان چاک تیار کردہ چہار گھڑی شب باقی ماندہ بحضور حضرت
مولانا قدس سرہ آوردہ عرض نمود کہ خانہ زاد این پارچہ ہا بدست خود دوختہ آوردہ است بامید آنکہ حضور
بپوشند ہر چند گاہی کلاہ گوٹہ دار و پاجامہ مشروع و بدین وضع کرتہ سوائے پیراہن مسنون نپوشیدہ
بودند لیکن برای خوشدلی مولائی مذکورہ ہمانوقت ہر سہ پارچہ مذکورہ مخالف وضع و عادت قدیم
پوشیدہ بعد نماز فجر کلاہ مذکور بعنایت احمد طفل میان کریم بخش کہ او را عزیز میداشتند و کرتہ و پاجامہ
بمیان رحیم بخش عنایت فرمودند شعر غرض از جامہ رفع حر و برد است ٭ نداد و میل زینت ہر کہ مرد است
و وقار آنچنان بود کہ بسوی مطلوبی کہ رغبت طبع میبود در تحصیل آن عجلت و شتاب زدگی نمیکردند اگر اسباب
تعویق و تاخیر پیش می آمد صبر میفرمودند کہ دیر آید درست آید چنانچہ در سنہ ۱۲۳۵ ہجری کہ تجدید بنای مسجد کردند بسبب ضیق
صحن مسجد بر تیسیر زمین احاطہ مملوکہ کہ منتظم الدولہ حکیم مہدی علی خان بہادر کہ زیر دیوار مسجد واقع بود کمال میل
و رغبت داشتند با وصف تحریک و ترغیب بہادر موصوف بر دادن زمین بطوری راضی نشدند فرمودند
کہ اگر این زمین حق مسجد و آسایش گاہ مومنین شود حق تعالی امین آن در خاطرم نہند آخر الامر بعد
دہ سال ہمچنان شد کہ زمین مذکورہ بہ بیع شرعی شامل صحن مسجد گردیدہ و در بقیہ زمین مزار و خانقاہ

۲۵ بیان وقار [illegible]

حضرت مرتب گشت ورع و تقوی آنچنان بود که نفس شریفش برپا بست اعمال نیکو و افعال پسندیده
آنقدر راغب بود که از زمان صبی تا آخر عمر دران قصوری و فتوری راه نیافته از انجمله یکی صدق مقال
است که تمام عمر حرف کذب بر زبان نرفته و این امر جبلی بود که پیش از بلوغ هم لحاظ آن داشتند
چنانچه حکایت میفرمودند که روزی در وطن بگشت جوار رفتم و عمه خود استاده بود هم چند دانه از خوشه جوار
چیدم و بخوردم و دران نواح دستور اینست که بزراعت رعایا شحنه حاکم میباشد آنگاه که کشت از غیر رو
میشود یگدانه بخورد هیچ دزد گرفتارش میکنند چنانچه شحنه مرا نیز در گشت دیده گرفتار کرد و پرسید که تو دانه خورده
یا نه انچه راست بود گفتم که البته خوردم شحنه خواست که مرا گرفتار کرده پیر و برادرانم چیزی یا و داده بمنت و سماجت
مرا از دست او رها نیدند از انجمله اکل حلال است که در تمام عمر یک لقمه شبهناک وقصداً نخورده اند و اگر بنا بر
اتفاق اتفاقی گردید شعر گر شود عالم پراز خون مال مال ٭ کی خورد مرد خدا الاحلال ٭ چنانچه نقل میکردند
که طعام خانه طوائف نخورده ام مگر یکبار بر مزار بزرگی وارد بودم خادم درگاه پلاو پیش من نهاد چون بخوردم
بعد از لحظه از خود چنان استفراغ شد که هرچه خورده بودم بالکل بدر رفت عند التفتیش معلوم شد که آن پلاو
منجمله طعامی بود که طوائفی نیاز درگاه نموده بود و هم از انجمله آنچه بود طعام درگاه نخوردم و ترک طعام
آنچنان بود که طبیعت بالقدر اوقات و ترتیب حرکات و سکنات حسب سنت نبوی ملکه شده بود چنانچه چند خفتن و در روز
و شب با وقات معینه بلا تجاوز و تفاوت بی انتباه دیگری از خود برخاسته باد ای معمولات شریفه می پرداختند
و بر وقت اول نماز روز هر ده که معمول شریف بود بیدار آگاهی میدادند و عند التحقیق تفاوتی نمی شد چنانچه تفصیل
اینحال بشرح و بسط در یوم ثانی مرقوم است اما حریت عبارت است از انکه نفس متمکن شود از اکتساب مال
بوجوه مکاسب جمیله و صرف آن بمصارف محموده و امتناع نماید از اکتساب بوجوه مکاسب ذمیمه لهذا میفرمودند که تا در
زمان موقوفست بر اکل حلال و میسر آمدن قوت حلال چنانکه باید متعذر و محال مگر اینکه شخصی بدست خود حرفی
نماید و از ان بقدر قوت ضروری بلا دغل و فریب حاصل کند چون اینمعنی از ما نمیشود توکلا بر فتوح غیبی اکتفا
میرود و میفرمودند که حریت نزد ما همین است که روح از بند جسد و شخص از تعین هستی خود آزاد باشد
سخاوت وی رضی الله عنه آنچنان بود که انفاق مال و هر متاع دنیا که بنظر مردمان عظمتی داشته باشد
سهل بود مانند بخشیدن آب دریا بمقتضای احوال عادت شریف چنان بود که هرچه فتوح می آمد
آن را اکثر به یاران و دیگر اهل حاجات حواله میکردند و اگر در غیبت آنها می آمد شیخ میتها نقال

بیان صدق مقال قسم دوم تقوی
بیان اکل حلال
بیان ترک طعام قسم دهم تقوی
بیان حریت قسم یازدهم تقوی
بیان سخاوت قسم دوازدهم تقوی

که خرج خوراک صادرین و واردین از دوکانش مقرر بود میدادند و بملک خود داشتن کیجبه گوارا نمی فرمودند
بملاحظهٔ کرم که آن سهل شمردن اتفاق مال باشد و ایثار که آن برخاستن از سر احتیاج خود و بذل کردن به
مستحقین باشد که بهره و صفت خاصهٔ ذات آنحضرت بود از مدت پانزده سال سادات پنجاب و کشمیر از سبب
و سیر داری اقامت لکهنو اختیار کرده بودند از نقد و جنس هرچه روبروی آنها می آمد میگرفتند در روزی که
نمی آمد بقدر خوراک قرض میدهانیدند علاوه بران بذریعهٔ رقعجات سفارش صدها روپیه از مریدین و
معتقدین سادات مذکورین میگرفتند با اینهمه سلوک سخت گوئی و ستم ظریفی آنها که گوارا می فرمودند
بان مرتبه بود که روزی در موسم سرما پارچه پوشیدنی هوامی زیر جامه از بدن کشیده گرفتند و برهنه
محض گذاشتند برین هم راضی نشدند تا اینکه دو صد روپیه بنام شاه و قرض خود را قبول کنانیدند
و برای انجناب برای ادای آن شدت و تقاضا میکردند بدریافت اینمعنی روبروی این کمترین نعمت علیخان
داروغهٔ اصطبل سلطانی که مرید حضرت است دو صد روپیه فرستاد و آن را در یک ساعت بر سادات
تقسیم کردند و از مقتضیات سخاوت صفت عفو چنان بود که با وجود قدرت انتقام بدی از کسی نکرده اند
بلکه قصد احسان و نیکی درحق تقصیر مند ملحوظ و منظور میداشتند چنانچه حافظ عبدالغنی نامی مثنوی خوان که خود را
طالب خدا میگفت بارها مسلح شده روبروی حضرت در مسجد آمده ملحد و غدار و مکار بانشاد میگفت و تهدید میکرد که
اگر بمراد خود نرسیدم ترا خواهم کشت و آنحضرت گاهی بجواب هم نمی پرداختند و همت مصروف بران میداشتند
که اینکس از فائدهٔ باطنی محروم نماند و از مقتضیات سخاوت چنان بود که استرضای خدام و اتباع
را بر مرضی خود مقدم میداشتند و راحت و خواهش خود را بجهت آنها میگذاشتند چنانچه از قدیم مرضی و
معمول چنان بود که بعد نماز عشا بعمل گهڑی چهارم یا پنجم بخسپند و اگر بوقت معین بطرف دیگر متوجه میشدند
تا نصف اللیل خواب نمی آمد و بعد نصف شب تا فجر بضرورت مشغولی وقت بیداری بود و همچنین چار پنج گهڑی
روز بر آمده وقت غلبهٔ خواب میبود اگر دران وقت نمی خفتند تمام روز اتفاق خفتن نمی افتاد با وصف این حالت
شهر بعضی صرف بسبب مروت اول شب با دوستان حضار در گفتگو متوجه مانده بیداری تمام شب و اول
نهار بمروت مثنوی خوانان مشغول تدریس گشته بیداری تمام روز اختیار میکردند و سه شب و سه روز
متواتر میگذشت که نوبت نوم یکساعت نمیرسید و در بیست [illegible] ناید دل خواب اول شب تا سفت بجز اینمعنی
نبود که نماز تهجد بعد نوم سودی نگشت و از مقتضیات سخا صفت تبتل آنچنان بود که نفس شریف بحیثی که

افعال پسندیده و مداومت سیرت ستوده ابتهاج نمیکرد بلکه ترک به اباحت شرعی نیز گوارا نمیداشت چنانچه
یکی از معمولات دائمی اصلاح روز پنجشنبه و غسل روز جمعه بود آنرا در حالت مرض و استعمال مسهل و دیگر عوارض
که غسل دران ممنوعست گاهی ترک نکردند و میفرمودند که اگر من برعایت عافیت جسمانی کدام سنت
نبوی ترک میکنم بمصیبتی که صعب تر از مرض باشد مبتلا میشوم و از مقتضیات سخا مواسات بود یعنی معاونت
یاران و دوستان و مستحقان در معیشت و شریک کردن ایشانرا با خود در قوت و مال و لباس یعنی این وصف
آنچنان بود که هرچه از ماکل و ملابس عمده اکثر می آمد انرا برای خدام مخصوص کرده بودند چنانچه از انواع اطعمه
لذیذه که اکثر می آمد گاهی بر زبان ننهاده اند الا آنکه خادمی محتاط از روغن خانه ساز چیزی باحتیاط تیار کرده
آورده باشد و دران شیرینی یا نمک کمتر باشد بخاطر او یکدو لقمه میخوردند و مادامیکه برای خدما پارچه سرمائی تیار
نمیشد سرمائی خود که هر سال چوبه‌ای رزولی میفرستادند نمی پوشیدند یکسال معلوم حضرت شد که
رحیم بخش برادر کوچک میان فتح علی خادم خاص لباده را که تیار شده بود بسبب گندگی چهینت نمی پسندد
فرمودند ای رحیم بخش لباده من که از چهینت عمده است تو بپوش و لباده خود مرا بده او عرض کرد که حضرت
چند روز استعمال فرموده ملبس خاص عنایت فرمایند همچنان شد از مقتضیات سخا سماحت آنچنان بود
که با وصف مقروض بودن مصارف سه یک ملازم و متوسلان در موسم بهار هر یک میوه فصلی از قسم انبه و خربزه ضرور بود
یکدو بار میوه فصلی بافراط خریده بر همگی سکنه مسجد و حاضر باشان هر روزه مساوی المقدار تقسیم میکردند همچنین هر سال
در موسم سرما سه صد و دو صد فرد رضائی که از چند جا می آمدند بجمله سادات و سکنه مسجد و مساکین تا ستقا و خاکروب
تقسیم میفرمودند اگر هیچکدام مقدار باقی میماند قیمت آنرا از پیش خود عنایت میفرمودند اما از مقتضیات سخا
مسامحت آنچنان بود که بعضی اوقات بدریافت حاجت یا اضطرار بعضی مخلصین از مودی یا دیگری بطور قرض میدهند تا
بعد ازان خود به ادایش میپرداختند و هرگاه که آن شخص می آورد میفرمودند که قرض ادا شد این را به تصرف خود
درآر و بعد دادن قرض استردادش بس ناملائم طبع بود چنانچه میفرمودند که در سفر شخصی از هم سفران دو فلوس
از من قرض گرفت بوعده اینکه در شهر رسیده روپیه خورده نموده ادا خواهم کرد هرگاه فلوس گرفته
پیشتر رفت بدل من خطره گذشت که اینکس بحیله قرض فلوس گرفته برو نخواهد داد چون در شهر لکهنو
رسیدم آنکس دو فلوس واپس داد و بر بدگمانی خود نادم شدم حال نفس ما چنین ست مردمان هرچه خواهند
حسن اعتقاد کنند مخفی مباد که اصناف سخا که از عادات شریف وی رضی الله عنه بیان کرده شد بر موق

بیان صفت مواسات ۵۴

بیان صفت سماحت ۵۶

۵۷ بیان صفت مسامحت

فهم دو مراتب ظاهر بنیان ست اما در پیشگاه همت بلندش سخاوت عبارت هست از اتفاق جان
در خوشنودی حق سبحانه تعالی و همیشه بر زبان مبارک میداشتند شعر نان دهی بهر خدا نانت دهند
جان دهی بهر خدا جانت دهند **فضیلت** چهارم از عدالت او که عبارتست ازینکه همه قوای ثلاثه
مذکوره بایکدیگر اتفاق کنند و قوت ممیزه را امتثال نمایند تا اختلاف هواها و تجاذب قوتها صاحبش را
در ورطه حیرت نیفگند و اثر انصاف و انتصاف در وظاهر شود انواع دوازده گانه پیداست صداقت[1]
الفت[2] وفا[3] شفقت[4] صله رحم[5] مکافات[6] حسن شرکت[7] حسن قضا[8] تودد[9] رضا و تسلیم[10] توکل[11]
عبادت[12] و شکر **صداقت**[1] که محبتیست صادق که باعث شود باهتمام جملگی اسباب فراغت
بصدیق و رسانیدن هر خیری که ممکن باشد باو چنان بود که برای جذب منفعت و دفع مضرت
دوستان صادق و مریدان واثق تا جان خود دریغ نمیکردند چنانچه رنجهای دراز روحانی و جسمانی
که در مقابله میان نجابت علی شاه صاحب مجذوب برای حفاظت و حراست مرزا عبد الله بیگ مرید
صادق کشیدند تفصیل نبذی ازان در اظهار مرزای مذکور در لمعهٔ اخیر نور پنجم اندراج یافته خلاصه
سوال شاه صاحب ممدوح با جناب مولانا در باب مرزای مذکور همین بود که در باغ غیر حرا
دست انداز شدید و ملخص جواب مولانا همین که در لوح محفوظ به بینید که عبد الله بیگ نخل بوستان
تست یا گل گلستان من و علی هذا القیاس بنسبت میان عنایت احمد و حافظ امداد احمد و سرفراز احمد
چودهریان ردولی که صداقت محبت با حضرت داشتند آنچنان مصروف بودند که باستماع مکروهی از
مکروهات دنیاوی که لاحق حال شان میشد خواب و خور فراموش میکردند تا وقتیکه حل مشکل ایشان
نمیشد اضطرار آنجناب رفع نمیگردید هر چند آنحضرت رضی الله عنه بجز خدا دیگری را دوست نمیگرفتند
و محبان و صدیقان آنجناب بسیار بودند مگر اینمعامله بدیگری ندیدیم عند التفتیش سبب آن چنین
معلوم شد که حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در عالم
معامله چودهری عنایت احمد را روبروی حضرت مولانا کرده حفاظت و حراست او و فریادرسی همه
خاندانش سپرد کرده بودند و چودهری مذکور را ارشاد کردند که عرض مطالب خود بخدمت مولوی
عبد الرحمن کرده باشی صرف بنابر امتثال ارشاد حضرت سلطان المشائخ صفت صداقت باین مرتبه
بحال آنها مبذول بود اما صفت **الفت**[2] که عبارتست از اتفاق آرای و اعتقادات

ذکر صداقت

قسم اول عدالت

ذکر صفت الفت

گروهی در معاونت یکدیگر بجهت تدبیر معاش یا معاد چنان بود که اعتقاد و محبت عارفان خدا و
وکاملان راه هدی را جزو بلکه کل ایمان میشمردند و هر وقت که از مراقبه وغیره معمولات فراغت دست میداد
شغل نفحات الانس وغیره تذکرة الاولیا محبوب میداشتند و میفرمودند که استماع حال بزرگان کار
آب حیات با دل میکند و وفا آنچنان بود که بر طریق مواسات معاونت با خدام و اتباع خویش
نیز التزام داشتند و تغیر معاشرت را با هر که بود بیوفائی میدانستند یعنی هر کار و خدمت که هر کدام اختیار
کرده بود گرفتن آن کار از دست دیگری جائز نمیداشتند چنانچه فتح محمد حجام بروز پنجشنبه موتراشی میکرد
در یک پنجشنبه حاضر نشد و بر حجامت پانزده روز گذشته بود و موی سر دراز گشته از باعث حرارت
مزاج تکلیف میداد کمترین عرض کرد که شبراتی حجام ملازم غلام و مرید حضور نسبت فتح محمد سیکدست است
اگر ارشاد شود امروز او اصلاح نماید فرمودند ما وامیکه فتح محمد از خود جواب ندهد از دست دیگری حجامت
نخواهیم کنانید زیرا که بیوفائی نزد ما کفر است علی هذا القیاس بخدمت حقی پا میان اسد الله شاگرد خاص
مرید با اختصاص ممتاز بودند تا وقتیکه او شان نمی آمدند هرگز خواب نمیکردند هر چند بسیار کسان بخدمت
مذکوره مشغول میشدند آن در حساب نبود همین که میان اسد الله میرسیدند میفرمودند که آب آمد و تیمم
برخاست و دیگر ان را رخصت میکردند اما صفت شفقت با خلق الله عموماً چنان بود که از حال
نا ملائم که بکسی میرسید متشوش بوده همت بر ازاله آن مقصود میداشتند و خصوصاً با خدام و متوسلان
چنان بود که میان رحیم بخش برادر کوچک میان فتح علی خادم خاص که از طفلی بحضور روی رضی الله عنه
پرورش یافته است اگر محموم میماند حکیم خیرات علی وغیره الاطبا تجویز دق کردند و حقیقتاً همچنان بود
که هیچ دوا موثر نمیشد حضرت را مزید شفقت رنج آمیغی بدل جا گرفت بجناب الهی التجا نمودند و همت
بر ازاله تپ آن با ینمرتبه گماشتند که اگر عمر این طفل تمام شده است بقیه عمر خود را باو دادم بعد چندی
از جناب الهی اثر اجابت این دعا دریافته خوشنود شده از رحیم بخش گفتند که هر چه خواهی بخور هیچگونه
ضرر بجان تو نیست چنانچه از همانوقت آثار صحت ظاهر شدن گرفت و فردای همین معامله که روز دوشنبه
خواهد آمد تیاری انتقال خود کردند چنانچه بروز یکشنبه میان فتح علی صاحب را باجازت خلافت خود
سرفراز فرموده کتب خانه وغیره هر چه بود تملیک ساختند و برملا ارشاد کردند که هر کرا دیدن من منظور باشد
مرا ببیند و هر چه پرسیدن باشد بپرسد که عمر من تمام شده است الشهرت آمیغی در تمام شهر حشری عظیم برپا شد

بقیه روز یکشنبه و تمام شب و روز دوشنبه خلائق برای زیارت و بیعت و رخصت هجوم داشتند بعد ازان
بعنایت الهی یکسال و چند ماه زندگی از سر نو یافتند صلۂ رحم در طبیعت شریف آنجناب بود که همیشه
احسان شماری والدین اند همین معنی میکردند که اگر والدین مرا اجازت سفر نمیدادند هرگز سفر نمیکردم و نمیرسیدم
به انچه رسیدم و هرچند از ابتدای عمر اتفاق یکجائی خویشان و اقربا که با ایشان مراتب صلۂ رحمی بعمل آید
نمانده مگر هر کدام که از قرب و جوار وطن بلکه از ملک سند پیش حضرت رسید هر گونه خدمت او بر ذمۂ
خود واجب شمردند اما مکافات آنجناب بود که از هر کسیکه در مدت العمر اندک سلوک و احسان
دیده بودند افاضت خیر از ظاهر و باطن دائما باو ملحوظ میداشتند چنانچه وقت سیاحت سلاه در سیلون
اقامت داشته از سرکار حضرت شاه کریم عطا صاحب نزاد تو اللهم هر قسم آسایش و راحت یافته بودند
لهذا باد ای شکر آن همیشه میپرداختند و برای بقا و ارتقای جاه و حشمت ایشان داعی و بنابر درستی
مقدمات مرجوعه شان در سرکار ساعی میبودند اما حسن شرکت آنجناب بود که هرچند ضرورت برای
مصارف خود و متوسلان داعی میشد که از کسی قرض گرفته کار روائی کرده شود و برای دادن قرض صدها
مردمان تمنا میداشتند لیکن آنجناب گاهی بگرفتن یک فلوس از کسی وادار نشدند مگر از سودی مرقوم الصدر
بمقداریکه در هر ماه باو میرسید میگرفتند. و اگر وجه برداشت ماه گذشته ادا نمیشد در ماه آینده از گرفتن جنس
معمولی نیز دست میکشیدند چنانچه در همین معنی حکایتا میفرمودند که در زمان سیاحت یکبار بر تکلیف خرچ
بسیار بود شخصی بر این حال واقف شده گفت که هر روپیه میدهم هرگاه نزد شما خواهد بود (میسر و سفر ١٢) خواهید داد و اگر
نخواهید داد در اینجهان و هم در آنجهان طلب نخواهم کرد من گرفتن قرض قبول نکردم او گفت اگر اینطور
نیز نمیگیرید خواهم دید که آسمان شگافته خواهد رسید اتفاقا همان روز شخصی آمده هر روپیه نذر کرد اما حسن قضا
آنجناب بود که با هر کسیکه سلوک و احسان میکردند اگر از طرف آنکس کلمات شکرگذاری با احسانمندی
بگوشش میرسید نهایت ناگوار میگذشت و میفرمودند که عزیزا خدا را چرا یاد نمیکنی که این چیز را خدا ترا داده است
من خود محتاج هستم بدیگری چه خواهم داد و همیشه موعظت همین معنی میکردند که بر حسن کردار خود نظر کردن
بدتر است از کردار بد و اثر خیرات و مبرات که بظهور نمیرسد از اثر چشم بدخود است (پند ١٢) بود و اما آنجناب
که عزت و حرمت سادات و خانواده های بزرگان بکمال خوش روئی و شیرین زبانی و عطای چیزی
موجود که بقدر رتبت هر کس باشد ملحوظ میداشتند چنانچه هرگاه شاه قطب صاحب صاحبزاده حضرت

غوث الثقلین علی نبینا وعلیه السلام برای ملاقات می آمدند مصلی برای وشان خالی میکردند وروپیه طلبیده نذر میدادند وهمچنین برای شاه فقیر احمد صاحب سجاده حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق قدس سره که شاگرد مولانا بودند وشاه هدایت احمد صاحب ودیگر صاحبزاده هاے اولاد حضرت مخدوم هرگاه آمده لفظ بندگی وسلام میگفتند بجواب میفرمودند که سراپا سعادت ونهایت شادان وفرحان میشدند وعلی هذا القیاس تعظیم وتکریم سید شاه سلطان الدین صاحب وسید شاه عنایت الدین صاحب وخواجه محمد شریف صاحب واولاد شان از صاحبزاده هاے خواجه خواجگان حضرت سید قطب الدین مودود چشتی قدس سره الاقدس بجامی آوردند اما رضا وتسلیم آنچنان بود که با اوامر وافعال فرموده خدا ورسول خدا صلی الله علیه وسلم هر وقت مستعد بوده بکمال تازه روئی وخوش منشی ادا میفرمودند در صورت عذر که رخصت شرعی باشد قضا کردن آن برای حفاظت جان خود روا نمیداشتند چنانچه در ماه رمضان المبارک بموسم گرما از شدت صفرای طبیعی تمام روز تشنگی وتلخی دهن وضعف وکرب وغیره انواع تکالیف لاحق میماند وحاضرین بمشاهده آنحالت گمان میبردند که امروز شام نخواهند گرفت لیکن وی رضی الله عنه شاکر وراضی بوده میفرمودند که این تکلیف برمن باغ وبهار است که لطف آن در بیان نمی آید وهر رنج وبلا را که ظاهرا ناملائم طبع بود عین لطف واحسان حق می پنداشتند ومیفرمودند شعر ناخوش وخوش بود برجان من + جان فدای یار دل رنجان من + اما توکل آنچنان بود که خود را به جمیع وجوه حواله اراده الهی نموده تماشاکن کارخانه تقدیر میبودند وسواے آنچه در کلام واحادیث وادعیه ماثوره نبوی بر زبان مبارک میگذرد گاهی طلب جنت یا نجات از نار تمنا نمیکردند وآنچه از غیب پیش می آمد بران زیادت ونقصان وتعجیل وتاخیر خواهش نبود ودر هر امر دینی ودنیاوی آیه کریمه وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد ورد زبان میداشتند ومیفرمودند که بهتر از توکیل خدا نیست وبرین دعای هست وعلی الله فلیتوکل المؤمنون ومن یتوکل علی الله فهو حسبه اما عبادت وشکر آنچنان بود که تعظیم وتمجید حق جل وعلی ومقربان او تعالی از انبیا واولیا وائمه هدی ومتابعت والتزام استقامت بر سنت نبویه عزاللکه شده بود باوجود آنکه به سر عبادت وبه کنه حقیقت طاعات رسیده بودند در تقدیم وبجا آوری ظاهر احکام شریعت بر موافقت وسبکساری جائز نمیداشتند بلکه در هر امر مرتبه عزیمت ودرجه احوط اختیار میفرمودند چنانچه در طهارت وضوی ظاهری در مسح سر اختلاف مجتهدین است در مذهب امام ابو حنیفه رضی الله عنه

مسح ربع راس و در مذهب امام مالک رضی الله عنه مسح تمام سر فرض است و جناب مولانا حنفی مذهب بودند
معهذا ابنا بر مزید احتیاط در مسح سر بر مذهب امام مالک عامل بودند تا تکمیل طهارت بالاتفاق شود و میفرمودند
که نیت طهارت باطنی آنست که چون دست بشوید باید که دل از دوستی دنیا بشوید و چون استنجا کند
از دوستی غیر نجات باطن جوید و چون مضمضه کند دهان از ذکر غیر خالی نماید و چون استنشاق کند بوی شهوتها
بر خود حرام کند و چون روی بشوید باید که از جمله مالوفات یکبارگی اعراض نماید و بحق تعالی روی آورد
و چون ساعد دستها بشوید باید که از جمله اختیار خود منقطع شود و چون مسح سر کند باید که امور خود بخدا
تسلیم کند و چون پا بشوید باید که جز فرمان خدا تعالی اقامت نکند هرگاه باین نیت طهارت باطنی به تکمیل
رسانیده به تکبیر نماز بر خیزد خود را مذبوح و مقتول و لاشی محض تصور نماید فقط علی هذا القیاس حال جمله
ارکان عبادت تصور توان نمود و این خیال بملاحظه نور اوقات شبانه روزی منکشف خواهد شد
از انجا که بر دانشوران اهل بصیرت مختفی و محتجب نیست که اتصاف بفضائل اربعه اصلا و فرعا که ترقیم
یافته تعبیر از انعدام و انهماک رزائل نفسانی که عبارت از بلاهت و گربزی و جبن و تهور و خمود و
شره و انظلام و ظلم و دیگر امراض نفسانی مثل حرص و طمع و کبر و نخوت و حسد و رشک و غضب
و شهوت باشد صورت نمی بندد و لهذا به تشریح و تفصیل رزائل معدومه پرداختن فضولی مینماید و
علاوه بر فضائل مرقومة الصدر بعضی صفات تصوف اند که بوراثت انبیا بعلمای بواطن میرسد
چنانچه صاحب کشف المحجوب از حضرت جنید قدس سره نقل میکند که التصوف مبنی علی ثمان خصال
السخاء والرضاء والصبر ولبس الصوف والسیاحة والاشارة والغربة والفقر و هر یک ازین خصال
به پیغمبری مخصوص است چنانچه سخا به ابراهیم و رضا به اسمعیل و صبر به ایوب و لبس صوف به موسی
و سیاحت بعیسی و اشاره به زکریا و غربت به یحیی و فقر به محمد مصطفی علیه و علیهم الصلواة والسلام انتهی
مگر جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم جامع کل صفات مذکوره بل متمم و مکمل خصائل مرقومه بوده
بودند و نیز بزرگان گفته اند که هر ولی از اولیاء الله قدم بر قدم یکی از انبیاء مرسلین میباشد و صفت
مختصه نبی مقتدای خودش رشد آن ولی جلوه ظهور میپیماید پس باید دانست که جناب مولانا قدس سره
الاقدس حسب پیروی حضرت قطب ربانی غوث صمدانی محبوب سبحانی شیخ سید ابو محمد عبد القادر
جیلانی علی نبینا وعلیه الصلواة والسلام بر قدم نبی آخر الزمان بوده اند و بسبب فنای کلی در ذات وی

صلی الله علیه وسلم جامع جمیع صفات تصوف نیز گشتند چنانچه کیفیت سخا و رضا و صبر و لبس صوف
در ضمن مکارم اخلاق نوشته آمد و تشریح سیاحت کما ینبغی در لمعه اول و دوم از نور اول می آید اکنون
بر حال اشاره و غربت و فقر گوش باید نهاد اشاره آنچنان بود که در طلب خدا در بعضی امکنه متبرکه همچو
پاک پتن و اجمیر شریف و پیران کلیر مدتها صائم و ساکت مانده عند الضرورت به اشاره پرداخته اند و نیز از
اشاره مخصوصه خود که عبارت از بشارت غیبی و الهام الهی است گاه گاه بمخصوصین آگاهی بخشیده اند چنانچه
میان فتح علی صاحب بارها خبر داده اند که امروز فلان قسم فتوح خواهد آمد یا کدام مهمانی خواهد رسید
و همچنان میشد هر چند بر انجناب هیچ حال ماضی و مستقبل مخفی نبود لیکن استتار بیشتر منظور می بود
شعر مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز + ورنه در محفل رندان خبری نیست که نیست + معهذا اگر گاه
استعداد طالب لائق رازداری میافتند باظهار امری حسب مصلحت وقت دریغ نمیافتند چنانچه
مرزا عبد الله بیگ صاحب که حال شان مفصل در لمعه ثالث نور پنجم مسطور است نقل میکنند که روزی
در خاطرم آمده بود که بتلاش کاملی بجای دیگر هم سیر باید کرد آنحضرت بر خطره من مشرف گشته وقت رفتن
سمت بیت الخلا علیحده ایستاده دست مبارک بر دوش من نهاده فرمودند که در چه خیال افتاده
اگر از شرق تا غرب تلاش خواهی کرد همچو من نخواهی یافت شعر آنکس است اهل بشارت که اشارت داند
نکته ها هست بسی محرم اسرار کجاست + غربت آنچنان بود که از عمر نوزده سالگی از دار و دیار و خویش
و تبار خود جدا شده کربت و غربت اختیار کردند خانه خدا را مسکن و ماوای خود گرفتند و مدت العمر بر
زمین نشستند و خفتند و گاهی بر تخت و چارپائی وغیره پا نگذاشتند و بی ضرورت شرعی و بغیر لله بیرون
مسجد قدم نه نهادند چنانچه در مدت العمر زمان اقامت مسجد ٹڈائن در هر سال دو مرتبه بعد عشا و بعد فجر
بست سوم صفر روز عرس بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره الاصفی رفته اند و در آستانه که دروازه
مسجد تنگ بود و جنازه آمدن نمیتوانست برای نماز جنازه بیرون دروازه مسجد قدم نهاده اند و الا فلا
و بجناب کبریا دعا کردند که خداوندا مرا از قربای من دور و مهجور دار تا بجز تو کسی ولی و والی و غیر رقیب
و انیس و شفیق من نباشد بل مرا از من نیز گم گردانی تا هر چه مانی تو مانی من نمانم روزی در محفل سماع
مرزائی قوال غزل حافظ شیرازی می سرائید غزل کسی مباد چو من خسته مبتلای فراق + که عمر من همه بگذشت
مبتلای فراق + من از کجا و فراق از کجا و غم ز کجا + مگر بزاد مرا مادر از برای فراق + غریب و عاشق و

تفصیل صفت اشاره

بیان غربت

بیان فقر و زهد

مسکین فقیر و سرگردان - کشیده محنت ایام دیده‌های فراق - حضرت مولانا قدس سره باستماع آن حسن چشم
پرآب شدند و راقم فهمید که اینحال مولانا است از این سخن بر دل کمترین رسید آنچه رسید فقط اما
بیان فقر و زهد پس اندک بسطی میخواهد حجة الاسلام امام محمد غزالی علیه الرحمه در بیان حقیقت
فقر و زهد میفرمایند که فقر آن بود که چیزی که وی را بدان حاجت بود آنچیز بدست وی نبود و آدمی را اول
بوجود خود حاجت است انگاه بغذا و بمال و بچیزهای دیگر و از اینهمه چیزی بدست وی نیست و وی بدین همه
نیازمند است و غنی آن بود که غیر از خود بی نیاز بود و این جز یکی نیست جل جلاله و دیگری هرکه در وجود
آید از جن و انس و ملائکه و شیاطین همه راهستی ایشان و بقای ایشان با ایشان نیست پس بحقیقت
همه فقیر اند و برای این گفت جل وعلا والله الغنی وانتم الفقراء پس نیاز خدا ایتعالی است و شما همه درویش
ولیکن نام فقر در زبان اهل تصوف برکسی افتد که او خود را بدین صفت به بیند و اینحالت بروی غالب باشد
که بداند که هیچ ندارد و هیچ چیز بدست وی نیست در جهان و در ایمان نه در اصل آفرینش و نه در دوام
آفرینش بالجمله فقیر را سه حالت است یکی آنکه مال ندارد و لیکن چنانکه تواند طلب کند این را فقیر مال گویند
دوم آنکه طلب نکند و اگر بوی بدهند نستاند و آنرا کاره باشد این را زاهد گویند سوم آنکه نه طلب کند
و نه رد کند اگر بدهند بستاند و اگر نه خرسند بود این را فقیر قانع گویند انتهی ملخص کلامه پس حضرت
مولانا رضی الله عنه هم درویش زاهد بودند و هم فقیر قانع

حال فقر

حال فقر این بود
که هیچ چیز از متاع دنیا بملک خود نداشتند بعضی کتب و قرآن و ظروف وغیره محتاج الیه هرگاه خدا
عنایت میکرد آنرا همانوقت بخادم و خانسامان حواله میکردند و مملوک خود نمیداشتند چنانچه از زمان
طالب علمی الغایت سنه ۱۲۳۵ هجری هر قدر کتب و اسباب وی به تحویل مولوی رحمت بخش خانسامان
سابق بود بوقت رخصتش بوی فرمودند که اینهمه از آن تست هیچ چیز مملوک من نیست مطابق ارشاد
حضرت مولوی مذکور همه کتب وغیره برداشته برد مگر یک مشتی خود یک مثنوی شریف مولوی معنوی و یک
جلد کلام الله و مجموعه شرح قصیده برده وغیره که بیشتر محتاج الیه حضرت بود و گذاشته رفت آن متروکه
رحمت بخش را و هرچه بعد از وی رسید مملوک میان فتح علی صاحب قائم مقام رحمت بخش مذکور
فرمودند و هرگاه چیزی فتوح میرسید نگاه داشتن آن یکساعت گوارا نکرده عوض آن به مستحقین آن
تقسیم میکنانیدند روزیکه نمی آمد خورسند و بشاش می بودند و افلاس و تنگدستی و عسرت و ناداری

آنقدر عزیز میداشتند که اهل دنیا گنج و خزائن او میفزمودند ؏ جملهٔ نازو نعیم این جهان + پس خوشست
از دو پیش از امتحان + مینماید در نظر از دور آب + چون بروی نزدیک آن باشد سراب + مال و ملک
و اطلس این مرحله + هست بر جان سکر و سلسله + مین بدار از مصرای فرعون دست + در میان
مصر جان صد مصر هست + گر تو ترک این نجس خرقه کنی + نیل را در نیل جان غرقه کنی + مال چون
مار است و آن جاه اژدها ست + سایهٔ مردان زمرد بهر دو راست + زان زمرد مار را دیده جهد +
کور گردد مار و رهرو وارهد + **حال** زهد اینکه از دنیا و اسباب معیشت نفرت طبعی و کراهیت جبلی
بود والا بسیار کسان از ارکان دار السلطنت لکهنؤ و هم بعضی معتقدان سرکار نظام الملک حیدر آبادی
و نیز برخی از مریدان متوسلین سرکار انگریزی تمنا داشتند که وجهی برای مصارف حضرت معین شود
گوارا نداشتند و همچنین از اسباب مایحتاج باوصف تیسر علی الاکتفا برادنی کرده بودند چنانچه همیشه
از آفتابهٔ گلی در طشت گلی وضو میکردند و پیالهٔ گلی بجای اوگالدان میداشتند بعضی مریدان بگمان
اینکه شاید اختیار ظروف گلی از باعث ناداری است سلفچی و آفتابه ها و اوگلدان مسی و برنجی
آورده نذر کردند لیکن حضرت آن ظروف را باستعمال خود نیاوردند و گفتند که ٹهیکرهٔ گلی پسند است
مگر در وقت اخیر بعضی خدام بجای پیاله اوگالدان مسی یا چینی می نهادند و امام بخش برادر ممن خان
خواص بادشاهی یک طشت مسی آورده الحاح کرد که برای خوشی غلام درین طشت وضو میکرده
باشند بپاس خاطر آنها چند ایام دران استعمال کردند لیکن گاهی بزبان خود طشت یا اوگالدان
نمیگفتند بلکه بلفظ ٹهیکره نام آن میگرفتند فقط ذکر اینقدر صفات مشهوره بقدر فهم ناقص خود
و استعداد ناتمام عوام است والا مقامات فقر و ترک و تجرید آن وحید زمان و فرید دوران نه
چنان است که در حیطهٔ تحریر و تقریر گنجایش پذیر باشد اشعار گر بگویم وصف آن عالی مقام
صد قیامت بگذرد وین ناتمام + وین صفات اندر فروع و در اصول + جمله آن نست گر هست قبول
در قبول آرند شاهان نیک و بد + چون قبول آرند نبود بیش رد + قصدم از الفاظ این راز تو است +
قصدم از انشاس آواز تو است + این بیان را مشرح مشروح ده + صورت امثال در ار روح ده
تا حروفش جمله عقل و جان شوند + سوی خلدستان جان پران شوند + گفتمی از لطف تو جزو ی ز صد

گر نبودے طمطراق چشم بد

حال زهد مولانا

نور اول در ذکر میلاد

در نسب

نور اول مشتمل بر دو لمعه لمعهٔ اول در ذکر میلاد و نسب و وطن و اختیار غربت و کربت برای تحصیل علوم ظاهری

به اظهار مولوی غلام احمد سندی ابن ملا حاجی ساکن محال لیل پور که سابق مضاف صوبه قندهار بوده
بدریافت رسید که وطن مألوف قطب زمان حضرت مولانا شاه عبد الرحمن قدس سره العزیز کوٹ
مخدوم مولانای عبد الحکیم قدس سره متعلقه مبارک پور محال و باه متعلقه شکارپور بوده که الحال
در عمل بلوچان سنده است و نیز باظهار سید شاه محمد اکرم صاحب یک جدی حضرت مولانا که بعد
وصال حضرت در لکهنو و بجهراوان تشریف آورده بودند حال نسب مشروحاً دریافت گردید که مورث اعلی
حضرت مولانا قدس سره سید عرب شاه از ملک عرب در سنده آمده در شیوخ قصبه روپاه منسوب شده بود
از سید عرب شاه دو فرزند بوجود آمدند یکی سید محمد که لا ولد فوت کرد دوم دین محمد جد اعلی آباء از
سید دین محمد سه فرزند بوجود آمدند اول سید حسن محمد دوم سید یار محمد سوم سید حسین محمد در اولاد
پسر دوم من محمد اکرم هستم و از سید حسن محمد میان شیخ محمد و سید علم الهدی دو فرزند ذی اولاد شدند
چنانچه از شیخ محمد مخدوم مولانا عبد الحکیم مرشد و استاد مولانا پیدا شدند و از مخدوم عبد الحکیم طبیب اسم محمود
بوجود آمدند چنانچه محمد هاشم ابن حبیب جانشین حضرت مخدوم اند و از سید علم الهدی مولوی محمد حسن صاحب
والد ماجد حضرت مولانای شاه عبد الرحمن قدس سره و سوای مولانا یک پسر دیگر پیدا شده بود باسم
سید محمد حسین که از محسن شاه بوجود آمده لا ولد فوت شد و یک خواهر حضرت مولانا باسم فاطمه بود که
به یار محمد ساکن شهر دوم کتخدا شد چنانچه مخدوم مولانای عبد الحکیم بن شیخ محمد برادر خاله زاد حضرت مولانا
مرد عالم و عابد و زاهد و جامع کمالات ظاهری و باطنی و مقتدا و رهنمای خلائق آن دیار و مخدوم مطاع
امرای کبار کابل و دیگر رؤسای نامدار بودند حتی که زمان شاه بادشاه کابل سند قضا و افتا و کل علاقه
شکارپور مع پنج دهات معافی آلتمغا بنام نامی مخدوم ممدوح فرستاده بود و جناب شان از راه زهد
و تقوی آن را قبول نکردند و قطعه زمین در آن قصبه از قدیم در کاشت اتباع ایشان بوده است از محاصل
کشتکاران گذران طلبه و تحفه میشد و مخدوم مغفور را سه برادر حقیقی بودند یکی مخدوم اسمعیل دوم
شیخ پیر محمد سوم شیخ محمد صالح همه برادران عنوان علم و فقر میداشتند و جناب مخدوم مرحوم از حضرت مولانا
تحصیل علوم کرده بودند و نسبت فقر باحدی ظاهر نمیکردند مگر مشهور و معروف بود که حضرت مخدوم

بلا واسطه با رسول خدا صلی الله علیه وسلم نسبت اویسیه دارند فیض نسبت اوشان را کسی متحمل نمیشد
راوی مذکور میگوید که دو کس بشرف بیعت مشرف شده بودند یکی را سینه بشگافت دوم ساکت وصامت
گردید از مخدوم ممدوح دو پسر بوجود آمدند یکی ابراهیم دوم طیب الحرام آنکه مولوی سید محمد حسن ابن علم الهدی
والد ماجد حضرت مولانا قدس سره العزیز و میان نور محمد بودند عم مخدوم صاحب میشدند از مولوی
سید محمد حسن دو پسر بوجود آمدند یکی سید محمد حسین دوم مولانا شاه عبد الرحمن که بحساب سعد و تواریخ
سیاحت بارشاد حضرت سنه ولادت شریف یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری متحقق گردید سید محمد حسین
مجذوب صفت کناره کش از دنیا بود و اکثر ساکت و صامت میماند و مولانا شاه عبد الرحمن از مبدء شعور
ذهن ثاقب و رای صائب داشتند و عفیف النفس حیی بودند راوی مذکور نقل میکند که مخدوم سابق
الاوصاف میفرمودند که چشم بد دور این طفل علم لدنی دارد پیش من آمده بی مطالعه کتاب کتاب میخواند
منتظر میباشم که اگر جائی در فهم مطلب غلطی نماید رفع غلطی او نمایم لیکن گاهی غلطی از و نشنیدم عبد الخالق
وغیره دیگر طلبه هم سبق بسیار محنت و مشقت در مطالعه میکنند تا هم استفاده از عبد الرحمن مینمایند و آثار صلاح
وتقوی در ایام صبی ظاهر بود چنانچه والده ماجده جناب مولانا حکایت میکردند که هرگاه عبد الرحمن بخانه
می آید اگر طعام بر وقت تیار می یابد میخورد و الا بر میرود و باز وقت شب آمده چیزی طعام تناول میکند
مانند طفلان دیگر وقت و ناوقت نمیخورد و در زمان صبی از آخون هدایت الله ماموی خود قرآن خوانده بودند
وکتب صرف و نحو و فقه و عقائد بخدمت مخدوم صاحب ممدوح خواندند و نیز بزبانی مولوی غلام احمد ممدوح
معلوم شد که سه منزل از مکان مولانا موضع لونی محسن شاه است در انجا سادات اولاد حضرت غوث الثقلین
علی نبینا و علیه السلام میباشند بزرگان مولانا را بیعت دران خاندان بوده است چنانچه شنیده میشود
که مولانای شاه عبد الرحمن صاحب نیز قبل از بلوغ اول رسم بیعت از سید محمد صالح نبیره سید محی الدین شاه
بوده است و بعد بلوغ از مولانا مخدوم عبد الحکیم نسبت اویسیه محمدیه حاصل شد چون جناب شان را
شوق علم معقول و حکمت غالب شد از جناب مخدوم و خدمت والدین خود رضا گرفته بنا بر تحصیل و تکمیل علم
بسفر برآمدند دران وقت عمر شریف نوزده سال بود و فقط آینده کیفیت حال بارشاد فیض بنیاد حضرت
مولانا قدس سره العزیز بدینطور مسموع گردید که از وطن برآمده اول در شهر خیرپور عمل داد و نوتران پیش
حافظ محمد فاضل که عالم بزرگ بودند چهار سال تحصیل کتب متوسطات کردند از انجا در قصبه مهاروان

ذکر تولد مولوی سید محمد حسن والد ماجد حضرت مولانا

سنه ۱۱۶۱ هجری سن ولادت حضرت مولانا است

ذکر بیعت مولانا

کیفیت سفر بجهت تحصیل علم

که از خیرپور بسه منزل است بخدمت مولوی اسد الله صاحب مرحوم مهارون ساکن پنجاب تلمذ نمودند و مولوی اسد الله
صاحب شاگرد مولوی برکت صاحب بودند که در عهد حافظ رحمت خان در ملک کتیهر آمده تحصیل علوم ساختند
در مهارون پیش صوفی نور محمد صاحب خلیفه مولانای فخر الدین محمد قدس سره العزیز اقامت ورزیده بودند یکسال
بخدمت مولوی اسد الله صاحب مانده تا شرح سلم تحصیل نمودند از انجا در قصبه تنگه شاه بلاول متعلقه سون
وغیره محالات که زیر دامن کوه سلیمان واقع است بخدمت مولوی کلیم الله صاحب که عالم بزرگ و متوکل
بودند رسیده چهار سال اقامت کردند تا مطول و شرح عضدی از مولوی کلیم الله صاحب خواندند چونکه
جودت طبع و ذکای فهم خداداد داشتند تلاش دیگر علمای فحول در خاطر افتاد و عزیمت بخارا شریف که دار العلم
مشهور است تصمیم یافته در قصبه مهارون با شاه محمد نظیر ملقب برای عبد الله دستگیر که در فضل و کمال و تقوی
و اعمال عزیمت از عدیم النظیر بودند استصواب بمیان آمد شاه محمد نظیر ارشاد کردند که ترا برای رفتن فی بلد
علم حاجت نیست بشاهجهان آباد برو یا اگر درانجا هم استاد خاطر خواه میسر نیاید در رامپور افغانان مجمع علماست
آنجا تحصیل و تکمیل علم باید ساخت حسب فرمائی شاه محمد نظیر از مهارون بشاهجهان آباد رسیده اول
در مدرسه حضرت مولانای فخر الدین محمد قدس سره العزیز وارد گشته با حضرت ممدوح الیهم ملاقی شده استدعای
علم ظاهر نمودند حضرت ممدوح فرمودند که جمعیت بهم رسانیده بقیه کتب را بخوانید علم بخوبی خواهد شد چونکه درانجا
درس و تدریس سلوک و علم باطن بیشتر بود و درانوقت خاطر حضرت مولانا بعلم ظاهر زیاده رغبت
داشت بعد نوزده مقام بطرف رامپور راهی شدند در عهد نواب فیض الله خان مرحوم رامپور مجمع علما
و مرجع طلبه بود درانجا رسیده بخدمت مولوی محمود صاحب جامع معقول و منقول که مدرس مشهور بودند
چهار سال و شش ماه اقامت نموده کتب معقول تا صدرا و شمس بازغه از مولوی محمود صاحب و شرح چغمینی
از مولوی شیر محمد صاحب خواندند و سند حدیث نیز در رامپور کردند و رحمت بخش طالب علم درانجا رفیق
شد تعبده شهرت علم و تبحر مولانای عبد العلی محمد قدس سره شنیده عازم بنگاله شدند در انزمان مولانای
ممدوح در قصبه بهار متصل کلکته بمدرسه منشی صدر الدین میرمنشی کونسل رونق افروز تدریس بودند
حضرت مولانا در ماه صفر سنه ۱۱۹۹ هجری بخدمت بابرکت مولانای عبد العلی محمد قدس سره رسیده یکسال
قیام کرده مسلم و حاشیه قدیمه و بیضاوی که باقی مانده بود بتکمیل رسانیدند مولانا صاحب معظم الیه خواستند
که بطور دیگر علما رسم فراغ بعمل آرند مستفسر نمودند که من قبول نکردم بسبب اینکه در مدرسه مذکور هر که دستار

ذکر مولوی اسد الله صاحب استاد مولانا در مهارون

ذکر مولوی کلیم الله صاحب استاد مولانا در سون کیسر

ذکر ملاقات مولانا با مولانا فخر الدین محمد قدس سره

ذکر تحصیل علم در رامپور

ذکر ملاقات مولانا با مولانا عبد العلی قدس سره

فراغ هی بست اور ایک خلعت و دو صد روپیه نقد منشی صدر الدین مذکور میداد و تجویز نوکری برای فارغ التحصیل
در سرکار انگریزی مینمود گفتم من تحصیل علم برای خدا کرده ام مارا نه طمع مال و خلعت است و نه هوس نوکری
پس رسم فراغ چه ضرور است

لمعه دوم در کیفیت اختیار سفر برای زیارت حرمین شریفین و دیگر مزارات و مقابر اولیا بنابر کسب علم باطنی

در سنه یکهزار و دو صد کامل که عمر حضرت مولانا قدس سره العزیز بچهل سال رسیده بود از مولانای
عبد العلی علیه الرحمه رخصت شده حسب تحریک بعضی دوستان مدت ده ماه در میدنی پور درس علم
میدادند از آنجا بحیدرآباد رسیده چهار سال اقامت نموده تمام کتب درسی را کرات و مرات تدریس
کرده از علم ظاهر سیر شدند در سبب درس و تدریس مولوی غلام احمد مذکور بزبانی حضرت مولانا بدینطور
حکایت میکردند که قبل از رفتن حج در مسجد حیدرآباد مقیم بودند روزانه درس میگفتند و وقت شب
برای مصلیان آب کشی میکردند و هرگاه کدام مسافر و درویش در ان مسجد شب باش میشد هرگونه خدمات او
بذات خود مینمودند روزی غلام محمد نامی درویش مجذوب صفت آمده نشست جناب مولانا مشغول
درس ماندند و بطرف او التفات نکردند آخر درویش مذکور گفت که مولوی درس ظاهر بسیار گفتی
حالا در حصه ما بیا حضرت مولانا جواب ندادند بعد چند ماه باز درویش مذکور آمده تا دیر بطرف ایشان
نگاه کرد آخر همان کلام اول اعاده نمود مولانا ساکت ماندند مگر تاثیری در دل ایشان پیدا شد بعد چند روز
مستفسر حال درویش مذکور شدند که کجاست که باز نیامده کسی گفت که او هیچ و بیچ رفت بشنیدن این خبر فوتش آتش
شوق و دل ایشان مشتعل شد از درس و تدریس دست کشیده عازم بیت الله شدند از حیدرآباد تا بندر
سورت براه خشکی رفتند در بندر سورت بتاریخ بستم رجب سنه ۱۲۰۰ هجری بر جهاز رحمان بخش سوار شده
غره رمضان المبارک سنه ۱۲۰۵ مذکور در مخا رسیدند و نهم ماه مبارک در جده از جهاز فرود آمدند و از جده
بسواری شتر راهی گشته دوازدهم رمضان بمنزل مذکور در مکه معظمه داخل شدند سه ماه در انجا اقامت نمودند
بعد فراغ مناسک حج و استفاده و تکمیل مبرات بتاریخ پانزدهم ذیحجه سنه الیه بسواری شتر عازم مدینه منوره
گشتند و بتاریخ دوم محرم سنه ۱۲۰۶ هجری بمدینه طیبه فائز شده در چهارده مقام استعمال سعادات و مباحات
گوناگون نموده مراجعت فرمودند در مخا آمده بانتظار موسم جهاز سه ماه توقف شد بعده از مخا بر جهاز سوار شدند

لمعه دوم در کیفیت سفر برای زیارت حرمین

ذکر ملاقات مجذوب حیدرآبادی که منشای ترک شد

ذکر خیر سفر حرمین شریفین بقید تواریخ

بسبب نبودن بادمراد در چهل و دو روز بمقام مکلا بندر رسیدند و در انجا هم چند ماه توقف گردید بعد رمضان
بر جهاز سوار شده بعرصه هفت روز در بندر کچ بهوج که در عین سرحد ملک سنده است از جهاز فرود آمده
بوطن خود رسیدند حاجی غلام محمد و مولوی رحمت بخش در رفاقت بودند بعد رسیدن خانه دریافتند که والده
ماجده حضرت برحمت حق پیوستند و والد ماجدش تبلاش حضرت ایشان بطرف ملک هندوستان
تشریف بردند بعد ملاقات برادران و عزیزان وطن بخدمت بابرکت مولانا عبد الحکیم سابق الاوصاف
شش ماه مستفید ماندند و اکتساب نسبت اویسیه محمدیه علی صاحبها الصلوة و التحیه از مخدوم ممدوح
کرده استجازت استفاده از خدمت دیگر بزرگان از مخدوم نمودند از انجا که جناب مخدوم ممدوح بر استعداد
اصلی و ملکه جبلی و علو ظرفی ایشان آگاه بودند و در همه امور رضای ایشان مقدم میداشتند چار و ناچار
اجازت سیر و سفر دادند فقط حضرت میفرمودند که از وطن برامده اول در پاک پتن رسیده بمزار فائض الانوار
حضرت شیخ المشائخ والاولیا قطب الاقطاب حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سره الاکبر رسیده
پنجاه یوم مقام کردم و ذخیره سعادت اندوختم و بروز داخلی از بهشتی دروازه مکرر گذر کردم مراد از داخلی
اینکه دروازه بهشتی در هر سال دو بار وا میشود یکی بروز عید دوم بروز عرس که پنجم محرم مقرر است
از انجا در جوده پور وارد گشتم بعضی طلبه علم در انجا هم فراهم گشته تحصیل علم شروع کردند مدت دو ماه
بشغل درس و تدریس اتفاق اقامت جوده پور افتاد چنانچه امان الله طالب علم از انجا رفیق شد
بعده بعزم اجمیر شریف برخاسته چهارم ربیع الثانی ۱۲۰۰ در اجمیر شریف رسیده در مسجد یکه بیرون
احاطه درگاه عالم پناه قطب الاقطاب و خواجه خواجگان حضرت خواجه معین الحق والملة والدین حسن سنجری علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام واقع است فرود آمدند میفرمودند که بعد رسیدن آنجا هیچ خرچ نمانده بود وقت شب
چیزی خوردنی نیافته آرام کردم صباح چون بوقت چاشت هم چیزی نیامد نیت صوم کردم شب دوم نیز
چیزی نیامد روز دوم باز نیت صوم کردم شب سوم نیز بفاقه گذشت روز سوم باز نیت صوم کردم وقت
افطار خرمهره چند از کسی قرض گرفته دانه بریان خریده افطار نمودم میفرمودند اگر آن روز هم صبر میشد خوبی بود
بعد از ان همراهیان از لنگر حضوری دلیای معمولی گرفته میخوردند و حضرت مولانا یکبار انگشت تر کرده
دلیای لنگر تبرکا چشیده بودند بعد چند روز طعام بغیر مقرر بهم میرسید لیکن اکثر در فاقه کشی گذشت نماز صبح در مسجد
مذکور گزارده تا نماز عشا در خانقاه و مسجد خاص حضور پرنور حاضر میماندند سوای اوقات مراقبه پیش دروازه

ذکر دخول پاک پتن

ذکر اقامت در جوده پور و رفاقت شاه امان الله طالب علم

جنوبی نشسته اکثر مثنوی معنوی وگاه نفحات الانس میخواندند با اکثر فقرا و درویشان کامل رانجام و اصلت
بهر سعید بیگی سه ماه و ده روز اقامت امیر اتفاق افتاد بعد حصول مقاصد معنوی از حضور فیض معمور بتاریخ
هفتم رجب سنه الیه از اجمیر شریف رخصت شده یازدهم ماه مذکور در حجی پور رسیده بشغولی در تدریس
سه ماه در انجا مقام فرمودند دران زمان صاحب شد در حجی پور مولوی ضیاء الدین صاحب خلیفه
حضرت مولانای فخر الدین محمد صاحب قدس سره بودند روزی با اوشان ملاقات شده مگر هیچ استفاده
نکردند از انجا در ماه شوال سنه الیه در تجاره آمده دو ماه مقام کردند در انجا بدریافت رسید که در الور مجذوبی حنیف
نامی رسول شاهی درویش صاحب کمال است باشتیاق ملاقاتش در الور رسیده دیدند که مردی
بی قید شرع و برهنه تن غرقی بند بنگ نوش بود با سگ مصاحبت داشت معهذا عالم متبحر و عارف
کامل بود مردم صدها کرامت و خرق عادات از و میدیدند حضرت مولانا نیز به نیت استفاده تا یکماه در الور
مقام کرده بخدمت شان حاضر میشدند مجذوب موصوف بعزت می نشانیدند و گاه بعنایت شربت وغیره
تواضع میکردند روزی التماس کردند که چیزی حصهٔ ما نیز پیش شماست انگشت بر لب نهاده اشارهٔ خاموشی
کردند بعد چند روز باز مستدعی شدند مجذوب ممدوح این شعر بر زبان راند شعر دست از طلب ندارم
تا کام من بر آید + یا تن رسد بجانان یا جان ز تن بر آید + از الور در ریواری آمده چهار ماه بشغولی
تدریس اتفاق اقامت افتاد از انجا بشاهجهان آباد تشریف آوردند سه ماه بدرگاه قطب الاقطاب حضرت
خواجه قطب الدین بختیار کاکی و ده یوم بدرگاه حضرت مخدوم نصیر الدین چراغ دهلوی و یکسال و سه ماه
بر مزار فائض الانوار حضرت محبوب الهی سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام و ده روز در قدم شریف مقام کردند و در زمان اقامت شاهجهان آباد بپاشاه محمد عظیم صاحب خلیفه
حضرت مولانا فخر الدین محمد قدس سرهما استفاده نموده اجازت و خلافت سلسله چشتیه نظامیه فخریه یافتند
از شاهجهان آباد در گنگوه شریف رفته در مسجد و مزار فائض الانوار حضرت قطب العالم و مولانا
رکن الدین ابن قطب العالم که در یک روضه آسوده اند و از روح مقدس بندگی شیخ محمد صادق محبوب الهی
بن شیخ محمد نبیرهٔ قطب العالم و بندگی شیخ داؤد و بندگی شیخ محمد پسران حضرت شاه محمد صادق محبوب الهی
که هر سه در روضهٔ جداگانه در گنگوه فیض بخش عالم هستند و از مزار پر اسرار بندگی ابو سعید بن شیخ نور
ابن شیخ علی ابن حضرت قطب العالم قدس الله سرهم که متصل از روضهٔ حضرت قطب العالم جلوه افروز اند

ونیز از مرقد شاه شرف الدین مرید وخلیفه شاه علی اکبر خلیفه خاص شاه محمد شریف نیاولی خلیفه شاه ابراهیم
رامپوری فیوض گوناگون برداشتند تا زمان قیام آنجا شاه عماد الاسلام سجاده نشین آنجا وشاه قطب الدین علی
نبیره حضرت قطب العالم با جناب مولانا اخلاص ومحبت ها داشتند وشاه قطب الدین علی صاحب
استفاده علمی نیز از جناب ایشان کردند بعد پنجاه روز از گنگوه بعزمیت زیارت بزرگان که در گرد وپیش
آن قصبه متبرکه واقع هستند برخاستند چنانچه در انبهته که چهار کروه از گنگوه است بزیارت شاه ابو المعالی خلیفه
شیخ محمد صادق محبوب الهی ودر دائره کرتام ونهسکه بزیارت سید ابو سعید عرف سید شاه بهیک
ودر نیاول بزیارت حاجی محمد شریف نیاولی خلیفه خواجه ابراهیم رامپوری ودر کرنال بزیارت حضرت شاه
شرف الدین بوعلی قلندر ومبارز خان محبوب شاه قدس اسرارهم فیضها برداشتند مگر اقامت طولانی
در مقامات مذکوره اتفاق نیفتاد جائی دو روز وجائی سه چهار روز حاضر مانده اخذ برکات کردند مگر در
تهانیسر که بیست دو کروه از گنگوه است بر مرقد حضرت قطب جلال الدین تهانیسری قدس سره العزیز
بیست پنج روز مقام نموده مقتبس انوار شدند زیرا که قطب جلال الدین تهانیسری گل سرسبد خلفاء
قطب العالم وفیض بخش منتسبان بنی آدم چشم وچراغ خاندان چشتیه صابریه بودند از تهانیسر در قصبه
منگلور متعلقه ضلع سهارنپور رسیده خدمت کثیر الفیض والبرکت ذبیح خنجر رضا وتسلیم جریح سکین
من اتی الله بقلب سلیم حضرت مولوی شاه نور الهدی خلف حضرت مولانا مفتی محمد سلیم قدس سرهما
دریافتند ودر حضوری شان چهل روز بکسب فیض وبرکت واجازت وخلافت سلسله قادریه وچشتیه جباریه
ذخیره ابد وفیوض گوناگون شدند از آنجا در دیوبند آمده سبب یکماه قیام پذیر شدند ودر دیوبند با مجذوبی ملاقات شد مرد صاحب خرق
عادات بسیار میدیدند روزی روبروی حضرت مولانا مجذوب مذکور در پیاله آب نوشی بول کرد وپیش نمود
که من بدل خود اندیشناک شدم مبادا مجذوب مذکور مرا بگوید که بنوش من نخواهم نوشید وعدول حکمی
درویش نیز ناگوار خواهد شد باری او پیاله بول بدست گرفته در بول نگاه کرده با نفس خود گفت تمهارا بھی نکلا ہے
تمهارے ہی کو پینا ہوگا یعنی که این آب از تو برامده ترا خوردن خواهد شد چنانچه بول خود را نوشید
در سهارنپور نیز قریب یکماه اتفاق اقامت افتاد زیارات بسیار از بزرگان آنجا کردند از سهارنپور
در پیران کلیر آمده بر مزار فائض الانوار قطب الاقطاب حضرت مخدوم سید علاء الدین علی احمد صابر
قدس سره چهل روز اقامت ساختند ودر ازمان گرد نواح پیران کلیر ویران بود خصوصًا مقام مزار که در صحرا

واقع است جناب مولانا در مسجد خانقاه اقامت داشتند و قصبه کلیر ازانجا بفاصله قریب واقع است میفرمودند
که روزیکه بر مزار حضرت مخدوم رسیدم هیچ چیز از نقد و جنس نداشتم بجز یک گلیم یعنی لوئی سفید آنرا بر آستانه
مبارک نذر نهادم سه روز متواتر گذشت که هیچ چیز خوردنی بهم نرسید روز چهارم شخصی قدری شکر آورده
بر مزار مقدس نیاز کرد عند التقسیم بقدر یک چٹکی بدست من نیز نهاد آنروز ازان افطار شد بعد ازان
تا بست پنج روز کم و بیش وقت شام به آب چاه افطار میشد دیگر هیچ نه هرگاه دیدم که حالت رحمت بخش
واهان الله همراهیان از فاقه های متواتر قریب بهلاکت رسیده اجازت دادم که شما را برای حفاظت جان
در آبادی قرب و جوار در رفتن و سوال کردن اختیار است لیکن آنها نیز نرفتند آخر روز بوقت شام
شخصے از طرف دیه آمد و پرسید که مولوی عبد الرحمن کدام است مردم نشان دادند بر سر دیگری نان معه
نانخورش بقدر سه آدم آورده بود و پیش ما نهاد سیر خوردم و به آدم مذکور گفت که هر روز همین طور خواهی رسانید
شخص مذکور تا سیزده روز دیگر همانقدر طعام بوقت شام آورده میخورانید دانستم که این دعوت از طرف
حضرت مخدوم است بروز سیزدهم آرنده طعام مذکور گفته رفت که حسب مفوضه دعوت کننده امروز تمام شد
فردا نخواهم آمد از قیاس فهمیدم که این پیام رخصت است لیکن چونکه یکروز در چله باقی بود یک مقام دیگر
نموده عازم پانی پت شدم در پانی پت نیز چهار روز قیام نمودند انفراس پرانوار حضرت خواجه جلال الدین کبیر الاولیا
و حضرت خواجه شمس الدین ترک و حضرت شاه شرف الدین بوعلی قلندر قدست اسرارهم و دیگر بزرگان مقتبس بر
الانوار شدم و ازانجا براه نجیب آباد در قصبه بٹھور رسیده بر مزار حافظ محمد امین صاحب قادری خلیفه شاه برهان
صاحب مراد آبادی قدس سرهما باخلاص و محبت شاه غلام احمد صاحب خلف و جانشین حافظ صاحب
ممدوح زیاده از یکماه اقامت نموده در امروهه آمده در خانقاه شاه عبد الباری صاحب قریب شش ماه قیام
نمودند اکثر ازار و اح بزرگان امروهه اتفاق استفاده شد و منجمله احیا دران زمانه خلیفه غلام غوث صاحب
قادری حال غوش داشتند با وشان بیشتر اتفاق صحبت افتاد اگرچه ناخوانده بودند مگر نسبت توحیدی
داشتند و حرف موحدانه بسیار میگفتند تا تالیف این کتاب بقید حیات هستند سلمه الله تعالی و با مولوی
حنیف الله صاحب نقشبندی نیز درانجا ملاقات شده بود شخص با نسبت و متقی بودند بعرصه سه سال است
که در امروهه انتقال کردند و ازامروهه براه مراد آباد و کاشی پور وغیره در بهرائچ رسیده بر مزار فائض الانوار
حضرت سید مسعود سالار غازی قدس سره العزیز سه ماه استفاده نمودند از بهرائچ در بانسه آمده بر مزار

پر انوار قطب آفاق حضرت سید شاه عبد الرزاق صاحب قادری قدس سره الاقدس پنجاه یوم اقامت نمودند
از سید شاه غلام علی نبیرهٔ قطب ممدوح خلافت و اجازت سلسلهٔ قادریه رزاقیه حاصل گردید از بانسه
در ردولی آمده بر درگاه عالم پناه حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق صاحب توشه علی نبینا و علیه السلام
مدت شش ماه اتفاق اقامت افتاد چونکه خدمت جاروب کشی درگاه در انجا مقبول است جناب مولانا
چهل روز متواتر بلا فصل بخدمت مذکوره استسعاد نمودند بعد اتمام چهل روز چودهری عنایت احمد مرحوم ضیافت
جناب کرامت مآب بتکلف تمام و احترام تام نموده از نور باطن بیقین دانستند که این عنایت عنایت
ظاهری از حضرت شیخ العالم علی نبینا و علیه السلام ست و عنایات باطنی آنحضرت را بهزار زبان شکر گذار
بودند چنانچه ذکر بعضے مواهب کبری و برکات عظمی حضرت شیخ العالم قدس سره العزیز در فوائد سفر
خواهد آمد انشاء الله المجید از ردولی شریف در شهر اوده آمده بر مزار حضرت شاه جمال گوجر قدس سره مقام
کردند و مزار شاه جمال گوجر همان مرقد منور است که دران حضرت شیخ العالم رضی الله عنه خود را زنده دفن
کنانیده شش ماه کامل زیر زمین مستغرق حضوری حق شده بودند و بعد شش ماه قبر شق گردیده از ان برآمده
در ردولی تشریف برده رونق افزوز ولایت آنجا شده و هم در اوده بزیارت شیخ درویش قاسم اودهی
رضی الله عنه که در سلسله پیران هستند فایض گشتند و از اوده بزیارت بزرگان ٹانڈه نموده در کچهوچهه رسیده
بر مزار حضرت سید اشرف جهانگیر قدس سره العزیز سه روز استفاده نموده در سلون تشریف برده مسجد
و خانقاه حضرت شاه کریم عطا صاحب ادام ظلهم العالی سه ماه اقامت نموده بزیارت عتبات عالیات
حضرات پیر محمد و پیر اشرف و پیر عطا و پیر محمد پناه عطا قدست اسرارهم فیضیاب شدند و حضرت مولانا
میفرمودند که دران سرکار مجمع نعمای ظاهر و باطن و مظهر درویشی و سلطانی ست و در صفت نان دهی
سرکار کریمی همیشه این کلمات بر زبان حق ترجمان میراندند که در تحقیق صادرین و واردین عوام و خواص
خوشخوری و پرخوری بجز سلون جای دیگر بدید و شنید نیامد اللّهم زِد فزِد و تمّم زِد و لا تنقص و غربا پروری و
فقرا نوازی حضرت شاه کریم عطا قدست برکاتهم و حسن اخلاق و سعادتمندی و ذهن و ذکا و جودت
استعداد مولوی شاه محمد پناه عطا صاحب ولی عهد حضرت شاه صاحب معظم طال بقاءه و آثار فضل و
کمال ظاهر و باطن شان ارشاد میکردند از سلون در مانکپور رفته بزیارت قدوة العارفین حضرت
مخدوم حسام الحق مانکپوری و زبدة الواصلین پیر نصیر الدین و دیگر بزرگان آنجا قدست اسرارهم در

در سه روز رسیده شده در کره بخدمت شاه ابراهیم علی خلیفه حضرت سید اشرف جهانگیر قدس سرهما سه
مقام نموده از مزار پر انوار حضرت شاه کرک و دیگر بزرگان آنجا قدس سرهم فیضیاب شده در اله آباد
رفته بدائره زبدة الشیوخ شاه محمد اجمل طاب ثراه وجعل الجنة مثواه بست و هفت روز اقامت نموده واز
مزارات بزرگان آنجا فیوض وافر برداشته در رای بریلی رسیده بتکیه شاه علیم الله رضی الله عنه
چند روز مقام نموده زیارت روضه شاه عبد الشکور مجذوب و دیگر بزرگان آنجا ساخته در ۱۲۱۴ هجری
عهد حکومت وزیر الممالک نواب سعادت علیخان بهادر مرحوم در لکهنو رونق بخش شده سه روز بر مزار
شاه پیر محمد قادری لکهنوی اقامت داشته در مسجد مزار قطب العارفین مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز
سکونت ورزیدند هفت سال و چند ماه در آنجا اقامت داشته تا بتاریخ هفتم محرم ۱۲۲۲ هجری در مسجدی
کوکب معروف به مسجد [illegible] شرف نزول فرمودند بسبب نجاست از مسجد حضرت مخدوم ممدوح میفرمودند
که هر چند در آنجا بسبب نبودن بیت الخلاء و غسلخانه وغیره تکلیف بود لیکن فیض صحبت حضرت مخدوم و همسایگی ایشان
که بجای دیگر قیام تمام نکرد در آن زمان شاه نجابت علی صاحب مجذوب در همان خانقاه میماندند بلا
مرضی اوشان برای اقامت آنجا نبود چنانچه در حالت جذبه همیشه برای خالی کردن مکان ایما مینمودند و من
طرح میداشتم شبی در خواب مارا در کنار خود برداشته در مسجد بنشانیدند و گفتند که اینجا باش بعد دو سه روز
آن درین مسجد اتفاق نقل افتاد فقط در سنه ۱۲۳۵ هجری در ماه ذیقعده تاریخی که یاد ندارم روزی پیش از
دو پهر حضرت مولانا رضی الله عنه اندرون مسجد در برج وسطی بربستر استراحت بودند ناگاه بیدار شده از مسجد
برآمدند و دیگر خفتگان مسجد را بیدار ساخته فرمودند که زود بیرون شوید بمجرد گفتن ایشان همین برج وسطی و قبه
صدها من خشت و چونه بر جایگاه مذکور در افتاد چنانچه ضربتی از آن خشت ها بابان در کمر مبارک حضرت سید
و از صدمه آن دو سه روز برج دیگر و دیوارها نیز شگافی در آمد چون در آن زمان هیچ سبب انهدام از قسم بارش
و زلزله وغیره نبود وقوع این حادثه حیرتی بود و عند الاستفسار فرمودند که ساکنه مسجد مسمی کبیر طالب علم را
متهم باوباشی کرده بودند و باوی خصومت داشتند بنابر رفع فساد از گفته آنها او را از مسجد که خانه خدا است
بدر کردم بایشان مقصود این واقعه پیش آمد چنانچه بعد وقوع او مذکور را طلب داشته معذرت کردند
و تقصیر خود معاف کنانیدند از آن بعد ارشاد شد که آینده در بقای این مسجد خطر عظیم است بهتر است
که با زمین برابر سازند اگر مقدر است از سر نو تیار خواهد شد چونکه در انهدام نیز خطیر صرف میشد بغور بجا

۱۰۵ ذکر اقامت بیست و هفت روز در اله آباد

۱۰۶ ذکر ورود لکهنو ۱۲۱۴ هجری

۱۰۷ زمان اقامت در درگاه شاه مینا صاحب هفت سال و چند ماه

۱۰۸ تاریخ نقل مسجد ۱۲۲۲ هجری

۱۰۹ ذکر افتادن برج مسجد [illegible] ۱۲۳۵ هجری

لهذا چند روز بهمان حال ماند روزی با طلب قریب پنجاه کسان بلیدار آمده هر سه برج مسجد و دیوارها
گرد از بیخ برکنده با زمین برابر کردند عند التحقیق معلوم شد که داروغه حسین خان فرستاده بود نگر پوشیده نماند همین
که بران سایبان کاهی افتاده بود بحال گذاشتند در همان سایبان نماز پنجگانه میشد و مسکن و ماوای
حضرت مولانا و اتباع شان بود هر چند مردم معتبرین بحوس شاه سلطان صاحب و دیگر محبان باعث
شدند که در کدام مسجد و خانقاه و تکیه مساجد شهر که پسند باشد نقل مکان فرموده شود هرگز مقبول نیفتاد فرمودند
که با مربی اینجا نشسته ام هرگاه امر برخاست خواهد شد بیرون لکهنو خواهم رفت هر جا که مرضی او باشد تعالی شانه
مولوی حشمت بخش رفیق قدیم که خانسامان حضرت بودند بحضور عرض نمودند که در اینجا امیدان بی قید است
نگهداشت اسباب بود باش امکان ندارد اگر حضرت نقل مکان نمیفرمایند من میروم در مسجد مولوی گنج
جای محفوظ مقرر کرده آمده ام فرمودند اگر رفاقت من منظور است درین ویرانه باش والا اختیار داری
گفتا ناچار ترک رفاقت کردم عند الاستفسار اسباب که تحویل خانسامان مذکور بود فرمودند مرا اطلاع سبب
نیست همه مال تست به برالا کلام الله مجید و مثنوی شریف و شرح قصیده که اکثر مشغول میباشد اگر مرضی
تو بود آنرا بگذار چنانچه مولوی حشمت بخش مذکور سوای کلام الله و مثنوی معنوی و شرح قصیده قریب
دو صد جلد کتابهای هر یک فن و بالکل ظروف و پارچه وغیره فراهم ساخته بر سر مزدوران برداشته برده
شمس الدین برادرزاده اش مرید و خادم حضرت مولانا که در آن وقت خدمتگار بود نیز بهمراهی عم
خودش ترک رفاقت کرد میان فتح علی صاحب و حاجی غلام محمد بخدمت حضرت قیام نمودند شکستگی
مسجد بهمان حال بود که موسم برشکال رسید کاتب الحروف بچشم خود دید که در سایبان مسجد آب باران
میریخت حضرت در آن حال تکیه کلان صابری بر آستانه مسجد نهاده بالای آن نشسته تا با نماز
خشک ماند و هنگام رسیدن وقت نماز مصلیان آب از دست دور کرده فرش بوریا گسترده نماز میگذاردند
کمترین و حمایت الله خان مرحوم و دیگر خدام هر چند باصرار گذارش کردیم که برای شب خوابی حضرت
فرش تخت یا چارپائی گسترده شود تا بستر از سیلاب محفوظ ماند فرمودند من تمام عمر خود بر تخت و چارپائی
پا نه نهاده ام چه ضرور است که برای رنج تکلیف چند روزه تغیر وضع نمایم جای پاک و صاف برای
نماز می باید گو برای خفتن نباشد تمام موسم برشکال بر همین منوال گذشت در همان حالت شکستگی دیوارهای
مسجد بتاریخ هشتم محرم سنه ۱۲۳۵ هجری سانحه بلوی روافض پیش آمد کیفیتش این بود که حضرت مولانا

بعد از نماز ظهر حسب معمول در سایبان مسجد مراقب نشسته بودند و پیش دروازهٔ مسجد که شارع عام است از ان
راه علماء می‌رفتند از همراهیان علم قریب دو صد کس مسلح در احاطهٔ مسجد در آمده بزن بزن گویان سایبان
مسجد را محاصره کردند و شمشیرها کشیده قصد قتل حضرت مولانا نمودند مرزا اکلن بیگ و میان فتح علی صاحب
نزد حضرت مولانا حاضر بودند یکی از سیاه پوشان گولی بندوق یا تپانچه سر کرده بالای دوش حضرت گذشته
بر دیوار مسجد رسیده دیگران حربهٔ شمشیرها بسیار راندند مگر بر جسم مبارک حضرت مولانا نمیرسید مرزا موصوف
میگویند که دام سد غیبی حائل بود که حفظ از حربهٔ آنها میکرد چنانچه بر ساق پا و دیگر اعضای مرزا اکلن بیگ چند
ضرب شمشیر زدند مگر کارگر نشد درهمان حال میان فتح علی و مرزا مذکور دست گرفته حضرت را از مراقبه برداشتند
و محاربین حفاظت غیبی دریافته متفرق شدند و بر شاه تاج الدین احمد صاحب و خادم حسین و بنو خان
و عبد الرزاق وغیره که بیرون سایبان شده بودند دست تعدی دراز کردند چنانچه بر سر میان عبد الرزاق
زخم شمشیر زدند و کلام الله و شمشیر و پارچه وغیره اسباب شان بغارت بردند و بر سر بنو خان صاحب نیز
ضرب قبضهٔ شمشیر رسید که خون آلوده گردید بعد رفتن آنها حضرت مولانا مجروحان مذکوران را خون آلوده
دیده فرمودند که اگر بیرون چهپر نمیرفتند مجروح نمیشدند و در حق ظلمهٔ مذکورین حرفی بر زبان نیاوردند مگر اینکه
آنها اراده سلوک و احسان کرده بودند لیکن بالفعل شهادت مقدر نبود و اگر دیگری در حق آنها بد میگفت
منع میفرمودند بعد وقوع این واقعه در سنه ۱۲۳۶ هجری در عهد ابو المظفر معز الدین غازی الدین حیدر شاه جنت
خلد مکان بحکم جناب عالیه بادشاه بیگم صاحبه محل خلد مکان باهتمام سید فضل علی خان بهادر داروغه
سرکار بیگم صاحبه مسجد مذکور را از سر نو تعمیر گردیده در سنه ۱۲۳۹ هجری مسجد مسقف دالان در دالان مرتب گشت
درهمان سال کاتب الحروف از سرکار شاه زمن رخصت یافته بوطن خود رفته پنج سال در انجا گذرانیده
بر احوال و اقوال حضرت که درین پنجسال بظهور رسیده باشد مشاهدهٔ آگهی نیافته لهذا در نور هذا برهمین
قدر اکتفا نموده از تاریخ شرفیابی حضور پر نور بعد از مراجعت وطن در نور ثانی اندراج خواهد نمود ان شاء الله الودود

نور ثانی مشتمل بر سه لمعه لمعهٔ اول در اوقات شبانه روزی و معمولات وی رضی الله عنه و آن

حضرت مولانا و مرشدنا بعد نصف اللیل از استراحت برخاسته پس از فراغ طهارت وغیره ضروریات دو
دو رکعت نفل میگذاردند و در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص سه بار میخواندند بعده سر برهنه نشسته و چادر بطور
پهانسی در گلو انداخته به ترتیبی که در اجازت قصیدهٔ برده علحده ترقیم می‌یابد قصیدهٔ شریفه شروع میکردند

سنه ۱۲۳۹ هجری وقوع تعمیر مسجد شد ۱۱۱

لمعهٔ اول از نور ثانی در اوقات ۱۱۲

بعد ختم قصیدهٔ میمونه اکثر هشت و گاهی بیشتر رکعات تهجد و سه رکعت وتر میخوانند در شفعهٔ اولی بعد فاتحه والضحی و الم نشرح و در شفعهٔ ثانیه آیة الکرسی و آمن الرسول و در شفعهٔ ثالثه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و در شفعهٔ رابعه قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس میخوانند و در وتر سبح اسم و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله و گاه گاه بجای سبح اسم انا انزلناه میخوانند و بعد تهجد سجدهٔ طولانی میکردند و آنچه در سجدهٔ طولانی معامله با خدا و رسول صلعم بوده باشد کسی را از آن آگاهی نیست مگر عند الاستفسار فرمودند که معمول خواندنی هر شب در سجده مختلف است چنانچه تفصیل آن بدین طور است شب شنبه اول یکصد بار خواه بست یکبار خواه یازده بار درود بدین خواندند اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی آلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ کُلِّ مَعْلُوْمٍ لَّکَ بعده در یک تسبیح اول صددانه یَا رَبِّ یَا رَبَّاهُ وَاغَوْثَاهُ و در تسبیح دوم اَللّٰهُمَّ فَرِّجْ عَنْ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اَللّٰهُمَّ اَصْلِحْ اُمَّةَ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اَللّٰهُمَّ ارْحَمْ اُمَّةَ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ اُمَّةَ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اَللّٰهُمَّ اخْتِمْ اُمَّةَ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ در تسبیح سوم لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ و در تسبیح چهارم فَکَشَفْنَا عَنْکَ غِطَاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیْدٌ و در تسبیح پنجم مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغٰی و در تسبیح ششم این شعر صدبار میخواندند شعر گفت ما زاغیم همچون زاغ نے * مست صباغیم مست باغ نے * و در تسبیح هفتم وَمَا اَرْسَلْنٰکَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِیْنَ صدبار میخواندند شب جمعه اول یازده بار اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی آلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ کُلِّ مَعْلُوْمٍ لَّکَ خوانده یکهزار و یکصد بار در میان سجده درود بدین میخواندند صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی حَبِیْبِهٖ مُحَمَّدٍ وَّآلِهٖ وَصَحْبِهٖ وَسَلَّمَ بعده صدبار شعر بدین شعر یَا حَبِیْبَ الْاِلٰهِ خُذْ بِیَدِیْ * مَا لِعَجْزِیْ سِوَاکَ مُسْتَنَدِیْ * من بعد شش تسبیحات که در شب پنجشنبه نوشته شد بدستور مرقوم الصدر میخواندند شب سه‌شنبه بعد آغاز درود مذکور یعنی اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی آلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ کُلِّ مَعْلُوْمٍ لَّکَ در تسبیح اول صدبار

یَا دَافِعَ الْبَلَایَا یَا شَافِیَ الْاَمْرَاضِ یَا وَاسِعَ الْعَطَایَا یَا رَازِقَ الْعِبَادِ

خوانده شش تسبیح از اَللّٰهُمَّ فَرِّجْ تا وَمَا اَرْسَلْنٰکَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِیْنَ

بدستور سابق میخواندند شب یکشنبه بعد آغاز به درود مذکور یکصد بار این رباعی میخواندند رباعی
ای در صفت ذات تو حیران که و مه * وز هر دو جهان خدمت درگاه تو به * علت تو ستانی و شفا هم تو دهی
یا رب تو بفضل خویش بستان و بده * بعده در شش تسبیح همچون اَللّٰهُمَّ فَرِّجْ تا وَمَا اَرْسَلْنٰکَ
اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِیْنَ بدستور صدر میخواندند شب دوشنبه اول یازده مرتبه درود مذکور خوانده

صد بار این دو بیت میخوانند ؎ عقوبت مکن عذر خواه آمدم ٭ بدرگاه تو روسیاه آمدم ٭ سیاه مرا هم
تو گردان سپید ٭ مگردانم از درگهت ناامید ٭ بعده هر شش تسبیحات مذکوره میخوانند شب شنبه اول
یازده مرتبه درود مذکور خوانده صد بار یَا عِبَادَ اللّٰہِ رَحِمَکُمُ اللّٰہُ اَعِیْنُوْنِیْ یَا اَوْلِیَاءَ اللّٰہِ قَدَّسَ
اللّٰہُ اَسْرَارَکُمْ اَغِیْثُوْنِیْ و اسم مبارک فرید الدین گنج شکر قدس سره اسراره بعد نهصد و هشتاد و دو
بعده شش تسبیحات مذکوره میخوانند شب چهارشنبه اول یازده بار درود خوانده صد بار یَا دَلِیْلَ
الْمُتَحَیِّرِیْنَ وَیَا مُجِیْبَ الْمُضْطَرِّیْنَ وَیَا غِیَاثَ الْمُسْتَغِیْثِیْنَ وَیَا کَاشِفَ الْمَکْرُوْهِیْنَ ؁
میخوانند بعده تسبیحات مرقوم الصدر و نماز تهجد معمول حضرت بود که فاتحه بنام بزرگان
میخوانند و مقدمه فاتحه بکلام مخاطباً الی اَرْوَاحِ رِجَالِ اللّٰہِ فِی الْعَالَمِ مَنْقُوْلًا مِنَ الشَّیْخِ شِهَابِ
الدِّیْنِ السُّهْرَوَرْدِیْ قُدِّسَ سِرُّهٗ **مقدمه فاتحه** اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ لَا
اِلٰهَ اِلَّا اللّٰہُ مِنْ اَهْلِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰہُ یَا اَهْلَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰہُ کَیْفَ وَجَدْتُّمْ قَوْلَ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰہُ بِحَقِّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰہُ اِغْفِرْ لِمَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰہُ وَلَا تَسْلُبْنَا قَوْلَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰہُ مُحَمَّدٌ
رَّسُوْلُ اللّٰہِ هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ ٥ و ترتیب فاتحه
معمولی این بود اکثر اوقات اول سوره وَالضُّحٰی و اَلَمْ نَشْرَحْ و بعض اوقات مع
اخلاص سه گانه و معوذتین و فاتحه خوانده در فاتحه مختصر این دعا میخوانند. اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ وَاَوْصِلْ
ثَوَابَ هٰذِهِ الْخَتْمَةِ هٰذِهِ التُّحْفَةَ اِلٰی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْاَنْبِیَاءِ وَالْمُرْسَلِیْنَ عَلَیْهِمُ الصَّلٰوةُ
وَالسَّلَامُ مَخْصُوْصًا اِلٰی رُوْحِ سَیِّدِنَا وَمَوْلَانَا وَشَفِیْعِنَا وَمَلَاذِنَا وَمَلْجَانَا وَقُرَّةِ اَعْیُنِنَا وَ
شِفَاءِ صُدُوْرِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَاِلٰی اَرْوَاحِ اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَاَزْوَاجِهٖ وَذُرِّیَّاتِهٖ
اَهْلِ بَیْتِهٖ وَخَدَمِهٖ وَمَوَالِیْهِ وَاُمَّتِهٖ وَاٰبَائِهٖ عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْهِمُ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَاِلٰی رُوْحِ
وَالِدَیْهِ مَاجِدَیْهِ وَمُرَبِّیَتِهٖ سَیِّدَتِنَا حَلِیْمَةَ وَاِلٰی اَرْوَاحِ پنجتن پاک و دوازده امام و چهارده
معصوم و خلفاء الراشدین المهدیین وَاِلٰی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ اَهْلِ بَیْتِ النُّبُوَّةِ وَاِلٰی اَرْوَاحِ اَوْلِیَاءِ
اُمَّتِهٖ فِیْ جَمِیْعِ اَقْطَارِ الْاَرْضِ مِنْ مَغَارِبِهَا وَمَشَارِقِهَا عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْهِمُ الصَّلٰوةُ وَ
السَّلَامُ مَخْصُوْصًا مِنْهُمْ مَحْبُوْبِ سُبْحَانِیْ قُطْبِ رَبَّانِیْ غَوْثِ صَمَدَانِیْ شَیْخِ سَیِّدِ مَحْبُوْبِ
مُحْتَبٰی مُحْیِ الدِّیْنِ عَبْدِ الْقَادِرِ جِیْلَانِیْ عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَاِلٰی

اَرْوَاحِ مَشَائِخِ قَادِرِیَّہ چِشْتِیَّہ نَقْشْبَنْدِیَّہ سُہْرَوَرْدِیَّہ مُجَدِّدِیَّہ کُبْرَوِیَّہ شَطَّارِیَّہ
سَبَّارِیَّہ طَیْفُورِیَّہ طَبَقَاتِیَّہ اَدَادِیَّہ مَدَارِیَّہ قَلَنْدَرِیَّہ جَلَالِیَّہ اُوَیْسِیَّہ وَاِلٰی اَرْوَاحِ
یک تن سہ تن چہار تن ہفت تن چہل تن سیصد تن چہار ہزار تن عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْہِمُ الصَّلٰوۃُ
وَالسَّلَامُ وَاِلٰی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ مَنْ ذَکَرْتُہُمْ مُفَصَّلَۃً وَاِلٰی اَرْوَاحِ جَمِیْعِ الْمُسْلِمِیْنَ
وَالْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِیْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْاَحْیَاءِ مِنْہُمْ وَالْاَمْوَاتِ
رَبَّنَا اِنَّکَ مُجِیْبُ الدَّعَوَاتِ اَجِبْ دَعَوَاتِنَا یَا رَافِعَ الدَّرَجَاتِ اِرْفَعْ دَرَجَاتِنَا
یَا قَاضِیَ الْحَاجَاتِ اِقْضِ حَاجَاتِنَا یَا کَافِیَ الْمُہِمَّاتِ اِکْفِ مُہِمَّاتِنَا یَا دَافِعَ الْبَلِیَّاتِ
اِدْفَعْ بَلِیَّاتِنَا فِی الدَّارَیْنِ وَصَلَّی اللّٰہُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِہٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِہٖ وَاَصْحَابِہٖ اَجْمَعِیْنَ
بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ ۔ و در فاتحہ مفصل اسمای پیران ہریک سلسلہ بترتیب شجرہ از مرشد خود تا
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تمام کردہ اسمای دیگر سلاسل فروع و جہول مفصلاً ذکر نمودہ نام اولیای کہ در آن روز یا شب آن نہا
بعبارۃ ذکر میکردند علی الخصوص اِلٰی رُوْحِ مُطَہَّرٍ مُنَوَّرٍ فُلَانٍ شَیْخِ الْعَالَمِ وَوَالِدَیْہِ مَاجِدَیْہِ وَصَاحِبَتِہٖ وَاَہْلِ بَیْتِہٖ
مِنْ اُصُوْلِہٖ وَفُرُوْعِہٖ وَاَصْحَابِہٖ وَاَحْبَابِہٖ وَخُدَّامِہٖ وَصَادِرِیْہِ وَوَارِدِیْہِ وَسَائِرِیْہِ
وَزَائِرِیْہِ وَاَہْلِ بَلْدَتِہٖ وَسَائِرِ سِلْسِلَتِہٖ وَاِلٰی مُنْتَہٰی اٰبَاءِ رَضَاعَتِہٖ عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْہِ
وَعَلَیْہِمُ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ ۔ این عبارت سہ بار تکرار میفرمودند بعدہ نام از مرشد آن بزرگ گرفتہ
تا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مرتب اسما ذکر میکردند و از آنحضرت شروع نمودہ تا نام صاحب عرس ترتیب
اسامی پیران سلسلہ را تکرار میفرمودند بعد از فراغ تہجد و فاتحہ با دای شانزدہ تسبیح کہ معمول خواجگان
چشت بجہر متوسط مشغول میشدند بدین ترتیب لا الہ الا اللہ دو صد بار الا اللہ چہار صد بار اللہ اللہ ششصد بار
ہ ہ صد بار آن صد بار ان صد بار حق حق چہار ضربی صد بار بعد فراغ ذکر و در غلبۂ شوق و محبت اشعار
مناجاتی مثنوی شریف و کثرت درود و کلام توحیدی تا نماز صبح بر زبان جاری میماندند و بعض اوقات
مراقب می نشستند اشعار مثنوی اینست ای کریمی وی رحیمی سرمدی ٭ در گذار از بدسگالان
این بدی ٭ ای رسیدہ دست تو در بحر و بر ٭ خوش سلامت مان لسباعل [illegible] وقت تنگ آمد
یاوہ یک نفس ٭ بادشاہی کن مرا فریاد رس ٭ ای عظیم از ما گناہان عظیم ٭ تو توانی عفو کردن در حریم
ما ز آز و حرص خود را سوختیم ٭ وین دعا را ہم ز تو آموختیم ٭ حرمت آن کہ دعا آموختی ٭ در چنین ظلمت چراغ

[illegible] ورد ذکر چہار ضربی ضرب اول بر دل و ضرب دوم بر دوش راست و ضرب سوم بر دوش چپ و ضرب چہارم بر قلب بہر ز دو نور [illegible]

افروختی * دستگیر و رہنما توفیق دہ * جرم بخش و عفو کن بکشا گرہ * ای سعادت بخش جان انبیا
یا بکش یا باز خوانم یا بیا * خوشتر از ہر دو جہان آنجا بود * کہ ترا با من سر و سودا بود * ابتلائیم بیکسی آہ
الغیاث * ای ذکور از ابتلایت چون اناث * وگاہی از یکپاس شب باقیماندہ و اکثر سہ چہار گھڑی
شب باقیماندہ چنانکہ معمول حرمین شریفین است اذان فجر ہمیشہ بنفس نفیس خود میگفتند و تلفظ کلمات
اذان بکمال تأنی و تدریج میکردند یعنی بعد گفتن ہر لفظ اینقدر توقف میکردند کہ سامع اجابت اذان
بخوبی کردن تواند بعد ختم اذان میخواندند اللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلٰوةِ الْقَائِمَةِ اٰتِ مُحَمَّدَ
الْوَسِيْلَةَ وَالْفَضِيْلَةَ وَالدَّرَجَةَ الرَّفِيْعَةَ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَّحْمُوْدَا الَّذِيْ وَعَدْتَّهٗ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيْعَادَ *
اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ كُلِّ مَعْلُوْمٍ لَّكَ
بعد طلوع فجر یعنی نمود سپیدہ صبح صادق کہ تا درستی بصارت بچشم خود می دیدند و بعد از خلل نظر
بگواہی میان مدا بخش کہ مرید حاضر باش حضور ہستند در اول وقت نماز میگذاردند کیفیت
قرات قرآن در نماز فرائض خمسہ و سنت ہای مؤکدہ بدین طور بود در نماز فجر روز
جمعہ در رکعت اول سُنَّةَ مَنْ قَدْ اَرْسَلْنَا و در رکعت دوم وَالضُّحٰى او اَلَمْ نَشْرَحْ ہر دو میخواندند و بروز شنبہ
در رکعت اول سورہ نوح و در رکعت ثانی اِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ و گاہی اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ و بروز یکشنبہ
در اول عَمَّ يَتَسَاءَلُوْنَ و در ثانی یکی از ہر دو سورہ مذکورہ و بروز دوشنبہ در اول اٰمَنَ الرَّسُوْلُ
و در دوم والضحی والم نشرح ہر دو و بروز سہ شنبہ در اول سورہ ملک و در ثانی یکی از ہر دو سورۂ کور
و بروز چہار شنبہ در اول عم یتساءلون و در ثانی یکی از ہر دو سورہ مذکورہ و بروز پنجشنبہ در رکعت
اول عم یتساءلون و در ثانی یکی از ہر دو سورہ مذکورہ میخواندند و گاہی نادراً تبدیل سورہ در شنبہ
و یکشنبہ و سہ شنبہ و چہار شنبہ میکردند و در نماز ظہر در رکعت اول والضحی و در ثانی الم نشرح اکثر میخواندند
و در نماز عصر نیز والضحی والم نشرح بیشتر معمول بود و در نماز مغرب از اَلْهٰكُمُ التَّكَاثُرُ تا قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ
سوای تَبَّتْ يَدَا مختلف میخواندند مگر اکثر در مغرب شب دوشنبہ معوذتین و در مغرب شب جمعہ
قُلْ يٰۤاَيُّهَا الْكٰفِرُوْنَ و قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ می خواندند و در نماز عشا شب دوشنبہ و شب جمعہ والضحی
والم نشرح التزام داشتند بلحاظ اینکہ درین دو شب روح مبارک پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بطرف این عالم
متوجہ میباشد و در روزہای دیگر وَالتِّيْنِ و گاہ اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ و گاہی آخر احزاب و گاہی محمد

کیفیت قرأت قرآن در نماز فجر
در نماز ظہر
در مغرب

رسول الله آخر انا فتحنا و گاهی ان الذین امنوا وعملوا الصلحت یکرکوع اخیر سوره کهف میخوانند و در آخر
والتین بعد الیس الله باحکم الحاکمین وانا علی ذلک من الشهدین و در آخر سوره ملک
بعد فمن یأتیکم بماء معین الله رب العلمین چنانکه در حدیث وارد است در نماز بآواز بلند میخوانند و در جمیع
سنن روایت سوره اخلاص صرف میخوانند **عقبات پنجگانه نماز** در فجر بعد سلام اللهم صل
وسلم علی محمد و علی ال محمد بعدد کل معلوم لک یکبار خوانده آیه لقد جاءکم رسول من
انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رءوف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله
لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم یکبار و استغفر الله سه بار و رضینا بالله ربا
وبالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه وسلم رسولا و نبیا سه بار خوانده دست برداشته در روز جمعه و دوشنبه و بعد نماز
عیدین نیز دعا باین عبارت مے کردند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل وسلم وعظم
ومجد وشرف وکرم وبارک وزد وادم علی سیدنا ومولانا وشفیعنا وملاذنا وملجانا وقرة اعیننا وشفاء
صدورنا محمد وعلی آل سیدنا ومولانا وشفیعنا وملاذنا وملجانا وقرة اعیننا وشفاء صدورنا محمد صلوة تنجینا
بها من جمیع الاهوال والافات وتقضی لنا بها جمیع الحاجات وتطهرنا بها من جمیع السیئات وترفعنا
بها عندک اعلی الدرجات وتبلغنا بها اقصی الغایات من جمیع الخیرات فی الحیات وبعد
الممات انک علی کل شیء قدیر و المیسر لکل عسیر وبالاجابة جدیر انک علی کل شیء قدیر
والمیسر لکل عسیر وبالاجابة جدیر انک علی کل شیء قدیر والمیسر لکل عسیر وبالاجابة جدیر
ب ره نمائم باش دو دیوانم نشو + وز دو عالم تخته جانم نشو + پرده ای ستار از ما وا مگیر + باش تو
در امتحان ما را مجیر + اللهم وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد وصلی الله علی خیر خلقه
ونور عرشه ومظهر لطفه ومرکز کرمه ومعدن جوده ومنبع احسانه سیدنا ومولانا محمد وعلی
اله واصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الرحمین بعد عصر بست پنج بار اللهم انا نجعلک فی نحورهم ونعوذ بک
من شرورهم و سید الاستغفار یکبار میخوانند بعد فجر شنبه و یکشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه بعد عقبات
بدستور سابق دعا بدین عبارت میکردند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل وسلم علی محمد وعلی آل محمد بعدد
کل معلوم لک بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من
الخاسرین اللهم ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار اللهم

اسئلك العفو والعافية والعفة والمعافات الدائمة في الدين والدنيا والاخرة اللهم اسئلك الهدى والتقى والعفاف والغنى ونعوذ بك من علم لا ينفع وقلب لا يخشع ونفس لا تشبع ودعاء لا يسمع واخر دعونا ان الحمد لله رب العلمين والسلام على عباد الصالحين والصلاة على رسوله خاتم النبيين وعلى اتقياء امته اجمعين

۵ رهنمایم باش و دیوانم بشو + وز دو عالم تخته جانم بشو + پرده ای ستار از ما وا مگیر + باش تو در امتحان ما را مجیر + سپردم تو مایه خویش را + تو دانی حساب کم و بیش را + اللهم وافوض امري الى الله ان الله بصير بالعباد وصلى الله تعالى على خير خلقه ونور عرشه ومظهر لطفه ومركز كرمه ومنبع جوده ومعدن احسانه سيدنا ومولانا محمد واله واصحابه اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين و در قاعده اخیره بعد التحیات درود مشهور انبعد میخواند ربنا اغفر لي ولوالدي يوم يقوم الحساب اللهم اني اعوذ بك من عذاب جهنم ومن عذاب القبر ومن فتنة المحيا والممات ومن فتنة المسيح الدجال اللهم اني ظلمت نفسي ظلما كثيرا ولا يغفر الذنوب الا انت فاغفر لي مغفرة من عندك وارحمني انك انت الغفور الرحيم رب زدني علما رب زدني علما رب زدني علما اللهم صل وسلم على محمد وعلى ال محمد بعدد كل معلوم لك اکثر قبل از سنت و گاهی بعد فجر درود تصنیف خود بدولت کرات و مرات میخواندند ان اینست اللهم صل وسلم على محمد عبدك ورسولك النبي الامي وعلى اله واصحابه واحبابه واتباعه واشياعه وامته سابقة ولاحقة بعدد كل معلوم لك واضعاف ذلك ازلا وابدا بعدد جميع معلوم لك واضعاف ذلك ازلا وابدا هر روز سوای تعطیل جمعه و سه شنبه بعد فراغ نماز فجر الا در روشنی چراغ و گاهی بعد طلوع سپیده فجر درس مثنوی شریف شروع میشد تا یکپاس روز برابر ادامه درمیان این شغل بجز نماز اشراق که هشت رکعت معمول بود بهیچ طرف دیگر التفات نمیفرمودند بلکه درمیان درس مثنوی اگر کسی کلام دیگر میکرد سخت ناگوار میگذشت و میفرمودند که در شغل مثنوی حکایت مولوی جامی قدس سره السامی پیش نظر باید داشت و آن اینست که در نفحات الانس منقولست که روزی چلپی حسام الدین گفت که جمعی اصحاب مثنوی مخدومی را میخوانند اهل حضور در نور مستغرق میشوند می بینم که جماعت غیبیان بکف دور باش ها دو

قاعده اخیره

درس مثنوی

درس مثنوی شریف بعد فجر

شمشیرها گرفته حاضر میشوند و هر که از سر اخلاص صفا میکند پنج ایمان و یرا و شاخهای دین و یرا برکنده
کشتان کشتان بسقر سقر میبرند خدمت مولانا فرمود که چنانست که دیدی ه سنکر این حرف این هم در نظر
شد مشغل سرنگون اندر سقر ای حسام الدین تو دیدی حال او حق نمودت پاسخ افعال او
دیگر میفرمودند که خواننده مثنوی مادام القراءة ولی میباشد فقط و بر قول بعضی بجای مثنوی در نفحات الانس
وغیره کتب از جنس تذکرة الاولیا معمول بود بعد یکپاس روز بر آمده چیزی تناول فرموده چهار پنج گهری بستر
استراحت میکردند دو گهری پیشتر از دو پهر بیدار شده از بیت الخلا و طهارت فراغت کرده چهار رکعت
نماز چاشت خوانده باستقبال نماز مے نشستند و در استقبال ظهر تسبیح گرفته
هزار بار نام حضرت اویس قرنی قدس سره و اسماء شجره قادریه و چشتیه می خواندند و در روز
سه شنبه اسم مبارک فرید الدین گنج شکر بقدر عدد نام که پانصد و هشتاد و چهار میشود و هر روز نام مقدس شیخ العالم
قدس سره بدین عبارت پیر کبیر شیر گیر دستگیر بیکسان حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق علی نبینا و علیه السلام
لا اقل یازده مرتبه و اکثر احدی معین نیست میخواندند بمجرد رسیدن آفتاب بر نصف النهار که از روی دائره
هندی که در صحن مسجد کشیده شده است معلوم میشود اذان میشد بلا توقف برخاسته چهار رکعت سنت ادا
کرده امامت ظهر میکردند و بر فور دادن سلام اندرون مسجد رفته دو رکعت سنت و بست پنج بار اللّهم
انا نجعلک فی نحورهم و نعوذ بک من شرورهم خوانده بر مصلی رو بقبله مراقب می نشستند دیگر هر کدام که میخواست
شریک مراقبه میشد و دروازهای مسجد بند میشدند اکثر تا یکپاس روز باقیمانده و گاهی یک دو گهری کم و بیش
این جلسه میگردید بعده برخاسته در حجره تشریف برده هر چه خوردنی میبود تناول میفرمودند از ان بعد اگر در نماز
عصر وقفه یک دو گهری میبود پیش روی مسجد نشسته ناس تماکو میبوئیدند و قریب وقت عصر برخاسته
بعد فراغ استنجا و وضو انتظار اذان میکردند بعد اذان بقدر چهار رکعت وقفه ساخته ادای عصر میفرمودند
و بعد فراغ آن دست بر داشته دعا میکردند و بست پنج بار دعای مذکوره میخواندند من بعد تا مغرب منتظر ظاهر
فارغ می نشستند اکثر مردم آمده حاجت خود ظاهر میکردند و سوالها از هر یک باب مینمودند حضرت جواب
شافی هر یک میدادند و بعضے کسان سبق رساله آنحضرت میگرفتند بعد نماز مغرب دو رکعت سنت خوانده
و بست پنج بار دعای مذکوره خوانده بر مصلی مراقب رو بقبله می نشستند دیگر هر کدام که میخواست درین جلسه
هم شریک میشد بعد از ان دو گهری شب گذشته اذان عشا میشد در انوقت سر از مراقبه بر میداشتند بعد وقفه

چهار رکعت فرض و دو رکعت سنت خوانده سوره ملک و یکصد و بست پنج بار اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَجْعَلُکَ فِیْ نُحُوْرِهِمْ وَ
نَعُوْذُ بِکَ مِنْ شُرُوْرِهِمْ و چند بار یَا بَدِیْعَ الْعَجَائِبِ بِالْخَیْرِ یَا بَدِیْعُ خوانده بر بستر استراحت دراز میشدند و مشتاقان
خدمت فراهم شده بمالیدن دست و پاچپی بدن مصروف میگشتند و مقتبسان انوار و مستمعان کلام گهربار
مانند پروانه ها بر گرد شمع هدایت فراهم می شدند و اینوقت حرف و حکایات پر فوائد
بود اگر مخاطب صحیح می بود دقائق سلوک و تصوف و معانی آیات و احادیث
مشکله و حل شبهات علماء فرمودند والا سماعت اخبار و اسمار که همنشینان ذکر میکردند
متوجه میماندند تا آنکه میان اسد الله صاحب مرید و خادم خاص که بخدمت پاکوبی بالتخصیص سرفراز بودند
حاضر آیند همین که میان اسد الله صاحب آمده حاضر گردیده قدمبوس میشدند ارشاد میشد که آب آمدیم بر خاست
یعنی دیگر خدمت کنندگان دست بردارند پس حاضرین رخصت میشدند در یکغرفه اکثر یکپاس شب میگذشت
اندرون پاس ثانی که برای خواب مقرر بود چند بار بیدار شده حال شب می پرسیدند همین که بجه دو پهر میرسید
برخاسته به بیت الخلاء رفته و طهارت نموده موافق معمول که بالا گذشت مصروف میشدند در آخر عمر سوای
نمازهای مذکوره دیگر نوافل نمیگذاردند مگر چهار رکعت نفل بعد نماز عیدین بجماعت گزاردن بقراءة سرّیه
معمول بود در رکعت اول سَبِّحِ اسْمَ و در ثانی وَالشَّمْسِ و در ثالث وَالضُّحٰی و در رابع قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ
و بعد تهجد یک رکعت صلوة العشق نیز مخفی خوانده اند اگرچه بیان آن بزبان مبارک نفرمودند که چنان میکنیم
مگر مخصوصین دیده اند و در وقت تعلیم صلوة و اعمال کچکول دم رقع که کمترین را حرف بحرف تلقین فرمودند
طریق آن بدینطور دریافت شد که بنیت نماز تکبیر گفته سبحانک اللهم خوانده سوره فاتحه شروع نموده هرگاه
بر اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ برسد تکرار اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ باین مرتبه نماید که تاب ایستادن نماند و بزمین بیفتد
بعد افاقه باز ایستاده از صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ شروع نموده فاتحه تمام کرده سوره اِنَّا اَنْزَلْنَا ضم سازد
بعد تمام رکعت بنشیند و التحیات و درود خوانده سلام دهد معمول حضرت مولانا بود که مابین عصر و مغرب
امساک اکل و شرب و مابین مغرب و عشا امساک کلام میفرمودند و عند الاستفسار فوائد آن ارشاد بسیار
نموده اجازت دادند که هر که بران عمل کند لطف بسیار خواهد برداشت یکی از فوائد امساک بین العصر والمغرب
آنست که تمام عمر انسان بمنزله یک روز است و اینوقت اخیر خاتمه روز گویا خاتمه عمر وی است و هنگام
نزع هر کدام وقت که باشد مختصر آنرا وقت عصر رسیده اند پس اگر عادت اینکس در وقت عصر به ترک اکل و شرب

۱۲۴ چهار رکعت نفل بعد نماز عیدین

۱۲۵ بیان صلوة العشق

۱۲۶ عمل امساک اکل و شرب مابین العصر والمغرب

خواهد بود وقت نزع هر زمان که باشد از فریب و مکر شیطان محفوظ خواهد ماند و حسن خاتمه عبارت از همین است
زیرا که در انوقت هر چهار فرشته آب و دانه و قدم و دم الوداع میگویند و در انوقت گرسنگی و تشنگی که در تمام عمر
ندیده بود پیش می آید انوقت ابلیس قابو یافته جام شراب و طعام حرام نمودار میکند و میگوید که اگر کلمه کفر
قبول کنی جوع و عطش تو بنشانم پس کسانیکه عادت ایشان امساک بین العصر و المغرب باشد در نظر ایشان فقط
همین وقت پیش خواهد آمد و خواهند گفت اعنی که اینوقت زمان خوردن آب و طعام ما نیست و شام قریب است
و اگر همراه امساک اکل و شرب امساک کلام هم باشد نوراً علی نور بروز جمعه خطبه تصنیف آنحضرت رضی الله عنه
که همیشه میخواندند اینست خطبه اولی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذي أسرى بعبده
ليلاً من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى الذي باركنا حوله لنريه من آياتنا
إنه هو السميع البصير هو الله الذي لا إله إلا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن
الرحيم هو الأول والآخر والظاهر والباطن وهو بكل شيء عليم وأشهد أن لا
إله إلا الله وحده لا شريك له ونشهد أن محمداً عبده ورسوله صلى الله تعالى عليه
وعلى آله وأصحابه أجمعين قال عز وجل من شهد لي بالوحدانية ولك بالرسالة
دخل الجنة على ما كان عليه من العمل إنه تعالى جواد كريم ملك بر رؤوف رحيم
در جلسه بین الخطبتین که محل اجابت است بر انگشتان شمار کرده ده بار می خوانند اللهم أحينا مسلمين
وتوفنا خطبه ثانی الحمد لله الذي له الأسماء الحسنى والصلوة والسلام على رسوله
محمد ذي المقام الأسنى قال الله تعالى إن الله وملائكته يصلون على النبي يا أيها
الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليماً اللهم صل وسلم على محمد عدد من صلى و
صام اللهم صل وسلم على محمد عدد من قعد وقام وعلى آله الطاهرين
وأصحابه الطاهرين خصوصاً على أولهم وأفضلهم بالتصديق أمير المؤمنين
أبي بكر الصديق وعلى الشيخ الناطق بالصدق والصواب الذي كان رأيه موافقاً
بالوحي والكتاب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب وعلى كامل الحياء والإيمان
جامع آيات القرآن أمير المؤمنين عثمان بن عفان وعلى مظهر العجائب و
الغرائب أسد الله الغالب أمير المؤمنين علي ابن أبي طالب وعلى الإمامين الهمامين

١٢٩

السَّعِیدَینِ الشَّهِیدَینِ اَبِی مُحَمَّدِنِ الْحَسَنِ وَاَبِی عَبْدِاللّٰهِ الْحُسَینِ وَعَلٰی اُمِّهِمَا
سَیِّدَةِ النِّسَآءِ فَاطِمَةِ الزَّهْرَآءِ وَعَلٰی عَمَّیهِ الشَّرِیفَینِ بَینَ النَّاسِ اَلْحَمْزَةِ وَالْعَبَّاسِ
وَعَلَی السِّتَّةِ الْبَاقِیَةِ مِنَ الْعَشَرَةِ الْمُبَشَّرَةِ وَسَائِرِ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِینَ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ
اَللّٰهُمَّ انْصُرْ مَنْ نَصَرَ دِینَ مُحَمَّدٍ وَّاجْعَلْنَا مِنْهُمْ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَ دِینَ مُحَمَّدٍ وَّلَا تَجْعَلْنَا
مِنْهُمْ عِبَادَ اللّٰهِ رَحِمَکُمُ اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ وَاِیتَآءِ ذِی الْقُرْبٰی وَیَنْهٰی
عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنْکَرِ وَالْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ اُذْکُرُوا اللّٰهَ یَذْکُرْکُمْ وَادْعُوهُ یَسْتَجِبْ
لَکُمْ وَلَذِکْرُ اللّٰهِ تَعَالٰی اَعْلٰی وَاَوْلٰی وَاَعَزُّ وَاَجَلُّ وَاَتَمُّ وَاَهَمُّ وَاَکْبَرُ

ذکر [illegible] روز تعطیل ۱۲۰

بروز جمعه تعطیل مراقبه ظهر میشد و بروز سه شنبه نیز نسبت دیگر ایام تقلیل در جلسه مراقبه میگشت و بعد فراغ
نماز جمعه طبع شریف متوجه سماع میگردید در محراب مسجد منتظر قوالان می نشستند اگر در رسیدن آنها تاخیری
میشد شیخ غضنفر علی بانسی خان وغیره مریدین خوش الحان باهم خوانده حاضر الوقت بی مزامیر حضرت
می سرائیدند همین که حضرت را اندک ذوق میشد حالت اہل ولان حضار تغیر میگشت در مسجد مانند بسمل غلطان
وطپان میگشتند و هرگاه قوالان میرسیدند در مسجد نشسته با مزامیر می سرائیدند بعضے علمای قشر بین را
محل اعتراض و سوی ظن پیدا شد باینمعنی که مزامیر حرام اتفاقی است و مولانا باین تشرع و تقوی امر بدین
مزامیر و مسجد روا میدارند و مستعد اینمعنی شدند که از طرف حاکم ممانعت رسانند چنانچه بعضے کسان از نواب
معتمد الدوله بهادر در ینباب استمدادی کردند پذیرا نشد باز خواستند که بقوالان ضرری رسانند باستماع اینمعنی
حضرت مولانا فرمودند که اگرچه در اباحت مطلق غنا و مطلق مزامیر نزد محققین علما اشتباهی نیست و نزد
من اگر سر مو مظنهٔ حرمت می بود گاهی نزدیک آن نمیگردیدم ما آنرا فعل پیغمبر و خلفای راشدین و سنت
پیران طریقت خود دانسته و از روے فائده باطن مفید تر از نوافل انگاشته میشنوم و هرگاه چنین شد
وجهی برای امتناع آن در مسجد هم نیست لیکن چون مردم از نافهمی بگناه غیبت و سوی ظن مبتلا میشوند
نمیخواهم که من موجب معصیت کسی باشم یا بجهت من به قوالان کسی ایذا رساند لهذا ترک کردم چنانچه
در یک جمعه اول مرزای وغیره قوالان را رخصت کرده ملول نشسته بودند در تضمین مولوی یعقوب صاحب
ردولوی چشتی صابری که بجناب مولانا عقیدت زیاده از ارادت میدارند بحضور شان حاضر شده پرسیدند
که آیا حضرت ترک سماع فرمودند که امروز جمعه خالیست حضرت فرمودند چه کرده آید که سواے مسجد دیگر

در اینجا مکانی نیست و از صحبت سماع در مسجد مردمان غیبت میکنند و اراده ایذارسانی بقوالان میدارند
و الا من زیاده از سماع در هیچ مشغولی فائده نمی یابم قهر درویش بر جان درویش بنابر حراست مردمان
از گناه و حفاظت قوالان از رنج نخواهم شنید مولوی صاحب موصوف عرض کردند که نیست حضرت را
کسی نخواهد دانست و مردم منکرین خواهند گفت که در آخر کار حرمت سماع بر مولانا متحقق شد که ترک آن
گفته اند و درین امر دو قباحت عمده پیدا خواهد شد یکی مظنه اینکه خواجگان چشت علیهم الرحمة بهوای نفس
مرتکب فعل مشتبه میشدند که مولانا طریقه آنها گذاشتند دوم اینکه از ترک سماع یقیناً رنج بر دل حضرت
خواهد رسید و از رنجش دل کامل غیرت الهی بجوش می آید که ضرر آن بعام و خاص میرسد المختصر خیال
است زیر مسجد نشسته استماع غنا فرمایند جناب مولانا بعد تامل بر همین معنی راضی شدند قاسم علی و کاظم علی
و غیره برادر زاده های متعدد قوال که معه ساز حاضر بودند بر فرش زیر چبوتره نشسته شروع سرود خوانی
نمودند و حضرت نیز در اینجا نشستند و باستماع کلام حافظ غفر الله له ۵ بر زمینیکه نشان کف پای تو بود
سالها سجده صاحب نظران خواهد بود + آنقدر رقت گردید که کیفیت آن حضار مجلس میدانند و بس
از انروز معمول چنان شد که بوقت محفل آنحضرت در صحن مسجد بدیوار تکیه زده می نشستند و قوالان را
بر چبوتره وضو که خارج از مسجد و متصل چاه واقع است می نشانیدند از آنجا که سماع با شرائط مستجلب رحمت کننده است
و بفضله تعالی درین صحبت تحقق شرائط آن از زمان و مکان و اجتماع اخوان و نبودن مسموع از جنس
منهی عنه و بودن قوالان نمازگذار و آمدن آنها بلا طلب و تکرار و خالی بودن محفل از شور و شغب و
کلام دنیاوی و متوجه بودن حضار بطریق ادب بطرف آفریدگار و رعایت اکرام و احترام صوفیان
صاحب حال و متمتع شدن هر یک قوال بلا طلب و سوال یا دیگر آداب مشروطه شریعت و طریقت
که تشریح آن در نغمه عشاق مندرج است قرار واقعی یافته میشد لهذا تاثیر این صحبت بابرکت مخصوص
بدرویشان ارادت مند و مریدان عقیدت پیوند نبود بلکه عوام و خواص از اهل اسلام سنی و شیعه و هنود
و جهود حظ وافر و نصیب متکاثر بر میداشتند چنانچه بعد وصال آنحضرت نیز ۹ هست مجلس بر ان قرار
که بود + هست مطرب بران ترانه هنوز + و منجمله قوالان سه چوکی که اکثر آنها مرید هستند مقبول و مطبوع
خاطر حضرت بودند و حاضر باش و امّی هستند یکی چوکی محبوب بخش و حسین خان و حسین بخش دوم چوکی
لطف الله نابینا معه جرزائی و منلو و غیره پسرانش سوم چوکی مهتاب خان و نور خان و مداری خان

سوای اینها خواندگان غیر معین آنقدر می آمدند که نوبت مجرای آنها کمتر میرسید هرگاه که وقت عصر می آمد الصدر
فوراً برخاسته ادای نماز باجماعت ساخته باز جلوس در مجلس میفرمودند تا نماز مغرب و بعد نماز مغرب باستور قوم
خود بدولت مشغول مراقبه میشدند و برخاست محفل میکردند الا آنکه کدام صوفی مستغرق حال بوده باشد
تا افاقه او سرود موقوف نمیشد تا نماز عشا لمعه دوم در ذکر بعضی اعمال مخصوصه که معمول حضرت بود
و اجازت ان ابتداء بکمترین خصوصاً و انتهاء بجمله مریدین و مخلصین عموماً داده اند سیفی جلالی
و سیم جمالی باطهارت و حضور بخوانند پیر کبیر شیر گیر دستگیر بیکسان حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبدالحق
علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام لااقل هر روز یازده بار و اکثر را حدی و نهایتی نیست هر روز خوانده شود
روز سه شنبه که یوم وصال حضرت شیخ المشائخ والاولیا فریدالدین گنجشکر قدس سره است بوقت چاشت
همین اسم مبارک را بقدر عدد آن که نهصد و هشتاد و دو میباشد خواندن فوائد بسیار دارد چنانچه معمول
فقیر نیز هست دعای ماثوره برای دفع دشمن و رفع شر حاسدان بموجب حدیث شریف بعد هر نماز بست و پنج بار
و بعد عشا یکصد و بست و پنج بار خواندن اثر تمام دارد اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَجْعَلُكَ فِيْ نُحُوْرِهِمْ وَنَعُوْذُ
بِكَ مِنْ شُرُوْرِهِمْ لِرُؤْيَتِهٖ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سایر المهمات درود مشهور که حضرت سید حسین رسول نما
تلقین کرده زیارت رسول علیه السلام میکنانیدند از نبیره سید حسین رسول نما بحضرت مولانا رسیده است
وقت شب یکهزار مرتبه بخوانند و کلام نکند بخسپد اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ كُلِّ
مَعْلُوْمٍ لَّكَ گنڈہ برای دفع آسیب و غیره بر رشته نیله هفت گره بدهد آیه کریمه اَلتَّآئِبُوْنَ
الْعَابِدُوْنَ الْحَامِدُوْنَ السَّآئِحُوْنَ الرَّاكِعُوْنَ السَّاجِدُوْنَ الْاٰمِرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ
النَّاهُوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُوْنَ لِحُدُوْدِ اللّٰهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ اگر ضیق وقت باشد
بر هیچ گره یا سه گره اکتفا کند برای حل مشکل یَا مَا لَا يُحَلُّ يَا دَلِيْلَ الْمُتَحَيِّرِيْنَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيْثِيْنَ
يَا مُجِيْبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّيْنَ يَا كَاشِفَ كُرَبِ الْمَكْرُوْبِيْنَ برای حاجت بقدر مربع اعداد یعنی
چهار چند عدد مجموع آن که بست و چهار هزار و سه صد و شصت و هشت میشود بخواند سریع التاثیر است
اگر در یکروز ممکن نباشد در چند روز بوقت معین بخواند شغل خفتن الله حاضری الله ناظری الله
شاهدی الله معی وقت خفتن الله حاضری را در خیال از سر برداشته تا پای راست رساند و الله ناظری
از دماغ برداشته تا پای چپ رساند و الله شاهدی را از پا تا ناف و الله معی را از ناف تا دماغ تا استغراق

اجازت مصنف اعمال ۱۳۱

عدد دعای مذکور ۲۴۳۶۸

نوم در تصور همین شغل بماند و بعد از اولت چند روز اثر آن نادر خواهد بود انشاء الله تعالی برای عود مفقود بمجرد
شنیدن خبر گم شده بحبس نفس سیزده بار آیه کریمه واذکر ربک اذا نسیت اول و آخر درود سه بار بخواند
و دستک زند لیکن شرط اینست که بمجرد گم شدن چیز صاحب مال خبر کند هر قدر که دیر خواهد گذشت تاثیر
کم خواهد شد شفاء لکل داء اللهم صل وسلم علی محمد وعلی آل محمد بعدد کل داء و دواء وعدد کل علة وشفاء وبالحق انزلناه وبالحق نزل سه بار خوانده
بر مریض بدمد نقش تعویذ هذا برای جمله حاجات و امراض شفاست این تعویذ نیز
بدست مبارک عنایت فرموده برای دوام اذن و اجازت فرموده اند
که نقش هذا را نوشته در گلو و یا بازو بندد و شکر بنام حضرت گنج شکر تقسیم کنند
و نیت نماید که بعد حصول مراد حلوا به حسب مقدور

۴	۱۰	۲	۰	۸	۰
۵	۰	۱۰	۴	۳	۱
۳		۵	۰	۲	۰
۲	۰	۲	۰	۳	۰۰

تیار کرده لله تقسیم خواهم کرد برای استدراک حال غائب و بزودی یافتن خبر مجهول و پیدا شدن رهبر در
صحرا و بادیه که راه گم شده باشد عمل اذان مجربست کمتر تعداد آن سه و اکثر یازده است و اگر به نیت رسیدن
خبر غائب یا صحت مریض باشد بعد عشا التزام نماید هر قدر کثرت اذان خواهد کرد زود مراد خواهد رسید انشاء الله تعالی
عمل سوره والضحی والم نشرح اگر سوره والضحی والم نشرح را در کل صلوة فرائض و واجبات و نوافل که ادا کند میخوانده باشد
برای محبت و عشق نبوی صلعم مجربست و اگر عامل این عمل بصدق دل مداومت نماید و باخفای آن بکوشد
که احدی را بران اطلاع ندهد برای جمله حاجات دینی و دنیوی محتاج نخواهد ماند انشاء الله تعالی دیگر اینکه
آیه کریمه آخر سوره کهف ازان الذین آمنوا وعملوا الصالحات تا آخر سوره برای دوام تاثیر بلا تخلف دارد
یکی برای درد سر هر قسم که باشد دوم برای بیدار کردن بهر وقت که خواهش باشد اجازت حضرت برای درد سر
بدینطور است که در وقت طلوع یا غروب آفتاب که تحقیقی باشد صاحب صداع خود را بغیر دست خویش
مستحکم بگیرد اول و آخر درود و آیه مذکوره خوانده بر سرش بدمد بعده بگذارد اگر درد باقی باشد مرتبه دوم و الا
مرتبه سوم نیز همین طور سر را مستحکم بگیرد و بخواند بعونه تعالی رفع خواهد شد و برای ایقاظ بدینطور که بوقت
خفتن آیه مذکوره خوانده بر خود بدمد و بعده کلام نکند و بدل خود بگوید که مرا فلان وقت بیدار کن انشاء الله تعالی
همانوقت بیدار خواهد شد و اگر بعد خفتن و پیش از خفتن کلام کند باز اعاده آیه نماید تا درمیان خواندن و خفتن
کلام فاصل نبود دیگر اینکه اگر خواسته باشد که در شب هرگاه مرضی باشد برخیزد و در بیداری آنوقت کاهل نشود
درمیان مغرب و عشا خاموشی گیرد بهمین نیت کلام نکند و مشغول بیاد خدا باشد فقط و من یتق الله یجعل

برای گم شده

عمل اذان

عمل سوره والضحی والم نشرح

عمل آیت آخر سوره کهف برای بیدار کردن

لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا اکثرت قرأت آن بلحاظ
معنی مفید توکل و موافق برای صفت تقوی ست ۵ هر که ترسید از حق و تقوی گزید ترسد از وی
جن و انس و هر که دید لیکن عزیمت درست در توکل و صدق حال در تقوی شرط است چنانچه شان نزول
آیه مذکوره همین است که یک صحابی برای خریدن غله گندم دو چهار شتر همراه گرفته در شهری رفته بود زنی
صاحب حسن و جمال بر بام خود سر راه نشسته بود نظرش برین صحابی افتاد و راغب گردید کنیز خود را گفت که
این مرد را مع شتران بیار و بگو که غله از خانه ما بگیر هرگاه آنمرد اندرون خانه رفت قفل دروازه بیرونی بند
کنانید و زن جمیله مذکوره از آن مرد گفت که اگر با من صحبت زنا کنی هر دو شتر تو از گندم پر کرده دهم مرد متقی
هرچند انکار کرد پیش رفت بهم تهدید و هم وعده آرایش کرد در انوقت آن مرد از فرط تقوی عزم بالجزم کرد
که اگر کارد یا استره یابم آلت رجولیت خود قطع کرده پیش آن زن بنهم و از زنا محفوظ مانم لاچار بهانه
از زن مذکوره گفت که این مرد سالها موی زهار من دراز شده اند اگر استره بدست آید اول صفائی موی
کنم بعد از آن هرچه مرضی تو باشد آن زن فورا او را استره و آب داده بمکان خلوت نشاند مرد استره
بدست گرفته میخواست که قطع آله کند از غیب دیوار بر روی او کشاده شد و مخرج یافت از آن بیرون آمده
دید که شتران اش پر از گندم بر سر راه ایستاده اند مهار گرفته بخانه آورد و بحضور آنحضرت صلعم ماجرا بر آن
سرور صلعم فرمودند که این رزق غیبی ست که بصدق تقوی تو خدا عنایت کرده ست و اینک جبرئیل
در حال این ماجرا وحی آورده است مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا الایه اجازت ختم لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ
ختم لا اله الا انت
اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ بدین طریق مجرب فرموده اند که روز جمعه اهل حاجت باتفاق یازده کسان یا
یازده نمازی و دردمند و دلسوز از صبح در مسجد نشسته تا شام یا هر قدر عرصه که ممکن باشد یک لک و بیست هزار
بار بخوانند و سوای فرض کلام نکنند و از مسجد بیرون نشوند مگر بعد اختتام لیکن شرط آنست که خاتمین بیگاری
نباشند بل آنهارا طعام نفیس بخورانند و بادای حق محنت خوشنود سازند تا بدل متوجه شوند برای حصول
مراد خواندن یا فعال نیز مجرب است اول و آخر بست و یکبار درود خوانده بوقت معین بست و یکبار بخوانند و
عمل بافعال
یا اوقات دیگر غیر معین میخوانده باشد آیه کریمه وَاُفَوِّضُ اَمْرِيْ اِلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيْرٌ بِالْعِبَادِ که همه اوقات
ورد زبان حق ترجمان بود خواندن آن بقدر مربع اعداد و یکصد و یکبار درود اول و آخر مفتاح قفل
هر مشکل فرموده اند هرچند اجازت همه اعمال و دعوات و عزائم مشهوره حضرت مولانا از بزرگان عاملین

یافته بودند مگر التفات خاطر لطیف اوراد و عزائم خوانی اصلا نداشتند با آنکه سالکان طریقت را اینچنین
اشتغال که ظاهرا مانع استغراق و مشغولی باطن است ممانعت میفرمودند آلا آنکه بزبان مبارک اعتراف اینمعنی
داشتند که عامل قصیده برده و سوره یٰسین هستم لیکن بحمد الله گاهی برای حاجت دینی و دنیاوی خود نخوانده‌ام
مگر لاسترضاء الله ولاسترضاء الرسول صلعم اجازت سوره یٰسین حضرت پیر و مرشد قدست اسرارهم را از

عمل سوره یٰسین

بد اشاه همان نوری رسیده خواندن آن بسه طریق است زکوة سوره یٰسین بدین ترتیب است که اگر
جلالی و جمالی هر دو شسته باشرائط و آدابیکه برای دعوت نوشته اند بنیت زکوة فقط بخواند طریق اول آنکه بطوریکه بعد از نماز مغرب اول
یکبار بخواند روز دوم همانوقت دو بار هر روز یکبار بعدد سابق زیاده کرده باشد تا چهل یکبار رسانیده یا بتنقیص یک یک کند
تا آنکه روز هشتاد نوبت یکبار خواهد رسید بعده هر روز یکبار مداومت داشته باشد و بلا عذر ناغه ناسد
عامل خواهد شد من بعد عند الحاجت همین طور بخواند طریق دوم آنکه هرگاه برای مهم خود یا دیگری خواندن
منظور باشد در یکشب یا سه شب شصت و یکبار با درود یازده گانه اول و آخر بخواند انشاء الله تعالی تیر بر نشانه
مراد خواهد رسید در زکوة و خواندن احتیاط گوشت و ماهی و ترک پیاز و لسن و غیره منتنات واجب است
و در اثناء خواندن کلام نکند و بکار دیگر سوای نوضیع و تر متوجه نشود مگر بضرورت بول و براز و وضو وغیره
اگر برخیزد مضائقه نیست حتی الامکان در جلسه واحد بخواند و در مکان خلوت بر لب آب اگر دریا نباشد
طشت پر آب کرده بجای دعوت پیش نظر دارد و در اثنای قراءت حضوری آنحضرت صلعم را پیش نظر
دارد صفای باطن و فتوح ظاهری بدولت این عمل میسر خواهد آمد و انشاء الله تعالی آنحضرت صلعم بذات
مقدس خود کفیل حوائج عاملش خواهند بود طریق سوم بدینطور است که از آغاز سوره شروع نموده
تا مبین اول بخواند بار دوم از اول شروع نموده تا مبین دوم بخواند و سوم بار از اول تا مبین ثالث
برساند باز عود کرده تا مبین رابع و علی هذا القیاس تا مبین هفتم تکرار نموده ختم کند و دم کردن این
به ترتیب مذکور برای هر مرض شفاست لیکن درین طریق احتراز گوشت و ماهی و پیاز و لسن و دیگر
شرائط چنانچه سابق نوشته شد واجب است

اجازت قصیده برده

اجازت قصیده برده اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بعدد
کل معلوم لک اجازت قصیده برده شریفه معظمه آنجناب را از شاه محمد نظیر رابی عند الله دستگیر قدس سره
که در پنجاب عدیم النظیر بودند رسیده حفظ ترتیب دعوت آن و ترکیب زکوة و کیفیت و کمیت قراءت آن بدینطور
است بر طالب صادق واجب است که اول به تصحیح نظم و معنی قصیده میمونه پرداخته حفظ نماید بعده

زکوتش بدین ترتیب ادا سازد که شب چهارشنبه غسل نموده و لباس پاک و سفید پوشیده و مکان خلوت
از فرش پاک و صاف آراسته و پیراسته از خوشبو عطر و گل و بخور و لوبان وغیره معطر و مبخر نماید و دران مکان بگرگ
را نگذارد حتی که روشنی شمع و چراغ هم نباشد و بقدر خورش یک آدم آرد و قدری شکر و روغن زرد در انجا
نگاه دارد و تجدید وضو نموده دو رکعت نفل هدیة الی روح الرسول صلعم بگذارد و در هر رکعت بعد سوره فاتحه
اخلاص سه بار بخواند بعد سلام دو سه بار درود خوانده بجلسه نماز نشسته اعتصام مرقوم الذیل را کلید
در افتتاح نماید پس از اعتصام سر برهنه نشسته قرات قصیده متبرکه به تامل تا بتانی و خضوع و خشوع تمام شروع کند
و چادر بطور پهانسی در گلو انداخته بطرف سینه به آویزد و تصور سازد که آنحضرت صلعم رو برو تشریف
داشته استماع میفرمایند و نظر التفات و عنایت بحال قاری دارند پس بر قاری هم واجب است که خود را محو
جمال و خیال احمدی انگاشته باادب و تضرع کلی مشغول مدح خوانی دارد و خطرات و وساوس را بدل راه
ندهد و در محل اجابت تکرار شعر و درود و رباعی که بزبان پنجابی است مینموده باشد و آن اینست رباعی
مین عاجز بیچاره تیری دامن لگا دامن لگیان کی شرم توسانون یا رسول الله + مین عاجز بیچاره دست و
پانون مانده ور تیری بتین کهڑا پکارون یا رسول الله + ملک سبع سموات در تیرے تین کهڑے پکارن
وانگ نقیبان مین کون بیچاره یا رسول الله + کوئی ذره بهکیا سٹنا اس روسیه نون یا رسول الله +
و نوزده اشعار که محل اجابت اند بعد هر شعر رباعی مذکوره خوانده باشد و کیفیت تکرار اشعار که چهار محل
مخصوص اند تفصیل آن علیحده مرقوم میگردد و به ترتیب مذکور قصیده شریفه را در جلسه واحده سه مرتبه هر شب بخواند
تا یازده شب و نگاهداشتن خوراک مذکور سه شب ضروری ست و بعد آن اگر تا یازده روز کند بهتر است و
آرد وغیره خوراک مذکور نگاه صبح برداشته بمحتاج عیالدار بدهد و قاری قصیده موصوفه تا یازده روز از
گوشت و ماهی و پیاز و لهسن و ترب و مجامعت بالکل پرهیز نماید و حتی الامکان در اکل حلال و صدق مقال
کوشد و یازده روز که ایام زکوة است اگر صائم باشد اولی تر والا شرط نیست و بعد اتمام زکوة اگر سه بار هر روز
بخواند باشد هیچ کدام حاجت خود را در مانده نشود و الا یکبار بلا ناغه ورد داشته باشد و وقت افضل خواندن
قصیده شریفه بعد نصف شب است اگر میسر نباید در شب هر کدام وقت که ممکن باشد اختیار نماید
و اگر در شب ناغه شود در روز قضا نماید وقت زوال دوپهر یا وقت عصر اگر این هر دو وقت
میسر نباید در هر کدام ساعت که فرصت و فراغ خاطر باشد. و در اثنای زکوة

افضل وقت خواندن قصیده برده

غسل شب چهارشنبه اولی است و در دیگر لیالی تجدید وضو کافیست یعنی اگر با وضو باشد تاهم به نیت مع خواندن
پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام وضو تازه کند و اگر هر شب اتفاق غسل در اثنای زکوٰة و بعده شده باشد بسیار
اولی و انسب است و اگر ادای زکوٰة مذکور بر لب آب میسر آید سبحان الله و الا بامکان قرأت وقت خواندن
یک طشت پر آب پیش نظر دارد بعد ادای زکوٰة حتی الامکان ورد قصیده طیبه یکبار ناغه نکند و اگر بعذر
بیماری وغیره ناغه شود بقدر ناغه قضا نماید و اگر بلا عذر ورد خواهد گذاشت و یکبار هم نخواهد خواند تاثیر خواهد رفت
باید که تجدید زکوٰة نموده باز التزام قرأت نماید تفصیل اعتصام اینکه سه ۵ الصلوٰة علیک یا خیر الورے
السلام علیک یا نور الهدی + یا حبیبی سیدی درمانده ام + مرکب اندر حرص و عصیان رانده ام + رحمة للعالمینی
یا رسول + هم شفیع المذنبینی یا رسول + مشکلم پیش است و من دربیکسی + یا رسول الله مارا تو کسی +
یا محمد لطف آمد عام تو + بس بود مارا محمد نام تو + احمدا جز تو شفیعم نیست کس + یا رسول الله بفریادم برس +
الصلوٰة والسلام تا قیام + بر محمد و آل و اصحابش تمام + سه بار بخواند و بجای لفظ تمام در مرتبه ثانی کرام و در مرتبه
ثالث عظام تکرار نماید بعده اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید
بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید یازده بار بخواند استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم
غفار الذنوب و اتوب الیه هفت بار یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئاً لله هفت بار لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم
بالمؤمنین رءوف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم اللهم اجعلنی
من المقبلین الی رسول رءوف رحیم علیه الصلوٰة والسلام اللهم صل و سلم علی محمد و علی آل محمد بعدد کل معلوم
لک یکبار خوانده بار حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم هفتاد بار و یک بار درود
خوانده و باز هفت بار حسبی الله مذکور الی آخره بخواند بعده هفت بار درود خوانده قصیده شریفه شروع نماید
تفصیل خواندن باعی مرقوم الصدر که در نوزده ابیات بعد هر شعر خواندن می باید یک یک مصرع اشعار
مذکور نوشته می آید و آن اینست مصراع ۱ عدتک عالی لا سری استتر + ۲ من لی بر وجاح من غو اهتها
۳ یا خیر من یمم العافون ساحته + ۴ و من هو الآیة الکبری المعتبر + ۵ سریت من حرم لیلاً الی حرم + ۶ و بت ترقی
الی ان نلت منزلته + ۷ و قدمتک جمیع الانبیاء بها + ۸ و انت تخترق السبع الطباق بهم + ۹ حتی اذا لم تدع
شأو المستبق + ۱۰ خفضت کل مقام بالاضافة اذ + ۱۱ کیما تفوز بوصل ای مستتر + ۱۲ فحزت کل فخار غیر مشترک
۱۳ و جل مقدار ما ولیت من رتب + ۱۴ بشری لنا معشر الاسلام ان لنا + ۱۵ لما دعی الیه داعینا لطاعته +

تفصیل اعتصام

تفصیل خواندن باعی

ان اتٓ ذنباً فما عهدی بمنتقض ٭ فانّ لی ذمة منه بتسمیتی ٭ ان لم یکن فی معادی اخذاً بیدی ٭ یا اکرم الخلق مالی الوذ به ٭ **تفصیل محل تکرار ابیات** مقامات اجابت دعا و تبدیل اسما و صفات هو الحبیب الذی ترجی شفاعته ٭ فمبلغ العلم فیه انه بشر ٭ کم ابرأت وصباً باللمس راحته ٭ ومن یکن برسول الله نصرته ٭ یا اکرم الخلق مالی من الوذ به ٭ کیفیت تکرار اشعار محل اجابت به تبدیل اسما و صفات بدینطور است مثلا در مصراعه هو الحبیب الذی ترجی شفاعته هو الرسول الذی ترجی شفاعته هو النبی الذی هو النجی الذی هو الحمول الذی هو الغفور الذی هو الشریف الذی هو الکریم الذی هو الرحیم الذی هو الرشید الذی هو النجیب الذی هو الشفیع الذی هو العظیم الذی هو الرؤف الذی هو العزیز الذی هو الولی الذی هو العلی الذی هو الصفی الذی هو الحکیم الذی هو العلیم الذی هو الحلیم الذی هو السمیع الذی هو البصیر الذی هو السلیم الذی هو الصبور الذی هو الشکور الذی هو الحمید الذی هو السراج الذی هو المنیر الذی هو اللطیف الذی هو الخلیل الذی هو الکلیم الذی هو المسیح الذی وغیر ذالک الی غیر النهایت و همچنین در مصراع ومن یکن برسول الله نصرته ومن یکن بحبیب الله نصرته ومن یکن بخلیل الله نصرته ومن یکن بکلیم الله نصرته ومن یکن بمسیح الله نصرته و بعده شعر استنصر بک یا رسول الله استنصر بک یا نبی الله استنصر بک یا خلیل الله و استنصر بک یا کلیم الله مع اختلاف لفظ اسم شریف بگوید و بعد یا اکرم الخلق مالی من الوذ به یا اشرف الخلق یا ارحم الخلق یا اجود الخلق یا احسن الخلق یا افضل الخلق یا اعظم الخلق یا اجمع الخلق یا اکمل الخلق یا اسعد الخلق یا ازهد الخلق یا انجب الخلق یا اصبر الخلق یا اشکر الخلق یا احلم الخلق یا اسمع الخلق یا افقر الخلق یا اعلم الخلق یا احمد الخلق یا امجد الخلق یا اسلم الخلق یا انور الخلق یا ابعث الخلق یا اعقل الخلق یا اعز الخلق یا اجل الخلق یا اولی الخلق یا اعلی الخلق یا اشفع الخلق وغیر ذالک بخواند. اختتام بعد ختم شد یا اعادہ الصلوٰۃ علیک یا خیر الوری تا آخر نموده یاز درود مذکور بخواند بعده اشعار و مناجات که تا بعد این دعا مناجاتی مسطور است بخواند دعای مناجاتی اینست الهی وسیدی و مولائی ضاقت المذاهب الا الیک وخابت الآمال الا لدیک وانقطع الرجاء الا منک وبطل التوکل الا علیک لا ملجاء و لا منجاء الا الیک لا مناص ولا مفر عنک الا الیک رب لا تذرنی فرداً وانت خیر الوارثین بالحق انزلناه و بالحق نزل وبحق کهیعص بحق حمعسق وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله واصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین بعده مناجات کند مناجات یا اله العالمین درمانده ام ٭ غرق خون در خشک کشتی رانده ام

تفصیل محل تکرار اشعار

تفصیل تکرار اشعار محل اجابت بتبدیل اسما و صفات

درمیان راه تنها مانده ام ٭ کس ندارم بیسر و پا مانده ام ٭ دست من گیر و مرا فریاد رس + دست بر میر
چند مالم چون مگس + از در خویشم مگردان نا امید + وز سر لطفم سیاهم کن سفید + در سیاه آمد مرا رنگ ای حکیم
تو سپیدم کن که من نومیدم ای کریم + رهنمایم باش و دیوانم نشو + وز دو عالم تخته بیجانم نشو + پرده ای ستار از ما بر مگیر باش تو در امتحان ما را مجیر
وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین فقط اجازت درود صلوة تنجینا برای
رویت النبی صلی الله علیه وسلم و برای جمله حاجات دینی و دنیوی بدینطور فرموده اند که بعد عشا در جلسه واحد
یکهزار مرتبه خوانده بخشید نصاب قرات تا دوازده هزار است اگر بعذری در دوازده روز در جلسه واحد نخواندن
نتواند در شبانه روز یکهزار تمام کند و اگر اینهم متعذر باشد سه صد و سیزده بار هر روز بخواند تا که نصاب مذکور رسد
ارشاد شد که در حدیث صحیح آمده است هر که بعد نماز فرض آیه کریمه لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم
حریص علیکم بالمومنین رؤف الرحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم اللهم
اجعلنا من المقبلین الی رسول رؤف رحیم علیه الصلوة والسلام خوانده بعد ختم درود یکبار هفت بار
حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت تا آخر بخواند و در روایتی هفتاد بار بخواند الله تعالی خواننده را صدق
توکل نصیب میگرداند و فقیر برای جمع بین الروایتین حسبی الله تا آخر هفتاد و هفت بار بعد نماز فجر میخواند
چنانچه بلمترین راقم را روزی بعد نماز فجر یاد فرموده حکم دادند که آیه مذکوره را بعد نماز فجر و بعد مغرب همیشه بخواند
باشی و نیز ارشاد کردند که حفظ و قرات آیات مفصله ذیل همواره مفید توکل خواهد بود قل لن یصیبنا
الا ما کتب الله لنا هو مولانا و علی الله فلیتوکل المتوکلون + ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره
قد جعل الله لکل شیء قدرا ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها + لا تقتلوا
اولادکم خشیة املاق نحن نرزقکم و ایاهم + والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون + برای دنبل و ثبور وغیره
افسون مجرب است کر گرونی ابر برونی برون شو خدای ما بزرگ است تو بزرگ مشو بحق لا اله
الا الله محمد رسول الله سه بار خوانده بر گرد دنبل دم میکرده باشد عمل بسم الله الرحمن الرحیم که از قدیم معمول
خاندان چشت اهل بهشت است ارشاد حضرت مولانا قدس سره العزیز همین قدر است که بوقت معین
با طهارت نشسته بقدر عدد بسم الله که هفتصد و هشتاد و شش است خواندن مفید باطن و هم مقضی
حاجت است اجازت خواندن حروف تهجی نیز بمیان غلام علی باورچی که مرید حاضر باش است داده اند
مگر تعداد آن بر استعداد و خواهش خواننده داشته اند برای خلاصی از قید مولوی سبحان امانت علی صاحب

عمل بسم الله الرحمن الرحیم

مرید سید شاہ تراب علی خلیفہ بلا واسطہ حضرت شاہ سید عبد الرزاق قدس سرہ کہ ہم اجازت و خلافت
از حضرت مولانا دارند و در ضلع حمیر پور در قید فرنگ بودند نوشته بودند که لفظ آج کل پر سون ده بار خوانده بر ہر
شش جہات محبس دم کرده باشند بروز شروع یا فردا یا پس فردا رہائی خواہند یافت مولف صاحب
موصوف میگویند که ہمچنان کردم از آغاز بروز سوم صاحب جج خود بجوزم اطلبیده حکم داد که از کلکته
حکم مخلصی شما رسید غرض ازین تحریر اجازتها ہمین است که حضرت مولانا مقید کدام عمل و عزیمت
نبودند سرچه عند السوال سائل ارشاد میکردند که چنین بکن ہمان سخن تیر بہدف بود لمعہ سوم از نور
ثانی در اسامی بزرگان و پیران ہر یک خانواده که حضرت مولانا قدس سرہ العزیز
را اجازت و خلافت از انہا رسیده سلسلہ عالیہ قادریہ اللهم صل وسلم علی محمد وعلی
آل محمد و بارک وسلم اجازت و خلافت رسید حضرت سلطان العارفین زبدة الکاملین قدوة السالکین
مولانا شاہ عبد الرحمن قدس سرہ را از حضرت سید شاہ غلام علی قدس سرہ و یرا از حضرت سید شاہ
غلام دوست قدس سرہ و یرا از قطب الاقطاب حضرت سید شاہ عبد الرزاق بانسوی قدس سرہ
و یرا از حضرت شاہ عبد الصمد حق نما قدس سرہ و یرا از حضرت شاہ ہدایت قدس سرہ و یرا از حضرت
شاہ حسین قدس سرہ و یرا از حضرت شاہ امان الله قدس سرہ و یرا از حضرت شاہ ابراہیم بہکری
قدس سرہ و یرا از حضرت شاہ ابراہیم ملتانی قدس سرہ و یرا از حضرت شاہ فرید قدس سرہ و یرا از حضرت
شاہ جلال قدس سرہ و یرا از حضرت شاہ سید محمد قدس سرہ و یرا از حضرت شاہ بہاؤ الدین قدس سرہ
و یرا از حضرت شاہ ابو العباس قدس سرہ و یرا از حضرت شاہ حسن قدس سرہ و یرا از حضرت شاہ موسی
قدس سرہ و یرا از حضرت شاہ سید علی قدس سرہ و یرا از حضرت شاہ سید احمد قدس سرہ و یرا از حضرت
شاہ سید محمد بغدادی قدس سرہ و یرا از حضرت شاہ سید عبد الرزاق ابن حضرت غوث الاعظم
قدس سرہما و یرا از حضرت غوث الصمدانی محبوب سبحانی میر سید محی الدین ابو محمد شیخ عبد القادر جیلانی
قدس سرہ و یرا از حضرت شاہ ابو سعید المبارک مخزومی قدس سرہ و یرا از حضرت شیخ ابو الحسن
علی الہنکاری قدس سرہ و یرا از حضرت ابو الفرح طرطوسی قدس سرہ و یرا از حضرت شیخ عبد الواحد بن عبد العزیز
تمیمی یمنی قدس سرہ و یرا از حضرت شیخ ابو بکر شبلی قدس سرہ و یرا از حضرت شیخ ابو القاسم جنید بغدادی قدس سرہ و یرا از حضرت خواجہ
سری سقطی قدس سرہ و یرا از حضرت خواجہ معروف کرخی قدس سرہ و یرا از حضرت خواجہ داؤد طائی قدس سرہ

عمل برای خلاصی از قید

در اسامی پیران اجازت و خلافت

ویراآزخواجہ حبیب عجمی قدس سرہ ویرا از حضرت خواجہ حسن بصری قدس سرہ ویرا از حضرت امیرالمومنین علی ابن ابیطالب علیہ السلام نسبت دیگر بہ توسط دوازدہ امام علیہم السلام حضرت خواجہ معروف کرخی قدس سرہ را از حضرت امام موسیٰ علی رضا علیہ السلام ویرا از حضرت امام موسیٰ کاظم علیہ السلام ویراآز حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام ویرا از حضرت امام محمد باقر علیہ السلام ویرا از حضرت امام زین العابدین علیہ السلام ویرا از حضرت امام حسین شہید دشت کربلا علیہ السلام ویرا از حضرت امیرالمومنین علی سلام اللہ علیہ ویرا از حضرت سرور سروران سلطان زمین و زمان خواجہ خواجگان احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ شفیع الوریٰ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعلی آلہ واصحابہ اجمعین و نیز سلسلہ علیہ قادریہ بواسطہ حضرت قطب العالم بندگی عبدالقدوس گنگوہی بحضرت مولانا قدس سرہ میرسد و آن اینست حضرت مولانا شاہ عبدالرحمن قدس سرہ را از حضرت مولوی شاہ نورالہدیٰ قدس سرہ ویرا از حضرت مفتی محمد سلیم قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد یوسف رامپوری قدس سرہ ویراآز حضرت شیخ محمد یاسین قدس سرہ ویراآز حضرت شیخ ابراہیم رامپوری قدس سرہ ویرا از حضرت بندگی شیخ ابوسعید قدس سرہ ویرا از حضرت نظام الدین بلخی قدس سرہ ویرا از حضرت جلال الدین تھانیسری قدس سرہ ویراآز حضرت قطب العالم عبدالقدوس گنگوہی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ درویش قدس سرہ ویرا از حضرت قاسم اودھی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ بڈھن بہرائچی قدس سرہ ویرا از حضرت سید اجمل جونپوری قدس سرہ ویراآز حضرت مخدوم جلال الدین جہانیان جہانگشت قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد بن عبدالغیث قدس سرہ ویرا از حضرت شمس الدین عبید عیسیٰ قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ ابوالمکارم قدس سرہ ویرا از حضرت قطب الدین ابوالغیث قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ شمس الدین علی ابن الافلح قدس سرہ ویراآز حضرت شمس الدین علی الحداد قدس سرہ ویرا از حضرت قطب الاقطاب غوث الثقلین میر سید محی الدین شیخ عبدالقادر جیلانی علی نبینا وعلیہ وعلیہم الصلوٰۃ والسلام باقی اسماء بدستور مندرجہ شجرہ سابق کہ نوشتہ شد سلسلہ علیہ چشتیہ صابریہ اجازت وخلافت رسید بحضرت مولانای شاہ عبدالرحمن قدس سرہ العزیز ویراآز حضرت مولوی شاہ نورالہدیٰ قدس سرہ ویرا از مولوی محمد سلیم قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد یوسف قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد یاسین قدس سرہ ویراآز حضرت ابراہیم رامپوری قدس سرہ ویراآز حضرت بندگی ابوسعید قدس سرہ ویراآز حضرت نظام الدین بلخی قدس سرہ ویرا از حضرت جلال الدین تھانیسری قدس سرہ ویرا از حضرت

نسبت دیگر بتوسط دوازدہ امام علیہم السلام

سلسلہ علیہ قادریہ بواسطہ حضرت قطب العالم بندگی عبدالقدوس گنگوہی

سلسلہ علیہ چشتیہ صابریہ

قطب العالم بندگی شیخ عبد القدوس گنگوہی قدس سرہ العزیز ویرا از حضرت شیخ محمد قدس سرہ ویرا از
حضرت مخدوم عارف احمد قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق قدس سرہ ویرا از
حضرت جلال الدین پانی پتی قدس سرہ ویرا از حضرت شمس الدین ترک صاحب ولایت پانی پتی قدس سرہ
ویرا از حضرت مخدوم سید علاؤ الدین احمد علی صابر قدس سرہ ویرا از حضرت فرید الدین گنجشکر قدس سرہ
ویرا از حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ ویرا از حضرت خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ
ویرا از حضرت خواجہ عثمان ہرونی قدس سرہ ویرا از حضرت خواجہ حاجی سید شریف زندنی قدس سرہ
ویرا از حضرت خواجہ قطب الدین مودود چشتی قدس سرہ ویرا از حضرت ناصر الدین یوسف چشتی قدس سرہ
ویرا از حضرت ابو محمد چشتی قدس سرہ ویرا از حضرت ابو احمد ابدال چشتی قدس سرہ ویرا از حضرت ابو اسحق شامی قدس سرہ ویرا از حضرت علو
دینوری قدس سرہ ویرا از حضرت ابو ہبیرۃ البصری قدس سرہ ویرا از حضرت خواجہ ابو حذیفۃ المرعشی قدس سرہ
ویرا از حضرت ابراہیم ادہم قدس سرہ ویرا از حضرت فضیل ابن عیاض قدس سرہ ویرا از حضرت عبد الواحد بن زید قدس سرہ ویرا از حضرت
خواجہ حسن بصری قدس سرہ ویرا از حضرت امیر المومنین علی مرتضی علیہ السلام ویرا از حضرت سلطان
زمین و زمان خواجہ خواجگان امام المتقین سید المرسلین سیدنا و مولانا شفیع الوری محمد رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم فقط سلسلہ علیہ نظامیہ فخریہ اجازت و خلافت رسید حضرت
مولانا شاہ عبد الرحمن قدس سرہ ویرا از حضرت شاہ محمد عظیم دہلوی قدس سرہ ویرا از حضرت مولانا محمد
فخر الدین قدس سرہ ویرا از حضرت شاہ نظام الدین اورنگ آبادی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ
کلیم اللہ شاہجہان آبادی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ یحیی مدنی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد قدس سرہ
ویرا از حضرت شاہ حسن قدس سرہ ویرا از حضرت شاہ جمال الدین قدس سرہ ویرا از حضرت شاہ علیم الدین قدس سرہ ویرا از حضرت
شاہ محمود معروف شیخ راجن قدس سرہ ویرا از حضرت شاہ سراج الدین قدس سرہ ویرا از حضرت
شاہ کمال الدین قدس سرہ ویرا از حضرت شاہ نصیر الدین چراغ دہلوی قدس سرہ ویرا از حضرت
سلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ المشائخ شیخ فرید الدین گنجشکر
قدس سرہ ویرا از حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ ویرا از حضرت خواجہ معین الدین
چشتی حسن سنجری قدس سرہ ویرا از حضرت خواجہ عثمان ہارونی قدس سرہ ویرا از حضرت خواجہ
حاجی شریف زندنی قدس سرہ ویرا از حضرت خواجہ مودود چشتی قدس سرہ ویرا از حضرت ناصر الدین

سلسلہ عالیہ نظامیہ فخریہ

یوسف چشتی قدس سره و یرا از حضرت ابو محمد چشتی قدس سره و یرا از حضرت ابو احمد ابدال چشتی قدس سره
و یرا از حضرت ابو اسحق شامی عکی قدس سره و یرا از حضرت علو ممشاد دینوری قدس سره و یرا از حضرت
ابو ہبیرة البصری قدس سره و یرا از حضرت ابو حذیفة المرعشی قدس سره و یرا از حضرت ابراہیم ادہم قدس سره
و یرا از حضرت فضیل بن عیاض قدس سره و یرا از حضرت عبد الواحد بن زید قدس سره و یرا از حضرت
خواجه حسن بصری قدس سره و یرا از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام و یرا از حضرت سید المرسلین
خاتم النبیین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم سلسله علیه قلندریه اجازت و خلافت رسید
حضرت مولانا شاه عبد الرحمن قدس سره را از حضرت شاه فرزند علی رض و یرا از حضرت حاجی الحرمین
قاضی محمد تقی مهونوی رض و یرا از حضرت قاضی مینا قلندر رض و یرا از حضرت شاه مجتبی عرف شاه مجبا
قلندر رض و یرا از حضرت عبد القدوس قلندر جونپوری رض و یرا از حضرت عبد السلام قلندر رض
و یرا از حضرت شاه قطب محمد قلندر رض و یرا از حضرت قطب الدین بینا دل قلندر رض و یرا از حضرت
شاه نجم الدین قلندر رض و یرا از حضرت میر خضر رومی قلندر رض و یرا از حضرت عبد العزیز مکی عرف عبد الله
علمبردار رض و یرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین رسول الله صلی الله علیه وسلم سلسله علیه اویسیه
اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا شاه عبد الرحمن قدس سره را از حضرت شاه محمد علی رض و یرا
از حضرت محمد سعید خان ابن ابراہیم خان رض و یرا از حضرت ابراہیم خان والد خود رض و یرا از حضرت
سیدین رسول نما رض و یرا از حضرت اویس قرنی رض و یرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله
علیه وسلم سلسله اویسیه بواسطه دیگر اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا شاه عبد الرحمن
قدس سره را از حضرت حاجی لچی رض و یرا از حضرت محکم الدین اجمیری رض و یرا از حضرت عبد الخالق
رض و یرا از حضرت اویس قرنی رض و یرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین شفیع المذنبین محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم سلسله چشتیه نظامیه مینائیه اجازت و خلافت رسید حضرت
مولانا شاه عبد الرحمن قدس سره را از حضرت پیر بخش صفی پوری رض و یرا از حضرت شاه قدرت الله
رض و یرا از حضرت شاه عبد الله رض و یرا از حضرت شاه بهولن رض و یرا از حضرت شاه زاهد رض
و یرا از حضرت شاه عبد الواحد رض و یرا از حضرت شاه عبد الرحمن رض و یرا از حضرت شاه بندگی
شیخ الکرم رض و یرا از حضرت شاه مبارک رض و یرا از حضرت محمد معروف عبد الصمد عرف شیخ صفی رض و یرا از حضرت مخدوم شیخ سعد خیرآبادی رض و یرا

سلسلهٔ عالیه قلندریه

سلسلهٔ عالیه اویسیه

سلسلهٔ اویسیه بواسطه دیگر

سلسلهٔ چشتیه نظامیه مینائیه

از حضرت مخدوم شیخ محمد عرف شیخ مینا رض و یرا از حضرت مخدوم شیخ سارنگ مجهگوان واله رض
و یرا از حضرت سید راجو قتال رض و یرا از حضرت مخدوم جهانیان جهانگشت رض و یرا از حضرت نصیر الدین
چراغ دهلوی رض و یرا از حضرت نظام الدین اولیا رض و یرا از حضرت فرید الدین گنجشکر رض و یرا از حضرت
قطب الدین بختیار کاکی رض و یرا از حضرت خواجه معین الدین چشتی رض و یرا از حضرت خواجه عثمان هارونی
رض و یرا از حضرت خواجه حاجی شریف زندنی رض و یرا از حضرت قطب الدین مودود چشتی رض و یرا از حضرت
ناصر الدین یوسف چشتی قدس سره و یرا از ابو محمد چشتی رض و یرا از ابو محمد ابدال چشتی رض و یرا از حضرت ابو اسحق شامی سعکے رض
و یرا از حضرت علو ممشاد دینوری رض و یرا از حضرت ابو هبیرة البصری قدس سره و یرا از حضرت ابو حذیفه
المرعشی قدس سره و یرا از حضرت ابراهیم بن ادهم قدس سره و یرا از حضرت فضیل بن عیاض قدس سره
و یرا از حضرت عبد الواحد بن زید قدس سره و یرا از حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علی نبینا
و علیه السلام و یرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم سلسله قادریه فخریه
بواسطه دوازده امام اجازت و خلافت رسید حضرت مولانای شاه عبد الرحمن علیه الرحمة
والغفران را از حضرت شاه محمد عظیم دهلوی قدس سره و یرا از حضرت مولانا فخر الدین محمد قدس سره
و یرا از حضرت شاه نظام الدین اورنگ آبادی قدس سره و یرا از حضرت شاه کلیم الله شاهجهان آبادی
قدس سره و یرا از حضرت شیخ محمد یحیی مدنی قدس سره و یرا از حضرت شیخ محمد قطب قدس سره و یرا از حضرت
شیخ محمد حسن قدس سره و یرا از حضرت شیخ محمد غیاث نوربخش قدس سره و یرا از حضرت شیخ محمد علی
نوربخش قدس سره و یرا از حضرت سید محمد نوربخش قدس سره و یرا از حضرت شیخ خواجه ابو اسحق
جیلانی قدس سره و یرا از حضرت سید علی همدانی قدس سره و یرا از حضرت شیخ محمود قدس سره
و یرا از حضرت شیخ علاء الدوله سمنانی قدس سره و یرا از حضرت شیخ نور الدین المشهور به پالکینی
قدس سره و یرا از حضرت شیخ احمد جوزفانی قدس سره و یرا از حضرت شیخ رضی الدین علی لالا قدس
قدس سره و یرا از حضرت مجد الدین بغدادی قدس سره و یرا از حضرت نجم الدین کبری قدس سره
و یرا از حضرت شیخ عمار بن یاسر قدس سره و یرا از حضرت شیخ ابو نجیب عبد القاهر قدس سره و یرا از حضرت
محبوب سبحانی غوث صمدانی میران سید محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا و علیه السلام
و یرا از حضرت ابو سعید المبارک مخذومی قدس سره و یرا از حضرت شیخ ابو الحسن علی الهنکاری

سلسله قادریه فخریه دوازده امام علیهم السلام

قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابوالفرح طرطوسی قدس سره ویرا از حضرت عبدالواحد بن عبدالعزیز قدس سره
ویرا از حضرت ابوبکر شبلی قدس سره ویرا از حضرت ابوالقاسم جنید بغدادی قدس سره ویرا از حضرت
خواجه سری سقطی قدس سره ویرا از حضرت خواجه معروف کرخی قدس سره ویرا از حضرت امام علی موسی
رضا علیه السلام ویرا از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ویرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
ویرا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ویرا از حضرت امام زین العابدین علیه السلام ویرا از حضرت
امام حسین علیه السلام ویرا از حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام ویرا از حضرت خاتم النبیین
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم **سلسله چشتیه قدوسیه بواسطه شاه سید بهیک قدس سره**
اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا علیه الرحمه والغفران از حضرت سید امیر الله تهانیسری قدس سره
ویرا از حضرت شاه فاضل قدس سره ویرا از حضرت شاه محمد حیات قدس سره ویرا از حضرت شاه
امان الله قدس سره ویرا از حضرت سید شاه بهیک قدس سره ویرا از حضرت شاه ابوالمعالی قدس سره
ویرا از حضرت شیخ داؤد قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد صادق محبوب الهی قدس سره ویرا از حضرت
قطب العالم بندگی عبدالقدوس گنگوهی قدس سره باقی بدستور سابق سلسله علیه قلندریه
اویسیه اجازت و خلافت رسید حضرت مولانای شاه عبدالرحمن علیه الرحمه والغفران از حضرت
مولوی شاه نور الهدی قدس سره ویرا از حضرت حافظ علی اکبر قدس سره ویرا از حضرت شیخ
محمد شریف نیاولی قدس سره ویرا از حضرت شاه شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره ویرا از حضرت
امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم
بسلسله علیه شطاریه اجازت و خلافت رسید قطب زمان حضرت شاه عبدالرحمن علیه الرحمه
والغفران از حضرت شیخ بابا الله میدنی پوری قدس سره ویرا از حضرت شیخ باکو قدس سره
ویرا از حضرت شیخ بدیع الدین میدنی پوری قدس سره ویرا از حضرت سید دیوان راجه میدنی پوری
قدس سره ویرا از حضرت مولانا شاه باز بهاگلپوری قدس سره ویرا از حضرت سید یسین جونگیری
قدس سره ویرا از حضرت محمد غوث گوالیاری قدس سره باقی بدستور سلسله علیه نقشبندیه
اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا شاه عبدالرحمن علیه الرحمه والغفران از حضرت شاه غلام علی
امروهوی سلمه الله تعالی ویرا از حضرت شاه ابوالقاسم قدس سره ویرا از حضرت مرزا مظهر جان جانان

قدس سره وی را از حضرت شاه حاجی محمد عابد قدس سره وی را از حضرت محمد زبیر قدس سره وی را از حضرت خواجه محمد نقشبند قدس سره وی را از حضرت خواجه معصوم قدس سره وی را از حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی قدس سره وی را از حضرت فانی فی الله خواجه باقی بالله قدس سره وی را از حضرت خواجه امکنگی قدس سره وی را از حضرت خواجه درویش قدس سره وی را از حضرت خواجه زاهد ولی قدس سره وی را از حضرت خواجه ناصر الدین عبید الله احرار قدس سره وی را از حضرت خواجه یعقوب چرخی قدس سره وی را از حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره وی را از حضرت سید امیر کلال قدس سره وی را از حضرت خواجه بابا سماسی قدس سره وی را از حضرت خواجه علی رامیتنی قدس سره وی را از حضرت خواجه محمود فغنوی قدس سره وی را از حضرت خواجه عارف ریوگری قدس سره وی را از حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره وی را از حضرت ابو یوسف همدانی قدس سره وی را از حضرت خواجه علی فارمدی قدس سره وی را از حضرت خواجه ابو الحسن خرقانی قدس سره وی را از حضرت سلطان العارفین حضرت بایزید بسطامی قدس سره وی را از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وی را از حضرت قطب العالم محمد قاسم قدس سره وی را از حضرت محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله عنه وی را از حضرت سلمان فارسی قدس صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم وی را از حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق علی نبینا و علیه السلام و وی را از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم لمعه چهارم در ذکر بیعت و فوائد متعلقه آن باید دانست که ارادت منشاء دوستی عظیم و تخم سعادت رجوع بحضرت کریم است تا حقتعالی بدین صفت بر روح بنده تجلی نمیکند ارادت نمی آرد و در ائمه دین و مشائخ اهل یقین اختلاف است در اینکه بیعت فرض است یا واجب یا سنت یا مستحب کسانیکه فرض گفته اند بران دلیل می آرند دو آیه کریمه را یکی اینکه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة دوم اینکه اتبع سبیل من اناب الی میگویند که ابتغاء وسیله و اتباع سبیل کسیکه انابت بخدا آورده است امر به بیعت است مر مومنان را با رسول خدا صلعم و اصل صیغه امر برای اثبات فرضیت است و ما دامیکه دلیل بر نفی اراده فرضیت از آن امر قائم نشود صرف کردن وی از حقیقتش جائز نباشد و اینجا هیچ دلیلی بر نفی این اراده یافته نمیشود چنانچه بعضی مفسرین این هر دو آیه کریمه را همچنین تفسیر کرده اند و کسانیکه قائل بوجوب بیعت اند صیغه امر را درین هر دو آیه بر وجوب حمل میکنند

بیان اختلاف ائمه دین در فرضیت و وجوب و سنیت و استحباب بیعت

ومیگویند که اگر بیعت فرض بودی منکر آن کافر شدی وجاحد بیعت بالاتفاق کافر نیست وکسانیکه
مستحب میگویند صیغه امر را بر استحباب حمل کرده میگویند که اگر بیعت فرض یا واجب بودی بر ترک
آن از جانب شارع وعیدی وارد شدے وتارک آن فاسق بودے وحال آنکه چنین نیست عند التحقیق
اینقدر مه حضرت مولانا قدس سره العزیز ارشاد کردند که بیعت در زمان رسول صلی الله علیه وسلم بنابات
مختلفه بوده است اول بیعت برای اسلام دوم بیعت برای جهاد سوم بیعت برای ترک معاصی
واستقامت بر تقوی چنانچه ذکر اول در آیه کریمه اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَکَ اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ
اللّٰهَ یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ فَمَنْ نَّکَثَ فَاِنَّمَا یَنْکُثُ عَلٰی نَفْسِهٖ وَمَنْ اَوْفٰی بِمَا
عٰهَدَ عَلَیْهُ اللّٰهَ فَسَیُؤْتِیْهِ اَجْرًا عَظِیْمًا وذکر ثانی در قوله تعالی لَقَدْ رَضِیَ اللّٰهُ عَنِ
الْمُؤْمِنِیْنَ اِذْ یُبَایِعُوْنَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ فَاَنْزَلَ السَّکِیْنَةَ
عَلَیْهِمْ وَاَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِیْبًا وَّمَغَانِمَ کَثِیْرَةً یَّاْخُذُوْنَهَا وَکَانَ اللّٰهُ عَزِیْزًا حَکِیْمًا وذکر سوم
در قوله سبحانه یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ اِذَا جَآءَکَ الْمُؤْمِنٰتُ یُبَایِعْنَکَ عَلٰۤی اَنْ لَّا یُشْرِکْنَ بِاللّٰهِ
شَیْئًا وَّلَا یَسْرِقْنَ وَلَا یَزْنِیْنَ وَلَا یَقْتُلْنَ اَوْلَادَهُنَّ وَلَا یَاْتِیْنَ بِبُهْتَانٍ یَّفْتَرِیْنَهٗ
بَیْنَ اَیْدِیْهِنَّ وَاَرْجُلِهِنَّ وَلَا یَعْصِیْنَکَ فِیْ مَعْرُوْفٍ فَبَایِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّٰهَ اِنَّ
اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ واتفاق است بعد آنحضرت صلعم از زمان خلفای راشدین وائمه هادین المهدیین الی الآن این
سنت سنیه فیما بین مشائخ جاری ورائج بوده است ودر حدیث من مات ولم یعرف امام زمانه
فقد مات میتة جاهلیة وعیدی نیز بر ترک آن وارد شده کو در صحت معنی حدیث بطور محدثین کسی را
سخن باشد در نصورت بیعت برای مردان وزنان بموجب امر الله وسنت رسول الله از ضروریات
دین است اما طالب خدا را بیعت ارادت بلاشبه واجب است زیرا که چنانکه بی اتصال زن
با مرد طفل پیدا نمیشود مگر نادرا همچو آدم وحوا وعیسی علیهم السلام همچنان طالب بے ارادت مرشد بخدا
نمیرسد مگر نادرا همچو اویس قرنی وبعضی دیگر بلکه اوشان هم بهمت باطنی پیران رسیده اند بقول مولوی
معنوی قدس سره العزیز شعر پیر را بگزین که بی پیر این سفر ❊ هست بس پر آفت وخوف وخطر ❊
هر که او بی مرشدی در راه شد ❊ او ز غولان گمره ودر چاه شد ❊ هر که تنها نادرا این ره برید ❊ هم بعون
همت پیران رسید ❊ فقط اکنون باید دانست که علمای صوفیه را در بیعت وارادت اختلاف است

بیان اختلاف علمای صوفیه در بیعت و ارادت

صاحب اقتباس الانوار مینویسد معنی بیعت دست مرید گرفتن و مر او را پند و نصیحت فرمودن و مرید را
اطاعت فرمان پیر بجا آوردن و بر گفته وی عمل کردن است و ارادت از عادت قدیم اعراض نمودن
و نصیحت پیر و مرشد از گوش دل و جان شنیدن و قبول کردن و در یاد حق بودن است و بیعت درست نشود
تا دست بدست پیر ندهد و پیر بر سر مرید مقراض نراند و ویرا خرقه ندهد مراد از خرقه پارچه جامه یا خرقه ارادت
و کلاه است و بعضے خرقه و مقراض از شرائط لازمی نشمرده اند اما در استعمال بجائی رسیده که ترک آن
هیچکس نکرده چنانکه فرموده اند المرید لا یکون مریداً حتی لا یاخذ الشیخ شعراً منه و لا یعطی له خرقة و در زمان
حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا قدس سره العزیز فتوی شده بود که بی بیعت ارادت
درست نبود انتهی

دستور حضرت مولانا در بیعت

دستور حضرت مولانا قدس سره العزیز در بیعت همین قدر بود که در روز و شب هر کدام
وقت که کسی درخواست بیعت میکرد او را روبروی نشانیده اول فاتحه موافق معمول هندرجه نور ثانی
خوانده سر دو دست مرید بهر دو دست خود گرفته میفرمودند که انچه ما را از بزرگان ما رسیده است قبول کردی او میگفت قبول
کردم دفعه دوم میفرمودند که انچه خدای سبحانه تعالی ما را به لطف و کرم خود عطا کرده است شما قبول کردید
میگفت قبول کردم دفعه سوم میفرمودند انچه بطفیل بزرگان متاع فاخر ما را حاصل و اصل گشته
شما قبول کردید میگفت قبول کردم بعده میفرمودند مبارک باد من بعد شیرینی اگر موجود میبود از آن بدست
راست برداشته بمرید میدادند اگر او نذر گذرانید آنرا قبول کرده لفظ شاباش میگفتند دیگر هیچ تعلیم
و تلقین عند البیعة معمول نبود و در بیعت اناث حاضرات دستور این بود که گوشه چادر یا رومال
کلان بهر دو دست خود می گرفتند و گوشه دیگر آن مریده بهر دو دست خویش میگرفت
و ایجاب و قبول بیعت بطریق مرقوم الصدر میشد و برای اناث غائبات بر دامنه
نشان پنجه دست از صندل ثبت کرده میفرستادند و شخص متوسط و کالتة ایجاب و قبول بیعت میساخت
تا صحت بصر بحضور خود آمدن مستورات جائز نداشتند بعد ضعف بصر مستورات بحضور آمده بزیارت
حضرت مشرف میشدند مگر حضرت نظر قصداً بر انها نمی انداختند هرگاه مرید درخواست شجره میکرد میپرسیدند
که شجره کدام سلسله میخواهی اگر او تعین آن برای حضور میگذاشت حضور برای نوشته دادن شجره
قادریه والا هر کدام سلسله را که او مستدعی میشد بشاه تاج الدین احمد صاحب یا بمیان عزیز الله صاحب
خواه نویسنده دیگر ارشاد میکردند و بعد نوشته شدن شجره بر آخر آن بدست مبارک خود این عبارت

دستخطا میفرمودند اجازت این سلسلهٔ عالیه بفلان صاحب او فقیر عبد الرحمن ولبعد مضمون بعبارت
مذکور بقلم دیگری نوشته میشند حکایت درینمقام روزی بکمترین را ملحوظ شد که حضرت مولانا وام ظلهم
بمجرد درخواست طالب ورا مشرف به قبول بیعت میفرمایند وبملاحظهٔ حال بزرگان سلف چنین معلوم
میشود که بعد امتحان صداقت ارادت ودریافت استعداد مرید دست با و میدادند موجب چیست
حضرت مولانا برینخطره مشرف گشته ودر ضمن دیگر حکایات ارشاد کردند که سلطان المشائخ قدس سره
بلا تامل وتاخیر مرید میکردند حال آنکه طریقهٔ حضرت شیخ المشائخ فرید الدین گنجشکر قدس سره چنین نبوده
ودر سبب آن سلطان المشائخ قدس سره بدینطور ارشاد فرمودند که اراده من برای عزلت بوده
پیر دستگیر من برای نوشتن تعویذ واعطاء آن بحاجتمندان امر کردند حسب الحکم میکردم لیکن خلاف
طبع خود میبافتم حضرت گنجشکر قدس سره فرمودند که ترا اندرمیان خلق میباید بود وفیض بخلق میرسانیده
بدل خود متامل شدم فرمودند ترا درینباب تامل چیست اگر فرید را حکم دخول بهشت خواهند داد تا که ترا
وتمامی مریدان سلسله خود را همراه نخواهم گرفت در بهشت نخواهم رفت والا من هم تو در دوزخ خواهم
ازانجا که پیر من صادق القول است پس ازانوقت هرکه درخواست بیعت میکند بعلم می آید که بزه رو
این را بجنت کشم بعده فرمودند که در سیر الاولیا این را مفصل نوشته اند فقط چنانچه کمترین عبارت
سیر الاولیا را درینمقام ثبت مینماید۔ در سیر الاولیا میگوید که حضرت مولانا ضیاء الدین برنی در
حسرت نامه خود آورده که من وقتی بخدمت شیخ نظام الدین حاضر بودم از اشراق تا چاشت بمجاورهٔ
شیخ مشغول بودم آن روز بیشتر از بندگان خدا بخدمت او ارادت آوردند در اثناء این خیال بخاطر
گذشت که مشائخ سلف در گرفتن مرید احتیاط کرده اند و شیخ نظام الدین بکرم عام خود عام وخاص را
دستگیری مینمایند ودست بیعت میدهند خواستم که درینباب سوال کنم شیخ نظام الدین ازانجا
که مکاشف عالمست برخطرهٔ من واقف شد و فرمود که هر چیزیرا از من سوال میکنی واین نمیپرسی که
من بی تفتیش آن بندگان را چرا دست بیعت میدهم فرمود که حقتعالی در هر عصری بحکمت بالغهٔ خود خاصیتی
نهاده است تا در مردم آن عصر رسم وعادتی پیدا می آید که با طبیعت ومزاج اهل عصر دیگر نمی ماند
اصل ارادت انقطاع مرید از غیر حق است و شغل مع الله وسلف تا انقطاع کلی نمیدیدند دست بیعت
نمیدادند اما از عصر شیخ ابو الخیر ابو سعید که آیتی بود از آیات حق تا عصر شیخ سیف الدین باخرزی

عبارت سیر الاولیا

واز عصر شیخ شهاب الدین سهروردی تا عهد دولت شیخ فرید الدین بر درهای این پادشاهان دین
هجوم خلائق میشد واز هر طائفه از ملوک وامرا ومعارف ومشاهیر وطوائف دیگر می آمدند وخود را از خوف
بنهایت آخرت در پناه این عاشقان خدا می انداختند واین مشائخ دست بیعت بخاص وعام میدادند
وهیچکس نتواند که معاملات محبوبان خدا را مقیس علیه سازد که ایشان همچو مریدان میگرفتند من هم
بگیرم آمدم در جواب سوال تو که در گرفتن بیعت احتیاط ودلاسا میکنم یکی آنست که بتواتر میشنوم
که بسیاران از ده اهل ارادت من دست از معاصی باز میدارند ونماز جماعت میگذارند وبه اوراد ونوافل
مشغول میباشند اگر من هم در اول شرائط حقیقت با ایشان بگویم از نیمقدار خیر که از ایشان
در وجود می آید محروم شوند دیگر آنکه در خاطر بگذرانم یا التماس ووسیلتی انگیزم یا شفیعی درمیان
آرم شیخ کامل مکمل در دادن دست بیعت مرا اجازت داده است ومی بینم که سلمانی معجز واضطرار
ومسکنیت بر در من می آید ومیگوید که از جمله گناهان توبه کرده ام من به نیت آنکه شاید سخن او راست
باشد دست بیعت میدهم خاصه زبانی صادقان میشنوم که ارادت من اهل بیعت را از معاصی باز میدارد
وسبب دیگر که اقوی اسباب ست آنست که روزی شیخ فرید الحق والدین دوات وقلم از پیش
خود مرا دادند وفرمودند که تعویذ بنویس وبحاجتمندان بده چون در من اثر ملالتی مشاهده کردند فرمودند که
تو همین زمان از نوشتن دعا ملول شدی در ازمان که حاجتمندان بسیار بر تو خواهند آمد حال تو
چه خواهد شد من در پای شیخ افتادم وگریه کردم که مخدوم مرا بزرگ گردانیده وخلافت خود فرموده
ومن مروی علیم از اختلاط خلق متنفر بودم این کار بزرگ است اندازه من بیچاره نیست همین اجازت
مخدوم ونظر شفقت در کار من کافیست چون عرضداشت من شنید فرمود اینکار از تو نیکو خواهد بود
من درینباب الحاح کردم وخواجه را از عذر خواستن من حالتی پیدا شد راست بنشست ومرا نزدیکتر
طلبید وپیش خود نشستن فرمود وگفت نظام بدانکه فردا مسعود بنده را در درگاه بی نیازی آبروی بود
یا نه اگر خواهد بود من با تو عهد میکنم که پای در بهشت ننهم تا ایشانرا که تو دست داده با خود در بهشت
نبرم بر ینحرف سلطان المشائخ تبسم کرده فرمود که مرا خلافت همچنین داده اند واینکار گاهی نیکو می آید
نمیدانم آنکه همه عمر در طلب این کار اند بحیله وچاره ودروغ وتعمیه دست درینکار نازک نمیزنند از اینها آن
چگونه خواهد آمد ومن برای العین مشاهده کرده ام که شیخ من از واصلان درگاه الهی است واز منظوری

بیان فوائد بیعت

که بایزید و جنید و دیگر مستان عشق الهی جامها نوشیده اند او هم نوشیده بود در باب کسانیکه من
الشانرا دست بیعت میدهم آنجناب سخن گفته باشد و عهد شده من نتوانم که از بیعت مانع شوم فائده
جلیله در منافع بیعت ارشاد میکردند اول فائده بیعت اینکه نزد صوفیه کرام مرید بمجرد بیعت از
گناهان ماضی پاک و صاف میشود همچو طفلی که از شکم مادر پاک از معصیت پیدا میشود چنانچه در حدیث
آمده التائب من الذنب کمن لا ذنب له و مثال مرید تائب در محو سیات ما سبق مثل آنکس است که از کفر
در اسلام داخل میشود دوم اینکه حفاظت و حراست مرید خود بر مرشد لازم میشود و در دنیا نیز عذا المصائب
بد و گاری او میرسد بشرطیکه مرید در دل محبت مرشد داشته باشد سوم اینکه وقت رسیدن آثار موت
گرسنگی آنجنان میباشد که محتضر یعنی صاحب نزع میخواهد که اگر تمام جهانرا در دهن من اندازند یک لقمه کنم
و تشنگی آنجنانکه اگر همه دریاها در حلق ریزند یکجرعه نمایم درانوقت نحت ابلیس لعین شراب و طعام نموده
کلمه کفر تلقین میکند و میگوید که اگر کفر اختیار میکنی شراب و طعام بدهم درانوقت بر گرسنگی و تشنگی صبر کردن
و از مکر شیطان ایمان بسلامت بردن دشوار میباشد درهمچو وقت مرشد درمیان شیطان و مرید خود
حائل میشود و شیطان را نزدیک وی رفتن نمی دهد بفضله تعالی ایمان بسلامت میبرد چهارم اینکه
امداد مرشد در عالم برزخ نیز بمرید میرسد و شفاعت پیر مر مریدانرا در آخرت مشهور و معروف است این
فوائد در حق عامه مریدین است و برای طالب صادق و ارادتمند واثق که بخلوص محبت و تصدیق عقیدت
فانی فی الشیخ شده باشد فائده جلیله اینست که همه احوال و کمال شیخ در ذات مرید فانی پیدا میشود و بقدر
فنا خود اولا بدولت فنا فی الرسول و ثانیا بعظمت فنا فی اللهی میرسد و برای توضیح و توثیق همین مضامین
چند حکایت مناسب اینمقام که نقل فرموده بودند ثبت میگردد حکایت شخصی بخدمت بزرگی حاضر شده
مرید گردید و بخدمت مرشد خود عرض کرد که از من چندین خون مردم ناحق شده است از مواخذه آن
چگونه پاک شوم پیر امر کرد که سقائی مردم اختیار کن الله تعالی سبیلی برای تو خواهد گشاد چنانچه شخص
مذکور حسب الامر مرشد خود پیشه خدمت سقائی مردم اختیار کرد روزی بر چاه در صحرا آب میکشید
یک کس اسپ سوار درانجا رسیده آب بزودی طلب کرد و در نوشانیدن آب اندک تاخیر شد سوار بدکو
ضرب تازیانه بر وزد و سقای مذکور ضرب تازیانه خورده آب نوشانید همینکه برای نوشیدن آب سر فرو کرد
شمشیری بر فرق سوار مزبور زد که سرش از تن جدا گردید بمجرد کشتن او حجاب از چشم قاتل برداشته شد

دولی گردید و بمرتبه عالی رسید شاه وان پیش مرشد خود حاضر شده عرض حال ساخت و شکر گذاری کرد
عند الاستفسار مرحوم مرشد او ظاهر کرد که سر ما چرا این بود که آن سوار بارادهٔ قتل یک قطب ما نو بعنایت
الله تعالی این معامله درمیان آورده و کشتن او سبب عفو گناهای سابق و حال که ذمه آنکس بود گردید
و علاوه بران از عنایت الهی بدرجهٔ ولایت رسید فقط حکایت سخن در پیر پرستی بود ارشاد شد
که حضرت سلطان المشائخ قدس سره با پیر خود آنقدر تعشق داشتند که روزی با خواص خلفاے
خویش گفتند که هرگاه حق سبحانه تعالی لقای خود خواهد نمود اگر بصورت شیخ فرید گنجشکر متجلی خواهد شد
خواهم دید و الا نخواهم دید فقط این لفظ اگرچه در ملفوظات حضرت ایشان ندیده ام مگر از ثقات شنیده ام
و مثل اینکلمه از دیگر بزرگان در پیر پرستی کمتر صادر شده باشد حکایت میفرمودند که شخصی در مکه بود و او را
بچیزی احتیاج افتاد بطرف برزخ پیر خود متوجه شد آنحضرت صلعم معه چیز مطلوبش تشریف آورده فرمودند
که اینک مطلوب تو حاضر است بگیر عرض کرد که من از دست حضور نمیگیرم از دست پیر خود خواهم گرفت
حضرت صلعم فرمودند که رسائی پیر تو تا اینجا نیست اگر از دست او میخواهی دو منزل آنطرف او رسیدن
میتواند عرض کرد که همونجا رفته از دست پیر خود خواهم گرفت از دست حضور نمیگیرم چنانچه از مکه
کوچ کرده دو منزل آنطرف رفت و عند الرجوع از دست پیر خود یافت فقط از شنیدن این کلام محمد حسین
خانصاحب پرسیدند که بنظر علماء ظاهر درین مقام اعتراض پیدا میشود زیرا که هرگاه مریدی که بلحاظ پیر خود
زیاده از پیغمبر علیه السلام کرد پس اسلام او کجا باقی ماند حضرت مولانا ارشاد کردند که اعتراض علماء
ظواهر بدین سبب است که آنها شیشهٔ کبود بر چشم خود نهاده تمام جهان را کبود می بینند فی الحقیقت
اینست که آن شخص بدولت پیر این مرتبه یافته بود که بمجرد خواهش او پیغمبر صلعم مع مطلوبش تشریف
آوردند و انکاری که او کرد اگر خلاف مرضی آنحضرت صلعم میبود از حضور معاتب میشد بلکه عین پسند
خاطر اقدس صلعم افتاده سخن درین بود که شاه شرف الدین بو علی قلندر قدس سره را
اجازت خلافت از کدام شده است ارشاد شد که در کتاب فوائد که در سلوک است
دیده ام که حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس الله سره بر کنارهٔ چشمه باولی خود
نشسته بودند ناگاه از میان آب پنجه دست نمود ارشد حضرت سلطان المشائخ کلاه خود بران پنجه
نهادند پنجه دست کلاه را گرفته غائب شد مرحوم حضار استکشاف این سر کردند فرمودند که این دست

بوعلی قلندر راست که او باوصف استعداد عالی نسبت بیعت ظاهری نداشت بنا بر بیعت پیش من آمده
بودند من او را خلعت خلافت دادم از ینحکایت معلوم میشود که حضرت شرف الدین بوعلی قلندر
نسبت چشتیه نظامیه از سلطان المشایخ و نسبت کبرویه از حضرت شمس تبریز قدس سره داشتند
حکایت فرمودند که درویشی بخدمت عبد الله شطار اراده حضوری داشت چون بدروازه رسید
حاجبان در ممانعت کردند و نگذاشتند که اندرون برود آن درویش گستاخی کرده در حضور حضرت عبد الله
رسید حضرت مذکور فرمودند که هیچ بی ادبی بخدا نرسیده آن درویش عرض کرد که هیچ با ادبی بخدا نرسیده
یعنی اگر ادب میکردم مرا اندرون کی راه میدادند بسبب بی ادبی در خدمت شما آمده ام فقط مولوی
ابو الحسن استفسار کردند که بیعت حضوری مرید شرط است یا نه فرمودند که حضور مرید در خدا است بشرط
بیعت نیست یعنی اگر شخص عقیدت و ارادت مثل مریدان از بزرگی دارد اینقدر کافی در بیعت است
اگرچه در ظاهر ملاقات فیمابین نگردیده باشد چنانچه نجم الدین کبری ابوبکر سله باف را که مرید حضرت
بودند در شهرے بنا بر ارشاد و هدایت خلق فرستادند و کدام پارچه مبارک خود هم دادند که طفلی بلا واسطه
از ین فقیر ارادت دارد بدو تسلیم کن چون حضرت ابوبکر سله باف در ان شهر رسیدند دیدند
که چند طفلان لعب و بازی میکنند و یک طفل پارچه طفلان جمع کرده نگاهبانی میکند چون آن طفل
ابوبکر سله باف را دید گفت تا کی نگاهبانی پارچه طفلان کنم آنچه پارچه ما امانت آورده اید ما را بدهید
جناب شان آنچه که امانت نزد خود داشتند بدو تسلیم کردند آن طفل رفت و در کار و بار که باخدا باید
شاید مشغول گردید فقط یا اینکه کسی دیگر که حاضر است وکالتاً بیعت از طرف غایب کند بعد از ان الحسن
بدو بیعت کند درست است چنانچه در حضور حضرت پیر و مرشد برحق معائنه کرده میشد که مریدان آنحضرت
از طرف زوجه و مادر و همشیره غائبات خود ها دست بیع شده در وطن خویش رفتند و بیعت از متعلقان
خود ها میگرفتند فقط بشارت در ماه شوال ۱۲۴۴ هجری یوم جمعه محفل سماع بود حضرت مولانا قدس سره
در صحن مسجد جانب حجره و قوالان بر چبوتره ملحقه مسجد جانب شرق نشسته بودند و اهل محفل دو رویه شرقاً
و غرباً قائماً و قاعداً تماشای تجلیات ربانی مینمودند و این کمترین خدام او برابر اندک فاصله بمواجهه شریف
وی رضی الله عنه مستعد بود و مهتاب خان قوال بهانوقت مشرف بشرف بیعت گشته این دوها
حضرت امیر خسرو علیه الرحمه میسرائید آج رنگ ہی ای ماں رنگ ہی آنند بدہاوا سوری گھر مین پیا آیو

حضوری مرید در بیعت شرط نیست

بیعت وکالتاً

نظام الدین اولیا وہ تو منہ مانگی پرسش ہے باستماع آن حال وی رضی اللہ عنہ متغیر گردید اثر سوزش دل بر چہرہ مبارک طاری وآب بر رخسارہ منور جاری گشت از عوام وخواص کمتر کسی باشد کہ از حظ انجلا ولطف آن صحبت بابرکت محروم ماندہ باشد در انوقت خوش فرمودند کہ نور اللہ کجائی پیش بیا خود را قریب رسانیدم فرمودند کہ یک گوہری بہا بشما میدہم عرض کردم کہ عنایت شود ارشاد کردند کہ انچہ حضرت گنج شکر بحضرت محبوب الٰہی نظام الدین اولیا قدس سرہما بشارت دادہ بودند ما نیز بشما وعدہ میکنیم کہ بغیر شما وہمہ مریدین ومخلصین واتباع شما بجنت نخواہم رفت از فرط خضوع وخشوع سجدہ تہنیت در قدم رحمانی نمودے ساختہ معروض داشتم ع بریں مژدہ گرجان فشانم رواست + شعر شکر کردن کی توانم در خور آلای تو شکر نعمتہای تو چندانکہ نعمتہای تو + فطوبی للمریدین وبشری للمخلصین الحاضرین والغائبین من الماضین والغابرین رباعی نازم بچشم خود کہ جمال تو دیدہ اند + افتم بپای خود کہ بکویت رسیدہ اند + ہر دم ہزار بوسہ زنم دست خویش را + کاں دامنت گرفتہ بسویم کشیدہ اند فقط نور ثالث مشتمل بر شش

لمعات لمعہ اول در اجابت دعا بخلوت کعبہ شریفہ وحصول قرب منزلت بحضرت النبی صلی اللہ علیہ وسلم در مدینہ منورہ وفضائل ورود حکایات متعلقہ آن

سخن در اجابت دعا در کعبہ بود فرمودند کہ در کتابی دیدہ بودم کہ اگر طواف بیت ربی در تنہائی میسر آید اندر ان ساعت ہرچہ دعا کند مستجاب است الا ماشاء اللہ تعالی چنانچہ حضرت ابراہیم بن ادہم قدس سرہ در تنہائی طواف با خدای سبحانہ تعالی خلوت یافتہ بودند حقتعالی گفت ہرچہ میخواہی بخواہ عرض کرد خدایا از من گناہ صادر نشود ندا رسید کہ این نخواہد شد یعنی عفت از گناہ نمیدہم تا شان غفاری ظاہر گردد بعدہ دعای دیگر خواستند مستجاب شد من نیز روزے بعد نماز ظہر با دوسہ دوستان در حرم نشستہ بودم ہمنشین من ساکن بنگال بود مرا گفت ببینید کہ کعبہ خالیست اینوقت ہیچ بشر بنیست منکہ با وضو بودم کمر بستہ دویدہ طواف شروع کردم یک اسبوع یعنی ہفت بار طواف تمام کردم ودو رکعت نفل خواندم در اسبوع دیگر چہار بار طواف کردہ بودم کہ در بقیہ اسبوع ثانی دوسہ کسان شریک شدند کمتر بن خدام رسید کہ در ینفرصت دعا حسب نخواہ فرمودہ باشند مستجاب شد یا نہ ارشاد کردند کہ البتہ ہرچہ خواستم از کرم الٰہی مستجاب شد در تشریح آن اینقدر فرمودند کہ دعا کردہ بودم کہ خداوندا مرشدے نشان بودہ کہ مرا بتو واصل گرداند لیکن چنان باشد کہ نزد تو کامل باشد ونزد من نیز کمال او متحقق شود واگر نزد تو

تو کامل باشد وهمراه آن آگاهی نبود یا بالعکس آن پس از آن مطالب بر نمی آید او تعالی اجابت کرده مراقبه
ملاقات مولوی عبدالحکیم صاحب که از بزرگان من بودند مشرف ساخت سخن در فوائد
درود و حصول فیض از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود فرمودند که فوائد و نتایج درود از حد
حصر و احصا متجاوز است لیکن بعضی از علما و حفاظ حدیث از جمله فوائد که باحادیث صحیحه و روایات حسنه
ثبوت یافته ضبط کرده اند چنانچه شیخ عبدالحق دهلوی در رساله خود نوشته اند که اول از فوائد صلوة بر سید
کائنات صلی الله علیه وسلم امتثال امر الهی و موافقت او سبحانه تعالی و ملائکه او عز اسمه منطوق آیه کریمه
ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما دوم وصول عشر صلوة و
رفع عشر درجات وثبت عشر حسنات ومحو عشر سیآت از جانب خدای سبحانه بعوض فرستادن درود یکبار
سوم اجابت دعا که اول وآخر آن درود باشد چهارم وجوب شفاعت سید انبیا صلی الله علیه وسلم
درحق مصلی پنجم شهادت آنحضرت صلعم مصلی را ششم قرب نبوی ومزاحمت دوش شریف وے
بر باب جنت هفتم لحوق مصلی بآنحضرت بیشتر از دیگران روز قیامت هشتم متولی گشتن آنحضرت جمیع امور
مصلی را در روز قیامت نهم کفالت جمیع مهمات وقضاء حوائج مصلی ومغفرت جمیع ذنوب دهم کفارت
جمیع سیآت یازدهم محسوب شدن درود بجای افضل صدقات دوازدهم تفریح کرب وشفای سقم
ودفع خوف وجزع سیزدهم اظهار برائت شدن وتقریر اعدا چهاردهم حصول رضای الهی ومحبت وی تعالی
ورسیدن رحمت از خدا وملائکه او بر مصلی پانزدهم پاکی وتنمیه در عمل ومال شانزدهم طهارت ذات وصفای
قلب هفدهم فراغت مال وحصول برکت اسباب واموال واولاد واولاد اولاد هیجدهم نجات از اهوال قیامت
نوزدهم آسانی سکرات موت بستم خلاص از مهالک دنیا ومضائق روزگار وتذکیر آخرت بست ویکم
نفی فقر واعدام حاجت بست ودوم سلامتی از التصاق بخل وجفا که درحق تارک صلوة آمده است بست وسوم
تطیب مجلس بنزول رحمت بر جلسای محفل صلوة بست وچهارم توفیر نور نزد مرور بر پل صراط وثبات
قدم در آنحال بر آفات ونجات از آن در طرفة العین برخلاف حال تارک صلوة بست وپنجم عرض اسم
مصلی بقید ولدیت در حضور فائض النور صلی الله علیه وسلم بست وششم ازدیاد محبت حضرت سید الانام
علیه الصلوة والسلام واستحضار محاسن نبویه در قلب وتمثیل خیال وی علیه السلام در چشم مصلی است
انتهی سخن بعد فرمودند که کثرت درود بلاشبه موصل بحضور آنحضرت است صلی الله علیه وسلم چنانچه

در سفر مدینه منوره که مکرر ورود بوده‌ام بسواری شتر میرفتم در اثنای راه دولت حضوری وی علیه الصلوة والسلام بار بار حاصل میگشت و بعد رسیدن مدینه طیبه زراه مزید عنایت والتفات که بجال این بیهیچ مبذول بود اشارت شد که قریب تربیا غدر غش و کدورت خود عرض کردم ارشاد شد فیلنک علی عش حضار بملاحظه مزید عنایت رشک بردند و گفتند که بجال هندی اینچنین التفات عجیب است چون التفات حضور یافتم عرض داشتم که به برکت حضور علم ظاهری از معقول و منقول و حدیث و تفسیر نصیب من گردید امیدوارم که بعلم جنید و شبلی هم بهره مند شوم الحمد لله حق حمده والصلوة علی خیر خلقه که مقرون باجابت گردید چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم کتابی داشته از دست مبارک خودم مطالعه کنانیدند و من بمطلب آن رسیدم اللهم صل وسلم علی محمد واله بقدر احسانه بعدد ارشاد کردند که هر که باخلاص و خضوع و خشوع با درود تمسک کرده است بمراد رسیده است برای تصدیق این معنی چند حکایت که دیده‌ام و شنیده‌ام نقل میکنیم ازانجمله چهار حکایت شیخ عبد الحق نوشته اند **حکایت اولی** مردے را دیدند که در طواف و سعی و سائر مواقف و مناسک حج جز درود بدعای دیگری نمی پرداخت گفتند چرا از ادعیه ماثوره نخوانی گفت من عهد کرده‌ام که شریک نسازم با درود چیزی دیگر را و سببش آنست که چون والد من وفات یافت روی وی را دیدم که بر شکل حمار شده است از مشاهده اینحال اندوه بر من غلبه کرد پس بخواب رفتم و پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم را دیدم و دست بدامن او زدم و شفاعت والد کردم و از سبب اینحال پرسیدم فرمود وی آکل ربا بود و هر که آکل ربا باشد جزای وی در دنیا و آخرت این باشد ولیکن والد تو هر شب نزدیک خواب صد بار بر من درود میفرستاد بدان جهت او را شفاعت کردم قبول افتاد پس بیدار شدم و روی پدر دیدم مثل ماه شب چهارده شده و در وقت دفن نیز از هاتف شنیدم که میگوید سبب عنایت و آمرزش الهی جل وعلا بوالد تو صلوة وسلام فرستادن او شد بر رسول صلی الله وسلم **حکایت دوم** جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه در دیباچه جمع الجوامع آورده است که ابن عساکر در تاریخ خود از حفص ابن عبد الله روایت میکند که ابو ذرعه را بعد از موت در خواب دیدم که در سماء دنیا با ملائکه امامت نماز میکند گفتم این درجه بچه یافتی گفت بدست خود هزار هزار حدیث نبوی نوشته‌ام و بر نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم مینوشتم **حکایت سوم** بر ذمه بعضی از صلحا سه هزار دینار قرض بود صاحب دین مرافعه آن بقاضی برد قاضی مدت یکماه

در اثنای راه سواری شتر بار بار حضوری میشد

خطاب بفلونک یافت نبی صلی الله علیه وسلم

ذکر عنایت کتاب بدست مبارک صلی الله علیه وسلم

روی رباخوار که بعد موت شکل حمار شده بود بشفاعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بسبب درود در هر شب وقت خواب روی وی مثل ماه کامل شد

مهلت داد آنمرد صالح از پیش قاضی برآمده در محراب بتضرع و انکسار در حضرت پروردگار بدرود خوانی
بر سید ابرار صلی الله علیه وسلم مشغول نشست در شب بست و هفتم از ماه در خواب دید که قائلی میگوید
حقتعالی قضای دین ترا میکنند نزد علی ابن عیسی وزیری برو او را بگو که رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید
تا سه هزار دینار در قضای دین بدهی مرد صالح میگوید که چون بیدار شدم از خوشحالی در خود یافتم لیکن با خود گفتم اگر
او علامت صدق این واقعه بپرسد چه گویم آنروز نرفتم در شب دوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دیدم که امر
میفرمایدم آنچه شب اول فرموده بود بمقتضای بشریت آنروز نیز نرفتم شب سوم باز می بینم که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از سبب نرفتن من میپرسیدند گفتم یا رسول الله صلی الله علیک وسلم علامت صدق
این واقعه میخواهم آنحضرت صلی اله علیه وسلم مرا باین سخن تحسین کرده فرمود اگر علامت جوید بگو که تو هر روز بعد
از نماز فجر تا طلوع آفتاب پنجهزار بار پیش از آنکه سخن گوئی تحفه درود بر من میفرستی و این از تو هیچکس نمیداند
غیر خداوند تعالی و کرام کاتبین چون پیش وزیری رفتم و قصه خواب و علامت بر گفتم خوشحال شد و گفت
مرحبا برسول رسول صلی الله علیه وسلم حقا بعد از آن سه هزار دینار بر من بیاورد که در وجه قضای دین
خود کن و سه هزار دیگر بداد که نفقه عیال خود کن و سه هزار دیگر بداد که این مایه تجارت خود کن و مرا سوگند
داد که رابطه مودت از من قطع نکنی و بهر حاجتی که ترا افتد مرا تکلیف کنی پس آن سه هزار پیش قاضی بردم
تا بحضرت او بصاحب دین ادا کنم صاحب دین را دیدم که ملهوف و مبهوت پیش قاضی در آمده نا برآ
شدم و قصه را باز بر ایشان بر گفتم قاضی گفت اینهمه کرامت ابن وزیری را چرا باشد من متولی قضای
این دین تو شدم پس صاحب دین گفت اینهمه کرامت شما را چیست من سزاوارترم به برات آن
از ذمه تو از دین خود در گذشتم لله و لرسوله صلی الله علیه وسلم پس قاضی گفت که من از جهت خدا و رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بیرون آوردم باز نگیرم پس با اینهمه اموال بیرون آمدم و شکر مزید نعمت حق گذاردم
فلله المنة وعلی رسوله الصلوة والتحیة حکایت چهارم آورده اند که بعضی از طلبه علم حدیث را
در خواب دیدند که میگوید خدا رب العزت جل جلاله مرا بیامرزید و تمام اهل مجلس را که در روی استماع
حدیث میکردند بجهت ذکر صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم که از لوازم قرائت این علم شریف است
حکایت پنجم در وطن ما شخصی بود رنگرز نابینا مختص شده التزام درود کرد و بکثرت خواند شبی بخواب
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشرف شده درخواست بصارت کرد فورا بینا گشت آنکس با فقیر ملاقات داشت

حکایت ششم در ملتان شخصی از افلاس به تنگ آمده بود مصلا گرفته در حجره نشست و نیت کرد که تا کلمهٔ درود
از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نگیرم از حجره بر نخواهم آمد شب و روز به قرأت درود مشغول بود شب پنجشنبه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد او تشریف فرما شده فرمودند که اگر خواهی لکهه روپیه بگیر و اگر خواهی حفظ کلام الله
آنشخص گفت که حفظ کلام الله عنایت شود حکم شد که یک سیپاره پاو یا بالا هر روز در قرآن دیده بخوان بعد
در تراویح همین طور خواهی شنوانید چون رمضان شریف رسیده بود آنشخص ختم قرآن در تراویح تمام کرده
حافظ کلام الله شد حکایت هفتم شخصی شراب خوار بود اراده کرد که در بیت الله رفته توبه نماید باتفاق
پسر خود روانه کعبه گردید در اثنای راه آنشخص بوضعی بیمار شده بمرد و رویش سیاه گردید پسرش متحیر شد
که بنظر مردم سخت رسوائی گشت ناگاه شخصی آمده رویش کشاده دست خود را بر روی سیاهش مالید
همچو ماه شب چهاردهم درخشان شد پسرش دامن آن بزرگ گرفته پرسید کیستی که با چنین مجرم غریب
احسان کردی فرمود من رسول ام صلی الله علیه وسلم اینکس اگرچه شراب خوار بود لیکن هر روز یکهزار
درود تحفه میفرستاد رسوائی او گوارا نکردم اللهم صل وسلم علی محمد وعلی آل محمد بعدد کل معلوم لک حکایت هشتم
شخصی در حالت نزع بود و بخندید امام ابو حنیفه رضی الله عنه دیده گفت ها ما که یکهزار درود التزام داشته باتحفی
جواب داد که این است اللهم صل علی محمد و آله بقدر حسنه و کماله حکایت نهم در کتابی دیده ام که اهل جنت
بجزای اعمال حسنه خود درجات عالیه خواهند یافت و حسرت خواهند کرد که کاش زیاده ازین عبادت
میکردیم تا زیاده ازین می یافتیم الا خوانندگان درود آنچنان جزا خواهند یافت که اینها را طمع و حسرت
نخواهد بود حکایت دهم میفرمودند در پنجاب معلمی یک طفل را تختی زد قضاء طفل مذکور از ضرب تختی بمرد
معلم را کمال ندامت شد هرچند مادر و پدر طفل تسلی او کردند که آنچه مقدر بود شد تو غم مخور لیکن معلم مذکور
از راه انفعالت آفتابه وضو گرفته در حجرهٔ عزلت بنشست و گفت ما دامیکه خدا عوض این طفل شما را نخواهد داد
و همچو طفل متوفی نخواهد شد من از خلوت بر نخواهم آمد چنانچه در حجره به درود خوانی مشغول شد از عنایت الهی
بخانه شخص مذکور فرزندی متولد شد هرگاه پدرش طفل نوزاد را پیش معلم آورد از حجره برآمد حکایت یازدهم
میفرمودند که پدر رابعه بصری رضی الله عنها مبتلای افلاس بود حتی که شب تولد حضرت رابعه چراغ
در خانه نداشت مگر مکثر درود بود به همین دولت آن سعید از لیه حضرت صلی الله علیه وسلم بخانه اش
تشریف آورده تهنیت کردند فرمودند که ترا عسرت بسیار است پیش فلان تاجر رفته بگو که به تو رسول صلی الله

علیه وسلم یکهزار دینار مرا تنخواه کرده است و برای تصدیق این سخن نشان داده اند که تو سه هزار درود بر با
سفیر ستی و بران کسی را اطلاع نیست تا بحد مذکور هزار دینار حسب برات تحفه درود هزار دینار علاوه بران از خطر ف
خود بوالد رابعه بصری نذر کرد اللهم صل و سلم علی محمد و علی آل محمد بعدد کل معلوم لک حکایت دوازدهم سفیر مودند
شخصی از قوم بنجاره مداولت در درود داشت روزی همراه قافله خود با نرگاوان محموله غله میرفت اتفاقاً دیگر
همراهیانش پیشتر رفتند آن شخص معه نرگاو عقب ماند و در اثنای راه که آنجا آبادی نبود پای نرگاو شکست
در چاره سازی آن بحالت تنهائی مضطر شد و نزدیک گاو نشست و بدرود خوانی مشغول گشت بعد ساعتی
سه کسان از غیب پیدا شدند یکی بفاصله استاده ماند و دو کسان نزدیک آمده پای شکسته نرگاو بدست خود
مالیدند که نرگاو برپا ایستاده و روان شد بنجاره مذکور از انها پرسید که شما کیستید و آن بزرگ سوم کیست
گفتند نام ما حسن و حسین است و آنکه دور استاده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم است ما را برای
فریادرسی تو فرستاده بود بنجاره مذکور با آواز بلند عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیک بر حال من عنایت
فرمودند ما را از قدمبوسی چرا محروم داشتند و نزدیک نیامدند ارشاد شد که در دهن تو بوی تماکو از حقه کشی می آید
لهذا نزدیک نیامدم بعده حضرت مولانا فرمودند چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از بوی لهسن و پیاز
خام و دیگر نبتات نفرت است همچنان از بوی حقه حکایت سیزدهم سفیر مودند زنی را پسری
حسین و جمیل بود خود براو عاشق گردیده میخواست که پسرش با وی صحبت نماید او قبول نمیکرد روزی
او را شراب خورانیده بحالت بدمستی و بیهوشی مباشرت کنانید و همانوقت حامله گردید هرگاه پسرش
بهوش آمده از آن حال آگاه شد بکمال ندامت کشیده برای کفارت آن گناه راهی بیت الله گردید
در غیبت او مادرش که از نطفه او حامله بود دختری زائیده بنابر کتمان زنا بکدام فقیر حواله کرد فقیر پرورش
او کرده دختر را جوان ساخت و از اتفاقات آن دختر را نادانسته همان جوان که بحج رفته بود نکاح کرده
داد وقتی که آن جوان را عند التحقیق دریافت شد که منکوحه از نطفه اوست فوراً او را طلاق داده چون
از فرط غضب قبر مادر خودش برکند تا استخوانش پراگنده سازد در گور لاشش و استخوان هیچ نیافت
با اطراف قبر نگاه کرده دید که در دیوار قبر دریچه است از ان دریچه نظر کرده دید که مادرش در میان باغی
که بنهایت سبز و شاداب است بر تختی نشسته تلاوت قرآن میکند انکس حیران ازین معامله شده پرسید
که تو با آنچنان گناه چگونه باین درجه رسیدی مادرش گفت که شخصی درود اکبر ورد میداشت و ثبت

خواندنش من گوش نهاده می شنیدم به برکت سماعت درود اکبر حضرت ارحم الراحمین باین درجه رسانید

لمعهٔ دوم نور ثالث در حصول فیوض و برکات از اولیای احیا و اموات حکایت اول

چون تصور کردم که به نسبت احیا اهل قبور بیشک از نفسانیت پاک هستند لهذا رجوع به اهل قبور بیشتر
افتاد و دارا هرچه خدا عنایت کرد بیشتر از اهل قبور عنایت کرد چنانچه در ابتدای حال از روی کلام بزرگان
همچو جنید و شبلی و مولانا جلال الدین روم و فرید الدین عطار و غیرهم میدانستم که آنها عقیده وحدت وجود
داشتند و طبیعت ما نیز مائل این عقیده بود ولیکن از کلام علمای ظواهر عدم مطابقت آن با قرآن و حدیث
مفهوم میشد لهذا متردد داشتم که اینچنین اولیا چگونه عقیده خلاف قرآن و حدیث اختیار کرده باشند باز
در خاطر خطور میکرد که در آخر عمر از معتقد خود تائب شده باشند مبادا این اعتقاد خلاف مرضی خدا
و رسول خدا صلی الله علیه وسلم باشد و خاتمه ما بران گردد چنانچه خوب یاد دارم که هرگاه ابتدا به خانقاه
حضرت سلطان المشائخ محبوب الهی نظام الدین اولیا قدس سره الاقدس وارد شدم اولا به همت
روحانیت حضرت محبوب الهی رهنمای توحید شد بدینطور که میان محب الدین نامی طالب علم از خدمه
درگاه محبوب الهی مرید و خلیفه حضرت مولوی فخر الدین محمد قدس سره بودند و شاگرد من شدند
روزی یک رساله ده ورقی مسمی بمقدمة الشهود از خانه خود آورده بمن داده بیان کردند که حضرت مولانا
فخر الدین محمد صاحب مصنفت روزی این رساله باین خادم سپرده فرمودند که هرگاه کدام طالب علم درویش
در خانقاه بیاید او را مطالعه خواهی کنانید بدانستم من آن درویش شما هستید من آن رساله را دیدم
در مقدمه رساله تمهید بدینطور بوده که شرف علم موقوف است بر شرف موضوع و شرف غایت آن علم
چون موضوع علم معرفت ذات سبحانه تعالی است و غایت آن نجات از شرک خفی و جلی است پس علم
سلوک اشرف علوم باشد بنظر موضوع و غایت بعد غور آن رساله مطلب موحدین دریافتم مگر در بود گمان
خلاف عقل و نقل متحیر بودم بدر دروازه مسجد مقابل مرقد منور حضرت محبوب الهی نشسته آن رساله را میدیدم
که در خاطرم افتاد که معنی کلمه طیبه نیز همین است چون در ترکیب آن چنانچه در شرح ملا وغیره خوانده بودم
غور کردم در نفی وجود ازاله مظنه کذب لازم می آید نعوذ بالله منه بعد رد و قدح تقدیر غیر الله بجای خبر
بخاطر گذشت انان معنی توحید به نفی غیریت و ثبوت عینیت بخاطر نشست آخر رفته رفته نوبت تحقیقات
و تصنیفات در آن باب تا کاسترة الاسنان رسید فالحمد لله علی احسانه والهامه حق حمده والصلوة

علی رسوله محمد و اولیائه بقدر نعمائه و آلائه و نیز میفرمودند که روزی حضرت محبوب الهی نورانی تر از آفتاب
جلوه افروز شده و دست من گرفته در مقابله بدیوان آوردند و بزبان فارسی این لفظ فرمودند که اینجا
هفت نظام الدین خفته اند فقط حکایت دوم سخن در نسبت اویسیه بود فرمودند که از من
تا حضرت اویس قرنی علی نبینا و علیه السلام صرف سه واسطه درمیان اند بدینطور که شیخ عبد الخالق
بلا واسطه مرید حضرت اویس قرنی بودند و برادر زاده شان شیخ محکم دین قدس سره مرید و خلیفه
عبد الخالق بوده و حاجی لچھی خلیفه محکم دین قدس سرهم اگرچه ملاقات اینجانب و شیخ محکم دین نیز در اجمیر
شریف بسیار شده بود و او شان شفقت میفرمودند لیکن مرا در انوقت شغف خاطر بطرف علم ظاهر بود
عند الاستدعای علم ظاهر شاه محکم دین فرمودند که بمراد خواهی رسید بعد رفتن شیخ محکم دین حاجی لچھی
ملقب بشیخ صاحب در اجمیر شریف ماندند و مشهور بود که ایشان بحضور حضرت خواجه معین الحق والدین
قدس سره رسوخ و رسائی بسیار دارند لهذا من نیز استفاده از حاجی موصوف خواستم فرمودند که بدون
اذن حضرت خواجه مرید نخواهم کرد گفتم که استجازت فرمایند گفتند پرسیده جواب خواهم داد بر وقت معهود
که از اندرون روضه منوره برآمدند حال پرسیدم فرمودند که عند الاستیذان حضرت خواجه طمانچه بر رویم زده
فرمودند که عبد الرحمن لائق آنست که تو او را مرید کنی فقط بعد از آن حاجی ممدوح گفتند از نسبت اویسیه
حصه شما نزد من است اجازت آن میدهم چنانچه اجازت دادند فقط کمترین پرسید که شیخ عبد الخالق
بلا واسطه مرید حضرت اویس قرنی چگونه شدند که زمان حضرت اویس قرنی صدها سال مقدم بود
فرمودند که همین معنی از شیخ محکم دین سابق الاوصاف پرسیده بودم بجواب آن گفتند که شیخ عبد الخالق
عم من در پنجاب به فقر و زهد و تقوی مشهور بودند و خدمتگذاری درویشان و مسافران شعار خود داشتند روزی
درویشی طویل القامت گلیم از پشم شتر پوشیده در مسجد شان وارد گشته دراز کشید شیخ عبد الخالق
حسب معمول پاکوبی آغاز و تیل مالش شروع کرد درویش مذکور دست عبد الخالق گرفته ایجاب و قبول
بیعت کنانید بعد آن عبد الخالق عرض کرد که برای ناشتای حضرت چیزی بیارم گفتا احتیاج نیست
شیخ عبد الخالق اصرار نمود و برای آوردن طعام بخانه خود رفت درویش مذکور غائب شد عند الاستفسار
من محکم دین شیخ عبد الخالق ظاهر کردند که ایشان حضرت اویس قرنی بودند و زبانی شیخ محکم دین
حالات بزرگی و کمالات شیخ عبد الخالق بسیار مسموع شده و از انجمله حکایت میکردند که هم من بسماع

غنا بانهرتبه شغف داشتند که در حالت نماز هم غنا و مزامیر موقوف نمیشد روزی علما جمع شده در وقتیکه شیخ
در نماز بود قوالان را منع کردند که دهل نزنند ایشان در رکوع بیهوش شده در افتادند و نشست بار کامل
بیهوشیت افتاده ماندند هرگاه باز همانوقت نماز آمد علما اذن و حکم دهل زنی دادند شیخ باز بحال آمده
قسمیکه راکع بود همان رکن قیام کرد و نماز تمام گردانید محکم دین هم و نیز مستغرق بسماع بود. حکایت سوم
میان غضنفر علی ناقل اند که حضرت شبی میفرمودند که هرگاه از وطن برآمدم اول در نواح لاهور بخدمت بزرگی
رسیدم که اکثر مردم بقطبیت او قائل بودند من نیز بنیت استفاده سه روز بخدمت او حاضر ماندم بر حال
من مهربانی بسیار کرد چون سه روز هیچ نخورده بودم گفت که چرا طعام نمیخوری گفتم آنچه مقصود من است نیافتم
پرسید که مقصودت چیست گفتم شعر نیستم کن آنچنانکه ندانم ز بیخودی :: در عرصه خیال که آمد کدام رفت
گفت از مستی چه خواهی یافت آنچنان صاحب همت چرا نمیشوی که هزارها مردم بطفیل تو به نعمت رسند
لاکن جلدی ضرور نیست بر وقت مقدر خواهد شد. حکایت چهارم کرامت صوفی شاه نور محمد
وتلقین درود خاص صوفی شاه نور محمد در پنجاب عامل مشهور بودند روزی در بهاولپور نور محمد
نامی درویش دیگر ساکن غزنی که بلباس تجار بود وارد شد چون بهاولخان حاکم بهاولپور مریدش بود
اعزاز و احترام درویش مذکور بسیار کرد و خلقی بنابر استفاده پیش وی رجوع کردند با استماع اینحال صوفی
نور محمد پنجابی نیز در انجا رسیده در حلقه درویشان نشست منکه بطریق تحصیل علم در ان شهر وارد بودم
نیز در ان صحبت رسیده کنار مجلس نشستم فقط و بدل خود گفتم که در زمره این بزرگان اگر صاحب همتی باشد
ما را نیز چیزی ارشاد و تلقین نماید ازان طائفه شاه نور محمد پنجابی از ضمیرم آگاه شده از محفل برخاسته نزدیک
من آمده گفتند که شما طالب علم ظاهری هستید دیگر شما را چه تلقین کنم ما را این درود یا شب جمعه یکهزار مرتبه
خوانده باشید درود اینست صلی الله علی حبیبه محمد و آله و صحبه و سلم چنانچه حضرت میفرمودند که ارشاد مرشد
موصوف بر درود مذکور به شب جمعه مداومت کردم و فائده تامه بر داشتم لیکن من یکهزار و یکصد بار میخوانم
وحال شاه نور محمد پنجابی بسی عالی بود سخن عجیب از احوال شان نقل میکنم یکی اینکه مرشد شاه نور محمد
روزی همریدان خود حکم کرد تا هیزم بسیار فراهم کرده آتش افروختند بعده حکم کرد که هر یک پارچه های
بدنی خود را در آتش بیندازد هر یک دستار و کلاه و جبه وغیره در آتش انداختند هرگاه نوبت تهبند و پاجامه
رسید دیگران بخیال برهنگی تامل کردند و شاه نور محمد بلا تامل تهبند خود نیز در آتش انداخته برهنه محض گردید

درود خاص حسب اجازت صوفی نور محمد قدس سره

مرشدش او را در کنار گرفته به نعمت خود مخصوص گردانید دوم اینکه شاه نور محمد قدس سره مع قافلهٔ مریدان
در سفر بودند در سواد موضع خورد رسیدند وقت طعام آمد هیچ در انجا میسر نشد ایشان از همراهیان خود فرمودند
که هر کدام را بچیزیکه رغبت باشد نام مرغوب خود بگیرد و مگر دو کس که طرف یکچیز رغبت نکنند چنانچه هر یک مرغوبات
خود جداگانه بیان کردند و حضرت ایشان انگشت برداشته یک نقش نوشتند بعد ساعتی از همان دهقان
جمیع اقسام طعام نفیس مرغوب هما آورده حکم کردند که هر یک مرغوب خود گرفته تناول نماید حکایت میفرمودند در زمانیکه
بعد مراجعت کعبهٔ شریفه ثانیا سفر اختیار کردم و تبلاش درویشان به نیت استفادهٔ باطن میگردیدم در نواح
شاهجهان آباد با درویشی ابو الخیر نامی ملاقی شدم پیش او نشسته مراقب می نشستم تا عرصه سه روز تأثیر محسوس
نشد بروز چهارم تاثیر قوی بر قلب پیدا گردید که در تعبیر نمی آید مگر اینقدر چنانکه چیزها در خشکی مثل مرده پژمرده باشند
و در موسم برشکال بران آب باران میرسد یکبار آن چیزهای مرده زنده میشوند و ترو تازه گردیده جوش
و خروش بر لب آب مینمایند یا درختان خشک خزان رسیده پژمرده از رسیدن موسم بهار سرسبز گشته
برگ و شاخ بر می آرند همچنان حال قلب خود یافتم و در ادراک کیفیت آنچنان حالت طاری میشد
که همچو ماهی بر زمین طپیان و غلطان می بودم و قریب دو ده پاس حالت و کیفیت مستولی میماند تا عرصه
چند روز بخدمت شان ماندیم بعده او شان گفتند که نسبتیکه مقدمهٔ فناست ایشان بخوبی حاصل شده
حالا شما را احتیاج استفاده نیست بدیگران افاده نمایند و مرضی آن بزرگ چنان دریافتم که بدیگرے
انکار نسبت کرده بینم که تاثیر میشود یا نه توجه خاطر بر جهت بخش رفیق قدیم بود او را گفته شد که بیشتر
بنشینیا و قبول نکرد من بعد از انجا رخصت شدم بعد رسیدن لکهنو شخصی امامیه مذهب پیش من آمده
مراقب میشد روزی ایقاعی نسبت بر او کردم میگفت از سر تا پا مالامال شدم فقط حکایت میفرمودند
در شهری با درویشی تماکو فروش ملاقات کرده بودم میگفت که در تمام شهر کلی را با صورت انسان نمی بینم
کسانی را که شما بصورت آدمی می بینید بعضی از انها بصورت سگ و بعضی را بصورت خوک می بینم
مگر یک کس از قوم هنود انسان بنظر می آید خدای که او را آدم کرده است ایمان هم خواهد داد حکایت
در سبب اعراض از توغل علم ظاهر میفرمودند که حضرت مولانای جلال الدین روم قدس سره العزیز نوشته اند
که عمر خود در تحصیل درس و تدریس و مواعظ علم ظاهری بسیار صرف کردم روزی حکایتی بنظر آمد از آن روز
دل من از علوم ظاهری سرد شد و آن حکایت اینست که شخصی مالدار بود و پسرش جوان بود و مالع

اسباب متردد که پدرش یافته بوزنی عاشق شد مشاهره پانصد روپیه نوکر داشت و داد عیاشی داد در عرصه
قلیل مفلس و نادار محض گردید محبوبه او بعد از افلاس از عیاشی مذکور کناره گرفت هر چند از جانب عاشق الحاح کشید
معشوقه مائل نمیشد آخر عاشق مذکور مبالغه کرد که یکشب دیگر پیش من باش چون محبوبه نزد او شب باش گردید
جوان مذبور انگشت ماس خود در فرج او انداخته گفت که چندین دولت خود درین سوراخ انداختم و هیچ لذت نیافتم
فقط حضرت مولانا نیز میفرمودند که از روزیکه این نقل دیده ام دل من نیز از علم ظاهر سرد شد خلاصه ارشاد
اینکه اسباب عزت نفس خواه مال و جاه دنیا باشد خواه علم و فضل ظاهری هیچ محض بی سود و عبث است انجام کار
بجز ندامت حاصل نخواهد شد فاعتبروا یا اولی الابصار **حکایت** میفرمودند که در ایام سیاحت شهره خاکی شاه
درویش مدار پشنیده قصد ملاقاتش کردم لیکن مسکن و ماوای او معلوم نبود هر چند که می پرسیدم کسی نشان
نمیداد آخر چوپان زیر دامن کوهی رسیده بر جوی وضو کردم و معمول و مجرب است که از گفتن اذان
راه گم گشته پیدا میشود لهذا اذان گفتم در همان عرصه از بالای کوه شخصی سبوچه گرفته برای پر کردن آب پایان
چو آمد از وی پرسیدم که مکان خاکی شاه کجاست گفت که برای نشان دادن مکان حکم نیست لیکن اگر
شما را رفتن است بدنبال من بیائید چنانکه من بدنبال شخص مذکور بالای کوه رفته دیدم که از پرهای طاوس
گازه ساخته اندرونش خاکی شاه جبه از پر طاوس پوشیده نشسته است و به نزدیک او شخصی دیگر حاضر است
آنکس مرا از دور دیده با خاکی شاه گفت که ایشانند که دشمن درویشانند یعنی علما خاکی شاه متبسم شد و من
نزدیک رسیده ملاقات کردم مهربانی بسیار کرد **لمعه سوم نور ثالث در ذکر نعمت کاملین و عنایت کبرای**
واصلین حضرت رب العالمین حکایت ملاقات میر عبد القادر که مرده را زنده و خاک
را زر میکرد در زمان طالب علمی بغلان موضع که پنج شش کروه از جنگ سیاله متعلقه پنجاب واقع است
گذر افتاده دران نواح پیر عبد القادر نامی شهرت تمام داشت باشتیاق او قصد آنجا کردم در جنگ سیاله
حافظ رحمت الله نامی مریدش بود اول با او ملاقی شدم عند الذکر گفت که شما آنجا خواهید رسید لیکن از
پیر عبد القادر هیچ فیض نخواهید یافت سخن او باور نکردیم از آنجا برخاسته در موضع که بر لب دریای چناب واقع است
رسیدم در آنجا اسلام نامی جولاهه مرا دعوت کرد بعد فراغ طعام پرسید که کجا میروی گفتم برای ملاقات پیر
عبد القادر قهقهه کرده استهزا سخن بگمانی خود نسبت پیر موصوف گفت از تشکیک و اعتقادی که با عم
اوصاف آن بزرگ بدل داشتم سرد گردید لیکن فسخ عزیمت نکردم هر گاه که عبور دریای مذکور کردم دیدم

چناب دریاست در پنجاب کلان و عظیم

از دریای راوی و اقع است

دیدم شخصی استر سواری گرفته استاده است مرا پرسید کجا خواهی رفت گفتم در فلان جا پیش فلان کس گفت
برین استر سوار شو من آنجا میرسانم چنانچه سوار شدم در انوقت بزرگی پیر عبد القادر بدلم رجحان یافت زیرا که تجربه
و امتحان خودم چنین است که هرگاه قصد زیارت ولی میکنم سواری خواه نخواه بدست می آید آخر بسواری استر
در انموضع رسیدیم عند التحقیق حال آن بزرگ معلوم شد که پدرش در تمنای اولاد در بغداد شریف رفته
بحضور حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی علی نبینا و علیه السلام استدعاء فرزند کرده بود حکم شد که تو نشست خود را
بر تربت ما مس نمود یک پسر بگیر هرگاه پیدا شود او را عبد القادر نام نهی همچنان کرد و بخانه آمده با زوجه
خود صحبت نمود فوراً حامله گردید و همین فرزند که او را پیر عبد القادر میگفتند تولد شد بود آمد حال قوت و لاتیش
این بود که مردم آنجا بالاتفاق نقل میکردند که هرگاه مفلسی و حاجتمندی پیش پیر عبد القادر احتیاج خود ظاهر میکند
بلا تکلف و بی پرده او را میگوید که کلوخ بر داشته بیار بران کلوخ نظر کرده زر خالص مینماید چنانچه روزی یک امیر
ذیمقدور شیعه مذهب امتحاناً کلوخی برد او شان بران چیزی دم کردند زر شد امیر مذکور زرگران را جمع کرده بمحک
امتحان کشید گفتند که از ملتان تا لاهور که میرگاه ماست اینچنین زر خالص گاهی ندیده ایم امیر مذکور از آن
طلا قبضه شمشیر خود تیار کرده داشت و در همان عرصه پیش از رسیدن ما پیر موصوف مرده را زنده کرده بود
چنانچه آن شخص زنده شده را بچشم خود دیدم زنگ زرد مردگی بر چهرهٔ او در انوقت نیز موجود بود و کیفیت احیاء
آن مرده بدینطور شنیدیم که مادر شخص مذکور پیر عبد القادر را برادر دینی میگفت قضاءً پسرش فوت کرد
چنانچه جنازهٔ او طیار شد پیر عبد القادر نیز بنابر نماز جنازه در انجا رفت مادر طفل متوفی گفت که تو برادر دینی
من هستی و خدای قدیر ترا چنین و چنان بزرگی داده است پسرم را زنده گردان هر چند پیر موصوف
مجبوری بشر از تقصیر بیان کرد نه شنید بعد اصرار او وضو کرده دو رکعت نفل خوانده در سجده رفته دعا کرد
پسرش زنده شد پیر قدس سره گفت این طفل جوان خواهد شد مگر من در مرضی که عنقریب پیدا میشود و از ان
خواهم مرد چنانچه در سیرین آن بزرگ دنبل پیدا شد در همان انتقال گردید پرسیده شد که ملاقات حضرت
با پیر عبد القادر سابق الاوصاف چگونه و چند بار گردید فرمودند که بقول حافظ رحمت الله مذکور چون فیض
از آن بزرگ مقدر نبود صرف یکبار از دور دیدم بتقریب آنکه پسر خانه سامان پیر عبد القادر فوت کرده بود
و برای نماز جنازهٔ او مرا نیز طلب کرده بودند و را نجا آن بزرگ بسواری رتهه استاده بود من دو چار چشم
شدم مگر هیچ گفتگو میان نیامد سخن در احوال شهدا بود فرمودند که شهید دو قسم است یکی شهید مقتول

بالحدید دوم شهید مقتول سیف العشق نزد خدای سبحانه مرتبه دوم فائق از اول است چنانچه در یمعنی حکایت
معتبر شنیده ام که در ملک پنجاب مدرسه بود و بر دروازه آن چاهی واقع بود و متصل آن درویشی سکونت داشت
روزی آن درویش بر سر چاه نشسته وضو میکرد طالب علمی دید که وضوی درویش موافق ترتیب است نشد
گفت تعجب است که بر در مدرسه میباشی و هنوز وضو کردن نیاموختی گفت که قسمیکه تو نشان بدهی وضو بکنم
طالب علم او را تعلیم نمود که چنین و چنان باید کرد همچنان کرد درویش را ده هدایت طالب علم مذکور نموده گفت
که از طهارت ظاهری هیچ نمیشود طهارت باطن شرط است او پرسید که طهارت باطن چیست گفت ادنی آن اینست
که این آب طاهر که در وقت زود گنده نشود و حالم چنین است چنانچه درویش مذکور دهن خود بر نهر چاه نهاده
آب کشید و از راه دُبر جاری کرد چنانچه آب صاف و سفید بهتر از آب نهر برمی آمد این کرامت دیده طالب علم
را هدایت شد و مرید گردید او را حکم کرد که از اینجا علم نصیب تو نیست فلان جا رفته بخوان طالب علم همانجا
برفت هرگاه وقت مرگ آن بزرگ قریب رسید به همت خود طالب علم را از انجا پیش خود کشید بعد
آمدنش وصیت کرد که بعد مردن من غسل و کفن داده جنازه را بر فلان کوه برسانی و یک اشرفی تفویض کرد
که بحمالان جنازه خواهی داد طالب علم همچنان کرد و جنازه را بجای مذکور نهاده داد از غیب شخصی پیدا شد
پیش امام گردید و طالب علم و حمالان جنازه را مقتدی کرد در عین نماز در دل مرید خطور شد که افسوس از
مرشد خود مدفن نپرسیدم تا اینجا که وصیت او اکردم آینده چه خواهم کرد بعد ادای نماز جنازه گروه طیور سبز
از آسمان طیران کرده بالای جنازه رسیدند جنازه نیز از چارپائی پریده در میان طیور آمیخته پرواز کرد
طالب علم مذکور دامن امام جنازه گرفته پرسید تو کیستی و مرشدم کدام بود و این چه ماجراست امام گفت
من خضرم بحکم خدا نماز جنازه خواندم و مرشد تو شهید عشق بود و این طیور نیز شهدای عشق بودند در اینجا
رسیده او را همراه بردند حکایت فرمودند که از عجائب سفر یکی اینست که بدو واسطه از معاینه کننده
شنیدم که فلان شخص ساکن جنگ سهاله که نامش سهو کردم بطریق تجارت درین ملک آمده بود بعد
فروخت متاع خود هندوی زر خود نویسانیده عازم وطن گشته در شاهجهان آباد رسیده در مسجدیکه متصل
لاهوری دروازه واقع است فرود شده وقت شب شخصی متصل اینکس دراز کشیده بود آخر شب شخصی
از بیرون مسجد آمده او را از شمشیر کشت این سوداگر بدل خود خائف گردید که اگر بار دیگر آمده مرا هم بکشد
این هندوی باهل و عیال من که خواهد رسانید تا صبح در همین غم و غصه بسر کرد سحرگاه صبح شد مقتول الخ

از مسجد بر خاسته وضو کرده و اذان گفت انگیس زیاده تر متحیر گردید از مقتول پرسید که تو چه طور زنده هستی
گفت تو خائف مشو ترا کسی نخواهد کشت و معذر سالم بخانه خواهی رسید بعد اصرار گفت که قاتل من ملا دوست
هرگاه لفظ انا الحق از من میشنود مرا سر از تن جدا میکند حق باز زنده مینماید بار ها مقتول شده ام و باز زنده
می شوم فقط **حکایت** در زمان سیر قصبه دیوبند و منگلور متعلقه ضلع سهارنپور روزی در دیوبند یک مجذوب
دیدم محمد عظیم نامی درویش سالک با او اخلاص داشت روزی مجذوب مذکور یک بچه سگ مرده را برداشته
آنرا از آلایش وغیره صاف نموده در دیگ گلی برای پختن نهاد شخص دیگر دوست محمد عظیم او را گفت که امروز
مجذوب شما گوشت می پزد خواهی خورد گفت چگونه او ظاهر کرد که بچه سگ را صاف نموده میپزد و محمد عظیم سر دیگ
وا کرده دید برنج باریک در دیگ بود چنانچه بعد پختن برنج خود دشش خورد بدیگران نیز داد فقط **حکایت**
فرمودند که قافلهٔ حاجیان بکعبه میرفت در اثنای راه بوزینه ها پیش آمدند یک کس از اهل قافله بضرب گولی بندوق
یک بوزینه را کشت ناگاه صدها بوزینه مجتمع شده قافله را محاصره نمودند چنانکه رهائی ازانها ممکن نبود همه بکر صلاح
کردند که قاتل بوزینه را از قافله علحده نمایند اگر مقصود بوزینه ها همان است دیگر مسلمانان محفوظ باشند همچنان
کردند او از دست بوزینه ها تاب گریز نیاورده درمیان شان نشست و بوزینه ها گرد او سر فرو کرده ساعتی
بطور مراقب نشستند شخص مذکور فوراً مرد بوزینه ها او را گذاشته راه خود گرفتند دیگر حاجیان او را تجهیز و تکفین
کرده دفن نمودند کمترین بندگان محمد نور الله پرسید که آن بوزینه ها در حقیقت قرده بودند یا دیگر ارواح ممثل
بوزینه بجواب ارشاد شد که همین بوزینه های ظاهری بودند و بالاتفاق همت کرده قاتل بوزینه را هلاک کردند
و هرگاه اراده خدا متوجه میشود از هر چوب و خشت وغیره جمادات اینچنین افعال عدل و انصاف می گردد بوزینه
که حیوان ذی هوش و اقرب بمزاج انسانی است از وچه بعید است فقط سخن در ذکر همت و طاقت
اولیا بود فرمودند که در پنجاب بعلاقه جنگ سیاله که مشهور است موضعی است معروف باستانه دراینجا
شاه فتح محمد درویشی بود لقبش فتح محمد چیله جسکا الله کی ساتهه سیله موجب لقب چیله اینکه آن بزرگ را
نسبت اویسی بود از روح مطهر حضرت اویس قرنی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام لهذا چیله اویس
میگویانند درویش مذکور بر درخت گز یعنی جهاؤ که متصل حجره او در آستانه واقع است نظر کرده بود در درخت
مذکور نسبت عشقیه انچنان پیدا گردید که هر برگ او که بر زمین می افتاد چون مرغ نیم بسمل طپیدن و غلطیدن میشد
چنانچه تا وقتیکه من بچشم دیدم هرگاه برگ آن درخت بر زمین می افتاد سه چهار حرکت بسملی میکرد و یقین است که

دائما همین حالت آن درخت باشد مرشد درویش ممدوح در ملتان بود شاه فتح محمد هرگاه وفات یافت وصیت
کرد که از ینجا سمت جنوب ملتان است مرا در قبر بدین طور خسپانید تا سرم سمت جنوب و پایم جانب شمال باشد
وقبل دفن من علما را ازین مضمون آگاه نسازند والا مانع خواهند آمد همچنان کردند بعد دریافت علمای آنجا
خواستند که قبر را وا کرده موافق سنت لاش منقلب سازند از قبر نعره زد که همه ها گریختند فقط حکایت
در همین معنی دیگر میفرمودند که مولوی نور الله ابو العلائی در اکبر آباد بودند بر یک گاو نظر تصوف انداخته
بودند آن گاو بطور سگ اصحاب کهف کامل گردید آثار کرامت و انسانیت از ان گاو مشاهده میشد چنانچه
این حکایت در کتاب منقول ست و همچنین حال نجم الدین کبری نوشته اند که هر یک سگ نظر انداخته
بودند آن کامل گردید چنانچه حضرت مولانا جلال الدین روم قدس سره در مثنوی شریف بسوی این قصه
ایما فرموده اند حکایت سخن در بی نیازی خداوند سبحانه تعالی بود فرمودند که مرشد قصبان
موصلی ولی کامل بود ایمانش مقهور بقهر الهی گردید طرفه اینکه پیشتر آگاهی داده بودند که مرگ تو و مرگ
فلان کافر یکروز اتفاق خواهد شد نعمت ایمان تو به آن کافر و کفر او به تو داده خواهد شد چنانچه آن بزرگ
بروز وفات به قصبان موصلی مرید خود فرمود که جنازه من تیار کرده بطرف کوه در فلان میدان خواهند برد
از ان طرف مردمان جنازه دیگر خواهند آورد و آن جنازه را تمام مسلمین گرفته باعزاز و احترام دفن نمایند
و جنازه مرا حواله آن مردم گردانند تا هر چه مرسوم آنها باشد همچنان بعمل آید نعوذ بالله من غضبه و سخطه
و نسئله الایمان والامان والسلامه و بعد نقل اینحکایت چشم پر آب شده میفرمودند که هم شکن ها
همین حکایت است سخن در احیای اموات از اولیای این زمانه بود ارشاد شد که در
زمان تحصیل علم در رامپور حافظ محمد امین صاحب بتهوری آمده بودند حال بزرگی ایشان شنیده
ملاقات کردم همراه شان سید طفیل علی که در موضع بر متصل تهوری باشند زمره مریدانش بودند
عند الاستفسار از حال خود حکایت کرد که من معه زن و فرزند خود مرید حافظ محمد امین صاحب ام در
فلان روز و تاریخ بخانه خود سقیم الحال بودم هرگاه زوجه ام دید که قریب بهلاکت رسیدم وقت
شب در تهوری رسیده بخدمت حضرت اطلاع کرده درخواست قدم رنجه نمود حافظ صاحب فرمودند
وقت شب همراه زن نخواهم رفت لیکن فردا صباح خواهم رسید زوجه ام بازگردیده مرا در حالت
نزع یافت آخر در همان شب روح من از قالب پرواز کرد مردم خانه ماتم و گریه کردند و در فکر تجهیز

وتکفین شدند وقت صباح حافظ صاحب سید مرا زنده کردند فقط غالباً سید طفیل علی مذکور زنده
باشد قصه کرامت مخنث در سیتاپور وبهاولپور ارشاد میفرمودند در سیتاپور که از مضافات بهاولپور
است دران زمان طالب علمی وارد شده بودم در خانه راجپوت مسلمان که به وصیر مشهور اند زنی مبتلای
ضیق النفس بود چنانکه دهن بند کردن نمیتوانست عند الاستفسار سبب آن معلوم شد که درین خانه
شخصی که شبان خران مخنثان بود میماند همراه مخنثان دهل مینواخت وقت شب فرصت میبافت
درینجا آمده وضو میکرد وتهجد میگذارد هنگام صاف کردن حلق آواز تنحنح گلویش شنیده این زن نقل
آوازش میساخت لهذا زن مذکوره باینحالت مبتلا گشت ازانوقت معلوم گشت که آنکس ولی
کامل بود چنانچه کرامت ظاهری هم واقع گردید وآن اینست که دران زمان جهانخان میرباشی احمد شاه
درانی برمهم یک راجه بطرف هند آمده بود وعند المراجعت فوج او از راه سیتاپور مذکور عبور کرد سوارے
از فوج همراهی او زن یک راجپوت وصیر را که خوبصورت بود گرفته بر اسپ خود سوار کرده برد شوهر
در فراق زن خود بیقرار بود مدتی بگذشت پیش هر درویش وفقیر بنابر چاره سازی و التجا میبرد آخر درویشے
او را گفت که مطلب تو از فلان ملازم مخنث که خران آنها میچراند خواهد برامد بشرطیکه ابا و انکارش را
باور نکرده درپی شوی او بیچنان کرد هر چند او بهانه تهی کرد عقب او نگذاشت آخر الامر شخص مذکور او را
گفت که چهار گهری شب گذشته خواهی آمد چنانچه بوقت موعود رفت گفتا چشم خود بند کن بند کردم
گفت بکشا بکشادم خود را در شهرے که تختگاه ایران است یافتم درانجا محفل رقص بود و اجتماع مردم
و روشنی بود دران محفل چند زنان حلقه کرده میرقصیدند مشمول آنها زوجه وصیر مذکور نیز میرقصید
درویشش گفت که از جمله این زنان رقاصات زوجه خود را شناخته دربغل بدار و چشم بند کرده از
محفل بیرون شو او بیچنان کرد گفتا چشم بکشا چون کشادم معه زوجه بخانه خویش در سیتاپور حاضر بود
این ماجرا از زبانی وصیر مذکور بسمع من رسید فقط سخن در ذکر همت حضرت شاه شرف بو علی قلندر
قدس سره ارشاد شد حضرت بو علی قلندر عالم متبحر بودند در ابتدای حال متوجه مطالعه کتب بودند
بادشاه دهلی درانوقت نکاح جدید با عروسی جمیله که نظیر خود نداشت کرده بود لیکن واقعه این بود که
هرگاه باراده صحبت نزد منکوحه میرفت از ذکر فرج طرفین خون جاری میشد که نوبت صحبت نمیرسید
حکما و عقلا از معالجه حیران بودند آخر الامر بادشاه بر علما عرض نمود که ایشان همه‌ها ادرار و وظائف

بادشاهی میخورند بانکشاف این امر کوشش میکنند اگر این امر حل نشد همه علما را چنین و چنان خواهم کرد
همه رای میزدند و در کتب این علت تلاش میکردند چنانچه حضرت قلندر قدس سره نیز مستغرق کتاب
بهمین تلاش بودند درانحالت ایشان را خواب برد و کتاب همچنان کشاده ماند جناب امیر المومنین
علی علیه السلام بدر و ایشان رسیده در انجا تشریف آورده بر حاشیه کتاب که کشاده افتاده بود نوشتند
هذه دخته یعنی منکوحه دختر بادشاه است حضرت قلندر بیدار شده دیدند و مطلب رسیده این مضمون
ببادشاه رسانیدند بادشاه تحقیقات حال دختر کما ینبغی نمود معلوم شد که مادر دختر از نطفه بادشاه حامله
گردیده است و اتفاقاً بغضب سلطانی درآمده از دولت سرای بادشاه بدر شده بود و این دختر زائیده
فوت کرد شخصی دیگر آن دختر را پرورده بود با بادشاه نادانسته نکاح کرده واد بادشاه برین سر آگاه
شده ازان زن دست کشیده و حضرت بوعلی قلندر معروف و ممتاز شدند آخر بحضور حضرت شمس تبریز
قدس سره رسیده مستفیض شدند و بهدایت حضرت اوشان فیض صحبت مولانا جلال الدین رومی قدس سره
دریافتند و رسیدند بمقامیکه رسیدند **حکایت در ذکر حاجی سعد الله لاهوری قدس سره**
در لاهور حاجی سعد الله نامی بزرگی بود در مسجد عالمگیر بادشاه که لب دریا بیرون شهر است وعظ میگفت
در صحبت او آنچنان تاثیر بود که هنود و کفار مسلمان میشدند هرگاه نوبت اسلام صد نا مردم از هنود رسید
کفار قدغن کردند که کدام سند و در محفل وعظ حاجی نرود تاهم بعضے بعضے برهنمونی حق درانجا رفته بشرف
اسلام مشرف میشدند آخر سکهان وغیره کفار حد معین ساخته بر راه مسجد مذکور چوبی کلان نصب کردند
که هرکدام را مذهب کفر و بت پرستی عزیز باشد ازین حد تجاوز نکند و هرکه تجاوز کند از قوم هنود بدر سازند
آخر حاجی سعد الله را پیری پیغام و سلام پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسانید حاجی مذکور فوراً از مسجد برخاست
و روانه شد مسجد نیز همراهش حرکت کرد و خواست که روان شود حاجی نیزه خود را در زمین فرو کوفت
و گفت که ای مسجد همین جا باش انشاء الله تعالی بعد دو سال باز راجع میشوم مسجد بدستور ثابت ماند
و حاجی از حرمین حسب وعده رفته باز آمد اللهم اغفر له **ذکر مخدوم هاشم تهتهوی ساکن تهته** که در سنده
مشهور است زائری از مدینه منوره در تهته رسیده مخدوم هاشم را گفت که رسول صلی الله علیه وسلم
ترا سلام فرستاده است مخدوم فی الفور برخاست و راهی حرمین شریفین گردید بعد زیارت مدینه
طیبه باز در مکه رسیده چندی قیام نمود درانوقت رواج چنان بود که داخل مردان و زنان باهم میشدند

[illegible]

مخدوم هاشم شریف کعبه و دیگر اعیان و ارکان آنجا گفت که اجتماع زنان با مردان وقت داخلی حرم
بموجب فتنه است این را موقوف کرده یکروز برای داخلی مردان و روز دیگر برای داخلی زنان معین
باید کرد مردم آنجا گفتند که سنت و طریقه که از عهد رسول صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین شده و آباء
آنرا مرعی شد تبدیل میکنیم این گاهی نخواهد شد مخدوم خاموش ماند وقت شب آنحضرت صلی الله علیه
وسلم شریف را حکم محکم کردند که آنچه هاشم میگوید پسندیده من است همچنان بکنند چنانچه موافق گفته مخدوم هاشم
تفریق یوم داخلی زنانه و مردانه از آن روز جاری شد الی الآن همان رائج است دیگر رکن معمور کرده مخدوم
ممدوح در عرب اینست که بیشتر مردم در آنجا شافعی مذهب اند در طهارت بحوض قلتین اکتفا میکنند حنفی
و مالکی وغیره نیز باتباع الاقل للاکثر از آبی که نزد امام ابوحنیفه مکروه و غیر طاهر است اکتفا میکردند مخدوم
بر همفتی مردم را متنبه ساخته در حدیبیه حوض ده در ده تیار کنانید بعد از آن بمقام های دیگر نیز حوضهای کبیر
مرتب شدند فقط **حکایت** میفرمودند که مولوی جامی در احوال ابراهیم آجری صغیر نوشته اند که
یهودی پیش ابراهیم آجری خشت پز آمده گفت مرا چیزی بنمائی که بآن شرف اسلام و فضل آن دین خود
بدانم تا ایمان آرم گفت راست میگوئی گفت آری ابراهیم گفت ردای خود را بمن ده ردای وی را
بستد و در میان ردای خود پیچیده در آتش انداخت و در عقب آن در آمد و آنرا برگرفت و ردای خود را
از آن بگشاد ردای یهودی در میان آن سوخته و ردای او بر گرد آن سلامت مانده یهودی ایمان آورد
فقط **حکایت** میفرمودند که مولوی جامی قدس سره از محمد ابن خالد آجری رحمة الله علیه حکایت
میکنند که وی گفته است وقتیکه بعمل آجر مشغول بودم در میان خشت که زده بودند میرفتم ناگاه شنیدم
خشتی مر خشتی دیگر را گفت که سلام بر تو باد که امشب بآتش در می آئیم مزدوران را منع کردم از آنکه
خشتها بآتش در آرند همه را بدان حال بگذاشتند بعد از آن دیگر خشت نه پختم فقط سخن درین بود
که با محبت خدا محبت غیر او گنجایش ندارد ارشاد شد که حضرت امام حسین علیه السلام بحضور والد
ماجد خود علی نبینا و علیه السلام نشسته بودند از پدر بزرگوار پرسیدند که چیزی محبت من بدل جناب هست
یا نه حضرت امیر فرمودند انت نور عینی و راحة قلبی باز پرسیدند که محبت خدا نیز هست یا نه فرمودند
محبت خدا چرا نباشد محبت خدا که جان و ایمان من است امام علیه السلام گفت ما جعل الله لرجل
من قلبین فی جوفه یعنی دل یکیست و آن دو محبت چگونه گنجایش دارد که محبت من و محبت خدا

هر دو در دل باشد حضرت امیر علیه السلام ازین سخن متحیر شده متامل گشتند شهزاده عالی تبار باز پرسیدند
که اگر حقتعالی درمیان محبت خود و محبت من جناب را مخیر کرده اند که یکی را اختیار کن جناب محبت کدام
یک از هر دو اختیار خواهند کرد فرمودند که محبت خدا بر محبت شما اختیار خواهم کرد صاحبزاده عرض کردند
که الحکم للغالب پس معلوم شد که اصل محبت که در دل جناب ست خدای راست و بامن شفقت
پدری است محبت نیست حضرت مرتضی علی علیه السلام بشنیدن این کلام تحسین کردند و گفتند که این
نور عقل تو از جزئیت رسول صلی الله علیه وسلم است که برمن سبق بردی الحمد لله علی ذلک
لمعه چهارم نور ثالث در نکات تصوف و فوائد متفرقه و سلوک و تحصیل مجد و شرف سخن در حقیقت ولایت بود
ارشاد شد که ارکان فقر سه چیز است اول توحید دوم نسبت سوم تبدیل صفات ذمیمه بحمیده که عبارت
است از تبدیل هستی مقیده موهوم به هستی مطلق و کسیکه هر سه رکن جمع میشوند او کامل و مکمل میباشد
بعضے کسان بحصول یکی از هر سه قناعت کرده اند لیکن تلازم درمیان یکدیگر البته هست یعنی هرگاه
یک صفت بوجه کمال در سالک می آید بصفت دیگر بالاضطرار راه می یابد و نزد اینجانب ثمره این همه
ارکان کسر نفس و انهماک در هستی محض ست اللهم ارزقنا میفرمودند که در تحصیل مجد و شرف صاحب نفحات
از ابراهیم شیبانی نقل میکنند که من اراد ان یبلغ الشرف کل الشرف فلیختر سبعا علی سبع الفقر علی الغنا
والجوع علی الشبع والدون علی المرتفع والذل علی العز والتواضع علی الکبر والحزن علی الفرح والموت
علی الحیات فقط حکایت شخصی از احمد خضرویه طلب وصیت کرد گفت امت نفسک حتی تحییها فقط
حکایت میفرمودند که در نفحات الانس یحیی بن معاذ رحمة الله گفته انکسار العاصین احب الی
من صولة المطیعین هم وی گفته صدق المحبة العمل بطاعة المحبوب هم وی گفته حقیقت محبت آنست
که به بر نیفزاید و بجفا نکاهد فقط حکایت میفرمودند یکی از بزرگان مشائخ عبد الله بن محمد بود
لیکن خود را ظالم نام نهاده میگفت که از من بندگی حق هرگز نیاید پس من ظالم باشم وی گفته هر که
راه بروی گشاده شود این سه کار را ملازمت باید کرد آرام گرفتن با ذکر حق و از خلق گریختن و کم خوردن
حکایت میفرمودند مریدی پیش ابو محمد حداد آمد وی را گفت اگر قصد این طریق داری دل بر وجهای
بیاموز تا نام حجامی بر تو نهند نه از ابتدا ترا عارف خوانند انگاه اگر خواهی بکن و اگر خواهی مکن فقط
حکایت از ابو الحسین بوشنجی قدس سره منقول است من ذل فی نفسه رفع الله قدره

ومن عزفی نفسه اذله الله فی اعین عباده ابوبکر وراق گوید اینکار کسی است که برای خدایتعالی غم‌ها بجان
روفته است حکایت از محمد منصور پرسیدند حقیقت فقر گفت السکون عند کل عدم والبذل عند کل
وجود یعنی حقیقت فقر آنست که آرام گیرد و اضطراب نکند در هیچ ناداری و بخشد و صرف کند در هر داری فقط
حکایت از حاتم بن اصم منقول است که هر که درین طریق در می آید باید که چهار موت را بر خود گیرد موت ابیض
وآن گرسنگی است و موت اسود و آن صبر کردن است بر ایذای مردم و موت احمر و آن مخالفت نفس است
و موت اخضر و آن پاره برهم دوختن است پوشش را وهم وی گفته هر بامداد شیطان میگوید چه خواهی خورد
میگویم مرگ او میگوید چه خواهی پوشید میگویم کفن او میگوید کجا خواهی بودن میگویم در گور فقط حکایت
جنید قدس سره گفته که از حسن مسوحی چیزی گفتم در انس گفت اگر تمام خلق بکنار بمیرد مرا ملالت نیاید و وحشت
نگیرد این است انس با خدا حکایت از نفحات نقل میفرمودند که ابوشعیب المقفع رحمة الله علیه هفتاد حج
پیاده گذارده بود در هر حجی از صخره بیت المقدس احرام بستی ببادیه تبوک در آمدی بر توکل گویند
در آخر حج سگی را دید در بادیه که از تشنگی زبانش از دهان بر آمده بود بانگ زد کیست که هفتاد حج بیک شربت
آب بخرد شخصی یک شربت آب بوی داد او آب را بسگ داد وگفت که این بهتر است مرا از
حجهای من زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است فی کل ذات کبد حری اجر یعنی در تفقد حال
هر صاحب جگری که وی تشنگی گرفته باشد مزدی هست فقط سخن در معجزه و کرامت و خرق عادت
بود ارشاد کردند که معجزه آنست که خلاف عادت از نبی بوجود آید و اگر خلاف عادت از ولی
بوجود آید کرامت گویند و خرق عادت عام است معجزه و کرامت را اهل استدراج را نیز که از جوگیان
وغیره کفار صادر میشود لیکن کرامت اولیا دو قسم است یکی عام پسند که خلاف قیاس و وهم
عوام چیزی از تقلیل و تکثیر یا بالعکس صادر گردد یا کشف مافی الضمیر یا خبر مستقبل و ماضی
تا ان وبدا ازین کرامت اهل کمال را ننگ می آید و از مقتضای نفس می شمارند و دوم
کرامت خواص است و آن عبارت است از قدرت بر تبدیل صفات ازین طاقت تغیر الملک
ملک را چیز دیگر میگرداند فقط اللهم ارزقنا از نفحات الانس نقل میفرمودند که سری سقطی در
طرطوس بیمار بودند جماعتی بعیادت وی رضی الله عنه آمدند و چندان نشستند که سری سقطی از کثرت نشستن شان
ملول شد وقت خاست استدعای دعا کردند سر قدس سره دست برداشت و دعا کرد اللهم علمنا کیف نعود المرضی فقط

حضرت مولانا حال خود نقل میکردند که بنا بر عیادت مولوی شاه عبد العزیز صاحب قدس سره رفتم و بعد جلسه خفیفه بر خاتم
اوشان فرمودند که دیگر چرا نمی نشینید گفتم علمنی الله کیف نعود المرضی فقط **حکایت** روزی رسول صلی الله
علیه وسلم در مجمع صوفیان یعنی اصحاب صفه رض بودند تعلیم با ینها کردند اللهم تب علیَّ حتی اتوب واعصمنی حتی
لا اعود اللهم حبب الی الطاعات وکره الی الخطیات هر درویش را ورد آن می باید
سخن در قرب فرائض و قرب نوافل بود ارشاد شد که واسجد واقترب یعنی سجده نماز خواه فرض باشد
خواه نفل موجب قرب حق تعالی است لیکن فرق است میان هر دو قسم قرب فرائض عبارت است ازانکه حق تعالی
فعل بنده را بخود نسبت کند گویا فاعل آن فعل خدا است و بنده آله اوست نحو قوله تعالی ما رمیت اذ رمیت
ولاکن الله رمی و قرب نوافل عبارت است ازانکه فاعل فعل بنده باشد و الله تعالی خود را آله فعل عبد گرداند
چنانچه در حدیث آمده العبد یتقرب الی بالنوافل حتی کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی
یبصر به و یده الذی یبطش به و رجله الذی یمشی به فبی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و بی یمشی و بهمین معنی
حضرت مولانای روم قدس سره میفرماید
علم حق در علم صوفی گم شود ❊ این سخن کی باور مردم شود ❊
یعنی صوفی بقرب نوافل بمقامی که رسیده است که علم حق در علم او گم گشته ای دانست او بدانست خدا است
آله علم وی علم حق گردیده ظهور علم صوفی به علم حق میشود چنانچه عارفی گفته
علم صوفی خط و علم حق نقطه ❊ از وجود نقطه باشد بود خط ❊
سخن در مراتب صوفیان بود ارشاد شد که صوفی دو قسم است یکی
ابن الوقت که تابع وقت باشد یعنی بمقتضای وقت کاربند باشد و خلاف آن کردن نتواند گویا وقت برو همچو
پدر غالب آمده است دوم ابو الوقت که وقت تابع او باشد یعنی اوقات لیل و نهار در حکم مرضی او باشد بهر حکمیکه
میخواهد میگرداند کذلک ابن الحال و ابو الحال لیکن ابن الوقت و ابن الحال ضعیف و کم رتبه است و آنرا
صوفی صفا میگویند و ابو الوقت و ابو الحال عالی مرتبه است که آنرا صافی میگویند چنانچه حضرت مولوی
روم میفرماید مثنوی
باشد ابن الوقت صوفی در مثال ❊ لیک صافی فارغ است از وقت و حال ❊
حالها موقوف عزم و رای او ❊ زنده از نفخ مسیح آسای او ❊
میر احوالست نی موقوف حال ❊ بنده آنماه باشد ماه و سال ❊
چون بگوید حال را فرمان کند ❊ چون بخواهد جسم ها را جان کند ❊
کیمیائی حال باشد دست او ❊ چون بجنباند بود پس مست او ❊
هست صوفی صفا چون ابن وقت ❊ وقت را همچون پدر بگرفت سخت ❊
هست صافی غرق عشق ذو الجلال ❊ ابن کس نی فارغ از اوقات و حال ❊
حکایت سخن در محافظت

آداب بود ارشاد شد که حقتعالی خواص بندگان خود را هر زمان و مکان ناظر میباشد تا کدام امری ادبی از ایشان
سرزد نشود چنانچه در وجه تسمیه سفیان ثوری رضی الله عنه نوشته اند که در وقت دخول یا خروج مسجد تیامن ترک
کرده بود هاتف غیب ندا کرد که ای ثور یعنی ای گاو اول پای چپ در مسجد نهادی سفیان رضی الله عنه
از انروز خود را ثوری ملقب کرد با وصف اینکه سفیان روبروی امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه صاحب
بود بل امام با وجود اصابت رای و حذاقت ذهن روبروی سفیان فتوی نمیداد مگر بضرورت چنانچه روزی
عجب اتفاق افتاد که شخصی در ولیمه شادی امام اعظم و سفیان ثوری رضی الله تعالی عنهما را بالاتفاق دعوت
کرد دران صحبت مسئله پیش آمد که دو خواهران حقیقی آن صاحب ولیمه با دو برادران حقیقی دوست او نکاح
کرده بودند بعده هر دو عروس را حواله شوهران آنها کرده دادند اتفاقا زوجه هر یک بدست دیگری افتاد
و هر یک با مقبوضه خود صحبت کرد بعده معلوم شد که بالعکس نکاح دختر دوم بسته بودند که با وی برادرش
صحبت کرد سفیان ثوری فتوی داد که بسبب شبهه از زنا محفوظ ماندند مگر هر یک را باید که مدخوله خود را طلاق
بدهد و در عده بنشاند و بعد انقضای عده تجدید نکاح کند براولیای طرفین این امر بسیار شاق گذشت همها
متحیر بودند امام اعظم رضی الله عنه سر بزمین خاموش نشسته بود مردم پرسیدند که شما چیزی نمیفرمائید که این
ماجرای عجیب پیش آمده است امام رضی الله عنه فرمود که اول زوجان را پیش من بیارند سخنی بپرسم بعد ازین
رای خود خواهم گفت چنانچه هر دو شوهر پیش آمدند از هر یک جداگانه پرسید که از مدخوله خود راضی هستی یا نه هر یک
گفت که از مدخوله خود راضی هستم بعده هر یک را گفت که منکوحه خود را طلاق ده چنانچه هر دو منکوحه خویش را
طلاق دادند فوراً حکم کردند که اکنون بلا انتظار عده نکاح هر یک با مدخوله او کرده دهند زیرا که طلاق قبل
دخول منکوحه هر یک را اتفاق افتاده و همچنین طلاق بلا انتظار عده نکاح درست است یعنی هر که مدخوله
زید بود مثلاً منکوحه او نبود بل منکوحه برادرش عمرو بود و بالعکس هر یک طلاق مدخوله خود را نداده است
بلکه منکوحه غیر مدخوله شوهر را داد اگرچه او مدخوله برادر دیگر بود فقط سخن در محو سیئات بود ارشاد شد
که از روی احادیث و آثار و اخبار صحاح چنان معلوم میشود که اصل ماحی سیئات شمشیر است حتی که از
حقوق عباد نیز نجات میشود یعنی اگر کسی در جهاد فی سبیل الله شهید شود یا مظلوماً بسلاح کشته شود همه گناهان
او محو شوند و حقتعالی ذوی الحقوق او را بعنایت درجات جنت که مخصوص شهیدست حقوق آنها معاف
خواهد کنانید دوم همچنین حکم حج مبرور است در حج مبرور نیز حقتعالی حقوق عباد را معاف خواهد کنانید در حدیث

آمده که در حجة الوداع آنحضرت صلی الله علیه وسلم متبسم بودند صحابه حضار خوشنود یافته معروض داشتند که اضحک الله
سنک یا رسول الله یعنی خندان دارد خداوند دندان ترا یا رسول الله کدام چیز متبسم ساخت ترا فرمودند می بینم
شیطان را خاک بر سر کنان وا ثبورا وا ثبورا گویان میگوید که خداوندا اگر رابست محمدی اینچنین عنایت و رحمت
است که در حج مبرور تا حقوق عباد مغفور میشوند زندگی من حیف بلاک من بهتر سوم توبه مقبول نیز مکفر گناهان
از قسم حقوق الیه بحکم التائب من الذنب کمن لا ذنب له مگر از حقوق عباد پرسش خواهد بود و علامت
قبول توبه ندامت و آب چشم است وقت توبه و بطلان رغبت گناه است اللهم ارزقنا **حکایت** روزی
ارشاد شد که در نفحات الانس مذکور است که یکی از ابدالان حق برای زیارت احمد حنبل رضی الله عنه که قبر وے
در بغداد و بر لب دجله واقع است رفته بود و بر دجله کشتی نبود او پای در آب نهاد و دجله خشک شد و بزیارت رفت
و باز بهمین طور راجع گردید شخصی اینحال دیده از آن ابدال پرسید که کیستی گفتا کمترین حنفیانم شخص مذکور باراده
اظهار اینحال بحضور غوث الاعظم علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام رفت دید که حضرت بر منبر نشسته اند حسب عبارت
اظهار ما فی الضمیر نیافت و آنحضرت رضی الله عنه بر ضمیرش آگاه شده فرمودند که یا هذا در مذهب حنفی همین یک
ولی است که تو دیدی فقط همچنین شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق قدس سره فرمودند که از گشتهر تا پنڈوه گردیدم
نیم مسلمان که او هم بچه گوجر بود بنظر آمد پس برای تصدیق و تطبیق اینچنین کلام بزرگان که موهم نفی
ماسوای المذکور است تاویل اینست که مراد هر یک حسب زعم اوست یعنی اوصاف ولایت که نزدیک
حضرت غوث الاعظم علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام بوده باشد منجمله اولیای مذهب حنفی در همان ولی
یافته باشند و علی هذا القیاس معنی اسلام که در زعم حضرت شیخ العالم بوده باشد در همان طفل دیده باشند
معنے قول مشهور که خدا را طلب نیابد مگر طالب یابد در منقول ناقص است در دفع تناقض بدین وجه
توان گفت که خدا را بجز طالب نیابد لیکن وقتی باید که طلب درویش باقی نماند یعنی خواهش و آرزوی که
دلیل هستی طالب و موهم غیریت و جدائی مطلوب است بالکلیه از دل برود همان وجدان مطلوب است
بل ثابت خواهد شد که طالب خود مطلوب شده است باین معنی مولانا اشاره فرماید ؎ آرزو بگذار
تا رحم آیدش ، آزمودی کاینچنین میبایدش ه فقط **کلام لالی نظام در تاویل اقوال**
شیخ مجدد الف ثانی علیه الرحمه ارشاد شد که مردمان را در بعضے اقوال مجدد الف ثانے
رضی الله عنه اشتباه زیادتی وی رضی الله عنه بر جناب رسالتمآب علیه الصلوٰة والسلام پیدا میشود

عرض کرده شد که کدام قول است فرمودند یکی اینکه وی گفته است که من خدا را رسیدم بیواسطه پیغمبر صلی الله علیه وسلم دوم اینکه در معراج ولایت که اولیا را میشود اسپ من و اسپ پیغمبر علیه الصلوة برابر بود مگر گوش اسپ من پیش گوش اسپ نبی بود صلی الله علیه وسلم تاویلش اینکه شیخ رضی الله عنه بکمال تقوی و اتباع سنت فانی فی الرسول آنچنان گشته بود که ذات خود را غیر ذات آنحضرت نه پنداشت پس آنچه از خواص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود لامحاله در ذات فانی ظاهر گردد و از جمله صفات نبوی رسیدن بحق است بیواسطه و همین حال هر ولی است که فانی فی الشیخ شود یعنی میان خدا و طالب مرشد او واسطه است تا وقتیکه هستی طالب باقی است هرگاه که هستی خود را در هستی شیخ خود فنا کرد و هستی شیخ در خدا فنا گشته واصل خدا شد وصل او عین وصل فانی اوست هرگاه شیخ مجدد قدس سره بدین مرتبه فانی فی الرسول شده باشد در پیش قدمی اسپ و هم محذوری لازم نمی باید که آن اسپ از رسول صلی الله علیه وسلم یافته باشند بعد ذکر هذا فرمودند که در ذکر کمال متابعت شیخ مجدد قدس سره سنت رسول صلی الله علیه وسلم را نوشته اند که روزی شیخ در حدیث دیده که جناب آنحضرت امام حسین علی نبینا و علیه السلام را که خورد سال بودند در کنار مبارک خود داشتند اتفاقاً پیشاب امام موصوف بر پارچه مطهر آنحضرت افتاد دایه حضرت امام عرض کرد که جامه را بشویم فرمودند اندک آب بریز که بول طفل است فقط بعد مطالعه این حدیث شیخ رضی الله عنه گفت که بجز این سنت هیچکدام سنت از من ترک نشده است هر چند مرگ بر سر رسید مگر چون دختر م حامله است هرگاه نواسه من پیدا شود و بعمر چند ماه و چند روز یعنی مطابق ایام طفلی امام حسین علیه السلام برسد او را اسامی بر قبر من خواهند نشانید تا بول کند و این سنت هم ادا شود هرگاه نواسه شیخ پیدا شد همچنان کردند از قدرت خدا بجز و نشانیدن بر قبر نواسه شیخ بر قبر شاشید و بران آب ریختند فقط در ضمن این حکایت مسطوره پرسیدند که از مضمون حدیث مرقوم الصدر ایهام میفهمی میشود که در بول صبی و بالغ فرقی باشد بجواب ارشاد شد که البته ایهام بعلما هم شده است لیکن محققین فتوی به نجاست بول صبی و بالغ برابر داده گفته اند که حدیث مذکور خبر احاد است بدان بخفت نجاست بول صبی فتوی نمیتوان داد فقط **حکایت معامله حضرت شمس تبریز با مولانا جلال الدین روم قدس سرهما** ارشاد شد که ابو بحر سلمه رحمة الله علیه الرحمه مرشد مولانا فخرالدین عراقی و حضرت شمس الدین عرف شمس تبریز قدس سرهما بودند در سیر مقامات سلوک آنچه بر مولانا فخرالدین عراقی واردات میشد آنرا نظم کرده بحضور مرشد خود

میخواندند و شمس تبریز حال خود هیچ ظاهر نمیکردند روزی ابوبکر رضی الله عنه پرسید که ای شمس تبریز تو حال خود نمیگوئی عرض کرد که عراقی عالم آشنت و طلاقت لسانی دارد من اینچنین زبان ندارم پیر خبیر فرمود که اسرار تو بر زبان شخصی از مریدانت ظاهر خواهد شد که فیض او علی الدوام جاری خواهد ماند ازانوقت شمس تبریز را تلاش و جست وجوی اینچنین مرید و طالب پیدا شد شهر بشهر دهیه بدهیه میگردیدند آخر بتقریب سیر بشهر قونیه وطن حضرت مولانای جلال الدین رومی قدس سره رسید حضرت شمس تبریز در بازار سرودگان فرود آمده بودند و حضرت مولانا درانزمان مدرس علوم ظاهری و واعظ احکام بودند و علم و فضل و زهد و تقوی شان ضرب المثل بود روزی بتقریب ضیافت بر خچر سوار شده بجای مهمانی میرفتند و طلبه و رفقا بسیار همراه رکاب بودند نظر حضرت شمس تبریز بر ایشان افتاد از فرودگاه خود دویده عنان مرکب مولانا گرفته استاده کرده پرسیدند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افضل است یا بایزید حضرت مولانا جواب دادند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم افضل است شمس تبریز گفت که پیغمبر صلعم گفته است ما عرفناک حق معرفتک و بایزید نعره سبحانی ما اعظم شانی میزند پس باید که عرفان او از عرفان پیغمبر علیه السلام بیشتر باشد حضرت مولانا بجواب گفتند نه بل عرفان پیغمبر صلی الله علیه وسلم از عرفان بایزید بیشتر است لیکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم حوصله بلند و ظرف عالی داشت که باوصف اینچنین عرفان ما عرفناک حق معرفتک گفت و بایزید چون دیگ کم حلک و ظرف تنگ داشت که بجوش آمده نعره سبحانی ما اعظم شانی زد که چه نسبت خاک را با عالم پاک حضرت شمس تبریز به شنیدن این جواب بیهوش شده بر زمین افتاد مولانا بخدام خویش فرمود که شمس تبریز را برداشته بمدرسه برند بعد فراغ از دعوت که بمدرسه رسیدند ملاقات مفصل شد روز بروز محبت و اخلاص در ترقی و تزائد بود روزی حضرت مولانا بر لب حوض نشسته با شمس تبریز مکالمه میکردند و کتابی بدست داشتند حضرت شمس تبریز پرسیدند که درین کتاب چیست مولانا گفت که ترا ازین چه خبر حضرت شمس تبریز کتاب مذکور از دست مولانا گرفته در آب انداخت مولانا متالم و متاسف شده گفتند این نسخه تصنیف پدرم بود نقلی نداشت شمس تبریز قدس سره دست دراز کرده از ته آب آن کتاب را خشک برداشته بدست مولانا داد مولانا این حال دیده پرسیدند که این چیست شمس تبریز گفت که ترا ازین چه خبر ازانوقت مولانا را اعتقاد و اخلاص با ایشان زیاده شد حتی که روزی شمس تبریز گفت که شراب میخواهم گفتند که طلبیدن میتوانم فرمودند نی بذات خود خریده بیار مولانا باوصف شان و شوکت و مشیخت فضیلت

ملاقات حضرت شمس تبریز با مولانا رومی

در محله میفروشان که از مدرسه دور بود رفته شراب خریده سبوی آن بر عمامه مبارک خود نهاده آوردند خوش شده
گفتند که شراب آمد حالا معشوق میباید حضرت مولانا حرم محترم خود را که نهایت حسینه و جمیله بود پیش کردند گفت
زن خوب است لیکن معشوق نمیخواهم حضرت پسر خود سلطان ولد را که کمال حسین و نازنین بود دست
گرفته حواله کردند فرمودند محبوب خوب یافتم بعده شراب و محبوب گذاشته برخاستند و راه خود گرفتند
و حضرت مولانا از فراق شان بیقرار شدند بعد چند روز مولانا از روی مکاشفه دریافتند که شمس تبریز
بر فرنگی بچه عاشق شده در فلان جا نشسته با وی نرد شطرنج میباز دو بازی چنین قرار یافته که اگر معشوق
مات کند طپانچه بر روی مبارک شمس تبریز زند و اگر حضرت مات کنند بوسه بر دستش و نهند بعد دریافت
اینحال مولانا سلطان ولد را بر منعامله آگاه کرده فرمودند که برو عظمت و شان تبریز را بران فرنگی بچه آشکار نما
غالب که مشرف باسلام شود حسب الحکم مولانا سلطان ولد در انجا رفته دیدند که هر دو عاشق و معشوق مشغول
همان بازی اند سلطان ولد در پابوس حضرت شمس تبریز اشرفی و روپیه را از نظر دیگران پوشیده پر کرد
هرگاه برخاستند از کفش حضرت اشرفی و روپیه ریزان شد فرنگی بچه دیده معتقد گردیده تائب گشت و مسلمان
شده همراه شد بعد چندگاه بقونیه آمدند و فیمابین ایشان و مولانا قدس سره همان صحبت گرم شد مولانا در انفعال
کسر نفس آنچنان کوشیدند که فرزندان و خویشاوندان را ذلت و خواری حضرت مولانا بعد چنان شان و شوکت
که داشتند ناگوار آمد چون دانستند که اینحال بدولت این فقیر یعنی شمس تبریز است درپی قتل حضرت
شمس تبریز شدند آخر کار علاؤالدین پسر دوم مولانا شمشیر گرفته
با چند کسان دیگر هنگامیکه مولانا و شمس تبریز در حجره نشسته بودند رسید و آواز داد که ای شمس بیرون آ
حضرت با مولانا گفتند که مرا برای قتل میخواهد مولانا گفتند که چون شما با خدای سبحانه عهد کرده بودید که
در عوض یافتن پسر می سر تندر خواهم کرد الحال وقت ایفای وعده است شمس تبریز خوشنود شده برخاست
و بیرون آمد علاؤالدین ولد سرش برید و لاش حضرت از نظر غائب شد مولانا که از سر حقیقت آگاه بودند
علاؤالدین را قصاص نکردند مگر رویش باز ندیدند و هرگاه که مرد نماز جنازه او نخواندند و نیز ارشاد میکردند
که در ابتدای حال مدرس و موعظ مولانا بلخ بوده است و در بلخ آنچنان شد و مرجعیت قاضی و ادانی
داشتند که فخر الدین رازی که مقرب سلطان بلخ بود بحضور سلطان عرض کرد که مولانا آنچنان تالیف
خلائق و تسخیر امرا نموده است که اگر بخواهد در یکساعت شما را معطل کرداند بادشاه پرسید که تدبیر چیست

ماجرای شهادت شمس تبریز قدس سره

گفت کلیدهای خزائن سلطنت را پیش او باید نهاد و درخواست تعطل خود باید کرد تا حال او منکشف شود
بادشاه همچنان کرد مولانا بر خطره او آگاه شده رخت اقامت از بلخ بر داشته بقونیه رسیدند سلطان
مخرازی بر مظنه خود نادم شده بسیار مبالغه در اقامت آنجا کردند حضرت مولانا قبول نساختند حکایت

سخن در مناقب حضرت قطب ربانی غوث صمدانی شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا
وعلیه السلام بود شخصی پرسید که از قول حضرت غوث الاعظم که قدمی علی رقبة کل ولی معلوم میشود که آنحضرت
از همه اولیای امت افضل باشند حال آنکه در خاندان چشتیه و قادریه و دیگران غوث و قطب شده‌اند حضرت
مولانا بعد تامل جواب دادند که هر ولی بر قدم یکی از انبیا میباشد و حضرت شیخ قدم بقدم پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه وسلم هستند هرگاه نبی آخر الزمان افضل الانبیا هستند پس حضرت محبوب سبحانی علی نبینا
وعلیه السلام بهتر از همه اولیا شدند فقط **حکایت** ارشاد شد که یکی از خواص مریدان حضرت غوث الثقلین
علی نبینا وعلیه السلام در خواب محتلم گشته چون بیدار شد فوراً غسل کرد و باز خسپید باز محتلم شد باز غسل کرد
همین طور در تمام شب هفتاد بار محتلم شد و غسل کرد از همین معامله متحیر شده صباح بحضور پرنور آنحضرت حاضر شده
ماجرای شبینه بعرض رسانید ارشاد شد که در لوح محفوظ دیده بودم که از تو هفتاد بار عمل زنا صادر شود از
خداوند سبحانه تعالی خواستم که آنجرائم تو بخواب مبدل شود الحمد لله که از زنا محفوظ ماندے فقط حکایت
شخصی تاجر بخدمت شیخ حماد که معلم حضرت غوث الثقلین بودند عقیدت داشت و بحضور غوث پاک
نیز حاضر میشد روزی تاجر مذکور از شیخ حماد استصواب کرد که اراده سفر دارم شیخ حماد رضی الله عنه
گفت که درین سفر مال تو خواهد رفت و سر ترا خواهند برید بعد ازان بحضور حضرت غوث الثقلین نیز استصواب
کرد حضرت فرمودند مبارک است نفع در تجارت خواهی یافت و بسلامت خواهی آمد تاجر مذکور حسب الارشاد
غوث پاک سفر کرده سودمند شد مگر روزی در سفر تاجر مذکور بحمام رفته بود در آنجا صره دینار که همراه داشت
سهواً گذاشته آمد و در فرودگاه خسپید در خواب دید که قزاقان تاخته مال او بغارت بردند و سرش بشمشیر جدا
کردند در یحال بیدار شده دست بر گردن مالید که سرش هست یا نه سرش موجود بود مگر اثر خون بر
گردن نمایان دید همانوقت یادش آمد که صره هزار دینار در حمام فراموش کردم دوان رفت بجنسه
نهاده یافت بعد مراجعت سفر بخدمت شیخ حماد حاضر گشته عرض نمود که من بر گفته شیخ عبد القادر قدس سره
عمل کردم سودمند شدم و بسلامت آمدم شیخ حماد گفت که حال همچنان بود که من گفته بودم لیکن شیخ

برای تو بجناب الٰہی دو بار عرض نمود آنوقت در السہو و خواب تبدیل کنانید من بعد آنشخص بحضور حضرت
شیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ رفتہ ماجرا بعرض رسانید فرمودند که من برای تو ہفتاد بار بجناب کبریا عرض
کرده سلامتی جان و مال تو خواستم الحمد للہ که مستجاب شد فقط ذکر یازدہم حضرت غوث الثقلین
علی نبینا و علیہ السلام بود ارشاد شد که اصل یازدہم اینست که حضرت قطب ربانی غوث صمدانی
علی نبینا و علیہ الصلوٰة و السلام بتاریخ یازدہم ربیع الآخر فاتحہ چہلم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کرده بودند آن نیاز
آنچنان مقبول و مطبوع افتاد که در ہر ماه بتاریخ یازدہم فاتحہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم مقرر فرمودند دیگر
اتباع حضرت غوث پاک بتقلید وی علی نبینا و علیہ الصلوٰة و السلام یازدہم میکردند آخر رفتہ رفتہ یازدہم
حضرت محبوب سبحانی مشہور شد الحال مردم فاتحہ حضرت شان در یازدہم میکنند و تاریخ وصال غوث الاعظم
ہفدہم ربیع الثانی است بالاتفاق سخن در فضائل امت محمدی بود ارشاد شد که فضیل ابن عیاض
رضی اللہ عنہ در ابتدای حال قزاقی میکردند چون تائب شدند مال مغروقہ ہر کس که موجود بود واپس دادند
و از متصرفہ خود پیش مغروقت منہم عذرخواہی مینمودند چنانچہ از مال یک یہود ہزار دینار صرف کرده بودند
پیش او حاضر شده گفتند که دینار مغروقہ تو باقی نمانده که مسترد سازم اگر عفو کنی احسان است و الا عوض
دینار چیزی خدمت از من بگیر یہود گفت که عفو نمیکنم مگر یکسال در خدمت من باش بعد از آن ہرچہ مصلحت
باشد فضیل قبول فرمودند تا یکسال بخدمت او حاضر ماندند بعد انقضای میعاد از یہود مذکور گفتند
یہود گفت سوگند خورده ام که عفو نخواہم کرد بدون گرفتن زر و برای دفع حنثیت قسم خود حیلہ ساختہ ام
که ہزار دینار بدہید از تو مسترد سازم برو بخانہ من بر بستر خواب زیر تکیہ صره ہزار دینار نہاده ام بگیر و بیار و مرا بده
تا من حانث نشوم و تو خلاص شوی حضرت فضیل لعمل آوردند یہود گفت که دہن صره واکشاده شمار
کرده بده چون دہن صره واکرده اشرفیہا خالص زر بود یہودی مذکور قسم یاد کرده گفت که من در دین
خریطہ خذف پاره ہا پر کرده بودم باللہ دین تو حق است و تو در توبہ خود صادقی که من در توریت خوانده ام
که در امت نبی آخر الزمان چنین کسان پیدا خواہند شد که اگر خاک را در دست گیرند زر گردد پس
تو منجملہ ہمان کسانی این بگفت و بر دست حضرت ایمان آورد فقط حکایت احمد شاه کمبل پوش
بتاریخ یازدہم شہر محرم ۱۲۴۵ ہجری حکایتہ ارشاد کردند که در حیدرآباد با احمد شاه کمبل پوش قلندریہ
مشرب ملاقات شده بود و لیکن درآنوقت نشہ علم ظاہر چنان بود که قدر آن درویش کامل ندانستم و از

استفاده مجروم مانده و خوارق عادات و کرامات آن بزرگ در حیدرآباد بر ملا بود از انجمله یکی اینست که
شخصی دیگ پلاو پخته بود و نمک فراموش کرده احمد شاه خاک چمن از هر دو دست برداشته دران انداختند
طعام نمکین بحال خوش اتفاقاً شد دیگر اینکه روزی مهمان نزد شان رسید خادم گفت که چیزی خوردنی
نیست فرمودند که برگ املی شکسته بطور ساگ بپزند طیار کرد صرف برگ املی باتفاق مهمان مذکور خوردند
مهمان شناختن نتوانست که چه نعمت است دیگر اینکه خواهرزاده نواب نظام الملک معتقد شان بود اکثر
برای ملاقات میرفت روزی بخدمت شاه موصوف وقتی رسید که دران وقت شاه صاحب پاره نان
تا آن شب مانده در آب تر نموده میخورد امیر بدل خود اندیشید که اگر مرا تواضع خواهند فرمود این نان خشک
خوردن نخواهد افتاد مجرد این خطره شاه صاحب اشاره فرمودند که بجور چار و ناچار شریک شد بعد برخاست
امیر بمکان خود گفت که این لذت در هیچ نعمتی از نعمتهای خانه خود نمی یابم تصرف و طاقت آن بزرگ
زیاده ازین بود که مذکور شد اللهم اغفر له فقط نکته عجیبه ارشاد شد که هرگاه عمر آدم علیه السلام نهصد سال
رسید ملک الموت حاضر شد تا قبض روح کند حضرت آدم علیه السلام فرمودند که تو باین زودی چرا آمدی
عمر من هزار سال است عزرائیل عرض کرد که هرگاه در عالم مثال داود عمر نبیرهٔ خود را دیده بودی و عمر شش
چهار صد سال دریافتی یکصد سال از عمر خود بوی دادی آدم علیه السلام گفت که من نداده ام یکصد سال عمر
من باقیست عزرائیل عرض اینحال بحضرت حق سبحانه تعالی کرد حکم شد که اگرچه آدم یکصد سال از عمر خود
بداود داده بود مگر چون الحال منکر شد صد سال دیگر بگذارند بهمین سبب زیادتی عمر محبوب هر فرد بنی آدم گردید
فقط سخن در حال محی الدین ابن علی العربی قدس سره بود فرمودند که شخصی بر فصوص الحکم شیخ اکبر
اعتراض کرده بود مولوی جامی قدس سره السامی جواب داده اند که چون مضمون فصوص را بجناب رسالتمآب
صلوة الله علیه وسلم نسبت میکنند و میگوید که حضرت در خواب فرموده اند که آنرا بامت برسانم در نصورت
اگر معترض شیخ در نقول راست گو میداند اعتراض بر انحضرت صلی الله علیه وسلم میشود و اگر افترا میداند
نسبت افترای شیخ بر پیغمبر چه ظلم است که تلاش عیب دیگر در کلام شیخ میکند محمد حسین خان یکی از خدام
کرام بعد استماع این سخن سوال کردند که چون تفسیر کلمه طیبه که آنحضرت کرده اند نیز با قوال شیخ اکبر مخالف
است ایراد بر انحضرت هم وارد میشود جوابش چیست فرمودند که مذهب شیخ همین است در معنی مراد
کلمه فیما بین من او نوفق است گو در تشریح و تفسیر و ترکیب معنی کلمه و دلائل آن تفاوت و تخالف

من بعد ارشاد کردند که در رویا دیدن پیغمبر علیه الصلوة والسلام را موافق استعداد و صفای هر کس مختلف است
زیرا که هر کس خود را در خواب می بیند چنانچه خود شیخ اکبر نوشته اند که شخصی در خواب دید که پیغمبر علیه السلام او را
شیر نوشانیده اند بعد بیداری بقصد امتحان در طشت قی نمود شیر بر آمد شیخ اکبر قدس سره مینویسید که آن شخص
بسبب کمی استعداد در تعبیر خواب نقصان کرد اگر شیر را بعلم تعبیر میکرد علم کامل حاصل میشد حکایت بتذکره
مرقوم الصدر فرمودند که این تاویل کلام شیخ بدان ماند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خواب
دیده بودند که کعبه بخشت های نقره تعمیر شده است و در انجای یک خشت خالی مانده است
آنحضرت صلی الله علیه وسلم خشت نقره شد در انجای خالی خود را داشته اند پس بوجود آنحضرت مکمل کعبه
گردید و شیخ اکبر خواب دید که کعبه مرا بخشت های طلائی تیار کرده اند و جای یک خشت خالی ماند خود شیخ خشت طلا شد
در انجای خالی نشست و مکمل بنا شد بعضی نافهمان اعتراض میکنند که پیغمبر خود را خشت نقره دید و این ولی
خود را خشت طلا پس تفضیل او بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم لازم می آید جوابش اینکه خشت نقرئی عبارت از
شریعت آنحضرت و خشت طلائی طریقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد اگر طریقت نبی از شریعت وی
تفضیل باشد قباحتی نیست و از همین جاست آنچه مشهور گشته که الولایت افضل من النبوة یعنی ولایت
النبی افضل من نبوة حکایت روزی شخصی سوال کرد که کدام سبب بود بر جسد بایزید علیه الرحمه خنجر و
شمشیر کسی کار نکرد بل زنندگان خود مجروح شدند و حضرت امام حسین علیه السلام که در مرتبه از بایزید بهزار درجه
غرق توحید بود فرق مبارکش از شمر پلید بخنجر برید در جواب ارشاد شد که سر دران این بود که بایزید علیه الرحمه
هستی خود را فنا کرده بتدریج در مرتبه بقا بالله رسیده در انجا خلعت عصمت جسمانی یافت که از ان جسم وی
قدس سره از زخم محفوظ ماند و حضرت امام علیه السلام بمرتبه بودند که حق سبحانه بذات پاک خود شان
بر ایشان نزول فرمود حضرت امام را واجب افتاد که در شکرانه قدوم سلطان مطلق قادر برحق تن و
جان ظاهری خود را نثار کنند همچنان کردند تا حیات ابدی و روح سرمدی و اقبال و وصال باکمال و
موهبت هستی لازوال یافتند فقط سخن در نازک مزاجی و پاس آداب مرشد بود ارشاد شد
که حضرت شیخ المشائخ والاولیا شیخ فریدالدین گنجشکر در اجودهن عرف پاک پتن بدرس عوارف مشغول
بودند حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا نسخه عوارف را دیده عرض کردند که این کتاب غلط
بسیار است کاشکی نسخه صحیح بودی حضرت گنجشکر روی درهم کشیده فرمودند که آیا ما خود صحیح کردن نمیتوانیم

یعنی بزور علم لدنی سلطان المشائخ خاموش شدند برانیقدر سخن چند روز در معرض عتاب ماندند و امینی
کمال شاق گذشت بعد چندی حضرت شیخ المشائخ بالطف و مهربانی متوجه شدند و فرمودند که این فیض تو
بمقتضای سبحان حکمت است که بر پیغمبر علیه السلام وحی چند روز بند شده بود و خود را هلاک کردن میخواستند
و میگفتند یالیت رب محمد لم یخلق محمداً فقط سخن و رخوردن طعام بازاری بود ارشاد شد که حتی الامکان
از طعام پخته و غیره چیزها که در مد نظر هر کس نهاده باشد پرهیز باید کرد که مانع برکت و تاثیر زبان است چنانچه
نقل است که بخانه بزرگی طفلی ولی مادرزاد پیدا شده بود بعد چند روز زبان به بیان اسرار کشاد و مثل مردم
عاقل و بالغ کلام آغاز نهاد هرگاه والدش بر این حال مطلع شد حکم کرد تا شوربای بازاری طلب داشته
بدهن او انداختند از تاثیر آن زبانش بند شد فقط در وجه ابتدائی تقریب بسنت فرمودند که خواجه
تقی و خواجه برهان همشیره زاده حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا بودند و فیما بین هر دو بسیار
محبت بود چنانچه خواجه تقی اکثر صائم میبودند حضرت محبوب الهی پرسیدند که تو صوم دائمی چرا میداری
عرض کرد به نیت اینکه عمر حضرت دراز شود ناگاه خواجه تقی را اجل موعود در گرفت حضرت سلطان المشائخ
نهایت اندوهگین شدند بعد سوم آن مرحوم حضرت امیر خسرو روز بسنت برای دفع اندوه جناب شان
کوزه های گل تیار کردند بالاتفاق صوفیان و قوالان ناگاه سرودکنان از در درآمدند بمشاهده آن
حضرت محبوب الهی بی اختیار متبسم شدند چنانچه آن دروازه احاطه بدروازه بسنتی مشهور گشته تمام سال
بند میماند بروز بسنت در سال یکبار وا میشود از آنوقت مشائخ رسم بسنت را بنظر خوشنودی محبوب الهی
از آن معمول گرفتند هرچند درین امر فی الجمله شبهه بود است لیکن نزد من اینست هر عیب که سلطان
بپسندد هنر است هرگاه شعار دین نگردانند و بطور رسوم و عادت نکنند عیب هم نیست فقط چونکه حضرت
مرشدی را پیروی و تقلید پیران خود محبوب و مطبوع گشته بود درین مسجد دو سال دیدم که هرگاه قوالان
فراهم شده بسنت سرایان می آمدند و گلدسته های رنگین که آنرا گروه میگویند بحضور والا می نهادند و بالاتفاق
ایستاده مبارکباد می سرائیدند دیگر مشائخ و اهل محفل نیز ایستاده میشدند و جناب مولانا نشسته میماندند
و بر وفق سنت سلطان المشائخ قدس سره متبسم شده گروه ها روبروی خود میگذاشتند و در آنوقت
با نعام قوالان همت می گماشتند مریدان و معتقدان حضار محفل نذر میگذرانیدند و در آن زمان
از یک تا صد سه چه قدر میگذشت حواله قوالان میکردند و آن مبلغ در میان سه چوکیهای قوالان بحصه

مساوی تقسیم میشد بعده همه یکسان می نشستند و مجرای یک یک جوگی جداگانه میشد با و آن صحبت
هوش با هوش از سر میبرد بالحال نیز بر مزار فائض الانوار آن برگزیده آفریدگار همان رویه باقی است
بیت مجلس بر آن قرار که بود ؛ هست مطرب بران ترانه هنوز ؛ فالحمد لله بقدر نعمائه
والصلوة علی رسوله واولیائه ذکر منصور حلاج بود فرمودند که سرّ در قتل منصور این بود که روزی
منصور در حالت مستی قرب حق چنانکه مبارز بجهت مقابله پهلوانی را می طلبد گفت این محمد این محمد
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشریف آورده فرمودند انا محمد انا محمد منصور گفت رحمة للعالمین چگونه
هستی که در معراج شفاعت الکفار نه کنانیدی چرا بر شفاعت مومنین اکتفا کردی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که ما ینطق عن الهوی یعنی مرا اذن شفاعت مومنین حاصل است
نه شفاعت کافرین اینقدر گستاخی که از منصور در معامله نسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میان آمد مستوجب
آن شد که جان و ایمانش برباد رود ولیکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمقتضای رحمت کامله ایمانش
محفوظ داشتند آفت بر سر افتاد که در دعوی انا الحق علما کشتند اگرچه علما در تجویز قتل او خطا کردند زیرا که
در شرح حکم اینست که اگر اسمی از اسمای مخصوصه الهی بر خود اطلاق ساخته دعوی نماید انا الله یا انا
الرحمان بگوید بر گوینده قتل لازم می آید بخلاف انا الحق چه حق مقابل باطل است از اسمای مخصوصه
نیست پس بر لفظ انا الحق قتل شرعاً لازم نمی آید بنابرین حضرت مولانا قدس سره بر علمای مجوزین قتل منصور
لفظ غدار اطلاق کرده اند حیث قال بیت چون قلم در دست غداری بود ؛ لاجرم منصور بر داری بود ؛
غدار صیغه مبالغه است از غدر انا نجا که در اطلاق اسمای مخصوصه نیز اگر گنجایش تاویل باشد
علمای محققین قتل نمیکنند لان الحدود والقصاص تندرئ بالشبهات گفته اند اولا حق از اسمای
مخصوصه نیست بر هر چیز واقعی و حقیقی اطلاق حق میتوانند کرد و ثانیاً اگر حق را از اسماء الهی گیرند تاهم
گنجایش تاویل دارد یعنی انا لیس بباطل با وجود اینهمه که علما بلا تامل و توقف حکم قتل منصور کردند
در غدر مبالغه گشتند و آن مظلوم را بناحق کشتند وما نقموا منهم الا ان یومنوا بالله العزیز الحمید اللهم
اغفر له وتجاوز عنه وعنهم اجمعین در ضمن همین تذکره یکی از حضار پرسید که جنید قدس سره نیز فتوی
بقتل منصور داده بودند ارشاد شد که از روی تاریخ جنید در عهد منصور نبود پس فتوی چگونه داد فقط
حکایت روزی محمد حسین خان صاحب استفسار کردند سبب چیست که فیما بین انبیا خلافت و

تفاضل نمیباشد و در میان اولیا باهمدیگر خلاف میباشد در جواب این هردو حکایت ارشاد شد اول آنکه
در بیت المقدس حمالی بود پسرانش با او میگفتند که فلان قسم حلوا ما را بخوران او وعده میکرد روزی که
مزدوری زیاده حاصل خواهد شد خواهم خورانید یکروز مزد حمالی زیاده از دیگر ایام بدستش آمد نامبرده اسباب
حلوا آورده بزن خود داد و گفت که برای طفلان حلوا تیار بکن زنش به تیاری حلوا مشغول شد حمال
مذکور بسبب ماندگی بر بستر دراز شد اتفاقاً بخفت در اثنا هاتف غیبی گفت که این حلوا برای فرزندان تو نیست
برای مهمان ماست که در مسجد بیت المقدس است حلوا را اول پیش او ببر هرچه پس خورده او بماند آنرا مختار هستی
بهر کس خواهی بده بدیدن این خواب بیدار شده دید که حلوا تیار است آنرا در رومال بسته در مسجد
بیت المقدس برد و تلاش میکرد که مهمان کدام است بعد جستجو دید که شخصی مراقب نشسته است
دانست که این شخص همانست که برای او هاتف خبر داده بود حلوا را پیش او نهاد آن شخص بی تکلف
و بدون گفتگو از آن حلوا چیزی بخورد و قدری بگذاشت و حمال مذکور داد نامبرده بقیه را در رومال
بسته روانه شد هرگاه از اندرون مسجد برامد شخصی دیگر که در حجاب ستونی استاده بود دست حمال
مذکور گرفت و پرسید که تو کیستی و چه نام داری او گفت تو کیستی و چرا میپرسی گفت سبب پرسیدن من
اینست که من درین مسجد از پیشتر بودم و انیس و بروی من درین مسجد رسیده بطرف قنادیل مسجد
نظر کرده گفت که فلان قسم حلوا بخوران و الا اینهمه قنادیل خواهم شکست من متعجب بودم که با کدام
کس کلام میکند چندان عرصه نگذشته که تو همان قسم حلوا آوردی و پیش او نهادی و او بی تکلف
خورد لهذا می پرسم که ترا چگونه بر حال انیس و رغبت او برین قسم خاص حلوا آگاهی شد که باین وی
حاضر کردی او بجوابش حال خود گفت دوم آنکه در مدینه منوره دوکانداری بود صاحب نسبت اورا
در خواب از حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارشاد شد که در مسجد ما مهمانی بدخو وارد شده است
او را فلان قسم طعام طیار کرده بخوران و بگو که از شهر ما بدر رود دوکاندار مذکور حسب الارشاد همان قسم
طعام تیار کرده در مسجد نبوی آمده دید که شخصی در گوشه مسجد مشغول نشسته است دانست همان کس
خواهد بود پیش او رفته التماس کرد که حسب الارشاد رسول صلی الله علیه وسلم فلان قسم طعام تیار است
در خانه ما بیا تا بخورانم درویش مذکور همراهش رفت چون طعام خورانید بعد فراغ گفت حضور
صلی الله علیه وسلم ترا مهمان بدخو بر زبان راند سبب آن چیست بجوابش گفت که هرگاه در مسجد

نبوی رسیدم قنادیل را دیده گفتم که مرا فلان قسم طعام بخوران والا اینهمه قنادیل مسجد ترا خواهم شکست آنشخص
گستاخی از من البته شده است بعد از آن گفت حکمی دیگر است گفتا بگو گفت حکم است که از شهر من بیرون شو
فوراً بدر رفت بعد نقل هر دو حکایت مرقوم الصدر حضرت مولانا ارشاد کردند که آن مهمان خدا و این
مهمان نبوی کلام یکسان گفته بودند از جناب الهی در حق مهمان بیت المقدس هیچ عتاب نشده از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم باوصف اینکه رحمت بودند نسبت بمهمان مسجد نبوی عتاب صادر گشت سر آن همین بود
که ترحم آنحضرت صلعم بارحمت الهی برابری نکند محض بنا بر نگهداشت ادب رب العزت عتاب فرمودند همین
حال فرق میان اولیا و انبیاست یعنی در میان اولیا اگر اینقدر خلافت هم نبودی در صفت لطافت
با انبیا مساوات می شد او با اولیا را از مرتبه انبیا فروتر داشته اند فقط از همین جا گفته اند با خدا دیوانه
باشش و با محمد صلعم هوشیار فاعتبروا یا اولی الابصار سخن در آن بود که کامل را معصیت ضرر نمیکند
روزی محمد حسین خان صاحب مخاطب بودند ارشاد کردند که بزرگی بخانه شخصی مهمان وارد شد صاحب خانه
بضرورت کار جائی رفت و باهل خانه خود گفته که هرگونه خدمت مهمان خواهی کرد که او ناراض نشود چنانچه
اهلخانه او طعام خوانید و خدمت کرد آن بزرگ باهلخانه مذکوره گفت که با من صحبت کن او انکار کرد مهمان
مذکور به جبر با وی جماع کرد و بعد فراغ بطرف آسمان پرید زن مذکوره متحیر شد بعد چندی که شوهرش آمد
حال مهمان گفت شنیده ساکت ماند بعد چند سال در مکه معظمه آمد در طواف کعبه این شخص را با ولی مذکور
ملاقات گردید انکس پرسید که تو در خانه من مهمان بودی و با زوجه من فعل بد کرده رفتی جواب داد
که در لوح محفوظ چنین دیده بودم مطابق اراده الهی کردم فقط بعده حضرت فرمودند که اگر این فعل شنیعه
با حضور میکرد او بر آسمان پریدن نمیتوانست زیرا که در صورت بقای هستی اگر از سالک اندک گناه شود
آنچنان خالی میگردد که سبوی پر آب را سرنگون سازند و خالی شود. سخن در جلال مرشدان بود فرمودند که
در زمان حیات حضرت مولانای فخرالدین محمد قدس سره بمحفلی شخصی در حالت بود کدام مرید حضرت مولانا
دریافت که حالت آنشخص آمدنیست ملک آورده است مرید مذکور آنشخص را در کنار گرفته بیرون محفل رسانید
و گفت که بحال در وقع چرا صوفیان را بدنام میکنی اینخبر بحضور مولانای ممدوح رسانیدند مولانا گفتند
که اگرچه او به تکلف حال آورده آخر نقل درویشان بود چرا کشف راز او کرد باری رحمت بر غضب غالب آمد
که او را همراه خود بدرگاه حضرت محبوب الهی قدس سره الاقدس برده حکم دادند که همین جا باش میگویند

که در هفته عشره انتقال کرد مگر بفضله تعالی ایمان بسلامت برد سخن در آداب صحبت بود فرمودند که طالب صادق را صحبت مرشد کامل اگر با اخلاص باشد دیگر روز مهذب میگرداند پرسیده شد که اخلاص صحبت چیست فرمودند با اعتقاد آمدن یعنی که حضوری مرشد کامل حضوری خداست خاموش بنشیند و طمع و آرزوی خود بالکل بگذارد و یعنی خیال نکند که این ولی در حق من چنین کند یا چنان هرچه مرضی او باشد بدل و جان مستعد گردد موافق و ملائم طبع آنکس باشد یا مخالف آن چنانچه مولوی معنوی فرماید

ابیات سایهٔ رهبر به است از ذکر حق ✿ یک قناعت به که صد بوت وطبق ✿ دل مده از دلربای نوربخش ✿ کان سوارت میکند بر پشت رخش ✿ سرمده از سرفراز تاج ده ✿ کان زپای دل کشاید صدگره ✿ سایهٔ او چونکه سایه ایزدست ✿ سایه چه خورشید برج سرمداست ✿ دل نگهدارید ای بی حاصلان در حضور حضرت صاحبدلان ✿ پیش اهل تن ادب بر ظاهر است ✿ کای خدا زایشان نهان را سائر است ✿ پیش اهل دل ادب بر باطن است ✿ زانکه دل شان بر سرائر فاطن است ✿ بی ادب گفتن سخن با خاص حق ✿ دل بمیراند سیه دارد ورق ✿ حکایت در نفحات است که خلیفهٔ بغداد رویم قدس سره را گفت ای بی ادب وی گفت من بی ادب باشم و نیم روز با جنید صحبت داشتم یعنی هرکس با وی نیم روز صحبت داشته از وی بی ادبی نیاید فکیف که بیشتر حکایت میفرمودند چون شنیده بودم که عمارت مزار خواجه خواجگان حضرت خواجه معین الدین حسن سنجری قدس سره در رفعت و وسعت بی نظیر است و سقف روضه مقدسه نهایت دلپذیر و لعل درخشان از بس کلان در حجرهٔ منورهٔ تعبیه است مرکوز خاطر بود که بعد رسیدن در انجای مبارک دیده خواهد شد چون بمشیت ایزدی بزیارت اجمیر شریف مستفیض سعادت سرمدی شدم از وفور ادب نظری بر طراحی سقف مکانات نینداختم که چون است و تبلاشش گوهر گران بهانه پرداختم که چگونه است تا اقامت آنجا که سه ماه و دو روز بود نیز انداخته میسر نشد فقط پوشیده نماند که هر انسان تماشای اشیای غریبه مشهوره در دل میکشد لیکن جناب مولانا پیرو مازاغ البصر و ماطغی بودند و رعایت مزید آداب علاوه بر آن بود که بسبب عمارت عالیه و نظاره گوهر گرانبها توجه نمودند حکایت از همین قبیل است که میفرمودند که در بدو زمان اقامت بحضور قطب یگانه حضرت سید شاه عبدالرزاق قدس سره در گوشه مسجد میماندم و در گوشه دیگر سگی سکونت میداشت ما دامیکه انجا ماندم از حال آن سگ متعرض نشدم هرچه طاقت بود که

که سنگ آن آستانه را بر میگردم **لمعه پنجم نور ثالث در ذکر صدق مقال و اکل حلال و نجات**
عمل و محبت صادقه در ذکر کسر النفس و مساوات پرستی مولانا العشق نبوی علیه الصلوة
والسلام سخن در اجابت دعا بود ارشاد شد که صدق مقال و اکل حلال هر دو بر اجابت اند
مولف کتاب هذا بیت العمی که او سیاح بود بطور مخدوم جهانیان جهانگشت تاثیر صدق مقال بدینطور
نقل میکند که در زمان سیاحت بموضعی رسیدیم که مسکن هنود بود دران موضع یک بیراگی سکونت
میداشت مرضا تمام دیه از صغیر و کبیر پیش او رجوع میکردند همینکه دم میکرد صحت می یافتند در تفحص
کمال وی بودم که ناگاه آنکس بمرد و هنود جمع شده او را سوختند و خاکستر او را برداشته در حجره اش نگاهداشته
قفل بند کردند بعده هر که مریض میشد از خاکستر او بر پیشانی میمالیدند صحت می یافت مرا زیاده تر حیرت شد
از خواص مردم آنموضع استفسار کردم که درین کس چه کمال بود که اینچنین کمال دارد گفتند راست گفتار
بود و عهد بسته که گاهی دروغ نگوید فقط سخن در عمل صالح بود ارشاد شد که عمل صالح اگر محض لله
و باخلاص دل بود موجب نجات در دنیا و آخرت هر دو میگردد بر صداقت اینمعنی بسیار اخبار و آثار
وارد است فقط **حکایت از حدیث** در صحیح بخاری حدیثی در قصه بنی اسرائیل مذکور است خلاصه
آن حکایت اینکه از قوم بنی اسرائیل سه کسان در کوهی رفته بودند ناگاه باران آمد آن سه کسان
در غار کوه متواری گردیدند بانتظار اینکه باران بگذرد اتفاقاً از بالای کوه سنگی کلان بر در آن غار
افتاده راه ایشان بسته شد تحریک سنگ و انفتاح در از قوت آنها بیرون بود متحیر شده گفتند که نجات
ازین قید بجز لطف خدا که به برکت اعمال بی ریا یاری نماید ممکن نیست از هر کدام که کار نیک باخلاص
بعمل آمده باشد بذریعه آن استعانت از خدا باید کرد یکی از آنها گفت خداوندا تو خوب میدانی که من
بر فلان زن جمیله که خواهر عم زاد بود عاشق بودم وصل او وستم ندادآخر کار از محنت و مشقت
در مدتی صد دینار و چند سهم رسانیده پیش او رفتم بعد گرفتن دینار مذکور تن در داد هرگاه پایش برای زنا
برداشتم زن مذکوره گفت اتق الله ولا تکسر ختمه بغیر اذنه یعنی بترس از خدا و مهر عصمت خدا را بی اذن
خدا شکن من صرف بخوف تو دست بردار شدم اگر این سخن راست است مرا ازین قید نجات ده
بمجرد گفتن اینکلام در سنگ مذکور سوراخی گردید مگر لائق رهائی نبود شخص دوم گفت که خداوندا تو
دانا و بینا هستی که من چند سال پیشتر ازین شخصی را بمزدوری مقرر کرده کار خود از و گرفتم وقت شام

او با در اجرت غله بیدادم او گفت امروز مرا حاجت نیست پیش تو امانت باشد روز دیگر خواهم گرفت
چند روز بگذشت که آن مزدور نگرفت بعده در موسم تخم ریزی من غله را در زمین بکاشتم هرچه دران پیدا
شد بر داشتم باز در فصل دیگر همان غله کاشتم و محاصل آن بر داشتم در چند سال که انبارها پر شد فروخته
بزها خریدم و آن بزها از توالد و تناسل آنقدر افزونی گرفتند که ازان فلان وادی پر شد در مدت چهل سال
آن مزدور آمد و گفت یاد داری که مزد روزی یکروزه پیش تو امانت گذاشته بودم امروز حاجت دارم اگر
بدهی احسان است گفتم که بزها که در فلان وادی است آنهمه از آن تست به برگفت تمسخر میکنی گفتم تمسخر
نیست والله راست میگویم اینهمه ازان غله تو پیدا شده است نزد خود امانت داشتم خداوندا صرف بنظر
تقوی تو آنهمه مال و مواشی و بزها بوی حواله کردم اگر اینمعنی راست است مرا راه بده پاره دیگر ازان
سنگ جدا شده افتاد و سوراخ را فراخ ساخت شخص سوم گفت خداوندا تو دانا و بینا هستی که من
خدمت مادر و پدر ضعیفان خود را بر خدمت زن و فرزند خود مقدم داشته ام چنانچه شیر گوسفندان
دوشیده اول مادر و پدر را میخورانیدم بعد آنها بفرزندان فلان روز که من بمشغولی کاری چند گهری
شب گذشته بخانه رسیدم و شیر گوسفندان در محلب دوشیده بربالین والدین بردم آنها خفته بودند
بلحاظ آداب بیدار کردن نتوانستم شیر بدستان گرفته بربالین ایستاده ماندم و فرزندان صغیر من از
گرسنگی گریه و زاری و فریاد میکردند آنها را هرگز ندادم تا که والدین من از خواب بیدار شدند و آنها
را سیر کردم بقیه را بفرزندان دادم اگر اینمعنی راست است مارا ازین قید نجات ده بمجرد اتمام این سخن
از سنگ مذکور پاره کلان بیفتاد که راه گذر شد هر سه کسان ازان راه بدر رفتند خلوص نیت
در اعمال همچنین اثر دارد فقط حکایت سیزدهم ارشاد میفرمودند که شاید در نواحی ملتان شخصی
بود مسمی به یوسف حسن و جمال بوجه کمال داشت و در همان موضع دختر مقدم ده نیز جمیله و حسینه
بود اتفاقاً نظر دختر بر یوسف افتاد همچو زلیخا به هزار جان عاشق او گردید هرچند رسل و رسائل و
پیغام کرد که یوسف برو متوجه گردد او هرگز متوجه نشد دختر مردم خود مقرر کرد که هرگاه او بمکانی تنها
باشد خبر دهند تا آنکه روزی خبر باو رسانیدند که یوسف در باغ بدرت تنها نشسته است آن ثانی
زلیخا فوراً دران باغ رسید دروازه باغ مقفل کرد و یوسف را خواست که گرفتار کرده صحبت کند
یوسف انکار کرد دختر مذکور گفت ترا نمیگذارم یوسف ازو گریخته بالای دیوار باغ که بنهایت بلند بود

برآمد بدل خود گفت که اگر هر شب زنا میشوم عفت میرود و در نار دوزخ خواهم افتاد و اگر از این [illegible] گریست
میکنم استخوانم پاره پاره خواهد شد جان میرود لیکن ایمان را بر جان ترجیح داد معاذ الله زینهار حسبت
در آنحالت روح حضرت یوسف علیه السلام مجسم شده بر زمین ایستاده بود او را در کنار گرفت و تسبیحی بدست
و جبینش را بوسید و گفت صد آفرین بر تو باد که بر من سبقت بردی میگویند که آن دختر از عشق او دست بردار
نشد تا اینکه یوسف علیه الرحمه پیر گردید حال محبت و سوز و گداز عاشقه مذکوره شنیده در تنهائی بی اختیار
میگریست و بدل میگفت که بسبب تو آن مظلومه بسیار رنج و تعب کشید اگر یکروز دلش خوشنود
میکردی چه بودی از گناه توبه ممکن بود و باز متنبه شده گفت که ای نفس در جوانی از تو رهائی یافتم و
در پیری خلاص نیافتم که خطرهٔ زنا هم مرتبه زناست و بر این خطره هم بسیار میگریست ناگاه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم کالشمس فی نصف اللیل بر وی طالع گردید فرمود اندیشه مکن بر تو مؤاخذه نیست موجب آمدن
خطره بعد چندین سال اینست که اول زمان نفرت از زنا با عهد من قریب بود و نسبت این زمان بعید تر
گشت و کل یوم بتر حکایت عجیبه در قرب و بعد زمان از عهد نبوت علی صاحبها التحیة اینقدر تاثیر است
که در جوار وطن ما در قصبه مسافری وارد شد از دوکان بقالی آرد خرید و متصل دوکانش خانه بهتیاری
بود آنرا آرد داد تا نان تیار کرده دهد نزد بهتیاری زن دیگر نشسته بود بهتیاری زن مذکوره را گفت
که آرد را بیخته دهی تا خمیر کنم چون آرد بغربال انداخته بیختن آغاز نهاد در میان آرد یکروپیه برآمد زن
آرد بیزنده بهتیاری گفت و بهتیاری مسافر را خبر کرد که روپیه تو در آرد برآمد مسافر گفت از آن من نیست
از آن بقال بوده باشد روپیه پیش بقال برد بقال گفت که از آن من نیست الحاصل هر چهار
کسان آنوقت انکار کردند که از آن ما نیست مسافر لاچار شد آن روپیه را در گره خود بسته امانت
داشت که شاید هر و مالک آن پیدا شود و آن روز یوم آخر سال یکهزار و یکصد هجری بود وقت
شام ماه محرم طلوع نمود و آغاز صدی دوازدهم شد وقت شب نیت هر یک تبدیل شد صباح آن
هر یک از آنچهار کس باهم بمنازعت برخاستند که روپیه ماست مسافر گفت غلط میگوئید روپیه ما بود
چنانچه مسافر بکسی نداد و خود گرفت و حالانکه مالش نبود فقط حکایت ابراهیم این و هم در اکل
حلال بیان میفرمودند که در اثنای راه کعبه حضرت ابراهیم بن ادهم قدس سره خرما خرید کرده بود وقت
گرفتن خرما یک خرما نزد سبد خرما فروش افتاده بود ایشان گمان کردند که از خرماهای من در افتاده

آنرا برداشته در خرمای خود آمیخته از انجا بطرف بیت المقدس روانه شدند اثنای راه از خرمای مذکور غذا کردند
هرگاه در مسجد بیت المقدس رسیدند دران مسجد وقت شب کسی ماندن نمی توانست مگر حضرت ابراهیم قدس سره العزیز
بطور خفته ماندند و خدام مسجد مقفل کرده رفتند هنگام آخر شب چند تن از ابدالان درانجا رسیده بنماز مشغول شدند
و با همدیگر گفتند که موجب چیست که امروز لذت عبادت نمی یابیم یکی از انها گفت که امشب درین جا ابراهیم
بن ادهم مخفی است و او لقمهٔ شبه ناک خورده است بجهت آن لذت عبادت نمی یابیم و کیفیت لقمهٔ شبه ناک
بدینطور بیان کردند که خرمای ازان خرما فروش بود و از آن خود دانسته برداشته بود که از خوردن آن
برکت و لذت از عبادت رفته حضرت ابراهیم برین حال متنبه گشته بعد طی مسافت راه چند ماه پیش آن
خرما فروش آمده از و استغفار نمودند او بخشید و خود کش نیز فقیر گردید فقط حکایت حداد در اکل حلال
سیفرمودند که حضرت ابراهیم بن ادهم قدس سره العزیز در اثنای سفر بر دوکان حدادی وارد شدند حداد
مذکور بکار خود مشغول بود درانوقت جناب ابراهیم قدس سره سلام علیک باو کردند او بعد دیری وعلیکم
السلام گفت حضرت پرسیدند که در جواب سلام اینقدر تاخیر چرا کردی گفتا که من بکار شخصی مشغول بودم
اگر در اثنای آن کار بسلام علیک تمام متوجه می شدم اجرت من شبه ناک میشد حضرت ابراهیم حال تقوای او
دریافته باو استدعای دعای خیر نمودند گفتا که اجابت دعا موقوف بر اکل حلال است مرا در ماکول خود شبه
معلوم میشود زیراکه از مدت دعا میکنم که با ابراهیم ملاقات شود و قبول نمیشود ایشان فرمودند ابراهیم منم
آنوقت حداد مذکور بغل گیر شد و بسیار عظمت کرد فقط حکایت در اکل حلال در نفحات است
ابراهیم بن ادهم و علی بکار و حذیفه مرعشی و سلم خواص یاران بایکدیگر بودند باهمدیگر عهد کردند که هیچ چیز نخوریم
تا ندانیم که از حلال است چون درماندند از یافتن حلال بی شبه باندک خوردن آمدند گفتند چندان
خوریم که از آن چاره نبود باری شبه اندک تر بود از امیر قاسم رحمة الله علیه منقول است که سبب کم شدن
معارف از میان مردم کم شدن حلال است از میان ایشان فقط حکایت زبانی شیخ غضنفر علی
در اکل حلال سیفرمودند که اجابت دعا و تاثیر قول منحصر بر اکل حلال و صدق مقال است بزرگان ما را
حق تعالی بهره داده بود ما را اکل حلال لائق پسند صوفیان میسر نیاید کسی گفت طعامی که در حال
توکل در مسجد می رسد البته حلال باشد فرمودند آری حرام نیست لیکن آن حلال کجاست که صوفیان برای
کشف باطن شرط می کنند و برین معنی دو حکایت نقل کرده اند یکی آنکه شخصی بقصد اکل حلال بر کناره دریا

نشسته توکل کرد که آنچه از غیب خدا خواهد داد خواهم خورد والا فلا روزی یک نان ماش با مونگ بر سر آب
روان پیش وی گذشت دانست که فتوح غیبی است آن را برداشته خورد هر روز بوقت معین همان قسم
نان می رسید و می خورد مدتی گذشت که کشف باطن نشد صوفی را شبهه در نان مذکور پیدا شد برخاست
تا تحقیق نماید که از کجا می آید کناره کناره قریب آبادی رسید در اینجا دید که زنی همان قسم نان در دریا انداخت
پرسیدش که چه قسم نان است و برای چه می اندازی زن مذکوره گفت که من کنیزم که در فرج بی بی من
مرض کرم است نان گرم وقت شام می بندم کرمها در نان جمع می شوند صباح نانی دیگر می بندم و نان شبینه
را در دریا می اندازم چنانچه دوازده سال برین معامله گذشت بعده فرمودند که مال مفت متوکلین را همین قسم
باید دانست مگر آنچه از قوت بازوی خود پیدا کند و در آن هم گنجایش شبهات بسیار است بنده عرض کرد
که نزد حضرت برای لقمه حلال کدام سبیل است که مفید کشف باطن باشد فرمودند که نزد من یک طریق است
اگر کسی کند و در چهل روز کشف باطن نگردد دامن من گیرد و آن اینست که از وجه حلال یک شست آهنی
و ڈور و لگی بهم سازنده بر کناره دریا که در ملک کسی نباشد رفته بنشیند و نیت کند که هرگاه حقتعالی ماهی در شست من
خواهد انداخت خواهم خورد و بوقت صید مشغول و متوکل بخدا باشد آب دریا نوشد هر روز خواه بروز دوم یا
سوم که ماهی بگیرد بخورد و غافل از حق نباشد تا چهل روز همین عمل نماید حکایت شیخ مظفر علی موصوف نقل
میکنند که روزی تحقیق مدفن حضرت ابراهیم بن ادهم قدس سره الاقدس از جناب مولانا فرمودند که ابراهیم بن
ادهم علی نبینا و علیه السلام در کسر نفس آنچنان مرتبه داشتند که کمتر کسی با آن مرتبه رسیده باشد چنانچه روایت است
که روزی با نفس خود خطاب کردند که چه خواهش داری نفس ایشان فریاد برآورده گفت که تو مرا آنچنان
ذلیل و خوار کردی که کسی نکرده باشد سلطنت را گذاشته درویشی اختیار کردی حکومت را گذاشته حاجتمند شدی
فربهی را گذاشته لاغر شدی سیری را گذاشته گرسنگی ورزیدی هر چه خواستم برخلاف آن کردی پس از
خواهش من چه میپرسی فرمودند آخر در خیال تو چیزی امید بهبود خود با عاقبت یا نه گفت که در زندگی از شما توقع
ندارم الا بعد انتقال شما از دنیا توقع دارم که قبر تن مرجع خلائق و معبد اهل حاجات خواهد شد آن زمان البته
خوش خواهم شد حضرت ابراهیم این آرزوی نفس بخاطر داشتند هرگاه زمان وصال قریب رسید پارچه کفن
و یک خادم همراه گرفته بالای جهاز سوار شدند درمیان سمندر زمین یک جزیره بنظر آمد در آنجا فرود شده و گفتند
که کفن پوشیده بخادم رفیق گفتند که مرا درین قبر دفن نموده زمین برابر کنی بعد این وصیت جان بحق تسلیم کردند

رفیق مطابق وصیت در قبر انداخته زمین برابر کرد بعد چندگاه موج سمندر آمد و آن تخته زمین اغائب گردد فقط

ذکر فضیلت توکل و حکایات متعلقه آن میفرمودند که توکل از جمله مقامات مقربان است

و درجه آن بس عالی است و عمل بران بنهایت دشوار و الله تعالی بنای کمال ایمان بر صفت توکل نهاده

چنانچه میفرماید و علی الله فلیتوکل المومنون و نیز فرمود فتوکلوا ان کنتم مومنین متوکلین را محبوب خود گردانیده

چنانچه میفرماید ان الله یحب المتوکلین و جمیع امور خود را کفیل متوکلین گردانیده میفرماید و من یتوکل علی الله

فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شئ قدرا امام محمد غزالی رحمة الله علیه نوشته اند بدانکه توکل حالتی است

از احوال دل و آن ثمره ایمان است و ایمان را ابواب بسیار است ولیکن توکل از جمله آن اهم بود و بنای

ایمان بر دو چیز است یکی ایمان به توحید دیگر ایمان بکمال لطف و رحمت و معنی آن حالت دل اعتماد دل است

بر وکیل و استقرار وی و آرام گرفتن بوی تا دل در روزی نه بندد و بسبب تخلل شدن اسباب ظاهر

شکسته دل نگردد بلکه بر خداوند اعتماد دارد که روزی بوی روزی رساند و توکل را سه درجه است

درجه اول آنکه حال او چون حال آنکس باشد که در خصومت وکیل فرا کند جلد و هادی و فصیح و دلیر و

مشفق که ایمن باشد بر وی درجه دوم آنکه حال وی چون حال طفل باشد که در هر چه فرادی رسد

جز مادر را نداند اگر گرسنه شود وی را خواند و اگر بترسد وی را بخواند و در وی آویزد و آن طبع وی باشد نه

به تکلف و اختیار کند و این متوکل باشد از توکل خویش بی خبر از مستغرقی که باشد بوکیل اما آن اول را

از توکل خویش خبر بود و بتکلف و اختیار خویشتن را فرا توکل آورده بود درجه سوم آنکه حال وی چون حال

مرده باشد پیش مرده شو خویشتن را مرده بیند متحرک بقدر ازل نه بخود چنانکه مرده متحرک بحرکت غاسل

باشد اگر کاری پیش آید دعا نیز نکند چون کودک که مادر را خواند بلکه چون کودکی بود که داند که اگرچه

مادر را نخواند مادر خود داند و تدبیر وی کند پس در مقام بازپسین هیچ اختیار نبود و در مقام دوم هیچ اختیار

نبود مگر ابتهال و دعا و دست در وکیل زدن و در مقام اول اختیار بود ولیکن تدبیر اسبابیکه از سبب

عادت و وکیل معلوم شده باشد حکایت چون خلیل علیه السلام را گرفتند تا در منجنیق نهند و در آتش

اندازند گفت حسبی الله نعم الوکیل در هوا بود که جبرئیل علیه السلام رسیده گفت هیچ حاجت داری گفت

اما الیک فلا یعنی بتو حاجت ندارم بعده جبرئیل گفت حاجتی بخدا داری تا پیام رسانم گفت علمه بحالی

حسبی عن سوالی اینست صفت رسوخ توکل حکایت در علو همت آن زن میفرمودند که بر

متوکل بود بعسرت میگذرانید. بادشاه خبر عسرت او شنیده چند دیهات بنامش فرمود و فرمان معافی پیش
آن درویش فرستاد درویش در اقبال معاش بزوجه خود استصواب نمود او گفت اگر معاش قبول میکنی
مرا طلاق بده احتیاج معاش ما را چه بیست زیرا که از چرخه زنی یک چادر تیار میکنم و در آن نماز هر دو کسان
شدن میتواند آنگه درویش را از تائید زوجه همت قوی شد فرمان و دیهات قبول نکرد **حکایت** در همت زنان
میفرمودند که شخصی مفلس دختر کتخدا داشت رضای دختر خود دیده بمفلسی متوکل نکاح کرده داد هرگاه زن در خانه
شوهر رفت دید که در بعضی ظروف گلی دانه غله و در بعضی پاره نان شب مانده افتاده است منکوحه مذکور
گفت کسیکه چیزی برای فردا نگاه دارد متوکل نیست پس من با غیر متوکل راضی نیستم آنمرد عهد بست که آینده
گاهی هیچ اتفاق نخواهد شد صحبت هر دو موافق افتاد هر دو ولی شدند **حکایت** در اخلاص عمل میفرمودند
که بزرگی متوکل بود از سه روز فاقه داشت درینحالت یک [illegible] مهمان وارد شد و در خانه رفت فکر مهمانداری
کند هیچ چیز نیافت مگر دامنی اهلیه خود آن دامنی را در بازار فروخته چیزی جنس خوردنی آورده طعام تیار کرده
پیش مهمان نهاد بعد طعام مهمان شخصی صره هزار اشرفی آورد که فتوحی برای شما آورده ام زوجه اش از
دروازه می دید آن بزرگ خریطه اشرفی مسترد کرد که من نخواهم گرفت زوجه اش فریاد برآورد که ببینید ظالم را
که من از فاقه کشی هلاک میشوم و چادر ما فروخته مهمان را خورانیده است و اکنون که خدا فتوحی فرستاده است
آنهم نمیگیرد درویش مذکور بگفتن زن التفات نکرد و زر مذکور هرگز قبول نساخت مهمان بدریافت اینحال
متحیر شده رفت اینحکایت بحضور حضرت جنید بغدادی قدس سره العزیز رسید حضرت جنید نزد متوکل مذکور آمد
و سبب رد فتوح در اینچنین حالت بیکسی از آن درویش پرسیدند که الهدیة لاترد تو چرا رد هدیه کردی بجواب گفت
که هرگاه برای ضیافت مهمان دامنی زوجه خود میفروختم هاتف غیب ندا داده بود که عوض این احسان خواهد داد هم
گفتم عوض نمیگیرم پس دانستم که عوض آن هزار اشرفی خدا فرستاده است گفتم من کار خیر [illegible] کرده بودم نه
بطمع عوض لهذا مسترد کردم حضرت جنید بر همتش تحسین گفت و آفرین کرد **حکایت** مولوی جامی قدس سره
السامی در احوال شفیق ابن ابراهیم بلخی حکایت میکنند که وقتی شفیق با ابراهیم ادهم گفت که شما در معاش
چگونه میکنند گفت چون می یابیم شکر می کنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم شفیق گفت سگان خراسان هم چنین
میکنند ابراهیم گفت که شما چون میکنید گفت ما چون یابیم ایثار کنیم و چون نیابیم شکر کنیم ابراهیم بوسه بر سروی داد
گفت استاد توئی **حکایت** در نفحات است که احمد بن عاصم انطاکی را از اخلاص پرسیدند گفت

عملی صالح کنی و نخواهی که ترا بآن یاد کنند و از برای آن ترا بزرگ دارند و ثواب آن از غیر حق طلبی آن اخلاص است و هم وی گفته اعمل علی ان لیس فی الارض احد غیرک ولا فی السماء احد غیره حکایت میفرمودند وقتی در بصره قحطی عظیم افتاد رابعه قدس سرها را از انحال خبر کردند فرمود که اضطراب خلق از بیخودی است و اگر یکدانه مثقال زر شود در باطنم هرگز اضطراب و اضطرار راه نیابد فان علینا ان نعبده کما امرنا و علیه ان یرزقنا کما وعدنا بر ما لازم است آنکه بپرستیم ویرا چنانچه مرا فرموده است و بروی است آنکه روزی رساند چنانچه وعده کرده است پس اضطرار از حماقت و اضطراب از حرافت باشد حکایت میفرمودند که چون مالک دینار قدس سره ایاک نعبد و ایاک نستعین خواندی زار زار بگریستی پس گفتی اگر این آیت از کتاب خدا نبودی و حق بدین گفتن امر نفرمودی هرگز نخواندمی یعنی میگویم که ترا میپرستم و خود بنفس پرستی مشغولم و میگویم که از تو یاری میخواهم و بدر این و آن میگردم و از هر کس شکر و شکایت میکنم حکایت نقل میفرمودند که وقتی سلطان ابراهیم ادهم رحمة الله علیه در بادیه میرفت و تشنگی بر وی مستولی شد بر لب چاهی رسید بغایت عمیق گفت اگر کاشکی با من دلو و رسن بودی تا قدری آب کشیدمی و این نفس معطش را پاره تسکین بخشیدمی وی درهمین فکر بود که ناگاه آهوان چند لقنیده و عطشان بسر چاه رسیدند و نظر برآب کردند فی الفور آب بجوش آمد و چاه لبریز شد آهوان آب بخوردند و سیراب شدند و باز رفتند ابراهیم خواست که لب تر کند آهوان قدری آب بکار برد آب باز بقعر چاه فرو رفت ابراهیم فریاد کرد و گفت که ما عاجز و فقیریم و درین بادیه بی تدبیر و از غایت تشنگی میمیریم چونست که برای حیوانی چند آب بجوش آوردی و چون من قصد کردم آب باز بقعر چاه فرو بردی از هوا آوازی شنید که ای ابراهیم این مسکینان نظر بر دلو و رسن نداشتند و تو بر دلو و رسن نظر داشتی چون ایشان نظر بر ما کردند تا آب ساختم و تو هرگز بی دلو و رسن بآب نرسی حکایت میفرمودند که ابراهیم ادهم قدس سره گوید وقتی در بادیه بتوکل میرفتم سه روز هیچ نیافتم ابلیس بیامد و گفت بادشاهی و آن نعمت گذاشتی تا گرسنه بحج میروی با تجمل هم میتوان رفت از این گفتن او دلم در شورش آمد و گفتم الهی دشمن را بر دوست گماری تا ویرا بشوراند این بادیه بی مدد تو قطع نتوان کرد آوازی شنیدم یا ابراهیم انچه در جیب داری بیرون آر تا انچه در غیب است بیرون آرم دست در جیب کردم چهار دانگ نقره بفراموشی در وی مانده بود بر اورده بینداختم بمجرد انداختن ابلیس از من بسید و قوتی در من پدید آمد که باز دلم هرگز مضطرب نشد حکایت عند الذکر محمد حنیف شاه مرید رسول شاه میفرمودند

که رسول شاه درویش کامل بود چنانچه شنیده ام که یک درویش باسم اشرفی شاه مشهور بود وجه تسمیه ش
اینکه هرکس که تماکو در چلم نهاده و اقلیان میکشانید کل تماکو را در چلم اشرفی میکرد اشرفی شاه مذکور برای
ملاقات رسول شاه رفت رسول شاه بدریافت تصرف درویش مذکور چلم نمود تا قلیان تیار کرده پیش او
نهادند چون آن را کشید و تماکو را اشرفی کرده داد رسول شاه گفت چلم دیگر بیارید خدام چلم دیگر آوردند
مرتبه دوم اشرفی گردید باز چلم تیار کرده دادند مرتبه سوم نیز اشرفی شد باز گفتند که یک چلم دیگر بیارید مرتبه چهارم
اشرفی نشد اشرفی شاه متامل گشت رسول شاه بطرف کوه نظر کرده اشرفی شاه را گفت که به بیچ این بد
که کوه زر خالص گردیده بود اشرفی شاه اینحال دیده بر قدم رسول شاه افتاد رسول شاه برگردن انگشت زده
گفت که بر این قدر قدرت نام خود اشرفی شاه کردی از آن روز آن درویش اظهار تصرف خود گذاشته نام
تکیه شاه نهاد فقط خلاصه رشاد اینکه کامل را هرگونه قدرت میباشد مگر اظهار کرامت بی امر خدا عیب است اند

ذکر کسر نفسی و سادات پروری حضرت مولانا العشق وی علیه الصلوة والسلام

اگرچه خود حضرت مولانا از سادات بنی فاطمه بودند رضی الله عنها لیکن از باعث عشق رسول الله صلی الله
علیه وسلم آنقدر پاس ادب سادات میکردند که گاهی از کسی خواص و عوام نشنیده باشد چنانچه صدها سادات
پنجاب در خانقاه آنحضرت می آمدند قریب چهل و پنجاه کس اکثر استقامت میداشتند در ابتدا آنچه فتوح و نذر
مریدین و معتقدین پیش آنحضرت می آمد آن را جمله میگرفتند و کسی را از مرید و غیره در مقدمه اوشان دخل نبود و
صدها روپیه بذریعه رقعجات آنحضرت حاصل میکردند و هرگاهیکه فتوح وغیره نمی آمد سادات مذکورین از نزد
خود بحضرت قرض داده باز بوقت آمدن وعده ادا می گرفتند و اگر کسی از مریدان عرض میکرد که اینقدر زور
وزیادتی سادات بر آنحضرت از نا دیده نمیشود میفرمودند که جور و ستم اینها مرا سراسر رحمت معلوم میشود
اگر از شما دیده نمیشود از اینجا بروید من برای همین کار مخلوق شده ام و در ابتدای دستور بود که آنچه فتوح
وغیره نزد آنحضرت می آمد آن را بحسب حصه بهر یک حصار میرسید و خمسه سادات هم با اوشان میدادند با وجود
اینهم باز سادات مذکور آنقدر زیادتی کردند که آنچه فتوح وغیره پیش آنحضرت می آمد جمله تصرف خود نامی آوردند
و ساکنان خانقاه آنحضرت محروم میماندند سکنه مسجد را خطره اینهم گذشت که حضرت بخاطر سادات حق تلفی
ما میفرمایند جناب مولانا برین خطره آگاه شده روزی از اهل مسجد ارشاد کردند که هر چند که سادات مذکور حقوق
دیگران نیز بزبردستی از من میگیرند لیکن جوابدهی حقوق دیگران پیش خدا کردن میتوانم و جواب ناخوشی

سادات پیش رسول گفتن نمی توانم **حکایت** در همینی شبی ایام سرما پنج چهار سادات تکلیف سرما
برخود گوارا کرده در خانقاه آنحضرت قیام نمودند صبحی بعد نماز فجر سادات مذکور گرد آنحضرت حلقه بسته
نشستند و گفتند که مایان تمام شب در خانقاه تو تکلیف سرما کشیدیم و تو اینقدر اسباب سرمائی بر بدن
خود داری جمله پارچهای که خود پوشیدئی بمایان ده چنانچه بسخت کلامی پیش آمدند یکی رضائی و
دیگری قبا و سومی فتوحی بزور از حضرت ستیده گرفتند حتی که بر بدن آنحضرت بجز کرته تن زیب
دیگر پارچه باقی نمانده از معائنه این حال شخصی از مریدان رضائی کهنه خود پوشانید از معائنه این حال
بنو خان صاحب که یکی از مریدان و عاشقان آنحضرت اند لحاف و رضائی و قبای وغیره نهایت
معقول طیار کنانیده زیب قامت باکرامت کردند بدینگونه معامله اکثر از سادات مذکور واقع میشد
و آنحضرت بخوشی تمام متحمل آن میشدند و اگر گاهی کسی از روی اهانت اینگونه کلمات در حق سادات
مذکور میگفت که نماز و روزه که فرض خداست ادا نمیکنند این مصرعه ارشاد میشد مصراع حاجت مشاطه
نیست روی دلارام را ۔ میفرمودند هر کس که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیه الصلوٰة
والسلام را ندیده باشد این صاحبزادها را معائنه نماید و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بصورت همین صاحبزادها
در دنیا تشریف می آرند و اگر کسی میگفت که این سادات وغیره از باعث طمع نفسانی در امام باڑه ها
شهر رفته تبرا گوئی مینمایند ارشاد میشد که مرا از افعال ایشان چه سروکار بر من اداب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم است ادا مینمایم **حکایت** روزی یکی از مریدان حضرت که سید بود گذارش نمود که
آنحضرت فقط پاس و آداب سادات پنجاب میفرمایند ما را از قوم سادات نمیدانند در جواب آن
ارشاد شد اول آنکه سادات پنجاب بعد مسافت صدها کروه طی کرده برای همین اینجا می آیند دوم آنکه
این سادات در نسل سید شمس الدین صاحب که در پنجاب گذشته اند هستند و تا حال قرابت
و یگانگت آنها بغیر کفو نگردیده و سادات اینجا را می بینیم که قرابت و یگانگت اینها در قوم شیخ
و مغل و افغان هم میشود ازین باعث سادات پنجاب را به نسبت سادات اینجا معتبر میدانم و اگر
کسی عرض کرد که آنحضرت هم سید اند ارشاد میشد که ذات خود را نمی شناسم اینقدر میدانم که خاک پای
آل رسول صلی الله علیه وسلم ام **حکایت** حضرت مولانا قدس سره العزیز میفرمودند که بنی فاطمه
رضی الله عنها را آتش دوزخ حرام گردیده است اگرچه آنها در تمامی عمر بفسق و فجور اوقات

خود را گذرانیده باشند لیکن از دنیا با ایمان خواهند رفت چراکه رسول صلی الله علیه وسلم برای
آن خود دعا فرموده والله تعالی در آیه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر بشارت داده **حکایت**
حضرت مولانا در عشره محرم الحرام بر استماع مصائب امامین علیهما السلام رغبت میداشتند چنانچه از شیخ
غضنفر علی اکثر مرثیه های موثر و از مولوی محمد نور الله کتاب ده مجلس و دیگر روایات سماعت فرموده
و آبدیده میشدند و میفرمودند که آنچه مصائب برای امتحان بر هر انبیا علیه الصلوة حقتعالی نازل کرده
در معرکه کربلا جمله مصائب جمع گردیده بر امام علیه السلام پیش آمدند از فضل الهی آنحضرت بخوشدلی و
شکرگذاری تمام متحمل هر یک مصائب گشتند و سببش اینکه حضرت امام علیه السلام معشوق الهی بودند
والله تعالی خود بر آنحضرت نزول فرمود حضرت امام علیه السلام شاکرانه آن بجز سر خود دیگر چیز قابل نذر
ندیده سر خود را نذر نمودند **حکایت** زبانی میان فتح علی شاه صاحب سجاده نشین تبدیل پوشاک
بروز جمعه معمول حضرت بود مگر در عشره محرم الحرام بروز جمعه تبدیل پوشاک نمیکردند صرف غسل و پارچه
مستعمل می پوشیدند چنانچه در سنه وفات بعادت معهود بعد غسل نماز جمعه گذارده از میان فتح علی
شاه صاحب ارشاد شد که پارچه هائی که تبدیل نموده ام اگر بخانه گازر نداده باشند آورده مرا پوشانیده
دهند چنانچه شاه صاحب موصوف آنچنان بعمل آوردند بعده فرمودند که گویا همین قدر غم امام نمودم
حکایت روزی محمد حسین خانصاحب در باب رفتن زیارت تعزیه وغیره از حضرت مولانا
گذارش نمودند ارشاد شد که این تعزیه داری اگرچه از روی شرع شریف ناروا است لیکن در
هندوستان شعار اعظم دین است چراکه نام نواسه رسول صلی الله علیه وسلم بلند گردیدن گویا
نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلند شدن است و علاوه بران نفع رسانی خلائق هر نوع میشود
ازین سبب علمای حق بین این را بدعت حسنه قرار داده اند و در باب رفتن برای زیارت تعزیه ها
ارشاد فرمودند که اگر تعزیه را ضریح مبارک تصور بدیده بهمان آداب روند مضائقه ندارد و اگر بانس
و کاغذ فقط خیال کرده برای سیر روند نباید و مقام زیارت را سیر گفتن موجب خطا است درمیان
همین گفتگو شخصی عرض نمود ضریح مبارک خاص یک است و این تعزیه ها هزاران اند تعظیم و ادب
چگونه شود فرمودند که در کعبه شریفه خانه خدا یک است و نقل آن هزارها مسجد اند چگونه تعظیم آنها نمیسازند
حکایت در مراتب تفضیل صحابه کرام هر کس که می پرسید همین ارشاد میشد که نزد ما همه اصحاب

دلی ہای مصری اند خورهر اشب اعلی وادنی اصحاب مرا تمیزی نیست و اینهم ارشاد میشد که از فرقه ثانیه
درین باب هرگز هرگز گفتگو نباید ساخت چراکه بوقت گفتگو سنی درپی اینمعنی خواهد بود که آن کلام بحجیم
که فضیلت خلفای ثلاثه بر حضرت امیر علیه السلام ثابت شود و شیعه فضیلت جناب امیر را بنهایت بیان نماید و
قباحات اینست که هرگاهیکه سنی نام صحابه کرام برد بر شیعه برزبان خواهد آورد و فورا بدل خود در حق صحابه تبرا خواهد گفت
گویا باعث تبرا سنی شده علاوه بران از فهمانیدن این و آن هرگز معقول نخواهد گردید لهذا مرد سلیم را
باید که درین باب اصلا گفتگو نکند فقط **حکایت** در سال آخر عمر شریف یوم عشره محرم الحرام بروز جمعه واقع شده
بود بعد فراغت نماز جمعه آنحضرت بر بستر مبارک دراز شده از مریدین و معتقدین حاضرین وقت حکایات
معرکه کربلا بیان میفرمودند چنانچه مولوی محمد نور الله کتاب مجالس و روبروی آنحضرت میخواندند و
آن حضرت بگوش حق نیوش سماعت فرموده آبدیده میشدند درین اثنا مولوی مجید الدین مهونوی
مرید خاص را ارشاد فرمودند که اندکی خاک بیار عرض نمود که دراینجا خاکی بدستم نیاید فرمودند که کلوخی از
گل ریگ آب بیارند یک کلوخ را سائیده زود تر نزد من آر و آنحضرت برای حاجت آنجا تشریف می بردند
چنانچه مولوی مذکور زود کلوخی را سائیده قریب زینه مسجد شریف پیش آنحضرت نمود آنحضرت یک چتکی
خاک را از دست مبارک گرفته بر سر مبارک که برهنه بود انداختند بوقت شام میان تاج الدین صاحب
و محمد حسین خان صاحب که از مریدان خاص بودند عرض نمودند که امروز که از آنحضرت حرکتی بوقوع آمد
مایان را خیلی عجب رو نمود فرمودند که بروز شهادت امام حسین علیه السلام حضرت ام سلمه در مدینه
منوره خوابی دیدند که رسول صلی الله علیه وسلم شیشه خون در دست و برهنه سر و ریش مبارک گرد آلود
می آیند حضرت ام سلمه عرض نمودند که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من در دنیا بدین صورت
آنحضرت هم را گاهی ندیده بودم امروز چه واقعه پیش آمد فرمودند که انیوقت من در کربلا در مقتل
حسین خود بودم بعده هرگاهیکه خبر شهادت در مدینه منوره رسید همانوقت بود که در خواب دیده بودند
در جواب آن باز محمد حسین خان صاحب عرض نمودند که معامله خواب با سنت پیغمبر توان گفت
فرمودند که نه بود ما خواب حضرت ام سلمه عین مشاهده است این سنت که از من باقی بود ادا کردم
و اینهم دستور حضرت مولانا بود که یکی از ثانهای لنگر حسینی طلب فرموده تبرکا می چشیدند **حکایت**
شب عاشوره بعد نماز تهجد که در انوقت آواز نوحه ها بگوش آنحضرت رسید فرمودند که این نوحه نیست

حاضرین عرض نمودند که صبح یوم عاشورا است این نوحه مومنین شیعه است ارشاد گردید که اگر حقتعالی نوحه
اینها را قبول فرموده و بهشت را بر گریه امام حسین علیه السلام موقوف داشته شیعه ها از بهشتیان باز می گردند
حاضرین باز عرض نمودند که نوحه اینها خلوص دل نیست فرمودند که از سنیان اینقدر هم نمیشود **حکایت**
روزی ارشاد گردید که علمای ظواهر را عجب دین و اسلام است که هر کس را که میخواهند کافر می نمایند و هر را که میخواهند
مومن چنانچه اگر کسی این لفظ بجانب عالم بگوید که چوتی او فی قائل این قول را کافر نوشته اند چرا که عالم
وارث النبی است در حق او این کلمه اهانت از و سر زده و شمر ملعون که نواسه رسول صلی الله علیه
وسلم را ناحق ذبح کرده اطلاق کفر بر او کردن نمی توانند و همین قدر میفرمودند که هر گاهی که شمر ملعون
بر سینه مبارک حضرت امام علیه السلام برای ذبح کردن سوار بود شخصی از آن مردود گفت که تو رتبه این را
نمی شناسی که این حرکت بجا و گوارا ساختی آخر او از عمامه خود کاغذ استفتا مهر دو صد علمای آن وقت پیش
انداخت مولانا صاحب میفرمودند که اکثر کتب قدیم از آن علمای هستند حقتعالی از فضل و عنایت خود
ما را از ملاحظه آن محفوظ داشته است **حکایت** شخصی از مولانا پرسید که از روی وحدت وجود
میان امام حسین علیه الصلوة و یزید پلید مغایرت هست یا نه ارشاد گردید که مثل گل و خار ذات حضرت
مثل گل است و یزید پلید مثل خار هر دو از یک درخت اند فقط **حکایت** روزی محمد حسین خان صاحب از
حضرت مولانا استفسار نمودند که در باب شفاعت یزید ملعون چه میفرمایند اول این حکایت ارشاد فرمودند
که بروز عید الضحی امام اعظم علیه الرحمه پوشاک تبدیل نموده برای نماز عید بجانب مسجد تشریف می بردند
شخصی بیهوده از بام خود تلکره خاک و خاشاک بر امام اعظم علیه الرحمه انداخت چنانچه پوشاک آنحضرت بلکه
بدن مبارک گرد آلوده گردید حضرت امام متحمل شده فرمودند که امروز طاقت قصاص از تو به سه وجه ندارم
یکی اینکه اگر این مقدمه به خلیفه وقت رسانم او ترا از جان بکشد دوم شاگردان من برای تو کفایت می کنند
سوم اینکه در بازوی خود قوت دارم که ترا سزا دهم با اینهمه وعده می کنم که بروز حشر اگر معروضه من روبروی
خدا گویم پذیرا و منظور خواهد شد اول شفاعت تو خواهم ساخت و حضرت امام حسین علیه الصلوة به نسبت حضرت
امام اعظم هزاران هزار تحمل جور و ستم و صبر و شکیبائی و حوصله بلند و ظرف وسیع میداشتند چه عجب اگر
قصد شفاعت فرمایند لیکن عادت الهی است که هر کس از مقبولان درگاه او خصومتی سازد حقتعالی
ایمان او را سلب میکند اگر ایمان او را حقتعالی ربود کرده است حضرت امام خلاف مرضی خدا شفاعت او

سہرگز نخواہند فرمودند حکایت روزی از حضرت مولانا پرسیده شد که این غذای اقل قلیل که حضرت
یکبار در ہشت پاس میخورند باعث چیست رغبت نمیشود یا عمداً تقلیل میفرمایند ارشاد شد که در ایام
جوانی که زمان رغبت و قوت ہاضمه می باشد شکم سیری میسر نیامد و الحال که از عنایت الہی ہمه نعمات میسر است
قصداً شکم سیر نخوریم بلحاظ اینکه مبادا در تمام عالم کدام سید گرسنه مانده باشد و ہمین نیت تمام عمر بر چارپائی
آرام نکرده ام که مبادا در تمام جہان کدام سید بر زمین افتاده باشد فقط سبحان الله زہی ہمت علیا و زہی
نیت عظمی احدی را دست نداده باشد حکایت شیخ مظفر علی زبانی میان نثار حسین از اولاد
امجاد حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز ناقل اند در عہد یمین الدوله نواب سعادت علیخان
بہادر حضرت مولانا قدس سره در مسجد مخدوم شاه مینا صاحب رضی الله عنه سکونت میداشتند در ان زمان
مولوی ذوالفقار علی صاحب ساکن دیوی و دیگر علمای منکرین وحدت وجود استفتای تکفیر مولانا
بمہور علما طیار کرده معه عرضی خود بحضور نواب سعادت علی خان بہادر فرستاده استدعای کردند که مولوی
عبدالرحمن مردم شہر را گمراه می کند او را اخراج باید کرد نواب یمین الدوله آن عرضی را بمولوی سدن خان صاحب
اوستاد خود ملاحظه کنانیدند مولوی سدن خان صاحب گفتند که ایچنین عالم نادر الوجود از حسن اتفاق در شہر شما
وارد است کسانی فتوی تکفیر شان مید ہند آنہا را حکم شود که پیش او شان رفته تحقیق ایمان بکنند یا او شان
را الزام دہند وزیر الممالک فرمود که اگر ایچنین عالم اند اینجا بیارند که من نیز مستفید شوم مولوی سدن خان صاحب
گفتند که او شان از بادشاه و وزیر کاری ندارند بیاد خدا در مسجد مشغول می باشند وزیر الممالک گفتند که
از طرف من شما بخدمت شان رفته جواب دو سخن پرسیده بیایند ببینم که چه میگویند چنانچه مولوی سدن خان صاحب
آمده از طرف نواب وزیر الممالک دو سوال کردند اول اینکه در مثنوی مولوی معنوی در قصه پہلوان ساز
حضرت امیر علیه السلام آمده است ؎ او خدو انداخت بر روی علی * افتخار ہر نبی و ہر ولی * افتخار ہر نبی
چگونه شدن میتواند پس معنی بیت مذکور چیست حضرت مولانا بجواب فرمودند که جای فخر ہر نبی بدینطور
بوده که حضرت امیر علیه السلام فانی فی الرسول بودند و قاعده مقرری صوفیه کرام علیہم الرضوان است
که ہمه صفات منفی در فانی سرایت میکند اعنی فانی متصف بصفات منفی میشود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
افتخار ہر نبی بالاتفاق بودند پس حضرت امیر نیز بسبب فنا فی الرسول جای فخر ہر نبی شدند سوال دوم
این بود که سلطان العارفین بایزید بسطامی موحد بودند و حضرت امام حسین علیه السلام زیاده از او شان

پس بچه سبب تبر و خنجر بر جسم بایزید کارگر نشد و بر جسد مقدس و مطهر امام همام شد بجواب این سوال حضرت مولانا
ارشاد کردند که حضرت امام حسین علیه السلام دریای توحید و عرفان بودند و بایزید قطره ازان دریا لیکن فرق
دقیق است در میان مراتب عشاق بایزید خود را فنا کرده در هستی خدا پناه گرفت خدا او را محفوظ داشته
قاتلانش را مجروح کرد و در خانه هستی امام حسین علیه السلام خدا خود نزول فرموده بود که لشکر اشقیا آن امام حسین ع
سر خود نثار کردند صلوة الله علیه و آله الکرام میگوید که نواب سعادت علی خان بهادر باستماع جواب دو سوال
بدل و جان معتقد گردید و بقصد زیارت حضرت مولانا بحیله ملاحظه مکان هوا نی مهره که متصل درگاه بود تشریف
آورده حکم کردند که خبر بیارند که مولانا کجا هستند مولانا از نظر مردم غائب شدند و نخواستند که با وزیر الممالک
دوچار شوند فقط

لمعهٔ ششم نور ثالث در ترک غذای حیوانی و طلب غذای روحانی و در بیان منافع کم خوری و مضار پرخوری و در مذمت جمع مال دنیا برای درویش

باید دانست که
گرسنگی اصل الاصول عرفان یزدانی و سبب استعداد روح برای حصول اسرار ربانی و سیری موجب سرکشی
نفس و طغیانی و پرخوری وظیفه هوای شیطانی است بحکم آنکه الجوع طعام الانبیا گرسنگی بلا ریب پرده
غفلت از بصر بصیرت بر میدارد و خلو معده بلا شبه روح طالب را آماده عروج عالم علوی میسازد جناب
مولانا میفرمودند که خلاصه مثنوی شریف مدح کامل و ترغیب ترک خورش است و بس چنانچه بعضی اشعار
حضرت مولوی معنوی قدس سره العزیز درین باب نشان داده **مثنوی** گر تو این انبان ز نان خالی کنی ؛
پر ز گوهرهای اجلالی کنی ؛ طفل جان از شیر شیطان باز کن ؛ بعد از آنش با ملک انباز کن ؛ تا تو تاریک و
ملول و تیره ؛ دانکه با دیو لعین همشیره ؛ گر ز شیر دیو تن را وابری ؛ در فطام او بسی نعمت خوری ؛ نان
گل است و گوشت کمتر خور ازین ؛ تا نمانی همچو گل اندر زمین ؛ آلت اشکار خود جز سگ مدان ؛ کمترک
انداز سگ را استخوان ؛ زانکه سگ چون سیر شد سرکش شود ؛ کی سوی صید شکار خود رود ؛ نفس فرعونست
هان سیرش مکن ؛ تا نیارد یاد ازان کفر کهن ؛ گر نباشد جوع صد رنج دگر ؛ از پی هیضه بر آرند از تو سر ؛ رنج
جوع از رنجها پاکیزه‌تر ؛ خاصه در جوع است صد نفع و هنر ؛ رنج جوع اولی بود هم زان علل ؛ هم بلطف و
هم بخفت هم عمل ؛ رنج جوع از رنجها آسان‌تر است ؛ زانکه نفس پیش خرس کمتر است ؛ جوع خود سلطان
داروهاست هین ؛ جوع در جان نه چنین خوارش مبین ؛ جمله ناخوش از مجاعت خوش شده است
جمله خوشها بی مجاعت ها رد است ؛ جوع مر خاصان حق را داده اند ؛ تا شوند از جوع شیر زورمند ؛ جوع رزق

جان خاصان خداست ٭ کی زبون ہمچو تو گیج ترگداست ٭ تو نئی زان نازنینان عزیز ٭ کہ ترا دانند بی جوز و مویز ٭ باش فارغ تو از آنها سینی ٭ کہ درین مطبخ تو بی نان باستی ٭ سنگ دار و این گلو با جان خاک خوردی کاشکی حلق و دہان ٭ فائدہ در تنبیہ الغافلین از ابو سلیمان دارانی قدس سرہ منقول است کہ سیری شش چیز بار آرد یکی بی حلاوتی طاعت دوم نقصان حفظ سوم قساوۂ قلبی و بیرحمی بر خلق چہارم کسالت و کمالت تن چنانکہ عبادت بر و گران شود پنجم غلبہ شہوت ششم سستی عزم و نیز فرمودند کہ ہر چیز را زنگاری است و زنگار دل سیری است و مطابق آن حضرت مولانا اشارت میفرمایند ٭ چون گرسنہ میشوی سگ میشوی ٭ تند و بدپیوند و بد رگ میشوی ٭ چونکہ خوردی سیر مرداری شدی ٭ منجمد چون نقش دیواری شدی ٭ چون دمی مردار و دیگر دم سگی ٭ چون کنی در راہ شیران ہم تگی ٭ سخن درین است کہ غذای جان چہ چیز است و غذای نفس چیست و غذای روح و نفس غذای تن میشود یا نہ فرمودند کہ غذای جان ہمچو ملائک نور حق است و غذای نفس لذت از ہر چیز کہ می یابد و غذای جسم از ماکول و مشروب ہر چہ جزو بدن و بدل ما لا یتحلل میگردد و نوع کہ غذای جانست غذای جسم اولیا نیز میشود لہذا جسم اوشان حکم روح پیدا میکند چنانکہ روح نا قصان بسبب انہماک در لذات نفسانی حکم جسم پیدا میکند بنا بر آن مقولہ اولیاست کہ اجسادنا ارواحنا یعنی جسمہای ما مثل ارواح ما لطیف میشوند و نور حق غذای آن میگردد احتیاج بغذای جسمی کہ ماکول و مشروب کثیف است نمیماند علامت شر اینکہ در گرسنگی سیری می یابد و از سیری شکم گرانی روح می بینند پس بمعنی یجوع طعام الصالحین از وعان صادق و یقین کامل حاصل میشود پس از این یقین رغبت بغذای روحانی و لذات اخروی از عالم غیب می فزاید و نفرت از دنیا و لذات آن پیدا می آید و از ہمین معاملہ قوت ایمانی دست مید ہد و نفس از مکاید شیطانی میرہد چنانچہ در بیان ہمین مراتب حضرت مولوی معنوی قدس سرہ العزیز فرمودہ اند مثنوی گر نگشتی دیو جسم آن را اکول ٭ اسلم الشیطان نفرمودی رسول ٭ دیو زان لوتی کہ مردہ میشود ٭ تا نیاشامد مسلمان کی شود ٭ دیو بر دنیاست عاشق کور و کر ٭ عشق را عشق دگر بُرّد مگر ٭ از نہانخانہ یقین چون میچشد ٭ اندک اندک رخت خود انجا کشد ٭ یا حریص البطن عرج ہکذا ٭ انما المنہاج تبدیل الغذا ٭ چون ملک تسبیح حق را کن غذا ٭ تا رہی ہمچون ملائک از اذا در مذمت جمع مال دنیا برای درویش ارشاد شد کہ اصحاب صفہ درویشان با تجرید و تفرید بودند انچہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را میسر می آمد برای خورد و نوش انہا میدادند و ہر گاہ چیزی غنیمت و عطا

فتوح می آمد اصحاب صفه را و دیگر صحابه ذوالاستطاعت برای مهمانی حصه رسد میدادند و هر قدر که باقی میماندند
آنحضرت شریک طعام خود میکردند منجمله آنها شخصی فوت کرد عندالغسل در پارچه او یک اشرفی برآمد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را خبر کردند آنحضرت فرمودند که آن شخص را غسل و کفن داده مع اشرفی پیش من بیارند هرگاه
آوردند اشرفی را در آتش سرخ ساخته در پیشانی او داغ کردند و دیگر صحابه ذوالاستطاعت ترسان و لرزان
شده عرض کردند که یا رسول الله ما زیاده ازین مالها ایم ارشاد شد که شما عیال و اطفال دارند شما را بطرف
مال احتیاج است و اینکس درویش بود و حاجت لابدی او برپا بود و او را نگاه داشتن خفیه و صرف نکردن در راه
خدا مستوجب وعید والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم
وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون شدید لهذا خواستم که از عذاب عقبی محفوظ ماند سزای مذکور در همین جا دهم
ازین حکایت معلوم میشد که نزد مرد متوکل چیزی از جنس مال برسد از صرف نماید و به نیت زاد راه و غیره کاری غیر
نگاه دارد خود را امین شماید و تعذیب مذکور از رحمة للعالمین بظهور آمد بنابر نفرت جبلی از مال و متاع دنیاوی
همین است آنچه در احادیث از حالات آنحضرت در تخصیص وارد گشته از انجمله یک حکایت اینکه روزی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد فراغ نماز عصر بلا توقف مضطربانه برخاستند و صفوف مصلیان را شگافته اندرون
خانه رفته بعد لحظه تشریف آورده بجای خود نشستند صحابه سبب تحرکت و اضطراب پرسیدند فرمودند که امروز
آنچه مال غنیمت آمده بود همه را تقسیم نمودم ایندم یادم آمد که یک درهم در خانه ام باقیست بر من شاق آمد
که شب در خانه ام باشد لهذا آنرا داده آمدم فقط حکایت دوم از انجمله اینکه حضرت خدیجة الکبری رضی الله
عنها بسیار مالدار بودند هرگاه در نکاح صلی الله علیه وسلم آمدند شبی اول گذشت صباح آنحضرت صلی الله
علیه وسلم را کمال محزون یافتند حتی که آثار ملال بر چهره مبارک نمایان بود حضرت خدیجه گمان بردند که شاید
ملال آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت افلاس است عرض کردند که یا رسول الله سبب محزونی چیست اینهمه
مال و متاع که نزدم موجود است فدای شما آنحضرت صلعم فرمودند که بالعکس فهمیدی ملال من صرف تمول شماست
هرگاه اینمعنی بر حضرت خدیجه متحقق شد تمامی مال و متاع را الله بغارت دادند حتی که بستر خواب باقی نگذاشتند
آنروز بر بستر خالی خواب کردند تا اینکه نشان بوریا بر پشت مبارک آن معصومه نمودار گردید از انوقت
عشق و محبت با جناب ممدوحه روز افزون گشت چنانچه در زندگی شان نکاح دیگر نکردند با وصف اینکه
ضرورت بود زیرا که هر نبی را قوت باه چهل مرد میباشد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم را قوت چهل نبی بود

دیگر آنکه حضرت خدیجه بعمر چهل سال بحالت بیوه نشسته در نکاح آنحضرت که بست و پنجساله بودند آمده بود تلاش و اشتیاق زن باکره هر کس را میباشد مگر آنحضرت بنظر اینکه خلافت مرضی حضرت خدیجه نخواهد بود نکاح دیگر تا زندگی شان نکردند فقط سوم حکایت از انجمله اینکه در حدیث آمده است که حب الدنیا راس کل خطیئة و ترک الدنیا راس کل عبادة آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمودند که از زمان پیدا کردن حقتعالی گاهی بروی نظر رحمت نکرده است و خدای عز و جل بخبث او خبر داده که دنیا اگر برابر پر پشه قیمتی داشتی یک شربت از آن بکفار نمیدادم چون خبیث بود در حصه چشین انبیا و خاصه هیچ ترکش نهم اختیار دنیا که واقع شده است مراد از آن حب دنیاست نه نفس مال و اسباب دنیا اگرچه اسباب موجب غفلت است لیکن کمال آن بهمین است که هر وجود را غافل نگرداند و حب آن بقدر ذره در دل نیاید ~ حبیت دنیا از خدا غافل بودن نی قماش و نقره و فرزند و زن لمعه اول در ذکر معنی و تفسیر آیات که در آنحضرت مولانا قدس سره بر دیگر علما تفرد داشتند از انجمله تفسیر کلمه طیبه است اصل ملفوظ حضرت مولائی و مرشدی در تعلیم علم توحید و مسئله وحدت وجود معنی کلمه طیبه است که در آن بر جمله علمای زمانه تفرد داشته اند و ضمن بیان آن معنی غلطی های فاحش اکابر علما ثابت کرده اند و از مدت چهل بل پنجاه سال کلمة الحق حضرت عالم غلغله انداخته و از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال شهرت یافته مگر احدی از علما با وصف کوشش بسیار رفع اغلاط خود یا تخطیه صحت معنی مولانا کردن نتوانسته ~ شور شیرین لبهای شکر گفتارت ریخته بر دل مجروح نمکدانی چند قال رضی الله عنه فی رسالته عدیم النظیر کاسرة الاسنان عرفت و ندان شکن الکلمة الطیبة لا اله الا الله ره لزعم العکس هو الکلمة الخبیثة المذکورة فی القرآن ای لا شیء من جنس الالهیة الممکنة غیر الله و کل اله من الجنس المذکور الله فیلزم من عبارة النص دلالتها لا موجود الا الله ای لا موجود غیر الله و کل موجود الله اذ لا فارق بین معبود و موجود آخر و اعلم انه قد غلط فی لا اله الا الله اکابر العلما شرقا و غربا سلفا و خلفا من المحدثین و المفسرین و المجتهدین و المقلدین و المتکلمین و المتفقهین غلطا فاحشا من وجوه ترجمه لا اله الا الله نیست هیچ شی از اله ممکنه غیر خدا مگر خدا یعنی این اله ممکنه غیر خدا اگر خدا نیست این اله ممکنه معبود غیر الله نیستند بلکه عین الله هستند و تحقیقا معلوم شد از عبارة النص که هیچ الهی از اله ممکنه غیر الله نیست بلکه الله هست معلوم شد از دلالت النص که همه چیز و از اله ممکنه غیر خدا نباشد بلکه خدا باشد بعدم الفارق بین ممکن و ممکن آخر پس حاصل شد از عبارة النص و دلالة النص معنی کلمه لا اله الا الله یعنی نیست

هیچ معبودی محسوس باشد یا معقول نیک باشد یا بد غیر الله بل الله که مبراست در لغت فارسیه یهما دست
انتهی بلفظه رضی الله عنه هرچند شرح و بیان این کلام معجز نظام با دلائل قاطعه و براهین ساطعه در مفتاح التوحید
و تجدید المقل و کلمة الحق و کاسرة الاسنان عرف و دندان شکن رسائل مصنفه حضرت مولانا موجود است
لیکن از ان فیضیاب نخواهد شد مگر عالم معقول و منقول و ماهر فروع و اصول که ایمان را از کتاب و سنت
فهمیده باشد و با اینهمه حقتعالی او را حسن عقیدت از انبیا و اولیا داده باشد و الا بسیار علمای متقشفین
و اکابر و تابعین به نیت رد و قدح دیدند و به دولت ایمان هم نرسیدند بدیگر کمال چه رسد اگرچه ما هم
درین ملفوظ شریف جرأت افزایش کلام برارشاد مرشدی و مولائی نکرده است مگر در ذکر کلمه طیبه به دو جهه
اجازت آنحضرت برای تشریح کلام معجز نظام می یابیم اول اینکه در نور مطلق شرح کلمة الحق بر قدر تفصیل اجمال
و تصریح مقال که نوشته بودم جناب مولانا قدس سره العزیز آنرا پسند فرموده سبقاً سبقاً درس این هم
میدادند دوم اینکه در آغاز کاسرة الاسنان امر میفرمایند: اعد ذکر ایمان لنا ان ذکره هو المسک ما کررته
یتضوع بنا بر آن به نیت افاضه تام از کلام معجز نظام و بقصد تفهیم عوام تفصیل آن اجمال واجب افتاد
تا از ان حقیقت توحید و شرک بر عالم و غیر عالم مثل آفتاب روشن گردد باید دانست که کلمه طیبه برای
اثبات توحید و ابطال شرک نازل شده است و لفظ توحید مصدر باب تفعیل است وحّد یوحّد توحیداً
و خاصیت باب تفعیل نسبت است چنانکه در تصریف خوانده باشی و معنی نسبت اضافت یک مقوله
خاص است بطرف کسی کردن همچو تسبیح نسبت مقوله سبحان الله بطرف خدا کردن همچنین تکبیر الله اکبر
گفتن تهلیل نسبت لا اله الا الله بخدا کردن همچنین توحید نسبت الله واحد بخدا کردن است لیکن
این نسبت باعتبار لحاظ و حیثیت معتقدین بر سه قسم است یکی توحید ذاتی دوم توحید شرعی سوم
توحید واقعی و تحقیقی یعنی در نسبت مقوله الله واحد اعتقاد وحدت و یکتائی خدا در کدام صفت
می باید بعضی کسان موحد بتوحید ذاتی اند یعنی اعتقاد میدارند که خداوند عالم در ذات خود یگانه
و یکتاست چنانکه عوام میگویند که خدا ایک هی اور محمد برحق نبی یعنی بهت خدا نهین هین و این قسم
توحید برای ایمان کفایت نمیکند زیرا که مشرکین و کفار نیز باین معنی اعتقاد وحدانیت خدا دارند وحده
لا شریک فی ذاته میگویند نتیجه و فائده توحید ذاتی اینست که موحد بتوحید ذاتی نسبت ثنویه و مثلثه
که قائل تعدد اله اند بهتر است لیکن شرعاً کافر است بسبب حاصل نکردن توحید شرعی و توحید شرعی

آنست که خداوند سبحانه که مدار شریعت بر کلام اوست در کلام خود خبر داده باشد که بوحدانیت من در فلان صفت ایمان باید آورد چنانکه فرمود انما الله اله واحد والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و کسی را در فلان صفت شریک من نباید کرد چنانکه فرمود فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا و لا اله الا هو خالق کل شیٔ فاعبدوه ؛ یعنی هر که امید دارد دیدار رب خود را پس باید که بکند کارهای نیک و شریک نگرداند در عبادت من کسی را درین آیات یک صفت عبادة را در توحید و شرک خدا الله تعالی متعین کرد که نیست معبود مگر معبود واحد و معبود شما واحد است یعنی لائق پرستش نیست مگر حاکم واحد که خالق هر چیز است صرف همان را عبادت کنید و کسی را در عبادت او شریک نگردانید و هر که در معبودیت خدا دیگری را شریک گرداند او مشرک است این توحید و شرک هر دو در همین صفت عبادت منحصر شدند پس سوای اعتقاد معبودیت غیر خدا شرک شرعی نخواهد بود و در هیچ کدام فعل از افعال جوارح و نتیجه و غایة توحید شرعی محفوظی جان و مال معتقدش در دنیا و امید نجات در آخرت است لیکن درین توحید شرک خفی که زعم غیریت است باقی میماند چون علمای وهابیه این توحید و شرک را از قرآن و حدیث نه فهمیدند بر اکثر افعال جوارح همچو طواف قبور و سجدهٔ تحیت و تعظیم قبر و سیوم و دهم و چهلم میت و تعزیه داری و استماع غنا و غیرها اطلاق شرک نمودند و ندانستند که شرک نقیض توحید است و در توحید خدا صرف یک صفت عبادة معتبر است پس شرک نیز منحصر شد در اینکه غیر خدا را بدل خود معبود یعنی حاکم مستقل که خالق زمین و آسمان است اعتقاد کند یا اصنام و غیره غیر خدا را اله بگوید و سوای اقرار یا اعتقاد الوهیت و معبودیت غیر در هیچ یک فعل از افعال جوارح شرک شرعی نیست پس بسبب نفهمیدن این معنی از قرآن و حدیث بسیاری از علما و عقلا گمراه شدند و تمام عالم را بزعم خود مشرک گردانیدند ضلوا فاضلوا قوما کثیرا قسم سوم توحید تحقیقی و نفس الامری که مدلول لا اله الا الله باشد عبارت است از اعتقاد وحدانیت خدای سبحانه در صفت وجود و نفی غیریت از هر موجود یعنی بنسبت مقوله الله واحد بجذا اعتقاد میکند که لا اله الا الله یعنی نیست هیچ موجودی غیر الله و هر چه هست الله هست حضرت مولانا قدس سره الاقدس را در شرح و بیان همین معنی تفرد است که سوای مولانا احدی از علمای و عرفای پیشین این معنی را از قرآن و حدیث بیان نکرده و ننوشته است اگرچه اعتقاد نفی غیریت داشته باشند چنانچه از کلام بعضی عرفا همچو ٥ غیرتش غیر در جهان

نگذاشت ؛ لاجرم عین جمله اشیا شد ؛ و علی هذا القیاس بسیار اقوال اند که اعتقاد نفی غیریت از کلامها
مفهوم میشود لیکن نمیدانند که از کلمه نفی غیریت چگونه مفهوم میشود این معنی موقوف بر فهمید ترکیب صحیح کلمه است موافق
قواعد نحو و اصول و معانی و بیان و علمای ظواهر آن ترکیب صحیح فهمیدن نتوانسته هرچه نوشتند در آن غلطهای
فاش کردند و وجوه غلطی علما و دلائل تفرد علما و دلائل تفرد مولانا در کاسرة الاسنان و در کتاب هدایات المعلمین
تصنیف این خادم مولانا مشروحاً مندرج است هرکه مشتاق باشد ملاحظه نماید اما خلاصه ترکیب مجوزه علمای
ظاهر و فساد معنی آن و لب لباب ترکیب مجوزه مولانا و خوبی صحت آن بیان کرده می آید ترکیب علمای که از
هدایة النحو تا مسلم الاصول نوشته اند اینست لا اله موجود الا الله یعنی نیست هیچ موجود مگر الله یعنی لای نفی جنس و اله اسم آن است
و موجود خبر لا محذوف است پس حاصل ترکیب مذکور اینست که صفت وجود مسلوب است از هر معبود حق باشد
یا باطل و الا الله مستثنی است از ضمیر که راجع است بطرف موجود پس لازم آمد که هیچکدام معبود موجود نباشد
بجز خدا و این معنی صریح البطلان است زیرا که معبودان باطل هم چو اصنام وغیره موجود اند پس سلب کلی وجود
از هر یک موجود چگونه صحیح باشد پس کذب صریح لازم می آید اکابر علما برای رفع کذب و تصحیح معنی خود اله را
بمعنی مستحق العبادة مراد داشتند تاهم رفع کذب نگردید زیرا که از مستحق العبادة اگر مستحق زعمی
مراد است اصنام مستحق زعمی کفار موجود اند سلب کلی وجود از اینها باطل است و اگر مستحق العبادة نفس الامری
مراد است مستحق نفس الامری خدای سبحانه است پس حاصل معنی این شد که نیست اله مستحق العبادت که
واجب الوجود است مگر خدا که همان واجب الوجود است پس نفی و اثبات هر شیء واحد واقع شد در این صورت
سلب الشیء عن نفسه لازم آمد و این صریح البطلان است پس معلوم شد که تقدیر موجود بجای خبر غلطی فاحش است از علما
و ترکیب حضرت مولانا قدس سره العزیز اینست لا اله غیر الله الا الله یعنی نیست هیچ معبود و ممکن غیر خدا مگر خدا یعنی معبود غیر الله نیست مگر خداست یعنی خبر لای
تو غیر الله میدانی آن غیر نیست بلکه عین خداست پس از عبارة النص عینیت معبود و ممکن با خدا ثابت شد
و هرگاه معبود و ممکن عین خدا شد ممکنات دیگر که معبود نیستند نیز عین خدا شدند زیرا که فارق نیست درمیان
معبود ممکن و ممکن غیر معبود چون هر ممکن از معبود و غیر معبود خارج نیست و آن هردو در لفظ موجود جمع هستند
پس باعتبار دلالة النص حاصل کلمه بر آمد که نیست هر موجود غیر خدا بلکه خداست و همین است مقصود از
وحدة وجود یعنی همه اوست و این کلام قصری نازل شده است برای رد زعم مشرک که میگفت همه غیر اوست
که حاصل کلمه خبثیه همین بود و این معنی و تفسیر حضرت مولانا مطابق کلام خدا و رسول است صلی الله علیه وسلم

ترکیب علمای ظواهر و اصولیان

ترکیب حضرت مولانا قدس سره

تفصیل این اجمال آنکه آیات قرآنی دو قسم اند یکی محکم که تاویل پذیر نباشد دوم متشابه که تاویل پذیر باشد
و دال بر توحید واجب ست که محکم باشد زیراکه از محتمل التاویل حکم قطعی ثابت نمیشود پس از آیات محکمات دال
بر توحید شانزده آیه اند اول لا اله الا الله دوم لا اله الا هو سوم لا اله الا انا چهارم لا اله الا انت سبحانک
پنجم انما الهکم اله واحد ششم مالکم من اله غیره در مواضع عدیده هفتم هو الاول والآخر والظاهر والباطن هشتم اینما
تولوا فثم وجه الله نهم والله معکم اینما کنتم دهم والله علی کل شیء قدیر یازدهم وهو الذی فی السماء اله وفی الارض اله
دوازدهم قل هو الله احد سیزدهم ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک
ولا اکثر الا هو معهم چهاردهم لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا پانزدهم لو کان هؤلاء آلهة ما وردوها شانزدهم ما کان معه
من اله اذا لذهب کل اله بما خلق ولعلی بعضهم علی بعض و از احادیث صحاح هشت حدیث دال بر توحید و
وحدة موجود اند اول حدیث آنست که صاحب مشکوة در باب الایمان بالقدر آورده اخرج احمد عن ابی بن کعب
رضی الله عنه فی تفسیر قول الله عز وجل واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم قال جمعهم فجعلهم ازواجا
ثم صورهم فاستنطقهم فتکلموا ثم اخذ علیهم العهد والمیثاق واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی قال فانی
اشهد علیکم السموات السبع والارضین السبع واشهد علیکم اباکم آدم ان تقولوا یوم القیامة لم نعلم بهذا اعلموا انه
لا اله غیری ولا رب غیری ولا تشرکوا بی شیئا انی ارسل الیکم رسلی یذکرونکم عهدی ومیثاقی وانزل علیکم کتبی قالوا اشهدنا
بانک ربنا والهنا لا رب لنا غیرک ولا اله لنا غیرک ولا رب لنا غیرک دوم حدیث سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک
وتعالی جدک ولا اله غیرک سوم حدیث کان الله ولم یکن معه غیره چهارم والذی نفس محمد بیده
لو انکم دلیتم بحبل الی الارض السفلی لهبط علی الله ثم قرأ هو الاول والآخر والظاهر والباطن حدیث پنجم
قوله علیه السلام لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله حدیث ششم قوله تعالی فی الحدیث القدسی کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف حدیث هفتم در صحیح بخاری است از ابوهریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فکنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی
یبصر به ویده التی یبطش بها ورجله التی یمشی بها حدیث هشتم قوله علیه السلام اصدق کلمة قالها لبید
الا کل شیء ما خلا الله باطل انتهی این قدر آیات واحادیث بر صحت معنی وترکیب بعینه حضرت مولانا نصوصا
دال اند اگر کدام لفظ در قرآن یا حدیث موهم غیریت میباشد بر خلاف نصوص مذکوره پس تاویل آن
بطرف مضمون کلمه طیبه واجب ست زیراکه لا اله الا الله اصل الاصول ایمان وجمله احکام دین ومقدم

آیات دال بر توحید شانزده آیات از قرآن مجید

احادیث دال بر توحید هشت حدیث

بر فروع و دیگر اصول است سوال اگر کسی گوید که در قسم دوم توحید شرعی اسلام جمله قائلین لا اله الا الله بتوحید
شرعی ثابت گشته و در زعم عرب کفار مشرکین با اهل اسلام مساوی الاعتقاد گشتند پس ناقض لازم آمد جواب شرک
در عالم در پنج صفت یافته می شود یکی شرک فی العبادت دوم شرک فی الوجود سوم شرک فی التاثیر چهارم
شرک فی التکوین والتخلیق پنجم شرک فی الغیریت و از توحید شرعی صرف نفی شرک فی العبادة والالوهیت
میشود باقی اقسام اربعه شرک از نفی عبادت غیر خدا بر نمی خیزد و از نفی غیریت بنیاد شرک باقسامه مستاصل
میگردد چه خفی چه جلی زیرا که هرگاه غیر خدا موجود نشد پس هیچ صفت عبادت و وجود و تاثیر و تکوین در غیر یافته نشد
و بهمین سبب اعتقاد غیریت را شرک نفس الامری و نفی آن را توحید نفس الامری قرار دادیم که از نفی غیریت
نفی جمیع اقسام شرک می شود این توحید نهایت مقامات و غایت غایات است و نتیجه آن همین است
که در کونین مشهود سالک نگردد الا ذات واحد حق و آنکه بعد عین الیقین و مشاهده وحدت الهی توحید حالی و
کشفی موسوم میگردد و سالک درین مرتبه از ربقه تقلید که در توحید شرعی باقیمانده بود و از قید استدلال که در
توحید عقلی وابسته نجات می یابد والیه اشار المولوی المعنوی قدس سره مثنوی چیست توحید خدا آموختن
خویشتن را پیش واحد سوختن * چون دلت آموخت شمع افروختن * آفتاب او را نیارد سوختن * گر همی خواهی
که بفروزی چو روز * هستی همچون شب خود را بسوز * هستیت در هست آن هستی نواز * همچو مس در کیمیا اندر گداز
و بدون اثبات توحید نفس الامری و انبرا تان بوحدت واقعی بتحقیقی و تفصیلی ابطال شرک نفس الامری
نمی شود در بصورت با وصف اقرار توحید شرعی غیریت نمیرود و فائده و غایت هر یک قسم از اقسام ثلثه
توحید در صدر کتاب هدایة الوهابین ترقیم یافته که از کمال انمی و را فنای هستی موهوم ساخت حقیقت خود که
همان عرفان حق است موقوف بر اذعان توحید نفس الامری و ایقان معنی مطابقی کلمه طیبه است از جمله
معنی آیات سوره اخلاص بود حضرت مولانا قدس سره الاقدس فرموده اند که هرچند تمام کلام الله معجزه و بر بلاغت
است لیکن ازین سوره کمال اعجاز و بلاغت قائل عز اسمه ظاهر میشود که سوره مذکور با قلت الفاظ خود
مشتمل است بر کثرت معنی و اسرار ربانی و مثبت جمله اقسام توحید و مبطل است جمیع عقائد مشرکین و ملحدین
را اول بالاجمال ترجمه لفظی مفسره حضرت می نویسیم بعده نقل کلام دیگر مفسرین تفصیل آن خواهیم کرد تا
ناظرین را بخوبی ارشاد حضرت الهی هم رسد شان نزول این سوره همین بود که کفار قریش و گروه یهود
از رسول صلی الله علیه و سلم گفتند که ما طرف کسی که دعوت میکنی اوصاف او بگو تا ایمان آریم که او چه چیز است

وچه میخورد وچه می آشامد وخدای از که میراث گرفته ومیراث او که خواهد گرفت ودر کارخانه عالم مددگار او کیست

در جواب آنها این سوره نازل شد قل بگو ای محمد هو الله آنکس که از و میپرسید او خدای است یعنی

خود آینده است وخدای از کسی میراث نگرفته است احد در ذات وصفات خود یگانه ومنفرد است

یعنی در هردو عالم بجز ذات وصفات او دیگری نیست الله الصمد آن خدا صمد است در لفظ صمد رد کرد

همه توهمات ومعتقدات فاسده سائلین را یعنی خدا بی نیاز است از همه واوست پناه نیازمندان

نخورد ونیاشامد وپاینده است که فانی نشود ونزد حضرت مولانا صمد بمعنی محیط کل بوجود خود است که

آنرا در هندی ٹهوس مگهن بند یعنی همه عوالم را از وجود خود پر کرده است لم یلد نه زاد کسی را رد یهود است که گفتند

عزیر ابن الله است ولم یولد نه مولود شد از کسی رد نصاری است که گفتند ان الله هو المسیح ابن مریم

ولم یکن له کفوا احد ونیست ونبوده است او را همتا وهمسر هیچکس رد مجوس ومشرکان عرب است

که گفتند ما اتخذ صاحبة ولا ولدا چنانچه حضرت مریم علیها السلام را زوجه خدا وملائکه را دختران خدا اقرار داوند

فقط تفصیل این اجمال اینکه این سوره را سوره اخلاص از انجهت نامند که اعتقاد معنی این سوره خالص

میکند دل مومن را برای معرفت ذات وصفات حق وخلاص میکند او را از عقائد باطله مشرکین و

مستعد میگرداند جان مسلمان را برای اذعان توحید چنانچه در تفسیر حسینی از امام جمال الدین سیاحی

رحمة الله علیه نقل میکند که فرقه معطله گویند که عالم را صانع نیست وفلاسفه برانند که صانع هست اما

او را نام وصفت نیست مذهب ثنویه آنست که شریک دارد ومشبه را اعتقاد آنست که مشابه بمخلوق است

یهود وترسا گویند که او را زن وفرزند است ومعتقد مغان آن است که کفو دارد چون بنده مومن گفت

هو از تعطیل بیزار شد چون گفت الله از گفتار فلاسفه برگشت چون گفت احد از روش ثنویه برآمد

نمود وچون بر زبان راند الله الصمد از مذهب مشبه دور شد وچون لم یلد ولم یولد خواند از یهود ونصاری

بیزاری کرد وچون ولم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مجوس ومغان پاک گردید انتهی ومثبت اتمام

توحید بدین وجه است که درمیان شرک وتوحید نسبت تضاد وتناقض است ونقیض هر شئی رفع آن

میباشد یعنی از ابطال یکی اثبات دیگری میشود پس هرگاه ابطال عقائد فاسده مشرکین وکفار

گردید واز لفظ هو الله احد یکتائی او تعالی ذاتا وصفاتا به ثبوت رسید وحده لاشریک له ثابت گردید

حکایت روزی فیمابین مولوی قدرت الله گوپاموی وحمایت الله خان مرید خاص حضرت

مولانا در سوره اخلاص مباحثه و تکرار بود مرافعه آن بالمشافهه راقم آثم بحضور مولانا رسید حضرت
مولانا پرسیدند که منشاء نزاع باهمدیگر چیست مولوی قدرت الله صاحب عرض کردند که از لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفوا احد و همچنین از دیگر صفات سلبی تنزیه او تعالی موافق مذهب متکلمین ثابت میشود و
وحدت وجود که مسلک حضرت است بدانست ما ثابت نمیشود حضرت مولانا بطور محاکمه و قطع نزاع
آنچنان تقریر فرمودند که مولوی قدرت الله معترف شدند و بر کرامت و اعجاز کلام حضرت مولانا حمل کردند
خلاصه آن کلام بالمعنی همین بود که شرک در عالم در پنج قسم منحصر است یکی شرک فی العبادة دوم شرک
فی الوجود سوم شرک فی التاثیر چهارم شرک انحصار او تعالی در تنزیه پنجم انحصار او تعالی در تشبیه
در آیات توحید همچو لا اله الا الله و قل هو الله احد ابطال جمیع اقسام شرک منظور است و علمای ظواهر که
تابع متکلمین اند در توحید اکتفا کرده اند بر رد شرک فی العبادة که شرک شرعی است و رد دیگر اقسام اربعه
شرک از کلام شان مفهوم نمیشود پس علمای ظواهر چنانکه در فهمیدن معنی کلمه غلطی میکنند چنانچه قول
امام جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه در صمد منقول شد که چون مومن احد گفت از روش تثنیه برائت
نمود و در فتح العزیز نوشته اند که احد آنست که اصلا انقسام در وجاری نباشد پس برای اشاره به کمال
بساطت او سبحانه احد آوردند انتهی و دیگر علما نوشته اند احد فی الوهیته یعنی در خدائی او دیگری شریک نیست
غلطی این معنی بچند وجوه است اول آنکه اصل معنی توحید همان نفی غیریت است که در کلمه طیبه ثابت شده
و لازم و واجبست که معنی دیگر آیات توحید مطابق لا اله الا الله که از اصول همان است باشد پس
موافق کلمه طیبه و دلائل آن از قرآن و احادیث صحاح که در لا اله الا الله مذکور شدند مراد از احد
وحدة ذات او سبحانه تعالی در وجود است یعنی الله تعالی یکتا است در وجود که غیر او موجود نیست که
معنی هندی آن اکیلا است و این معنی مطابق است به حدیث صحیح بخاری کان الله و لم یکن معه غیره
و گمان نباید کرد که این حدیث حکایت ازلست یعنی قبل تخلیق عالم همراه خدا غیری نبود و الحال هیجده هزار
عالم غیر او موجود شدند زیرا که افعال ناقصه در الهیات بمعنی دوام و استمرار مستعمل اند منسلخة الزمان
یعنی ماضی و مستقبل در ذات و صفات خدا مراد نباشد همچو کان الله علیما حکیما و کان الله سمیعا بصیرا
و در همین معنی حضرت مولانا را بر دیگر علمای تفرد است زیرا که کفار و مشرکین سوای نصاری و ثنویه که در
رد آنها سوره اخلاص نازل شد مدعی تعدد واجب الوجود نبودند بلکه وحدت واجب نزد کفار هم

هم مسلم بود و الله تعالی ابلغ البلغاست القا نخواهد کرد کلامیکه مخاطب منکران نباشد بلکه مزعوم کفار غیریت
عالم با خدا بود چنانچه همه علمای متکلمین نیز عالم را ما سوی الله تعبیر میکنند یعنی اعتقاد همین دارند که کل شیء
غیر الله ودر دعوی غیریت هر شیء تعدد و کثرت موجودات مقابل وجود واجب لازم آمد یعنی در عالم موجود منقسم
بدو قسم گردید یکی واجب دوم ممکن در لفظ احد خدا تعالی نفی وجود دیگر کرد که او سبحانه در وجود یگانه است دیگری
در وجود شریک او نیست این توحید مطابق مضمون لا اله الا الله شد باقی ماند شبهه همین که انه لم یلد ولم یولد معلوم
میشود که والد و مولود غیر او باشد و همچنین از لیس کمثله شیء و لا تدرکه الابصار و لا یدرک الابصار و کذا لا تأخذه
سنة و لا نوم و هو یطعم و لا یطعم از صفات سلبی مظنه انحصار در تنزیه ناشی میباشد جوابش اینکه نفی صفات
در کلام مجید بدو سبب واقع گشته است یکی بجهت دفع مظنه انحصار یعنی اگر ذات خدا در اقسام والد و مولود و نائم
و نقصان و حی و میت و قادر و عاجز منحصر نیست اگر بوالدیت و مولدیت متصف کرده شود لازم آید که اشیایی که
در آن توالد و تناسل نیست مثل ملک و فلک و حجر و شجر غیر خدا باشد پس سلب صفات مذکوره بنظر عدم انحصار
ذات در صفات منفیه است نه آنکه والد و مولود غیر خدا است دوم اینکه اتصاف او سبحانه بجمله اضداد در دو مرتبه
است اطلاق و تقیید پس نسبت صفات ثبوتی بنظر مجد و شرف بسوی مرتبه اطلاق است همچو وجوب و قدم
و علم و قدرت و نبودن مدرک و محسوس و نسبت صفات سلبی همچو لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد سوی او
بنظر تقیید است پس او سبحانه در مرتبه اطلاق منزه و بیچون و بیچگون و حی لا یموت است و در مرتبه تقیید نسبت او
حادث و میت و نائم و والد و مولود و جواز اطلاق و عدم اطلاق بعضی اسماء دون بعض بر امر شارع منحصر است
فقط منجمله آن آیات آیه کریمه لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر است که در معنی آنحضرت مولانا قدس سره
را بر دیگر علما ترجیح و تفرد است ترجمه علما اینست نیست مثل خدا هیچ چیز و اوست شنوا و بینا میگویند لیس کمثله
شیء دلالت میکند بر تنزیه و هو السمیع البصیر دلالت میکند بر حصر سمع و بصر در ذات او سبحانه یعنی مثل خدا چیزی
نیست و اوست بینا و شنوا فقط حضرت مولانا بر همین معنی اعتراض میکردند و وجه اول اینکه مراد از نفی
مثلیت اگر جمیع وجوه است یعنی جمع صفات کمال مثل خدا در دیگری نیست کلام حق است منکران
کسی نبود که در رد او کلام مذکور نازل شده باشد حتی که کفار مشرکین عرب نیز اقرار میکردند که واجب الوجود
در صفات خود کامل است و دیگری مثل او نیست پس القاء کلام که مخاطب منکران نباشد عبث و لغو است
و از خدای سبحانه که ابلغ البلغاست بعید و اگر مراد اینست که هیچ چیز بوجهی من الوجوه مثل او نیست کذب است

پر ظاهر است زیرا که معانی وجوت همه صفات خدا و بشر موجود است از حیات و وجود و علم و قدرت و اراده
و کلام و سمع و بصر پس سلب کلی شلیت چه معنی دارد و بعضی کسان که علم معانی ندارند در جواب اعتراض مذکور
میگویند که مراد از نفی مثلیت و انحصار سمع و بصر در ذات او سبحانه اینست که صفات مذکور حقیقتاً در او تعالی یافته
میشود در غیر او وجود آن صفات مجازاً است نه حقیقتاً در جواب همچو علما میفرمودند که نسبت فعل بسوی فاعل
آن حقیقت است نه مجاز پس صفات مذکوره که از بشر صادر میشود و بشر فاعل آن از روی حقیقت است نه مجاز چنانچه
خدای سبحانه میفرماید انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعاً بصیراً پس فرق نسبت بحقیقت
و مجاز و انحصار سمع و بصر در آفریدگار صحیح نشد و اعتراض مذکور بحال ماند لهذا حضرت مولانا قدس سره العزیز
تفسیر آیت مذکوره چنین میفرمایند که لیس شی فی الوجود کمثله یعنی لیکون مثله ترجمه اینست نیست چیزی موجود
غیر او تا مثل او باشد و او ست سمیع و بصیر یعنی هر شنوا و بینا را که غیر او میدانند غیر او نیست بل خود او ست پس
سمع و بصر بشر غیر سمع و بصر خدا نباشد و این تفسیر مطابق مضمون لا اله الا الله و موافق حاصل قل هو الله
احد است بدینجهت درین تفسیر مولانا بر جمله علما تفرد دارند فقط و از انجمله آیت کریمه کل شی هالک الا وجهه است
تفسیر علما اینست که هر چیز نیست شونده است مگر روی خدا یعنی هر چیز فنا پذیر است و در قیامت همه اشیا نیست
خواهند شد و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام و باقی خواهد ماند ذات رب تو که صاحب جلال و اکرام است
و منشای غلطی علما درین معنی همین است که هالک اسم فاعل است و در اسم فاعل زمان استقبال ماخوذ است
لهذا هلاکت و فنای حالی بخیال شان نیامد و حضرت مولانا قدس سره العزیز در تفسیر آیه مذکوره میفرمودند
هر چیز نیست و نابود است بالفعل بجز ذات خدا یعنی هر چه بصورت غیر موجود مینماید هالک است و باقی
در وجود صرف ذات خداست و دلیل مولانا بر صحت معنی مذکور دیگر آیت کریمه انک میت و انهم میتون
و حدیث صحیح اصدق کلمة قالها اللبید الا کل شی ما خلا الله باطل مطابق آن موجود از بهجت جناب مولانا
در معنی همچو آیات بر جمله علما تفرد دارند و مرجع اینهمه بسوی کلمه طیبه است جل ثنائها فقط حضرت مولانا قدس سره
در تفسیر این آیت در جهد المقل بدین مضمون تقریر کرده اند که مفسرین هالک ای معنی سیهلک میگیرند و بعضی
تاویل میکنند کل شی معدوم بالامکان العام در هر دو تاویل زوال بلاغت قرآن است زیرا که فنا پذیر
بودن ممکنات عالم امر محسوس و بدیهی است و کسی منکر آن نیست و بلیغ القا نمیکند چیزی را که کسی منکر
آن نباشد یا در اظهار آن فائده نباشد چه از مقررات عقلی است که مسئله علم لابد است که نظری باشد یا

نفی پس آن از بلاغت خدای سبحانه بعید است که اینچنین محسوس و مسلم الثبوت را در چندین آیات تکرار الفا فرماید
اگر کسی گوید که فنا پذیر بودن افلاک و عناصر محسوس و بدیهی نبود مقصود اظهار فنای آن بود در ضمن آن فنای
هر چیز مذکور شد گویم که اینهم خلاف حال و خلاف مقتضای مقام است و بعید از بلاغت که برای نفی خاص نفی عام
مذکور شود فقط از انجمله آیه کریمه لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا تفسیر علمای ظواهر کلهم اجمعین همین است اگر
بودندی در زمین و آسمان معبودان که غیر الله یعنی سوای الله باشند هر آینه فاسد میشدند زمین و آسمان چون
زمین و آسمان فاسد نشده اند از ان معلوم شد که هیچ اله غیر الله یعنی سوای الله معبود نیست پس معبودیت
منحصر شد در ذات خدا و همین است مراد علما در توحید شرعی یعنی معبود فقط الله است و سوای آن معبودی نیست
و در وجه ملازمت لزوم فساد در کتب خود ها نوشته اند که اگر سوای خدای معبودی یعنی حاکمی دیگر باشد از
دو حال خالی نیست که متفق در مراد خواهد بود یا خدا یا مختلف در صورت اتفاق توارد دو حاکم قادر بر مراد واحد
لازم می آمد و در صورت اختلاف همدیگر تمانع و تعارض خواهد شد مثلاً یکی خواست که بقای زمین و آسمان باین
هیئة باشد و معبود دیگر خواست که بر این صورت نماند پس بسبب نزاع همدیگر فساد لازم آید چون تعدد و تکثر الهه را
فساد ذات لازم بود و فاسد نشده اند از ان معلوم شد که سوای حاکم واحد که بجمیع وجوه قادر است حاکم دیگر نیست
پس او مستحق عبادت همین بود دعوی در لا اله الا الله و این آیت دلیل بود بران مدعا تمام شد مطلب علما
در تفسیر هر دو آیة کریمه که دعوی با دلیل بود فقط چون حضرت مولانا در معنی کلمه طیبه بدلائل کلام خدا و رسول
و بقواعد فروع و اصول ثابت کرده اند که مراد از اله و الهة که در آیات توحید و دلائل آن مذکور شد الهه ممکنه
و معبودان باطل اند و نفی آنها مقید بقید غیریت است نه باعتبار وجود پس معنی مفسره علما که مذکور شد اصلا
بر مدعا منطبق نمیشود زیرا که در لو کان فیهما الهة از لفظ آلهه اگر معبودان ممکنه مراد باشد معنی چنین خواهد شد
که اگر معبود در میان زمین و آسمان هیچکدام معبود ممکن موجود هر آینه فاسد می شدند زمین و آسمان حال آنکه
معبودان ممکن مثل آفتاب و لات و عزی وغیره اصنام در میان زمین و آسمان موجود هستند پس بایستی
که زمین و آسمان برپا نماند چون فساد زمین و آسمان لازم نیامد تعلیق فساد بر وجود معبودان ممکنه باطل شد
و کلام خدا بلا شبه صادق و حق است پس معلوم شد غلطی علما بر تعلیق فساد بر وجود معبود ممکن و اگر
مراد گیرند از لفظ الهه اله واجب دلیل منطبق چگونه خواهد شد بر مدعا زیرا که در لا اله الا الله که دعوی است
بقرینه زعم مخاطب و بقرینه وقوع اله نکره در خبر نفی افراد ممکنه متعین شده است پس تقریب تمام آنگه شود که

ودر دلیل که لو کان فیهما آلهة است نیز اله ممکنه مراد باشند لهذا حضرت مولانا قدس سره العزیز در کاسرة الاسنان
تفسیر آیت مذکوره ودیگر دلائل توحید آنچنان بشرح وبسط بیان فرمودند که در هیچ کتاب از کتب مفسرین
نخواهی یافت اول تبرکا چند سطر عبارت عربی متن در تفسیر آیت مذکوره نقل میکنیم بعده ترجمه آن بزبان فارسی
برای تفهیم عوام وخواص می نگارم قال رضی الله عنه فی کاسرة الاسنان فی انطباق دلائل التوحید علی هذا
وقد برهن الله علی نفی الغیریة بینه سبحانه وبین المنکور براهین خمس ترجمه بزبان آورده است خدای سبحانه بر نفی
غیریت درمیان خود ودرمیان اله نکره بدلائل خمسه الاول لو کان معه آلهة کما یقولون اذا لابتغوا الی ذی العرش
سبیلا دلیل اول اینست اگر بودندی همراه خدا معبودان بسیار چنانکه میگویند مشرکین در آنوقت هر آئینه
طلب میکردند بسوی صاحب عرش راه الثانی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا دلیل دوم آنکه بودندی
درمیان زمین وآسمان معبودان سوای خدا هر آئینه فاسد میشدند آن هردو والثالث لو کان هؤلاء آلهة
ما وردوها دلیل سوم اینکه اگر بودندی آن بتان معبودان غیر الله وارد نمیشدند دوزخ را والرابع والخامس
ما کان معه من اله اذا لذهب کل اله بما خلق ولعلی بعضهم علی بعض دلیل چهارم وپنجم اینکه اگر بودی همراه
خدا هیچ معبودی آنجا هر آئینه می برد هر یک اله مخلوق خود را وهر آئینه تعلی وغلبه بسیار بعضی از انها بر بعض دیگر
وظاهر ان هذه الادلة کلها علی هیئة القیاس الاستثنائی فلا بد لها من اشتمالها علی المطلوب وهو لا اله الا الله
او نقیضه وهو بعض الاله غیر الله وظاهر است که اینهمه دلائل تمامی بر صورت قیاس استثنائی هستند وقیاس استثنائی
که اصطلاح منطقیین است مشتمل میباشد بر اصل دعوی اینجا لا اله الا الله هست یا بر نقیض آن که بعض
الاله غیر الله هست ودر لو کان فیهما آلهة نه اصل مطلوب مذکور است یعنی لا اله الا الله ونه نقیض آن
یعنی بعض الاله غیر الله مذکور است فلا بد من التوجه للمذکور فی الاستدلال من المنکور والا الله حتی
یرجع الی نقیض المطلوب پس ضرور است از متوجه کردن چیزی که مذکور در استدلال از لفظ اله والا الله
بسوی نقیض مطلوب که بعض الاله غیر الله است تفصیل این اجمال بر همین منوال است که زعم مشرکین عرب وهمچنین
اعتقاد علمای متکلمین بکلمه طیبه بود یعنی معتقد بودند که هر موجود از معبود وغیر معبود غیر الله است مگر الله تعالی
این زعم واعتقاد را رد نموده بکلمه طیبه لا اله الا الله ای لا موجود غیر الله الا الله ای کل موجود الله در برابر
دعوی ایشان آیه کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله این دلیل بر هیئت قیاس استثنائی است وقیاس استثنائی مشتمل میباشد بر عین مطلوب
یا بر نقیض مطلوب مثاله ان کانت الشمس طالعة فالنهار موجود لکن الشمس طالعة فالنهار موجود نتیجه بر ابد

ور نیمثال النهار موجود عین مطلوب مذکور است واگر گویند لاکن الشمس لیست لطالعة والنهار لیس بموجود
نقیض مطلوب مذکور خواهد شد همچنین در استدلال توحید ضرور است که در دلیل اصل مطلوب لا اله الا الله
مذکور میشد یا نقیض آن که بعض الاله غیر الله است مذکور باشد چون دلیل مذکور خالی یافته شد از ذکر اصل
مطلوب که لا اله الا الله است و از نقیض آن که بعض الاله غیر الله است پس احب افتاد که انچه در ایت
لو کان فیهما الهة الا الله مذکور است آنرا راجع گردانیده شود بسوی نقیض مطلوب لهذا بجای لبعض الالهة
که موضوع نقیض مطلوب بود آورده شد لفظ آلهة جمع منکور غیر محصور برای تحصیل حسن تطابق درمیان مدلول که لا اله الا الله بود و درمیان
دلیل آن زیرا که در کلمه طیبه اگرچه لفظ اله مفرد و منکور بود لیکن چون نکره در خبر نفی واقع شده بود و هر نکره
که در خبر نفی واقع میشود دلالت میکند بر کثرت افراد منفی یعنی لا شیٔ من جنس الالهة الممکنة غیر الله و کل
اله الله پس از عبارة النص کلمه طیبه عینیت هر معبود با خدا ثابت شده و از دلالت النص عینیت هر موجود
پس ضرور است که در دلیل دعوی بر ابطال غیریت هر موجود و اثبات عینیت آن با خدا مذکور باشد پس خلاصه
دلیل اینست اگر معبودند در زمین و آسمان معبودان ممکنه غیر خدا هرآینه فاسد میشدند هر دو یعنی زمین و آسمان
زیرا که وجود حکام اغیار موجب فساد است بسبب اختلاف اراده هر یک در بقای هیئة کذائی و منشای
فساد اینکه بعد فرض وجود شریک خدا و مماثلت غیر امکان خدا لازم می آید چه هر یک ازان متصف خواهد بود
بقدرت و اراده پس ممکن است که اراده یکی برای بقای این هیئة باشد و اراده دیگر برای تبدیل این
هیئة پس اجزای لفسدتا لازم آمد چون این مطلب دقیق را علمای ظاهر نفهمیدند مراد گرفتند از اله تعدد
وجبا را و تقریر کردند که اگر معبودند در زمین و آسمان چند واجب غیر الله تمانع می شدند در بیان آنها حالانکه
در دعوی کلمه طیبه نفی مغائرت الهة ممکنه بود و دلیل قائم شد بر نفی وجبا پس تقریب تمام نشد که عبارت است
از سوق الدلیل علی حسب المدعا پس حضرت مولانا در تطبیق دلائل بر اصل مدعا موافق قواعد اصول و
معانی و بیان چنانکه برای تفسیر کلام الله میباید گوی سبقت بر سابقین و لاحقین ربودند از انجمله آیه کریمه
لقد کتبنا فی الزبور ان الارض یرثها عبادی الصالحون هرآینه نوشتیم ما در زبور پس از ذکر بدرستی که زمین وارث
شود آن را بندگان ما که نیکو کاراند اگر معنی ظاهری مراد گیرند که مالک روی زمین بجز صالحان نخواهند شد
اعتراض صریح است که شداد و نمرود و فرعون که سلاطین جبارین و مدعی الوهیت صالح نبودند بل طالح
بودند در دفع این اعتراض بعضی گفتند که مراد از صلاحیت صلاحیت دنیوی است یعنی دانائی و لیاقت

بند و نسبت ملکی گو صلاحیت دینی نباشد و بعضی نوشته‌اند که مراد ارض زمین جنت است و این موجه تأویل

قرآنست بالرای نعوذ بالله منها و حضرت مولانا میفرمایند که مراد از صالحان اولیاء الله اند که انتظام مهام

تمام روی زمین سپرد آنهاست چنانچه از مولوی جامی قدس سره السامی در نفحات الانس منقول است از کشف المحجوب

که خداوند سبحانه تعالی برهان نبوی را باقی گردانیده است ذات نبوی و اولیا را سبب اظهار آن کرده تا پیوسته

آیات حق و حجت صادق محمد صلی الله علیه و سلم ظاهر میباشد و مر ایشان را والیان عالم گردانیده اند تا مجرد

مر حدیث وی را گشته اند و راه متابعت نفس را در نوشته از آسمان باران ببرکت اقدام ایشان آید و از

زمین نبات از صفای احوال ایشان روید و بر کافران بهمت ایشان نصرت یابند و ایشان چهار هزار اند

که مکتومان اند و مر یکدیگر را شناسند و جمال حال خود ندانند و اندر کل احوال از خود و خلق مستور باشند و اخبار

برین وارد است و سخن اولیا برین ناطق و مرا خود بحمد الله این خبر عیان گشت و اما آنانکه اهل عقد و حل

و نیز بندگان درگاه حق اند سیصد اند که مر ایشانرا اخیار خوانند و چهل دیگر از ایشانرا ابدال خوانند و هفت دیگر

از ایشان را ابرار خوانند و چهار دیگر ایشانرا اوتاد خوانند و سه دیگر ایشان را نقبا خوانند و یکی آنرا قطب و غوث

خوانند و این جمله یکدیگر را شناسند و اندر امور یکدیگر محتاج باشند و بدین نیز اخبار مروی و ناطق است و اهل حقیقت

بر صحت این مجتمع اند صاحب فتوحات مکیه رضی الله عنه در فصل سی و یکم از باب صد و نود و هشتم از آن

کتاب رجال هفتگانه را ابدال بیان کرده است و در آنجا ذکر کرده که حق سبحانه تعالی زمین را هفت اقلیم

گردانیده و هفت تن از برگزیدگان برگزیده ایشانرا ابدال نام نهاده و وجود هر اقلیمی را یکی از آن هفت نگاه

میدارد انتهی و میر سید محمد بن جعفر مکی رضی الله عنه در بحر المعانی تفصیل این همه بقدر اسماء ابدال و اقطاب

نوشته داخل نموده‌اند که حدیث صحیح از عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه مروی است ان لله ثلاثة مائة قلوبهم

علی قلب ابراهیم و له خمسة علی قلب جبرئیل و له اربعة قلوبهم علی قلب میکائیل علیه السلام و له واحد قلبه علی

قلب اسرافیل علیه السلام و بروایت اخری قال علیه السلام بدلاء امتی اربعون رجلا اثنا عشر بالشام و ثمان

و عشرون بالعراق و علاء الدوله در کتاب خانواده نوشته که از زمان آدم علیه السلام تا ظهور عیسی و امام

مهدی علیهم السلام رجال الله برای محافظت عالم همیشه بوده‌اند و خواهند بود و قوام عالم از ایشانست و صاحب

اقتباس الانوار تفصیل این اجمال بشرح و بسط تمام نوشته من شاء فلیرجع الیه فقط از آن جمله آیات

انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما

اشکال در معنی آیت ہمین است کہ انبیا علیہم السلام معصوم اند از گناہ قبل نبوت و بعد آن پس معنی ماتقدم
من ذنبک و ما تاخر چیست بعضی مفسرین تاویل میکنند کہ اینکلام بطور فرض محال است یعنی اگر گناہان
از آنحضرت قبل نبوت یا بعد از نبوت میبودند مغفور میشدند و بعضی نوشتہ اند کہ مراد از مغفرت گناہان
ترقی درجات آنحضرت است چنانچہ مولوی عبد القادر صاحب بعد ترجمہ آیت مذکورہ در فائدہ نوشتہ اند
یعنی تجکو اس تحمل سے درجے بڑے ہے اور یہ بات اللہ نے کسی بندے کو نہین فرمائی کہ اگلے
پچھلے گناہ بخشے و حضرت مولانا میفرمودند کہ نزد من مراد از ماتقدم ذنوب آبا و اجداد آنحضرت است
صلی اللہ علیہ وسلم و از ما تاخر مغفرت ذنوب اولاد اوست علیہ السلام تا قیام قیامت و از انجملہ آیات
مذکورہ اینست واللہ یتوفی الانفس حین موتہا والتی لم تمت فی منامہا فیمسک التی قضی علیہا الموت
ویرسل الاخری الی اجل مسمی الخ ترجمہ این آیت در تفسیر حسینی چنان میکند کہ خدا قبض میکند نفسہا را
ہنگام موت ایشان و فرو میگیرد آن نفسہائیکہ نمردہ است در خواب پس نگاہ میدارد در انعالم آن
نفس را کہ قبل ازین قضا کردہ است بروے مرگ را و میفرستد دیگر نفوس را کہ آن زندگانی است
بہ ابدان ایشان تا وقت نامزد کہ اجل ایشان برسد امام محی السنہ رحمۃ اللہ علیہ در معالم فرمودند کہ
ہر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک مرگ
و بہ زوال و نفس تمیز نیز زائل میگردد و نفس تمیز نیز مفارقت مینماید بوقت خواب و بہ زوال او
نفس حیات زوال نمی یابد فقط و در سورہ احقاف از ابن جبیر رحمۃ اللہ علیہ نقل میکنند کہ
حقتعالی جمع میکند میان احیاء و اموات تا یکدیگر آشنائی را نشان میدہند فقط و ہمچنین در تفسیر
آیہ کریمہ و اذ قال اللہ یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی صاحب کشاف گفتہ یعنی اتمیک
حتف انفہ یعنی خواہم میرانید ترا بمرگ اجل و در جلالین معنی متوفیک قابضک و رافعک الی
من الدنیا من غیر موت نوشتہ حضرت مولانا قدس سرہ میفرمودند کہ تفسیر توفی بقبض جان و
اماتت چنانکہ از کلام مفسرین مفہوم گردید درست نیست بوجوہ چند اولا اینکہ موت نیز عبارت از
قبض روح است پس اگر یتوفی الانفس حین موتہا بمعنی قبض جان در وقت موت باشد لغو
در کلام بلیغ لازم می آید چہ حاصل معنی تمیت الانفس حین موتہا خواہد بود ثانیا اینکہ عطف جملہ
ثانیہ کہ والتی لم تمت فی منامہا بر یتوفی الانفس درست نخواہد بود چہ در نوم قبض جان نمی شود

در سورہ زمر سپارہ ۲۴ ...

در سپارہ و اذا سمعوا در آخر سورہ مائدہ ...

و اذ قال اللہ یا عیسی ابن مریم

ثالثاً معنی مذکور در آیۂ کریمہ یا عیسی انی متوفیک ہرگز راست نمی آید زیرا کہ رفع حضرت عیسی علیہ السلام بسوے آسمان بالاتفاق درعالم حیات شدہ است وعیسی علیہ السلام ہنوز حی القائم اند پس امات ہتف انفسہ وقبض روح کجا واقع شد را بعًا ورا بہ کریمہ فلما توفیتنی کنت انت الرقیب معنی توفی چگونہ درست باشد خامسًا حسب فحوای آیہ کریمہ ثم ان علینا بیانہ مادامیکہ تفسیر قرآن بالقرآن ممکن باشد تفسیر بالرای جائز نیست ولفظ توفی ومشتقات آن درکلام الہی بمواضع عدیدہ واقع گشتہ ہمہ جا مادہ مذکورہ بمعنی اتمام کمال وسویت یعنی برابر ویکسان کردن مستعمل است ولغت نیز مساعدت آن میکند مثل قولہ تعالی وابراہیم الذی وفی ای اتم امرہ کما ورد واذ ابتلی ابراہیم ربہ بکلمات فاتمہن وکذا قولہ سبحانہ ثم توفی کل نفس ما کسبت یوم القیامۃ یعنی جزای اعمال کامل دادہ خواہد شد بغیر نقصان وکذا قولہ عزوجل فکیف اذا جمعناہم لیوم لاریب فیہ ووفیت کل نفس ما کسبت وہم لا یظلمون وکذا قولہ عز اسمہ واما الذین امنوا وعملوا الصالحات فیوفیہم اجورہم واللہ لا یحب الظالمین وہکذا قولہ سبحانہ تعالی قل یتوفکم ملک الموت الذی وکل بکم ای یسوی نفوسکم بنفوس الاموات وعلی ہذا القیاس ہرجا کہ مادہ توفی مستعمل است مدلول ومراد ان ہمین معنی مذکور است پس معنی اللہ یتوفی الانفس الخ علی ماہو الملہم من الرحمان علی عبدہ اہنیست کہ خدای سبحانہ تعالی برابر ویکسان میگرداند نفوس را وقت مرگ وہنگام خواب در سلب افعال وصفات بشری از انہا کہ ستہ ضروریہ است یعنی نفوس ہمدیگر چنانکہ در حالت موت در بودن مسلوب الصفات مذکورہ برابر اند ہمچنان در حالت نوم کہ النوم اخ الموت است در سلب وتبری از صفات مذکورہ برابر اند پس رفع عیسی علیہ السلام را از زمین بسوی آسمان در سلب صفات مذکورہ برابر فرشتگان گردانید چون این معنی بذہن سلیم وطبع مستقیم مستقر گردید پس بعد ازین در معنی یا عیسی انی متوفیک ولما توفیتنی کنت انت الرقیب ودیگر آیات مرقوم الصدر اشکالی نماند یعنی ای عیسی ترا با فرشتگان برابر خواہم کرد در جا و دان بر ملاء اعلی در سلب صفات بشریت فافہم ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم از انجملہ معنی ایاک نعبد وایاک نستعین ترجمہ تیرے ہی بندگی کرتے ہیں ہم اور تجھی سے مدد چاہتے ہیں ہم علمای فرقہ وہابیہ در کتب ورسائل مصنفہ خود ہا مینویسند کہ این آیت دلیل است بر اینکہ عبادت واستعانت ہر دو خاصہ خدا است چنانکہ عبادت غیر خدا شرک شرعی است ہمچنان استعانت از غیر خدا شرک است حضرت مولانا قدس سرہ العزیز

پیغمبر فرمودند که عبادت بلاشبهه خاصه خدا و شریک کردن غیر خدا را در عبادت شرک شرعی است لیکن دلائل
امتناع آن آیات دیگر اند همچو وقضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه و لا اله الا هو خالق کل شی فاعبدوه
فاعبدوا الله مخلصین له الدین درین آیات اختصاص عبادت برای ذات پاک خداست و در ایاک نعبد
و ایاک نستعین نه امتناع عبادت است و نه امتناع استعانت زیرا که درین آیت حصر عبادت و استعانت الهی
از طرف بنده است بجناب خدا الغنی سبحانه تعلیم پیغمبر باید که مناسب حال بنده اینست که بدین مضمون بجناب
مناجات میکرده باشد و خدا نفرموده که مدد از غیر من مطلبید بلکه برخلاف آن امر فرموده تعاونوا علی البر
والتقوی یعنی مدد بکنید یکدیگر را بر کار نیک و پرهیزگاری و لا تعاونوا علی الاثم والعدوان و مدد مکنید
بر گناه و سرکشی و قیاس استعانت بر عبادت قیاس مع الفارق است زیرا که اختصاص عبادت برای
خدا از آیات مرقومة الصدر و تعمیم عون و مددگاری از تعاونوا علی البر والتقوی ثابت گردید قیاس استعانت
بر عبادت ممکن بود اگر خدا میفرمود استعینوا بالله و لا تستعینوا بغیره یا میگفت و لا تشرک فی عونه احدا
اگرچه استعانت که از هر کس که باشد عین استعانت از خداست لیکن مددگاری خدا بوسائط جاری
است و در عالم اسباب بدون وسائط چاره نیست مثلا طلب رزق از خدا بلا واسطه کشتکاری
یا خرید و فروخت یا سوال همه یکسر متصور نیست و سیری شکم بغیر از طعام امکان ندارد اگر طعام را غیر خدا نمیدانند
استعانت و دفع گرسنگی بکنید که بزعم شما شرک است و منشای غلطی فرقه وهابیه درین آیت نافهمی ضابطه
توحید است و آن اینست که مدار توحید شرعی و شرک شرعی در عبادت و دیگر افعال بر اختصاص طلبی
از جانب خداست و اختصاص طلبی هر فعل بر دو نهج باشد یکی آنکه امر صریح باشد بتخصیص آن برای خدا
چنانکه فاعبدوا الله مخلصین له الدین که اخلاص بمعنی اختصاص است دوم آنکه نفی صریح باشد از نسبت
آن فعل بغیر خدا و وعید شدید باشد بر آن همچو فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة
ربه احدا درین هر دو آیت اختصاص طلبی عبادت است از جانب خدا و نهی عبادت غیر است پس
معلوم شد که عبادت خاص برای خداست و عبادت غیر شرک شرعی است و سوای این صفت
برای هیچکدام صفات دیگر خدا تعالی اختصاص طلبی نکرده گو معنی اختصاص از کلام بنده مفهوم شود
چنانکه ایاک نعبد و ایاک نستعین لیکن خدا طالب خصوصیت نیست و نمیگوید که سوای من مدد از دیگر
مجوئید بلکه بعضی جا حصر از کلام خدا هم مفهوم میشود لیکن اختصاص طلبی از طرف خدا نیست همچو ان الحکم

الا انه ظاهر حصر صفت حکم برای خدا فهمیده میشود لیکن خدا ميفرمايد که سوای من دیگری را حاکم بگوئید بلکه
در آیة الیس الله با حکم الحاکمین نسبت حکومت بدیگران خود فرموده است چون فرقه وهابیه ضابطه اختصاص طلبی
و اقسام توحید و شرک و اجزاء آن نفهمیدند بر اکثر افعال حکم شرک شرعی کرده اند ونداستند که در شرع شریف
فعل واحد که بحسن اعتقاد حلال بود همان فعل از بدی اعتقاد و از بوئی نیت حرام میگردد چنانچه نماز از اخلاص
فرض است و از نیت ریا حرام پس استعانت از هر کس که باشد اگر مستعین مستعان را حاکم مستقل و شریک
الوهیت خدا داند شرک میتواند شد و الا فلا این بود وقت نظر در معنی ایاک نعبد و ایاک نستعین طرفه
آنچه معنی حصر از تقدیم معقول بر فعل مستفاد میشود و دال بر وحدت وجود است بر این معنی علمای ظواهر را
نظر التفات نیست ترجمه اش اینکه تیری ہی عبادت کرتے ہیں ہم و تجھی سے مدد چاہتے ہیں ہم یعنی
در حقیقت هر عابدی هر معبودی را که عبادت میکند آن معبود توئی غیر تو نیست و هر مستعین از هر مستعان که مدد
میجوید آن مستعان توئی غیر تو نیست گو مستعین آن با عابد غیر از حماقت و جهالت خود غیر پندارند سه توئی مقصود
گر تر و یک غیرم ؛ توئی معبود گر ترو یک دیرم ؛ خلاصه معنی توحید ایاک نعبد و ایاک نستعین این نیست لیکن
حجاب این معنی از روی هر کس نمیکشایند فافهم و لا تکن من الغافلین از انجمله آیة کریمه و اعبد ربک حتی
یاتیک الیقین است که در آخر سوره حجر واقع شده مفسرین در معنای این آیه مینویسند که عبادت بکن رب خود را تا وقتیکه برسد ترا الیقین اکثر علما
میگویند که یقین کنایه است از موت بحکم کل نفس ذائقة الموت آید زیرا که یقینیست و بعضی میگویند که یقین تام است از اسماء موت و این تفسیر نه از روی
قران است و از حدیث و عقلاً هم فائده امر معلوم نمیشود زیرا که جمیع احکام شرع و اعمال مکلفین مشروط
بحیات است و بعد فوت عمل عامل خود منقطع میشود پس فائده خطاب این حکم خاصه برسول صلی الله علیه وسلم
واضح نشد لهذا حضرت مولانا اقدس سره العزیز در رساله حبد المقل این آیت را دلیل حقیه وحدت وجود
گردانیده و یقین را به معنی حقیقی خود گذاشته نوشته اند که تاویل الیقین بالموت صرف بدو نام مفسرین است
از قران و حدیث بران دلیلی ندارند و منشای تاویل از معنی حقیقی اینست که ظاهرا اعتراض وارد میشود
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را وقت عبادت یقین حاصل نبود پس برای دفع اعتراض از یقین موت مراد میگیرند
حضرت مولانا در جواب اعتراض مذکور فرموده اند که یقین را سه مراتب است اول علم الیقین پیش از دیدن
شی دوم عین الیقین بعد از دیدن شی سوم حق الیقین بعد از فنای رای در مرئی و این هر سه مراتب
در کلام الله مذکور است بقوله تعالی کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین و در حق

کلام خود میفرماید وانه لحق الیقین هرگاه وجود هر سه مراتب در کلام الهی دریافت کردی اکنون بدانکه مراد
از لفظ یقین در آیه حتی یاتیک الیقین فرد کامل یقین است که آن عبارت از حق الیقین و حالت وجود باشد
چون این مرتبه بعد فنای کامل حاصل میشود و در انحالت سکر و بیخودی عبادت بجا طور عمل آید سوال برین معنی
اعتراض عظیم وارد میشود و آن اینکه از دو حال خالی نیست که رسول صلی الله علیه وسلم مرتبه حق الیقین
توحید داشتند یا نه اگر نداشتند نقصان در کمال نبوت لازم می آمد و اگر میداشتند میبایست که عبادت
میگذاشتند که یقین مذکور بلفظ حتی غایت عبادت واقع شده و غایت از حکم مغیا خارج میباشد برای
دفع این سوال مولانا قدس سره نوشتند که پیغمبر ما و دیگر انبیا علیهم الصلوة والسلام را علم الیقین و عین الیقین
توحید دائما حاصل بود و ادای عبادت انبیا بطور احسان در مرتبه عین الیقین میباشد چنانچه در احادیث
صحاح واقع است الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه وان لم یکن تراه کانه یراک و این ادائ
احسان در مرتبه عبدیت و بشریت است نه در فنا و بیخودی که آن حال از احوال ولایت نبی باشد که فوق
از مرتبه نبوت است و چون انبیا علیهم السلام مامور اند بکار هدایت و صلاح و فلاح خلائق که نبوت عبارت
از انست و مدار آن بر صحت و سلامت عقل معاش و معاد میباشد احتمال دارد که حالت حق الیقین
مذکور علی الدوام نداشته باشند زیرا که قول خدای سبحانه قل رب زدنی علما و قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اللهم ارنا الاشیاء کما هی و اللهم ارنا الحق حقا و ارنا الباطل باطلا و اللهم ارزقنی فیک تحیرا و کذا قول
موسی علیه السلام رب ارنی انظر الیک و قس علی هذا دیگر ادعیه انبیاء دلالت میکند بر طلب زیادتی علم
و رویة حقائق اشیا و تمنای مشاهده ذات منزه و بر ظاهر است که این طلب و تمنای دائمی و در حالت
بیخودی و فنا نباشد بلکه مضمون اقوال مذکور بجز استدعای حق الیقین نیست پس معنی ارنا الاشیاء
کما هی ارنا وحدت الاشیاء معک فی الوجود و ارنا الموجود هو انت وحدک یعنی تعدد و تکثر و تغائر اشیا که
در عین الیقین می نماید از حصول حق الیقین وحده ارنا نظر ما بردار تا ببینیم که نیست در وجود مگر ذات واحد تو
و همچنین معنی اللهم ارزقنی فیک تحیرا دلالت میکند بر طلب مرتبه حق الیقین که موجب تحیر است در ذات
او تعالی بر صدق المعنی قوله صلی الله علیه وسلم لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل
شاهد عدل است همچنین رب ارنی انظر الیک دلالت میکند بر طلب رویة تنزیه در حال بشریت و
و فرق عظیم است درمیان رویة تشبیه مر تشبیه را و میان رویة تشبیه مر تنزیه را زیرا که در رویة او تعالی

رای بجال خود باقی نمیماند بلکه چیز دیگر میگردد چنانکه دلالت میکند بران قوله تعالی فلما تجلی ربه للجبل جعله
دکا وخر موسی صعقا واگر موسی علیه السلام در وقت سوال مرتبه حق الیقین میداشتند در جواب ان لن ترانی
نمی شنیدند چه مراد از لن ترانی انکار رویت مطلقا نیست بلکه انکار در حالت هستی وجود مستدعی است
یعنی لن ترانی شاعری خوش گفته است ؎ مین نے ارنی کہا تو یون بولا ؛ حبیب تاک تو ہے
لن ترانی ہے ؛ وچون برای فنا مراتب لاتعد ولاتحصی است پس مراتب حق الیقین انبیا و اولیا نیز
مختلف ومتفاوت بحسب فنای ہر یک میباشد از جمله منفردات و کمال علمی حضرت مولانا اینست که
حضرت قدس سره کلمه طیبه را اصل الاصول دین یافته تفسیر ان بنفی غیریت واثبات عینیت موافق علم
معانی وبیان وکلیات عربیت واصول شریعت نموده دلائل توحید ودیگر آیات کلام مجید را مطابق
آن فرمودند وغلطیهای دیگر علما سلفا وخلفا بیان نمودند ودر رسائل خود دعوی اینمعنی نوشتند که
دلالت نمیکند بر غیریت که نقیض عینیت مثبته باشد هیچکدام آیت از آیات ربانی ونه حدیث صحیح نبی آخر الزمان
از روی عبارت النص ودلالت النص وبر اینچنین دعوی بلند علمای زمانه جرح وقدح کردن نتوانستند مگر از بعضی آیات
آنها را توهم غیریت ناشی میشد بنا بر دفع توهم شان حضرت مولانا تفسیر آن آیات در کاسرة الاسنان
با این خوبی نوشتند که مزیدی بران متصور نمیشود لیکن عبارت ومعنی آن دقیق است بفهم ہر کس نمی آید
لہذا برای افاضت عامه عبارت آنمقام را با ترجمه فارسی منویسیم قال مولانا قدس سره الاقدس
فان قلت ان قوله علیه السلام لا اله غیرک وقوله سبحانه مالکم من اله غیره معارض بما ورد وهو حی لا یموت
ولا تاخذه سنة ولا نوم وهو یطعم ولا یطعم ولم یلد ولم یولد فالاول کما انه نص ای مسوق فی نفی الغیریة
عن المنکور فکذا الثانی نص ای مسوق فی نفی العینیة بینه سبحانه وبین الموصوف بالموت والسنة والنوم
وکونه مطعما علی المفعول ووالدا ومولودا ترجمه اگر بگوئی که تحقیق قول علیه السلام لا اله غیرک وقول خدای
سبحانه مالکم من اله غیره معارضه کرده شده است با قول الہی که وارد شده اند در نفی عینیت یعنی هو حی لا یموت
خدای زنده است نمی میرد ونمیگیرد او را پینکی ونه خواب واو طعامه میخوراند وخود نمیخورد واو والد ومولود نیست
پس اول یعنی لا اله غیرک چنانکه سوق کرده شده است در نفی غیریت اله از خدای سبحانه پس همچنین آیات
مذکوره سوق کرده شده اند (رانده شده ۱۲) در نفی عینیت در میان خدا ودرمیان موصوف به موت وپینکی وخواب یعنی
میت ونائم وخورنده طعام ووالد ومولود غیر خدا استند وایضا معارض بصریح الغیریة بقوله سبحانه افغیر الله

تأمروني اعبد ايها الجاهلون افغير الله ابغي ربا وهو رب كل شيء افغير الله اتخذ وليا فاطر السموات وقوله سبحانه
من دوني ومن دونه ومن دون الله اي من غيري ومن غيره ومن غير الله فهذه الاقوال كلها تدل دلالة
قطعية على ان المنكور غير الله سبحانه ترجمه وهمچنين معارضه كرده شده است بصريح غيريت كه مفهوم ميشود
از چندين آيات يكي ازان اينست ايا غير خداي را امر ميكنيد كه بپرستم من اي قوم جاهلان دوم اينكه ايا
غير الله را رب بگيرم وحالانكه خدا رب هر شيء است سوم اينكه ايا غير الله را بگيرم دوست خود وحالانكه خداي
خالق سموات است وهمچنين لفظ من دوني ومن دونه ومن دون الله بمعني من غيري ومن غيره ومن غير الله
اين همه اقوال دلالت ميكنند بدلالت قطعي برينكه المنكور غير خداي سبحانه است قلت المراد من سلب الصفات
المذكورة ان الله سبحانه ليس منحصرا فيها لان الموت والسنة والنوم والمطعم على المفعول والوالدية والمولودية
مختص بانواع الثلث من الجن والانس والحيوان فاتصافه سبحانه بهذه الاوصاف يوهم انحصاره سبحانه
في الانواع الثلث فيلزم التغاير بينه سبحانه وبين غيره كالملك والافلاك التسعة والعناصر الاربع وما يتركب
منها من غير انواع الثلث من الاشجار والاحجار وغيرها فيلزم الوقوع فيما عنه الفرار فورد النفي على الاتصاف
بهذه الاوصاف لئلا يلزم الوقوع فيما عنه الفرار لانه سبحانه غير الميت وغير ماخوذ السنة والنوم والمطعم
على المفعول وغير الوالد والمولود تغايرا حقيقيا فالمراد انه حي لا ينحصر في من يموت او في من ياخذه سنة
او نوم او يطعم على المجهول ويلد او يولد ذكر الملزوم واراد اللازم ترجمه در جواب معارضه مذكوره ميگوئيم
كه مراد از سلب صفات مذكوره اينست كه بتحقيق خداي سبحانه منحصر نيست دران صفات زيرا كه صفت مرگ
وپينكي وخواب وطعام خورانيده بودن وپسر بودن وپدر بودن مختص اند باقسام ثلثه جن وانس وحيوان پس
متصف كردن خداي سبحانه را باين صفات در وهم مي اندازد كه خداي سبحانه درهمين صفات منحصر است
پس لازم مي آيد تغاير درميان خداي سبحانه ودرميان غير انواع ثلثه چنانكه فرشتگان وآسمانهاي نهگانه
وعناصر چهارگانه وانچه مركب است ازان سواي هرسه انواع مذكوره از قسم اشجار وجمادات وغيره پس
لازم خواهد آمد وقوع درانچه ازان گريز بود يعني غيريت بدين سبب وارد شده است نفي از اتصاف
صفات مذكوره تا لازم نيايد وقوع درانچه ازان گريز بود نه براي اينكه خداي سبحانه غير ميت وغير نائم
وغير مطعم وغير والد ومولود است تغاير حقيقي پس مراد اينست كه بتحقيق خداي تعالى حي است يعني منحصر
نيست دران چيزها كه بميرند وهمچنين منحصر نيست در نائم وطعام خوري واسپريت و پدريت وهمچنين اتصاف

صفات مذکوره را غیریت لازم بود لهذا نفی کرده شد بطریق ذکر ملزوم و اراده لازم فان قلت ان التاویل
بذکر الملزوم و اراده اللازم تفسیر بالرای و قد ورد الوعید الشدید علی من یفسر القرآن بالرای ترجمه پس اگر
گوئی تو که تاویل بذکر ملزوم و اراده لازم تفسیر بالرای است و تحقیق وارد شده است وعید سخت بر آنکس
که تفسیر میکند قرآن را بعقل خود قلت ان ذکر الملزوم و اراده اللازم المذکور تفسیر للقرآن بالقرآن اذ قد
ورد نفی الغیریة بینه سبحانه و بین المنکور لا اله الا الله ای لا اله غیر الله الا الله موافقا بقوله سبحانه ما لکم من اله
غیره و قوله علیه السلام لا اله غیرک و برهن علی نفی الغیریة بینه سبحانه و بین المنکور عبارة و بینه و بین سائر الاشیاء
دلالة به براهین خمس و البراهین الخمس یحکم حکما مبنیا علی تفسیر الوارد بذکر الملزوم و اراده اللازم المزبور
اذ لم یبرهن علی نفی العینیة بینه سبحانه و بین هذه الاوصاف من الموت الی آخرها فما لم یبرهن علیه من نفی العینیة
تاویله الی ما برهن علیه من نفی الغیریة دفعا للتناقض ترجمه در جواب سوال مذکور گوییم که ذکر ملزوم
و اراده لازم مذکور تفسیر قرآن است بقرآن زیرا که تحقیق وارد شده است نفی از غیریت میان خدای
و میان اله منکور بکلمه طیبه که بمعنی نیست معبود غیر خدا مگر خدا است موافق آیه کریمه ما لکم من اله غیره و مطابق
حدیث لا اله غیرک نیست هیچ معبود غیر تو و برهان آورده شده است بر نفی غیریت در میان خدا و در میان
هر معبود از روی عبارة النص در کلمه طیبه ثبوت عینیت و در میان او تعالی و دیگر همه اشیا از روی دلالت
دلالت النص بدلائل خمسه و بر هیچ دلائل مذکوره حکم میکند حکم مبنی بر تفسیر وارد ذکر ملزوم و اراده اللازم
یعنی غیریت چرا که وارد نشده است کدام دلیل بر نفی عینیت در میان خدا و در میان موصوف بصفات
سلبی از موت و غیره پس آنچه برهان وارد نشده است بران از نفی غیریت واجب است تاویل آن بطرف
معانیکه وارد شده است بران دلیل از نفی غیریت بنابر دفع تناقض والقرینة علی المجاز من ذکر الملزوم
تعذر الحقیقة کما فی جری المیزاب و صام نهاره و قام لیله و کما ان تعذر الحقیقة فی جری المیزاب و صام و قام مشاهد بعین البصارة کذالک تعذر الحقیقة
فی الوارد المذکور و هی اراده الملزوم دون اللازم مشاهد بعین البصیرة اذ العقل یحکم بان التغایر بین العالم کلا و جزءا
و بینه سبحانه یقتضی امکان الطرفین و امکانهما یقتضی عجزهما والعیاذ بالله من عجزه سبحانه ترجمه و قرینه بر مجاز
که عبارت از ذکر ملزوم و اراده لازم است تعذر حقیقت است چنانکه در قول جری المیزاب یعنی جاری شد
آب ریز و صام نهاره یعنی روزه داشت روز او و قام لیله یعنی قیام کرد شب او پس چنانکه تعذر حقیقت
در جری المیزاب و صام و قام مشاهده کرده میشود بنظر بصارت حسی همچنان تعذر حقیقت که عبارت از اراده

ملزوم است نه لازم در آیات مذکوره مشاهده کرده میشود بچشم بصیرت عقلی زیرا که عقل مشاهده میکند این را که
تغایر حقیقی در میان عالم از روی کل وجزو در میان خدای سبحانه مقتضی امکان طرفین است و امکان
طرفین مقتضی عجز هر دو جانب است پس پناه بخدا از لزوم عجز خدای سبحانه و الجواب مما اعطیت من اقوال الدال
علی صریح الغیریة ان هذه الاقوال لیس نصا فی التفرقة والتغایر از غیر الله ومن دونه ومن دون الله ترکیب
اضافی وقع مفعولا او متعلقا فلا یکون نصا اولا بد للنص من کلام تام والکلام التام ههنا قد سیق فی
انکار عبادة الغیر الوهمی واتخاذه ولیا او بعینه ربا وهو المقید فلا یصلح للمعارضة بالکلام التام المبرهن
علیه وهو قوله لا اله غیرک ومالکم من اله غیره ترجمه وجواب دندان شکن علما از حضرت مولانا اینست که اینهمه
اقوال نص نیست در تفرقه وتغایر از لفظ غیر الله ومن دون الله ترکیبهای اضافی اند که واقع شده است
بعضی مفعول وبعضی متعلق جمله پس نشد نص زیرا که ضرور است برای نص از کلام تام وکلام تام درینجا
تحقیق سوق کرده شده است در انکار عبادت غیر وهمی و اتخاذ آن دوست یا گرفتن آن رب وآن مقید
است یعنی غیریت وهمی نه نفی غیریت پس صالح نخواهد بود برای معارضه با کلام تام که دلیل آورده شده است
بران وحدیث لا اله غیرک وقول مالکم من اله غیره بمعنی قوله سبحانه افغیر الله زعما واعتبارا و ...
والواقع دفعا للتناقض والتعارض فمعنی تامرونی اعبد ایها الجاهلون وجه الجمل ان عبادة غیر الله
زعما واعتبارا عبادة المقید وعبادته توهم انحصار المطلق فی المقید فیلزم منه ان غیر المقید من سائر الاشیاء
غیر المطلق وهو الله سبحانه فیلزم الوقوع فیما عنه الفرار وهو الاشتراک بالله فی زعم الخلق فیکون اضلالا
نعوذ بالله وقس علیه معنی ورائه من الاقوال المذکورة ترجمه پس معنی قول سبحانه افغیر الله این است
که چیزیکه در زعم شما غیر است یا غیر است در اعتبار نه آنکه آنچیز مغایر خدا است در واقع ونفس الامر واراده مغایرت
زعمی واعتباری برای دفع تعارض وتناقض است در میان آیات که دال بر نفی مغایرت حقیقی
گذشته اند واز همین جهت خدای تعالی امر کنندگان عبادت اصنام را در قول خود تامرونی اعبد ایها الجا
بجهالت نسبت کرده است ووجه جمل اینکه عبادت غیر زعمی واعتباری عبادة مقید است وعبادت مقید
موهم انحصار مطلق است در مقید پس لازم می آید از آنکه غیر مقید از سائر اشیا غیر مطلق است که
خدای سبحانه باشد پس لازم می آید ازان وقوع درانچه ازان گریز بود وآن اشتراک بالله است در
زعم خلق واین منجر باضلال است نعوذ بالله منه وقیاس کن برین معنی دیگر اقوال را که ازان توهم

اثبات غیریت ونفی عینیت ناشی میشود وفقط ازانجمله فهمیدن فضیلت زید ابن حارث از آیات کلام الله
که جمهور علما التفات بدان نکردند عقیده مشهور اهل سنت وجماعت است که افضل البشر بعد انبیا ابوبکر
صدیق رضی الله عنه است ودلیل افضلیت بعضی آیات کلام الله را ذکر میکنند مثل ثانی اثنین اذ هما
فی الغار واذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی ومثل هذا
درین آیات از اشارة النص قیاساً تخصیص حضرت صدیق اکبر میکنند لیکن از روی عبارة النص فی آن
ثابت کردن نمیتوانند چنانچه علمای شیعه منکر تخصیص اند حضرت مولانا میفرمایند که فضل وکمال وصدیقیت
واسبقیت ایمان وصرف جان ومال در کار دین وعشق ومحبت سید المرسلین که موجب قرب واختصاص
اکثریت ثواب عند الله باشد مر حضرت صدیق اکبر را مسلم الثبوت است لیکن همت علما اهل سنت
متوجه این معنی است که منجمله صحابه کرام برافضلیت هرکدام که کتاب الله صراحةً ناطق باشد آنکس را
افضل البشر بعد انبیا باید دانست بدانست تقریر بحر حضرت زید ابن حارث رضی الله عنهما مدح وذکر
هیچکدام صحابی بقید نام واوصاف تمام عبارةً وصراحةً مذکور نیست وقصه حضرت زید ابن حارث آنست
که زید در اصل از شرفای عرب بود در عمر ده سالگی بدست کفار اسیر شده در شهر مکه فروخته شدند آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خرید نموده پرورش فرمودند برادر وپدر زید بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده
درخواست آزادی کردند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم راضی شدند لیکن زید بفیض صحبت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم یافته عاشق شده بود محبت حضرت صلی الله علیه وسلم را بر شفقت پدری ترجیح داده رفاقت
پدر وبرادر قبول نکرد وملازم صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ماند تا آنکه بالغ شد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم او را متبنای خود کردند یعنی لی پالک را فرزند خود گردانیده خواستگار شادی او شدند چنانچه روزی
بخانه جحش شوهر عمه خود رفته با زینب بنت جحش که خواهر عمه زاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود نسبت
زید مقرر کردند مردمان خانه جحش بگمان آنکه پیغمبر خدا برای نفس نفیس خود میخواهند برغبت تمام
قبول کردند وبعد دریافت آنکه برای متبنای خود میخواهند انکار پیش کردند واین امر برآنحضرت ناگوار
آمد برای استرضای آنحضرت صلی الله علیه وسلم حقتعالی خود متهم انکار گردیده اول رسیپاره بیست دوم
در سوره احزاب درین آیه کریمه حکم عام فرموده ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امراً ان یکون
لهم الخیرة ترجمه نمیرسد هیچکدام مرد مؤمن وزن مؤمنه را که باشد آنها را اختیار در کاری حکم کرد خدا و

رسول او وران یعنی انچہ تجویز خدا و رسول باشد مجال نیست کسی راکہ انکار آن کند بعد نزول این
آیت ہمہ کسان بر نسبت زینب با زید راضی شدند و آنحضرت نکاح کردہ بخانہ خود آوردند و باہم صحبت شد
لیکن چون زینب عالی خاندان بود و زید اگرچہ متبنای رسول بود زر خرید میدانست و زینب رضی اللہ عنہا
در زید بنظر حقارت نگاہ میکرد و ازین سبب موافقت کلی نیامد و زید ارادہ طلاق کرد و آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم را خاطر زینب نیز عزیز بود و او حسب ارشاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم راضی شدہ بود و در طلاق
ہتک عزت شان انگاشتہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مانع شدند و زید را گفتند امسک علیک
زوجک واتق اللہ نگاہ دار بر خود زوجہ خود و بترس از خدا چنانچہ این قصہ را حق تعالی باین عبارت
حکایت میکند واذ تقول للذی انعم اللہ علیہ وانعمت علیہ امسک علیک زوجک واتق اللہ وتخفی
فی نفسک ما اللہ مبدیہ وتخشی الناس واللہ احق ان تخشہ ترجمہ جب تو کہنے لگا اوس شخص کو
جسپر اللہ نے احسان کیا اور تو نے احسان کیا رہنے دے اپنے پاس اپنی جورو کو اور ڈر اللہ سے
اور تو نے چھپایا تھا دل مین ایک چیز کو جو اللہ اوسکو کھولا چاہتا ہے اور ڈرتا تھا لوگون سے اور
اللہ سے زیادہ چاہیے ڈرنا فلما قضی زید منہا وطرا زوجنا کہا لکیلا یکون علی المومنین حرج
فی ازواج ادعیائہم اذا قضوا منہن وطرا وکان امر اللہ مفعولا زید تمام کر چکا اوس عورت سے
اپنی غرض ہمنے تیرے وہ نکاح مین دی تو نرہے سب مسلمانون پر گناہ نکاح کرلینا جورونمین اپنے
لے پالکون کی جب وہ تمام کرین اپنی غرض اور ہے اللہ کا حکم کرنا فائدہ حضرت زینب
زید کے نکاح مین آئین تو وہ انکی آنکھون مین حقیر لگتا مزاج کی موافقت نہوئی جب لڑائی ہوتی
تو زید حضرت سے آکر شکایت کرتے اور کہتے مین اسے چھوڑتا ہون حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
منع کرتے کہ میری خاطر سے اونسے تجکو قبول کیا اب چھوڑ دینا دوسری ذلت ہے جب
بار بار قضیا ہوا حضرت کے دلمین آیا کہ اگر ناچار زید چھوڑے گا تو زینب کی دلجوئی بغیر اسکے
نہین کہ مین نکاح کرون لیکن منافقون کی بدگوئی سے اندیشہ کیا کہ کہینگے اپنے بیٹے کی جورو
گھر مین رکھی حالانکہ لے پالک کو حکم بیٹے کا نہین ہے کسی بات مین اللہ تعالی نے
حضرت زینب کی خاطر رکھی بعد طلاق کے حضرت سے نکاح مین دی اللہ کے فرمانے سے
نکاح بندھ گیا ظاہر مین نکاح کی حاجت نہوئی جیسے اب کوئی لے پالک اپنی لونڈی غلام کا

در سیپارہ ۲۲ و رکوع ۵ در سورہ احزاب

نکاح باندھ دے غرض تمام کر کے یعنی چھوڑ دے ما کان علی النبی من حرج فیما فرض اللہ لہ سنت اللہ فی
الذین خلوا من قبل وکان امر اللہ قدرا مقدورا ترجمہ نبی پر کچھ مضایقہ نہین اوس بات مین جو ٹھہرا دی اللہ نے
اوسکے واسطے دستور رہا ہے اللہ کا اور لوگون مین جو گذرے پہلے اور ہے حکم اللہ کا مقرر ٹھہر چکا

الذین یبلغون رسالات اللہ ویخشونہ ولا یخشون احدا الا اللہ وکفی باللہ حسیبا ترجمہ وہ جو پہنچاتے ہین
پیغام اللہ کے اور ڈرتے ہین اوس سے اور نہین ڈرتے کسی سے سوا اللہ کے اور
اللہ بس ہے کفایت کو بنوالا یعنی پیغمبر کو ایک حکم کرنا جو شرع مین روا ہو کیا مضایقہ رکھتا ہے
ہمیشہ پیغمبرون کو اوسکے سوا کسی کا ڈر نہین یا یہ کہ بعضے حکم ہمیشہ
پیغمبرون کو خاص رہے ہین جیسے عورتون کی گنتی حضرت داود کو سو عورتین
تھین اور کوئی اپنی حد سے بڑہے تو گناہ ہے اور انکو روا ہوا اور نہ مضایقہ نہین اور اونکو

خاص بعضے حکم ایسے ہین کہ خدا کے خلاف حکم نہین کرتے ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن
رسول اللہ وخاتم النبیین وکان اللہ بکل شیء علیما ترجمہ محمد باپ نہین کسی کا تمہارے مردون مین لیکن
رسول ہے اللہ کا اور مہر سب نبیون پر اور ہے اللہ سب چیز جانتا فائدہ حضرت کی اولاد یا لڑکی
گذر گئی یا بیٹیان ہین کوئی مرد ہو کسیکا اوسکا بیٹا نجانو مگر رسول اللہ کا ہے اس حساب سے سب
اوسکی بیٹی ہین اور پیغمبرون پر مہر ہے اوسکی یعنی بعد اوسکے کوئی پیغمبر نہین یہ بڑائی اوسکو سب سے
بڑی ہی و براے دفع طعن منافقین کہ می گفتند پیغمبر زن فرزند خود را در خانہ انداخت سبحانہ تعالی در

اوائل سورہ احزاب نازل کردہ بود ما جعل ازواجکم اللائی تظاہرون منہن امہاتکم وما جعل ادعیاءکم
ابناءکم ذلکم قولکم بافواہکم واللہ یقول الحق وہو یہدی السبیل ترجمہ نہین کیا تمہاری جورون کو جنکو ماکہہ بیٹھے
سچ تمہاری مائین اور نہین کیا تمہارے لے پالکون کو تمہاری بیٹی یہ تمہاری بات اپنی منہہ کی اور
اللہ کہتا ہے ٹھیک بات اور سوجھاتا ہے راہ فائدہ کفر کے وقت کوئی جورو کو مان کہتا تو وہ
ساری عمر اوس سے جدا ہوتی اور کسیکو بیٹا کر بولتا تو وہ سچا بیٹا ہو جاتا اللہ تعالی نے یہ دونون
حکم بدل دیے جورو کو مان کہنا قد سمع اللہ اویگا اور لے پالک کا حکم آگے بیان ہے ان دو کے
ساتھ تیسری بات یہ سنادی کہ ایسے باتین کہنے کو بہتر مین اور نہ عمل نہین ہو سکتا جیسے مستقل مرد
کو کہتے اسکے دو دل ہین جاتی خبر کر دیکھو تو کیسے دو دل خفیظ ور قدین آیات ذکر خبر حضرت زید و بود نیز

منهم علیه خدا و رسول و آمدن وحی مطابق رای او در قرآن مجید موجود است و در احادیث صحاح نیز فضل
و کمالات حضرت زید بل فضل اسامه ابن زید آنچه مذکور است آنقدر در حق دیگری کمتر باشد از انجمله اینست
که در مرض الموت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اسامه ابن زید لوای جهاد بدست مبارک خود داده رخصت
فرمودند اغز برکة الله و دران غزوه حضرت ابو بکر و حضرت عمر ابن الخطاب را تابع اسامه کردند که فرمان بردار
وی باشند زیاده ازین کدام فضل و فخر خواهد بود و آنچه در کتب احادیث افضلیت حضرت صدیق اکبر
بر سائر صحابه نقل میکنند هیچکدام از آن متواتر نیست و از حدیث احاد نسخ قرآن در هیچ مذهب نمیتواند شد
بعد اینهمه دلائل حضرت مولانا فرمودند که ظاهرا وجه تخصیص ذکر بقید نام زید ابن حارثه رضی الله عنه اینست
که او تعالی بعلم قدیم خود دانست که زید را بسبب فنای هستی خود ش و عالی ظرفی خویش نخوت نخواهد بود
که هیچ من خدا در کلام خود میفرماید بخلاف دیگر صحابه که هر یک را مقامی دیگر است تمت لمعه اول النور رابع
در معنی بعضی احادیث از انجمله حدیث انما الاعمال بالنیات است روزی بحضور مولانا تذکره این حدیث
بمیان آمد فرمودند که این حدیث صحیح قسم مشهور بلکه اصح و اشهر است که نزد محدثین بدرجه تواتر رسیده است
جمله ائمه حدیث از تیمنا و تبرکا در اوائل کتب حدیث می آرند چنانچه صاحب مشکوة از امیر المومنین
عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت میکند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات
گفت امیر المومنین عمر رضی الله عنه فرمود رسول خدا بروی باد صلوة و سلام نیست اعتبار کارها و قبول
آن بدرگاه حقتعالی مگر بنیتهای آن و در بعضی روایات الاعمال بالنیات بی کلمه انما و در بعض العمل بالنیة
نیز آمده مقصود از همه عبارات همین است که هیچ عمل بغیر نیت مقبول و معتبر نبود و ثواب بران مرتب نشود
شخصی از حضار پرسید که قطع نظر از مقبولیت و ترتیب ثواب عمل بدون نیت صحیح و درست میشود یا نه
فرمودند درین اختلاف است درمیان مجتهدین بنا بر آنکه اعمال دو قسم است یکی آنکه مقصود لذاته باشند همچو
نماز درین قسم چون ثواب نماند صحت هم نبود جائز نباشد بالاتفاق بی نیت مطلقا دوم آنکه وسیله عمل دیگر باشد
چنانچه وضو درینجا نیز ثواب مشروط به نیت است ولیکن نفس عمل بی نیت جائز
بود نزد امام ابی حنیفه رحمة الله علیه بخلاف امام شافعی وغیره ائمه دیگر که نزد آنها از وضوی بی نیت نماز
جائز نیست پرسیدند که عمل صرف فعل جوارح را میگویند یا فعل قلبی را نیز شامل است فرمودند که البته فعل
قلبی را نیز شامل است و اطلاق بران عبارت از احادیث دیگر آمده زیرا که نیة المومن خیر من عمله در اخبار وارد

حدیث انما الاعمال بالنیات

اگرچه بطور محدثین لفظ آن بدرجه صحت نرسید لیکن بالمعنی صحیح است پس از روی این حدیث نیت قلبی را
خیر الاعمال توان گفت بچند وجه اول اینکه نیت تنهایی بی اقتران عمل نیز عبادت است و اجر ثواب بران مترتب
میشود بخلاف عمل جوارح که ترتیب ثواب بران منحصر بر نیت است دوم اینکه در حدیث آمده که بمجرد اراده حسنه
اجر حسنه کامله در نامه اعمال نوشته میشود و بر عمل بی نیت ثواب نیست چه جا که عمل اصلا بوقوع نیاید سوم آنکه
در حدیث آمده است که اگر وقت خواب نیت تهجد کرده خفت و از غلبه نوم صبح شد که تهجد گذاردن نتوانست
ثواب تهجد خواهد یافت بسبب نیت آن چهارم آنکه محل نیت دل است و دل اشرف اعضای دیگر است
محل معرفت حق است پنجم آنکه نیت از عمل بهتر است نیت پایدار و باقی است و عمل فانی و ناپایدار است ششم آنکه
وخلود جنت و دوزخ بموجب نیت اهل آن است نه بمقتضای عمل والا بقدر زمان عمل مکث شدی بودی ششم آنکه
در عمل خوف ریا و سمع است و نیت محفوظ از ریاست هفتم آنکه اعمال خیر بحد و بی اندازه است و مومن
نیت میکند که همه اعمال خیر عامل شوم پس بموجب نیت ثواب بحد می یابد و علی هذا القیاس نیة الکافر
شر من عمله دلالت دارد که سزای اعمال جمله سیئات بغضب او باشد که همان موجب خلود جهنم خواهد بود بعده
ارشاد شد که از همین حدیث معلوم میشود که عمل نیک با فساد عقیده و نیت فاسد مقبول نخواهد شد پس
کسانیکه با عتقاد غیریت دعوی توحید میکنند و روزه و نماز میسازند اعمال آنها قابل مقبولیت نیست و کسانیکه
معتقد عینیت و مبطل غیریت اند اعمال آنها همچو جهاد وغیره گو موهم غیریت باشد لیکن بحکم نیة المومن خیر من عمله
بهتر اند نسبت منکرین عینیت آنرا که لفظ خیر اسم تفضیل است دلالت میکند بر زیادتی خیریت در نیت از
عمل پس مطلق نیکی در عمل باقی ماند سوال نیت نماز صرف بدل کفایت میکند یا بزبان گفتن هم ضرور است
جواب ارشاد شد که نیت صرف قصد دل است بزبان گفتن حاجت نبود بلکه خلاف سنت پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم که در حدیث بزبان تلفظ کردن حضرت بجز الله اکبر ثابت نیست و اگر بزبان گفت
و دل حاضر نبود اعتبار ندارد و اگرچه فقها میگویند که مطابقت زبان با دل بهتر است محدثین میگویند که
اتباع رسول صلی الله علیه وسلم چنانکه در فعل واجب است در ترک نیز واجب است پس بزبان گفتن
خلاف سنت باشد و انما لامرء ما نوی و نیست مر مردی را نصیب از عمل و ثواب مگر آنچه نیت کرد یعنی عمل
بی نیت صحیح و معتبر نبود و هر عملی را نیتی باید مخصوص بدان نیت ثواب می یابد پس اگر عملی باشد که دران
نیات متعدده توان کرد در عمل واحد موافق نیات ثوابها خواهد یافت مثلا جلوس در مسجد فعل واحد است

دران نیات متعدده شدن میتوانند یکی اینکه مسجد بیت الله است هرکه باین نیت در مسجد در آید بران اجر می‌یابد
چنانچه تحیة المسجد بطور شکرانه دخول خانه خدا مشروع شد زیرا که الله تعالی کریم است و بر کریم واجب است
که ضیافت زائر خود کند دوم اینکه انتظار نماز بجماعت کند بموجب حدیث صحیح مادامیکه در مسجد است در نماز است
سوم اینکه نیت کند در نشستن مسجد که گوش و چشم از دید و شنید نامشروع که در کوچه و بازار میشود محفوظ خواهد ماند
چهارم اینکه نیت اعتکاف کند بقول آنکه ادنی الاعتکاف ساعة ثواب اعتکاف می‌یابد پنجم اینکه نیت کند
که در آداب و ذهاب مسجد ورود و ادعیه که در دخول و خروج مسجد وارد اند بر زبان خواهد گذشت ششم اینکه
نیت کند که ذکر خدا و تلاوت قران و وعظ و تذکیر آن در مسجد شرف دارد بر مکان دیگر هفتم اینکه در حدیث
وارد شد هرکه وضو کند و در مسجد نماز گذار باشد او را ثواب حج و عمره و در نیت ادراک همچو ثواب حج و عمره است
برای او هشتم اینکه نیت کند که در مسجد مردم بسیار فراهم می‌باشند امر بالمعروف و نهی منکر خواهم کرد برین نیت
ثواب دیگر است نهم اینکه نیت کند زیارت برادران دینی را که در راه خدا احمد باشند برین نیت ثواب
دیگر است دهم اینکه در نیت باشد که جمعیت خاطر و رفع افکار دنیاوی و اثر توبه و استغفار چنانکه در مسجد میسر است
بجای دیگر میسر نیست برین نیت ثواب دیگر است یازدهم اینکه بحکم واذا جاءک الذین یؤمنون بآیاتنا
فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة در سلام و علیک با مسلمانان جلب رحمت است برین نیت ثواب
دیگر است دوازدهم اینکه قصد نمایند که مسجد را حق تعالی تخصیص بتی تجلی گاه خود گردانیده پس آرام دل و
حضور خاطر بذکر و فکر در انجا بوجه احسن میسر خواهد آمد برین نیت ثواب دیگر است آنحضرت صلی الله علیه
وسلم که جامع الکلم بودند انما الامر ما نوی بطور کلیه فرموده آینده یک جزئیه این کلیه بطور مثال ذکر فرموده
فمن کانت هجرته الی الله و الی رسوله فهجرته الی الله و الی رسوله پس کسی که باشد برآمدن او از وطن سوی خدا
و رسول وی یعنی نیت طلب رضا و امتثال امر خدا و رسول باشد پس هجرت او بطرف خدا و رسول او است
یعنی مقبول است و ثواب عظیم بران مترتب است و من کانت هجرته الی دنیا یصیبها و در یک روایت
لدنیا واقع شده و کسی که هست هجرت او بسوی دنیا و برای تحصیل آن تا برسد بدان او امرأة یتزوجها یا
باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند از آن برای رضای خدا و رسول خدا
و امتثال امر ایشان فهجرته الی ما هاجر الیه پس هجرت او بسوی چیز است که هجرت کرده است سوی آن یعنی
رسیدن بدنیا یا نکاح کردن بزن در لفظ ما هاجر الیه مجمل فرموده تا عام باشد هر یک مهجور الیه را و نیز شامل

هردو صورت نیت مرکب را یعنی قصد کند کسی کار دنیا و دین هردو را چنانچه هجرت کرد برای حج و در راه تجارت
هم نمود درینحال نیز ثواب هجرت خواهد یافت و در شان ورود اینحدیث نوشته اند که ام قیس نامی مغنیه بود
در مدینه مردی بطلب آن هجرت نمود قصه او بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذکر کردند بران اینحدیث فرمود
چنانچه آنشخص مهاجر ام قیس مشهور شد متفق علیه یعنی بخاری و مسلم هردو از یک صحابی روایت کرده اند
بعد نقل اینحدیث شریف شیخ سلامت علی ساکن چهپره متعلقه عظیم آباد که مرید خاص اند پرسیدند که آنچه
درینحدیث مذکور است که هجرت سوی دنیا باشد دنیا چه چیز است ارشاد شد اگرچه مولوی معنوی قدس سره
در مثنوی شریف میفرماید ع چیست دنیا از خدا غافل بدن ٭ نی قماش و نقره و فرزند و زن لیکن
بدانست من معنی دنیا بسیار نازک و بیان آن پیش اهل دنیا برابر زنا با مادر خود است نعوذ بالله منها ازهم
آنهم شیخ سلامت علی را ایما کرد که اینوقت خاموش باشید که ما همه اهل دنیا هستیم مصرع این بیان بگذار
تا وقت دگر ٭ مسئله دیگر که دران رای مولانا بر دیگر فقها ترجیح دارد تعجیل نماز است در موسم گرما یعنی
دیگر علمای در موسم گرما در نماز ظهر تاخیر را مستحب میدانند و مولانا موافق دیگر اوقات در ظهر نیز تعجیل میکردند
دست آویز علما حدیثی است که صاحب مشکوة بروایت ابوهریره رضی الله عنه نقل میکنند قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة وقتیکه سخت شود گرمی پس سرد کنید نماز
یعنی نماز ظهر و فی روایة البخاری عن ابی سعید بالظهر و در روایت بخاری از ابی سعید خدری لفظ بالظهر
واقع شده بجای بالصلوة و برای تعلیل اینحکم فرمود فان شدة الحر من فیح جهنم زیرا که سختی گرمی از جوشیدن
دوزخ و پراگنده شدن گرمی اوست حضرت مولانا معنی ابردوا بالصلوة میفرمایند که سرد کنید حرارت دوپهرا
بنماز ظهر یعنی به ادای نماز در اول وقت دلیل حضرت مولانا برین معنی اول آیت کلام الله است که در سورت
براة بدو موضع واقع شده اول فقالوا لا تنفروا فی الحر قل نار جهنم اشد حرا لو کانوا یفقهون و دوم همین سوره
میفرماید و علی الثلاثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم و ظنوا
ان لا ملجا من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هو التواب الرحیم شان نزول این آیت آنست
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صحابه را برای غزای با کفار بطرفی روانه فرمودند سه کس از صحابه بسبب تمازت
آفتاب نرفتند و گفتند که فردا وقت صبح خواهیم رفت چون صبح دمید کوچ روز دیگر ملتوی داشتند تا آنکه
تخلف ازان هرسه کس واقع گردید در حق ایشان آیه مذکوره تجدیداً نازل شد و درین دلیل صاف دیگر آیت است

براینکه حرارت آفتاب سبب تاخیر تعمیل امور دین نمیتواند شد زیرا که الله تعالی تعلیلاً میفرماید که بگوای محمد
آتش دوزخ گرم تراست از گرمی آفتاب یعنی گرمی آفتاب را سبب تاخیر امور دین سازند دوم حدیث جناب است که مروی
است از وی که ما شکایت کردیم آنحضرت را از گرمی ظهر و زمین پس قبول نکرد از ما و از امام شافعی رحمة الله علیه
نیز منقول است که ابراد رخصت برای کسانیست که در طلب جماعت بمسجد بامی شتابند و مشقت میکشند
و هر که تنها بگذارد یا در مسجد بقوم خود بگذارد دوست میدارم که تاخیر نکنند از اول وقت که مخالف ظاهر
حدیث است پس نظر بر قرآن و احادیث مذکوره رای مولانا قدس سره العزیز در باب عدم تاخیر نماز
ظهر در صیف و شتا بر رای دیگر علمای ترجیح دارد فقط از انجمله معنی حدیث است که احمد و ترمذی
از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده
لو انکم دلیتم بحبل الی الارض السفلی لهبط علی الله ثم قرء هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو
بکل شیء علیم ترجمه فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم قسم بذات کسی است که جان محمد بقبضه او است
اگر بتحقیق شما دلوی را برسن بسته بیندازند بر زمین سفلی هر آینه خواهد افتاد آن دلو بر خدا پس خواند
آنحضرت صلعم برای تصدیق قسم خود آیة کریمه هو الاول هو الآخر الی آخره را حضرت مولانا قدس سره اینحدیث
را دلیل میکردند بر عینیت تشبیه اعنی ارض سفلی باتنزیه یعنی الله وجه دلالت اینکه قاعده مقرر است
اهل بلاغت است که تاکید مضمون جمله بقسم نمی باشد مگر وقت شدت انکار مخاطب از مضمون
مذکور یا فرض کردن مخاطب قائم مقام منکر پس ضروراست از بیان وجه انکار اولاً ثم تاکید الانکار
ثانیاً بالقسم و ظاهر است که در مضمون مذکور جهت انکار نیست مگر بلزوم وحدت میان زمین و خدا
از روی عبارة النص و لزوم عینیت میان خدا و سائر اشیا از روی دلالة النص چون مخاطبین
ازین معنی بحسب وهم خود یا منکر اند شدید الانکار لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم موکد کرد افاده جمع
و عینیت را اولاً بقسم و ثانیاً بدلیل آیه کریمه هو الاول والآخر والظاهر والباطن زیرا که در آیه هذه
الله تعالی حصر فرموده ذات خود را در صفات اربع که هیچ موجود از ان خارج نیست پس بدین سفلی
نیز در ان داخل است درینصورت ثابت شد که هبوط دلو بر زمین سفلی عین هبوط علی الله است
و بحسب اقتدای رسول خدا صلی الله علیه وسلم در موکد کردن مضمون وحدة وجود را باقسم مولوی
احمد قدس سره السامی ترقی نموده قسم در کلام خوش رباعی همسایه و همنشین همره همه اوست

در دلق گدا و اطلس شه همه اوست ٭ در انجمن فرق و نهانخانهٔ جمع ٭ بالله همه اوست ثم بالله همه اوست
و حضرت مولانا در تکرار قسم دقیقهٔ عجیبه بر جهد المقل نوشته اند که چون جامی قدس سره السامی دید که خدای تعالی
بر تصدیق فرموده پیغمبر خود قسم یاد کرده میفرماید که والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی پس درینجا جامی قدس سره السامی مضمون وحدت را مؤکد بیقین ساخته و نیز هم شده
درینحدیث نوشته اند که انچه علما تاویل کرده اند لهبط علی الله و علی قدرته این تاویل غلط است زیرا که این تاویل
خلاف بلاغت است چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فصیح و بلیغ بودند اگر مراد آنحضرت لهبط علی علمه و قدرته میبود
لهبط علی الله نمیفرمودند این تاویل علما را تاویل بما لا یرضی قائله توان گفت چنانکه در آیهٔ کریمه ان الله علی
کل شیء محیط تاویل نمیکنند ای محیط علمه علی کل شیء اینقدر نمی فهمید که هر جا که بیان احاطهٔ علمی منظور حق تعالی است
فرموده است ان الله بکل شیء علیم و قد احاط بکل شیء علما و هر جا که بیان احاطهٔ قدرت منظور است آنجا
فرموده است ان الله علی کل شیء قدیر و درینجا که مقصود احاطهٔ ذاتی بود فرموده ان الله بکل شیء محیط آنکه
در آخر سوره فصلت فرموده الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط پس جامی [illegible]
درینخصوص تاویل های وهمی علما درست است یا معنی همین حضرت مولانا مطابق قرآن و حدیث است
سخن در معنی حدیث مثل امتی کمثل غیث لا یدری اولها خیر ام اوسطها ام آخرها حضرت مولانا نوشته اند
که این حدیث صحیح است و بروایت منقول است ترجمه اش آنکه مثال امت من مثل باران است نمیدانم
که اول آن بهتر است یا اوسط آن یا آخر آن درینحدیث رد است بر عقیدهٔ فاسده و تائید کرده [illegible]
بدعت غلطی نوشته اند که بموجب حدیث خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم یفشو الکذب هر چه در قرون
ثلاثه واقع شد خیر محض و سنت الهدی است و انچه بعد زمانهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه و تابعین
گردید یا آینده حادث شود بدعت سیئه است یعنی در ان خیر نیست این دعوی ایشان بر خلاف قول رسول الله
است صلی الله علیه وسلم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تمثیل داده امت خود را به باران و نیکی و بدی را
دائر کرده است در اول و اوسط و آخر در ان صاف دلالت است بر انکه نیکی و بدی مخصوص نیست باول
و اوسط و آخر بلکه در هر یک زمانه مردم اخیار ایجاد سنت یعنی طریقهای نیک کرده اند چنانچه صوفیه صافیه
ایجاد شغل های نیک کردند که بتعمیل آن هزارها مردم شاغل و ذاکر فانی فی الله و باقی بالله شده صاحب تصرف
از عالم شدند و مردم اشرار ایجاد بدیها کردند همچو خوارج و روافض و معتزله وغیره فرق مختلفه ایجاد طریقه های

بداعتقادی و بدعملی کردند که بدان امت اسلام هفتاد و دو فرقه شدند و خیر القرون قرنی دلالت نمیکند بر انحصار
خیریت در قرون ثلاثه و انحصار شر بعد آن زیرا که از روی کلیات و قواعد مقرره خدا و رسول علیه الصلوة
والسلام ایجاد خیر و شر در یک زمانه جاری است قال الله تعالی وما تفعلوا من خیر یعلمه الله یعنی انچه میکنید
یا خواهید کرد شما از کارهای نیک میداند و خواهد دانست خدا ایضًا فرموده فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل
مثقال ذرة شرا یره ونیز فرموده افعلوا الخیر لعلکم تفلحون ومطابق این کلیات الهی حدیث شریف در صحیح بخاری
وصحیح مسلم وارد است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ومن سن فی الاسلام سنة حسنة فله اجرها واجر من
عمل بها ومن سن سنة سیئة فله وزرها ووزر من عمل بها ترجمہ جسنے پہلے نئی کی بیچ اسلام کے راہ ورسم نیک
پس واسطے اوسکے ثواب اوسکا ہے اور اجر اوس شخص کا کہ عمل کیا ساتھ اوسکے اور جسنے پہلی
نئی کی رسم بری پس واسطے اوسکے بوجھہ اوسکا ہے یعنی گناہ اوسکا اور بوجھہ اوس شخص کا کہ عمل کیا
ساتھ اوسکے فقط و گواه بر صحتی که معنی بینا ایجاد طریقه نو است حدیث صحیح است که در صحیح بخاری ومسلم
بروایت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه وارد است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقتل
نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمها لانه من سن القتل ترجمہ نہین مارا جاتا کوئی
جی ظلم سے مگر ہوتا ہے اوپر بیٹے آدم کے جو پہلے تھا ضمان خون اوسکے سے اسواسطے کہ وہ پہلا
اوس شخص کا ہے کہ راہ نکالی قتل کی فقط از ینحدیث صاف معلوم شد که معنی سنت راه و
رسم جدید است نیک باشد آن الطریق خواه بد پس ازان باطل شدن قول علمای وهابیه که سنت نبی
کی خبر کی رواج کو کہتے ہین اور بدعت نئی راہ نکالنے کو کہتے ہین فقط سخن در معنی لا تسبوا الدهر
بوده فرموده اند درینحدیث در صحیح مسلم بروایت ابوهریره رضی الله عنه وارد است لا یقولن احدکم یا خیبة الدهر
فان الدهر هو الله وفی روایة لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله وفی روایة فان الله هو الدهر وانچه آمده است
مقصود هر او همه عبارات افاده دو معنی است یکی نهی سب و شکایت زمانه دوم عینیت دهر با خدا از روی
عبارة النص و دلالت کرد بر عینیت سائر اشیا از روی دلالة النص زیرا که زمانه نیز حادث و ممکن
است و دیگر اشیا سوی الله تعالی نیز حادث و ممکن اند پس ترجیح بلا مرجح است که دهر عین خدا
باشد و دیگر چیزهای عین خدا نباشند فقط سخن در معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه بود فرموده اند که
صحت انکلام بالفاظ از انحضرت صلی الله علیه وسلم اختلاف است بعضی بر انند که حضرت امیر المومنین

علی مرتضی علی نبینا و علیهم السلام از آنحضرت روایت کرده اند بعضی میگویند که قول امیر المومنین است حجة الاسلام امام محمد غزالی این را از اخبار و آثار شمرده اند بالجمله از روی معنی اصل اصول طریقت است و مضمون آن در کلام مجید و احادیث بسیار وارد کقوله تعالی وفی انفسکم افلا تبصرون و ایضاً سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم و کقوله سبحانه اولم یتفکروا فی انفسهم الایة و در حدیث قدسی حکایة عن الله تعالی آمده یا آدم اعرف نفسک تعرف ربک و قال صلی الله علیه وسلم اعرفکم بنفسکم و در اخبار وارد است که اوحی الله تعالی الی بعض انبیائه ایها الانسان اعرف نفسک فانک ان عرفت نفسک عرفت الاشیاء کلها خلاصه معنی آنکه دیگر علمای محققین نوشته اند بعضی گفته شناختن نفس بجمیع اوصاف او و رسیدن بکنه معرفت نفس عین معرفت رب است پس چنانکه معرفت کنه رب مقدس و منزه مستحیل است معرفت کنه نفس نیز مشکل و دشوار است بل متعذر و محال باید دانست که معرفت نفس بر چند اقسام است اول معرفت آن بحسب معنی لغوی و اصطلاحی چنانکه میگویند که فلان شی بنفس خود قائم است مراد از آن حقیقت و ماهیت آن شی است دیگر آنکه اطلاق نفس بر روح و جان میکنند چنانچه در حدیث وارد است والذی نفسی بیده ای جان من و گاهی اطلاق بر دل میکنند چنانچه میگویند خطر بنفسی کذا یعنی بدلی و گاهی مراد از نفس نفس ناطقه انسانی میباشد چنانچه در جواهر الاسرار منقول است که کمیل بن زیاد رضی الله عنه از امیر المومنین علی ابن ابیطالب علی نبینا و علیهم السلام سوال کرد و قال یا سیدی ارید ان تعرفنی نفسی فقال علی رضی الله عنه ای نفس ترید ان اعرفک یا کمیل فقال کمیل بل هی الیس غیر نفس واحدة قال علی رضی الله عنه بل هی اربعة نامیة و حسیة حیوانیة و ناطقة قدسیة و کلیة الٰهیة الی آخره دوم معرفت آن باعتبار صفات نفس اول نفس اماره است که مائل است بطبیعت بدنی و آن امر میکند بالذات و شهوات حسیه و جاذب است قلب را بجهت سفلیه و این نفس معدن شرور و منبع اخلاق ذمیمه است بقوله تعالی ان النفس لاماره بالسوء دوم نفس لوامه است که او منور شود بنور قلب بقدری اما چنانکه هرگاه از غفلت بگناهی مبتلا شود و بتحریک الٰهی گردد میان حجاب زینت بجهت خالقیت خود را ملامت گیرد و توبه کند و رجوع کند بحضرت غفار و از اینهم است که حقتعالی بدو قسم یاد کرد حیث قال لا اقسم بالنفس اللوامه سوم نفس ملهمه است چون از مقام لوامگی ترقی نماید ملهمه گردد کقوله تعالی فالهمها فجورها و تقوٰیها چهارم نفس مطمئنه است که منور شود بنور قلب تا منخلی گردد از صفات ذمیمه و متجلی گردد باخلاق حمیده و ترقی کند بعالم قدس و مواظبت نماید بر طاعات و اطمینان یابد بحضرت رفیع الدرجات تا مستحق خطاب رب الارباب گردد که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة

مرضیه سوم قسم معرفت باعتبار ذات وحقیقت آنست و در بعضی اهل تصوف نوشته اند که مراد از معرفت آنست
که هر کس که ذات وحقیقت خود را بصفت فوقیت واحاطت بر جمیع اجزاء وجود خود بشناسد. وهمه جنود ملکی
وشیطانی وحقائق جسمانی وروحانی در احاطت ذات خود مشاهده کند ذات مطلق را با جمیع اجزاء وجود موجودات
روحانی وجسمانی وملکی وشیطانی وجنی وانسی بهمان نسبت ببیند در عالم کبیر چنانکه روح جزئی ونفس جزئی وقلب
جزئی وعقل جزئی را در تحت احاطت ذات خود مندرج می بیند روح اعظم وقلب اعظم که عرش اعظم است ونفس
کلی را در تحت ذات واحد محاط ومحوی بیند واگر بر نفس ناطقه اطلاق کنند معنی آن بود که هر که نفس خود را بصفت
عبودیت بشناسد پروردگار خود را بصفت ربوبیت بداند وهر که نفس خود را بصفت مذلت بیند خدای را
بصفت عزت مشاهده نماید فقط علی هذا القیاس اقوال عرفا در بیان آن بحد بیشمار وارد است بعده حضرت
مولانا قدس سره فرمودند که نزد این بی هیچ معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه اینست که سالک بعد طی
منازل سلوک وتهذیب اخلاق ووصول بمقام فنا خود را خواهد شناخت که وجود من غیر وجود حق نیست و
افعال وصفات را که پیش ازین از راه غفلت بخود نسبت میکردم فاعل آن افعال موصوف بآن صفات
حق است که باین صورت نمودار شده است این معرفت نفس خود معرفت رب است تا وقتیکه خود را عارف
میداند باین معرفت فنا ناقص است هرگاه بکمال فنا خواهد رسید که آن را فناء الفنا میگویند یعنی علم بفنا هم
نخواهد ماند آنوقت زمزمه عرفت ربی بربی خواهد نواخت وخود را بعلم حق خواهد شناخت اللهم ارزقنا ولسائر الطالبین
فقط سخن در معنی خلق آدم علی صورته فرمودند که این حدیث را بخاری ومسلم از ابوهریره رضی الله عنه
روایت کرده اند ولفظ خلق الله آدم علی صورته طوله ستون ذراعا فلما خلقه قال اذهب فسلم علی اولئک
النفر وهم نفر من الملائکة جلوس فاستمع ما یحیونک فانها تحیتک وتحیة ذریتک فذهب فقال السلام
علیکم فقالوا السلام علیک ورحمة الله فزادوه رحمة الله وقال فکل من یدخل الجنة علی صورته آدم وطوله
ستون ذراعا فلم یزل الخلق ینقص بعده حتی الآن متفق علیه اشکال در حدیث آنست که مرجع ضمیر صورته
کیست اگر الله است اطلاق صورت که از خواص جسم وجسمانیت است بر خدا لازم می آید واگر ضمیر راجع
بآدم است فائده خبر متحقق نمیشود زیرا که پیش از خلق صورت آدم هیچ نبود پس خلق آدم بصورت آدم
چه معنی دارد چنانچه در کلام الهی وارد است خلقتک ولم تک شیئا برای دفع این اشکال اهل تاویل
دو طریق اختیار کرده اند اول آنکه ضمیر صورته را عاید بآدم علیه السلام میکنند وبرای بیان فائده خبر سبب

و در حدیث نقل میکنند که امام فخر الدین رازی رحمة الله علیه میگوید که میان امتان پیشین معروف شده بود
که هرگاه از کسی عصیان صادر میشد صورت او مسخ میگردید چنانچه در شهر ایله در زمان داود علیه السلام واقع شده
پس نصاری که در زمان محمد صلی الله علیه وسلم بودند زعم فاسد ایشان چنان بود که هرگاه آدم علیه السلام
از خدا عاصی شده بود بقوله تعالی وعصی آدم ربه و جبرئیل علیه السلام برهم او نالیده بود و صورت او از خلقت
اول نگشته تا او مسخ گشته بود نعوذ بالله من جهل الجاهلین و این سخن با یکدیگر میگفتند که از اینجا بود که آدم
را از بهشت بیرون کردند تا حضرت مخبر صادق برد قول ایشان و قیاس فاسد شان الحدیث فرمود ان الله
خلق آدم علی صورته یعنی خلقت ثانی او در دنیا بر صورت اول او کرد که در جنت بود و پس ضمیر راجع تا آدم شد
و فائده خبر رد نصاری و صحت خلقت ثانی آدم علیه السلام مطابق صورت اول و صاحب جواهر الاسرار
میگوید وجهی دیگر آنست که میگویند صحابی پیش حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بر پسر خود غضب کرد طپانچه بر روی
او زده بود هنگام طپانچه زدن گفت لعنت بر صورتت باد حضرت نبی صلی الله علیه وسلم برای تنبیه و زجر و منع
الحدیث فرموده که ان الله خلق آدم علی صورته یعنی بر صورت ضمیر راجع بطرف پسر اعرابی باشد وجه دیگر
میگویند که مراد پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ان الله خلق آدم علی صورته عقل اول است که او را نیز در عالم کبیر آدم میگویند
چنانکه در عالم صغیر این آدم خلیفه است همچنان در عالم کبیر آن آدم خلیفه است حضرت جل جلاله اول شیء که آفریده بود بقوله علیه السلام اول ما
خلق الله تعالی العقل و بجمیع صفات در وی تجلی کرد و او مظهر جمیع ذات و صفات شد پس چون بجمیع صفات
مستخلف موصوف گشت و خلافت کبرای آفرینش بدو مقرر گشت حضرت بدو امر کرد که بنویس گفت چه
بنویسم گفت ما هو کائن من الازل الی الابد بیک طرفة العین اجناس کائنات را بنوشت و ساکن شد
که جف القلم عبارت از انست چون عکس عقل اول در آدم خاکی افتاد جامع جمیع صفات کمال گردید پس
معنی حدیث چنین باشد که پیدا کرد الله تعالی آدم ثانی را بر صورت آدم اول که مذکور شد فریق ثانی ارباب توحید
اند که ضمیر علی صورته را عائد بالله میکنند و میگویند که در اخبار نبوی صلی الله علیه وسلم اطلاق صورت بر الله تعالی
وارد است حیث قال رایت ربی فی احسن صورة و رایت ربی علی صورة شاب امرد جعد قطط و رایت
ربی فی احسن صورة فوضع کفه بین کتفی فوجدت بردها بین ثدیی فعلمت علم الاولین والآخرین و فی
عجز الکت و بر تقدیر یکه اطلاق صورت بر او جائز نباشد مجازاً گفته اند ان الله خلق آدم علی صورته ای خلق
مظهر جمیع صفاته اسمیه تاویلات جواب اشکال مذکور از فریقین بود و نزد عرفا و اهل کشف لمعنی سعد که

این احسن تقویم آینه صورت آن بی صورت است جل جلاله ؎ چو یار آمد ز خلوتخانه بیرون ٭ همان نقش درون بیرون برامد ٭ پس عارف را می باید که صورت را عین بی صورت انگاشته خود را ذلیل و حقیر نداند ؎ نیرنگیون سے بار سلے حیران ہو جیو ٭ سب رنگ مین اوسیکو نمودار دیکھنا ٭ تا بد صفات قالب در همین صورت مشاهده حق خواهد شد رباعی دل را اگر تو صاف کنی ہمچو آینه ٭ بی شک جمال دوست بہ بینی معاینه ٭ او در دل من است و دل من بدست او ست ٭ چون آینه بدست من و من در آینه ٭ و در شغل آئینه از مشاهده صورت خود نزد وی استفاده میگردد **لمعه دوم از نور رابع در بعضی مسائل شریعت**

که برای حضرت مولانا در آن نزد دیگر علما ترجیح دارد از انجمله مسئله کراهت صلوة جنازه بر چارپائی است حاصلش اینست که اکثر مریدین باشنده شهر و بعض معتقدین اموات خود را برای صلوة جنازه پیش حضرت مولانا می آوردند مولانا امر میفرمودند که تا میت را از بالای چارپائی بر فرش بوریا وغیره فرو می آوردند و بران نماز بذات خود میخواندند و اگر کسی فرود نمی آورد دیگری را امر میکردند که نماز جنازه بخوانند و خود شریک نمی شدند راقم آثم روزی سبب نگذاردن نماز میت بر چارپائی پرسید ارشاد کردند که بدانست من در جواز نماز بدین هیئت تامل است و کراهیت قطعی ست وجه آن اینست که در متون و شروح کتب فقهی مینویسند که از شرط نماز جنازه وضع میت بر زمین است و لهذا بر مرکب جائز نیست علمای هندوستان چارپائی را حکم زمین داده نماز بر چارپائی رواج کرده اند و این قیاس علما خلاف کتاب است اینقدر جواب حضرت مولانا شنیده راقم آثم تجسس این مسئله در کتب فقهی نمود مطابق ارشاد حضرت در شروح و متون یافته استفتا در این باب مرتب نموده پیش علمای لکهنو و رامپور و شاهجهان آباد و مراد آباد و بریلی وغیره فرستاد اکثری جواب شافی و حجت شرعی که از ان جواز نماز بر چارپائی بلا کراهیت ثابت کرده نتوانست بلکه اولویت گذاشتن میت بر زمین تسلیم کردند و ترک اولی را کراهت مستلزم است چون رواج هندوستان یعنی نماز جنازه بر چارپائی برخلاف کتب فقها ست لهذا ابنا بر هدایت خاص و عام نقل استفتا مذکور در ذیل مندرج میگردد استفتا اینست ما قولهم رضی الله عنهم در این مسئله که در صلوة جنازه باتفاق فقهای علیهم اجمعین شرط جواز است نبودن میت بر دابه و بر مرکب و بر ایدی الناس و نیز شرط است نهادن میت بر زمین چنانچه روایات مفصله ذیل بران دلالت میکنند در عالمگیری است شرط فی صلوة الجنازة ان یکون المیت موضوعا علی الارض فان کان علی دابة او ایدی الناس لم تجز الصلوة علی المختار الا من عذر ۱۲

في نهر الفائق ومن الشرط حضور الميت ووضعه على الارض وكونه امام المصلي فلا يصح على غائب ولا على محمول
على الدابة ولا على موضوع خلفه في الغرائب ولو صلى على دابة او الايدي لا يجوز الصلوة عليه وعليه الفتوى وفي
شرح المنية المصلي ولا يجوز صلوة الجنازة ركبانا اي اذا كان القوم ركبانا والميت على الارض او بالعكس وفي
بحر الرائق قيل اذا كان وضع الميت على مكان نجس يجوز الصلوة عليه لان كفنه يصير حائلا بينه وبين الارض
لانه ليس بلابس بل هو ملبوس فيكون حائلا في شانا ان حاشية الهداية الاصل في الميت ان يوضع على الارض
لكن توسعوا في الجواز على السرير فقط يعني سرير را مجازا حكم زمين داده اند در جامع الرموز آمده والجنازة بالفتح والكسر الميت
بسريره كما قال ابن الاثير فان لم يكن عليه ميت فهو سرير ونعش ودر صراح است كه جنازه بالفتح والكسر تخته را
گويند كه مرده را بروي بردارند وانچه مرده بروي نباشد آنرا نعش وسرير خوانند ومروج در حرمين شريفين وديگر
ديار عرب نيز تخته سرير است الغرض از همه مرويات واضح گرديد كه اصل در نماز جنازه نهادن ميت بر زمين
است ليكن شارع تخته سرير را بسبب قرب واتصال آن بزمين مجازا وتوسعا حكم زمين داده اند وايدي
واعناق رجال ودابه ومركب وكشتي ودرخت وغيره اشياء مرتفعه عن الارض را حكم مركب وبايهما داده
وعدم جواز نماز بران تصريح كرده اند پس قياس چارپائي بر سرير وحصير وغيره غير صحيح وقياس مع الفارق
است چه فقهاء در باب حلف ويمين تصريح فرموده اند كه سرير در حكم زمين نيست في الهداية لو حلف لا يجلس
على الارض فجلس على بساط او حصير لا يحنث لانه لا يسمى جالسا على الارض بخلاف ما اذا حال بينه وبين الارض
لباسه لانه تبع له في كنز الدقائق حلف لا يجلس على الارض فجلس على بساط او حصير او لا ينام على هذا الفراش
فجعل فوقه فراشا آخر فنام عليه او لا يجلس على هذا السرير فجعل فوقه سريرا آخر لا يحنث ولو جعل على الفراش قراما
او على سرير بساطا او حصيرا يحنث في جامع الرموز من حلف لا يجلس على الارض او السطح او الدكان فجلس على
بساط او حصير فوقها ولو حال بينه اي بين الحالف وبينها اي الارض لباسه الذي يلبسه حنث كمن حلف لا يجلس
على هذا السرير فجلس على بساط او فراش فوقه فانه حنث فقط الجواب اصل در نماز جنازه اينست كه ميت
بر زمين يا بر آنچه در حكم زمين است باشد وبر چارپائي وتخت وغيره بلند از زمين نباشد ودر بودن ميت بر زمين
پاك يا بوريا وغيره اصلا اهانت ميت نيست بلكه موافق حكم شريعت وسرير ونعش وجنازه عرب كه
تخته غير مرتفع از زمين مي باشد ديگر است وچارپائي مروج هند ديگر لهذا علماي ولايت با آنكه چارپائي را
قبل از نماز در زمين گذاشته مي نهند تا ميت قريب زمين باشد ومسلمين هند در گذاردن نماز بر چارپائي

بلند باشد بسبب ترک اولی وتسامح در جواز کرده اند میکنند زیرا که میت در حکم امام است و امام از قوم بلند نمی باید
بنا بر آن بروایه در کب وایدی الناس نماز جائز نیست حسب روایات مفصلہ ذیل فی الشامی ان الاصل فی المیت
ان یوضع علی الارض لکن توسعوا فی الجواز علی السریر ونحوه ۱۲ فی شرح نور الایضاح المشهور بشرنبلالی ب
شرط فی صلوة الجنازة کون المیت موضوعا علی الارض لکونه کالامام من وجه فان کان علی دابة او ایدی الناس
لم یجز الصلوة علی المختار الا من عذر فی الغرائب ولو صلی علی میت علی الدابة او الایدی لا یجوز الصلوة علیه کما فی القنیة
وفی القهستانی وشرط استقبال القبلة المصلی وستر عورتهما وطهارة بدنهما والنیة وکون المیت علی الارض کما
فی المشهور علی ما سر السرور فی جامع الرموز وشرط صلوة الجنازة استقبال المصلی صدر المیت کما فی التمرتاشی
وستر عورتهما وطهارة ثوبهما وبدنهما والنیة کما فی الزاهدی وکونه علی الارض او الایدی قریبا منها کما فی المحیط ۱۲
وفی البحر الرائق قیل اذا وضع المیت علی مکان نجس یجوز الصلوة علیه لان کفنه یصیر حائلا بینه وبین الارض
لانه لیس بلابس بل هو ملبوس فیکون حائلا عن ابی سعید الانصاری قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان یقوم الامام فوق شیء والناس خلفه یعنی اسفل منه رواه دارقطنی فی المجتبی ونماز آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بر چارپائی نشده است بل بر تخته که ملحق بزمین باشد چنانچه از اسفار الانبیا منقول است آنگاه
از موضع غسل برداشته بر روی تخته خوابانیدند بعد ازان پوشیدند و بموجب وصیت در آنجا گذاشته
بیرون رفتند تا ملائکه فوج فوج بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذاردند بعد ازان افواج مسلمانان
در آمده هر یک علحده بی آنکه کسی امامت کند نماز گذاردند فقط اینجواب فرین است بمهور قاضی ومفتی
وعلمای معتبرین رامپور مسئله جواز وعدم جواز اظهار وحدت وجود عند العوام درین مسئله نیز رای
حضرت مولانا قدس سره العزیز برای دیگر علما ترجیح میداشت چنانچه در ابتدای حال ورود مولانا
قدس سره در شهر لکهنؤ مولوی ذو الفقار علی صاحب رئیس قصبه دیوه باتفاق بعضی علمای فرنگی محل
حکم تکفیر حضرت مولانا بعلت اظهار وحدت وجود نوشتند و استفتای درین خصوص مرتب شده به
شاه جهان آباد پیش مولانا شاه عبد العزیز صاحب قدس سره العزیز فرستادند و مولانای ممدوح
جواب استفتا متضمن حقیقت وحدت وجود وعدم جواز اظهار آن عند العوام نوشتند بدلائل اینکه
چون مسئله توحید دقیق است و عوام آنرا نمی فهمند و مراد موحدین نافهمیده در احکام دین تساهل میکنند
و ترک صوم وصلوة مینمایند [illegible] در اظهار آن انفتاح باب الحاد و اباحت شرور وفساد است و هر مسئله

کہ بحث و تکرار آن منجر بفساد باشد دران سکوت واجب ست چنانچہ در مسئلہ جبر و قدر و مشاجرات صحابہ ہمدیگر حدیث وارد است اذا ذکر القدر فامسکوا و اذا ذکر اصحابی فامسکوا الخ و نیز توحید سر است و افشای سر حرام است **جواب الجواب** استفتای مذکور حضرت مولانا قدس سرہ العزیز در رسالہ کلمۃ الحق و کاسرۃ الاسنان عرف دندان شکن نوشتہ اند بدینطور کہ جواب استفتا را در سوال فان قلت نوشتہ جواب الجواب میگویند قلت سبحان اللہ انتم اعلم ام اللہ فانہ سبحانہ اظہر التوحید بلا الہ الا اللہ علی اہل اللسان وہم ادرکوا ما ہو المراد منہ لقولہ تعالی حکایۃ منہم اجعل الالہۃ الہا واحدا ان ہذا لشیٔ عجاب و اذا قیل لہم لا الہ الا اللہ یستکبرون الخ ولم یبال بہذا الوہم ترجمہ میگویم آیا کیست خدا تعالی را یا شما دانا تر پس یا اللہ تحقیق شان اینست کہ خدای سبحانہ اظہار کرد توحید را بکلمہ طیبہ بر اہل زبان کہ عرب بودند و آنہا دریافت کردند آنچہ مراد خداست از کلمہ طیبہ چنانچہ خدا تعالی فہمیدن آنہا حکایت میکند بقول خود کہ گفتند مشرکین آیا گردانید محمد صلی اللہ علیہ وسلم ہمہ بتان را الہ واحد این چیز عجب ست و بجای دیگر فرمود کہ ہرگاہ گفتہ شود از مشرکین لا الہ الا اللہ سرکشی میکنند و سبب سرکشی نبود مگر فہمیدن وحدت و عینیت از کلمہ طیبہ و اندیشہ نکرد خدا این وہم را یعنی عوام نخواہند فہمید و گمراہ خواہند شد فقط او قد بعث جمیع الانبیا علیہم السلام بکلمۃ التوحید فقد اظہر سبحانہ التوحید باظہار المعجزات و استدل علیہ بالدلائل و ملأ کتابہ بالتہدید و الحاق العار علی المنکر بالقتل و الاسر و اباحۃ النساء فی الدنیا و خلود العذاب فی الآخرۃ ترجمہ و خدا اندیشہ فہمی عوام نکرد زیرا کہ برانگیخت جمیع انبیا علیہم السلام را بکلمہ توحید و اظہار کرد کلمہ توحید را بتائیدات معجزات و استدلال آورد بر حقیقت توحید بدلائل خمسہ و مشحون ساخت کتاب خود را بتہدید معجزات و الحاق عار بر منکرین بقتل و اسیری و اباحت عورات آنہا در دنیا و خلود عذاب آخرت پس معلوم شد کہ توحید از اسرار نیست بخلاف ما امر فیہ بالامساک عنہ کالقدر و اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و غیرہما فانہ لیس بمثابۃ التوحید فیکون قیاس التوحید علی القدر و غیرہ فی الامساک عنہ قیاسا مع الفارق ترجمہ بخلاف آنچہ امر کردہ شدہ است دران بسکوت چنانکہ مسئلہ جبر و قدر و اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و غیر آن پس تحقیق نیست آن مسائل مثل توحید پس قیاس توحید بر جبر و قدر و غیرہ در سکوت قیاس مع الفارق است و الضابطۃ فی معرفۃ السر الذی یجب کتمانہ او اعلانہ افادۃ الامر او عدمہا فالذی اقیم علیہ البرہان یحل اظہارہ بل یثاب علیہ و الا بلغوا اقامۃ البرہان فان اقامۃ البرہان لیست

الا للتفهیم والتعلیم وکل منهما لیس الا لاظهار الحق واعلانه لا لکتمانه واخفائه ترجمه ضابطه وقاعده
کلیه در معرفت سری که واجب ست کتمان آن یا اعلان آن اقامت برهان است یا عدم اقامت آن
پس حکمی که قائم کرده شد بران برهان و دلیل حلال ست اظهار آن بلکه ثواب می یابد اظهار کننده
بران واگر اینچنین نبودی اقامت برهان لغو شدی زیراکه اقامه برهان نیست مگر برای تعلیم و تفهیم و تعلیم
تفهیم نیست مگر برای اظهار حق و اشتهار آن نه برای کتمان آن واخفا فما لم یقم علیه البرهان وکان سر دقیقا
عسیر الادراکه یحرم افشائه ویجب کتمانه فانظر ان لا اله الا الله منهما هو اقیم علیه البرهان ام لا فتامل ترجمه
وامر دین که بران اقامه برهان نباشد و باشد آن امر از قسم اسرار باریک و نازک که دشوار باشد فهمیدن آن
البته حرام است افشاء آن و واجب ست کتمان آن پس نظر بکن که لا اله الا الله از کدام قسم است
آیا اقامت کرده شد بران برهان یا نه پس تامل کن در نکه اگر لا اله الا الله که دال بر توحید است از قسم اسرار
مستور حکم نمیکردند که در اوقات خمسه بر سر منارها استاده به آواز بلند بگویند اشهد ان لا اله الا الله و شارع
حکم نکرده است که انچه بزبان عربی واجب الاظهار است آنرا بزبان دیگر اظهار نکنند والا تمام کلام الله
بزبان عربی نازل شد و تراجم آن بزبان فارسی و هندی در شریعت رائج و شائع است وکلمه طیبه نیز داخل
کلام الله است واقرار و اظهار آن واجب بل فرض عین و منشای اختلاف علمای در همین مقدمه همین است
که توحید را از کلمه طیبه نفهمیده اند **سوال** اگر کسی گوید که مدار جواب الجواب مولانا که ترقیم یافته بر فهمیدن
وحدت وجود و عینیت اشیاء با خدای سبحانه از روی عبارة النص کلمه طیبه و تقدیر غیر الله بجای خبر
و بطلان تقدیر موجود بوده است و درین معنی مولانا برخلاف جمهور علما متفرد اند پس اتفاق علما بر تقدیر
موجود بجای خبر در کلمه لا اله الا الله بمنزله اجماع امت گردید و در حدیث شریف وارد است لا تجتمع امتی
علی الضلالة وعلیکم بالسواد الاعظم یعنی جمع نمیشود امت من بر گمراهی و لازم گیرید سواد الاعظم را یعنی جماعت
کثیر و جمهور علما را پس تفرد مولانا بمقابله اجماع امت برخلاف جمهور علما قابل اعتماد نیست دفع توهم اعتراض
مذکور حضرت مولانا در کاسرة الاسنان نوشته اند لا بد للاجماع من امرین کون الامر مجمع علیه امرا شرعیا
والثانی اتفاق اهل الحل والعقد علیه فی عصر واحد او ازمنه متقاربه ترجمه ضرور است برای اجماع امت از
دو امر یکی بودن مجمع علیه امر شرعی و دوم اتفاق اهل حل عقد بران در زمان واحد یا ازمنه متقاربه حاصل کلام آنکه
اینست گمان آنمعنی که تقدیر موجود بجای خبر تجویز جمهور علما و اتفاق همه علما بمنزله اجماع امت شد مولانا میفرمایند

کرا اجماع است که دلیل چهارم شریعت است تا بر ابطال و در کتب اصول چنین است حکمی که بران اجماع باشند آنرا تحقیق
بودن آن شرط است و شرط دوم اینکه اهل حل و عقد پس مجتهدین در زمان واحد یا ازمنه قریبه متفق شده حکم
آن امر مجمع علیه داده باشند و تقدیر موجود در کلمه طیبه نه امر شرعی است نه اتفاق مجتهدین بران در هیچ یک زمانه
شده است بلکه تاویل بالرای بعضی علما بود در اول و دیگران بران تقلید کردند چنانچه بیان آن میسفر باشند اما التاویل
فقوله لا اله الا احد محکم والمحکم یابی عن التاویل واما تقدیر موجود فلیس بامر شرعی بل خلاف حکم شرعی اذ الشرع الشریف
یکذبه بقوله علیه السلام لا اله غیرک وقوله سبحانه مالکم من اله غیره والبراهین خمس ترجمه اما تاویل علما در لا اله الا الله
جائز نیست زیراکه کلمه طیبه آیه محکم است و محکم ابا میکند از تاویل بلکه کافر میشود مئول آن واما تقدیر موجود پس نیست
امر شرعی بلکه خلاف حکم شرعی است زیراکه شرع شریف تکذیب میکند آنرا بقوله علیه السلام لا اله غیرک وبقوله سبحانه مالکم
من اله غیره و از روی براهین توحید که در قرآن شریف مذکور اند واما الامر الثانی وهو الاتفاق فلم یثبت ایضا اذ لم
یتفقوا علی التاویل والتقدیر فی عصر واحد او ازمنة متقاربة کاتفاقهم علی خلافة ابی بکر رضی الله عنه بل هو تقلید محض
کتقلید النساج بعضهم لبعض وکتقلید النصاری بعضهم لبعض علی التثلیث والعیاذ بالله ترجمه اما امر ثانی که اتفاق
اهل حل وعقد است نیز ثابت نشد زیراکه متفق نشدند اهل حل وعقد بر تاویل وتقدیر مذکور در زمان واحد یا ازمنه
متقاربه نشده است مثل اتفاق صحابه بر خلافت ابی بکر رضی الله عنه بل تقدیر موجود تقلید محض است مثل تقلید
نساج بعضی آن بعض دیگر را یا مثل تقلید نصاری بعضی دیگر را بر تثلیث پناه بخدا از هیچ تقلید اذ اول الاکابر لما
توهم ان الظاهر یدل علیه لا اله الا الله من توحید والعینیة بین المنکور و بین سبحانه خلاف ما حکم به سلطان القوای
اذ الممکن لا یصیر واجبا وبالعکس الا بعد انقلاب احدهما الی الآخر وظاهر ان وهم انقلاب الحقیقة محال صرف
لا اله الا الله من ظاهره الی ما حکم به سلطان القوی من التاویل المذکور والتقدیر المزبور ثم جاء آخر واستحسن التاویل
والتقدیر فقلده ثم آخر فآخر ولم جرا الی ان توهموا ان التاویل والتقدیر المذکور امر مجمع علیه فهذا ای
صرف ظاهر لا اله الا الله هو اول قارورة کسرت فی الاسلام بالتاویل والتوجیه والصرف من الظاهر الی ما ذهبوا
الیه الوهم والعیاذ بالله من ذلک ترجمه زیراکه اول اکابر علما هرگاه که توهم کرد که ظاهر کلمه طیبه دلالت میکند
بر عینیت در میان اله منکور و در میان خدای سبحانه بر خلاف آنچه حکم میکند بدان سلطان القوی یعنی واهمه
زیراکه ممکن واجب نمیگردد وبالعکس یعنی واجب ممکن نگردد مگر بعد انقلاب یکی بطرف دیگر وظاهر است که انقلاب
حقیقت محال است پس گردانید آن اکابر کلمه طیبه را از ظاهر معنی آن بطرف معنی که حکم کرد بدان سلطان القوای

او یعنی وهم او از تاویل مذکور و تقدیر غیر بود بعد آن اکابر آمد عالم دیگر و استحسان کرد تاویل و تقدیر او را پس مقلد او شد
همچنین یکی با دیگری مقلد شدند تا اینجا که توهم کردند که تاویل و تقدیر مذکور امر مجمع علیه است پس این ای گردانیدن معنی
کلمه از ظاهر اول شیشه ایست که شکسته شد در اسلام تاویل و توجیه و صرف از معنی ظاهر بسوی انچه رفت بطرف
وهم آن و پناه بخدا از هیچ تاویل مسئله مسئله که در ان فعل حضرت مولانا بر خلاف اکثر علمای زمانه بوده اینست
که حضرت مولانا قدس سره بعد نماز ظهر و مغرب و عشا بمجرد سلام فرض آنوقت بر خاستی و بادای سنت موکده که بعد
فرض در هر سه اوقات مذکوره هست مشغول میشدی و عادت مستمره دیگر علما اینست که بعد هر فرض دست برداشته
دعا میکنند و بعضی اوراد معقبات نماز هم خوانده سنت میگذارند راقم آثم سبب آن از مولانا قدس سره پرسید فرمود
که من مقتدی بفعل رسول الله صلی الله علیه و سلم و عمل آنحضرت علیه الصلوة والسلام همین بود که بعد فرض فجر و عصر
از طرف قبله پشت گردانیده و رو بطرف حجره شریف کرده می نشستند و دست برداشته دعا میکردند و بعد سلام فرض ظهر
و مغرب و عشا اللهم انت السلام ومنک السلام والیک یرجع السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام گویان
بسرعت تمام بر خاسته و بسنت مشغول شدی عرض کرده شد که انچه در احادیث وارد است که بعد هر نماز سبحان الله
و الحمد لله و الله اکبر سی و سه بار بخوانند و آیة الکرسی متصل بخوانند و در بعضی احادیث ده بار سوره اخلاص و کلمه شهادت
و کلمه تمجید وغیره معقبات نماز آمده عمل بران نشد ارشاد شد که فصل درمیان فرض و سنت با دعیه و اوراد نباید
هرچه خواندنی باشد بعد سنت بخواند آنهم عقب نماز خواهد شد چنانچه تصریح همین شیخ عبد الحق علیه الرحمه در ترجمه
مشکوة و سفر السعادت کرده اند دران به بینید فقط چنانچه بنده حسب الارشاد در سفر السعادت تصنیف شیخ عبد الحق
محدث دهلوی رحمة الله علیه دیدم ارشاد آنحضرت مطابق احادیث صحیحه یافتم و در ضمن تنبیه اینقدر تحقیق نموده بود
که بعینه نقل کرده می آید تنبیه بدانکه احادیث درباب اشیای متعدده واقع شده که بعد از نماز بخواند چنانچه
این ادعیه مذکوره و آیة الکرسی و معقبات و جز آن و مراد بعدیت اتصال نماز نیست بی فصل که آن محال است
بلکه مراد عدم فصل است بچیزی که بعرف اشتغال بدان از جنس اعراض و نسیان و تشاغل بغیر ذکر و دعا شمرند
و اگر سکوت کند و بحد کثرت عرفی نرسد نیز ضرر ندارد پس بعد فراغ نماز هرچه بر وجه مذکوره بخواند عقب
او است تا با آنکه اشتغال بسنت راتبه بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار مذکوره و عدم تعاقب
گردد یا نه اینجا محل نظر است و ظاهر آنست که نگردد خصوصا بر قول کسی که سنت میدارد وصل سنت را بفرض
و سرعت قیام برای گذاردن سنت بعد از قیام ادای فرض و در شرح ابن الهمام تصریح کرده است

کانچه در احادیث وارد شده است آن خواندن بعضی ادعیه و اذکار را و با صلوة تقاضا میکند وصل آنها را
بفرض بلکه بودن آنها عقب سنت بی اشتغال بانچه از نماز نیست کفایت میکند و دران واختلاف است
علما را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته اند که قیام بسنت متصل بفرض مسنون است
و وارد میشود بروی که در سنن ابی داود آمده است از ابی رمثه که گفت ایستاده مردی که دریافته بود با حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم تکبیر اولی را تا متصل بگذارد سنت را بفرض دو شخص او را بگرفت و جنبانید و گفت
بنشین زیرا که هلاک نگشتند اهل کتاب مگر از جهت آنکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بپسندید این سخن را از عمر رض پس کفایت کند تا فصل که واقع شود چنانکه مسلم و ترمذی از عائشه رض
آورده اند که گفت نبود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون سلام میداد نمی نشست مگر آنکه مقدار آنکه میگفت این دعا را
اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و از حدیث بظاهر لازم نمی آید که بهمین ذکر
فصل کند بمقدار آنچه خوانده شود و در وی این ذکر این [illegible] منافات ندارد بخواندن اذکار دیگر مثل لا اله الا الله
وحده لاشریک له الخ الحاصل ثابت شده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم فصل باذکاریکه مواظبت میکنند
بران در مساجد درین اعصار مثل قراءة آیة الکرسی و تسبیحات و امثال آن و حلوانی گفته است که
لا باس است بخواندن اوراد میان فریضه و سنت و مختار آنست که فصل کند بذکری مختصر و خواندن اوراد
و اذکار بعد از سنت و قول حلوانی لا باس و منافات به آن ندارد زیرا که مشهور در معنی این عبارت
اولویت خلاف اوست پس گویا گفته اولی آنست که نخواند و اگر خواند لا باس به و در خلاصه گفته که چون
سلام دهد امام از ظهر یا مغرب یا عشا مکروه است او را مکث قاعدا ولیکن باید که بایستد بتطوع و تطوع
نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود بدست راست یا چپ یا پس تر آید و اگر خواهد رجوع کند بمنزل خود
برای تطوع و در نمازیکه بعد از وی تطوع نیست مکروه است که در مکان خود مستقبل قبله نشسته ماند یا
برود یا برگشته مستقبل قوم نشیند اگر در مقابل وی مسبوقی نباشد و همه برابر است در سنت ولیکن افضل
رجوع بمنزل است و برای تطوع ذکر هذا کله فی شرح ابن الهمام لمعه سوم از نور رابع در تقاریر وی
رضی الله عنه در مسائل طریقت سخن در تعینات الهیه و تنزلات سته بود هر چند درین باب
صوفیه کرام مثل قدوة الموحدین شیخ اکبر محی الدین ابن علی العربی و شیخ محب الله الهآبادی و شمس العلما
مولانا عبد العلی محمد و غیرهم رحمهم الله شرح و بسط بسیار کرده اند خلاصه آن انچه از صحبت بابرکت حضرت

مولانا قدس سره العزیز مستفاد شد همین قدر است که در حدیث شریف واقع شده است که ان الله حجابا
من نور و ظلمة یعنی ذات الله را حجاب است از نور و ظلمت مراد از نور اوصاف جمالیه و صفات فعلیه و مراد
از ظلمت اوصاف جلالیه و صفات انفعالیه اند یعنی ذات او سبحانه بعالم لاتعین که عبارت است از
احدیت ذات مطلق که معری و منزه است از جمیع صفات و نعوت و لاتعین است از تعینات و اعتبارات
و ممیزات حتی که از وجوب و امکان و قدم و حدوث و تنزیه و تشبیه و وحدة و کثرت و علم و جهل نیز و آن
وجود مطلق بالکمال ذاتی خود غنی محض است از عالم و مستور است در پردهٔ غیب و آن ذات مقدس از همین مرتبه
غیب الغیب بحجاب ظاهر نمیشود نه بر نبی مرسل و نه بر ملک مقرب چنانچه آیه کریمه و ما کان لبشر ان یکلمه الله
الا وحیا او من وراء حجاب ازان خبر میدهد و آن ذات مستجمع کمالات را بمقتضای کل یوم هو فی شان در
تعینات و شیونات غیر متناهیه ظهورات است و تجلی و ظهور ذات در مراتب تعینات برای اتصاف او بکمال
اسمای خود است و از جمله مظاهر و مجالی الهیه شش مرتبه مدرک و مشهود عرفا شده از انجمله دو مرتبه منسوب
بسوی حق گشته بمرتبه الهیه مسمی شده و سه مرتبه منسوب طرف خلق گشته بمرتبه کونیه شهرت یافت و یک مرتبه
جامع میان خلق و خالق برزخ شده بحقیقت انسانی نامزد گردیده تفصیلش اینست مرتبه اولی هاهوت
که عبارت از احدیت ذات است و آن وجود محض و هستی ساده او سبحانه است که در غایت مرتبه استیلا
و استغنا است یعنی حقتعالی مستقل است بالاجمال ذات خود را و حقیقت عالم را که آن متحد است با ذات
که صالح است ظهور عالم را و در همین مرتبه تکثر را راه نیست اصلاً نه اعتباراً نه حقیقتاً و اینمرتبه را لاتعین و غیب
اول و عمی می نامند چه ذات که کنز مخفی بود از غیب الغیب دران مرتبه اولا اراده ظهور کرده است و او سبحانه
دران مرتبه فی حد ذاته قیدی و اضافتی ندارد حتی که بقید اطلاق و تنزیه نیز مقید نمیتوان کرد بل در عین تنزیه
مشبه است و در عین تشبیه منزه و آن ذات واجب الوجود در همین مرتبه نه کلی است نه جزئی و نه مطلق و نه
مقید و نه عام و نه خاص و درین مقام او را نه صفت است نه نام نه نشان نه زمان نه مکان و اضافت صفات
سلبی همچو لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و هو یدرک و لا یدرک الابصار
و هو یطعم و لا یطعم و همچنین اتصاف او بصفات بیچون و بیچگون و بی شبه و بی نمون و نبودنش به رنگ
و بی کیف و نبودنش مصداق جوهر و عرض و نبودنش محدود و متصور همین مرتبه است و اینمرتبه را عالم هاهوت
و لاتعین و غیب الغیب و غیب اول و کنز مخفی و عمی و عین الحیات می نامند بل آن ذات بالاستقلال

موجود است در خارج محتاج بوجود عالم نیست و در همین مرتبه ارتفاع نقیضین جایز داشته اند حدیث شریف کان الله ولم یکن معه غیره حکایت از همین مرتبه است و در همین مرتبه موسی و فرعون و مسانز و احمد و بوجهل همراز اند هرگاه سالک اهل هستی موهوم خود طی کرده باینمقام میرسد از خود و از غیر خود نامی و نشانی نیابد کما قال المولوی المعنوی قدس سره العزیز

س چون به بیرنگی رسی کان داشتی ۰ موسی و فرعون دارند آشتی ۰ مرتبه ثانی لاهوت و آن

عبارت است از تعین ثانی و وحدت ذاتی یعنی ذات مطلق بروئیت غیر زائد بر خود نگاه کرد خود را وجود مستقل باکمال حسن و جمال و نهایت عظمت و جلال متصف بامهات صفات و جامع جمله حقائق و شیون الهیه و کونیه که در مرتبه اول مندمج بودند یافت و خود را لائق ظهور آن دید بمقتضای عشق و محبت ذاتی از مرتبه اطلاق تام مرتبه شهود من الازل الی الابد آنچه تفصیلا ظهور شدنی است در همین مرتبه اجمالا خود را دید یعنی بعلم اجمالی سیر صفات خود کرد بانتوجه که متمیز شود هر اسمی از یکدیگر مثلا سمیع ممیز گردد از قدیر و قدیر از علیم پس امهات صفات را از حیوت و علم و سمع و بصر و قدرت و اراده و کلام در خود مشاهده نمود لاندراج الکل فی الذات کالمفصل فی المجمل و کالشجرة فی النواة و درین مرتبه بجز اراده ظهور و تکثر فی الاعتبار و تعین علمی هیچ افزونی بر مرتبه اولی نشده و نام و نشان و لوح و قلم و عرش و کرسی و عقل و روح و ملک و فلک هیچ ظهور نگرفته والله غنی عن العالمین حکایت از همین مرتبه است و چون در مرتبه لاهوتی ذات را قابلیت تجرد از جمیع صفات و اعتبار حاصل بود پس باعتبار تجرد از ان همه مرتبه احدیت نیز نامند و باین حیثیت مصداق ازلیت و اولیت و باطنیت است مرتبه ثالثه جبروت این مرتبه شهود علمی ذات است مر خود را بجمیع تفاصیل شیونیه و امتیاز بعضها عن بعض ذات مطلق بشهود اجمالی که کمال ذاتی اوست از تفصیل عالم مستغنی بود ولیکن عشق ذاتی تقاضای این معنی نمود چنانکه شهود علمی اجمالی جمال خود جلوه گر گشته همچنان شهود علمی تفصیلی را که در قهر احدیت مستهلک بود جلوه باید داد بنابر آن محبوب ازل باعتبار قابلیت انصاف بجمیع صفات و اعتبارات بصفت واحدیت تجلی نمود پس در همین مرتبه حقایق ممکنات را ثبوت علمی پیدا گردید لهذا آن حقائق اعیان ثابته نام یافتند و این علم را اجمالا به تفصیل ممکنات کونیه خلاف عالم است که الله تعالی این عالم را مطابق آن عالم در خارج پیدا نمود بر استعداد عین هر یک ممکن در همین مرتبه واجب از ممکن متمیز گشت چه ذات باعتبار اتصاف باصفات کمالیه واجب و معبود است و همان ذات باعتبار اتصاف باصفات کونیه ممکنه و عائد است بحکایت

تعین اول که در آن مرتبه احدیت جمیع اوصاف الهیه و کونیه بود و جمیع اسماء و صفات الهیه و کونیه در تعین اول
واحد بود اصلا تکثر راه نداشت لهذا تعین اول را باحدیت مخصصه و تعین ثانی را بواحدیت تعبیر میکنند اما این
هر دو مرتبه تعین اول و ثانی مرتبه الهیه اند و ما تحت این دو مرتبه مراتب ممکنه کونیه هستند مخفی نماند که تقدیم و تاخیر
این همه مرتبه کشفی و عقلی است نه زمانی و حقیقی چه ذات بی قید صفات کنز مخفی در مرتبه اول است و بعلم اجمالی
صفات را تجلیات است در مرتبه دوم و بعلم تفصیلی آنها در مرتبه سوم مرتبه رابع عالم ارواح و این مرتبه ظهور ذوات است
مجرده ساده در تاریخ بصفت شئون متغایره روح و وجود مجرد است از مواد و اعراض اجسام از الوان و اشکال و
قابل ادراک نبود و اغیار بود است و قابل اشارت حسیه نیست هر چند اعیان موجودات در صورت علمی
بشهود تفصیلی مشهود حضرت حق بودند لیکن غلبه عشق بر این قدر اکتفا نساخته ترقی ظهور و افزونی امتیاز خواست
و ثبوت حکم غیریت را که اعتباری باشد تقاضا نمود بمقتضای آن نور الهی تجلی ثالث به امر کن مطابق تفصیل
در شهود احدیه الی بوجود خارجی که الطف موجودات خارجیت نزول کرد و عالم ارواح نام یافت مرتبه خامس
عالم مثال و این مرتبه ظهور ذات حق است در تعیین وجود اشکال لطیفه مختلفه غیر قابل انقسام و خرق و التیام را
چون تجلیات روحانیه بکمال لطافت بطون و صفائی داشت غلبه عشق ظهور زیاده تر خواست بنابر آن
اندک کثافت بر آن لطافت افزوده خود را بصور مثالیه جلوه ظهور داد و این عالم بسبب لطافت خود مشابه
بعالم ارواح است و بجهت متقدر بودن بشکل امتداد اجسام مشابه بعالم شهادت است پس این عالم برزخ است
میان ارواح و شهادت و مثال دو قسم است یکی مثال مقید که در خواب و تخیل نمودار میشود و آن گاهی
صواب باشد و گاهی خطا و این را خیال متصل گویند دوم مثال مطلق که در آن خطا را راه نیست و
آنرا عالم مثال و خیال منفصل و فلک الحیات و عالم برزخ می نامند و عالم ارواح و مثال را جمع کرده عالم ملکوت
میگویند مرتبه سادس عالم حس و شهادت و این مرتبه ظهور ذات او سبحانه است خود را در خارج بصور اجسام
و اجرام و جواهر و اعراض چون عشق ازلی در تقاضای ظهور حسن و جمال ذات نعره هل من مزید با انقضای
که در عالم مثال بسبب لطافت باقی مانده بود نیز گوارا نساخته ظهور اکمل را که مزید بر آن متصور نباشد
در جهت مستمود بنابر آن نور قدم تجلی خامس خود را بصور محسوسات متجلی گردانید بدو تجلی یکی بصورت
طبایع که مظهر عرش و کرسی و افلاک سبعه و ما فیها گردید دوم بهیئت عناصر که مظهر آب و آتش و خاک و باد
و ما ترکب منها از حیوانات و نباتات و معدنیات بظهور رسید مرتبه هفتم مرتبه عالم انسان و آن ظهور ذات است

مر خود را دریک مظهر اتم که شامل است مرحله مراتب سته سابقه را یعنی چون محبوب ازل حسن وجمال خود را
در هر مرتبه بجلوه جداگانه مشاهده نمود کمال عشق خواست که همگی تجلیات گوناگون وتعینات بوقلمون در یک آئینه
تماشا کند بنا بر آن تجلی سادس بصورت انسان ظاهر گردید واین انسان مظهریست جامع مرحله مظاهر را
چه مرتبه هاهوت وتعین اول در لاهوت وتعین ثانی مندمج گشته لاهوت نام یافته وعالم لاهوت باجمله
مراتب الهیه در جبروت مندرج شده عالم ارواح وامثال نام یافته وعالم ارواح وعالم مثال جمع گردیده
عالم ملکوت نام یافته وهرچه در ملکوت است در مرتبه ششم ظهور کرده عالم حس وشهادت نام یافته بود؛
وعالم حس وشهادت مع ما فیها من المراتب در مرتبه هفتم جمع گشته عالم انسان وعالم صغیر نام یافت پس آدم
جامع آمد همه موجودات را از ازل تا ابد وانسان کامل که ملقب است بخلیفة الله متصرف است در همه عوالم
وفیض حقتعالی نمیرسد هیچ چیز از اجزاء عالم مگر بواسطه باطن انسان کامل خلاصه اینکه حضرت حقتعالی
بحکم ان الله خلق آدم علی صورته باین صورت متجلی گشته حسن خود را بجمیع تجلیات ذاتی وصفاتی واسمائی
وافعالی وانفعالی بطریق اجمال مشاهده میفرماید ؎ یار من باکمال رعنائی ؛ خود تماشا وخود تماشائی ؛
در لشبر روپوش گشتست آفتاب ؛ فهم کن والله عالم بالصواب ؛ از آنجا که مرتبه هاهوت وحدت محض
واطلاق صرف است بر آن اطلاق تجلی وتعین روا نداشته اند وآغاز مراتب از لاهوت نموده تا عالم
انسان به تنزلات سته نام زد میکنند فقط مسئله تجدد امثال باید دانست که نزد صوفیه کرام قدست اسرارهم
دو مسئله مخالف اوهام واخفی الخفیات عند العوام است اول مسئله وحدة وجود که از فضل الهی وهمت
الا نا تحقیق وتصدیق آن کما ینبغی در صدر کتاب گردید دوم مسئله تجدد امثال آنهم نزد علما وعقلا نظری
وعسیر التجدید است وحضرت مولانا آنرا از روی عقل ونقل ثابت کرده بمرتبه شهود رسانیده اند اگرچه شیخ
اکبر رضی الله عنه در فص شعیبی در بیان آن نوشته اند که عالم عبارت است از اعراض مجتمعه در عین
واحد که حقیقت هستی است وآن متبدل ومتجدد میگردد مع الانفاس والانات در هر آنی عالمی معدوم
ومثل آن بوجود می آید واکثر اهل عالم ازین معنی غافل اند فقط لیکن حضرت مولانا برای تفهیم این مسئله
اول یک مقدمه عقلی در جهد المقل نوشته بعد تمهید آن آیات کلام الله را که دال بر تجدد امثال اند منطبق
کرده اند مقدمه ممهده اینست که دوام وجود دو قسم است چنانکه دوام عدم بر دو طور است اول دوام حقیقی
دوم دوام اضافی نسبی دوام حقیقی برای وجود علماً وعیناً منحصر در تنزیه او سبحانه است یعنی وجود منزه او تعالی

ازلی و ابدی است سلب و عدم نمی پذیرد چنانکه دوام حقیقی برای عدم علماً و عیناً منحصر در ممتنع و محال محض است
که هرگز وجود نمی پذیرد پس باقیماند برای تشبیه مگر اضافی از هر دو قسم وجود و عدم پس دوام اضافی برای وجود
در تشبیه که عبارت است از بقای شبه از ابتدای حدوث حسی تا فنای حسی و دوام اضافی برای عدم
در تشبیه عبارت است از فنای آن شبه بعد الوجود الی الابد دال بر مضمون از کلام الهی یکی آیه
کل شیء هالک الا وجهه یعنی هر شیء بالفعل هالک و معدوم است مگر وجه خدا درین آیت بیان تجدد
مثلی آنی است در تشبیه وجه دلالت اینست که جمله اسمیه برای دوام ثبوت مضمون میشود و شیء بمعنی
موجود است و هلاک عبارت است از عدم بعد الوجود پس مضمون کل شیء هالک دوام العدم للموجود
مطلقا من التشبیه و دوام عدم للموجود مطلقا کذب بدیهی پس ضرور است اینکه تاویل کرده شود قول خدای
سبحانه با وجود بقای بلاغت آن از دوام ثبوت مضمون آن تا راجع گردد بطرف صدق و کلام مفید
پس تاویل اینست مگر اینکه گفته شود که معنی آیه کریمه اینست که هر موجود از تشبیهات موجود آناً معدوم است
دایماً یعنی در آنی وجود حادث میشود و در آن دیگر معدوم میگردد و همچنین در آن ثالث موجود میگردد و
در آن رابع معدوم میشود چنانکه در برگهای اشجار خزان و بهار آناً فاناً طاری میشود لیکن بهبنده مفضم
خزان و بهار را دریکسال می پندارد و این غلطی قوت واهمه است که سرعت انتقال وجود و عدم را
نفهمیده گمان استمرار میبرد چنانکه در حرکت شعله جواله دائره مستمر می پندارد و دیگر آیت دال برین تجدد
قوله تعالی است کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام معناه و کل من علیه الذی
یتوهم بقاءه فان ابداً کما عرفت سابقا پس معلوم شد هر چیز که بر زمین است از آن حدوث حسی تا
آن فنای حدوث حسی نیست مگر وهمی و همین است مراد از تجدد آنی و قیاس کن بران قوله تعالی
انک میت و انهم میتون انهم دلالت میکند بر تجدد امثال یعنی خداوند سبحانه با حبیب خود میفرماید
که حیات تو و حیات دیگران از تولد حسی تا موت حسی نیست مگر وهمی یعنی وهم انتقال وجود و عروض
عدم را در هر یک آن تمیز نمیکند حیات مستمر می پندارد و حال این حیات اینست که بموت تعبیر کرده
دال بر مضمون قوله تعالی است بل هم فی لبس من خلق جدید یعنی مخلوق در هر آن در لباس دیگر است
از آفرینش گو در مشاهده عرفا وجود واحد حق مثل دریاست مستمر و طریان عدم وجود در تشبیه مثل امواج
دریاست که آمد و رفت آن دریافت نمیشود و وجود آب بر یک حال مستمر مینماید و همین مطلب قول

شیخ اکبر بود قدس سره که عالم اعراض مجتمع در عین واحد است و همچنین قوله تعالی و هو یبدئ و یعید پیدا میکند
هر چیز را آناً فآناً و باز اعاده میکند آن را در عدم و در هر آن دواما و سر در تجدد ثانی اینست که اسما و صفات الٰهی متضاد و
متقابل اند مقتضای هر اسم لابد است که بظهور آید پس در یک آن ظهور مقتضای اسمی شده و در آن دیگر ظهور مقتضای
ضد آن مثلاً هرگاه حقتعالی تجلی کرد باسم محیی در یک آن تمام عالم زنده و حی گردید آنا و هرگاه تجلی کرد باسم
ممیت فنا پذیر شد تمام عالم چنانکه در اصل بود اگر کسی گوید چرا نباشد اعاده اول و تکرار آن چنانکه هنود قائل
تناسخ اند و آنرا آواگون میگویند گوییم که صوفیه کرام تناسخ مذکور را باطل میدانند برای لزوم دو چیز خلاف عقل
و نقل اول اعاده معدوم محض که ممتنع است و برای همین نکته در کلام کل هالک بجمله اسمیه واقع تا دلالت کند
بر دوام معدومیت کل شی و الا یهلک میفرمود دوم لزوم عجز و تضییق خداوند سبحانه از خلق جدید که حد وسعت
است حالانکه او تعالی خود واسع علیم میفرماید و دلیل ما صوفیه برین مدعا آیه کریمه است چنانچه در سوره فاطر
واقع است یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید ان یشأ یذهبکم و یأت بخلق جدید و ما
ذلک علی الله بعزیز ترجمه لوگو تم هو محتاج الله کی طرف اور الله هی سب سے بے پرواه سب خوبیون سراہا اگر چاہے
تمکو لیجاوے اور لے آوے ایک نئی خلقت اور یه الله پر مشکل نهین فقط سخن درین بود که وجود مطلق
که حقیقت سبحانه تعالی قرار یافت کلی است یا جزئی چون حضرت مولانا قدس سره وجود مطلق را حقیقت او سبحانه
قرار داده اند برین مسئله اعتراضات چند از معقولیان وارد میشد جواب آن شبهات در کاسرة الاسنان
نوشته اند اول اینکه هرگاه واجب الوجود حقیقت او تعالی شد و معنی واجب شی ثبت له الوجوب است
یعنی چیز نیست که ثابت است برای او وجوب پس لازم می آید ترکیب او تعالی از شی و وجوب آن و ترکیب
خالی نیست از حاجت پس وجود مذکور واجب نماند بلکه ممکن شد در جواب این اعتراض فرموده اند که وجود
مقابل و نقیض عدم است مرکب نیست بلکه بسیط محض است و متضمن است بامهات صفات
از حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و ازین اتصاف بساطت او زائل نمیشود زیرا که این صفات
بر وجود زائد نیستند مثلاً وقتیکه اثر حیات بر وجود مترتب شد گفته شد او را حی و هرگاه اثر انکشاف مترتب شد
علیم نام یافت و علی هذا القیاس صفت وجوب زائد نیست بر وجود بلکه عین اوست و تقیید بدین صفات
در تعبیر است نه در معبر عنه پس لازم نیاید اعتراض ترکیب دوم اینکه وجود مطلق هرگاه که حقیقت سبحانه شد
لازم می آید که در خارج موجود نباشد زیرا که مطلق کلی طبیعی است و از معقولات ثانیه که وجود آن در خارج نیست

بل حرف درز دهن است در جواب این اعتراض حضرت مولانا نوشته‌اند که در وجود عقلاً سه اعتبار متصور است
لا بشرط شی و بشرط شی و بشرط لا شی یعنی یکی اعتبار وجود است مع قطع النظر عن اعتبار الخلق و وجود بدین اعتبار
واجب و بسیط است و موجود فی الخارج و متصف بصفات متضاده و این وجود را نه کل توان گفت والا ترکیب
لازم می آید و نه جزء توان گفت زیرا که جزء بدون کل یافته نمیشود و نه کلی توان گفت زیرا که کلی جزء می باشد
برای افراد خودش و نه جزئی توان گفت زیرا که جزئی مرکب میشود از کلی و تشخص اگرچه تعریف جزئی بصادق می آید
باعتبار اینکه مفهومیست که ممتنع است فرض صدق آن بر کثیرین دوم ثانی اعتبار وجود است مع الخلق و بدین
اعتبار وجود مرکب است از موجود و غیر موجود و مرکب ازین هر دو غیر موجود باشد چنانکه مرکب از مستقل و غیر مستقل
غیر مستقل میشود پس کسانیکه کلی طبعی و از معقولات ثانیه میگویند مثل محب الله آبادی این اعتبار او ست
مع الخلق و ازین موحدین را هیچ نقصان نیست اگر موجود نباشد در خارج و باین اعتبار او را کل و جزء و کثیر
میتوان گفت سوم اعتبار لا بشرط شی است یعنی لحاظ وجود او تعالی مع عدم الخلق و لا مصداق له فی الواقع
خلاصه کلام اینکه وجود لا بشرط شی معقول اول است در واجب و معقول ثانی است در ممکن پس لازم
نیامد بودن آن کلی طبعی و نه منحصر در هیچ شی ازین تحقیقات حل شد اعتراضی که حضرت قطب العالم شیخ
عبد القدوس گنگوهی قدس سره العزیز در شرح عوارف نوشته‌اند و مولانا رکن الدین خلف امجد
آنحضرت در لطائف قدوسی نقل کرده‌اند بدین عبارت حضرت قطب العالم فرموده‌اند که اعتقاد کلیت
واجب الوجود چنانکه منطقین در کتب خود می‌نویسند نزد موحدین کفر است زیرا که اگر واجب الوجود کلی باشد
ذات او تعالی جزئی آن کلی خواهد بود و جزئی مرکب میباشد از کلی و تشخص و تجویز ترکیب در ذات او تعالی
که مستلزم امکان باشد کفر است وایضاً لو کان الواجب الوجود کلیاً والکلی عندهم ما لا یمنع نفس تصور
مفهومه عن وقوع الشرکة فیه فیلزم ان یکون لهذا المفهوم جزئیات فی الذهن ولما اشترک فی هذا المفهوم
فاذا صدق مفهوم هذا الکلی علیها یلزم ان یکون تلک الجزئیات موجوداً ازلاً و ابداً کذات الله تعالی
لان الوجود لما کان مقتضی ذات الواجب لا ینفک عنه ازلاً و ابداً و هذا کفر انتهی پس خلاصه تحقیق [illegible] است
که واجب الوجود نه کلی منطقی است نه جزئی آن اعتراض سوم که برین عقیده وارد میشد اینست زعم موحدین
اینست که وجود منحصر است در واجب و ممکن عبارت است از همان ذات واجب باعتبار تشخص همراه آن
و وجود از واجب منفک نمیشود گاهی پس انسان وقتیکه بمرد و خاک شد معدوم محض گردید برای انتفاع

وجود و تشخص معاً پس لازم آمد سلب وجود از ذات واجب در جواب این اعتراض حضرت مولانا نوشته اند
که در صورت مرگ و فنای نسبت نه انفکاک وجود است و نه انعدام مطلق تشخص بلکه انقطاع خصوصیت و
بریت تشخص است فقط مثلاً زید مخلوق شد از آب جهنده منی که نطفه است این نطفه در رحم مادر مسمی شد
بعلقه پس مضغه پس عظام پس بالجمله شخص بعد ازین همان نطفه صبی شد پس جوان شد پس شیخ شد پس میت
شد پس خاک رمیم شد در ینصورت فکر کن بنظر انصاف که وجود نطفه در هر انقلاب باقی و موجود است
هرگز معدوم محض نشده بلکه چندین تغیر و تبدیل بر وجود همان نطفه واقع شده و در هر یک انقلاب تشخص و
تعین نیز همراه ماند خصوصیت تشخص البته متبدل و متغیر گشته از ان انفکاک وجود لازم نمی آید و همین وجود
باعتبار عروج و نزول تا بوجود مطلق میرسد مثلاً نطفه زید بود در صلب پدرش و پدرش در صلب پدر خود و
جدش در صلب پدر خود تا حضرت آدم علیه السلام و آدم علیه السلام فی علم الله بل الی الازل پس ظاهر شد
که وجود مع قطع النظر عن التشخص مطلقاً غیر منفک است از نفس وجود و زوال و انفکاک وارد نشده است بلکه بر
تشخص که قائم است با وجود دلالت میکند برینمعنی که ماده جمیع ممکنات وجود بسیط است نه چیزی دیگر قوله سبحانه الله
خالق کل شی وجه دلالت اینست که هر منصوص نیست وجود آن بدون تعدد و تکثر و تغایر متقابلات تلنه پس معنی
خالق کل شی الله معتبر کل شی متعدده و تکثره بنفسه فی نفسه فی الاعتبار دون نفس الامر و مطابق آنست
قول خدای سبحانه حکایة عن الخلیل علیه السلام انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا
من المشرکین یعنی بهمه جهات متوجه شدم من بطرف خالقی که اعتبار کرده است سموات وارض را در حالتیکه
مائل هستم از باطل بسوی حق مراد از باطل توهم وجود اشیا در نفس الامر و مراد از حق نمود اری آن را اعتبار
است فقط سخن در تحقیق چار پیر و چهارده خانواده بود ارشاد شد که بقول مشهور چهار پیر بلا واسطه
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اول حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة السلام دوم حضرت
امام حسن علیه السلام سوم حضرت امام حسین علیه الصلوة والسلام چهارم حضرت اویس قرنی علی نبینا و
علیه الصلوة السلام و چار پیر که بواسطه حضرت امیر علیه السلام مشهور اند اول حضرت امام حسن دوم
حضرت امام حسین علیهما السلام سوم حضرت خواجه حسن بصری رحمة الله علیه چهارم حضرت کمیل بن زیاد
رضی الله عنه و چهارده خانواده منسوب اند بحضرت خواجه حسن بصری رحمة الله علیه بدین ترتیب که
خواجه حسن بصری رحمة الله علیه را دو خلیفه بودند یکی شیخ حبیب عجمی

نه خانواده باشان میرسند اول حبیبیان منسوب بحبیب عجمی دوم طیفوریان منسوب بخواجه بایزید بسطامی قدس سره
که نام شان طیفور بود سوم کرخیان منسوب بحضرت معروف کرخی رضی الله عنه چهارم سقطیان منسوب
به سری سقطی رضی الله عنه پنجم جنیدیان منسوب بحضرت جنید بغدادی رضی الله عنه ششم کازرونیان منسوب
به ابو اسحاق کازرونی هفتم طوسیان که منسوب اند بحضرت جنید رضی الله عنه بسه واسطه هشتم فردوسیان
نیز بواسطه حضرت نجم الدین کبری بحضرت جنید رضی الله عنه میرسد لهذا ایشان را کبرویه نیز گویند نهم سهروردیان
که بواسطه شیخ ابو نجیب سهروردی بحضرت جنید رضی الله عنه میرسد خلیفه دوم حضرت خواجه حسن بصری
رضی الله عنه خواجه عبد الواحد بن زید قدس سره بود پنج خانواده باشان میرسند اول زیدیان منسوب بحضرت
عبد الواحد بن زید قدس سره دوم عیاضیان منسوب به شیخ فضیل ابن عیاض میرسد سوم ادهمیان منسوب بحضرت
ابراهیم بن ادهم رضی الله عنه چهارم هبیریان منسوب بخواجه هبیرة البصری رضی الله عنه پنجم چشتیان منسوب
بخواجه ابو اسحاق چشتی رضی الله عنه لیکن سید فتح الله چشتی در کتاب خود نقلاً از کشف المحجوب و طبقات صوفیه
و زینت المریدین و جواهر جلالی و تذکرة الاصفیا می نویسد که اصل الاصول جمیع سلاسل ذات مقدس
رسول مقبول صلی الله علیه و سلم است و از آنحضرت بلا واسطه فیض رسید به چهار خلفای راشدین
رضی الله عنهم و حضرت حسنین را علیهما الصلوة و السلام و حضرت اویس قرنی را رضی الله عنه و از حضرت
صدیق اکبر رضی الله عنه بسلمان فارسی و از سلمان به قاسم ابن محمد بن ابی بکر و از قاسم بابویزید بسطامی
و از ابویزید بسطامی به شیخ عبد الله مکی علمدار رسول صلی الله علیه و سلم و از عبد الله بامین الدین شامی
و از وی بشاه طیفور شامی و از وی بشاه بدیع الدین عرف شاه مدار و از وی به سید السادات سید اجمل
و از وی به شیخ بڈھن بهرایچی و از وی به شیخ درویش قاسم اودهی و از وی بقطب العالم بندگی عبد القدوس
گنگوهی و از وی به شیخ جلال محمود تهانیسری و از وی به شیخ نظام الدین عبد الشکور تهانیسری و از وی
به شیخ ابو سعید بن شیخ نور حنفی و از وی به بندگی شیخ صادق بن شیخ فتح الله گنگوهی و از وی
سید فتح الله چشتی مصنف این کتاب این خانواده طیفوریه است که بواسطه شیخ طیفور شامی بحضرت
صدیق اکبر میرسد بدین ترتیب از ابویزید بسطامی قدس سره به شیخ محمد مغربی و از وی بخواجه ابو یزید عشقی
و از وی بمولانا ترک طوسی و از وی بخواجه ابو الحسن خرقانی و از وی بخدا قلی ماوراء النهری و از وی
بمحمد عاشق و از وی به محمد عارف و از وی بشاه عبد الله شطار و از وی به شاه قاضی و از وی به شیخ

هدایت الله سرمست و از وی بشیخ محمد غوث و از وی بشاه وجیه الدین گجراتی و از وی بشیخ بایزید سرهندی و از وی به شیخ
فرید ابن شیخ راجه صدیقی متوطن جهنجهه رضوان الله علیهم اجمعین خانواده سوم نقشبندیه تبرک بواسطه بایزید
بسطامی بحضرت صدیق اکبر میرسد بدین ترتیب از بایزید بسطامی به ابوالحسن خرقانی و از وی به ابوعلی فارمدی
و از وی بخواجه یوسف همدانی و از وی بخواجه عبد الخالق غجدوانی و از وی بخواجه عارف ریوگری و از وی
به محمود ابوالخیر فغنوی و از وی به بابا محمد سماسی و از وی بسید میر کلال و از وی بخواجه بهاء الدین نقشبند و از وی
بملا یعقوب چرخی و از وی بخواجه محمد احرار و از وی بخواجه محمد زاهد و از وی بخواجه درویش محمد و از وی
بخواجگی امکنگی و از وی بخواجه محمد باقی و از وی به شیخ احمد کابلی فاروقی دیگر همه سلاسل بتوسط حضرت
امیر المومنین علی ابن ابیطالب بآنحضرت صلی الله علیه وسلم میرسد الا بواسطه حضرت اویس قرنی رحمة الله
علیه نیز یک سلسله بحضرت نبوی رسیده است بدین ترتیب از حضرت اویس قرنی بموسی ابن زید راعی
و از وی بابراهیم بن ادهم بلخی شاگرد حضرت امام اعظم رحمة الله علیه و از وی به شقیق بلخی و از وی به امام
ابی یوسف شاگرد حضرت امام اعظم رحمة الله و از وی به ابوعلی ابن خرم و از وی به بشر ابن حارث
حافی و از وی به امام احمد بن محمد حنبل شاگرد امام شافعی و سلسله حضرت کمیل بن زیاد رضی الله عنه در دیار
مشهور نیست در کتاب مذکور مینویسد که به دیار یمن سلسله کمیل بن زیاد رائج است فقط سخن در معنی
حدیث **کاد الفقر ان یکون کفراً** بود فرمودند که معنی ظاهر اینست که فرموده نبی صلی الله علیه وسلم
که افلاس و ناداری که فقر اضطراری است قریب است که بکفر انجامد یعنی در حالت اضطرار اگر کلمه نومیدی
از رحمت خدا و شکایت رزاق از بی صبری از زبان برآید موجب کفران نعمت و ناشکری عنایت
رزاق که چندین سال یافته میگردد پس کفر بمعنی کفران نعمت باشد و نزد صوفیه کرام فقر بمعنی فنا و
بیخودی است و کفر بمعنی ستر است یعنی چون سالک از هستی خود فانی و مضمحل گردد و هستی جمیع موجودات
از نظرش ناپدید شود و در همه مجالی و مظاهر بحکم فاینما تولوا فثم وجه الله بجز شهود حقیقی منظور نظر او نباشد
و در هر مظهر ظاهر را بیند و غیر را اصلا بودی و وجودی نداند پس همچو فقر و فنا موجب ستر هستی موهوم موجودات
گردد و این کفر محمود است نه مذموم فقط سخن در معنی **فنا و بقا که اعلی مقامات فقر است** بود
ارشاد شد که فنا بر سه قسم است اول فنا فی الافعال دوم فنا فی الصفات سوم فنا فی الذات فنا
فی الافعال عبارت از خارج شدن سالک است از اختیار خود و از اختیار جمیع عالم یعنی حرکاتی

سکناتی و افعالی کہ پیش ازین بخود و بدیگران نسبت میکرد و از خود و از دیگران میدانست ہمہ را بحق نسبت کند و فاعل آن ہمہ حق را داند و خود را آلہ حق پندارد چنانکہ نی بدست نائی ست ؎ نی کہ ہر دم نغمہ آرائی کند فی الحقیقت از دم نائی کند ۞ و فنا فی الصفات عبارت است از دانستن سالک جمیع صفات خود را و صفات دیگران را صفات حق یعنی ہر صفتی از صفات خود و صفات دیگران کہ علم و ارادت و مشیت و سمع و بصر و کلام باشد چنانکہ پیش ازین بخود و بدیگران نسبت میکرد و از آن خود و از آن دیگران میدانست ہمہ را بحق نسبت کند و صفات حق داند اصلا بخود و دیگران نسبت نکند کہ نسبت فعل و صفت بخود کفر و شرک است نزد صوفیہ کرام و بحکم و ما یومن اکثرہم باللہ الا وہم مشرکون اکثر مومنین نیز مبتلا بای این شرک خفی ہستند و فنا فی الذات عبارت است از ندیدن و ندانستن سالک ذات خود و تمام عالم را ذات حق یعنی پیش ازان چنانکہ میدانست کہ من منم و عالم عالم است در ہمین مقام فنا فی الذات خواہد دانست بہ یقین کہ من منم و عالم چیز دیگر نیست صرف ذات واحد حق است کہ او تعالی از مرتبہ اطلاق نزول فرمودہ بدین صور و اشکال مختلفہ ظاہر شدہ است و ہمہ اوست و غیر او نیست لیکن فنا فی الذات اگر سالک را علم و شعور بفنای خود باقیست فنای ناقص است و اگر حالت فنا الفنا نصیب شد یعنی آنچنان بیخود گردید کہ شعور بفنای خود ہم نماند فنای کامل است و بہمین مرتبہ اشارت رفتہ است اذا تم الفقر فہو اللہ اللہم ارزقنا و لسائر الطالبین سخن در ین بود کہ معنی وصول الی اللہ چیست ارشاد شد کہ اہل معنی گفتہ اند ؎ تو مباش اصلا کمال اینست و بس ۞ رو در و گم شو وصال اینست و بس ۞ مراد از کلمہ تو مباش ہمین فنای کامل است و آن از گم شدن علم سالک و تبدیل نسبت حاصل میشود نہ بچیز دیگر و مراد از گم شدن در واین است کہ ہستی خدا را کہ از راہ غلطی بخود نسبت میکردی و میگفتی کہ منم منم بعد فنا خواہی دانست کہ متکلم بلفظ منم اوست نہ تو پس معنی وصل تبدیل زعم غیریت ذات سالک بود از یقین عینیت و باخدا سوال اگر کسی گوید چون ذات مطلق بحکم لا تدرکہ الابصار و لا تمثلہ الافکار در تصور و خیال نمی آید و بعین مشاہد نمیشود پس مشاہدۃ الذات و تجلی الذات چہ معنی دارد جواب فی الحقیقت ذات مطلق پاک و منزہ است از ادراک و علم کنہ ذات از ممتنعات است لیکن کمال عرفان آن ہمین است کہ عقل عاجز شود از ادراک آن و ہمین عجز از درک بمنزلہ ادراک است چنانکہ قول حضرت صدیق اکبر است العجز عن الادراک ادراک پس معنی مشاہدۃ الذات ہمین است کہ از نظر بصیرت سالک علم کثرت اشیائیکہ ورای ذات میدانست

کم شود و کثرت و اعتبار بمانند در واقع و معنی تجلی الذات آنکه آن کثرت اعتباری هم در بصیرت نمانند که
بالکلیه و مدرک بالفتح حق باشد و بس فقط لمعه پنجم از نور رابع در تذکره مثنوی معنوی مولانا جلال الدین
رومی قدس سره السامی این لمعه مشتمل است بر دو افاده افاده اولی در مدح کتاب مستطاب و ثنای مصنف آن
حکایت روزی میان اسدالله مثنوی خوان که ذکر خیر شان پیشتر گذشته بحضور حضرت مولانا قدس
سره العزیز اشعار مولوی عبدالرحمن جامی قدس سره السامی که در مدح مثنوی گفته اند خواندند اشعار اینست نظم
مثنوی مولوی معنوی ٭ کهنه افسرده را بخشد نوی ٭ مثنوی مفتاح گنج کبریاست ٭ مهر دانا مهر نادان اژدهاست
مثنوی تفسیر اسرار خفی است ٭ نادی اهل طریقت مثنوی است ٭ مثنوی بر خلق از حق نعمت است ٭ صاحبان را
اشتهار دعوت است ٭ مثنوی معنوی دارالشفاست ٭ آز و کبر و غفلت را داروست ٭ مثنوی داروی
رنج غفلت است ٭ مار گیر و مار گنج غفلت است ٭ نی همین باشد رموز ایزدی ٭ هست گنجی از کنوز ایزدی
مثنوی روح الله امراض شد ٭ اشتهای کفر را مقراض شد ٭ مثنوی در دل فرح در جان سرور ٭ مثنوی
در لب سخن در دیده نور ٭ نسبت میگویند در دنیا نعیم ٭ مثنوی اسپ چیست ای صاحب کریم ٭ نیکبختان را
رضوان مولوی ٭ جنت روحانی آمد مثنوی ٭ مثنوی طور است و موسی مولوی ٭ موسی بی لن ترانی مثنوی
هر که خواند مثنوی را صبح و شام ٭ آتش دوزخ برو باد احرام ٭ مثنوی مولوی معنوی ٭ هست قرآن در
زبان پهلوی ٭ من چگویم وصف آن عالیجناب ٭ نیست پیغمبر ولی دارد کتاب ٭ بعد استماع این اشعار
فرمودند من میگویم ع نیست پیغمبر ولی دارد کتاب ٭ یکی از حضار محفل مقدس عرض کرد که در
[illegible] قرآن و مثنوی معنوی جای تامل است فرمودند ده وجوه ثابت شدن میتواند که در قرآن مجید
و مثنوی شریف بجز زبان عربی و پهلوی فرقی دیگر نیست اول اینکه قرآن عبارت است از کلام المنزل
من الحق علی قلب البشر بهر زبان که باشد اگر نزول آن بطور وحی بواسطه ملک است آن کلام نفسی
مفروض القرآت است و اگر بطور القا و الهام بلا واسطه ملک است آن کلام قدسی واجب الایمان
است و قرآت آن در نماز جائز نیست پس مضامین مثنوی معنوی از حق بر قلب مولانا که پیغمبر وقت خود
بودند از قسم ثانی است نه از قسم اول پس دفع شد شبه آنمیتی که قرآت مثنوی در نماز جائز نیست و قرآت
قرآن فرض است دوم اینکه چنانکه قرآن اصل الاصول دین است مثنوی نیز اصل الاصول دین است
چنانچه خود مولانا در دیباچه اول سفر مینماید که مثنوی اصل اصول اصول اصول دین و یقین و فقه الله الاکبر

وشروع الله الا زهر است سوم اینکه چنانکه قرآن هدی للمتقین و شفاء للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا
هست مثنوی معنوی نیز هدایت برای متقین و شفای صدور برای مؤمنین وطالبین راه خداست خدای کریم
در مدح قرآن بر لسان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده
من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله یعنی اگر تمام درختان روی زمین قلم باشد و دریا دوات و هفت دریا
مدد آن دوات نمایند تحریر کلمات حق تمام نخواهد شد همان خدا بر زبان مولانا در مدح مثنوی شریف میفرماید
بیت گر شود بیشه قلم دریا مدید ❊ مثنوی را نیست پایانی امید ❊ چهارم اینکه چنان که در شان قرآن وارد است
یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا همان شان مثنوی معنوی است هر که آنرا باعتقاد خواند و کلام حق داند اگر اول
ایمان بل بدرجه ولایت میرسد چنانچه با لصد کس بی ارشاد دیگر مرشد صرف از ملازمت وتلاوت مثنوی
ولی کامل شده اند واگر بلا اعتقاد بطور افسانه وهزل بخواند گو عالم معقول ومنقول باشد از فیض آن محروم
بل از ایمان مسلوب خواهد شد چنانچه حضرت مولانای روم خود میفرمایند بیت این رسولان ضمیر راز گو
مستمع خواهند اسرافیل خو ❊ نخوتی دارند وکبری چون شهان ❊ چاکری خواهند از اهل جهان ❊ تا ادبها
شان بجا گه ناوری ❊ از رسالت شان چگونه برخوری ❊ تا نباشی پیش شان راکع دوتو ❊ کی رسانند
آن امانت را بتو ❊ هر ادب شان کی همی آید پسند ❊ کامدند ایشان ز ایوان بلند ❊ پنجم اینکه در کلام مجید
قصد متکلم موزونیت کلام وادای آن در نظم وقوافی وتکلف صنائع وبدائع متعلق بنثیت لیکن بلا اراده
متکلم از راه اعجاز کلام مسجع ومقفی وموزون واز فوائد عوائد مشحون از بحر مسلسل ان جوشش میزند وخود بخود
حلاوت آمیز وطرب انگیز میشود واز طاقت جن وبشر بیرون است که مثل آن یک آیت بگوید چنانچه
خدای سبحانه میفرماید لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان
بعضهم لبعض ظهیرا همچنان از کلام معجز نظام مثنوی که بلا قصد فصاحت وبلاغت وصنائع وبدائع شعرا
بتکلف پر فصاحت وبلاغت ونمکین وبا حلاوت وردآمیز وشور انگیز از قلزم سینه اسرار گنجینه حضرت
مولانا سر میزند تاثیر عجیب وحالت غریب بر قلوب سامع وقاری طاری میشود هیچ فرد از افراد انسانی را
بعد از مولوی معنوی آن حالت محویت واستغراق با قدرت هوشیاری دست نداده وهمچنین احاطه علوم
عقلی ونقلی ومشاهدات کشفی ووجدانی نصیب نشده که مثل آن گفتن تواند چنانچه خود میفرمایند بیت
آسیه ای خوان محزون ابیر را سخن ❊ سوح تو بین ورتن حرف کهن ❊ قافیه اندیشم و آن یار من

کو بدم ماند بسش جز دید از من ٭ وکیف یاتی النظم لی والقافیه ٭ بعد ما ضاعت اصول العافیه ٭ ششم اینکه چنانکه
خدا تعالی در قرآن اسرار معانی وحقایق الهی را بضرب الامثال وحکایات سلف روپوش نموده میفرماید و
لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل همچنان مولوی معنوی معانی واسرار غیبی را در حجاب قصه و
افسانه مستور ومحجوب فرموده تا سامعین از محسوس بمعقول پی برند چنانکه میفرماید ؎ خوشتر آن باشد که سر
دلبران ٭ گفته آید در حدیث دیگران ٭ ای برادر قصه چون پیمانه است ٭ اندرو معنی مثال دانه است ٭ دانه
معنی بگیرد مرد عقل ٭ ننگرد پیمانه را گر گشت نقل ٭ هر کرا افسانه بخواند افسانه است ٭ وانکه دیدش نقد خود
مردانه است ٭ هفتم اینکه چنانکه خدا در کلام خود عقائد باطله کفار وملحدین را ذکر کرده ابطال آن بدلائل عقلی
ونقلی والزام خصمای جبری وقدری وحکما وفلسفی مینماید همچنان در مثنوی شریف بعد ابطال عقائد باطله
اثبات مذاهب حقه به براهین انی ولمی میفرماید ؎ حقا که مثنوی روح الله امراض شد ٭ اشتهای کفر را
مقراض شد ٭ هشتم اینکه چنانکه در قرآن مجید یا نصف آیات احکام امر ونهی است باقی اخبار وقصص انبیا
ومنکرین ماضین ووعده مومنین بجنات ونعیم است ووعید کافرین وتهدید منکرین است همچنان در مثنوی
شریف تذکره صوم وصلوة وحج وزکات وتزکیه وطهارت ظاهری وباطنی وترغیب وتحریص عاملین و
صالحین است نهم اینکه چنانکه مضامین کلام الله مختلط وبلا ترتیب واقع شده بر همان نهج بلا تفاوت
سیاق مثنوی معنوی است که در هر یک حکایت جمله های معترضه ودفع دخل معترضین وباز ربط کلام
لاحق با ابیات سابق وتطبیق ظاهر بباطن مذکور میشود لهذا چنانکه ربط آیات کلام الله مشکل ودشوار است
همچنان ربط ابیات مثنوی معنوی عسیر ودشوار است وخلاصه آن راجع میشود به آویز وگریز یعنی اول
بمقتضای فهم عقلا کلام را بمطابقت شرع شریف میرانند وهرگاه غلبه عشق وحالت محویت جوشش میزند
در دریای وحدت غوطه میخورند ودر عذر میفرمایند ؎ گر چنین بنماید ومگه ضد این ٭ جز که حیرانی نباشد کار دین
دهم اینکه چنانکه مضامین کلام الله بظاهر آسان وبه نظر دقت مشکل مینماید وانتهای دقت آن تا هفت
بطن میرسد همچنان ؎ وحدت اندر وحدت است این مثنوی ٭ از سمک رو تا سماک ای معنوی
ونیز در مدح کتاب مستطاب مولانا فرموده اند که مثل این کتاب گاهی نشده است ونخواهد بود بعد از کتاب الله
اینچنین کتابی در نظر ما نگذشته تالی وقاری این کتاب تا مادامیکه مشغول بدان است مرتبه ولایت
بر و طاری میباشد گو بعد از ان حال نماند ومیفرمودند که حضرت مولوی معنوی علی نبینا وعلیه السلام

فرموده‌اند که هرگاه قبر من نقره خواهد گشت فیض از مثنوی تا آن وقت زیاده خواهد شد فقط بعده فرمودند که مرا علم تصوف و سلوک قبر مولانا نقره گردیده است دیگر ارشاد کردند که مولانا خود میفرمایند که لذت از خواندن مثنوی کم می یابند آن لذت هم دیگر ارشاد کردند که مثنوی وقت شب تصنیف شده است خواندن آن بوقت شب زیاده تر نسبت روز دیگر ارشاد کردند که اگر بقدر یک جزو از مثنوی معنوی هر روز خواندن التزام نماید نفس خواننده نمیرد چنانچه عمل من مدتها همین بود فقط دیگر ارشاد کردند که مثنوی آب حیات درویشانست بسبب مشغولی آن دل مرده زنده میگردد چنانکه درخت خشک از کثرت آب تر و تازه میگردد دیگر ارشاد کردند که برای مثنوی دانی علاوه بر مهارت چهارده علوم مروجه علم تصوف می باید و باوجود اینهمه نسبت باطن و صحبت استاد کامل ضروراست هرکه جامع این صفات نخواهد بود مثنوی را چیزی نخواهد فهمید زیراکه درین کتاب بعضی اشعار آنچنان اند که حل معنی آن خود حضرت مولوی میکنند یعنی اجمال سابق را در کلام لاحق تفصیل میفرمایند یا سخن ظاهر را بر باطن تطبیق میدهند چنانکه فرموده‌اند ۵ کار خود کن کار بیگانه مکن + بر زمین غیر خود خانه مکن + بعده گفتند کیست بیگانه تن خاکی تو + کز برای اوست غمناکی تو + و بعضی اشعار که بر اصطلاح یا بر قصه موقوف است و تشریح آن شارحین نموده اند حل آن از ملاحظه بشرح یا تفسیر میشود و بعضی اشعار آنچنانست که معنی آن بجز مولانا یا هر که همپیه او شان باشد نفهمیده است همچو ۵ باغ سبز عشق کو بی منتهاست + جز غم و شادی درو بس میوه هاست + چه غم و شادی نقیضین محیط همه اشیاست بفهم نمی آید که سوای آن چه چیز خواهد بود مگر فانی فی الله میداند که در مقام فنا و بیخودی نه غم است نه شادی و در بعضی اشعار مقصود مولانا معنی دیگر است و آنرا بغرضی من الاغراض بلفظ غیر مقصود ذکر کرده اند از انجمله اینکه ۵ هرکجا عشق می افزود درد + بوحنیفه شافعی درسی نکرد + مقصود اینست که بوحنیفه شافعی درکی نکرد مگر ادبا درسی نکرد گفتند از انجمله اینست ۵ حج زیارت کردن خانه بود + حج رب البیت مردانه بود + مصرع ثانی ندا میکند که مراد از خانه در مصراع اول زنانه است بنظر آداب بجای زنانه لفظ خانه فرمودند و بعضی اشعار را خود شراح نافهمیده مراد مولانا حسب فهم خود شرح کرده اند حالانکه آن معنی غلط محض است همچو ۵ عاشقی گر زین سر و گر زان سر است + عاقبت ما را بدان سر رهبر است + شارحین مینویسند که مراد از این سر عشق مجازی و از آن عشق حقیقی است و این تاویل بما لا یرضی قائله است زیراکه در ابیات آینده میفرمایند ۵ عشقهایی کز پی رنگی بود + عشق نبود عاقبت ننگی بود + از نفهیم سبب غلطیها مشهور

شده است پس ضرور افتاد که در افادهٔ ثانیه معنی مخصوصه حضرت مرشدی واستادی علیه الرحمه بنویسم

افاده ثانیه در شرح ابیات مثنوی معنوی که از خدمت حضرت مولانا و مرشدنا قدس سره مستفاد شده

هرچند مولانا عبد العلی محمد رحمت الله علیه در شرح خود معنی ابیات مشکله نوشته اند و اقوال دیگر شراح
نقل کرده اند لیکن خیر الکلام ما قل و دل معنی رحمانی است که موافق مرضی و مسلک مولوی معنوی
بیتکلف و بلا تاویل از عبارة النص مثنوی شریف می براید اگرچه لطف تقریر مرشدی و مولائی بعد شنیدن
معنی معین دیگر شارحین واضح میشود لیکن از نقل کلام دیگران کتاب مبسوط خواهد شد و ملفوظات خاص
نخواهد ماند لهذا بذکر معنی خاصه اکتفا میکنم بسم الله الرحمن الرحیم بشنو از نی چون حکایت میکند ؛ از جدائیها
شکایت میکند ؛ امر بشنو خداست سبحانه بر زبان مولوی و مامور طالب حق و مراد از نی عموما انسان
کامل و خصوصا ذات مقدس مولوی معنوی است و مراد از جدائی دوری و مهجوری روح از مرتبهٔ احدیت
ذات و بیرنگی و مراد از شکایت ابتلای آن در کثرت و رنگ ما سوی است یعنی نزول وجود مطلق
بمراتب تنزلات بسوی موجودات مقید است چنانکه در قوله تعالی رفیع الدرجات ذو العرش
بطرف تنزلات سته اشاره است و مراد از نای نی دل سالک عشق است که عین حق باشد هرگاه معنی
مفردات الفاظ معلوم کردی پس معنی بیت چنان باید فهمید که مولوی معنوی میفرماید که منصب من در
سخن سرائی مثنوی بیش از نی نیست هرچه از لب من بر می آید آواز نای عشق است که در من می دمد
؎ از وجود خود چو نی گشتم تهی ؛ نیست از غیر خدایم آگهی ؛ با لب دمساز خویشم گر جفت ؛ می نیایم لب بلب
الا چه گفت **قوله** از نیستان تا مرا ببریده اند ؛ از نفیرم مرد و زن نالیده اند ؛ مراد از نیستان مرتبه اتحاد
ارواح با ذات مستجمع صفات در پردهٔ غیب بود چه ارواح بلکه تمام عالم در آن مرتبه در ذات مندمج و مندرج
بود چنانکه در تخم درخت شاخ و برگ و بار و گل مندرج میباشد یعنی ذات استعداد ایمعنی داشت که بصور
که خواهد خود را ظاهر نماید و مراد از نفیر درد جدائی اعتباری که در ظهور اسما و صفات پیش آمد و مراد از مرد اسما
و صفات فاعلی و مراد از زن اسما و صفات انفعالی است ؎ چون همه اسما و اعیان بی قصور ؛ دارد
اندر مرتبه انسان ظهور ؛ جمله را در ضمن انسان ناله است ؛ که جدا هر یک ز اصل خود جدا است ؛ خسته
گرچه حالی گیرشان حب الوطن ؛ این بود سیر نفیر مرد و زن ؛ **نظم** اگر کسی گوید که کامل واصل است ؛
با وصال ما قرب جانان حاصل است ؛ پس ز مهجوری حکایت بهر چیست ؛ و از جدائیها شکایت بهر چیست

دفع این سوال بسه وجه کرده‌اند اول اینکه هرچند کامل فانی و واصل باشد لیکن تا بقای حیات وصل روح
با بقای جان بروجه کمال متعذر و محال است دوم اینکه عاشق هجر کشیده بعد وصل نیز ماجرای گذشته
پیش یار عرض میکند که هجر تو با من چنین و چنان کرد سوم اینکه بطور تعریض شکایت حال مخاطبین غافلین را
و نسبت آن بخود میکند چنانکه در قوله تعالی واقع است و ما لی لا اعبد الذی فطر السموات والارض والیه
ترجعون قوله سینه خواهم شرحه شرحه اشتیاق ؛ تا بگویم شرح درد اشتیاق ؛ مقوله نی یعنی عارف
کامل است میگوید که سینه خود را پاره پاره از درد فراق میخواهم تا بپیش طالبان شرح درد اشتیاق بگویم که ناله
دردناک اثر میکند و میتواند که مراد از سینه سینهٔ مخاطب باشد زیرا که گفتن درد دل خود پیش بیدردان حاصل نیست
و هرچند انسان کامل سیر الی الله و سیر من الله تمام کرده واصل شده باشد لیکن در سیر فی الله نهایتی
نیست هر تجلی حق که مشاهده میکند مشتاق تجلی اسم دیگر میباشد لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم مأمور شدند
بطلب زیادتی علم و عرفان بقوله تعالی قل رب زدنی علما چنانچه آنسرور علیه السلام همیشه دعا میکردند
رب زدنی فیک تحیرا و وجه حیرت در حالت وصل همین است که اسمای الهی غیر متناهی اند بعد علم یک اسم
اشتیاق علم اسم دیگر میشود و همین سبب ما عرفناک حق معرفتک سبب والا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
را علم الاولین و الآخرین حاصل بود فقط قوله هر کسی کو دور ماند از اصل خویش ؛ باز جوید روزگار وصل
خویش ؛ مقوله مولوی معنوی است که در سبب ناله نی میفرمایند که چون روح عارف بعد تعلق بدن
از مشاهده حق که در عالم بیرنگی داشت دور افتاد البته باز طالب همان وطن اصلی خواهد بود و تذکر آن
موجب ناله و زاری خواهد گشت گو که عارف را در نیرنگی نیز وصل حاصل است لیکن حقیقتاً بیرنگی جلوه
بیرنگی که بیوه زاری است چنانکه حافظ علیه الرحمه میفرمایند ؎ بلبلی برگ گل خوشرنگ در منقار داشت
و اندر آن برگ و نوا خوش نالهای زار داشت ؛ گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست ؛ گفت
ما را جلوهٔ معشوق در این کار داشت ؛ قوله ؎ من بهر جمعیتی نالان شدم ؛ جفت خوشحالان
و بدحالان شدم ؛ ازین بیت تا سرّ من از ناله من دور نیست ؛ قطعه بنداست مراد از جمعیت اسمای
[illegible] و مثالیه است که انسان کامل کل آن میباشد و مراد از ناله معرفت حال سماوات و اکوان است
و مراد از جفت شدن جامعیت خوشحال و بدحال در خود است و مراد از خوشحال ظهور اسمای جمالی
در مظاهر حسنه است همچو عشق و معرفت و هدایت و مراد از بدحال ظهور آثار اسمای جلالی در مظاهر

قبیح باشد همچو ضلالات و شرور و جهالت و تفریق حسن و قبیح افعال بسبب مظاهر است و الا ظهور کننده در
مظاهر ذات واحد است جل شانه و له الاسماء الحسنی اند چون معنی و مراد مفرد است دریافتی اکنون حاصل
بیت باید فهمید عارف کامل میگوید که من با جمعیت اسمائی و روحی که در من است نالان یعنی معرفت جو
شدم لیکن کسی از سر من آگاه نشد همین دانستند که طالب غیر خود است حال آنکه سر من از ناله من دور نیست
یعنی ناله کننده جان است و جان عین جانان است اما ظاهر بینان جسم انسان را می بینند و جان او را
نمی بینند که کس را دید جان دستور نیست ۞ هر کسی از ظن خود شد یار من ۞ واز درون من نجست اسرار من
حاصل آنکه خلقی در صحبت مولوی معنوی وعظ و تذکار شنیده بعضی فائده دنیا و بعضی فائده دین بر داشتند
و سر ناله این بود که ناله کننده مولوی نیست بلکه حق است پس کلام حق را کلام مولوی دانستند و کلام حق
ندانستند و اگر کسی گوید که در صورت اتحاد با ناله سر چرا محسوس نمیشود در جوابش بطور تمثیل میفرمایند ۞
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست ۞ لیک چشم و گوش را آن نور نیست ۞ حاصل اینکه مشاهده جان
و ادراک سر وی از حواس ظاهر نمیشود بلکه از بصر بصیرت باطن میشود و آنرا صفای قلب و صیقل
آئینه دل از زنگ تعلقات می باید قوله ۞ آتش است این بانگ نای و نیست باد ۞ هر که این آتش
ندارد نیست باد ۞ مولوی معنوی قدس سره منشای محرومی شنوندگان نالهائی میفرمایند که مضامین معنوی
را که بظاهر از زبان من شنیدند هوای لب و دهان فهمیدند پس متنبه میکنند که آنرا هوا خیال مکنند بلکه آتش عشق
و عشق عین حق است پس آواز حق شدن آواز مولوی چنانکه کفار قرآن را هوای لب پیغمبر صلی الله علیه و سلم
می پنداشتند برای تنبیه آنان فرمود و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و در مصراع ثانی بد دعاست برای
کسی که عشق ندارد نیست باد قوله آتش عشق است کاندر نی فتاد ۞ جوشش عشق است کاندر می فتاد
مراد از نی عاشق و مراد از می معشوق است حاصل اینکه بمقتضای حدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت
ان اعرف فخلقت الخلق منشای آفرینش خلق و ظهور عالم اسباب حب ذاتی معشوق است بلا نیه ظهور
چون پرتو معشوق بر آینه صورت انسان افتاد بر عکس خود عاشق گردید آتش عشق در خود فروزان دید
والا ۞ کیا سی چین خواب عدم مین تھا نہ تھا زلف یار کا کچھ خیال ۞ سو جگا کے شور ظهور نے
مجھے کس بلا مین پھنسا دیا ۞ فقط قوله در غم ما روزها بیگاه شد ۞ روزها با سوزها همراه شد ۞ روزها
گر رفت گو رو باک نیست ۞ تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست ۞ یعنی کامل را در غم جدائی ما روزها

بسیار ضایع شد چنانچه حضرت نوح نهصد و پنجاه سال دعوت خلق بخدا کردند و تمام عمر جفا بردا شتند با اینهمه
نوزده کسان ایمان آوردند پس گویا ناله نی بی سود شد میبایست که ساکت شود لیکن در بیت ثانی از طرف
کامل جواب میدهند که زمانه اگر ضایع شد و رفت گو برو غم نیست چون ناله عاشق بحکم و نشئه عشق است
و معشوق که ذات حق است همیشه باقیست او را دعا میگوید که تو همیشه باش که مثل تو پاک نیست چنانکه
حقتعالی محمد صلی الله علیه وسلم را گفت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالته ولعلک باخع نفسک الا یکونوا مومنین یعنی ترا کار با تبلیغ رسالت است در ان مشغول باش و غم
مخور که همه ها چرا ایمان نیاوردند **قوله** هر که جز ماهی ز آبش سیر شد ؛ وانکه بی روزیست روزش دیر شد
مراد از ماهی در اصطلاح این طائفه عاشق است چنانچه بدفتر دوم در قصه جوحی و کودک میفرماید ؛ هر که دید
آن بحر را او ماهی است ؛ هر که دید الله را اللهی است ؛ و مراد از آب بحر معرفت حق است ؛ و مراد از سیری
رفع تشنگی و سردی شوق طالب بمشاهده بعضی کشف و کرامت یا ذوق و لذت بعضی الوان که مبتدیان را
میشود و مراد از دیر شدن روز و ضایع شدن عمر در تحصیل دنیا و جاه و غیره مناصب که غیر خدا بود چون طالبین
بر سه قسم اند چنانکه در آیه کریمه بدان اشارت رفته باقسام ثلاثه قوله تعالی فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات
باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر پس مراد از جز ماهی غیر عاشق و مقتصد است که از اندک آب بحر معرفت
سیر گشت و از مقابله جز ماهی حال ماهی یعنی عاشق مفهوم شد که او را گاهی سیری از معرفت نخواهد بود که
معرفت الهی بحر بی کنار است پس اینچنین طالب سبقت کننده خیرات و نیکیها باشد باذن خدا و این فضل
بزرگ است هر کرا خدا عطا فرماید و در مصرع ثانی حال ظالم لنفسه بیان کردند که بی نصیب از عشق و معرفت
بود عمرش ضایع گردید خلاصه ابیات بیان غفلت و بیخبری وطن اصلی و ترغیب رجوع باصل خود است
سواری مرکب عشق کما سیاتی **قوله** در نیابد حال پخته هیچ خام ؛ پس سخن کوتاه باید والسلام و از مثنوی
تا اینجا نوزده ابیات اند که ماده و هیولای مثنوی بوده است که حضرت مولوی قدس سره بر خاطره حسام الدین
چلپی مشرف گشته وقت خلوت نشسته در تاریکی نوشته داشتند و صباح آن پیش از انکه استدعا
نماید بمولانا حسام الدین عطا فرمودند و درین بیت اشارت است که در تمام مثنوی مدح کامل است و بحکم
تعرف الاشیاء باضدادها مذمت ناقص نیز مذکور شد شارحین در معنی و بیان ابیات مذکوره تکلفات
بسیار کرده اند لیکن ظاهر معنی همین بود که از جناب مرشدی و استادی علیه الرحمه والغفران استفاده

نموده ترقیم نمودم **قوله** بالب دمساز خود گر جفتمی ؛ همچو نی من گفتنیها گفتمی ؛ این شعر با شش ابیات مابعد دلالت میکند بر اینکه مولوی معنوی قدس سره انکار میکند از جفت بودن خود بالب دمساز که عشق است با خدا بعد از این هفت ابیات میفرمایند ؎ من چگونه هوش دارم پیش و پس ؛ گر نباشد نور یارم همنفس نور او از یمین و یسر و تحت فوق ؛ بر سر و بر گردنم چون تاج و طوق ؛ پس ظاهرا در کلام منظمه تناقض میشود برای رفع این تناقض جمله شراح بلکه خود مولانا عبد العلی علیه الرحمه تاویل گر جفتمی و گفتمی نموده حکایت ماضی بمعنی حال ساخته اند تاهم اطمینان قلبی نمیشود و حضرت مرشدی و مولائی قدس سره فرمودند که مولوی معنوی از بیت ؎ هر کرا جامه ز عشقی چاک شد ؛ او ز حرص و عیب کلی پاک شد ؛ مدح عشق میکند و هر شعر و سخن که در بیان عشق گفته دلالت میکند بر درستی عقل و هوش و در میان عقل و عشق تضاد یعنی عقل بطرف هوشیاری میکشد و عشق بطرف مستی و بیخودی و دستور مولوی معنوی در تمام مثنوی گریز و آویز است پس اول در حالت هوشیاری بطلب عذر از مدح عشق فرمودند که اگر من بالب دمساز خود یعنی عشق جفت میبودم اسرار عشق همچو نی یعنی عارف کامل میگفتم لیکن با عقل و هوش حالت عشق در بیان نمی آید چنانچه در ابیات من بعد گریز است از گفتن اسرار کما بدل علیه **قوله** آنچه نی میگوید اندر این دو باب ؛ گر بگویم من جهان گردد خراب ؛ بعده حالت عشق غلبه کرد و در آویز افتاده فرمودند ؎ من چگونه هوش دارم پیش و پس ؛ گر نباشد نور یارم همنفس ؛ جمله معشوق است و عاشق پرده ؛ زنده معشوق است و عاشق مرده ؛ عشق خواهد کین سخن بیرون بود ؛ آینه غماز نبود چون بود **قوله** بشنوید ای دوستان این داستان ؛ خود حقیقت نقد حال ما است آن ؛ وجه ربط این داستان با کلام سابق اینست که در کلام سابق غافلین را هدایت رجوع بود باصل خود بقوت بازوی عشق خدا بران اعتراض وارد میشد که این تکلیف مالایطاق است زیرا که عشق باختیار ما نیست و لا یکلف الله نفسا الا وسعها چونکه مولوی معنوی قدس سره حکیم حاذق امراض قلبی هستند برای ازاله مرض غفلت و تبدیل صفات ذمیمه بصفات جمیله و پیدا شدن عشق در جان طالبین داستان عشق کنیز زرگر بیان میکنند و آنرا نقد حال ما میفرمایند وجه مطابقت داستان بحال ما اینست که درین داستان ذکر پادشاه و کنیز و زرگر و اطبای ناقصین و حکیم کامل است مراد از پادشاه روح و مراد از کنیز نفس اماره و مراد از زرگر دنیا و مراد از اطبا عابدان ناقصین و مراد از طبیب حاذق مرشد کامل است یعنی جان ما غافلین بر نفس اماره عاشق است که بر خواهش او میرود و خلاف نفس نمیکند و نفس بر دنیا

عاشق است از اطبای ناقص علاج آن ممکن نیست مرشد کامل می باید که نفس را از عشق دنیا برهاند تا نفس
تابع شاه روح گردد و ملک هستی آباد و معمور شود اگرچه درین داستان حقیقت عشق مجازی است لیکن مجاز
را قنطرة الحقیقه میگویند ازان بر اسباب گرفتاری نفس و ازاله اسباب مرض غفلت آگاهی بخوبی پیدا میشود
از نیم نقد حال ماست این **قوله** ترک استثنا مرادم قسوتیست ۞ نی همین گفتن که عارض حالتست
حاصل آنکه حکما که دعوی مسیحائی کردند و صحت کنیزک را به انشاء الله تعالی حواله نکردند خدا نمود شان عجز بشر مولوی
معنوی میگویند که مراد من از ترک استثنا غفلت قلبیه است اگر با وصف غفلت قلبیه از زبان میگفتند تاهم
مقید نبود که الله ناظر قلوب است و انما الاعمال بالنیات درینمقام اعتراض وارد میشود که بعد نزول ولا
تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله ترک استثنا قولاً نیز حرام گردید آنرا مولوی معنوی
حالت عارضی میگویند توهین نهی امر حق لازم آمد در جوابش حضرت مرشدی مولائی فرمودند که در تفسیر
کشاف و بیضاوی این نهی را نهی تادیبی نوشته اند پس ترک استثنا که مذموم و حرام باشد همان است
که با قساوت قلبی باشد ترک لسانی با وصف تذکر قلبی حرام نیست اگرچه ترک اولی باشد چنانچه در بیت تالی
مدح تذکر قلبی میفرمایند **بیت** ای بسا ناورده استثنا بگفت ۞ جان او با جان استثناست جفت ۞ **قوله**
آن خیالاتی که دام اولیاست ۞ عکس مهرویان بستان خداست دفع دخل مقدر است اگر کسی گوید
که مولوی قدس سره مذمت خیال جهان و جهانیان میکنند حال آنکه مدار تصوف نیز بر خیال است یعنی
هر سالک در نفی خود و اثبات خدا میباشد پس مذمت خیال مطلقاً روا نباشد در دفع این اعتراض میفرمایند
که فرق بسیار است در خیال اهل دنیا و خیال اولیا که خیال اولیا عکس مهرویان بستان خداست
مراد از مهرویان صور علمیه حق اند که درین عالم پرتو انداز صحائف خواطر انبیا علیهم السلام و عکس آن بر قلوب
اولیا می افتد پس اولیا در دام همین خیال که عکس صور علمیه حق اند گرفتار اند و رهائی ازین دام گاهی
نخواهند بخلاف خیالات اهل جهان که هر دم موجب پریشانی باشد نه جمعیت خاطر پس خیال اهل دنیا
مثل خیال احلام و احتلام است که بمجرد نمود لذت انگیز و آخر کار پشیمانی افزاست **قوله** عاشقی گر زین
سر و گر زان سرست ۞ عاقبت ما را بدان سر رهبر است ۞ شارحین مینویسند که مراد ازین سر عشق مجازیست
و ازان سر عشق حقیقی است حضرت مرشدی و مولائی میفرمودند که این معنی تفسیر القول بما لا یرضی قائله است
زیرا که مولوی معنوی قدس سره آینده در قصه زرگر میفرمایند ۞ عشقهای کز پی رنگی بود ۞ عشق نبود عاقبت

ننگی بود ٭ کاشکی آن ننگ بودی یکسری ٭ تا نرفتی بروی آن بد داوری ٭ پس درینجا عشق مجازی را رہبر
حقیقت چگونہ گفتہ آید پس در معنی بیت مذکور ارشاد کردند کہ مراد ازین سر و ازان سر ہر دو عشق حقیقی است
لیکن محبت خدا بر دو طریق میشود یکی وہبی کہ دران کسب بندہ را دخل نیست دوم کسبی است کہ در آن جہد
و کوشش بندہ را دخل است خلاصہ کلام اینست کہ ہر دو طریق عشق حقیقی ما را از طرف خدا رہبر است از طرف
ایمعنی احدی از شراح نرفتہ خاص فکر جناب مرشدی است علیہ الرحمۃ والغفران و ہمچنین معنی بیت کاشکی
آن ننگ بودی یکسری ٭ تا نرفتی بروی آن بد داوری ٭ از ہیچ یک شرح درست نمیشود مگر از قول
مولانا قدس سرہ تفصیل این اجمال ہمنوال است کہ ذکر کشتن زرگر است باستعمال شربت و ادویہ مہلک
از تجویز حکیم غیبی کہ ولی کامل است و نسبت اہلاک بطرف بادشاہ است کہ او ہم ولی بود در انمقام مذمت
عشق مجازی کہ کنیز بر زرگر نوجوان داشت میفرمایند ع عشقہایی کز پی رنگی بود ٭ عشق نبود عاقبت
ننگی بود ٭ و باز میفرمایند کہ کاشکی ننگ بودن عشق مجازی از اول تا آخر ظاہر میشد ٭ تا نرفتی بروی
آن بد داوری ٭ در تعیین مرجع بروی اختلاف است میان شراح بعضی آنہا ضمیر وی بطرف زرگر
میگردانند برین تقدیر معنی چنین میشود کہ از طرف بادشاہ بد حکومت یعنی ظلم کہ بر زرگر گشتہ نمیگشت و این
نسبت بد داوری مولوی معنوی در ابیات آیندہ تبری میکنند و بادشاہ را عادل میگویند و مظنہ ظلم
رفع نمودہ اند و بعضی کسان ضمیر وی بطرف کنیز راجع کردہ اند اینہم غلط است زیرا کہ بر کنیز ہیچگونہ
بد داوری نشدہ است حضرت مرشدی و استادی قدس سرہ ضمیر وی بطرف عشق راجع ساختہ
ر[illegible] از بد داوری اطلاق لفظ عشق کہ موضوع برای عشق حقیقی است بر عشق مجازی گرفتند در صورت
بادشاہ از نسبت بد داوری محفوظ ماند و آنچہ بر زرگر گذشت زبونی آن لا بدہم نیامد زیرا کہ مولوی قدس سرہ
در حق اینمعاملہ میفرمایند ع آن گل سرخست تو خونش مخوان ٭ مست عقلست او تو مجنونش مخوان
در معنی این شعر ہم حضرت مولانا متفرد اند بر ہمہ شارحین و علما فاحفظہ فانہ عجیب ٭ معنی مذکور مطابق
مرضی مولوی راست گردید زیرا کہ در ابیات آیندہ میفرمایند کہ ع شاہ آن خون از پی شہوت نکرد
تو رہا کن بدگمانی و نبرد ٭ تو گمان بردی کہ کرد آلودگی ٭ در صفا غش کی ہلد پالودگی ٭ یعنی بادشاہ
مرد مرتاض بود کدورت و میل اغراض نفسانی در و کجا باقی ماند بلکہ از ہمہ عیوب و شہوت پاک شدہ بود
از انجملہ معنی ابیات است کہ در دفتر اول بمقام ذکر کردن خرگوش با شیر و بسر بردن او در ضمن اشارت

معجزه شق قمر مذکور اند ؎ تازه کن ایمان نه از گفت زبان ٭ ای هوا را تازه کردی در نهان ٭ تا هوا تازه ست ایمان تازه نیست ٭ کین هوا جز قفل آن دروازه نیست ٭ کرده تاویل قرآن سکینی ٭ پست و کژ شد از تو معنی سنی ٭ فکر تو تاویل کرده ذکر را ٭ ذکر را بان و بگردان فکر را ٭ شارح عبد اللطیف نوشته که این بیت مستنبط است از مضمون آفرءیت من اتخذ الهه هواه و مولوی عبد العلی محمد قدس سره در شرح خود نوشتند که درین ابیات حکم عام میفرمایند که در اخبار الهیه تاویل نباید کرد حضرت مرشدی و مولائی قدس سره العزیز فرمودند که اینهمه حضرات عصر چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ٭ مولوی قدس سره العزیز برای تجدید ایمان بتصدیق چنان هدایت میفرمایند و بر تاویل کرد قرآن ملامت مینمایند و ایمان و افضل الذکر بجز لا اله الا الله چیزی دیگر نیست و تاویل علما در کلمه طیبه که پست و کژ شد از ان معنی سنی ظاهر و باهر است پس آن زاگذاشته بطرف احتمالات دیگر گردیدن از ایمان بعید است و بیان تاویل علما در کلمه طیبه بشرح و بسط تمام در لمعه اول نور رابع گذشته است که بجای غیر الله در خبر لای نفی جنس موجود پیدا کردند و از ان کذب کلام لازم آمد برای دفع کذب دیگر تاویلات نمودند که از ان عینیت شرک و غیریت را توحید و ایمان انگاشتند و همین است مراد از پست و کژ شدن معنی سنی اگر تفصیل این اجمال درکار باشد در لمعه مذکور باید دید از انجمله معنی بیت ؎ هر چه گیرد علتی علت شود ٭ کفر گیرد کامل ملت شود ٭ این بیت در دفتر اول در تفسیر قول حضرت فرید الدین عطار قدس سره العزیز ؎ صاحب دل را ندارد آن زیان ٭ گر خورد او زهر قاتل را عیان ٭ واقع است مولانای عبد العلی محمد علیه الرحمه در شرح خود معنی بیت چنین نوشتند هر چه گیرد صاحب علت که در قلب وی علت و مرض است که مانع شود از ادراک حقائق کماهی آنچیز علت میگردد و موجب بعد از الله تعالی شود چنانکه تاویل قرآن در حق ما ولین علت شد و جهل از حق پیدا گردید و همچنین عامه عمل جوارح بی درستی نیت و اخلاص که از صاحب علت صادر میشود آن عمل علت میشود در حق این عامل و اگر کامل کفر هم گیرد آن کفر ملت و شریعت میگردد چنانکه در کتب احادیث منقول است که عمار بن یاسر رضی الله عنه از اکراه کفار کلمه کفر گفت هرگاه عند الاستفسار رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت یافتم دل خود را مطمئن با ایمان آنحضرت اجازت داد ندان عادوا فعد یعنی اگر بار دیگر کفار اکراه کنند تو عود کنی و بگوئی کلمه کفر از زبان پس به بین که عمار برای بقای جان کلمه کفر در زبان آورده بود در شریعت ملت گردید که کفر

باکراه ضرر ندارد در ایمان فقط حضرت مرشدی و مولائی قدس سره معنی این بیت فرمودند که مراد از کاملی رسول صلی الله علیه وسلم و مراد از کفر ضم کردن محمد رسول الله با کلمه لا اله الا الله است که نزد صوفیه کرام شرک خفی است یعنی بحکم کاتبة الانبیا ذات احمد عین احد بود و اقرار عبدیت و رسالت توهم غیریت و شرک خفی است چون آنرا جزو ثانی کلمه گردانیدند عین ایمان و شریعت گردید در تمیم معنی حضرت مولانا قدس سره العزیز هم متفرد اند که احدی از سابقین و لاحقین باین طرف نرفته باشد فقط آنرا انجمله معنی ابیات **قوله** آن دمی کز آدمش کردم نهان ؛ با تو گویم ای تو اسرار جهان ؛ الی آخره است این بیت با سلسله ابیات دیگر در دفتر اول بمقام حکایت تاجر و پیغام طوطی با طوطیان واقع است باید دانست که شارحین در معنی این ابیات طولی کرده اند و رد و قدح بر یکدیگر نوشتند خلاصه آن نوشته تقریر حضرت مرشدی و استادی خوشنخط نم کاشت تا لطف آن مکشوف گردد شیخ ولی محمد گفته معنی آنست آن دم که از آدم و خلیل و عیسی و جبرئیل پنهان داشتم با تو گویم بعد فنای تو یعنی با انبیای سابقین هم نگفته ام پس بحقیقت با ایشان نگفته ام که بعد فنا ایشان نمانده بودند گویا با خود گفته ام تقریر دیگر آن که دیگر انبیا بحیثیتی که انبیا بودند نگفته ام یعنی بوجه اخبار نگفته ام با ایشان زیرا که اخبار در علم ذوقی و کشفی قاصر است چنانکه عقل و فکر در آن قاصر است و این شارح تصریح کرده که مراد از آن دم تجلی ذاتی است که بی فنا متصور نیست برین هر دو تقریر اعتراض وارد میشود بچند وجوه اول اینکه بزعم شیخ موصوف متکلم این کلام حق سبحانه است و مخاطب و سامع آن مولانا معنوی است از دو حال خالی نیست که مولوی حین الخطاب با هستی خود بودند یا فانی فی الله بر شق اول ستر راز از مولانا ضرور افتاد چنانکه از انبیای پیشین و بر شق دوم حجاب نشهود فانی برداشته میشود و بحکم ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب کلام بحجاب متصور نیست اعتراض دوم اینکه اگر مراد باشد که با انبیای سابقین هم اول نگفته بودم و بعد فنا با ایشان گفتم از جمله با تو گفتم حصر فوت شد و جای افتخار نماند که دیگر رسل و خاتم النبیین برابر شدند اعتراض سوم اینکه اگر گفته شود که با انبیای سابقین من حیثیت النبوة گفته نشد مگر من حیثیت الولایة گفته شد در نیصورت مساوات بین الانبیا و خاتم النبیین لازم می آمد اعتراض چهارم اینکه تجلی ذاتی در وقت فنا متیسر نیست کما صرح به الشیخ الاکبر قدس سره العزیز این بود خلاصه تحریر و تقریر دیگر شارحین و حضرت مولائی و مرشدی قدس سره العزیز فرمودند که الله تعالی بلسان مولوی معنوی از خطاب سابق انتقال کرده

خطاب بروح محمدی صلی الله علیه وسلم میفرمایند ؎ گفت حرف وصوت را برهم زنم ؛ تا که بی این
هرسه با تو دم زنم ؛ اشارت است بآیه کریمه فاوحی الی عبده ما اوحی پس وحی کرد سوی بنده خود آنچه
وحی کرد اشارت بآن مضمون کرده میفرماید که آن سر که با آدم و خلیل و عیسی و جبرئیل نگفتم با تو گویم
مصرع ای تو اسرار جهان و چون تو هم ؛ این معنی بود که بطفیل آنحضرت صلی الله علیه وسلم به امت هم
منکشف گردد دفع این توهم ساخت بقوله با ما هم نگفت یعنی ما اسیکه مائی و هستی ما باقی ماند نگفت
بعد فنا گفت پس گویا اصلا نگفت نه در بقا نه بعد فنا زیرا که بعد نماندن فانی کلام حق با خود است
نه با فانی و این قسم انتقالات خطابی در مثنوی معنوی بسیار واقع است فاحفظه فانه من معرکة الآرا
فقط بعد ابیات مذکوره میفرماید ؎ آن دمی کز وی مسیحا دم زند ؛ حق ز غیرت نیز بی ما هم زند ؛
ما چه باشد در لغت اثبات و نفی ؛ من نه اثباتم منم بی ذات نفی ؛ شارحین بر خلاف سیاق و سباق
کلام مولوی معنوی در مصراع مذکور ما را فارسی صیغه متکلم مع الغیر فهمیده حاصل معنی بدینطور برآورده که آنچه
مسیحا دم زد بدون ما که است محمدی صلی الله علیه وسلم ایم که مظهر ولایت محمدی است حق اظهار
آن نکرد و بر آن نسخه با ما معنی نوشتند که بلا وساطت آن سرور صلی الله علیه وسلم اظهار نکرد حضرت مرشدی
میفرمودند که بر غلطی هر دو معنی بیت ثانی صاف دلالت میکند ما چه باشد الخ که این ما عربی است نه فارسی فقط

قوله هر که محراب نمازش گشته عین ؛ سوی ایمان رفتنش میدان توشین ؛ این بیت در دفتر اول
در تفسیر قول حکیم سنائی قدس سره واقع است و آن اینست ؎ هرچه از راه وامانی چه کفر آن
حرف چه ایمان ؛ هرچه از دوست دور افتی چه زشت آن نقش چه زیبا ؛ بعضی کسان معنی این بیت
چنین فهمیدند که هرگاه صوفی بمرتبه مشاهده رسد او را بطرف ایمان بالغیب رفتن و عبادت کردن
عیب است و بعد ادعای توحید بدست آویز این قول نماز و روزه ترک میکنند حضرت مرشدی و
مولائی قدس سره العزیز فرمودند که این گمراهی و نافهمی آن کسان است بلکه مراد مولوی
معنوی اینست که هرگاه صوفی از ایمان تقلیدی بالغیب ترقی کرده نوبت بایمان تحقیقی و کشفی
رساند در آنحال نمازش بحضور و مشاهده معبود می باید که مرتبه احسان همین است گویا که می بیند
معبود را و اگر این مرتبه نداشته باشد بداند که او می بیند معبود را و بعد ایمان بالشهادة رفتن
صوفی بطرف ایمان عیب است مراد از آن اینست که بیش از ایمان کشفی که ایمان بالغیب واشت

سیدالست که معبود غایب است وبعد مشاهده عین ذات خود خواهد دانست که ظاهر او باطن خود را نماز میکند
اکتفا کردن او بر غیب البته عیب است درین صورت بعد حصول ایمان تحقیقی لذت و ذوق در نماز انچنان
خواهد یافت که در ایمان تقلیدی نداشت نه آنکه احتیاج عبادت باقی نماند زیرا که زیاده از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مشاهده ذات کسی را نصیب نشده باشد و نخواهد شد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمایند قرة عینی
فی الصلوة یعنی تجلی چشم من در نماز است معنی مذکور بمراتب ترجیح دارد بر آنچه مولانای عبدالعلی قدس سره
نوشته اند که عارفان دو گروه اند یکی آنانکه بعد ایمان کشفی عمل میکنند بر مکشوف خود و عمل بر تقلید رسول
صلی الله علیه نمیکنند و ایشان را رتبه رسول متبوع مکشوف نشده و ایشان ناقص العمل اند گروه دوم عارفان
اند که با وصف ایمان کشفی عمل میکنند بتقلید رسول متبوع و ایشان را مکشوف شده است که تقلید رسول
صلی الله علیه وسلم کمال اعظم است پس قول مولوی معنوی ناظر بطرف گروه اول است فقط **قوله** کفر هم
نسبت بخالق حکمت است ؛ گر بما نسبت کنی کفر آفت است ؛ ارشاد شد که در مقام ذات و اطلاق
نه کفر است و نه اسلام بلکه معنی هردو که انکار و انقیاد باشد در ذات موجود بود و همان معنی در مرتبه تعین
و تقیید مذموم و محمود گردید و علت آفرینش هردو خلقت اینست که کفر مجلی اسلام و اسلام مجلی معنی کفر
است که بحکم تعرف الاشیاء باضدادها معرفت یکی بر دیگری موقوف بود و ذات که مجمع اضداد است
هردو ضد موجب کمال اوست فقط **قوله** چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد ؛ موسی با موسی در جنگ شد ؛
چون به بیرنگی رسی کان داشتی ؛ موسی و فرعون دارند آشتی ؛ شارحین در معنی این اشعار طوالتی کرده اند
تقریر مرشدی و مولائی قدس سره قل و دل است و آن اینکه مراد از بیرنگی مرتبه اطلاق است که تعین را
دران راه نیست و مراد از رنگ کثرت اعتباری مظاهر اسما و صفات و تعینات است و مراد از اسیری
بیرنگی در رنگ انعکاس شیشه های متکثره موجودات از نور آفتاب وحدت است یعنی چنانکه از نور
انعکاس آفتاب واحد در آبگینه ها هزاران آفتاب معلوم میشوند همچنین در آئینه قوت و اسم وجود واحد حق
کرورها موجود بخیال می آیند و مراد از جنگ موسی با موسی نسخ شریعت پیغمبر است مر پیغمبر دیگر را و مراد از
رسیدن بمقام بیرنگی رجوع بنهایت بسوی بدایت و مراد از موسی و فرعون محق و مبطل است که در مرتبه
اطلاق هردو معنی یکجا بود و هیچگونه نزاع و جنگ نبود همان بیرنگ در رنگ آمده مبتلای جنگ گردید
چنانکه آب در اصل بیرنگ و عین صلح داشت و بعد گرفتاری تعین باهم اختلاف مزاج پیدا شد ازینقدر تفصیل معنی

کلام روشن گردید فقط **قوله** چون قلم در دست غداری بود ؛ لاجرم منصور برداری بود ؛ حضرت مرشدی واستادی فرموده‌اند که غدار صیغه مبالغه است از غدر مولوی معنوی قدس سره العزیز علمای زمان منصور علیه الرحمه را که فتوی بقتلش داده بودند غدار میفرمایند زیراکه درین فتوی از حد شرعی تجاوز کرده بودند چه مسئله شرعی اینست که اگر کسی اطلاق اسمای مختصه ذات خدای سبحانه برخود کند آنکس واجب القتل می شود واسمای ذاتی بجز الله ورحمان نیست دیگر همه اسمای صفاتی اند که اطلاق آن بر خدا وغیر خدا هردو جایز است همچو رحیم وکریم وسمیع وبصیر وکلیم وغیره ولفظ حق نیز از اسمای مخصوصه نیست ومنصور بجز انا الحق نگفته بود وحق مقابل باطل است پس شرعاً اورا انا الحق قتل واجب نمیشود پس حکم قتل بر لفظ حق کردن حکم شرعی نبود لهذا غدار گفتند فقط **قوله** پرتو حق است آن معشوق نیست ؛ خالق است آن گوئیا مخلوق نیست ؛

این شعر در دفتر اول در بیان حدیث غلبه زن بر مرد عاقل واقع است ارشاد شد که عارف در جمیع مظاهر جمال حق می بیند ودر آئینه زن صفات جمالی حق زیاده تر وواضح تر مشاهده میکند وجذبه معشوق را از طرف حق میداند نه از طرف زن که مخلوق است واین جذبه خالق وموجد است ومعنی رقت ولطف را در دل عارف وخالقیت صفت قدیم است نه حادث پس گویا مخلوق نیست ونیز ظهور صفت ایجاد وخلق چنانکه در مظهر زنان نمایان است در مردان نیست بدینجهه پرتو حق فرموده‌اند ومنشاء غلبه زنان بر مردان عقلای باوجود آنکه برخلاف الرجال قوامون علی النساء هست در ابیات سابق بیان فرموده‌اند **ب** آب غالب شد بر آتش از نهیب ؛ ز آتش او جوشد که باشد در حجیب ؛ خلاصه اشعار اینکه زن حکم آتش ومرد حکم آب دارد اگر حجاب درمیان نباشد آب بر آتش غالب میشود واگر دیگ وغیره درمیان باشد آتش آب را میسوزد پس مهر ورقت قلبی عاقلان بمنزله حجاب است اهذا آتش زنان برایشان غالب میشود بخلاف جاهلان سخت دل که مهر ورقت قلبی ندارند آنها بر زنان غالب میشوند چنانچه در حدیث ان هن لیغلبن العاقل ویغلبهن الجاهل ازینمعنی تناقضی که بظاهر درمیان این حدیث وآیه مذکور بود رفع گردید فقط **قوله** این نباشد ور بود ای مرغ خاک ؛ بحر قلزم را ز مرداری چه باک ؛

این شعر در حکایت طاعن شیخ بشراب خواری بدفتر دوم واقع است ومقصود است باینکه شرب خمر شیخ کامل را ضرر ندارد چون شرب خمر گناه کبیره است وکامل از کبائر محفوظ است با تشبیه بحر خوردن شراب هرگز روا باشد در توجیه این کلام حضرت مولانا ده سخن فرموده‌اند

اول اینکه شرب خمر از شیخ بوقوع نیامده باشد و نسبت طاعن با و تهمت باشد دوم اینکه اگر راست باشد
شیخ موصوف بر قدم اصحاب بدر باشد که در حق وی همه محرمات نیز مباحات شده اند بموجب حدیث
صحیح که در حق اهل بدر روارداست ان الله قد اطلع علی قلوب اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم لقد غفرت لکم
یعنی بتحقیق خدا تعالی مطلع شد بر دلهای اهل بدر پس فرمود بکنید هر انچه خواهید هر آینه معاف کردم شما را
حاصل اینکه معصیت نیز در حق شما ای بدر مباح گردید و بعضی اولیا که بر قدم اهل بدر اند از ایشان هم مواخذه
نخواهد بود هرچه خواهند بکنند و در حق همین قسم کاملین در ابیات آینده میفرمایند ؎ کفر و ایمان نیست آنجا که وی
است ؛ زانکه او مغز است واین دو رنگ و پوست ؛ فاحفظ فانه عجیب ؛ دفتر دوم قوله بلبلی زینجا برفت
و بازگشت ؛ بهر صید این معانی بازگشت ؛ از اینجا آغاز دفتر دوم است وجه ربط کلام با دفتر اول اینست که در خاتمه
دفتر اول فرموده بودند ؎ ای دریغا لقمهٔ دو خورده شد ؛ جوشش فکرت ازان افسرده شد ؛ و در آخر خاتمه
فرمودند که ؎ سخت خاک آلوده می آید سخن ؛ آب تیره شد سر چه بند کن ؛ تا خدایش باز صاف و خوش کند
آنکه تیره کرد هم صافش کند ؛ اکنون در آغاز دفتر دوم میفرمایند بلبلی زینجا برفت و بازگشت یعنی بلبل فکر که بسبب
خوردن دو لقمه بعالم غیب راجع شده بود بعد دو سال که تاریخ آغاز این دفتر است آن بلبل باز شکاری
گردیده برای صید کردن معانی رجوع کرد چون فکر عاشق بود و بلبل عاشق گل است لهذا او را بلبل قرار داد
قوله این دهان بربند تا بینی عیان ؛ چشم بند آن جهان حلق و دهان ؛ حضرت مرشدی و مولائی علیه الرحمه
میفرمودند که در دفتر دوم بلکه تمام مثنوی شرح و بیان و دلیل و برهان مضمون همین شعر است که رهائی
از تن و رهائی روح بدون ترک طعام نیست و این سیری شکم مادهٔ صفات ذمیمه از حرص و هوا و غضب و
شهوت و کبر و نخوت بلکه سرمایه کفر و شرک همین است نه چیزی دیگر زیرا که دعوی خدائی و الوهیت که از ائمه
درویش گرسنه نشنیده باشی بلکه از فرعون و شداد و نمرود و غیره شکم سیران شده است فقط قوله ای
دهان تو خود دهان دوزخی ؛ وی جهان تو بر مثال برزخی ؛ نور باقی پهلوی دنیای دون ؛ شیر صافی
پهلوی جوهای خون ؛ ارشاد شد که چنانکه حال دوزخ در کلام الهی مذکور است یوم نقول لجهنم هل امتلئت
وتقول هل من مزید یعنی هرگاه خواهد گفت حق تعالی برای دوزخ آیا سیر شدی تو خواهد گفت دوزخ چیزی دیگر هست بیار همین حال دهان است که اگر شبانه
روز به گشنی خواند گفت چیزی دیگر بیار سیر نخواهد شد مصرع وی جهان تو بر مثال برزخ است یعنی عالم دنیا درمیان عالم
مثال و عالم آخرت برزخ و حجاب واقع است هرچه در ینجا خواهی کار در آخرت خرمن آن خواهی برداشت لهذا الدنیا

مزرعة الآخرة وارد است یا دنیا برزخ است میان جنت و نار یعنی اگر دنیا اعمال صالحه و مشروعه خواهد کرد
آن اعمال در حق وی شراب طهور و جوهای لبن و شهد مثل جوهای جنت خواهد شد پس دنیا جنت گردید و
اگر در وی عالم اعمال طالحه و غیر مشروعه خواهد کرد آن اعمال صورت مار و کژدم و آب حمیم وغیره عذاب جهنم خواهد شد
در حق او دنیا دوزخ بود چون دنیا صلاحیت هر دو چیز داشت پس برزخ شد میان جنت و نار و معنی بیت ثانی
اینست که اگرچه دنیا ناچیز و غیر باقی و در مرتبه دون است لیکن چون نور صافی یعنی جنت یا ذات حق در پهلوی
اوست تقوی و احتیاط واجب چنانکه شیر صافی در پهلوی جوهای خون در سینه میباشد و از حکمت حق
در آمیخته نمیشود چنانکه بیان آن در آیه کریمه است و ان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونها من بین
فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین ترجمه بدرستیکه مر شما راست در وجود چارپایه ها عبرت و بصیرت که
از آن بدانید حکمتهای خدا را که در میان سرگین و خون شیر خالص و خوشگوار برای شیرخواران پیدا کرده و
همچنین دنیاست ؎ چون در و گامی زنی بی احتیاط ؛ شیر تو خون میشود از اختلاط ؛ فقط **قوله** گاه خورشید
گهی دریا شوی ؛ گاه کوه قاف وگه عنقا شوی ؛ تو نه این باشی نه آن در ذات خویش ؛ ای فزون
از وهمها و از بیش بیش ؛ از تو ای بی نقش با چندین صور ؛ هم مشبه هم موحد خیره سر ؛ ارشاد شد که مولوی
معنوی قدس سره حق تعالی را در غلبه عشق گاه خورشید و گاه دریا و گاهی کوه قاف وگه عنقا میگویند و
باز در هوش آمده گریز نموده اعتذارا میفرمایند که ؎ تو نه این باشی نه آن در ذات خویش ؛ که در ذات
تو هر یک حیران و خیره سر است نه من تنها زیرا که ظهور تو در شان تشبیه است با تنزیه مشبه خیره سر است بحیرت
مذمومه که اگر مشبه هم جسم و جسمانی است محسوس و مبصر چرا نمی شود و اتصاف او به لیس کمثله شیء و لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفوا احد و لا تدرکه الابصار به چه حیثیت و موحد یعنی معتقد تنزیه بطور متکلمین بحیرت محموده خیره سر است
که اگر او منزه محض است پس قول حق تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله ؛ و الله معکم اینما کنتم ؛ و انه بکل شیء محیط و ید الله فوق
ایدیهم و بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء چه معنی دارد فقط **قوله** تا مصور یا مصور گفتنت ؛ باطل آمد
بی ز صورت رستنت ؛ تا مصور یا مصور پیش اوست ؛ گو همه مغز است بیرون شد ز پوست ؛ چون
در کلام سابق ذکر دو فرقه کرده بودند یکی معتقد تنزیه و دوم معتقد تشبیه اکنون فساد و قباحت و بطلان
هر دو فریق بیان میفرمایند که در هر دو قول خلاص از صورت نیست زیرا که مشبه اگرچه میگویند که حق مثل
این اجسام نیست بلکه مخالف این اجسام است در کیفیت همچو مجردات تاهم قائل جسمیت شدند و

و معتقدان تنزیه بحت نیز قائل اند که موجود مجرد است مغایر و مباین ممکنات عالم پس بر قول ایشان نیز
از صورت مجرده رهائی نشد خوشا بحال صوفی سراپا مغز معرا از پوست صورت که حصر نمیکند خدا را نه در تشبیه
و نه در تنزیه بلکه میگوید که ظهور او در هر دو شان است در عین تشبیه منزه است و در عین تنزیه مشبه او را
میرسد مصور داند خواه نامصور **قوله** چون خلیل آمد خیال یار من ٭ صورتش بت معنی او بت شکن
بیان برزخ مرشد است یعنی از تصور مرشد در مخیله مرید صورت خیال پیدا میشود که هیچگاه از نظر او غائب
نمیشود این صورت خیالی بظاهر همچو بت و صنم است لیکن باعتبار اثر و معنی بت شکن است که بسبب
این برزخ نفس مرید میمیرد یعنی تبدیل صفات نفس چنانکه از برزخ شیخ میشود از چیز دیگر نمیشود چنانچه میفرمایند ع
هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر ٭ دامن آن نفس کش را سخت گیر ٭ حضرت مولانا میفرمایند که نزد اکثر صوفیه
کرام طریق تحصیل فنا همین است که اول طالب را در ورزش برزخ شیخ میکنانند بعد فنا فی الشیخ هدایت
مینمایند که این صورت شیخ را برزخ رسول صلی الله علیه وسلم تصور کن و بعد فنا فی الرسول تعلیم میکنند که آنرا
که رسول میدانی همین خدا است بعد کثرت این شغل مرتبه سوم فنا فی الله میشود اما این طریق کسانی هست
که استعداد ناقص میدارند و برای آنوکسیا که استعداد کامل میدارند مسافت فنا فی الشیخ و فنا فی الرسول طی
قطع کرده ابتدائی تعلیم میکنند که من نیم اوست یعنی ذاکر خود نیست بلکه مذکور است بعد کثرت این شغل
سالک از دل خود نغمه انی انا الله خواهد شنید اگر کسی گوید که جسم و جسمانیت و عجز و عدم قدرت لوازم بشریت
اند از نظر سالک مرفوع نمیگردد پس معنی فنا فی الله چگونه متصور شود که بسبب آن بشر را وصل بالله گفته آید
جواب معرفت کنه از ممتنعات است مگر معرفت ذات باعتبار صفات همین است که عالم را مظهر
صفات حق داند ظهور کننده در ان حق را شمارد و هستی خود را و هستی همه اشیا که پیش عرفان غیر بود اینست
اکنون غیر نداند صرف حقیقت واحد در نظر ماند بعد غلبه این نسبت ما سوا از بصر بصیرت سالک غائب خواهد شد
و خواهد دانست که هیچ چیز پیدا نشده است خدای واحد چنانکه در ازل بود الآن کما کان هست همین معنی
تجلی ذات و وصول الی الذات است و در نماز که حضور و احسان شرط است عبارت از تصور همین نسبت است
که عابد بداند که من نیستم ظاهر خود و باطن خود را عبادت میکند فقط **قوله** آینه جان نیست الا روی یار
روی آن یاری که باشد زان دیار ٭ مفسر میشوند که مراد از یار آن دیار انسان کامل است لیکن آینه جزوی است
آینه کلی روی حقتعالی است چنانچه در بیت ثانی میفرمایند ع گفتم ای دل آینه کلی بجو ٭ رو بدریا کار برناید بجو

قوله آفتابش چون برامد زان فلک ٭ با شب تن گفت هین ماه و عک ٭ وصل پیدا گشت از عین بلا ٭ زان حلاوت شد عبارت ما قلا ٭ شراح در معنی این ابیات تکلفات کرده اند حضرت مرشدی قدس سره العزیز فرمودند که این بیان اتصال و انفصال روح محمدی است صلی الله علیه وسلم با جسم مقدس بیان اتصال انکه چون آفتاب روح آنحضرت صلی الله علیه وسلم از فلک حدیث برامد با شب تن گفت هوشیار باش نگذاشته است ترا یعنی محمد صلی الله علیه وسلم را خدا از وصل خود جدا نکرده است بلک وصل پیدا گشت از عین بلا که دوری و مهجوری است یا در بلای اختلاط روح با تن وصل پیدا شد یعنی کمالات نبوت و خلت و محبوبیت که حصول آن موقوف بر اختلاط روح با تن بود حاصل گردید و ازان حلاوت وصل بعبارت ما قلا حق حکایت کرد و اما بیان انفصال انکه چون آفتاب روح محمدی از حضیض ہستی تن باوج فلک حقیقت خود رجوع نمود با شب تن خود گفت که ترک نکرده است ترا پروردگار تو یعنی نقل مکانی را موت نه پنداری بلک درین نقل مکانی عین وصل پیدا شد که ترا نیز با من حیات ابدی نصیب گشت این ہمان وصل است که ما ودعک ربک و ما قلی حکایت بود ازان فاحفظ فانہ عجیب **قوله** گر ضرورت ہست مرداری مباح ٭ پس فسادی کز ضرورت شد صلاح ٭ این شعر در داستان صوفیان فروختن بهیمه صوفی مسافر را جہت سماع وارد است اشتمال شعر بر اباحت مردار اشارت است بآیہ کریمه و ما لکم ان لا تاکلوا مما ذکر اسم الله علیه و قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه **ترجمه** چیست شما را که نمی خورید ازان چیز که ذکر کرده شد بران نام خدا و حال آنکه تفصیل کرده است الله تعالی آن چیزها را که حرام کرده است بر شما از میتہ و دم و لحم خنزیر مگر آنچه مضطر شدید بسوی آنچیزها چون درینجا ضرورت شرعی نبود از راه طنز بر صوفیان غیر محتاط فرمودند **ف** پس فسادی کز ضرورت شد صلاح ٭ شاید معنی بیت ما سبق **ف** صوفیان درویش بودند و فقیر ٭ کاد فقر ان یکن کفرا کبیر ٭ پس رفع شد اعتراض از کلام مولوی معنوی که فروختن بهیمه مسافر برای سماع مباح میگویند **قوله** گفت پیغمبر خدا ایمان نداد ٭ هر کرا صبری نباشد در نهاد ٭ ارشاد شد ہمضمون چند جا در حدیث وارد شده است لا ایمن لا صبر له فلا ایمان له و در حدیث آمده است که ایمان دو لطف دارد یکی صبر دوم شکر و از آیہ کریمه فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون ہم ثابت است که ذکر و ایمان مجموعه صبر و شکر است **قوله** آنکه او بیدرد باشد رہزن است ٭ زانکه بیدردی انا الحق گفتن است ٭ حضرت مولانا قدس سره در توجیہ این کلام مرید

بیدردرا رهبران بدین سبب گفته اند که بیدردی شرک خفی است جهت آنکه کسیکه درد عشق ندارد خود را وجود
مستقل می پندارد و این بیدردی هرقدر که زائد خواهد بود شرک خفی را جلی خواهد کرد چنانچه فرعون و نمرود
وغیره هما این چنین درد عشق اصلا نداشتند مگر بر حق کرده دعوی الوهیت نمودند پس اناالحق از زبان فرعون
نار بود و از زبان منصور نور چنانچه مولوی معنوی بعد شعر مذکور میفرماید ع این انا بیوقت گفتن لعنت است
آن انا در وقت گفتن رحمت است ؛ آن انا منصور را رحمت بده ؛ این انا فرعون را لعنت بده ؛ **قوله**
پس بهر دوری ولی قائم است ؛ تا قیامت آزمایش دائم است ؛ پس امام حی و قائم آن ولی ست ؛ خواه
از نسل عمر خواه از علی ست ؛ حضرت مولانا فرموده اند که درین قول رد زعم روافض است که میگویند امام
هر زمان از اولاد علی علی نبینا وعلیه السلام میباشد پس مراد از ولی قطب الاقطاب زمانه خود است
که هیچیک از زمان خالی از وی نمی باشد و دیگر حکام ظاهر و باطن نائب خلیفه از طرف او میباشند و تفصیل
مراتب ولایت را حواله بکتاب اقتباس الانوار فرموده اند لهذا از کتاب مذکور در اینجا نقل کرده می آید
شیخ مکی شارح فصوص الحکم مراتب ولایت چهارگانه بدین تفصیل نقل می کند
بدانکه ولی و عارف کسی است که بذات و صفات حق سبحانه تعالی بقدر طاقت
بشری عارف باشد و با وجود عرفان بر طاعت و عبادت صوری و معنوی
ملازم بود و از معاصی ظاهر و باطن محترز و اقسام ولی که آنرا عارف نیز نامند سه قسم اند اول ذوالعین
دوم ذوالعقل سوم ذوالعین و ذوالعقل هر دو ذوالعین عبارت از کسی ست که شهود حق بروی غالب
باشد حق را ظاهر بیند و خلق را باطن ایشان موحدی است که خلق در نظر او بمثابه آئینه بود مر حق را بسبب
ظهور حق در خلق همچو ظهور صورت در آئینه و اختفای خلق در حق همچو اختفای آئینه در صورت ذوالعقل
عبارت از کسی است که شهود خلق بروی غالب بود خلق را ظاهر بیند و حق را باطن پس حق در نظر او
بمنزله آئینه بود مر خلق را و خلق بمنزله صورت منطبعه باشد در آئینه لاجرم حق باطن بود کما هو شان المراة
و خلق ظاهر کما هو شان الصورت المرتسمة فی المراة و ذوالعین و ذوالعقل قسم سوم عبارت از کسی است
که حق را در خلق مشاهده کند و خلق را در حق و بشهود هیچکدام محجوب نگردد از شهود دیگری بلکه وجود واحد را
بعینه از وجهی خلق بیند و بوجهی حق نمود کثرت مانع نباید شهود وحدت را و شهود وحدت مزاحم نشود کثرت را
الغرض باتفاق علمای ظاهر و باطن ظهور کرامات و خوارق عادات شرط ولایت نیست بلکه قدرت بر اینها

هم شرط نیست و نه عصمت شرط است اما ولی محفوظ است چنانکه نبی معصوم و رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
سه مرتبه دارد اول ولایت دوم نبوت سوم رسالت و آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که اول
ما خلق الله نوری پس جمیع انبیا و اولیا از نور محمدی پیدا شدند لهذا اهل مکاشفات ولایت شعار متفق اند
که جمیع انبیا و رسل نواب حضرت محمدی بودند صلی الله علیه وسلم چنانکه فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء
والطین یعنی از نبوت خود آگاه بودند پس حقتعالی او را خبر داده در حالتیکه او روح بود قبل ایجاد اجسام
انسانی و انبیا در عالم نواب او اند از آدم تا عیسی علیه السلام پس تا روز قیامت همه ملک او بود و از
روحانیت او بر روحانیت هر رسولی که موجود بودند مدد میرسید بان شرائع که از ایشان صادر و ظاهر میشد
در زمانیکه رسول بودند اما در عالم حس موجود نبود که هر یکی با نکس منسوب میشد در حقیقت آن شرع محمدی
بود صلی الله علیه وسلم لهذا فرمود علمت علم الاولین والآخرین چون اولیا وارث انبیا اند پس هر که وارث
آن خصوصیت است او را محمدی گویند و هر که وارث ولایت عیسویست علیه السلام او را عیسوی گویند
وعلی هذا القیاس ابراهیمی و اسحاقی و یعقوبی و سائر انبیا علیهم السلام اینست که در اصطلاح این طائفه میگویند
که فلان ولی بر قدم فلان پیغمبر یا فلان بر قلب فلان پیغمبر است یعنی آن علوم و آن تجلیات و مقامات و
حالات که آن پیغمبر را بود این ولی را بواسطه مدد آن پیغمبر حاصل است اما از مشکوة محمد صلی الله علیه وسلم
است پس آن ولی مثلاً محمدی ابراهیمی باشد یا محمدی موسوی یا محمدی عیسوی بود چون این متقرر شد
بدانکه ولایت محمدی دو نوعست اول آنست که جامع بود میان تصرف در عالم بحسب معنی چنانچه قطب را
میرسد و بحسب صورت چنانچه سلاطین را و این دو نوع است نوع اول آنست که مقرون بخلافت باشد
نوع دوم مقرون بخلافت نباشد نوع دوم آنکه جامع نباشد میان تصرف صوری و معنوی اما ولایت
محمدی که عبارت از ولایت سائر انبیاست آن موافق قول صاحب فتوحات مکی بر چهار نوع است
و هر نوع ازین انواع چهارگانه خاتمی دارد خاتم نوع اول از ولایت محمدی که جامع است میان تصرف
صوری و معنوی و مقرون خلافت باشد علی ابن ابیطالب است کرم الله وجهه زیرا که آخر خلفاے
راشدین است قال علیه السلام الخلافة بعدی ثلثون سنة و قد تمت بعلی پس این خاتم را خاتم کبیر
گویند خاتم نوع دوم از ولایت محمدی که جامع میان تصرف صوری و معنوی و مقرون بخلافت نباشد
مهدی است علی نبینا و علیه السلام که در آخر زمان ظاهر شود و اسم او محمد است و در خلق و صورت مانند

رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد اما در خلق تحت او باشد و پس از وی هیچ ولی سلطان نشود و پس این ولایت باو ختم گردد و آورا خاتم صغیر گویند چنانچه قدس سره در فتوحات ذکر او کرده خاتم نوع سوم از ولایت محمدی شیخ محی الدین عربی است قدس سره او را خاتم اصغر گویند که او خاتم آن نوع ولایت است که جامع میباشد میان تصرف صوری و معنوی ملک تصرف معنوی داشته باشد فقط و مقرون بخلافت نبود و خاتم از نوع چهارم از ولایت محمدی عیسی ابن مریم است علی نبینا وعلیه السلام که بعد از وی هیچ ولی موجود نبود اصلا یعنی ولایت عامه بدو ختم شود و او را خاتم اکبر گویند بعد از ان این دور تمام شود و قیامت قائم گردد یعنی صور موهوم برخیزد و النهایة هو الرجوع الی البدایة آشکارا گردد کما قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون **قوله**

ای بسا کس را که صورت راه زد ؛ قصد صورت کرد و بر الله زد ؛ این بیت بدفتر دوم در داستان گرفتار شدن باز میان جغدان واقع است شیخ عبد اللطیف مینویسد آی بسا کس را که صورت راه زد چنانکه عابدان اصنام را و بسا کس را صورت بخدا رسانید چنانکه مومنان را که اقرار بظاهر شریعت کرده بخدا رسیدند آنچنین مناسب مقام نیست و خلاف مدلول کلام است حضرت مرشدی و استادی ارشاد کردند که معنی آن بسه وجه میتواند شد وجه اول که مناسب مقام باشد اینکه هر کس که بر حقارت جثه و صورت نبی یا ولی نظر کرده در پی ایذای آن صورت افتاد بر الله زد یعنی قصد ایذا بخدا کرد بحکم ان الذین یوذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة ومن یحاد الله ورسوله فان له نار جهنم ترجمه هر که ایذا داد خدا و رسول او را لعنت کنند خدا در دنیا و آخرة و هر که محاربه کرد با خدا و رسول او برای آن آتش دوزخ هست دوم اینکه بسیار کسان تمام عمر مشغول ذکر باسماء و دعوات ماندند و از معنی آشنا نشدند یعنی اسماء الله را وسیله دنیا ساختند و از خدا محروم ماندند سوم اینکه بعضی کسان عقد صورت کردند و بر الله زدند یعنی بخدا رسیدند همچو آن کسان که ابتدا بعشق مجازی مبتلا شدند و آخر کار جذب الهی بطرف خود کشید و عشق مجازی آنها مبدل بعشق حقیقی حق گردید و این کمتر و نادر است فقط **قوله** یا تبر برگیر و مردانه بزن ؛ تو علی وار این در خیبر بکن ؛ ورنه چون صدیق و فاروق مهین ؛ هین طریق دیگرانرا برگزین ؛ یا به گلبن وصل کن این خار را ؛ وصل کن با نار نور یار را ؛ تا که نور او کشد نار ترا ؛ وصل او گلبن کند خار ترا ؛ این ابیات در دفتر دوم بداستان برکندن خار بن از راه وارد است شارحین در معنی این ابیات طوالتی کرده اند خلاصه مقصود و عطر مغز که از تقریر حضرت مولانا مستفاد گردیده اینست و درین ابیات هدایت بنفس کشی است

وکشتن نفس و کندیدن خوی بد را که بمنزلهٔ خاربن در راه طریقت است و آنرا دو سبیل است یکی آنکه بمجاهده و
عمل خود نفس را بکشد و خوی بد را بکند و این سبیل نیز دو شق دارد یکی آنکه طریق ریاضت از اجتهاد خود
بملاحظه اشارات کتاب و سنت بعقل خود برآرد و بدان عمل کرده نفس خود را بکشد و اخلاق ذمیمه را زایل
سازد تا انوار محمدیه بروی فائض گردد و بمشاهده حق رسد و سیر کامل کرده بوساطت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و شق دوم از سبیل اول آنکه طریق عمل و مجاهده که مقطوع الصحت است و مقرر کرده انبیا و اولیاست از آن
شیطان خلل نمیتوان کرد و ماخوذ باشد آن نیز از کتاب و سنت تقلید ان کرده عمل بدان کند تا نفس
کشته شود و قلب مصیقل گردد و انوار محمدیه بروی فائض شود و بواسطت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بمقصود رسد و سبیل دوم آنست که از مجاهده و عمل وی نفس کشته نشود لیکن خود را بدست شیخ کامل سپارد
و شیخ در وی تصرف کند و از تصرف شیخ نفس کشته شود و دل مصیقل گردد تا انوار محمدیه بروی فائض شود
و بتوسط آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمقصود برسد پس مولوی معنوی قدس سره درین چهار بیت هر دو سبیل
کشتن نفس بیان فرموده اند و در دو بیت اولین این سبیل اول است آن با هر دو شق یعنی بیت اول در بیان شق اول سبیل اول و بیت دوم
در بیان شق ثانی سبیل اول و بیتین آخرین در بیان سبیل ثانی تفصیلش اینکه در بیت اول اندر خیبر نفس مراد است چنانکه در خیبر قلعه کفار بود همچنین
نفس را قلعه شر در و اخلاق ذمیمه است حاصل آنکه تو نیز بمجاهده مردانه و از تیر گرفته بی تقلید احدی ایجتهاد
خود این در خیبر را علی وار از بیخ برکن تا قلب مصیقل قابل انوار گردد و بطفیل آنحضرت بمقصود برسد و در [illegible]
چون صدیق و فاروق همین طریق دیگر ریاضت را برگزین یعنی مراقبه و ذکر و نسبت این طریق بجانب اول
و ثانی تعلیمی است یعنی اگرچه شیخین نیز طریق مجاهده نفسی و قالبی داشتند لیکن طریق قلبی مختار شان بود
و سبیل دوم اینست که وصل کن این خار نفس را به گلبن شیخ و وصل کن نار خود را با نور یار تا که نور او بکشد
نار ترا و وصل او گلبن کند خار ترا و این سبیل دوم وصل الی المطلوب است بشرط رضا و تسلیم کامل بر
تصرف شیخ یعنی سالک مثل میت بدست غسال شود و هوا و هوس خود را بالکل بگذارد و این طریق
نیز تعلیم آنحضرت است مر امیر المومنین علی المرتضی علی نبینا و علیه السلام را چنانچه در دفتر اول گذشت
بقوله ع گفت پیغمبر علی را کای علی ٭ شیر حقی پهلوانی پر دلی ٭ لیک بر شیری مکن هم اعتمید ٭ اندر آ
در سایهٔ نخل امید ٭ فقط قوله اصل آب نطفه اسپید است و خوش ٭ لیک عکس جان رومی و حبش
میدهد رنگ احسن التقویم را ٭ تا باسفل میبرد آن نیم را ٭ این قطعه در دفتر اول در داستان زید حارثه

رضی الله عنه واقع است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از زید پرسید که کیف اصبحت یا زید قال اصبحت مومنا
مراد از رومی سفید و از حبش سیاه و سیاه و سفید کنایت است از شقی و سعید چنانکه خدا تعالی میفرماید فمنهم
شقی و سعید معنی ظاهری همین که آب نطفه هر یک آدمی از رومی و حبشی سفید میباشد اما از عکس جان
والدین مولود نطفه حبشی سیاه و نطفه رومی سفید میگردد و در معنی این قطعه در میان شراح اختلاف است
شیخ محمد رضا گفته که در مصراع اول بیت اول اشارت است باول حدیث ما من مولود الا یولد علی
فطرة الاسلام و در مصراع ثانی بیت اول اشارت است بطرف ثم ابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه
و شیخ ولی محمد شارح این معنی را غلط گفته زیرا که برین تقدیر لازم می آید که رومی نیز همچو حبش کنایت از شقی
باشد و حال آنکه رومی کنایه از سعید است و جناب مولوی عبد العلی محمد قدس سره در شرح خود مینویسد که
در حقیقت شیخ ولی محمد از معنی حدیث غافل است معنی حدیث این نیست که هر مولود را ابوین یهودی و نصرانی
و مجوسی میسازند بلکه معنی اینست که هر مولود بر فطرت اسلام زائیده میشود و بعد از آن ابوین بعضی را
یهودی و نصرانی و مجوسی میکنند و بعضی را بر فطرت اسلام باقی میدارند فقط بر این تقدیر نیز دو اعتراض
لاحل وارد میشود اول آنکه الله تعالی میفرماید فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله پس
ابوین را چه مقدور است که تبدیل فطرة الله نمایند ازین معلوم شد که معنی اسلام که در حدیث واقع است
علمای ظواهر نفهمیده اند دوم اینکه از بیت ثانی قطعه هذا معلوم میشود که رنگ سیاهی و سفیدی باختیار
جان رومی و حبشی است که سفید به رنگ احسن التقویم امیفرمایند و در مصراع چهارم علت غائی آن میفرمایند
تا باسفل سپرد آن نهیم را این دلالت میکند بر اینکه بردن اسفل السافلین هم باختیار ابوین باشد و اگر فاعل
سپرد خدا را گویند در سپرد و بیت مذکور آن نیست این بود قباحات معنی دیگر علما اکنون معنی بیت حضرت
مرشدی و مولائی باید شنید که از وی آن همه شهادت رفع میگردد و ارشاد شد که لفظ اسلام که در حدیث مذکور
واقعست از ان ملت اسلام مراد نیست بلکه معنی لغوی اسلام مراد است که عبارتست از فرمانبرداری و انقیاد و القبول لقوله تعالی اذ قال
له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین یعنی هرگاه گفت خدای او مر ابراهیم را که فرمانبردار شو گفت منقاد شدم
لرب العالمین و فطرت و خلق مرادف المعنی است و مراد از حدیث ثم ابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه
تبدیل فطرت و خلق نیست بلکه تعلیم و تلقین کردن عقائد خود است اکنون معنی حدیث و آیات مذکوره
باید شنید تا احتمال التعارض بین الحدیث و الآیات باقی نماند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که هر مولود

پیدا کرده میشود بر فطرت اسلام یعنی استعداد تسلیم و فرمانبرداری که هرچه اورا بفهمانید از روی عقل آنرا می فهمد
و تسلیم میکند آنرا چونکه در جبلت او چنین استعداد او بود لهذا از تعلیم و تلقین والدین طریقه دین آنها قبول
میکند و یهودی و نصرانی و مجوسی میگردد و اگر تا آخر عمر بران عقیده ماند معلوم شد که فطرت او در علم الهی همین بود
ازین تفسیر رفع شد تعارض که درمیان حدیث و آیات بود الحال بدانند که معنی قطعه مولوی معنوی
قدس سره مطابق آیه کریمه است لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین
آمنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون ترجمه هرآینه پیدا کردیم انسان را در بهترین صورت خلقت
پس رد کردیم او را باسفل رتبه دوزخ مگر آنکسان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند برای آنها اجر غیر
منقطع است خلاصه معنی قطعه اینست یعنی اصل نطفه انسان مطلقا سفید و خوش بود
که احسن التقویم عبارت ازانست لیک پرتوی خالق که بر جان رومی و حبش افتاد رنگ سفیدی و سیاهی
یعنی سعادت و شقاوت بران احسن التقویم انداخته دو قسم گردانید فمنهم شقی و سعید ازان خبر میدهد
مقصود از گردانیدن دو قسم اینست تا باسفل میبرد آن نیم را و نیم ثانی را بسوی جنت استثنا کرد
بقوله الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات برای آن نیم در جنت اجر غیر ممنون فقط دفتر سوم در قصه فیل بجای
چند ابیات واقع اند که ربط کلام و استخراج مرام از هر کس نمیشود از تقریر مرشدی و استاذی قدس سره
بخوبی حل مقام میشود لهذا بعد نقل ابیات تشریح آن میکنم **قوله** هر زمان نزعی است جزو جانت را
بنگر اندر نزع جان ایمانت را ؛ عمر تو مانند همیان زر است ؛ روز و شب مانند دینار شمر است ؛ می شمارد
میدهد از بی توقف ؛ تا که خالی گردد و آید خسوف ؛ و خلاصه ابیات اینکه غفلت از یاد خدا و مشغولی دنیا
عمر را برباد میدهد بحکم حدیث الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا بعد مرگ برین غفلت متنبه خواهد شد
لیکن آن تنبیه مفید نخواهد شد زیرا که من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی هرگاه در دنیا غافل ماند
تذکر در ان جهان چه سود درینصورت می باید که پیش از موت آمد و رفت دم را نگاهدارد که بغیر یاد خدا
دمی نه براید و نه زیر رود که شاید همین دم واپسین باشد پس خود را هر وقت در حالت نزع انگارد و
درینحالت نزع ایمان خود را نگاهدار باذکر خدا اگر دم برآید از دنیا با ایمان رفت والا بی ایمان و همین معنی
قول عارفانست ؎ هر انکو غافل از حق یکزمانست ؛ همان دم کافر است اما نهانست ؛ و درین باب
وعید شدید در حدیث آمده یا ابن آدم انفاسک انبیائی فمن یخرج بغیر ذکری فقتلت انبیائی خدا دیده

قدسی فرمود ای بنی آدم دمهای تو ابنیای من اند پس هر دم که خارج شود بغیر یاد من پس قتل کردی تو ابنیای
مرا ایضا یا بنی آدم انفاسک معدودة فمن یخرج بغیر ذکری فهو میتة ای بنی آدم دمهای تو شمار کرده شده است
پس هر دم که خارج شود بغیر ذکر من پس آن میت است و در قران مجید میفرماید واذکر ربک فی نفسک
تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والاصال ولاتکن من الغافلین ترجمه و یاد کن پروردگار خود را
در نفس خود از روی زاری و آهسته و کمتر از جهر از گفتار صبح و شام و مباش از غافلین و معنی بیت ثانی آنکه
عمر تو مانند همیان زر است حال همیان اینست که هرچه از آن صرف شود همانقدر عوض در وی دیگر انداخته شود
همیان گاهی خالی نخواهد شد و اگر بلا عوض صرف خواهد شد در چند روز همیان خالی خواهد شد و عمر تمام خواهد گردید
و مراد از عوض برآمد دم با ذکر خداست هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات در دنیا
فائده تنفس مزید عمر بود و در عقبی عوض عمر لقای الهی آنهم میسر نخواهد شد و تذکر که در گور موجب روشنی
و راحت و غفلت موجب عذاب خواهد گردید و در ابیات ما بعد علاج آن میفرماید ؎ خاک او گردی و مدفون
غمش ٭ تا دمت یابد مددها از دمش ٭ گورخانه قبه ها و کنگره ٭ نبود از اصحاب معنی آن سره ٭ یعنی بکار
نخواهد آمد اگر با ایمان نرفت **قوله** قول پیغمبر شنو ای مجتبی ٭ گور عقل آمد وطن در روستا ٭ هر که روزی باشد
اندر روستا ٭ تا بماهی عقل او ناید بجا ٭ این ابیات در دفتر سوم اندر داستان روان شدن خواجه و
قومش بسوی ده وارد است ترجمه حدیث است قال النبی صلی الله علیه وسلم من سکن فی القری یوما یحمق
شهرا و من سکن فی القری شهرا الحمق دهرا مولوی معنوی قدس سره مراد از شهر شیخ کامل و از ده پیر ناقص داشته اند چنانچه میفرمایند ؎
ده چه باشد شیخ کامل ناشده ٭ بسته در تقلید و حجت زده ٭ پیش شهر عقل کلی این حواس ٭ چون خران چشم بسته
در خراس ٭ بعده میفرمایند ؎ این رها کن صورتی افسانه گیر ٭ رو بهل در دانه گندم دانه گیر ٭ ظاهرش
گیر ارچه ظاهر کژ بود ٭ عاقبت ظاهر سوی باطن برد ٭ باید دانست که حضرت مولوی معنوی درین ابیات
بطرق آویزه و گریز تعلیم میفرمایند راه حقیقت را اصل دعوی در حکایت آشنایی دهقانی با شهری مدح شهر
و مذمت ده بود چنانچه فرمودند ؎ ده مرو ده مرد را احمق کند ٭ عقل را بی نور و بی رونق کند ٭ بعده فرمودند
که مراد از ده پیر ناقص و مراد از شهر شیخ کامل است یعنی صحبت کامل اختیار کن و صحبت ناقص ترک کن
بعد ازان فرمودند ؎ این رها کن صورتی افسانه گیر ٭ یعنی بظاهر افسانه که ترغیب سکونت شهر و ترک
بود و باش ده باشد اکتفا کنی هم مفید عقل و دانائی است بعد میفرمودند ؎ ظاهرش گیر ارچه

ظاهر شده بود و این دفع اعتراض است باین که حضرت مولوی همیشه امر میفرمایند برای ترک صورت ظاهر و رجوع بمعنی و دراینجا برخلاف آن ارشاد کردند چه حیثیت حاصل جواب اینکه تحذیر از صورت و غیب معنی برای کسی است که او بصورت دل بسته از معنی محروم میباشد اما عارفی که صورت را غیر معنی نمیداند بلکه صورت را وسیله معنی می پندارد برای او تعلیم اینست که صورت ظاهری از معنی برآمده باز باینصورت بباطن میرود ابیات مابعد بمنزله تمثیل و دلائل اینمطلب اند خلاصه اینکه حضرت مولانا میفرمایند که مولوی معنوی اگر افسانه ظاهر بزبان می آرند برای تفهیم معنی است و بمعنی میروند غلبه حال و جوشش عشق نمیگذارد که حکایت سابق را تمام کنند فقط **قوله** عاشق شمع خدا بافروده عاشق مصنوع او کافر بود این شعر در دفتر سوم در بیان توفیق دو حدیث متضاد المعنی واقع است و آن دو حدیث اینست الرضا بالکفر کفر و حدیث دیگر اینکه من لم یرض بقضائی فلیطلب ربا سوای تقریر سوال اینکه در عقائد کلامیه است که جمیع افعال عباد بمشیت و قضای حق است کفر نیز بقضای او باشد و رضا بالقضا واجب است چنانچه مضمون حدیث ثانی است و بحکم حدیث اول رضا بالکفر کفر است درینصورت چاره بنده چیست اگر بکفر و نفاق که قضای حق است راضی شود کافر است و اگر رضا ندهد ترک واجب کرده باشد حضرت مولوی معنوی جواب این سوال داده اند بفرق درمیان قضا و مقضی یعنی مقضی بصیغه اسم مفعول اثر قضا است که عبارت از قضیه است و مصدر عنه القضا حق است لهذا فرموده اند **شعر** راضیم در کفر زان رو که قضاست نی از آن رو که نزاع و خبث ماست و کفر از روی قضا خود کفر نیست حق را کافر خوان اینجا مایست حاصل جواب اینکه کفر از این حیثیت که مشیت حق است عین کمال وست یعنی مظهر کمال اسلام است از حیثیت رضا بالکفر کفر نیست و کفر باعتبار مقضی واختیار بشر نافرمانی و طغیان را واجب الترک است و بدین حساب از کفر راضی نیستیم پس توفیق شد میان هر دو حدیث متناقض المعنی و در مصراع ثانی سیت مذمت عشق مجازی است حضرت مولانا قدس سره درین مقام فرموده بودند که عشق صورت بر سه وجه است یکی آنکه عاشق را مشاهده حق بدون تقید صورت حاصل است و صورت او را باز نمیدارد از مشاهده حق بلکه آن باوجود آن در بعضی مظاهر ظهور بوجه کمال می بیند چنانچه حبیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر نساء از همین قبیل بود دوم آنکه عاشق صورت مقید باشد که مشاهده حق دران صورت خاصه میکند و از نیجا تجاوز نمیکند این قسم اگرچه عشق حق است که ظاهر است در انصورت لیکن این مرتبه از اهل کمال دون منزلت

وسوم آنکه عشق صرف بصورت ظاهری معشوق مجازی متعلق باشد قطع نظر ازینکه حق دران ظاهر است
یا نه این قسم سوم را مولوی معنوی قدس سره ننگ عشق میگویند زیرا که این عشق بتغییر رنگ صورت ظاهری
زایل میگردد و همین عاشق مصنوع را کافر گفته اند وجه کفر لغتهٔ اینست که کفر بمعنی ستر است و این عاشق
ساتر صانع است بمعشوقیت مصنوع و کفر اصطلاحی مشغولی بصورت است با وحدت اعتقاد غیریت
چنانچه عابدان اصنام فقط **قوله** عجز از ادراک ماهیت عمو [illegible] حالت عامه بود باب تو [illegible] زانکه ماهیات
و سر سر آن ٭ پیش چشم کاملان باشد عیان ٭ این اشعار بدفتر سوم در شرحی فرق در علم مقلد و محقق
وارد اند ظاهرا در کلام مولوی معنوی قدس سره درین مقام در دانستن کاملین کنه ماهیات مخالفت
حدیث ماعرفناک حق معرفتک و العجز عن الادراک ادراک معلوم میشود و شارحین بنا بر تائید کلام
ماتن اقوال امیر المومنین علی المرتضی علی نبینا و علیه السلام مثل لم اعبد ربا لم اره و لو کشف الغطاء
ما ازددت یقینا ترجمه اگر کشاده شود حجابها پیش نشود یقین من و قول امام همام ابن حنیفه رحمة الله
علیه ماعبدناک حق عبادتک و لاکن عرفناک حق معرفتک و قوله تعالی و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین
نقل کرده اند لیکن ازان همه اقوال رفع مخالفت حدیث ماعرفناک حق معرفتک نمیشود و حضرت مرشدی
و استادی علیه الرحمة و الغفران فرموده اند که حدیث ماعرفناک حق معرفتک در کنه ماهیت حق وارد است
و اعتراف عجز عن ادراک کنه ذات حق مقتضای عبدیت و رسالت از هر یک نبی و ولی شده آمده است
و مطلب مولوی معنوی قدس سره اینست که عدم وصول بکنه حقایق اشیاء از خواص عوام و علمای
معقول است و درجه عرفا و پایه اهل کشف ازان برتر است و مولوی معنوی قدس سره قطب وقت خود
بوده اند موافق مشاهده و کشود خود میفرمایند صه زانکه ماهیات و سر سر آن ٭ پیش چشم کاملان باشد
عیان ٭ یعنی ادراک چیزی که نزد عقل محال است پیش کاملین ممکن بلکه محسوس و مشهود است چنانچه
از ابیات مابعد این مطلب بخوبی واضح میشود و فقیر بدفتر سوم در شرحی رقص هاشم لاابالی وارد بخارا
پیش معشوق اشعار وارد اند که از آخر دم ناقصم را توضیح تا شرح ارواح چنانکه مقتدر مینمود [illegible] ت پیدا می شود
چنانچه در زمان سلطان غازی الدین حیدر شاه زمن سید اشرف صاحب [illegible] اولاد امجاد حضرت سید
اشرف جهانگیر سمنانی صاحب ولایت کچهوچهه آن شعر از ابیات در قطعه نوشته بخدمت مولانا قدس سره
فرستاده استکشاف معنی آن کردند حضرت مولانا بعد ملاحظه آن خط را حواله راقم آثم کردند که جوابش نوشته

مبلاحظه من بگذرانند هرگاه گذرانیدم ارشاد شد شاباش شاباش شاباش آن جواب بگچو چه فرستاده شد و نقل آن بعینه در ذیل مینویسیم بسم الله والحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی بعض اشرف و امجد احباب استکشاف معنی چند ابیات حضرت مولانا جلال الدین روم قدس سره الاقدس نمودند هر چند درک و کشف معنی آن ابیات موقوف بر حالت و تصفیه باطن است و تشریح آن طولانی میخواهد اما اجابة السائل بمقتضای خیر الکلام ما قل و دل مختصری نوشته می آید در کیفیت استحالات و انتقالات وجود متعینات بسوی اصل خود که عدم تعین است متکلم برحق بزبان حق ترجمان مولانا میفرماید **قوله** از جمادی مردم و نامی شدم ۔ وز نما مردم بحیوان بر زدم ۔ یعنی هرگاه بصورت نطفه بودم نشو و نمای که لوازم نباتیت و حس و حرکتی که مقتضای حیوانیت و عشق و معرفتی که خواص انسانیت است هیچ نداشتم بعد از تغیر آنحالت که موت عبارت از آنست در هر انتقال ترقی کردم و نام دیگر یافتم چنانچه هرگاه از جمادیت یعنی صورت نطفه نشو و نما گرفتم مصداق لفظ نامی و بالنده شدم پس در موت اول بیک درجه ترقی یافتم و از نما مردم یعنی از نمای محض در گذشته ترقی کردم حس و حرکتی پیدا شد و بعد موت ثانی بحیوان موسوم شدم **قوله** مردم از حیوانی و آدم شدم ۔ پس چه ترسم که ز مردن کم شدم ۔ یعنی از صفت حیوانیت در گذشته عارف و عاشق شدم و بعد موت سوم بآدم مسمی گشتم و هرگاه در سه انتقالات بجز ترقی و از دیاد مرتبه هیچ نقصان ندیدم پس از مرگ چرا ترسم زیرا که از مردن کی ناقص شدم بلکه در هر مرتبه ترقی یافتم و کامل شدم **قوله** حمله دیگر بمیرم از بشر ۔ تا بر آرم با ملائک پر و سر ۔ یعنی بعد موت سه گانه مذکوره دیگر از بشریت بمیرم اعنی در موت چهارم از حرص و هوا و رنج و راحت و غیره صفات بشریت بگذرم و با ملائک پر و سر بر آرم و در صفت یفعلون ما یؤمرون و کل شیء هالک الا وجهه و در موت پنجم از خود و عادت ملک هم گذشتن و جستن بایدم زیرا که بحکم کل شیء هالک فرشته نیز هالک است پس در انتقال ششم میفرماید **قوله** بار دیگر از ملک قربان شوم ۔ آنچه اندر وهم ناید آن شوم ۔ یعنی هرگاه از مرتبه ملکی بگذرم مستجمع جمیع صفات که الله اسم اوست شوم که حقیقت آن در وهم تو نیاید **قوله** پس عدم گردم عدم چون ارغنون گویدم انا الیه راجعون ۔ یعنی پس از انتقال و استحاله ششم باصل خود که عدم تعین است واصل شوم حتی بلکه اسم الله واعتبار وجود و غیره صفات و اسما نیز از آن مرتبه مرفوع گردد و بعده اصل شدیم باصل خود گوشیده در حق من نغمه انا الیه راجعون همچو ارغنون سراید و در تشبیه قابل ترجیع بارغنون اشارت است

بسوی آمیمضی که گویند انا الیه راجعون نیست معنی دیگری نیست چنانچه ارغنون خود بخود آواز میدید مانند قلق ترجیع
برحال خویش خود بخود انا الیه راجعون بخواند پس غرض مولانا از بیان انتقالات مذکوره همین است که در حقیقت از
مرتبه نطفه تا وصول بسوی حق غیر تعین اسامی حجابی نیست و بجز غفلت برچشم غافل نقابی یعنی حتی همان است
که در خاک نامش طین بود هرگاه از خاک سر کشیده صورت دانه پیدا کرد نامش غله شد و چون از اکل
تغیر یافت و از معده بصلب رسید نامش منی گردید و هرگاه از انجا انتقال کرده در رحم مادر رسید باسم نطفه
ملقب شد و پس از تغیر آن حال بعلقه مسمی گشت و بعد از تبدیل آن صورت بمضغه نامیده شد پس از انتقال
این هیئت بعظام تسمیه یافت و بعد از تشکل جسمیت کسوت لحم پوشید و بعد از تلبیس بلباس عصبیت روح در خود
دمید و باز بر جلوه زمین جلوه گری نموده بحضرت انسان مخاطب گردید و بشکل جبرئیل بر صورت محمدی علیه السلام
نازل گشته در کیفیت انتقالات مسطوره خود فرمود ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه
نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما
ثم انشاناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین ثم انکم بعد ذلک لمیتون هو الاول والآخر والظاهر
والباطن وله الحمد من الاول الی الآخر بر ضمیر روشندلان که گوش نفس و حقیقت جویان معنی رس مخفی
و محتجب نماند که هرگاه از ابیات مرقوم الصدر کیفیت انتقالات وجود بسوی تعینات موجودات در یافت
گردید بمعنی دیگر اشعار حضرت مولوی معنوی قدس سره و بعضی عرفای دیگر که مشتمل بر عروج یا نزول
وجود مطلق است نیز حل کرده بمظنه تناسخ روحی که از هیچ کلام ناشی میشد مرتفع گشت مثال عروج
هم چو سبزه بارها روئیده ام ❊ هفتصد هفتاد قالب دیده ام ❊ مراد از روئیدن همچو سبزه تبدیل صورت
بر یک تعین است نه بتعین دیگر چنانچه در ابیات مذکور فهمیده شد و عدد هفتصد و هفتاد در محاوره اهل سخن
برای کثرت می آید از ان عدد معین مراد نیست و بیننده صور و قوالب همان وجود مطلق است که بزبان
قائل ناطق و ظاهر است نه روح انسان چنانکه معتقد هنود است و مثال کلام که مشتمل بر نزول باشد مثل
ترجیع بند مولوی معنوی قدس سره واقع دیوان شمس تبریز رضی الله عنهما ترجیع بند هر لحظه بشکل آن
بت عیار برآمد دل برد و نهان شد ❊ هردم بلباس دگر آن یار برآمد که پیر و جوان شد ❊ گاهی بدل طینت
صد ساله فرو شد ❊ غواص معانی ❊ گاهی ز ته گل بفتها بر آمد ❊ زان شاه جهان شد ❊ که نوح شده کرد جهانرا
بدعا غرق خود رفت بکشتی ❊ گاهی چو خلیل از دهن نار برآمد ❊ آتش گل از ان شد ❊ یوسف شده از مصر

فرستاد قمیصی + روشن کن عالم ؛ از دیده یعقوب چو انوار برآید تا دیده عیان شد ؛ حقا که همان بود که میکرد
شبانی ؛ اندر ید موسی + هو چوب شده بر صفت مار برآمد + زان سحر خران شد ؛ حقا که همان بود که میگفت انا الحق
در صورت منصور ؛ منصور نبود آنکه بر آن دار برآمد ؛ نادان بگمان شد ؛ بالله همان بود که می آمد و میرفت ؛ هر قرن که دیدی
تا عاقبت آن شکل عرب وار برآمد ؛ دارای جهان شد ؛ رومی سخن کفر نگفته است نگوئید ؛ منکر شوید ش ؛ کافر بود آنکس که بانکار برآمد ؛ از دوزخیان شد
و قر چهارم قوله نفس مومن اشتری است یقین ؛ کو بزخم و رنج زفت است و سمین ؛ زین سبب انبیا رنج و شکست ؛ از همه خلق جهان
افزون تر است ؛ این ابیات بد قر چهارم در حکایت واعظی که در هر خانه وعظ و تذکر میگفت و ظالمان
و سخت دلان را دعای خیر میکرد واقع اند ظاهر الاشکال در معنی آن همین است که نفس کسی از رنج و ریاضت
فربه نمیشود و ملک نفس مومن از رنج و ریاضت ذلیل و خوار میگردد و نه فربه و زفت پس تشبیه آن
با شتر که در هندی سهی میگویند چگونه راست آید حضرت مرشدی و استادی قدس سره میفرمودند که تشبیه نفس
مومن با شتر بادنی مناسبت است یعنی در تحمل رنج و ضرب نفس مومن همچو اشتر است ؛ مصراع ثانی
مصراع کو بزخم و رنج زفت است و سمین ؛ حال اشتر است و در بیت ثانی اشاره است بحدیث قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اشد بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل یبتلی الرجل علی حسب دینه فان کان دینه
صلبا اشتد بلاؤه وان کان فی دینه رقة هون علیه فما زال کذلک حتی یمشی علی الارض ما له ذنب
رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح ترجمه سخت ترین از روی بلا انبیا علیه السلام اند بعد از آن
کسیکه امثل در دین با نبیا باشد بعد از وی کسیکه امثل باو باشد مبتلا کرده میشود مرد بحسب دین او
پس اگر باشد در دین وی صلابت شدید میشود بلا او را و اگر باشد در دین وی نرمی پس نرم کرده میشود
بروی بلا پس همچنین مبتلا باشد تا آنکه میرود بر زمین بحالتیکه او را گناه نباشد یعنی این بلا کفارت ذنوب
او گردد و گفته ترمذی که این حدیث حسن و صحیح است فقط پس از این حدیث معنی اشعار مذکور واضح گردید
که چون انبیا دین قوی و همت عالی دارند سخت مصائب و رنج و بلا برای انبیا نازل میشود بعد از انبیا
متحمل شدائد بلا اولیا اند که بر قدم انبیا بوده اند بعد از آن کسانیکه مقلد اوشان باشند پس نفس مومن کامل
در تحمل رنج و مصیبت مثل جانور سهی برآمد که هر قدر زد و ضرب مصائب برو آید خوش و صابر و شاکر میشود
بجای آن شکر لئن شکرتم لازیدنکم درجات قرب و نفحات باطن کامله میگردد و وجه ربط این اشعار با کلام واعظ آنست
که خود واعظ بیان کرده است که دعای خیر در حق ظالمان بدین سبب میکنم که هر گاه ... بر بنا میکرد هم از ظالمان

جفاها بیند تا اینکه از ظلم ظالمان و دنیا متروک گردید و رو بآخرت آورد پس بلا و مصیبت دنیا رهبر راست
سوی دین **قوله** ورنمی تانی رضا ده ای عیار * که خدا رنجت دهد بی اختیار * کان بلای دوست تطهیر
شماست * علم او بالای تدبیر شماست * این اشعار تتمهٔ مکمل مطالب سابق اند یعنی اگر آنچنان قوی الایمان
و بلند همت نیستی که بر بلای دوست خوشنود و خوش باشی پس راضی بمقتضای رب باید شد تا او تعالی که صانع عباد است
از فضل خود ترا مبتلای رنج گرداند و کفارت ذنوب سازد حضرت مولانائی و استادی قدس سره میفرمودند
که اینهم اشارت است بحدیث صحیح که در مسلم و بخاری شریف مروی است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما یصیب المسلم من نصب ولا وصب ولا هم ولا حزن ولا اذی ولا غم حتی الشوکة یشاکها الا کفر الله بها من خطایاه
ترجمه نمیرسد مسلمان را از تعب و نه از وجع یعنی مرض و نه از هم و نه از حزن و نه از رنج و نه از غم تا اینکه خار بخلد
او را مگر اینکه بخشد بآن رنجها گناهان آن مسلم را **قوله** پس بصورت عالم صغری توئی * پس بمعنی عالم کبری توئی
این شعر در شرح بیان اختلاف حکما و عرفا در اینکه انسان عالم صغیر است یا عالم کبیر واقع است مراد از حکما
اهل یونان که دعوی اشراق دارند مثل سقراط و افلاطون نه حکمای فلاسفه که آنها را مشائین گویند چراکه
نزد مشائین انسان نه عالم صغیر است نه عالم کبیر و مراد از حکمای الهی عارفانند که نظر شان بر حقیقت انسان
افتاد و آنرا عالم کبری اعتقاد کردند زیراکه جامع اسمای الهیه و حقائق کونیه است نظر حکما بر صورت انسان افتاد
و علم شان بحقیقت آن نرسید لهذا عالم صغیر گفتند بنظر ظاهر اشکال درین شعر همین است که عالم صغری [illegible]
عالم کبری * کل پس شی واحد عالم صغری و کبری چگونه شدن میتواند دفع این اشکال از کلام مولوی معنوی
قدس سره پیداست خلاصه اینکه انسان کامل را اصل همه عوالم قرار داده دیگر اشیا را از کواکب و ملک و فلک
آنچه درمیان آسمان و زمین است فرع انسان کامل قرار داده اند باعتبار آنکه علت غائی خلقت همان است
اگرچه در وجود مستأخر باشد اما بنظر علیت مقدم است چنانچه ابیات آینده دربیان همین مطلب میفرمایند
ه پس بمعنی آن شجر از میوه زاد * گر بصورت از شجر بودش ولاد * مصطفی زین گفت که آدم و انبیا
خلف من باشند در زیر لوا * بهر این فرموده است آن ذوفنون * رمز نحن الآخرون السابقون *
گرچه درصورت ز آدم زاده ام * من بمعنی جد جد افتاده ام * پس ز من زائید در معنی پدر * پس ز میوه زاد
در معنی شجر * حضرت مولائی و مرشدی میفرمودند که رمز نحن الآخرون السابقون اشارت بحدیث است
عن ابن عباس رضی الله عنه قال جلس ناس من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فخرج اذا دنی

منہم سمعہم یتذاکرون قال بعضہم ان اللہ اتخذ ابراہیم خلیلا وقال آخر کلم موسی تکلیما وقال آخر فعیسی کلمۃ اللہ و روحہ وقال آخر آدم اصطفاہ اللہ فخرج علیہم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقال قد سمعت کلامکم وعجبکم ان ابراہیم خلیل اللہ وہو کذالک وموسی کلیم اللہ وہو کذالک وعیسی روحہ وکلمہ وہو کذالک وآدم اصطفاہ اللہ وہو کذالک الا انا حبیب اللہ ولا فخر وانا حامل لواء الحمد یوم القیامۃ تحتہ آدم ومن دونہ ولا فخر وانا شافع واول مشفع یوم القیمۃ ولا فخر وانا اول من یحرک حلق الجنۃ فیفتح اللہ لی فیدخلنیہا ومعی فقراء المومنین ولا فخر وانا اکرم الاولین والآخرین علی اللہ ولا فخر رواہ الترمذی والدارمی مشکوۃ ترجمہ از ابن عباس رضی اللہ عنہ روایت نمودہ کہ گفت نشستہ بودند مردم از اصحاب پس برآمد پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام از خانہ مبارک خود تا آنکہ چون قریب شد ازین جماعت شنید ان سخن ایشان را کہ مذاکرہ میکردند وگفتگوی مینمودند از تفضیل انبیا علیہم السلام بعضی گفتند کہ ابراہیم خلیل اللہ را حقتعالی دوست خود گرفتہ واو را خلیل اللہ نام کردہ بواسطہ آنکہ محبت حقتعالی در دل وجمیع جوارح وقوای او سرایت نمودہ بنوعیکہ در دوستی حق جمیع مال خود را صرف فرمودہ چنانچہ مشہور است ودیگری گفتہ کہ موسی بزرگست کہ کلام کرد با او خدایتعالی کلام کردنی ولہذا او را کلیم اللہ میگویند ودیگری گفتہ کہ عیسی کلمۃ اللہ است کہ وجود او بکلمہ کن است از غیر پدر والقا کرد او را بسوی مریم روحی است از خدا کہ مخلوق اوست تعالی شانہ واضافہ بسوی حق از مہر شرافت وتعظیم است مثل ناقۃ اللہ وتسمیہ او بروح اللہ بواسطہ احیا موتی است ودیگری گفت کہ آدم از جہت آنکہ برگزیدہ او است او را خدا تعالی چنانچہ فرمود ان اللہ اصطفی آدم پس برآمد وظاہر شد بر ایشان رسول خدای علیہ السلام وفرمود کہ بتحقیق شنیدم کلام شما را وتعجب کردن شما را وحقیقت امر چنین است چنانچہ میگوئید وہرچہ گفتید ہمہ راست است آنکہ ابراہیم خلیل خداست دوست خداء آن چنین است وموسی مناجات کنندہ است با خدا وراز گویندہ است وآنچنین است وعیسی روح خدا وکلمہ اوست وآن چنین است وآدم برگزیدہ خداست وآن ہمچنین است وبعد ازان سید عالم وبہتر اولاد آدم علیہ السلام از جہت ادای شکر نعماء الہی بموجب واما بنعمۃ ربک فحدث بر کمالات خود متنبہ نمود وفرمود آگاہ باشید آنکہ محبوب خدا ام چنانچہ در قرآن آمدہ قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی یحببکم اللہ ومحب چنانکہ اطاعت محبوب میکند ہمچنان اطاعت محب محبوب نیز میکند ویقین است کہ محبوب افضل است از محب وحال آنکہ ہیچ فخر نیست مرا یعنی از روی تفاخر ومباہات نمیگویم ومنم حامل وبردارندہ لوای حمد وعلم او روز قیامت ولوای حمد ان روز در دست من خواہد بود وتخصیص لوای حمد

بآنحضرت علیه السلام از جهت آنست که آن سرور حمد حق را چنانچه حق او بود بجا آورده و حمدیکه شایان او بوده
تعالی شانه ثنا فرموده آنروز آدم و کسی که دون او و ورا او ست از پیغمبران در زیر لوای من خواهند بود و این کلمه
از روی مفاخرت نمیگویم چنانچه عادت عرب است ومن اول شفاعت کننده ام برای عصات مومنان
ومن اول از آن کسی ام که شفاعت او قبول کرده میشود در روز قیامت این گفتن از فخر نیست بلکه از قبیل
تعداد نعم الهی است ومن اول از آنکسی ام که میجنبانند زنجیر در بهشت را و می کشاید برای من در بهشت پس می آرد
مرا حقتعالی دران بهشت وحال آنکه با من فقراء مومنان باشند و این سخن از روی فخر نمیگویم ومن اکرم
خلائق اولین و آخرین ام نزد خدایتعالی یعنی من نزد او افضل موجوداتم و اکرم مخلوقات ٭ وانچه بیان واقع
میگویم و فخر و مباحات نمیکنم **قوله** وین بشر هم زامتحان قسمت شدند ٭ آدمی شکل اند سلامت شدند ٭
یک گره مستغرق مطلق شده ٭ همچو عیسی با ملک ملحق شده ٭ نقش آدم لیک معنی جبرئیل ٭ رسته از خشم
وهوا و قال وقیل ٭ از ریاضت رسته وز زهد و جهاد ٭ گوئیا از آدمی او خود نزاد ٭ قسم دیگر با خران ملحق شدند
خشم محض و شهوت مطلق شدند ٭ وصف جبرئیلی در ایشان بود رفت ٭ تنگ بود آنخانه و آن وصف رفت
مرده گردد شخص کو بیجان شود ٭ خر شود چون جان او بی آن شود ٭ این ابیات با قرچهارم در تفسیر حدیث
ان الله تعالی خلق الملائکة و رکب فیهم العقل و خلق البهائم و رکب فیها الشهوة و خلق بنی آدم و رکب
فیهم العقل والشهوة فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملائکة ومن غلب شهوته عقله فهو ادنی من البهائم
ترجمه بتحقیق الله تعالی پیدا کرده است فرشتگان را و نهاده است در ترکیب ایشان عقل را و پیدا کرده است
چارپایان را و نهاده است در ترکیب آن شهوت را و پیدا کرده است بنی آدم را و مرکب کرده است دران
عقل و شهوت را پس هرکه غالب شد عقل او مر شهوت را پس آن بهتر است از فرشتگان و هرکه غالب شد
شهوت آن مر عقل او را پس آن کمتر است از چارپایان و مطابق حدیث مذکور الله تعالی در سوره
واقعه میفرماید وکنتم ازواجا ثلاثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة
والسابقون السابقون اولئک المقربون **ترجمه** بودید شما سه گروه در هر تیر پس اصحاب دست راست
کدام اند یاران دست راست این تکرار بجهت تعظیم است و اصحاب دست چپ چه اند یاران دست چپ
ایشان بوقت اخراج ذریات در شمال آدم بودند و آن کسانیکه سابق شده اند به ایمان و طاعت بعد
از ظهور حق سابقانند برحمت خدایتعالی پس مولوی معنوی قدس سره درین ابیات هر سه گروه بنی انسان را

تفصیل میفرمایند اول مقربان که در بیت دوم و سوم و چهارم اوصاف آنهاست و در بیت پنجم ۵ قسم دیگر باخران ملحق شدند ٭ مصداق اصحاب المشامه است و در ابیات مابعد اوصاف این قسم دوم است و قسم سوم را در آخر این اسبرخی بیان فرموده ٥ ماند یک قسم دگر اندر جهاد ٭ نیم حیوان نیم حی با رشاد ٭ روز و شب در جنگ اندر کش مکش ٭ کرده چالش اولش با آخرش ٭ بعضی مردم برین ابیات اعتراض کردند که مولوی قدس سره سه فرقه ذکر کرد یکی آنها که ملحق بملائکه اند و یکی کالانعام و یکی از آنها که در کش مکش افتاده اند پس اگر اصحاب میمنه اول را گفته آید و ظاهر است که اصحاب مشامه گروهی ثانی اند و آنها گروهی ثالث باشند پس سابقان مقربان داخل درین هر دو نمیتوانند شد و اگر سابقان گروهی اول باشند پس اصحاب میمنه در اول و ثانی داخل نمیتوانند شد پس یک قسم از اقسام آیه مطابق کلام مولوی نیست پس تفصیل مندرجه ابیات مطابق آیه کریمه کلام الله نشد حضرت مولانا در جواب این اعتراض میفرمودند که مراد در آیه کریمه از سابقان مقربان اهل الله اند که عارف بامور اند و مطیع محض اند و عبادت بر بصیرت و مشاهده میکنند لهذا اینها را الله تعالی فرمود ثلة من الاولین وقلیل من الآخرین یعنی مقربان گروهی عظیم اند از اولین و قلیل اند از آخرین زیرا که عارفان بالله و عابدان بامشاهده در صحابه کثیر بودند از آنکه بعد ایشان آمدند و بعد از آن در تابعین زیاده بودند از من بعد ایشان بعد از آن در تبع تابعین زیاده بودند از من بعد تا آخر و آنچه بعضے مفسران از اهل ظاهر گفته اند که اهم پیشینیان ثلة اند از این مست قول مرجوع و مخالف احادیث صحاح است و از اصحاب میمنه مراد عوام مومنان هستند لهذا الله تعالی میفرماید ثلة من الاولین وثلة من الآخرین یعنی مومنان گروهی عظیم اند در هر وقت و این عامه مومنان همانند که مولوی معنوی فرموده اند که قسم ثالث آنهااند که نیم حیوانند و نیم حی با رشاد و در جنگ و کش مکش اند که بجهت بودن آنها مومن ٭ رشاد اند و ایمان بسوی طاعت حق میکشند و چون نفوس آنها مرده او بسوی مخالفت میکشند بطرف لذات حیوانی و در جنگ و تعرض اند و اصحاب مشامه کافر اند چنانچه حقتعالی در حق آنها میفرماید یصرون علی الحنث العظیم یعنی مصر اند بر حنث عظیم و این شرک است پس دفع شد اعتراض مذکور قوله همچو پیغمبر ز گفتن و زنثار ٭ توبه آرم روز من هفتاد بار ٭ لیک آن مستی شود توبه شکن ٭ مستی است این مستی تن خانه کن ٭ حکمت اظهار تاریخ دراز ٭ مستی انداخت بر دانای راز ٭ راز پنهان با چنین طبل و علم ٭ آب جوشان گشته از جف القلم ٭ این اشعار بد فتر چهارم در تفسیر انی لاستغفر الله فی

کل یوم سبعین مرة ترجمه هر آینه استغفار میکنم الله را هر روز هفتاد بار مقصود مولوی معنوی ازین ابیات
آنست که هرچند از اظهار اسرار درین کتاب توبه و استغفار میکنم لیکن مستی عشق و تقاضای غیب توبه‌شکن است
و خواه نخواه اظهار اسرار میکند باید فرمایند که مستی بر دو قسم است مستی تن و مستی جان مستی جان مقتضی سکوت
است و استغراق زیرا که جان را کار با مشاهده است و بس مستی تن مقتضی نطق و کلام زیرا که زبان متعلق
تن باشد حاصل معنی آنکه مستی تن غفلت و فراموشی آرد و توبه از یاد رود با وجود این مستی جان تن را
برهم میزند و اسرار بی اختیار بر زبان می آرد یعنی جان را که مشاهده غیب است بسبب تجلی ازلی و ابدی
مستی عارض میشود که اسرار مکشوف کردن نمیتواند بیت اخیر تمثیل بمنزله دلیل است ه راز پنهان
با چنین طبل و علم : آب جوشان گشت از جف القلم : یعنی جوش و خروش غیبی و هجوم اسرار لاریبی بمنزله
طبل و علم است با وجود آن ضبط اسرار نمیتواند شد و هرچند قلم از تحریر خشک میشود و اسرار مثل فواره آب
از قلم خشک هیچ شد و بیرون می تراود **قوله** حیرت اندر حیرت آمد این قصص : بیهشی خاصگان اندر اخص
بیهشیها جمله اینجا بازی است : چند جان داری که جان پردازی است : این اشعار در داستان بیهوشی
مصطفی صلی الله علیه السلام بمشاهده صورت اصلی جبرئیل علیه السلام واقع اند مراد از خاصگان جبرئیل
و غیره ملائک و مراد از اخص ذات مقدس آنحضرت صلی الله علیه وسلم است بنظر ظاهر مردم را درینمقام
اشکال پیش می آید که درین داستان ذکر بیهوشی پیغمبر علیه السلام بود از صورت اصلی جبرئیل و پیغمبر
صلی الله علیه وسلم اخص بودند از جبرئیل ع و درین بیت بیهوشی خاصگان را اندر اخص موجب حیرت
گردانیده اند حضرت مولانا قدس سره درینمقام فرمودند که معترض را بنظر آغاز داستان اشتباه
افتاده که جبرئیل از پیغمبر بیهوش نشده بودند بلکه معامله بالعکس بود و حقیقت اینکه مولوی معنوی
در ابیات ماقبل فرموده اند ه احمدا رکشاید آن پر جلیل : تا ابد بیهوش باشد جبرئیل : درین
بیت بطور شرطیه بیهوشی جبرئیل از پر جلیل پیغمبر صلی الله علیه وسلم مذکور است بنظر آن بیت فرموده اند
بیهشی خاصگان اندر اخص : و وجود بیهوشی ظاهری که بر جسم مطهر آن سرور علیه السلام واقع شده و دلالت
بودن پیغمبر و در خواص بودن جبرئیل از دیدن مقام واضح است احتیاج تشریح ندارد آغاز دفتر پنجم
قوله هست چشمانی که شب جولان کنند : کی طواف شعله ایمان کنند : نکتهای مشکل و باریک شد
بند طبعی کو زدین تاریک شد : تا بر آراید هنر را تار و پود : چشم در خورشید نتواند گشود : همچو نخلی بر نیارد

شاخهای کرده موشانه زمین انتهی این اشعار دیباچهٔ دفتر پنجم واقع اند اول خطاب بضیاء الحق حسام الدین قدس سره فرموده و ترغیب هدایت و افاضهٔ خلق نموده اند **قوله** نور حق و بحق جذاب جان ٭ خلق در ظلمات وهم اند و گمان ٭ بعده فرموده اند که استفاده از کامل مشروط بر تعظیم کامل است چنانچه فرموده اند
س شرط تعظیم است تا آن نور خوش ٭ گردد این بی دیدگان را سرمه کش ٭ نور میکشش از بعد ای تیز گوش ٭ گر نه ای چون موش در ظلمت مکوش ٭ بعد این تمهید بر چیزها بابیات مذکور العدد آورده اند مراد از سست چشمان شب گرد حکمای فلاسفه اند و مراد از طوافت شمعهٔ ایمان اعتقاد بنور ایمان و تسلیم عقائد حقه معاد است و مراد از نکته های باریک مشکل دقائق فلسفیه است که از افکار و انظار غائره فلاسفه مینماید اگرچه غیر صواب باشند بند و قید طبائع ظلمانی فلاسفه شده که بسبب آن چشم آنها نور خورشید دین نمی بینند بلکه در ظلمت افکار تار و پود هنر آراسته میکنند و این صاحب افکار مثل موش است در زمین که سوراخ میکنند یعنی فکر و نظر خود را در ظلمت مطالب ناصواب مشغول میدارد و بهیچ نخلی که شاخها بر نیارد و بیخ آن در زیر زمین سوراخ میکند و آخر الامر خشک میگردد این تقریر در همین مقام مولانا عبد العلی قدس سره نوشته اند حضرت مولائی و استادی قدس سره میفرمودند که قول مولوی معنوی س که خلق در ظلمات وهم اند و گمان ٭ ندا میکند با اینکه مراد از سست چشمان که شب جولان کنند علمای ظاهری منکر عینیت و مبتلای غیریت هستند و مراد از نکته های مشکل و باریک دلائل و آنها که مخالفت عینیت که بند طبعی شده اند که بسبب آن نور ایمان نمی بینند یعنی ادراک عینیت و احساس وحدت بسبب ابتلای او هام کردن نمی توانند **قوله** حرفهای طرفه بر لوح خیال ٭ بر نوشته چشم و ابرو خد و خال ٭ بر عدم باشم نه بر موجود مست ٭ زانکه معشوق عدم وافی تر است ٭ عقل را خط خوان آن اشکال کرد ٭ تا دهد تدبیرها را زان نورد ٭ این اشعار بدفتر پنجم در حکایت انکار اهل تن غذای روح را و لرزیدن ایشان بر غذای خسیس در ضمن مناجات واقع اند اشکال در این ابیات بدو وجه است یکی ربط کلام با صدر داستان دوم بیان اینکه معشوق عدم چگونه وافی تر است بیان وجه ربط با کلام سابق اینست که در شرحی ما قبلش بود که هر یک غذا ای جان است غذای جسم او لیکن میشود و آن جسم حکم روح پیدا میکند چنانچه فرموده بودند س اغتذی بالنور کن مثل البصر ٭ وافق الاملاک یا خیر البشر ٭ و برای تفهیم اهل تن که عاشق غذای خسیس اند گفتند س حبذا خوانی نهاده در جهان

لیک از چشم خسیسان بس نهان ؛ وآن خوان نعمت سیری است در گرسنگی که تصریح آن پیشتر کرده بودند
آن فی الجوع طعاماً واقوا بعد از ان در ضمن مناجات کمال صنعت خدای بی نظیر بیان کردند که در عدم
که عالم غیب است چند حرف رقم کرده که عکس آن در عالم ناسوت بر صورت انسانی تافته چشم وابرو و
خد وخال بوجود آمد وعقل را خط خوان آن اشکال کرد یعنی عقل را از لذت آن نقوش محسوسه خط وخال
گردانید تا دران مبتلا گشته از مطالعه نقوش غیبی که در عدم مرقوم است ماند زیرا که مطالعه آن معشوقان
غیبی کار روح وجان است نه کار عقل وبیان ؛ وافی بودن معشوق عدم علی ما افاده مولانا قدس سره
اینست که عشق وطلب عموماً متعلق بعدم است نه بوجود یعنی هر عاقل طالب معدوم میباشد والا طلب
موجود وتحصیل حاصل عقلاً باطل است مثلاً طالب علم تحصیل آن علم میکند که حاصل نیست ومعدوم است
سائل سوال آن چیز میکند که حاصل نیست عاشق تا وقتیکه معشوق ندیده است طالب دیدار است
وچون دید طالب هم آغوشی که معدوم است بعد هم آغوشی طالب بوسه وکنار شد که نداشت علی هذا القیاس
گرسنه طالب نان است که معدوم است وتشنه راغب آب است که نیافته پس معلوم شد که عشق متعلق
بشئ معدوم است وآن معدوم بعد طلب موجود گردد ازین متحقق گردید که معشوق عدم وافی تر است
از موجود لهذا آینده سفر باید ۵ بر عدم تو حرفها بین با بیان ؛ وان سوادش حیرت سودائیان (وفاکننده تر)
سهها را سوی پس افگنده اند ؛ نیستیها را طالب اند وبنده اند ؛ زانکه کان ومخزن صنع خدا ؛
نیست غیر نیستی در انجلا ؛ چون انیس طبع تو آن نیستی ست ؛ از فنا ونیست این پرهیز چیست
قوله چون ز مرده زنده بیرون می کشد ؛ هر که مرده گشت او دارد رشد ؛ چون ز زنده مرده بیرون می کشد
نفس زنده سوی مرگی می تند ؛ مرده شو تا مخرج الحی صمد ؛ زنده زین مرده بیرون آورد ؛ آن ابیات
در قصه حکیم که طاؤس پر را از کند بدین پر با نقش ونگار ممانعت کرد واقع اند حاصل این اشعار آنکه حق تعالی
بحکم یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی مرده از زنده بیرون میکشد چنانکه بیضه را از جانور زنده
را از مرده چنانکه از بیضه بچه جانور پس تو نیز نفس خود را مرده ساز تا مخرج الحی صمد از مرده تو زنده
بیرون می آرد یعنی نفس تو بعد تبدیل صفت اماره گی وملهمی مطمئنه گشته حیات جاودانی یابد **قوله**
حاکمی بر صورت بی اختیار ؛ هست هر مخلوق را در اقتدار ؛ تا کشد بی اختیاری صید را ؛ تا برد بگرفته
گوش صید را ؛ لیک بی هیچ آلتی صنع صمد ؛ اختیارش را کمند ؛ کنده این ابیات بدفهم در حکایت

در حکایت جبری و قدری واقع اند و در معنی این اشعار موهم را تامل بدین وجه میشود که در بیت اول قدرت
و حکومت آدمی بر مخلوق بی اختیار مذکور است و در بیت ثانی بنسبت فعل اختیاری آن مخلوق بی اختیار
بیان میفرمایند و در بیت ثالث اختیار آدمی را کمند آدمی میگردانند که از ان مجبوری او ثابت میشود از بیان
حضرت مولانا معنی ابیات آنچنان حل شد که در فهم مطلب قباحتی نمانده حاصلش اینکه در حکایت ما قبل اثبات
قدر و جبر هر دو بوده را انسان و درین ابیات بیان فرق است میان اختیار بنده و اختیار خدا تعالے
بدو وجه یکی آنکه مر انسان را بر صورت بی اختیار حکومت و قدرت است مثلاً تیرانداز بر تیر و شمشیر زن بر
سیف و سنان وغیره که جمادات بیجان اند قدرت میدارند و آهنگر و درودگر وغیره بر آلات صناعت
خود ها که بی اختیار اند حاکم اند که تیر و گولی و بندوق وغیره می کشد و صید و زنجیر وغیره قید میکند همچو زید پس
قدرت انسان بر مثل خود که کم زور باشد و بر مثل جمادات که اصلا اختیار ندارند مقصور شد دوم اینکه اثر اختیار
و قدرت انسان منحصر است بر اسباب آلات بخلاف اختیار و قدرت خدای سبحانه که قدرت او نزد ذوی الاختیار
و بر جمادات هر دو برابر است و در قدرت تام خالق و قدرت ناقص مخلوق فرق اینست که اثر قدرت حق
بر اسباب و آلات منحصر نیست بلکه بی هیچ آلت صنع اختیار آدمی را کمند آدمی گرداند یعنی آدمی با اختیار خود
در روی کرده قید میشود و باختیار خود ... گر در قصاص کشته میشود آینده میفرمایند نادرا باشد که چندین اختیار ه ساجد آید ز اختیارش
بنده وار ؛ یعنی نادر و عجیب اینست که اختیارات جمله بندگان بی آنکه فتوری دران راه یابد پیش اختیارات
اسپ سر فرود آرد چنانچه میفرمایند ه قدرت تو بر جمادات از نبرد ؛ کی جمادی را از انها
نفی کرد ؛ قدرتش بر اختیارات آنچنان ؛ نفی نکند اختیاری را از ان ؛ یعنی با وجود قدرت و حکم
که ترا بر جمادات است سلب جمادیت از ان جمادی نمیتوانی کرد همچنین قدرت و غلبه حق بر اختیار تو
نفی اختیار از تو نمیکند پس انبیاء و اولیا که با وجود قدرت تام و تصرف عام خود را پیش قدرت حق
عاجز و بی اختیار میگویند از ین کسر نفسی شان اختیار او شان زائل نمیشود بلکه زائد میگردد چنانکه
قدرت شما جمادیت را از سنگ و چوب زائل نکرد همچنان غلبه حق بر قدرت اولیا قدرت ایشان را زائل
نمیکند فافهم قوله تا نخوانی لا و الا الله را ؛ در نیابی منهج این راه را ؛ مراد از خواندن الیقین کامل و بردن
بمعنی لا و الا الله یعنی تا وقتیکه هستی موهوم خود را نفی نکنی در اثبات وجود حق نرسی خلاصه اینکه وجود
تو همین وجود حق است لیکن توهم انی موجود سوی الله حجاب از دید حق شده است اگر این حجاب ز خیزد

حق ماند تو نمانی برای تشریح اینمعنی حکایت امردن عاشق بر حکم معشوق آورده اند مراد از موت موت اختیاری است
که از لوازم بشریت که حرص و هواست همچو میت شو تا بوجود حق زنده شوی چنانچه میفرمایند ۵ گر بمیری
زندگی یابی تمام ؛ نام نیکو تو بماند تا قیام ؛ من سر هر ماه سه روز ای صنم ؛ بیگمان باید که دیوانه شوم ؛
هین که امروز اول سه روزه است ؛ روز پیروزیست نی پیروزه است ؛ این اشعار در قصه محمود و ایاز و چارق
و پوستین او بدفتر پنجم واقع است حضرت مولوی معنوی قدس سره درین داستان کنایت می کنند از جناب سبحانی
اشباه محمود و از محبوب رب العالمین صلی الله علیه وسلم به ایاز وجه مناسبت اینکه چنانکه شاه محمود با وصف قدرت تام
و تصرف عام با کمال جلال و جمال که در خود داشت عاشق بر غلام خود شد بی نیازی و ناز را گذاشته راه نیاز
اختیار کرده استرضای ایاز در هر امر میخواست همچنان خدای سبحانه ذو الجلال و الاکرام با وجود مستجمع بودن
بجمیع صفات و منزه بودن از جمله نقص و زوال شان بی نیازی گذاشته بر محمد صلی الله علیه وسلم عاشق
گردیده بمحبوبیت رب العالمین خطاب بخشیده و در حدیث قدسی فرموده من فوق العرش الی تحت الارضین
کلهم یطلبون رضائی وانا اطلب رضاک یا محمد ترجمه از بالای عرش تا تحت الثری تمام مخلوق
طلب میکنند رضای من و من طلب میکنم رضای تو یا محمد و علی هذا القیاس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
با وصف تقدس ذات و متخلق و مجمع بودن بصفات حق که او تعالی تمامی بندگان عالم را عباد او گفته
خود را مثل ایاز عبد مسکین انگاشتند و با وجود محبوبیت مطلقه لباس عاشقی پوشیده اند و بهر راه نیازمندی
کوشیده اند پس درین داستان چون ظهور کمال عشق از طرفین است در تذکره آن مولوی معنوی
خود را مجنون میگویند و قاعده صاحب جنون است که در هر ماه سه روز طغیان جنون برو میشود مراد از یاد
تذکر قصه عشق است چنانچه فرمودند ۵ هر دلی را که سر ان شه بود ؛ مبدع او را سر این سه بود ؛ لعبده متنبه
میفرمایند ۵ هین که امروز اول سه روزه است ؛ روز پیروزیست نی پیروزه است ؛ و قصه محمود
و اوصاف ایاز ؛ چون شدم دیوانه رفت اکنون ز ساز ؛ زانکه سیلم دید هندوستان بخواب ؛
از خراج امید برده شد خراب ؛ یعنی از یاد این قصه مستی عشق آنچنان غالب شد که هستی موهوم متکلم
ده ویران شد و بر ده ویران خراج نمیباشد پس امید خراج یعنی سخن گوئی از متکلم نباید داشت ۵ کیف
یاتی النظم لی والقافیه ؛ بعد ما ضاعت اصول العافیه ؛ ما جنون واحد لی فی الشجون ؛ بل جنون فی جنون
فی جنون ؛ و مراد از چارق و پوستین ایاز در حکایات یادداشت هستی ناپایدار و موهومه خود است یعنی

بر جاه و مال دنیا و هستی مستعار مغرور نباید شد **قوله** با محمد بود عشق پاک جفت * بهر عشق او را خدا لولاک
گفت * مطابق مضامین ابیات شعر قوم الصدر در تفسیر لولاک لما خلقت الافلاک این کلام فرموده‌اند و بطور
استدلال گفته‌اند ع منتهی در عشق چون او بود فرد * مر ورا از انبیا تخصیص کرد * گر نبودی بهر عشق پاک را
کی وجودی دادمی افلاک را * من بدان افراشتم چرخ سنی * تا علو عشق را فهمی کنی * **قوله** در خرد جبر از
قدر رسواتر است * زانکه جبری حس خود را منکر است * منکر حس نیست این مرد قدر * فعل حق حسی نباشد ای پسر
منکر فعل خداوند جلیل * هست در انکار مدلول دلیل * این ابیات در جواب مومن سنی مر کافر جبری را
و اثبات اختیار بنده بطریق تنجیم واقع اند مقصود مولوی معنوی قدس سره درین مقام بیان اختلاف مذاهب
و ترجیح یکی بر دیگری هست یعنی قدریه میگویند که افعال ما مخلوق ماست و باختیار ماست و شرور و قبائح
بغیر ارادت خدا در عالم صادر میشود و جبریه میگویند که ما مثل سنگ و چوب هستیم اصلا اختیار نداریم افعال ما باراده
و اختیار خدا صادر میشود و اهل سنت و جماعت میگویند که بنده باعتبار تکوین و ایجاد مجبور است و باعتبار
ارتکاب افعال و صدور آن مختار است و درین مقام میفرمایند که اگرچه قدریه و جبریه هر دو فرقه ضاله هستند
لیکن مذهب قدریه بر مذهب جبریه ترجیح میدارد زیرا که غایت شناعت قدریه آنست که چون بنده را خالق
افعال خود میدانند شرور و قبائح بغیر اراده حق در عالم صادر میشود عجز خدا لازم می آید و بر مذهب جبری جهل
و سفه خدا لازم می آید که آن بدتر از عجز است بلکه عند التامل عجز هم در عقیده قدریه لازم نمی آید زیرا که قدرت
عباد بر خلق افعال از حق سبحانه میدانند و شرور و قبائح را که مراد حق نمیگویند نزد شان مشیت دو قسم است
یکی مشیت تفویضی است برای امتحان لیبلوکم ایکم احسن عملا از روی آن عجز خدا هم لازم نمی آید دوم مشیت
قسری است اگر بر خلاف آن امری از بنده صادر شود البته عجز لازم آید پس خلاصه کلام بر آمد که نزد عقل
عقیده جبر از قدر رسواتر است که جبری منکر قدرت محسوس خود است و قدری که فعل خود را فعل حق نمیداند آن
فعل حق محسوس نیست پس قدری دخان را اقرار میکند و نار مدلول دخان را منکر است و جبری خود نار را
می بیند و آن محسوس را منکر است **قوله** تیغ لا در قتل غیر حق براند * در نگر زان پس که بعد از لا چه ماند
ماند الا الله باقی جمله رفت * شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت * این قطعه بطریق تنجیم در بیان آنکه
ثواب عمل بعاشق از حق غیر حق نباشد واقع است در آغاز سرخی فرموده بودند ع عاشقان را شادمانی
و غم اوست * دست مزد و اجرت خدمت هم اوست * غیر معشوق ار تماشائی بود * عشق نبود هرزه

سودائی بود ؛ عشق آن شعله است کو چون بر فروخت ؛ هرچه جز معشوق کلی پاک سوخت ؛ معنی قطعه مذکور
سوای مولوی معنوی و حضرت مولانا قدس سرهما از سلف تا خلف احدی نفهمیده است زیرا که مولانای
عبد العلی محمد قدس سره و سرا بابهم الکرام خاتم الشارحین و ماهر مثنوی و جامع ظاهر و باطن اند در مقام اینقدر
نوشتند که درین قطعه ترکیب کلمه طیبه بیان می کند پس دیگر شراح
چگونه درک آن می کردند هرچند معنی و ترکیب کلمه طیبه همانست که در لمعه اول از رابع
مشروحا اندراج یافته لیکن درینجا بالاجمال اعادت ترکیب آن واجب افتاد باید دانست که خدا تیغ لا در کلمه طیبه
بر غیر حق رانده است یعنی لا نفی جنس اسم و جنس خواهد اسم لا اله است و خبر آن غیر الله است پس غیر الله مسلوب شد
از اله منکور یعنی هیچ اله غیر الله نیست هرگاه غیر الله نشد عین الله شد و الا ارتفاع نقیضین لازم آید لهذا در بیت ثانی
فرمودند ع در نگر زان پس که بعد از لا چه ماند ؛ ماند الا الله در خبر اثبات باقی جمله رفت در خبر نفی حاصل اینکه
لا اله الا الله کلام قصری یعنی استثنائی است و استثنای مرکب می باشد از نفی و اثبات و در کلام قصری رد زعم
مخاطب می باشد پس کلمه طیبه برای رد کلمه خبیثه نازل شده است که آن لا اله الا غیر الله بود تشریح اینکه مشرک
گمان میدارد که هر چیز غیر خدا ست و الله تعالی میفرماید که هیچ چیز غیر خدا نیست هرچه هست عین او ست پس
کلمه طیبه باطل کرد زعم مخاطب مشرک را که معتقد غیریت هر چیز بود با خدا و ثابت ساخت عینیت هر چیز را
بنسبت او سبحانه بخلاف ترکیب دیگر علما که بجای خبر لا موجود مقدر ساخته مراد میگیرند که هیچ معبود موجود نیست
مگر خدا کر یعنی کذب صریح لازم می آید که سوای خدا هیچ چیز موجود نیست حالانکه معبودان باطل زمین
و آسمان و ما بینهما موجودات غیر متناهی موجود اند معدوم نیستند و ازانجا که بمعنی احتمال سوال بود که کسی
گوید هرگاه غیر موجود نیست و نبود پس ضرورت رد آن چه بود برای دفع این سوال فرمودند ع خود همون
بود اولین و آخرین ؛ شرک جز از دیده احول مبین ؛ اگر کسی گوید در صورت نفی غیریت احوال نیز
غیر او نباشد پس دو بینی هم دید حق شد در جواب گوییم البته ظهور کثرت بدون غیریت یافته نمیشود مگر برای
تحقیق کثرت غیریت اعتباری کافی است و آن به اراده الهی بود آن غیریت اعتباری را مشرک
از راه غلط اندازی قوت واهمه غیریت حقیقی می پندارد و غیریت عشق نمی خواهد که غیر حقیقی در وجود
باشد لهذا کلمه طیبه رد کرده شد چنانچه اشاره بدان در بیت ثالث گذشت ع عشق آن شعله است
کو چون بر فروخت ؛ هرچه جز معشوق کلی پاک سوخت ؛ اینچنین باید فهمید مقام را و آنچه مولانا عبد العلی

قدس سرہ درینمقام نوشتہ اند بدانکہ غیر حق سبحانہ از نظر و شہود عارف منفی میگردد اگرچہ در واقع این غیر نفی
نمیشود چنانچہ شیخ اکبر قدوہ محققان بآن تصریح کردہ فقط تفسیر للقول بما لا یرضی قائلہ است زیرا کہ معتقد بود
معنوی اینست کہ غیر در واقع نیست و تیغ لا در قتل غیر وہمی خدادادہ است نہ آنکہ عارف بحالت فنا چنان
تخیل میکند و از واقع غیر مرتفع نمیشود ولیکن ع خطای بزرگان گرفتن خطاست **قولہ** طالب او ئی نگردد
طالبیت ؛ چون بمروی طالب شد مطلبت ؛ زندہ گی مردہ شو شوید ترا ؛ طالبی کی مطلبت جو ید ترا ؛
اندرین بحث ار خرد رہ بین بدی ؛ فخر رازی رازدار دین بدی ؛ این ابیات بدفتر پنجم در تفسیر قول ساحران
فرعون لاضیر انا الی ربنا منقلبون واقع اند حاصل کلام اینکہ تا دامیکہ تو طالب ہستی و بقای خود ہستی
خدا طالب تو نیست و اگر نیستی خود اختیار کنی مطلوب خود طالب تو گردد و بیت ثانی بمنزلۂ تمثیل است
تا وقتیکہ انسان زندہ است مردہ شوا و را می شوید چون بمیرد زندگان ترا پاک و صاف می کنند ہمچنین
بعد موت اختیاری ہست مطلق ترا زندہ خواہد کرد و حیات جاودانی نصیب خواہد شد لیکن موت
در زندگی ہر کس اختیار نمی کند چنانچہ حال فخر الدین رازی میفرمایند **ع** کہ اندرین بحث ار خرد رہ
بین بدی ؛ فخر رازی رازدار دین بدی ؛ درین بیت اشارت است بطرف اینکہ فخر رازی در علوم
عقلیہ صاحب مذہب و امام علما مشہور بود و یک ہزار و یک دلیل بر اثبات وجود واجب تعالی از خود
اقامت نمودہ بود آوازہ کرامت شیخ نجم الدین کبری شنیدہ شرف صحبت ایشان را دریافت بعد مباحثہ
و مناظرہ خود را در جنب دانش علم لدنی شیخ نادان محض دانستہ طالب فیض شد چون بخلوت نشانیدند
از باطن خود آوازہیبت ناک شنیدہ از خلوت برآمد و عرض حال نمود شیخ فرمود کہ نقوش فلسفی را
از لوح سینہ تو میخراشند اگر صبر میکردی بجای آن نور معرفت پر میکردند گفت نخواہم کہ معلومات تمامی
من سلب شود و از ان صحبت رو گردانیدہ در وطن آمدہ بیمار شد و حین احتضار ابلیس لعین با او
معارض شد و یکہزار دلائل پیش کردہ امام را رد کرد یک دلیل باقی ماندہ بود کہ فخر رازی مضطر گردید
حالت اضطرار او را شیخ نجم الدین بنور باطن دریافتہ بیاران صحبت فرمودند کہ فخر رازی روزی چند
صحبت ما دریافتہ بود اکنون شیطان برو غالب شدہ میخواہد کہ ایمانش برد از امداد او بازماندن مروت
نباشد ہمت شیخ بر سرش رسیدہ فرمود بگو کہ مخبر صادق صلی اللہ علیہ وسلم مرا بوحدانیت خدا خبر دادہ
در خاتمہ کار بدین اقرار ایمان بسلامت برد مگر رازدار دین نشد دفتر ششم **قولہ** گفت پیغمبر کہ جنت از الہ

گر همیخواهی ز کس چیزی مخواه ؛ چون نخواهی من کفیلم مر ترا ؛ جنت الماوای و دیدار خدا ؛ ور بامر حق بخواهی
آن رواست ؛ آنچنان خواهش طریق انبیاست ؛ بد نماید چون اشارت کرد دوست ؛ کفر ایمان شد چو کفر
از بهر اوست ؛ این ابیات بدفتر ششم در بیان آنکه این غرور نه تنها آن هندو را بود بلکه هر آدمی بدین
غرور مبتلاست واقع اند در بیت اول هدایت به ترک سوال بود و در بیت ثانی فائده ترک سوال و
آن کفالت حضرت صلی الله علیه وسلم است برای جنت و دیدار خدا برای تارک سوال و در بیت ثالث
دفع دخل مقدر یعنی است اگر کسی گمان برد که در دعا نیز از خدا و مقربان خدا سوال میشود پس باید که دعا کننده
از کفالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم محروم ماند در جواب این سوال فرمودند ع ور بامر حق بخواهی
آن رواست ؛ حاصل جواب اینکه دعا بحکم ادعونی استجب لکم مامور به است و هر کدام امر که بحکم خدا باشد
اگرچه بظاهر بدنما باشد آنهم نیک میشود همچو جهاد که بظاهر قتل نفوس مذموم است مگر بحکم حق بدی آن نماند
بلکه نیکی آن از نیکیهای عالم درگذشت و معنی ع کفر ایمان شد چو کفر از بهر اوست ؛ اینست که اگر مسلمانی
برای خوف جان از اکراه کفار کلمه کفر بگوید آن کفر عین ایمان باشد لقوله تعالی من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره
وقلبه مطمئن بالایمان الی آخره آن کفر اکراهی به ایمان ضرر ندارد چنانچه در اخبار آمده که قریش بعد از [illegible]
حضرت صلی الله علیه وسلم ازاله باطل در دوستان صحابه را ایذا میرسانیدند و صحابه را در رجوع بکفر اکراه
میکردند تا حدی که والدین عمار بن یاسر شربت شهادت چشیدند و عمار از بیطاقتی و ضعف بدن که تحمل
ایذا نداشت کلمه که رضای آن قوم بود گفت خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید که عمار کیش
کفار اختیار کرد حضرت فرمودند نه اینچنین است عمار از سر تا قدم پر از ایمان است و ایمان بگوشت عمار
بر آمیخته است عمار گریه کنان بجناب نبوت مآب آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک اشک
او پاک میکردند و میفرمودند که ترا چیست اگر کفار باز گردند تو باکراه باز گردید با ایشان بهمان کلمه حق تعالی
این آیت فرستاد و حضرت مولانا در همین مقام فرمودند که هرچه باب شرک ایمان است چو از بهر اوست
یعنی اقرار بغیر به غیریت نزد موحدین حقیقیه متضمن شرک خفی است چون بامر خدا باشد عین ایمان گردید
قوله پس ز نقش لفظهای مثنوی ؛ صورتی ضال است هادی معنوی ؛ در نبی فرموده کین قرآن
ز دل ؛ هادی بعضی و بعضی را مضل ؛ این ابیات بدفتر ششم در تفسیر حدیث ان الله [illegible]
الاولیائه اذا شکروا و اذا اسکروا اتابوا واقع اند در همین مقام قطعه استدعای امیر ترک محمود [illegible]

ومستی او بر قول مطرب که دران این ندانم وآن ندانم بود و خلاصه سخن این بود ؎ مطرب جان مونس مستان بود ؛ نقل و قوت قوت مست آن بود ؛ مطرب ایشان را سوی مستی کشد ؛ باز مستی از دم مطرب چشد ؛ درین ابیات انتقالست بذکر مطرب ظاهری بسوی مطرب حقیقی که جان است یا جان جان پس معنی آنکه الله تعالی مونس مستان است که جان مستان کلام از و شنیده در طرب می آید و حال مصراع ثانی آنکه نقل قوت و قوت مستان همین طرب جانست و حاصل بیت ثانی آنکه این مستان در سیر گاهی بسوی مطرب روند و گاهی از مطرب سوی مستی آیند حاصل مطلب آنکه مستی دو قسم است یکی مستی جان و دوم مستی تن چنانچه در بیت سابق فرموده اند ؎ مطرب ایشان را سوی مستی کشد ؛ باز مستی از دم مطرب چشد ؛ و در مصرعه اول بیان مستی جان است و در مصرعه ثانی بیان مستی تن مراد است چونکه ترکیب انسان از جان و تن است لاجرم در ظهور هر دو قسم مستی میباید گاهی عشق در جان جوش میزند و طالب قوال و مطرب ظاهری میگردد و گاهی بمقتضای مستی تن اول از باعث نغمه سرائی قوال جان را بطرف مستی میکشد و چون نفس را مانند جسم و معنی را مانند جان قرار داده اند و از هر دو متفاوت است لهذا لفظهای مثنوی را صورت ضال و معنی آنرا هادی قرار داده اند و در مقدمه ترقیم یافته که مثنوی موافق قرآن مجید یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا لهذا مستی جان را شراب حق گفتند که حق بدان مطرب جان می برد و مستی تن را شراب تن فرموده و گفتند ؎ آن شراب حق بدان مطرب برد ؛ وین شراب تن ازین مطرب چرد ؛ یعنی بمقتضای تن طالب قوال و مطرب ظاهری چرد و فقط قوله چون ز حد شد می ندانم از شگفت ؛ ترک ما ازین حرارت دل گرفت ؛ برجهید آن ترک و دبوسی کشید ؛ تا علیها بر سر مطرب رسید ؛ این اشعار بند قسم ششم در حکایت آن مطرب در بزم امیر ترک "کنکمه غونمین" آئین غزل آغاز کرد ؎ گلی یا سوسنی یا سرو یا ماهی نمیدانم ؛ وزین آشفته بیدل چه میخواهی نمیدانم ؛ مراد از امیر مخمور مست جان است و مراد از مطرب مست تن که جان عاشق که از شراب حق محو مستی مطلق بود اول و از نفی ماسوی کاره شده بر آشفت و بر مطرب "طرب" بوجش کشیده خواست که او را بکشد و گفت ؎ این عجب کین نیستی از من جدا ؛ می ندانم من کجایم تو کجا ؛ گفت این نگار بجد و "کاخورش" خرش ؛ گو فت طبعم را بگوبم من سرش ؛ قلتبانا می ندانم که مخوره و رمیدانی بزن مقصود بره مطلب جان مطرب این بود که از نفی ماسوای که موجود نیست چه فائده

وانچه موجود مطلق است آنرا نگو شارح عبد اللطیف مینویسد که در تشخیص لفظ معنی علیها که درین بیت واقع
شده مدتی بر سبیل لزوم از ضمیر بسیار دانایان که اظهار مضمرات عالم مظهر و مضمر از طبع دراک شان
مظهر میگردد استدعا کرده شد هیچ صاحب ضمیری در مطلب رجاع ضمیری که مقصود را بهره باشد نمود الا از عزیز
اعزه الله فی الدارین نادر حکایتی ونایاب داستانی که صفحه ضمیر را از استماع آن سطلبی حاصل آمد مسموع شد
که الحق در محل ارجاع ضمیر محل شود است وآن انیکه در مدارس ماوراء النهر ایام تعطیل بلاگزاری میبازند یکی
از ساده لوحان طلبه با احمقان کیج مدرسه را دستار کلان وعمامه گران بر سر نهاده او را بر مسند تدریس مشکلی
میگردانند وجزو نا بدست گرفته مطالعها بهم حاصل میکنند وسرسری چند رفته این یاران می نهند بعد از خرافات
چند بجهت تحقیق مباحث وتشخیص مطالب پیش با اگزاری می آیند واز مقدمات مضحکه که بظاهر بحث نما
می باشد استفسار نموده آخر بیدران می آیند که چون در هیچ مبحثی تشفی ما از تو حاصل نشد بگو که ضمیر علیها
با بجا راجع میشود وچون ضمیرشش از پنها خبری ندارد بر سر آن کوتک مضبوط کوفته دستار وجامهاش را
می کشند واز مسند افاده بخاک نالیشش می اندازند واین علیها در قصه ترک ومطرب اشاره بان معنی است
در مقامات حضرت مولوی قدس سره الشریف چندین جا لفظ علیها بمعنی حاصل کلام آمده معلوم میشود
که در محاوره آن عصر بمعنی علی الجمله مستعمل شده است چنانچه لفظ فیها در محاوره حال بی سبق مرجع استعمال می‌یابد
ولفظ نعمت بصیغه تانیث ماضی معروف ملا سعد الدین تفتازانی در تلویح این دو لفظ را چنین تصریح
نموده فبها نحو انه الخسة اخذ ونعمت الخصلة مدار این چیزها را استعمال است گاهی که خلاف ظاهر در محاوره
شایع میگردد بر طبع گرانی نمیکند چون شارحان برین محاوره مطلع نشده اند از خرافات نقلیه وعقلیه
اراده حل عبارت نموده اند میر نور الله الاحراری **قوله** از سوی معراج آمد مصطفی ؛ بر بلالش حبذا تعالی
حبذا ؛ این شعر در قصه بلال رضی الله عنه واقع است ماقبل این بیت دو بیت مقوله بلال است
تن بپیش زخم خار آن یهود ؛ جان من مست وخراب آن ودود ؛ بوی جانی سوی جانم میرسد ؛ بوی
یاری مهربانم میرسد ؛ تشبیه میدهد آمدن بوی یار را که تجلی حق باشد برجعت حضرت نبوی از معراج ومطرع
ثانی اشاره بآنست که چون حبیب الهی از معراج باز آمد گفت حبذا یا بلال مر ترا در جنت دیدم که پیش
پیش من میرفتی آواز نعلین تو شنیدم واز جبرئیل پرسیدم کیست این گفت غلام تست بلال ای التعجب
بر خاسته ولفظ بر بلال متعلق حبذا است اگر بمعنی تحسین وآفرین ملاحظه نمایند این جمله حال آمده است

از زبان بلال یعنی هرگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم از معراج باز آمد بر بلال و حبذا الی حبذا بود و اگر لفظ بتضمین یا بتقدیر داخل اصل قول نموده آید اشارت بقصه معراج است که آنحضرت علیه الصلوة از معراج تشریف آورده فرمودند حبذا یا بلال و بعضی از شارحان چنین تقریر نموده اند که حبذا اول متعلق بلال است و حبذا دوم متعلق لی یعنی بر بلال آنحضرت حبذا و بر من حبذا که مدح او میکنم و این تقریر بغایت عجیب و غریب است کما لا یخفی **قوله** چون بود آن چون که از چونی رهید ❊ در حیاتستان بیچونی رسید ❊ گشت چونی بخش اندر لامکان ❊ گرد خوانش جمله شیران چون سگان ❊ او ز بیچونی دهدشان استخوان ❊ در جنابت تن زن این سوره مخوان ❊ تا ز چونی غسل ناری تو تمام ❊ تو برین مصحف منه کف ای غلام ❊ آیین اشعار بذفر ششم در بیان قول مصطفی صلی الله علیه وسلم در حق عیسی علیه السلام لو ازداد یقینه لمشی علی الهواء واقع اند ربط این کلام از سابق اینست که ماقبل این سرخی ذکر عیادت پیغمبر بود علیه السلام مر بلال صحابی ولی خدا را که در اصطبل امیری بیمار بود هرگاه آن ماه نبوت مر بلال را که بدر کمال بود زار دید پرسید چونی ای بلال ❊ گفت چون باشد خود آن شوریده خواب ❊ که درآید در دهانش آفتاب ❊ چون بود آن تشنه کو گل چرد ❊ آب بر سر نهدش خوش می برد ❊ همچو عیسی بر سرش گیرد فرات ❊ کایمنی از غرقه در آب حیات ❊ گوید احمد گر یقینش افزون بدی ❊ خود هواش مرکب و مامون بدی ❊ همچو من که بر هوا راکب شدم ❊ در شب معراج مستصحب شدم ❊ قول لو ازداد یقینه لمشی علی الهواء دال بر تفاوت مراتب یقین است در انبیا علیه السلام نه بر نقصان مرتبه عیسی علیه السلام و شان ورود قول مذکور اینکه از حضرت صحابه معجزه عیسی علیه السلام بحضور آن سرور حکایت کرد که روح الله بر روی آب بی تکلف میرفت و بی غرق نمیگردید آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود لو ازداد یقینه لمشی علی الهوی یعنی هوا به نسبت آب لطیف است بر هوا سوار شدن مشکل است به نسبت آب چون یقین من از عیسی علیه السلام زائد بود من بر هوا سوار شده بمعراج رفتم اگر یقین عیسی علیه السلام نیز برابر یقین من بودی او را هوا بر خود سوار کردی و حاصل ابیات مرقوم الصدر که مقوله بلال رضی الله عنه در عشق آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود این است که شوریده خواب باشد همچو تو آفتاب در دهانش درآید چون بود حال و در بیت دوم میگوید ❊ چون بود آنکس که از چونی رهید ❊ در حیاتستان بیچونی رسید ❊ تا اینجا استفهام بود و در بیت ثانی بیان حال آن شوریده خواب است ❊ گشت چونی بخش اندر لامکان ❊ گرد خوانش جمله شیران

چون سگان ؛ یعنی کسیکه فانی شده از چونی به بیچونی رسد او چونی بخش دیگران در لامکان میشود مراد
از چونی بخشی کامل گردانیدن ناقصان است و معنی بودن شیران مثل سگان به گرد خوانش اینست
کسانیکه در دنیا طالب مال و کمال نفسی مثل شیران بمسرت داشتند بر خوان نعمت آن فانی بیچونی مثل
سگان طالب لقمه نعمت اند و او با وصف بیچونی ذات استخوان پیش همچو شیران می اندازد یعنی نعمت دنیا
میدهد و در حضور خود راه نمیدهد آنها را زیرا که مرتبه بیچونی همچو مصحف مجید است که در حق او لا یمسه الا المطهرون
وارد است لهذا ناپاکان سگان دنیا را فرمود و در جنابت تن زن این سوره مخوان ۵ از چونی
غسل ناری تو تمام ؛ تو برین مصحف منه کف ای غلام ؛ اینچنین باید فهمید مقام را **قوله** پس قیامت شو
قیامت را ببین ؛ دیدن هرچیز را شرطاست این ؛ این بیت در دفتر ششم در تفسیر حدیث موتوا قبل ان تموتوا
واقع است بملاحظه آن مقام معنی بیت شرح طلب نیست برای غائبین ازان مقام بالاجمال بیان
کرده می آید لیکن مستحسن اینکه بحکم ثم ان علینا بیانه شرح معنی بیت از متن مثنوی شریف بکنم باید دانست که
دنیا دار الغرور است دران حقیقت هر شی بالعکس مشهود میگردد و قیامت را حقتعالی آئینه حقیقت نمای
گردانیده است و مدار آن بر دو نفخه صور نهاده یعنی خدا در نفخه اول همه احیا را میراند و در نفخه دوم همه اموات
را زنده گرداند بعد ازان بحکم خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا امتحان اعمال خواهد کرد و پس معلوم شد
که قیامت عبارت است از بقا که بعد از فنا حاصل شود و فنا دو قسم است یکی اضطراری که موت باجل است
دوم اختیاری که عبارتست از تبدیل حرص و هوا و کبر و کینه و غضب و حسد وغیره صفات ذمیمه به قناعت
تواضع و تسلیم و توکل وغیره صفات حمیده که ازان تبدیل در ینعالم انسان زنده بمنزله میت میگردد و پس برای
همین موت اختیاری در حدیث شریف امر است به موتوا یعنی ای طالبان خدا اگر میخواهید وصول خدا را
در ینعالم پس بمیرید پیش از موت اضطراری که هر یک را بحکم کل نفس ذائقة الموت چشیدنی است یعنی
چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد فنای کلی بقای حق یافته قیامت شده است کما قال النبی صلی الله
علیه وسلم انا والساعة کهاتین فرمود پیغمبر علیه السلام که من و قیامت همچو این دو انگشت ایم اشاره نمود بضم
وسطی و سبابه یعنی باهم متصل هستیم ازین مراست که وجود آنحضرت صلی الله علیه وسلم را علامات کبری
قیامت نوشته اند دیگر علامات صغری هستند و نیز قیامت شدن سالک عبارت است از رسیدن
او بمرتبه حق الیقین تا مشاهد قیامت شود پس تا وقتیکه انسان از خودی خود نمیرد و هستی جدید از حق برد

حائض نشود دیدن قیامت او را میسر نیست زیراکه دیدان هر چیز بدرجهٔ حق الیقین همین است که آن چیز شود چنانچه انگشت هرگاه اخگر سرخ میگردد او را انا النار گفتن رواست و تبدیل صفات فانی و باقی شدن او بوجود حق این مرتبه در اصطلاح صوفیه ولادت ثانیه میگویند هرگاه تمهید این مقدمات دانستی اکنون معانی ابیات مثنوی شریف که درین مقام فرموده اند واضح خواهد شد قال قدس سره ٥ تا نگشتند اختران ما نهان ۞ دانکه پنهانست خورشید جهان ۞ یعنی مادامیکه اختران حواس و قوای نفسانی ما مخفی و معطل نشوند و مثل میت بی حس و بی ادراک نگردند بدانکه خورشید جهان یعنی ذات خدا پنهان و پوشیده است ازما ٥ بی حجابت باید ان ای ذو لباب ۞ مرگ را بگزین و بر دران حجاب ۞ نی چنان مرگی که در گوری روی ۞ مرگ تبدیلی که در نوری روی ۞ هرکه خواهد کو ببیند بر زمین ۞ مرده که میرود ظاهر چنین ۞ مر ابوبکر تقی را کو ببین شد ز صدیقی امیر المحشرین ۞ اندرین نشاة نگر صدیق را ۞ تا بحشر افزون کنی تصدیق را حدیث است من ینظر الی میت یمشی علی الارض فلینظر الی ابن ابی قحافه ٥ پس محمد صد قیامت بود نقد ۞ زانکه حل شد در فنای حل و عقد ۞ یعنی ذات مقدس آن سرور علیه الصلوة والسلام را در مرتبه فنا حل و آسان شده است بست و گشاد که درین عالم شد زیراکه هرکه بحضورش آمد از خودی خود مرده شد و بحق زنده گردید و کار قیامت همین است که بعد مرگ زندگی جاودان بخشد ٥ زاده ثانیست احمد در جهان ۞ صد قیامت بود او اندر عیان ۞ بهر این گفت آن رسول با پیام ۞ رمز موتوا قبل موتوا ای کرام ۞ همچنانکه مرده ام من قبل موت ۞ زان طرف آورده ام این صیت و صوت ۞ پس قیامت شو قیامت را ببین ۞ دیدن هر چیز را شرط است این ۞ عقل گردی عقل را دانی کمال ۞ عشق گردی عشق را بینی جمال ۞ خلاصه آنکه مشاهده و حضوری حق عبارت از غیبوبیت و فنای تست ٥ تا تو هستی خدای در خواب است ۞ چون بمیری خدا شود بیدار ۞ ٥ تو مباش اصلا کمال اینست و بس ۞ رو در و گم شو وصال اینست و بس ۞ در خانه اگر کس است یک حرف بس است فقط قوله همچنین اجزای مستان وصال ۞ حامل از تمثال های حال و قال ۞ در جمال حال وامانده دهان ۞ چشم غائب گشته از نقش جهان ۞ آن موالیدی ره زین چار نیست ۞ لاجرم منظور این ابصار نیست ۞ آن موالید از تجلی زاده اند ۞ لاجرم مستور پرده ساده اند ۞ این ابیات در دفتر ششم در حکایت پرسیدن عارف از شیخ بصاری که تو بزرگتری یا سال یا ریش تو واقع اند ربط این تمثیل

پیر او اعلم بهایات [illegible]

بداستان ماسبق که در بیان آنکه صبر در رنج کار سهل تر از صبر در فراق یار نیست در آخر آن داستان
گفته بودند ه ای تو جویای نوادر داستان * هم فسانهٔ عشق بازان را بخوان تمهید از این تمثیل بیان
عشق بازان شروع کردند از قول خود ه باری اکنون تو ز هر جزوت بپرس * صد زبان دارند این اجزای
خرس * روز و شب افسانه جویای تو چیست * جزو جزو تو فسانه گوی تست * چنانچه کیفیت فسانه گویی به
زبان حال در ابیات من بعد بیان کردند و حال اجزای تن را مشبه به گردانیدند بحال اجزای بستان
وصال که کیفیت آن در ابیات مذکور است یعنی چنانکه شکوفه و غنچه از بهار آب و آتش هیچ شده و
کف بیرون میکنند صور حال و قال از عارفان حق می تراود و در بیت ثانی تصویر صاحب حال بیان
میکنند که عارف در جمال حال دهان وا مانده و چشم او از دیدن نقش جهان غائب گشته است یعنی
از دهان چیزی گفتن نمیتواند و از چشم مشاهدهٔ غیب که کرده است از دیدن محسوسات جهان غائب گشته
یعنی بند شده و بیت ثالث بمنزلهٔ دلیل بیت ثانی است یعنی موالید که عبارت از آثار هستی و موجبات
حال و قال است آن موالید از اربع عناصر پیدا نشده تا که این بصارت ما که مخلوق از اربع عناصر است
آنرا بدین تواند یافت آن موالید از تجلی حق پیدا شده است لاجرم در پردهٔ ساده یعنی پردهٔ غیب مستور است
پس این چشم ظاهر که مرکب از اربع عناصر است چگونه بیند آن صور حال و قال را بعد از این در سه بیت تنظیر حال
ه هر دو کون تمثال پاکیزه مثال * شاهد عدل اند بر سر وصال * هر دو کون حسن لطیف مرتضی * شاهد
احیا و حشر با مرتضی * یعنی حسن حال و حسن مقال لطیف و پسندیده عارف شاهد است که او بموت اختیاری
مرده و از خود فانی گشته و لطف حق تعالی احیا و حشر با مضی کرده یعنی فنای او را به بقای خود مبدل ساخته قوله چون
ز دو گیر عصمت گر جستی * زاندم نا امید کن و آجستی * کفش از غصهٔ منکر بحال * در اشتهٔ انعامها بازان کمال
هر دمست گرنه بهار خرمست * همچه چاش گل تنت انبار چیست * چاشت گل تن فکر تو همچو گلاب * منکر
گل شد گلاب اینت حجاب * این قطعه بدفتر ششم در داستان پرسیدن عارف اکشیش که تو
بزرگ تری یا ریش تو واقع است اصل سخن اثبات ادعیتهای خدا در اجزای بدن بود که مطابیات
سابق مذکور شد جزو جزو تو فسانه گوی تست * و در بیان فسانه گوی تمثال وجدان حال و قال عارفان و از واردات حق
که بر جان شان طاری میشود فرموده اند که ه هر دو کون تمثال پاکیزه مثال * شاهد عدلند بر سر حال
یعنی تمثال حال و قال عارف بمنزلهٔ دو گواه باشد بر وصول و بمرتبهٔ وصال و پیش از قطعهٔ مذکور فرموده بودند

؎ حال رفت و ماند جزوت یادگار ؛ یا از و وا پرس یا خود یاد آر ؛ و ابیات این قطعه بمنزلهٔ دلیل
تذکر حال از یاد رفته است در الفاظ هر دو بیت اول و ثانی قطعه مذکور اختلاف نسخ است موافق هر نسخ
معنی جداگانه باید فهمید بدینطور ؎ چون فرو گیرد غمت گر چستی ؛ بجیم فارسی و همزه واست و در مصرع اول
دو اجستی بجیم عربیت و همزه و یای در هر دو برای خطاب است و لفظ را در مصرع ثانی بیت ثانی برای
مفعول است و یا برای سببیت و نا امید کن یک لفظ است بمعنی نا امید کننده حاصل آنکه چون ترا غم
فرو گیرد اگر تو جستی و چالاک هستی از اندم نا امید کننده از انعام حق سبحانه جست جوی بکن و گفتی او را
که ای غصه انکار کننده بحال هستی انعامها که از حقتعالی میرسد اگر هر دم ترا بهار نو نمیرسد پس تن تو همچو
انبار گل از چیست این تقریر نسخه ای غصه است بجای از و منکر بصیغه اسم فاعل است بجای منکر صیغه نهی و
تقدیر نسخه از مصرع چنین میشود ؎ گفتش از غصه منکر بحال ؛ زانبه انعامها زان کمال ؛ ترکیبش اینست
که لفظ چون در اول قطعه برای شرط فرو گیرد فعل و غمت فاعل آن گر جستی فعل با فاعل بمنزله شرط ثانی
دا جستی فعل فاعل و زان دم موصوف نا امید کن بمعنی نا امید کننده صفت دم موصوف با صفت خود متعلق دا جستی شده
شرطیه ثانی گردیده و در بیت گفتش از غصه منکر بحال گفتی فعل فاعل و ضمیر شین راجع بدم نا امید کن از غصه
متعلق گفتی منگر صیغه نهی بحال مضاف باز انبه مضاف و انعامها مضاف الیه مضاف سوم مضاف الیه
خود مضاف الیه حال شد و بحال مفعول منگر زان کمال متعلق انعامها گردید این هر دو مصرعه بیان
دا جستن شده هر دو جمله شرطیه شدند جزای آن بیت سوم است ؎ هر دمت گر نه بهار خرمی است
همچو چاش گل تنت انبار چیست ؛ و در بیت چهارم مولوی معنوی بیان مراد خود از الفاظ مذکوره
میفرمایند که مراد از چاش گل تن است و قوت متفکره که از اجزای تن متولد میشود بمنزله گلاب یعنی
عرق آن گلها ست تعجب نیست که آن فکر تن بمرتبه گلابیت آمده اصل خود که گل بود فراموش کند
عطر این گلاب یعنی لب لباب کلام اینست که نشو و نمای تن از لطف و انعامهای حق گردیده بود
و لذت آن انعامها در وقت نشو و نمای هر یک جزو را یاد بود و بعد از اختلاط روح با تن و انهماک نفس
در لذات جسمانی آنحال و لذتها از یاد فرو رفت و غفلت از حق پیدا شد و بعد غفلت هجوم غم بر دل هجوم
می آرد میفرمایند که اگر تو از راه جستی و چالاکی در موجبات غم که نا امیدی مراد است جستجو خواهی کرد هر
جزو تن تو بیاد لذتهای نو که هر دم یافته بود اعتراف انعام حق خواهد کرد یعنی بزبان حال گواهی

خواهد او برافضال وانعام حق کسی ثابت شد آن دعوی که در بیت سابق کرده بودند ؎ هر دو کون ستان پاکیزه ستان ؛ شاہد عدلند بر سر وصال **قوله** عجل با آن نور شد قبله کرم ؛ قبله بی آن نور شد کفر و صنم ؛ هست اباحت کز هوا آمد ضلال ؛ هست اباحت کز خدا وند کمال ؛ کفر ایمان گشت و دیو اسلام یافت ؛ آنطرف که نور بی اندازه تافت ؛ این ابیات بدفتر ششم در سرخی جواب گفتن مرید و زجر کردنش زوجه شیخ ابوالحسن خرقانی را رحمة الله علیه واقع اند مطالب بدون دیدن آنمقام بفهم نمی آید بعد دیدن مقام نیز درمیان شارحین اختلاف است ؛ خلاصه ؛ استان اینکه مریدی برای زیارت شیخ ابوالحسن خرقانی از سفر دور دراز آمده حلقه در کوفت شیخ در خانه نبود زنی از اندرون خانه بدروازه آمده حال پرسید و معائب شیخ بیان کردن شروع نمود تا او بد اعتقاد از زیارت شیخ محروم بازگردد مرید صادق الاعتقاد بود لهذا آن طاعنه را زجر کرد و هرچه او نسبت شیخ گفته بود از آن او ساخت چنانچه منجمله مطاعن این هم گفته بود که شیخ همچو عجل است معتقدانش گوساله پرست هستند ؎ آل موسی کو دریغا تا کنون ؛ عابدان را عجل را ریزند خون ؛ مرید مذکور از رد آن طاعنه میگوید که شیخ از حق نوری میدارد که عجل بان نور شد قبله کرم در معنی این شعر شارح محمد رضا گفته که سامری بطفیل نور حضرت موسی علیه السلام جبرئیل را دید و خاک مرکب او برداشته در بطن گوساله زرین انداخت گوساله بانگ کرد و مسجود بنی اسرائیل گردید و بربام کعبه مشرکان اصنام نصب کردند تا آنکه حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم علی مرتضی کرم الله وجهه را بکتف نازک خود بر[illegible]است و حضرت امیر کبه اصنام منه[illegible] بدانی که نور ابنیا و اولیا را اینجا حیثیت است فقط و مبرنو الله و شرح این شعر نوشته یعنی اگر آن نور در پرستش عجل مقارن پرستنده باشد عجل قبله کرم میشود و گر در توجه بقبله آن نور مضاف عابد نبوده باشد روی آوردن وی بقبله فی الحقیقت کفر است و آن قبله حکم صنم دارد و این از آن عالم است که فرموده اند ؎ با خدا اگر بت پرستی میکنی کعبه ات سنگ آورد ؛ بی خدا اگر کعبه بازی بت ز تو ننگ آورد ؛ و بعضی از متاخرین چنین آورده تو یعنی عجل ببرکت نور مردان قبله کرم شد که ببرکت خاک پای جبرئیل علیه السلام عزیز و محترم شد و قبله کرم که عبارت از قبله موسی است بی نور حضور موسی جای عجل و صنم شد اگر حضرت موسی دران جای حاضر بودی هیچ کس گوساله پرستی ننمودی انتهی کلامه و مخفی نیست که عجل سامری هرچند

قبله اهل ضلال شده بود اما قبله کرم بر آن نمیتوان اطلاق نمود و از قبله قبله موسی علیه السلام گرفتن و باز قبله
کرم عبارت از آن داشتن و بمعنی جای و مقام موسی علیه السلام گفتن از فهم بغایت بعید است و مولانا عبد العلی
قدس سره در شرح خود نوشته‌اند سوم آنست که زوجه شیخ گفته بود که شیخ مثل عجل است و معتقدان او مثل
عابدان عجل اند و حاصل آنکه شیخ مظهر جامع حق است و چنین نور دارد که اگر این نور در عجل بودی عجل قبله
کرم بودی و اگر قبله که کعبه شریفه است خالی از آن نور بودی قبله نبودی بلکه مثل صنم بودی خلاصه آنکه قبله
مظهر الله است و الله با جمیع اسما و صفات خود در آن متشهود میشود و برای همین قبله عبادت گردیده و گر نه این چنین
بودی پس حق در همه جهات است و عبادت سوی همه جهات مشروع نیست مگر بسوی کعبه شریفه و انسان
کامل که شیخ ابو الحسن قدس سره باشد فردی است از افراد او و مظهر اله هم باین سبب با جامعیت است مر خلائق
عالم را و اسمای انفعالیه را و بجامعیت او کامل است لهذا خلیفه گردید اگر چه بصورت عنصریه خود مظهر اسم هاست
لیکن بنظر حقیقت و باطن خود مظهر همه اسماء است پس در انسان کامل مرتبه الوهیت است و ظاهر انسان
کامل عابد باطن خود است فقط نزدیک حضرت مولانا معنی اخیر که مولانا عبد العلی محمد علیه الرحمه نوشته اند
مرجح اند زیرا که مناسب مقام و مربوط با سیاق و سباق است و از قبله کرم قبله موسی مراد گرفتن و بی نور سوی
آنرا جای کفر و صنم گفتن مستحسن نمی نماید فافهم فانه دقیق **قوله** آن حکیمی را که جان از بند تن * باز رست
شد روان اندر چمن * یا روان شد خود بسوی لاویه * همچو وحشی از زاویه در زاویه * دو لقب را او برین
هر دو نهاد * بهر فرق ای آفرین بر جانش باد * در بیان آنکه بر فرمان رود * گر بگی راخار خواهد آن شود
این اشعار بدفتر ششم در شرح حکمت انی جاعل فی الارض خلیفة واقع اند مولانا عبد العلی محمد علیه الرحمه
در شرح مینویسند که مراد ازین حکیم شیخ فلسفه ابو علی ابن سینا است و لفظ آن حکیم مبتدا است و خبر آن بیت
ثالث است یعنی دو لقب را او برین هر دو نهاد * بهر فرق ای آفرین بر جانش باد * حاصل آنکه شیخ نفس
ناطقه را روان و نفس حیوانی را جان لقب نهاده برای فرق در میان هر دو و برین لقب شیخ مستحق
آفرین شد معهذا حضرت مولوی شک میدارند در آنکه شیخ از اهل جنت است یا از اهل نار چونکه
شیخ در کتاب مبدا و معاد حشر اجساد را منکر شده و این کفر است بلا شبه لیکن در کتاب شفا گفته که
حشر دو قسم است یکی حشر اجساد [illegible]ن را شریعت مصطفویه بوجه اکمل بیان کرده و دیگر حشر ارواح آنرا
بیان میسازم ازین ظاهر میشود که از انکار حشر اجساد رجوع نموده و قائل حشر اجساد گردیده باشد و نیز شیخ

در کتب خود بقدم عالم بانوجه قائل است که انواع تولد اشخاص قدیم است یعنی افراد نوع انسان بسبیل
تعاقب همیشه بوجود می آیند و نیز شیخ منکر علم خدا بجزئیات نادلیست اینهمه وجوه کفر شیخ نوشته اند ازین سبب
مولوی معنوی در کفر و ایمان شیخ ابوعلی سینا شک دارند فقط و مولانا حامی عبدالعلی قدس سره ناقل اند که
شیخ مجدالدین بغدادی قدس سره فرموده اند که در واقعه از ان سرور صلی الله علیه وسلم پرسیدم که ما تقول فی
حق ابن سینا قال صلی الله علیه وسلم هو رجل اراد ان یصل الی الله بلا واسطتی فحجبته بیدی هکذا فسقط
فی النار ترجمه شیخ مجدالدین بغدادی میفرماید که در واقعه پرسیدم از انحضرت صلی الله علیه وسلم که چه میفرمایی
در حق ابن سینا فرمود آنسرور صلی الله علیه وسلم که او مردی بود میخواست که برسد بخدا بلا واسطه من پس
حاجب گردانیدم او را بدست خود بدینطور که وا افتاد در آتش ازین قول ترجیح بودن او در هاویه
دوزخ است فقط و حضرت مرشدی و مولائی در نمیقه مه فرمودند الله عالم بعواقب الامور ظنوا المومنین خیرا
طریق احوط است و ربط این ابیات باشعار ما سبق بدین مقام ظاهر میگردد که در ابیات سابق ذکر
این معنی بود که ابوجهل وغیره کفار معجزات پیغمبر علیه الصلوة والسلام دیدند و ایمان نیاوردند پس معلوم شد که
نظر برهان عقلی بکار نمی آید زیرا که امعان نظر عبارت از انست که بصحبت مرشد حاصل شود لهذا ابیات آورده اند
۵ زین همیگوید نگارنده فکر ؛ که بکن ای بنده امعان نظر ؛ آن نمیخواهد که آهن کوب سرد ؛ لیک ای
پولاد بر داؤد وار ؛ مراد از پولاد طالب و مراد از داؤد مرشد است فافهم قوله چونکه حرفی بر نتابد این وصال
و احسب آن که گنم کوته مقال ؛ چون سیکے حرف فراق سین و بے است ؛ خامشی
اینجا مهم تر و اجبی است ؛ چون الف از خود فنا شد مکتنف ؛ بے و سین بی او همی گویند
الف ؛ ما رمیت اذ رمیت بی وی است ؛ همچنین قال الله از ضمنش بحیبت ؛ تا بود دارند دار و عملی ؛ چونکه وا
گفته و علاقه این ابیات بدفتر ششم در سرخی معجزه بود علیه السلام در تخلیص امت خود بوقت نزول با قهر
واقع اند در ضمن کل شیء هالک الا وجهه فرموده بودند ۵ از وجوه وجهه در رو خرج شو ؛ چون الف در
بسم در رو درج شو ؛ حاصل معنی اینکه در بسم الله بدون حذف همزه وصلی که در لفظ اسم بود وصل بے
با سین صورت نه بست چونکه الف اسم وصل را مانع شد پس وجود متکلم اسرار خواه نخواه موجب دوئی
و مغایرت خواهد بود و حسن احسب آمد برای بطلان دوئی که گنم کوته مقال چونکه حرفی یعنی الف اسم موجب
فراق سین و بی است پس خاموشی اینجا مهم تر واجبی است که الف از خود فنا شد مکتنف بی سین می بی او

یعنی بدون ذکر الف میاو یا الف یعنی محذوف خود فهمیده میشود احتیاج وجود او نیست بعده این مطلب را از آیه کریمه بطور نظیر می برارند یعنی قول و ما رمیت از رمیت بدون ذکر خدا دلالت میکند بر اینکه قائل این قول خداست چنانچه فرموده اند که همچنین قال الله اخ عنش بحیث امده میفرمایند تا بوده دارد ندارد اعمل نفیسه تا وقتیکه بنده بخود را موجود پنداشته نسبت فعل بخود میکند عمل حق مفقود است چونکه شد بنده فانی و رفع کند علل وجود غیر و نسبت فعل بغیر خدا ماند فعل او فعل خداست چنانکه وجود پیغمبر را درمیان ندیده نسبت رمی حجاره بخود فرمود فافهم فانه دقیق **قوله** چون شود بیشه قلم دریا مدید مثنوی را نیست پایانی امید

چارچوبه خشت زن تا خاک هست * میدهد تقطیع شعرش نیز دست * چون نماند خاک و بودش جف کند * خاک سازد بحر او چون کف کند * چون نماند بیشه و سر در کشند * بیشها از عین دریا سر کشند * بهر این گفت آن خداوند فرج * حدثوا عن بحرنا اذ لا حرج * چون در افاده اولی تذکره مثنوی تعریف ترقیم یافته که حال مثنوی بعینه حال قرآن مجید است در وصف کلام الله در سیپاره اتل ما اوحی الیک و در سوره لقمان واقع است * ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله

ترجمه اگر باشند درختان تمام زمین قلمها و باشند دریا سیاهی و مدد آن دریا کنند هفت دریای دیگر تمام نخواهد شد تحریر کلمات خدا مطابق آن مولوی معنوی قدس سره حال مثنوی بیان کرده بر میگفتند بر آن و میفرمایند تا زمانیکه خاک یعنی زمین باقیست چارچوبه ای قالب خشت زن ... تطیار میکنند تقطیع شعر مثنوی دست خواهد داد از آن توهم امیمعنی پیدا شد که هرگاه دنیا فانی خواهد شد و قیامت خواهد آمد اسرار مثنوی هم تمام خواهد شد در رفع این توهم فرمودند چون نماند خاک و بودش جف کند یعنی زمین دنیا فنا پذیرد آنوقت بحر من لدن عشق بجوش آمده کف خواهد کرد و از آن کف زمین دیگر پیدا خواهد شد و بر آن زمین تقطیع شعر مثنوی موزون خواهد گردید چنانچه الله تعالی خبر میدهد یوم تبدل الارض غیر الارض یعنی قیامت نام آن روز است که در آن روز بدل کرده خواهد شد زمین از زمین دیگر خلاصه اینکه مثنوی بحر آن اسرار است که ابد الاباد ماند این عالم ماند یا نماند و اگر قلمهای بیشه نخواهند ماند از عین آن بحر بیشهای دیگر سر خواهد کشید یعنی چون بیشه دارد دنیا نماند بیشه دیگر در دار آخرت پیدا شود پس فیض مثنوی برین دنیا موقوف نیست در آن عالم دیگر ارواح عارفان از فیض اسرار مثنوی حظی خواهند برداشت و آنچه ولی محمد وغیره شراح گمان برند که بعد قیامت باز دنیا برپا شود و آدم

از سر نو پیدا شود و دوران عالم فیض مثنوی جاری خواهد شد این گمان خلاف شریعت است بعده مولوی
معنوی قدس سره العزیز میفرمایند ع باز گرد از بحر و رو در خشک نه * هم ز لعبت گو که کودک راست به
تا ز لعبت اندک اندک در صبا * جانش گردد با هم عقل آشنا * عقل زان بازی همی یابد صبی * گرچه با عقل است
در ظاهر ابی * حاصل اینکه اگرچه فکر در اسرار خاموشی میخواهد لیکن درین دنیا کار با طفلانست و برای اطفال
مشغولی لعبت راست و موافق است پس از بحر حقیقت رو گردانیده سخنهای خشکی که موافق مزاج کودکانست
باید گفت میتوانند شد که ازین لهو و لعب یعنی از گفتگوی ظاهری اندک اندک کودکان دنیا بدریا آشنا
شوند چنانچه اطفال در ضمن بازی بکار و بار عقل ماهر میشوند و لعبت را گذاشته کارهای دنیا قرار واقعی میکنند
پس چه عجب است که از سخنهای مجازی پی بحقیقت برند بنظر طوالت ملفوظ بر همین قدر ابیات در نقل تقاریر
حضرت مولانا قدس سره اکتفا رفت از ینقدر اجمال ما هو المذکور ما هو الباقی مکشوف خواهد گردید انشاء الله المجید

تتمه لمعه ششم از نور رابع باید دانست که نسبت بعضی اشعار بطرف مولوی معنوی قدس سره العزیز
مشهور است اگرچه در نسخ صحیحه مثنوی شریف یافته نشده اند مگر مردم شامل اشعار مثنوی مستفسر معنی آن میشوند
ازانجمله است **قوله** من ز قرآن مغز را برداشتم * استخوان پیش سگان انداختم * نافهمان درین بیت
اعتراض میکنند بدو وجه یکی اینکه ازین کلام مفهوم میشود که در قرآن مجید مغز و استخوان هر دو است حال آنکه
مضمون قرآن سراپا مغز نغز است دوم اینکه در انداختن بعضی مضامین قرآن که معبر باستخوان شده پیش
سگان کمال بی ادبی است حضرت مولانا قدس سره فرموده اند که نافهمان معنی سخن خود نمی فهمند و الزام
وطعن بر بزرگان می نهند مطلب شعر اینست که شرف علم باعتبار موضوع آن میباشد پس علوم در
عالم دو قسم اند یکی علم معرفت ذات و صفات خدا که آنرا الهیات میگویند بمنزله مغز علوم است دوم علم
طبعیات و فلکیات و نیرنجات وغیره که موضوع آن غیر ذات و صفات خداست آنرا بمنزله استخوان
قرار داده اند حاصل اینکه مثنوی شریف سراپا مغز است و من آنرا از قرآن شریف برداشته ام و دیگر
فلسفیات و طبعیات وغیره که بمنزله استخوان علوم اند پیش اهل دنیا و حکما و عقلا که بحکم حدیث الدنیا جیفة
وطالبها کلاب اند انداختم سوال اگر کسی گوید که در مثنوی شریف که همه علوم است مضمون قرآن نیست جوابش اینکه در مثنوی شریف ذکر دیگر
علوم برای ابطال عقائد فاسده معتقدین آن علوم آمده است چنانکه در قرآن مجید نیز بحکم لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین که همه علوم
حکمائیه و ابطال دلائل حکما موجود است موضوع و مقصود کتاب بجز عشق و معرفت ذات و صفات خدا

ومدح کامل مثبت وبمقتضای تعرف الاشیاء باضدادها ضمناً مذمت ناقص وبمقابلهٔ آخرت ذکر دنیا والهها
سیفرمایند از انجمله کور کورانه مرو در کربلا ۰ تا نیفتی چون حسین اندر بلا ۰ خطاب است سالک شاغل فنا را
که قبل از وصول بمقام فناء الفنا و پیش از رسیدن بمنزل حقیقة الحق نعرهٔ انا الحق و انا الله بر ملا زند تشریح
اینکه سالک طریقت را ترقی درجات بقدر زیادتی یقین وفنای صفات وذات موهوم خویش در وجود
مطلق حاصل میشود مثلاً مبتدیان وعوام الناس را ایمان بخدا همین قدر میباشد که خالق ما وخالق زمین
وآسمان ومافیهما کسی هست که قدرت تمام وتصرف عام در عالم میدارد لیکن گفتن نمیتوانند که کجا وچگونه هست
بالاتر ازین ایمان حکماء متکلمین علمای مقلدین ایشان است که از روی عقل ضرورت صانع برای
مصنوعات دریافته دلائل عقلی آن قائم کردند ونقلاً در نص قرآن دیدند ان الله خلق سبع سموات ومن الارض
مثلهن فی ستة ایام ثم استوی علی العرش ولیس کمثله شئ ولا یدرکه الابصار حاصل اینکه خالق منزه بحبت
بعد آفرینش طبقات آسمانها وزمین بر عرش قرار گرفت از روی علم وقدرت همه جا حاضر وناظر است
نه از روی ذات بالاتر این فرقه ایمان موحدین شهودیه است که وجود را بذات واحد حق حصر میکنند و
عالم را ظل او میگویند وسیفرمایند که ظل نیز بمقام فنا هستی موهوم خود را و هر موجود را جدا می بینند لیکن این
شرک است او را درین مقام نباید ایستانید هرگاه ازین مقام ترقی ساخته معتقد عبدیت خود ومعبودیت رب
باشد ایمان او معتبر است واعلی تر از همه فرق ایمان صوفیه صافیه موحدین وجودیه عینیه است که
ذات خدا را از تنزیه حصر میکنند ونه در تشبیه وهیچ چیز را شریک وجود او نمیگردانند وغیر او را ممتنع میدانند
این ایمان چون بکمال رسد وهستی موهوم سالک فنا پذیرد در انحال خدا بزبان این سالک
انا الحق یا انا الله میگوید اگر انحال او دائمی است واز انگشتی مثل انگر قائل انا النار شده است معذور است
شرعاً بمواخذه مثبت لکن اگر انحال وقتی باشد ووقت دیگر نباشد فنای او ناقص است اینچنین کس را
میفرمایند که ای کور مانند نابینایان در کرب وصحرای لام و تا نیفتی تو همچو منصور که حسین نام داشت در
بلای هلاکت یعنی منصور اگرچه فانی بود مگر فنای کامل وهستی دائمی نداشت والا جسم او نیز محفوظ
میماند چنانکه روح معنوی ماند تا عنان که بانمعنی فهمیده نشد از لفظ کرب لا ۰ شست کربلا واز لفظ حسین
امام سید الشهدا علیه السلام فهمیده اعتراض می کنند که سفر امام همام بطرف کربلا کورانه نبود بلکه بدیده
بسته ومشهد خود از روی وحی شنیده در کربلا رفته بودند وانچه امام را پیش آمد بلا نبود بلی وجه بلیا

شهادت کبری بود پس هیچ اعتراض بسبب نافهمی مراد بود نور خامس مشتمل بر سه لمعه لمعهٔ اول در ذکر
بعضی رویای آن بیدار دل که مطابق واقع بظهور رسیده و معنی رویای صالحه در حدیث شریف است
الرویا الصالحة جزء من ستة وثلثین اجزاء النبوة و رویای صالحه عبارتست ازانکه انچه بزرگان در خواب بینند
یا دیگران بزرگان را درحالت نوم دیده فیض و فائده بردارند و در ظهور آن هرگز تفاوتی بمیان نمی آید چنانچه
محمد حسین خان الصاحب و مرزا کلن بیگ صاحب و دیگر مخلصین بیان میکردند که انچه از حضرت پیش از وقوع
در بیداری شنیده ایم مطابق آن همیشه بظهور آمده و همچنان تجربه بار در خواب هست یعنی انچه آنجناب را خود
درحالت منام رو نموده یا بعضی از مریدین از آنجناب در رویا دیده اند و فیض برداشته اند بارها امتحان
شده که مطابق واقع بوده است و گاهی خلاف آن بظهور نرسیده و تفاوت نشده اگرچه برای نقل
آن دفتری باید لیکن بعضی ازان که وقت اقتضای آن میکند تحریر مینماید **حکایت اول** یکسال پیش
از انتقال غازی الدین حیدر شاه من میان اسد الله تیرانداز از طرف بادشاه بیگم خاص محل بادشاه ممدوح
بحضور مولانا آمده حال عسرت بیگم صاحبه و تنگدستی مرشدزاده بیان کردند ارشاد شد که من در خواب دیده ام
که انگریزان معتمد الدوله را گرفتار کرده اند و همه اسباب و مکانات را محاصره ساخته اند و سابق در حیدرآباد
هم سقیدسه نظام الملک والی حیدرآباد هم خوابی دیده بودم و بعد سه سال همچنان بظهور رسیده بود گفتن نمیتوانم
که ظهور این خواب تاکی خواهد شد مگر بخاطر جمع کرده باید داد که هرقدر رنج و عسرت که برداشته اند همچنان خوبی
و خوشی بیشتر خواهد آمد و مالک همه ملک و مال مرشدزاده است اگرچه خدا مرا طاقت داده است که امروز
معتمد الدوله را زیر و زبر سازم لیکن او رسیده است هیچگونه نقصان او روا نمیدارم و الامر امیش پیغمبر صلی الله
علیه وسلم جواب خواهد بود و بعد یکسال تعبیر خواب مذکور همچنان بظهور رسید یعنی مرشدزاده نصیر الدین حیدر
بر تخت بادشاهت نشست و مالک ملک گردیده و بعد شش ماه معتمد الدوله را صاحبان انگریز گرفتار نموده تعیینه
داشتند لیکن بسبب حضرت و لحاظ سیادت او عزت آبرو و مال و اسباب او ساخت **حکایت ثانی**
از زبانی نوشخان صاحب در عهد غازی الدین حیدر شاه زمن روزی بعد نماز فجر حضرت مولانا قدس سره العزیز
روبروی مرزا کلن بیگ صاحب و نوشخان صاحب ارشاد کردند که خدا خیر کند دی شب خوابی دیده ام
که موجب تشویش شده مرزا مذکور پرسید که خیر باد چه چیز موجب تشویش حضرت شده فرمودند که دیده ام که
بادشاه وقت بمرد و انگریزان برای بند و بست آمده و من نیز آنجا هستم افسران انگریز همراه اند

مرزا کلن بیگ عرض کردند که سبحان الله انخواب بسیار مبارک است که افسران انگریز برای بندوبست
آمدند و نداو لکھنو رگذرانیدند ازین معلوم شد که موافق مرضی حضرت کدام شخص از اولاد بادشاه مالک ریاست
گردد حضرت مولانا مرزا موصوف را تحسین کرده فرمودند که تعبیر همین است الحمد لله که تشویش رفع شد
بعد چندگاه همچنان واقع شد **حکایت سوم** مولانا میفرمودند که هنگام اقامت بر مزار فلان بزرگ
بسبب نبودن وجه کفاف بحال عسرت میگذشت شبی در خواب دیدم که من در اثنای راه همیلنی میرم
عقب حضرت مولانا فخرالدین محمد قدس سره بر اسپ سوار معه چند سواران همراهی خود در رسیدند چون بیدار
شدم فهمیدم که حضرت ممدوح ممد و ما رسیده اند صباح آن فلان کس از مریدان حضرت مولانا ممین ملاقی
گشته بعض خوراک معه چند فلوس روزینه برای خرج از جای مقرر کنانید تا بودن آنجا بلا تکلف وصول میشد
حکایت چهارم خیرات علی نامی سپاهی مرید و خادم حضرت بود او بیمار شد و حضرت برای او فکرمند
بوده دعای صحت میکردند بوقت شب خبر آمد که خیرات علی قریب الموت است صباح آن بعد نماز فجر
حضرت فرمودند که امشب من در خواب خیرات علی را دیده ام که فلان آیه کریمه تعلیم کردم یا صحت یافته باشد
یا خاتمه او بخیر شده باشد خبر او بگیرید بعضی از حضار دویده رفت خیرات علی را صحیح یافته حال پرسید و گفت
امشب حضرت پیش من تشریف آورده فرمودند که تو تندرست هستی برخیز و این آیت بخوان چنانچه خواندم
و تندرست شدم بعد چند سال انتقال کرد **حکایت پنجم** قبل از ارتحال حضرت مولانا فرمودند که من در خواب
دیده ام که همه مکانات این احاطه از بیخ و بن برکنده زمین هموار شده است و هجوم خلائق در آن میدان هست
و یک جنازه بالای سرهای هردم میبرد و فقط بعد چند روز همچنان بظهور رسید چنانچه کیفیت آن در وقایع
ارتحال آنحضرت در نوبت پنجم اندراج یافته و مطابق همین معامله سه سال پیشتر فرموده بودند که می بینم که درین
این احاطه یک مقبره کلان طیار شده و محاذی آن چمن مرتب گشت و خوب جای دلچسپ شده است
شیخ خیرات علی مرحوم و دیگر خدام حضار عرض نمودند که شاید مقبره کدام امیر درینجا خواهد شد فرمودند خدا داند
که مقبره امیر خواهد شد یا فقیر بعد سه سال تعبیر انخواب بظهور یافت که مقبره آنحضرت مرتب گشته و چمن نیز
محاذی آن طیار گردید **حکایت** درهمین مطلب زبانی شیخ غضنفر علی اینست که یکروز قبل از وصال
آنحضرت در نماز صبح یوم دوشنبه مولوی محمد نور الله صاحب اپیش امام نموده خود اقتدا فرمودند و بعد نماز
پیش از دو پسر شیخ عبدالقادر ساکن دهلی که مرید میر مهدی بیدار بودند در حجره آمده استفسار مزاج حضرت

نمودند بعد ذکر خیر حضرت مولانا فخر الدین محمد صاحب قدس سره شروع کردند در آنوقت حضرت که دراز بودند
برخاسته نشستند و پرسیدند که شما را معلوم هست که مولانا فخر الدین محمد صاحب بچه طور برخاستند شیخ مذکور
عرض کرد که من خورد سال بودم حضرت بیان کردند که بحکم کوتوال شهر یازده کسان میواتی جنازه [illegible]
بدرگاه حضرت خواجه قطب الدین قدس سره العزیز بردند شیخ مذکور تصدیق نمود که فی الحقیقت آنروز چنین
هنگامه در شهر برپا بود و لهذا آنروز هیچ اتفاق بوده است بعده حضرت مولانا چهره سرخ کرده ریش مبارک از دست گرفته فرمودند
که من دیده ام که در این احاطه هجوم خلایق است و یک جنازه را مردم بطرف مسجد میکشند و جنازه بطور پرنده بالا
شده بر سر مردم چنانچه فیض مید بود و در آن احاطه گشت میکنند **ذکر حکایات متعلقه لمعه اول حیات** در رؤیای مریدین که حضرت
مولانا بعد حیات خود بعد دادن آنها در خواب رسیدند و آنها بعد بیداری فوراً اثر آن دیدند و دیگر معاملات کشفی
که در حیات بوقوع آمدند **حکایت اول** محمد حسین خانصاحب میگفتند که شبی در خواب دیدم که گویا
حضرت مولانا قدس سره العزیز بر مزار سید شاه عبد الرزاق علی نبینا و علیه السلام تکیه زده نشسته اند و
چند مردم گرد و پیش از حضار مجلس اند در آنحال مرتضی خان برادر کوچک من که مرید حضور است روبرو
بیک پا ایستاده است و چنان معلوم میشود که یکپای او ماؤف است ناگاه نظر حضرت بر او افتاد زجر
فرمودند که برون شو یعنی آن آفت که در جسم مرتضی خانست او را خطاب کرده زجر میفرمایند که از بدن این کس
برون شو و این کلمه را مکرر سه کرر بکمال خشم نمائی فرمودند بعده از مرتضی خان پرسیدند که چه حالست او
عرض کرد که صحت کلی یافتم حالا هیچ اثر او در من نیست من بعد بطرف من مظهر متوجه شده ارشاد کردند که صحبت
مردان در چنین وقتها بکار می آید بعده بیدار شدم صباح بمکان خود رفته از مرتضی خان مستفسر شدم
معلوم شد که پاشنه پای او متقرح شده بود از سه روز آنچنان الم داشت که تمام مردمان خانه خواب و خور
حرام گشته بود و همان شب اندر دردش تخفیف شد من او شان را مبارکباد صحت دادم و آنچه در خواب دیده بودم
بیان کردم مرتضی خان خوشنود شده گفت که الحمد لله که صحت یافتم **حکایت دوم** مرزا اکمل بیگ صاحب حسنی
میگفتند که تخمیناً عرصه بست سال میگذرد که سید غلام مصطفی نبیره و سجاده نشین سید شاه لعل صاحب بریلوی
قدس سره در لکهنو آمده بودند از لکهنو به اله آباد میرفتند بسبب کمال محبت و اتحاد مرا نیز همراه خود بردند در آنجا بداره
شاه اجمل صاحب فروکش بودیم که در بیخ ران من دنبل پدید آمد و تپ وغیره عوارض آنچنان مرا گرفتند
که اطبا جواب دادند و همه دوستان را از زندگی یاس کلی شد و مرا نیز از حیات خود مایوسی گردید

شبی در حالت یاس بحضور پیر مرشد برحق حضرت مولانا رجوع نموده گفتم که اکنون امید زندگانی نمانده
وقت دستگیری است همانوقت در خواب دیدم که نزد جناب مولانا حاضرم و یک درویش سر و پا برهنه نیز آمده
بحضور مولانا نشست حضرت مولانا بدرویش مذکور گفتند که برای اینکس یعنی مستنظهر چیزی بخوانید اینقدر دیده
بیدار شدم صباح آن افتاده بودم و دیگر مردمان همراهی حاضر بودند که همان درویش همان شکل و لباس
که در خواب دیده بودم دران مکان رسیده بطرف چارپائی من نظر کرده پرسید که اینکس بیمار است مردمان
گفتند که بسیار بیمار است نزدیک من آمده دست خود بر سر من نهاده چیزی خواند که نفهمیدم بسمع من نیامد مگر
نام حضرت جنید و شبلی شنیدم درویش مذکور دست از سر کشیده تا ناخن پا برد و گفت که بلای تو دفع شد
و مرض رفت همچنین سه بار کرد بمجرد مس دست مبارکش خود را صحیح و تندرست یافتم و همه بیماری من فوراً
زائل شد چنانکه بروز چهارم آن به لکهنو مراجعت نمودم حکایت سوم شیخ غضنفر علی روایت میکنند
که عرصه چند سال میگذرد که من در سلطنت نصیر الدین حیدر شامل سپاهیان تلنگان بر محبوسخانه شاهی
متعینه بودم دران محبوسخانه زمره قیدیان مرزا عاقل بیگ نامی حافظ کلام الله بعلت خون از عرصه
هیجده سال مقید بود نامبرده زبانی امام بخش داروغه محبوسخانه که مرید حضرت مولانا است اوصاف حضرت
شنیده نیت کرده که اگر من از قید رهائی یابم خود را بحضور حضرت مولانا رسانیده مرید شوم بعد دو سه روز عاقل بیگ
مذکور پیش داروغه ظاهر کرد که من در خواب دیده ام که بزرگی درینجا آمده فرموده که رحمان رحمان [illegible]
انشاءالله تعالی رهائی خواهی یافت مطابق آن عاقل بیگ مذکور بخواندن رحمان رحمان مشغول شد
بعد ازان میگوید که مکرر در خواب دیده ام که حضرت مولانا تشریف آورده میفرمایند که رحمان رحمان
چه میکنی تو که حافظ هستی سوره رحمان بخوان چنانچه من بقرائت سوره رحمان مشغول شدم داروغه
امام بخش من غضنفر علی را برین حال مطلع نموده بحضور حضرت مولانا فرستاده من بحضور حضرت حاضر شده
کیفیت مرقوم الصدر گذارش نمودم حضرت مولانا قدس سره الاقدس شنیده خاموش شدند و مولوی انوار الحسن
ردولوی که حاضر حضور بودند فرمودند که انشاءالله عاقل بیگ مذکور رهائی خواهد یافت بعد پانزده روز
خود بخود حکم سلطانی نفاذ یافت که فلان قیدی حافظ کلام الله را فوراً بگذارند چنانچه مظفر علی خان از عهده
دیوانخانه او را بردر دولت طلبیده رهائی داد همان روز بحضور حضرت مولانا آمده روبروی راقم آثم مرید
شد ماجرای مرقوم الصدر بزبان خویش بیان کردند حکایت چهارم حضرت مولانا را هفت کسانی

پیش از ارتحال در پانزدهم ذیحجه عارضه سرسام طاری شده بود یکروز آنچنان غشی و بیهوشی مانده بود که
هیچ حس و حرکت باقی نمانده اگر در آنحالت احتیاج بول و براز میشد یا وقت نماز می آمد بی اختیار بر میخاستند
و مجوز کردن بول در طشت بلحاظ ادب مسجد نشدند و تعظیم سادات و پاس امور شرعی در عین بیهوشی
میداشتند نوبت طیاری تجهیز و تکفین شد در آنحالت حمایت الله خان نواسه کاظم علیخان خانسامان
که مرید و عاشق حضرت بود و از ابتدای قدوم حضرت درین شهر خدمت بسیار کرده بود و از پیش دیوار مسجد
در احاطه تمام داشت بود دید حال مرشد خود با تضرع و نیاز بدرگاه خداوند سبحانه سجده کرده دعا نمود که الهی
من واقعه رحلت حضرت بچشم خود نه بینم اینمرتبه حضرت را شفا داده تا من روبروی حضرت بمیرم و حضرت نماز
جنازه من بگذارند بعده هفت بار گرد حضرت قربان گردید بفضله تعالی حضرت را شفا شد نبو خان میگویند
که روبروی حضرت حال جای حمایت الله خان ذکر نمودم حضرت فرمودند که قضای ما را حمایت الله خان
بر خود گرفت و خود را بر ما تصدق کرد همین که حضرت را صحت شد حمایت الله خان بیمار شد حضرت تاکید فرمودند
که ازین مکان منحوس برخیز او شان نقل مکان کرده قریب فرنگی محل مکان گرفتند و طاقت آمد و رفت
نماند حضرت مولانا نبو خان را برای عیادت فرستادند حمایت الله خان گفتند خوابی دیده ام که بحضور
حضرت حاضر شدم و در مسجد بستر حضرت گسترده است حضرت فرمودند که بر بستر در آ نشو من عذر کردم که بی ادبی
است حضرت فرمودند الامر فوق الادب نبو خان که هیچ پا میکردند نیز گفتند که حسب ارشاد بعمل آرید بست
برابر حضرت بر بستر در آ نشستم نبو خان گفتند که من مطابق آن حرف بحرف دیده ام فقط روز دیگر باز
حضرت مولانا [illegible] خان را فرستادند در آنوقت حالت شان سقیم بود مگر شادان و فرحان میگفت
که حالا مرا از مرگ خود خطره نمانده است من دیده ام که حضرت روبروی درگاه حضرت مخدوم شاه مینا
قدس سره بر بوریا نشسته برای من سفارش می کنند من نیز در آنجا وارد شدم هرگاه از آنجا برخاستم پایم
لغزش کرد بزرگی سفید ریش خواست که دست من بگیرد حضرت سبقت کرده دست من گرفتند علاوه
بر آن بسر روز که بر من حالت سکرات میشود حضرت را نزدیک نشسته می یابم همین قدر مطلوب بود
آن حاصل شد آخر آن مرحوم بتاریخ ربیع الاول فوت کرد و نماز جنازه او حضرت ادا کردند
بعد سوم مادر حمایت الله خان پیغام فرستاد که حمایت الله خان وصیت کرده است
که اگر بعد مردنم حال من دریافت کردنی باشد از حضرت مولانا استفسار خواهند کرد حضرت بجواب ش

تسلی گفته فرستادند که حمایت الله خان و بکمال لطف الٰهی است خاطر جمع دارد و نیز نبو خان روایت میکنند
که در انحالت سرسام هرگاه مردم میگفتند که حضرت بر تیمم اکتفا فرمایند و نماز نشسته بگذارند میفرمودند که تا توانستن من
باعیت انشاء الله تعالی در معمولات فرق نخواهد شد حکایت پنجم زبانی مولوی یعقوب صاحب ردولوی
مولوی موصوف نقل میکنند که حافظ لباون صاحب والد ماجد من بخدمت شاه عبد الکریم صاحب
گنگوهی چشتی صابری بیعت داشتند و شاه غلام غوث صاحب صاحبزاده شاه عبد الکریم صاحب بلکهنو
وارد شده بودند و مرا خبر نبود حضرت مولانا قدس سره العزیز روزی بمن فرمودند که پیر شما آمده است گفتم
من هنوز پیر نگرفته ام فرمودند شاه غلام غوث صاحب پیرزاده والد شما نیستند عرض کردم بلی پیرزاده
هستند لیکن پیر من نیستند فرمودند که آخر خواهند شد پرسیدم که کجا هستند همین وقت میروم فرمودند
در ردولی با اوشان ملاقات خواهد شد چون زمان عرس حضرت شیخ العالم قدس سره العزیز رسیده بود
شاه صاحب ممدوح در ردولی رفتند من نیز در انجا رسیدم عند الملاقات معنی کلمه طیبه پرسیدم حاصل معنی
مطابق فرموده حضرت مولانا بیان کردند مرا اعتقاد بخدمت شان زیاده شد همونجا بیعت کردم و کرامت
مولانا بخدمت پیر خود حکایت کردم اوشان فرمودند که مولانا عبد الرحمان صاحب را مرشد من تصور
میکرده باشند بعد مراجعت ردولی بحضور حضرت مولانا حاضر گشته حال بیعت ذکر کردم بسیار خوشنود
شده فرمودند خوب ہے خوب اچھا ہے اچھا حکایت ششم مولوی صاحب ممدوح
نقل می کنند که در عهد نواب سعادت علیخان بهادر مرا در عدالت اتفاقی بود حسب افترای بعضی مفتریان
نواب ممدوح چند سواران برای طلبی من در ردولی فرستادند در حالت غضب حاکم حاضر شدن مصلحت
ندیده من از ردولی بطرف بنارس رفتم و بدل خود اندوهناک بودم که در عهد حکومت نواب سعادت علیخان
باز در لکهنو رفتن محال گشت در همین اندیشه شبی در خواب دیدم که من در لکهنو آمده بحضور مولانا بمسجد
حاضر شده ام حضرت مولانا در گوشه مسجد نشسته چیزی مشوره کرده اند هرگاه از خواب بیدار شدم فی الحقیقت
خوف و اندیشه از دلم رفت صبحی از بنارس روانه شده در لکهنو آمده اول بحضور حضرت مولانا حاضر شدم
چنانکه در خواب دیده بودم همان طور مرا درون مسجد بدان گوشه جنوبی نشانیده کلمات تسلی فرموده همراه
خود طعام خورانیدند ازان زیاده تر تقریب بدل خود یافتم مگر بخوف و اندیشه سابق در مجالس وغیره بیلا
نمیرفتم روزی حضرت مولانا مرا بالتخصیص یاد فرموده خربزه ها عنایت کرده فرمودند که این تحفه از زرنوشته

حضرت مخدوم شیخ العالم علی نبینا و علیه السلام است همین جا نشسته بجز اندیشه از دل تو بالکلیه خواهد رفت
همینکه خوردم خوف و خطر بالکلیه از خاطر بدر رفت چنانچه همانوقت در محفل عرس شاه تند محمد صاحب رفتم
باز کسی مزاحم حال من نشد **ذکر حکایات متعلقه بمعه اول بعد از وصال در بیان آنکه معاملات فیض و صرف همت حضرت مولانا
بعد از وصال زیاده از حال حیات هستند** **حکایت اول** در ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۴۶ هجری راقم
آثم بسبب گم شدن تفسیر فتح العزیز از ان غلام حیدر خان صاحب که برای نقل به کاتب داده بودم
و او کتاب را گرو کرده روپوش شد تشویشی مفرط داشتم و هر چند بنده کوشش ساخت سراغی نیافت
بحالت مایوسی بر مزار حضرت نشسته بروحانیت وی رضی الله عنه عرض کردم که حضرت حاجت روای
خلائق هستند از من اینقدر تشویش رفع نمیکنند من چه تقصیر کرده ام بعد این گذارش بر بستر خود
دراز شده بخواب رفتم آنوقت دیدم که حضرت در نماز عصر پس من اقتدا کرده اند بعد ادای نماز
عرض کردم که یا حضرت کتاب مفقود هنوز دستیاب نشده فرمودند که خاطر جمع دارید میرسد. درهمین
سرور بیدار شده و در صحن مسجد بر آمده بودم که سیر حقداد خان مع یک شخص دیگر آمده پرسید که کدام
کتاب شما گم شده است گفتم تفسیر عند الاستفسار مشار الیه بیان کرد که احمد علی کاتب کتاب تفسیر پیش انگریز که
نزاری میکنند بنا بر فروخت برده بود انگلیس الفضال قیمت بر تجویز والدم ملتوی داشته یک تهان پارچه قیمتی
چهار روپیه شش آنه با و داده است حق داد خان پیش شما فرستاده است چنانچه همانوقت چهار روپیه
شش آنه داده کتاب مذکور گرفتم و بمالکش رسانیدم و شکرانه مولانا ادا کردم **حکایت دوم**
میان غضنفر علی و بنوخان نقل میکردند که شیخ رمضان ساکن فتحپور یکی از ملازمان نواب معتمد الدوله
بهادر روزی بوقت یکپاس روز بر آمده همشیره زاده خود را که بعمر چهار پنجساله خواهد بود و بمرگ مفاجات
روح از قالب او پریده بر سر خود و دست برداشته گریه کنان در مسجد آورد آنوقت حضرت مولانا
اندرون مسجد به استراحت بودند و بنوخان چپی پا میکردند چون معلوم شد که در طفل چیزی باقی نیست
حضرت را بیدار کردن مناسب ندانستند رمضان خان مذکور طفلی را در کنار گرفته گرد حضرت طواف کردن
شروع نمود دو بار گردیده بود که آنجناب از خود بیدار شده برخاسته نشستند و پرسیدند که چیست
بنوخان و میان غضنفر علی عرض کردند که طفل این کس بچه مرده شده است حضرت رضی الله عنه بر دم
کرده تعویذ از حجره مبارک وا نمایند همین که از مسجد بیرون برد طفل از رمضان خان مذکور آب طلب کرد

آب نوشانیده و هوشیار شد رمضان خان میگوید که تمسخر زاده من از همت مولانا زندگی دوباره یافته است

حکایت سوم حسین بخش ساکن موضع رسول پور متعلقه سلطانپور سرکار لکهنو بتاریخ بست و پنجم شهر شوال ۱۲۴۴ سنه هجری بکنیم پاس شب گذشته در مسجد حاضر آمده عند الاستفسار بیان کرد که من از سی سال مرید حضرت مولانا هستم و از سیزده سال در پلٹن انگریزی بارن جنگی کمپنی چهارم نوکر بودم شصت ماه است که بمیعاد یک ماه از کانهپور رخصت گرفته بخانه آمده بودم برای مراجعت دلم نخواست بخانه نشسته ماندم و عرضی عذر هم بسرکار فرستادم بعد چند ماه نوشته آمد که بسبب غیر حاضری تو بی عذر نام تو از نمبر سپاهیان کاٹ بدر شد هرچند اسباب من قریب صد و دو صد روپیه در پلٹن مانده بود لیکن بسبب خوف نرفتم اسباب را هم صبر نمودم چهار پنج روز است که بحضور حضرت مولانا حاضر شده ماجرای خود عرض نموده گفتم که حالا لائق نوکری سرکار نمانده ام اگر حکم شود در جنگل یا مسجدی رفته بنشینم فرمودند از نوکری خبرگیری اهل و عیال نموده باشی و یاد خدا هم بکنید گفتم نوکری هیچ عمر رفته باز بدست نمی آید فرمودند که خدا قادر است که بدستور خود بحال شوی عرض کردم که نوکری در سرکار انگریزی ممکن نیست و در این سرکار شاهی تلاش کردم هیچ جا نشد فرمودند که بر نوکری قدیم خود برو خطره مکن گفتم در آنجا سزا خواهم یافت الا صاحب کلان بهادر لکهنو چٹھی مقصود من نوشته و بدهند بعد آن میتوانم رفت حکم کردند که صاحب کلان درخواست چٹھی بکن انشاء الله تعالی خواهد داد هرچند که پیشتر بعد درخواست از منیعنی هم مایوس شده بودم لیکن حسب ارشاد در کوٹھی رفته عرضی دادم بمجرد دیدن آن صاحب کلان چٹھی بنام کرنیل پلٹن مذکور بدین مضمون نوشته داد که این سپاهی نزد من حاضر بود قصورش نیست بدستور بکار نوکری بحال دارند چنانچه چٹھی بدست دارم فردا خواهم رفت کرانی وغیره در حیرت اند که اینچنین مضمون انگریز گاهی نمی نویسد و نیز حسین بخش مذکور بیان میکرد که اینمعامله مرا دو مرتبه پیشتر هم گذشته بود که یکبار بعد چهار ماه و یکبار بعد سه ماه از میعاد گذشته بود مایوس شدم مرشدم گفت که با خطر برو یا حی یا قیوم خوانده پیش انگریز حاضر شو ترا هیچ مواخذه نخواهد کرد همچنان کردم او موافق میل اراده سزا او معزولی من کرد چون روبرو شدم خنده کرد و هیچ نگفت و من بحال شدم

حکایت چهارم زبانی حسین بخش مذکور است که شمشیر کار زمیندارانی یعنی انورخان زمیندار موضع بهائین بابت سرحد موضع بهادرپور در پی هلاک من شد و جمعیت آنها از دو هزار مردم زیاده بود و جانب من مردم قلیل بودند من مضطر شده بحضرت مولانا آمدم و ماجرا عرض نمودم حضرت [illegible]

دست زده گفتند که خدا فتحیاب خواهد کرد در ماه کنوار که از بخار رفتم روزی من و بازخان و امل خان و نعمت خان
هم‌قوم من و مرزا بادل بیگ مغل در خانه ویران و شکسته که متصل سهاور پور است بودیم یکبارگی نز
بر آمده انورخان مذکور بجمعیت دو هزار کس بلوه کرده موضع رسول پور و سهاور پور که مطبور محله آباد اند محاصره
کردند بر جا که ده ده و بست بست کس از رو بهه من بودند مقابله پیش افتند و زیاده از یکصد بندوقچی در آن مکان
ما را محاصره کرده تفنگ اندازی نمودند بازخان در اول گولی کشته شد ما همه یکسان تا دو پهر مقابله کردیم
قریب دو پهر لعل خان و نعمت خان و بادو خان نیز تاب گولی نیاورده بعلت رفع تشنگی راه خود گرفتند
من تنها ماندم صدها گولی بر من میرسید و کارگر نمیشد حتی که در شاخ باروت یعنی سنگره سوراخ شد آنوقت بدل خود
گفتم که یا مولانا حالا یک رفیق هم نمانده جان من میرود و دو سه هم رفت بمجرد خیال همین نظر کردم که قریب
یکصد بندوقچی مددگاری من پیدا شدند و تعاقب اعدا مین کردند و اعدا رو بهزیمت نهادند سیزده کسان ا
از ایشان مقتول و مجروح گذاشتند تا موضع سهاءمین رسانیدم و فتحیاب شدم بعده تحقیق کردم که این مردم
از غیب کجا پیدا شدند و کیستند معلوم شد که حسین علیخان راجه حسن پور بود و با استماع آواز تفنگها از عقب
بر خاست و مردم همراهی او از فاصله یک کروه باین زودی رسیدند و آن جماعت کثیر از برکت نام مولانا
بمجرد دیدن مدد قلیل رو بفرار نهاده شکست فاحش یافتند مصرعه نام رحمان اینچنین یاری کند حکایت پنجم
حافظ قاسم علی صاحب ساکن ردولی از اولاد امجاد امام اعظم علیه الرحمه یکی از مریدان با اختصاص که
از چند ماه بخدمت مولانا حاضر بودند در ماه شوال ۱۲۶۲ هجری روز جمعه در مسجد نشسته بودند بخاطر گذشت
که نکاح ثانی باید کرد بمجرد این خطره حضرت مولانا حافظ صاحب مذکور را طلب داشته فرمودند که در حق شما
مناسب است که نکاح دیگر بکنید حافظ صاحب موصوف گفت که وقت تهجد عرض خواهم کرد چنانچه وقت
تهجد حافظ صاحب موصوف عذر بیمعاشی و عدم استطاعت خود بیان کردند فرمودند و ما من
دآبة فی الارض الا علی الله رزقها هیچ تردد نباید کرد حافظ مذکور میگویند که جرأت نکردم و نادم گشتم بعد چند سال
باز استجازت نمودم ارشاد شد که وقت همان بود گذشت **حکایت ششم** حافظ قاسم علی صاحب
نقل میکنند که برادرم شیخ طفیل علی از چند سال بطرفی رفته بودند و خبر خیریت شان نرسیده از جهت
اضطرابی تمام لاحق حال من بود روزی بخدمت مولانا قدس سره الاقدس عرض حال خود نمودم فرمودند
که بعد هر نماز اذان گفته باشی چون بموجب فرموده عمل آوردم خطی متضمن خبر خیریت برادر مذکور رسید

و باعث رفع اضطراب خاطر شد بعد ازان عرض کردم که اگر بعنایت حضور بدیدار ایشان مسرور شوم
نهایت متمنیات قلبی است فرمودند که بازاذان گفته باشی عرض کردم چند بار فرمودند که هر قدر تکرار بیفزایند
حلاوت زیاده خواهد شد باید که چهل و یکبار گفته باشی چون حسب الارشاد بعمل آوردم چندان عرصه نگذشته بود
که برادر مذکور از طرف لاهور آمده این مهجور را مسرور ساخت حکایت هفتم حافظ قاسم علی صاحب
نقل میکردند که برادرم مولوی قدرت علی در باب بیعت خود متردد بودند چون بخدمت مولوی مظهر علی استاذ
خود حقیقت اینحال بیان نمودند مولوی مذکور گفتند که در مزار حضرت شیخ العالم حضرت مخدوم احمد عبد الحق
قدس سره رفته نشینید انچه ازانجا القا شود بعمل آرید چون برادر مسطور حسب گفته مولوی صاحب ممدوح بمزار
حضرت شیخ العالم قدس سره ساعتی نشستند همان زمان القا شد که مرید مولانا عبد الرحمان باید شد چون
بخدمت حضرت مولانا حاضر گشتند جناب مولانا قدس سره الاقدس تبسم فرموده بشرف بیعت مشرف ساختند
حکایت هشتم حافظ قاسم علی صاحب نقل میکردند که وقتی برادرم مولوی قدرت علی بیمار بودند و آنچنان
اشتداد مرض شد که از زندگی یاس بهم رسید درانحالت بجناب حضرت مولانا قدس سره عرضی حال خود
ارسال داشتند چون عرضی بحضور حضرت مولانا گذشت بجواب آن مرقوم قلم فیض رقم شد که زود صحت
میشود هرگاه نامه عنایت آمود ورود فرمود از همانوقت آثار صحت ظاهر شدن گرفت و بالکل امراض
مزمنه رو به تنزل نهاد حکایت نهم حافظ قاسم علی صاحب نقل میکردند که در قصبه رودولی کلواری متصل
خانه من دوکان می فروشی داشت ازانجهت ظهور فتنه و فساد متصور بود و رنج تمام بخاطر داشتم بنابرآن
روزی بجناب مولانا قدس سره الاقدس اظهار اینحال نموده عرض داشتم که بنام منشی رونق علیخان
رقعه سفارش صادر شود تا آنچنان سعی موفوره بکار برند که خانه کلوار از بیخ و بنیاد برکنده شود مولانا
ارشاد فرمودند که از من نمیتواند شد که برای خانه بربادی متنفسی سعی نمایم مگر خاطر جمع دارید رفع رنج شما
خواهد شد اتفاقاً چندان عرصه نگذشته بود که پرچه اخبار بحضور گذشت و آنچنان تدارک بظهور رسید که
کلوار مذکور عمله خود ازان زمین برداشته برد و آنجا چودهری سرفراز احمد مسجد قائم کردند حکایت دهم
حافظ قاسم علی صاحب نقل میکردند که روزی عند التذکره حضرت مولانا قدس سره العزیز ارشاد فرمودند
که حال پیر و مرید اینست که چنانچه کشتی نشین را از رفتار کشتی آگاهی نیست همچنین مرید از تکفل پیر خود
اطلاعی نمی باشد و پیر او را بمقصد میرساند اتفاقاً در همان هفته بخواب دیدم که همراه حضرت مولانا قدس سره الاقدس

برکشتی سواریم و کشتی در دریا روان است علی الصباح که بجناب حضرت مولانا قدس سرہ الاقدس مشرف شدم بیان نمودم که اگر کسی خود را با پیر خود بر کشتی سوار بیند تعبیرش چیست فرمودند که بهتر است دیگر چه باقی ماند حکایت یازدهم مولوی عبد الغفور متوطن بنگاله از شاگردان مولوی محمد مبین مرحوم گاه گاه بحضور حضرت مولانا حاضر میشدند و سبق مثنوی شریف شروع کرده بودند مولوی مبین صاحب موصوف به عبد الغفور مذکور گفتند که از صحبت مولوی عبد الرحمان گمراه خواهی شد در انجا نرفته باشی عبد الغفور اظهار این معنی و حال عقیدت خود بحضور مولانا گذارش کرد حضرت مولانا فرمودند که بر حکم استاد خود عمل باید کرد آخر کار مشار الیه درخواست بیعت از حضرت مولانا قدس سرہ العزیز نمود حضرت مولانا فرمودند که با مولوی انوار الحق صاحب و دیگر بزرگان فرنگی محل بیعت نماید عبد الغفور گفت سوای آنحضرت بر دیگری عقیدت ندارم ارشاد شد که صاحبان فرنگی محل را توسل بحضرت سید شاه عبد الرزاق بانسوی قدس سرہ است بهتر آنکه در بانسه رفته از روح پر فتوح سید صاحب استجازت و استصواب نمای هر جا که رهنمای شود همانجا رجوع کن چنانچه عبد الغفور در بانسه رفته چهل روز بر آستانه فیض کاشانه حضرت قطب زمان سید شاه عبد الرزاق قدس سرہ خلوت گزین شد از حضور فیض ظهور القا شد که پیش مولوی عبد الرحمان رفته بیعت کن عبد الغفور مذکور از انجا و همین مسجد آمده اظهار حال نمود بعد از آن روز دوم یا سوم مشرف به بیعت شد چونکه حضرت مولانا را در باطن آگاهی از آن معامله شده بود هیچ انکار نکردند حکایت دوازدهم شیخ غضنفر علی نقل میکنند که مولوی خیرات علی الهٰ آبادی مرید و شاگرد حضرت مولانا بودند و رسائل تصنیف حضرت مولانا سبقاً می خواندند در زمان معتمد الدوله بهادر در همراهیان فقیر محمد خان بهادر اخوندزاده محمد انور خان رامپوری نهایت منکر مسئله وحدت وجود بود و مولوی هادی علی شاگرد مولوی ذو الفقار علی صاحب رئیس قصبهٔ دیوه با خوندزاده مذکور صحبت داشتند مولوی خیرات علی نیز پیش اخوندزاده آمد و رفت میداشتند و همه یکجا گفتگو در رد و قدح وحدت وجود میشد روزی اخوندزاده مذکور همراه بعضی سواران و کدام رفیق خود خوان شیرینی بحضور حضرت مولانا فرستاده گفته فرستاد که مولوی خیرات علی از مولوی هادی علی ملزم و قائل شده از مسئله وحدت وجود و هم از مریدی حضرت توبه کرده بودند و این شیرینی فرستاده اند حضرت مولانا از اشراق باطن بر سوء ظنی اخوندزاده مطلع شده خاموش ماندند و شیرینی را بیان حضار تقسیم کنانیدند صباح که مولوی خیرات علی موصوف برای سبق رسالهٔ کاسرة الاسنان آمدند حضرت مولانا متوجه حال شان

نشستند و کلام نکردند مولوی خیرات علی بار بار حال می پرسیدند که امروز مزاج حضور چگونه است آخر الامر من
غضنفر علی میان خیرات علی را اندرون مسجد طلب داشته بر ماجرای دیروز مطلع ساختم مولوی خیرات علی
بکمال خجل و شرمنده در پای مبارک افتاده بقسمهای شدید گفتند که اخوندزاده فریب کرده حال مغلوبی من
و غلبه مولوی هادی علی در مناظره و تهمت انحراف عقیدت من گفته فرستاد اگر من منحرف شده باشم
جای من دوزخ باشد والا از تهمت حضرت اخوندزاده ازین شهر بدر گردد حضرت خاموش شدند فردای
آن پر اخوندزاده عتاب معتمد الدوله بهادر شد و از شهر بدر گشت **حکایت سیزدهم** در حالت جذب شیخ
غضنفر علی میگویند که بیخبر و زپیش از وصال روز دوشنبه وقت چاشت حضرت مولانا در حجره بر بستر دراز بودند
و من پا کوبی میکردم و در انوقت دیگری در حجره نبود چهار یا پنج کسان که من آنها را نمی شناختم بر در حجره
رسیده سلام علیک کردند حضرت بحال خود مشغول بودند جواب ندادند من و علیکم السلام گفتم آنها بعد
یک لحظه روان شدند و همانوقت حضرت بکمال سرعت برخاسته بر بستر نشستند و ریش مبارک خود را بدست گرفته
مکرر سه کرر فرمودند که منم که رو و پشت او برابر باشد و حالت جذبه طاری شد من حضرت را در کنار گرفتم فرمودند
بگذار تو کیستی عرض کردم که من غضنفرام فرمودند غضنفر کیست عرض کردم که غضنفر عبد رحمان فرمودند
کدام عبد رحمان ازینحالت من ترسیده گریان شدم و بدل گفتم که حضرت در دنیا مرا فراموش کردند بعد از لحظه
هر دو دست من گرفته تسلی کردند که تو از آن منی از آن من بعده باز بر بستر افتاده مشغول باستغراق شدند
همانوقت مرزا گلشن بیگ در حجره آمدند من آن ماجرا ذکر کردم مرزای موصوف گفتند که مبارک باد شما
که اینحالت همان بود که بر رسول الله صلی الله علیه وسلم طاری شده بود و در انحالت حضرت عائشه صدیقه
رضی الله عنها آنحضرت را در کنار گرفتند آنحضرت فرمودند بگذار کیستی عرض کردند که عائشه فرمودند کدام
عائشه عرض کردند بنت ابی بکر فرمودند کدام ابی بکر عرض کردند که عاشق محمد فرمودند کدام محمد الخ
حکایت چهاردهم در تصرف مولانا و تسلی مدح و ذم زبانی بنوخا صاحب و شاه غلام زکریا صاحب
صفی پوری از اولاد شیخ حضرت شاه صفی خلیفه مخدوم شیخ سعد قدس سره العزیز و مولوی قدرت الله
صاحب گوپاموی که هر دو مخلص و معتقد خاص حضرت مولانا بودند روزی بحضور آمده عرض کردند که حضرت
بدرخواست اهل غرض رقعه ها بنام کس و ناکس میدهند بعض مردم ازید گمانی گنهگار میشوند و بر بنده رقعه
همراه میدهند چنانچه دیروز یک سید پیش غلام علی خان داروغه باورچیخانه رقعه حضرت برده و تابی و مرید سید احمد

صاحب است رقعه را دیده گفت که شاید این سادات چهارم مولانا سید هند براین سخن فیما بین ما و او بسیار
مکابره شد بلکه نوبت بمجادله رسید و سید را یک حبه دستیاب نگردید این کلام شنیده فرمودند که هرچه کسے
در حق من گوید شما را بران تکرار و نزاع نمی باید کرد نه از مدح کسی خوشنود میشوم و نه از ذم احدی ناخوش میشوم
و این حکایت بداروغه نکو نیز رسید بعد دو سه روز یک سید دیگر رقعه حضرت پیش غلام علی خان مزبور برد
غورانیت پنجروپیه داد و گفت که اگر مولانا را ذره نفسانیت می بود گاهی نام من نمیگرفتند حکایت پانزدهم
در فریادرسی و همت باطنی و رهائی احمد خان میواتی که مرید بود شیخ غضنفر علی حکایت میکنند که احمد خان سپاهی بود
برادر حقیقی خان ساکن لکهنو که ترک دنیا نموده بحضور حضرت شب و روز حاضرباش بود او برای آوردن زوجه
بحضور از خویش رفته بود در انجا فیما بین او و خسر او قصه و فساد شده و نوبت زد و کوب رسید خسر او در کوتوالی
مستغاثی شده احمد خان داماد خود را مقید کنانید و بدست خود چیزے زخم زده خونچکان بحضور حضرت مولانا
برای فریاد آمد اهل مسجد که با احمد خان چشمک داشتند حال دریافته گفتند که احمد خان حضرت مولانا را همیشه
تنگ میکرد خوب شد که بسزا رسید حضرت مولانا مرا فرمودند که پیش کوتوال رفته بگو که احمد خان را فوراً بگذارد
عرض کردم که بر گفته من نخواهد گذاشت باز فرمودند که اگر اشتباه است همراه احمد خان می آید ساعتی نگذشته بود
که احمد خان را کوتوال رخصت کرد و بحضور حاضر گردید فقط حکایت شانزدهم کرامت حضرت مولانا
در اشراف خطره زبانی پیر خان صاحب مریدان سکنه مسجد خفیه باهم گفتند که بیشتر فتوح از نقد و جنس که می آمد حضرت مولانا
حق مامردم داشته برما تقسیم می کنانیدند از وقتیکه سادات پنجاب آمده اند هرچه می آید بالکل بایشان میدهند
و خیال حق مامردم نمیفرمایند روزی حضرت بعد نماز صبح همه سکنه مسجد را یاد فرموده روبروی خود نشانیده
اول حکایت کردند که در خانقاه حضرت مولانای جلال الدین رومی علی نبینا و علیه السلام پانصد کسان
از طلبا و فقرا متوکلین بطور اصحاب صفه میماندند از انجمله بعضی مردم را خطره گذشت که مولانا در محل وعظ
مذمت دنیا و اهل دنیا بدرجه کمال میفرمایند و هرگاه وزرا و امرا می آیند اخلاق و هم التفات بحال ایشان
میکنند و هرچه نذر و فتوح می آید قبول میفرمایند پس این فعل مخالف قول است حضرت مولوی معنوی برین
خطره مشرف گردیده فرمودند این عالم اسباب است اگر من رد نذور و فتوح کنم سامان خوراک و پوشاک
و ضروریات شما پانصد مردم چگونه شود بعد ذکر این حکایت ارشاد شد که جواب حق تلفی شما مردم بخدا
گفتن میتوانم و جواب ناخوشی سادات نزد رسول الله علیه الصلوة والسلام گفتن نمے توانم

حکایت هفتدهم مرید و معتقد باخلاص دلی شیخ انور علی بجنوری روایت می کنند چون در زمان قرب
انتقال حضرت مولانا که حالت استغراق داشتند اتفاق بیعت مرا شده بود بعضی صاحبان می گفتند که
بیعت در همچو حالت معتبر نیست در دل من ترددی پیدا میشد شبی بخواب دیدم که عمارتیست نهایت مصفا
و پاکیزه و در ان چهپای مرتاض مرتب است حضرت مولانا درانجا تشریف میارند آن وقت بنده را طلب فرمودند
طوریکه دستور بیعت شریف بود مکرر سرافراز فرموده معنی کلمه طیبه لا اله الا الله از من پرسیدند بنده حسب فهمید
ناقص خود عرض نمودم ارشاد شد که ازمعنی تو غیریت نمیرود آخرش آنحضرت به تعلیم و ارشاد معنی نفی غیریت
بنده را سرافراز فرموده لفظ شاد باش بحق بنده فرمودند از افضال و عنایت رحمانی باوجود کم علمی از آن وقت
مرا در عقیده توحید شکی و شبهی باقی نمانده **حکایت هیجدهم** زبانی شیخ انور علی مرقوم از حافظ علیم الله
نگرامی که عالم و فاضل و مرید خاص حضرت مولانا بودند منقولست که در آنجا میان حضرت مولانا قدس سره العزیز
بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز تشریف میداشتند من و قاضی عبد الکریم صاحب یکجا
بخدمت حضرت مولانا اکثر حاضر میشدیم روزی از قاضی صاحب گفتم که دل من برای مرید شدن میخواهد
اوشان از من گفتند که درین زمانه دو شخص در علم و زهد و تقوی شهره آفاق اند یکی مولانای عبد الرحمان
و دوم مولانا عبد العزیز دهلوی لیکن در علم معرفت الهی مولانای شاه عبد الرحمان بر اوشان فوقیت
دارند چنانچه شبی خوابی دیدم که شخصی مرا همراه خود گرفته در فرنگی محل بمکان لطیف و پاکیزه برده و در مکان
مذکور بزرگی اندرون پرده رونق بخش اند آنکس عرض نمود که علیم الله موجود است از اندرون پرده
بحکم قضا شیم شرف نفاذ یافت که این را نزد عبد الرحمان ببر او نزد شیخ عبد القادر خواهد برد فقط چنانچه
من همان روز بخدمت حضرت مولانا حاضر گشته خواستم که اظهار خواب ساخته مشرف به بیعت گردم
حضرت مولانا فرمودند که احتیاج اظهار ساختن خواب نیست هرگاه وقت بیعت تو خواهد رسید ترا
اطلاع خواهیم ساخت چنانچه بعد عرصه سه چهار ماه روزی بگوشه صحن مسجد مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز
مرا علحده طلبیده فرمودند که امروز وقت بیعت تو است من عرض کردم که شیرینی بیارم فرمودند که
هیچ احتیاج شیرینی نیست چنانچه همو نوقت بدون شیرینی مرا مشرف به بیعت خود فرمودند **حکایت نوزدهم**
زبانی میان محمد غوث صاحب که مرید خاص و معتقد قدیم حضرت مولانا اند منقول ست که بعد رحلت
فرمودن آنحضرت بروز چارم بوقت شب من تنها بر مزار شریف قیام نموده قصیده برده خوانده

سر بخواب بردم خوابی دیدم که حضرت مولانا از من میفرمایند که مریدان را رو بروی مرشدان بجز خاموشی
هیچ خواندن نشاید اینمعنی بخیالم هیچ نیامد شبی دیگر هم بدستور اراده خواندن قصیده شریف و دیگر وظائف خود
بر مزار شریف کردم آن شب چنان خواب بر من غالب گردید که تمامی وظیفه من قضا گردید آنوقت بر
ارشاد آنحضرت آگاه شدم **حکایت بیستم** زبانی میان محمد غوث صاحب منقولست که بعد رحلت
فرمودن آنحضرت بعرصه ده پانزده روز خوابی دیدم که حضرت مولانا از مزار شریف خود برآمده در صحن مسجد
استراحت میفرمایند و من بخدمت پای چپی حاضرم چنانچه ساق مبارک اندکی ضرب رسیده دیده عرض نمودم
که این ضرب بر ساق مبارک از کجا رسید فرمودند که بر وقت برآمدن از مزار من عرض کردم که
آنحضرت درینجا که مکانهای بسیار موجود اند چرا تشریف نمیدارند فرمودند که مردک با پس شریعت بیخبر است
حکایت بیست و یکم در استخلاص رستم علی چیله شاه سلطان صاحب مسمی رستم علی چیله شاه سلطان
در باغ شاه ان که بیرون شهر لکهنو متعلقه موضع تهوره واقع است می ماند وقت شب مردم سیتل منیار
موضع مذکور او را گرفتار کرده در چوکی و پهره مقید داشتند خواجه محمد شریف صاحبزاده شاه سلطان عرف
سید صاحب که معتقد حضرت مولانا بدل و جان بودند بر مزار شریف آنحضرت آمده گریه و زاری کرده
استمداد خواستند همانروز حضرت مولانا همت کردند که چیله مذکور رنجانده آمد ازو پرسیدیم که چگونه رهائی
یافتی او بیان کرد که بعد نیم شب حضرت مولانا شاه عبد الرحمان قدس سره العزیز دران مکان تشریف بردند
اکثر مردم خفته بودند و دو سپاهی بر پهره من نشسته بودند از تصرف حضرت آنوقت بر انها نیز غنودگی
طاری گردید حضرت دست من گرفته فرمودند که همراه من بیا همراه شدم هرگاه اندر شهر آمدند بیک آدم
همراه من کردند که این را در مسجد شاه سلطان صاحب برسان و خود غائب شدند **حکایت بیست و دوم**
روزی محمد حسین خانصاحب که مرید خاص حضرت مولانا بودند بیان میکردند که ابتدای حضوری من
بخدمت حضرت پیر و مرشد برحق فقط از تائیدات رحمانی گردید که ناگاه ولوله شوق قدمبوس
آنحضرت بدل پیدا شده مستفید خدمت شدم و فراوان سعادت دارین حاصل نمودم و مسمی
مرتضی خان برادر حقیقی کوچک من که معتقد و شاگرد حافظ وارث علی صاحب بود و از عقیده
توحید مثل حافظ مذکور او را هم نفرت کلی بود حاضر گشتن مرا بخدمت آنحضرت نهایت ناگوار خاطر داشته
هر روزه بکلمات لاطائل پیش می آمد روزی عجیب و غریب ماجرا رو داد که دران اثنا پیر حافظ مذکور

ازوالد خود رنجیده شده ازینجا بسمتی رفته بود برادرم که محبت و عقیدت از حافظ مذکور میداشت از باعث
رسوخیت خود جلد کمر بسته بسمت کانپور برای تلاش او راهی شد بعد عرصه دو سه روز مراجعت کرده
بخانه خود آمده از من گفت که طرفه واقعه بر من رو داد وقتیکه از شهر بیرون شدم آنحضرت یعنی پیر و مرشد
برحق همراه من بوده بانواع عنایات سرفراز فرمودند در عرصه سه روز آنحضرت یکساعت و یک لحظه
از من مفارقت نفرمودند حالا آنجناب مرا همین وقت بخدمت حضرت مولانا رسانید چونکه او را ولوله
شوق قدمبوسی بدرجه کمال بود مرا یکساعت فرصت نداده همونوقت بخدمت حضرت آورده بعد
قدمبوسی اراده عرض نمودن حال برادر خود از زبانش نمودم فرمودند که گذارش نمودن حالش را چه احتیاج
چنانچه او را همونوقت بشرف بیعت خود مشرف فرمودند و خلافت دستور او را اجازت خواندن تسبیحات
هفت روزه که بلا واسطه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بآنحضرت رسیده اند دادند و بانواع
فیوضات توحید وغیره سرفراز فرمودند **حکایت بست و سیوم** زبانی بنو خان صاحب روزی حضرت مولانا
ارشاد میفرمودند که مردی پیر سال مسمی بدا شاه بر دروازه حرم شریف مدام نشسته ناس یعنی تماکو سائیده
می فروخت ازو پرسیدم از چند مدت درینجا هستی گفت هفتاد سال گذشته که همین جا می نشینم و
ناس میفروشم گفتم که مردم آیند و روند ازینجا فیض میبرند تو که از هفتاد سال مقیم این درگاه هستی کرامت
حاصل کرده باشی چیزی نام خدا مارا بگو گفتا که درین مدت صورت مردم هزاران هزار برای طواف کعبه
آمدند و رفتند حالا یک انسان صورت بنظرم آمده او را هم هنوز زنار شکسته انشاء الله تعالی عنقریب خواهد شکست
گمان کردم که اشاره بمن میکند **حکایت بست و چهارم** اجازت قصیده برده از شاه محمد نظیر برای عندالله
دستگیر که درپنجاب بودند حضرت مولانا قدس سره العزیز میفرمودند که بسبب عمل قصیده شریفه صاحب
قدرت و برکت بودند و نسبت حضوری رسول صلی الله علیه وسلم داشتند چنانچه یکبار بدریا غسل میکردند
و کوه در نظر بود و کوه مذکور یکبارگی طلا شد مردم حضار دیدند ایشان التفات بران نکردند بار دیگر نظر کردند
بحال خود گردید و نیز میفرمودند که در حالت قصیده خوانی ماری در پایجامه شان در آمد و شان بهمان
حضور قلبی که میخواندند قصیده شریف را تمام کرده در روشنی چراغ دیدند مار مرده از پایجامه بدر افتاده
صاحب کشف چنان بودند که من بنا بر استجازت قصیده شریفه بخدمت شان رفتم پیش از درخواست من
گفتند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دی شب صورت شما نمائیده ارشاد کرده بودند که فردا این کس خواهد آمد

ورا اذن قصیده باید داد بعده اجازت دادند یک روپیه نذر گذرانیدم قبول کردند و پرسیدند که اراده اقامت
در بغداد و غیره ملک حجاز در دل شماست عرض کردم بلی فرمودند که حکم حضور اینست که در هندوستان در
هر کدام جا که پسند باشد استقامت نمایند مجرد شنیدن اینمعنی خیال طرف دیگر از خاطر بدر شد و عازم هندوستان
شدم **حکایت بست و پنجم** بزبانی خلیفه فتح علی شاه صاحب سجاده نشین که شبی حضرت مولانا مرشدنا
در تاریکی مشغول قصیده خوانی بودند ماری بر مصلای شریف رسید چنانچه دست مبارک حضرت بران افتاد
از پنجه دست مبارک یکسو کردند و بدستور بهمان حضوری قلبی مشغول ماندند بعد فراغت که در روشنی چراغ
دیدند آن مار بر مصلا افتاده بود **حکایت بست و ششم** باظهار حاجی محمد معظم صاحب لکهنوی مرید خاص
که در عهد سلطان غازی الدین شاه اوده جواهر خواجه سرا شیعه متعصب بود با سنیان عداوت قلبی میداشت
خصوصًا باین عبد ضعیف که در باورچیخانه خاص ملازم بودم عنادًا میخواست که بزور ترک مذهب کنانند
بلکه اهم حیله ذلیل و بیعزت گردانند چنانچه چند بار بحضور سلطان زمان بدگوی کرده و موثر نشد آخر الامر روزی
برملا از من گفت که عنقریب شما را بیعزت میکنم ازین امر نهایت اندوهگین میماندم روزی باتفاق شیخ
محمد عظیم تحویلدار که اوشان هم مرید حضرت مولانا بودند بحضور حضرت رسیدم محمد عظیم و غلام محمد طالب علم
مصاحب سما یک بحضور عرض کردند که محمد معظم سخت متردد است جناب مولانا صاحب پرسیدند خیر باد من حال
تعدی خواجه سرا مذکور عرض کرده استدعا نمودم که مرا ترک روزگار شاد و منظور است بشرطیکه از همت حضرت
آبروی و ایمان سلامت ماند خواجه سرا در مزاج سلطان نهایت دخیل است و هر وقت در فکر آبروریزی
من میباشد بشنیدن این کلام حضرت مولانا ساعتی سر فرو کرده فرمودند که خاطر جمع دارند هر که در فکر خرابی
ست همانکس خراب خواهد شد فقط همینکه من و محمد عظیم از حضور رخصت شده بطرف باورچیخانه میرفتیم
خبر یافتیم که همانوقت خواجه سرا مذکور بغضب سلطانی گرفتار شده پا بزنجیر مقید گردید و همه خدمات مفوضه او
بداروغه غلام علیخان متعلق شد **حکایت بست و هفتم** در اشراف بر خطره بزبانی شیخ انور علی صاحب
از مرزا فاضل بیگ داروغه پوشاک خاص شاهی که نهایت ذی علم و صاحب زهد و تقوی اند منقول است
که در ایام طالب علمی که من اکثر برای نماز جمعه بمسجد مولانا شاه عبد الرحمان قدس سره العزیز میرفتم روزی
از روزهای جمعه بدل خود اراده نمودم که انشاالله تعالی امروز بعد نماز از حضرت مولانا صاحب در معنی
کلمه طیبه لا اله الا الله بار و قدری بسیار مناظره خواهم نمود چنانچه حضرت مولانا بر اراده من آگاه شدند بر گاه

بعد فراغ نماز نیت رو و قدح در معنی کلمه طیبه بخدمت حضرت مولانا نشستم ناگاه لرزه بر اندامم افتاد و زبانم جملا
طاقت گویائی نیافت بدل خود نهایت نادم و شرمنده شدم از انوقت عظمت و جلالت حضرت مولانا
قدس سره العزیز بدلم نشست **حکایت بست و ششم** در کشف حضرت مولانا قدس سره العزیز میر کرامت حسین
صاحب رئیس رای بریلی که مرید خاص حضرت مولانا هستند زبانی قاضی عبد الکریم صاحب نگرامی که اجازت
وخلافت از حضرت مولانا داشتند نقل میکنند که روزی قاضی صاحب موصوف از بریلی در لکهنو آمده بخدمت
جناب مولانا حاضر بودند در انوقت شخصی از سکنه لکهنو بحضور حاضر آمده عرض کرد که من سوالی دارم و نمی
میدانم که جناب صادق القول اند معهذا میخواهم که حضرت جواب است بفرمایند و از کسر نفسی انکار حق
نکنند جناب مولانا فرمودند که انچه پرسیدن است بپرس او پرسید که حضرت کشف میدارند یا نه حضرت
اقرار یا انکار کشف هیچ نکردند اندک تامل کرده فرمودند که تو پریروز نیز اراده آمدن اینجا داشتی ملک تا
فلان مقام آمده پس باشدی و دیروز نیز تهیه اینجا داشتی شخصی ترا بجای دیگر کار برد و امروز در اینجا آمده
امتحانا سوال اسکینی سائل مذکور تصدیق کرد که حق همین است که بحضور مکشوف شد فرمودند یک سخن برای
بهتری خود دیگر بشنو که بار دیگر امتحان کدام فقیر نخواهی کرد و الا خطا خواهی یافت **حکایت بست و نهم**
زبانی میر موصوف قاضی صاحب ممدوح نقل میکردند که بالمشافه من یک عالم متبحر نامش یاد نمانده
سیاح بود شاید از طرف مشرق آمده بود کتب بسیار همراه داشت بمقدمه وحدت وجود چند روز
بحضور حضرت مولانا بحث و تکرار داشت آخر از قوة جاذبه حضرت مولانا قدس سره العزیز ملزم شد بمعتقد
گردید و گفت که از خروار کتب ها تا چند سال تسلی من نمی شد انچه از صحبت حضرت در زمان قلیل تسلی
من شد الحمد لله علی احسانه خوب یاد نیست که مشرف به بیعت از حضرت مولانا قدس سره العزیز شد یا نه
حکایت سیم زبانی خلیفه فتح علی شاه صاحب جای نشین حضرت مولانا قدس سره العزیز مسموع است
سید عبد الله قاری عبد القادر صاحب ساکن فتحپور بعد وفات قاری موصوف که هر سال برای خواندن مولود شریف در خانقاه حضرت مولانا
می آمدند و از حضرت مولانا و مرشدنا استدعای اولاد نمودند میکردند روزی سید صاحب موصوف بهزاران الحاح و زاری استدعای
اولاد کرده سر خود را بر پای مبارک آنحضرت نهادند حضرت مولانا بخنده در آمده نشست و نه بزور و یک
از ان هر دو کف بر پشت سید موصوف زده فرمودند که برو انشاء الله تعالی تو صاحب اولاد خواهی شد چنانچه
بعد چند سال معلوم شد که از سید موصوف دو فرزند و یک دختر بوجود آمد **حکایت سی و یکم** زبانی خلیفه

فتح علی شاه صاحب ممدوح حسب ارشاد مولانا منقولست که وقت استقامت در مسجد کلان بلده حیدرآباد
قریب نیم شب عجیب و غریب ماجرا رو داد که بزرگی از بالای مسجد مذکور بزیر آمد و بحوضی که در صحن مسجد واقع است
غسل نموده باز بر بالای مسجد پران میشود دفعات اینحرکت ازان بزرگوار دیدیم و مولوی رحمت بخش که در آنجا
نزدم موجود بودند گفتم که تو این بزرگ را شناختی او گفت من نشناختم گفتم که این بزرگ ابدال است که
طاقت پرواز هم دارد بعد آن هرگاهیکه من برای زیارت کعبه شریفه رفتم در آنجا همان شخص را دیده از مولوی
سابق الذکر گفتم که تو این بزرگ را شناختی این بزرگ همان ابدال است که ترا در مسجد حیدرآباد بوقت نیم شب
معائنه کنانیده بودم اوشان گفتند که درست است **حکایت سی و دوم** شاه صاحب موصوف
نقل میکنند که بعد وفات حضرت مولانا قدس سره روزی بر طبیعتم نهایت تردد پیش آمده بود بجناب
حضرت مولانا و مرشدنا بطور عرض کردم که تا رفع تردد آب و طعام نخواهم خورد روز سوم گذشته بود
و من در روضه بودم که در حالت مراقبه دیدم حضرت مولانا میفرمایند که شیرینی پیره بخور عرض کردم که تا
رفع ملال دل خود هیچ نخواهم خورد چنانچه همونوقت شخصی دونه پیره های تازه بدست خود گرفته و دروازه
روضه شریف کشاده بدست من داد من هیچ نخوردم و بر طاق مقبره شریف نهادم بعد آن هم چیزی
غفلت بر دلم طاری شد دیدم که حضرت مولانا از من میفرمایند که اگر پیره های نمیخوری چیزی شیر بنوش
من بطور سابق گذارش نمودم که ناگاه یک زن اهیر که از همسایه باشد چیزی شیر معقول در ظرف گلی آورد
و دروازه مقبره شریف کشاده پیشم نهاد و شیر را نیز بر طاق نهادم و باین عنایت بغایت سجده شکر رحمانی
بجا آوردم و شیر و پیره های عطیه حضرت مولانا و مرشدنا خوردم بمجرد خوردن آنچه ترددات بر دلم بود
بالکل مندفع گردید **حکایت سی و سوم** در تعلیم بعالم رویا **و مطابق آن** در ظاهر در حین حیات
سید زین علی ساکن شیخپور علاقه فتحپور سهوه نقل میکنند که در آخر زمانه سلطنت غازی الدین حیدر
شاه اوده در لکهنؤ آمده بشرف بیعت حضرت مولانا قدس سره العزیز مشرف شدم و شجره چشتیه صابریه
بدستخط حضرت یافتم لیکن چیزی دیگر تعلیم و تلقین نفرموده بودند بوطن خود رفتم در موضع مسکن من
اتفاقاً خیراتی خان مرید شاه مراد الله صاحب نقشبندی بهرائچی مهمان وارد شدند وقت شب اوشان
مرا دوستانه تعلیم نمودند که در مراقبه نشسته بر دل نقش الله برنگ طلائی تصور نموده بذکر خفی الله الله
میکرده باشند و خیال نمایند که درمیان قلب یک شمع روشن است که شعاع آن بدماغ میرسد

مطابق گفته خان مذکور شغل مذکور شروع کردم بعد یک ماه ماده جنون در من پیدا شد و خیالات فاسده
و رغبت بطرف فسق و فجور پیدا گشت گاهی اراده زناکاری و گاه شراب خواری و گاهی غارتگری وغیره
خطرات فاسده بخاطر میگذشت و در نماز وغیره رغبت نمی شد لیکن نماز تهجد و درود خوانی هم میکردم روزی
وقت شب بجلسه نماز نشسته درود میخواندم و رجوع بحضرت مولانا نموده بدل خود گفتم که پیش از بیعت در
طبع من هیچ خیالات نبود حالا نوبت جنون رسیده مولانا خبرگیری نمیفرمایند همانوقت غنودگی آمد بخواب
دیدم که حضرت در مسجد خود نشسته وضو میکنند و میان فتح علی شاه صاحب وضو میکنانند من سلام کردم
حضرت پرسیدند که خیر است پریشان خاطر چرا هستی عرض حال کردم فرمودند که بعد هر نماز یک تسبیح فلک
فی الافلاک میخوانده باشی چشم بیدار شد همانوقت این لفظ نوشته داشتم و بعد نماز صبح شروع کردم
بمجرد خواندن آن خطرات فاسد رفع شدن گرفت بعد چند روز افاقت کلی یافته در لکهنو آمده قدمبوسی
حضرت حاصل کردم بعد نماز عصر بحضور عرض کردم که من مشرف بیعت شده بودم مگر چیزی شغل اشغال
ارشاد نشده بود امیدوار تلقین هستم حضرت در حجره تشریف برده مرا در تنهائی یاد فرمودند و دروازه حجره را
بند کنانیده پرسیدند که گاهی شما را چیزی برای خواندن گفته بودم عرض کردم که گاهی نه به تکرار پرسیدند و
فرمودند در خواب یا بیداری چیزی گفته بودم عرض کردم که در خواب که بحالت جنون بودم ارشاد شده بود
که لفظ فلک فی الافلاک میخوانده باشی متبسم شده پرسیدند که از آن چیزی فائده بر داشتی یا نه عرض کردم
که من مجنون شده بودم بدولت آن لفظ بحضور رسیده ام حضرت فرمودند که مرشد طبیب حاذق میشود
موافق مزاج مریض تشخیص علاج میکند شغل قلبی که از آن جذبه پیدا میشود ابتدا مناسب حال شما نبود
بعده ترتیب شغل ذکر نفی و اثبات تعلیم فرمودند **حکایت سی و چهارم** زبانی میان کریم بخش
صفی پوری شیخ موصوف ناقل اند که چودهری عنایت احمد رودلوی که معتقد و متوسل حضرت مولانا
بودند در عهد نواب سعادت علی خان بهادر مقید شدند حضرت مولانا متوجه استخلاص او بودند چنانچه
روزی من کریم بخش را پیش محمد علی شاه صفی پوری که در لکهنو وارد بودند فرستاده پیغام گفتند
که آنصاحب بحضور پیران خود رجوع نموده استدعای مخلصی عنایت احمد موصوف نمایند چنانچه من پیغام
رسانیدم روز دیگر میان غلام ذکریا صاحب پیرزاده صفی پوری را فرمودند که از طرف من بخدمت
شاه کفایت الله صاحب رفته بگویند که بحال عنایت احمد رحم فرمایند چنانچه میان غلام ذکریا رفتند

شاه کفایت الله صاحب از دور دیده پیش ازانکه ایشان پیام رسانند از خود گفتند که میان ذکری آیند
یا میان یحیی آیند من عنایت احمد را نخواهم گذاشت چونکه یحیی نام والد غلام ذکریا بود او شان را این سخن
ناگوار آمد پرسیدند که شاه صاحب چه فرمودند شاه صاحب گفتند که یحیی نام پدرم نیز هست هرچه گفتم به پدر خود گفتم
بعده گفتند که مولوی عبد الرحمان صاحب همین جواب بگویند غلام ذکریا بحضور حضرت مولانا آمده انچه ماجرا
گذشته بود بیان کردند حضرت فرمودند که شما بار دیگر رفته از طرف من بگویند که تقصیرش معاف فرمایند
و از قید بگذارند غلام ذکریا عذر کردند که میترسم که از زبان مجذوب حرفی بد در حق من براید فرمودند که تو
فرستادهٔ من میروی ترا چه خطر است حسب الارشاد مکرر رفتم شاه ممدوح باز صورت ایشان دیده پیش از
بیان پیام گفتند که تا زندگی خود نخواهم گذاشت غلام ذکریا آمده بیان کردند حضرت مولانا شنیده اندک
تامل کردند بعده سر از جیب برداشته گفتند که اگر در زندگی نخواهد گذاشت بعد مرگ خود خواهد گذاشت در
همان هفته شاه کفایت الله قدس سره راهی ملک بقا شدند و همان روز عنایت احمد مخلصی یافت **حکایت**
سی و پنجم شیخ کریم بخش مذکور روایت میکنند که مولوی نصرت الله متخلص به ذاتی در مذهب تشیع
غالی بود اکثر به خدمت مولانا آمد و رفت میداشت بعد چندگاه معتقد شده مرید گردید و تعصب مذهبی گذشت
تا اینکه شعری تصنیف کرده بحضور مولانا گذرانید و آن اینست   ذاتیا چون تنگ آرم معبود را و رشان عبد
من که رحمان را بشکل عبد رحمان یافتم به حضرت [illegible] نمودهٔ تاج خود و صلهای شعر مولوی نصرت الله
ذاتی عنایت فرمودند سعادت فراوان نصیب وی شد و خوش اعتقاد گردید **حکایت سی و ششم**
هزبانی خلیفه صحیح علی شاه صاحب و هم زبانی بنو خان صاحب در زمان وزارت نواب معتمد الدوله بهادر
دل بتهمن داروغه عمارت سرکار نواب ممدوح غلام حسین تاجر لته را ناگاه طلب داشته مقید ساخت
و بالیش [illegible] در کاخها انداخت چونکه غلام حسین مرید و معتقد با اخلاص بود قاسم علی برادرش قریب یکپاس
شب گذشته بحضور حضرت مولانا قدس سره العزیز حاضر آمده فریاد و فغان کرد حضرت فرمودند که مضطر
نباید کرد الله تعالی فضل خواهد کرد قاسم علی که مرید مزاجدان بود در عرض و معروض گستاخ است گذارش کرد
که وقتش [illegible] همین است که حضور بحکم ناطق مخلصی و فرمایند والا غلام حسین تا فردا زنده نخواهد ماند
که دل بتهمن و جلمه گرفته پانزده هزار روپیه از وی میدارد و برای تهدید بیحرمت خواهد کرد و غلام حسین
بدست نبود کار دگرفته نشسته است و عزم بالجزم کرده که بکلیه بیحرمتی خود اگر خواهم شنید بود تسلیم خود

کار وزده هلاک خواهم شد حضرت فرمودند که من جان وعزت او را سپرد خدا نمودم فردا بعزت تمام خود خواهد آمد
مگر او را بگوئید که کسی را دادن یک خرمهره قبول نکند و دعوی باقیات قیمت مال خود نماید انشاء الله تعالی
ز سرکار وزیر ده هزار روپیه خواهد آورد و یک روپیه از کسی نخواهد گرفت تا قریب نصف شب قاسم علی حاضر
بوده اینهمه بشارت حاصل کرده پیش غلام حسین رفته او را بارشاد حضرت مطلع ساخت آخر شب اعظم علیخان
داروغه دیوانخانه نواب ممدوح که مختار کل بود در انتقام وارد شده پای غلام حسین مذکور در کاٹهه دیده
نهایت برهم شد که کدام کس بر تو این ظلم کرده است غلام حسین حال آن تهمتن مذکور بیان کرده فوراً
از قید گذاشته گفت که فردا آن تهمتن را سزا خواهم داد و آنچه باقی تو در سرکار است حساب کرده خواهم داد نامبرده
چنانچه همچنان شد **حکایت سی و هفتم** بتاریخ دوم رجب سنه ۱۲۶۶ هجری بر آستانه فیض کاشانه
حضرت شیخ العالم دستگیر بیکسان مخدوم احمد عبد الحق صاحب علی نبینا و علیه السلام حاضر بودم در آنجا
با سید روشن علی صاحب رئیس قصبه نگرام که بحضور حضرت مولانا عقیدت از قدیم میدارند و استفاده
مثنوی معنوی هم از آنحضرت نموده بودند با راقم الحروف ملاقات شد عند التذکره ملفوظ شریف بیان نمودند
که در سنه ۱۲۵۲ فصلی شیخ علی بخش رئیس کسمنڈی از طرف سرکار سلطانی چکله دار مهونه باڑی وغیره بودند
و من از طرف ایشان تحصیلدار رسوه بودم بتاریخ یازدهم ذیحجه یوم پنجشنبه سنه ۱۲۶۱ هجری یکپاس شب
باقیمانده بعد فراغ تهجد اندک غنودگی داشتم صورت مثالی حضرت مولانا قدس سره روبرو شد ارشاد
کردند که امروز در محفل رسول مقبول صلی الله علیه وسلم شاه چاند درویش حسن پوری بنده و مولوی مراد الله
شاه صاحب بهرایچی سعی شیخ علی بخش شما کرده بودند از حضور پرنور شیخ مذکور را خطاب خانی بهادری
شده است فقط صباح آن این حکایت رویای خود شیخ علی بخش صاحب بمقام باڑی نوشته فرستادم
شیخ صاحب نوشتند که بمقتضای محبت همچو خواب وخیال در حق ما دیده باشند بعد چندی امیر سنگه
زمیندار قیام پور علاقه دریاآباد که مجرم فراری و اشتهاری بود بدست ملازمان شیخ علی بخش گرفتار
گردید و او را بحضور سلطان خلد الله ملکه فرستادند و از حضور سلطان بخطاب شیخ علی بخش خان بهادر
مخاطب شدند **حکایت سی و هشتم** دیگر سید موصوف ناقل اند که در سال گذشته یعنی در سنه ۱۲۵۵ فصلی
شرکای زمینداری با من مخالف شده متفق گردیدند که این کس را بحیله حساب و کتاب طلب داشته گرفتار باید کرد
و اگر مقابله نماید باید کشت و من ازین بداندیشی آگاه بودم چنانچه در نگرام روزی در مجمع خود مرا طلب کردند

جریده دران مجمع رفتم دیدم که آنجا مردم مسلح بسیار فراهم هستند و عند الملاقات مخالفان من درشتی
شروع کردند بر فساد نیت شان متنبه شده اضطرابی بخاطر من پیدا شد بدل گفتم که آخر هلاک خواهی شد
اگر موت باوضو باشد بهتر است گفتم که یاران وقت نماز عصر می رود اگر اجازت باشد من ادا کرده بیایم
آنها گفتند نماز را کدام مانع است برخاسته وضو کردم و در گوشه مکان رفته نماز عصر ادا ساختم و بعده در سجده
رفته بروح حضرت مولانا رجوع نموده گفتم که اینوقت نوبت بر جان و آبروی من است بجز آنحضرت یاری
و مددگاری نیست همانوقت صورت مثالی حضرت مولانا بنظر آمده گفت که هیچ اندیشه مکن ترا بحفظ و امان خدا
سپردم ازین مجمع برخیز و برو بمجرد این مشاهده دل قوی گردید بعد فراغ نماز از مخالفین گفتم که امروز رخصت میشوم
بروز دیگر فهمیده خواهد شد از همت مولانا هیچکس دم نزد صحیح و سالم بخانه رسیدم حکایت سی و نهم
حاجی محمد معظم صاحب ناقل اند که روزی برای قدمبوس حضرت مولانا قدس سره العزیز از خانه خود می آمدم
در اثنای راه دو خطره بخاطر گذشت یکی آنکه من اکثر بوقت تناول طعام حاضر شدم مولانا چیزی عنایت
نکرده اند دوم آنکه مولوی رحمت بخش رفیق سفر و حضر حضرت مولانا مرد فاضل است مولانا اوشان را
همراه خود طعام نمیخورانند موجبش چیست هرگاه در مسجد رسیدم دیدم که حضرت مولانا در گوشه جنوبی مسجد
نشسته تنها طعام میخورند سلام کردم فرمودند محمد معظم پیش بیا نزدیک خود نشانیده چند جلیبی داده فرمودند
که بخور او اب بجا آورده خوردم و بدل خود گفتم که جواب یک خطره حاصل شد بعده فرمودند که یک حکایت
نقل میکنم بشنو چنانچه نقل کردند که پیش یک صوفی صوفی دیگر مهمان آمد وقت شب صوفی میزبان
ما حضر خود پیش مهمان داشت که بخورید مهمان دریافت که همین طعام بخانه صوفی بود که پیش من گذاشته است
مبالغه نمود که شما هم بخورید و در نیت میزبان بود که من نخورم تا مهمان سیر شود آخر از مبالغه باهم نشسته
خوردن طعام شروع کردند و چراغ که در انجا بود خاموش کردند صاحب خانه دست کشید تا که مهمان بخورد
و مهمان نیز دست کشید تا میزبان بخورد طعام بحال خود نهاده ماند و هر دو صوفی گرسنه ماندند فقط ارشاد
کردند اگر اینچنین نیت هر دو یکسان باشد آنها را باهم طعام خوردن درست است والا صوفیان که
نه اینچنین نیت داشته باشند حرام است فقط ازین حکایت خطره ثانی رفع گردید حکایت چهلم زبانی
سپو نعمان غوثی نامی مینار جانب جنوب از مسجد سکونت داشت چنانکه راه بعرض دو سه گز درمیان [illegible]
دیوار جنوبی مسجد درمیان است و بطرف مکان او دروازه جنوبی مسجد کشاده میماند غوثی مذکور درمیان

دروازه می خفت و از نیم شب بیدار می ماند بنوخان روایت میکنند که شبی من در دروازه جنوبی نشسته بودم
شخصی از غوثی مزبور گفت که چرا در ڈیوڑهی افتاده میباشی اندرون خانه چرا نمی خسپی او بجواب گفت که درینجا
فائده اینست که بالای اینمکان در مسجد مولوی عبدالرحمان صاحب میباشند که غوث و قطب وقت اند از نصف شب
برخاسته مشغول ذکر و شغل میباشند و آخر شب اذان میگویند آواز ذکر و اذان می شنوم محبت اوشان
در دلم می افزاید منکه مرد گنهگارم شاید همینقدر سبب نجات من باشد فقط رجب علی پسر غوثی که مرید حضرت
مولانا است میگوید که پدرم با مولانا کمال اعتقاد و محبت داشت از قدرت خدا همراهی مولانا در انعالم
نیز کرد یعنی بتاریخ ششم ذیقعده روز جمعه بعد دو پهر بمرگ مفاجات فوت کرد و وصیت کرد که جنازه من
طیار کرده جلد بحضور مولانا برید چنانچه در طرفة العین جنازه او طیار شد از آنجا که آنروز از صبح بشیر و کوچ
حضرت مولانا مجمع خلائق درین محله بود و گرد و پیش مسجد هزارها مردم منتظر نماز جنازه حضرت بودند ناگاه
جنازه پدرم برداشتند مردم گمان بردند که جنازه مولانا میرود از هر چهار طرف دویده مسابقت جنازه کردند
و درین مسجد شریک نماز او شدند در انوقت حضرت مولانا را غسل میدادند بعد عصر که حضرت مولانا مرقد را
منور کردند همانوقت غوثی نیز دفن شد و هر خاص و عام را بر مغفرت و نجات غوثی مذکور اذعان کلی
گردید غرض انکه محبت بزرگان اینچنین کارها میکند حکایت چهل و یکم در بشارت جنت پیر بخش نامی
سقه در اندرون خانقاه حضرت سکونت داشت ظاهرا شرابخواره و قمارباز و متصف بعیوب شرعی بود
روزی حضرت مولانا بطرف بیت الخلا میرفتند بر زینه مسجد پیر بخش آمده بر قدم افتاده گفت من گنهگارم
نمیدانم که در انجام من چه خواهد بود حضرت پرسیدند کیست گفت بهشتی ارشاد شد تو بهشتی دیگر چه میخواهی
این سخن از زبان حضرت شنیده سقه مذکور را یقین کلی گردید که نجات من شد دعا و ثنای بسیار گفت
و مستعد شد ذکر و بعد چند روز سقه مذکور تائب شده بخوشحالی بر جمعه فوت کرد و جنازه او بر دروازه مسجد آوردند با وجود آنکه
تشریح بود حضرت بنفس نفیس خود بیرون مسجد نماز جنازه او خوانده فرمودند که بهشتی است حکایت
چهل و دوم از مرزا صادق بیگ صاحب مرید حضرت مولانا قدس سره العزیز منقولست که روزی
در رمضان علما صاحب که از مریدان حضرت مولانا بودند از حضرت مولانا مستفسر شدند که نجابت علی
شاه صاحب مجذوب اند یا بری سودائی حضرت مولانا قدس سره ارشاد فرمودند که شاه صاحب ممدوح
سلطان المجاذیب اند از حال کشف اوشان بخوبی آگاه هستم و بیان کردند که هنگام اقامتم در مسجد

حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره شخصی هر روزه بوقت دوپهر روز بر آمده آب نوشیده میخفت روزی آنکس را
در آنجا آب بهم نرسید تشنه بخواب رفت حضرت نجابت علی شاه از کشف باطن خود دریافته یک آبخوره
آب بدست یک طفل داده بقید نام گفتند که فلانرا بده چنانچه طفل مذکور او را بیدار کرده آب نوشانید آنشخص
آب خورده باز بخواب رفت چنانچه همون روز من صادق بیگ معه میر رمضان علی و میان غلام ذکریا
صاحب برای زیارت بدرگاه حضرت مخدوم صاحب رفته وقت مراجعت پیش شاه صاحب موصوف
رفتیم بمجرد دیدن بجانب میر رمضان علی مخاطب گشته فرمودند که روبروی مرشد خود مرا بهری سودائی میگفتی
از آنوقت بر مایان کشف اوشان ظاهر گشت و فرمودند حضرت مولانا بیقین پیوست مثل مشهور است
که ولی را ولی می شناسد **حکایت چهل و سوم** زبانی میان محمد غوث صاحب مرید خاص مولانا
قدس سره منقولست که در ابتدای تشریف آوری حضرت مولانا قدس سره در مسجد تیندائن لکهنو نامی مردی
مرید حضرت مولانا بدون اطلاع آنحضرت بجناب حضرت نجابت علی شاه رفته چیزی گستاخی نمود از تاثیر
شاه صاحب ممدوح در بدنش نهایت سوزشی پیدا شد نامبرده از آنجا فرار شده نزد حضرت مولانا حاضر شده
اظهار حال نمود فرمودند که چرا بجناب شاه صاحب گستاخی و بی ادبی نمودی چونکه همونوقت حضرت مولانا غسل
نموده بودند و در سقاوه اندکی آب باقی بود فرمودند که ازین آب او را غسل دهانیده دهند بمجرد غسل
آن آتش فرو شد بعد از آن فرمودند که آینده گاهی در خدمت بزرگان گستاخی نخواهی نمود **حکایت
چهل و چهارم** زبانی فتح علی شاه صاحب جانشین حضرت مولانا قدس سره العزیز منقولست که روزی
در ایام برشکال در کوتهری که سابق قریب حجره مبارک واقع بود حضرت مولانا اطعام میخورانیدم و قریب بود
که سقف و دیوار آن منهدم گردد همرهان حاضرین از بیرون کوتهری با لحاح تمام عرض میکردند که آنحضرت
زود از کوتهری بیرون شوند و آنحضرت بخوشحالی و دلجمعی تمام نشسته ماندند و فرمودند که تا بودن من نخواهد افتاد
وقتیکه از طعام وغیره بخوبی فراغت کرده بیرون کوتهری تشریف آوردند فوراً کوتهری مذکور منهدم گردید فقط
حکایت چهل و پنجم زبانی نوخاص صاحب حضرت مولانا قدس سره العزیز [illegible] شخصی
دزدی میکرد بدرگاه خدا تعالی او را هدایت فرمود پیش فلان بزرگ حاضر آمده توبه کرده مرید شده خدمت
وضو کنانیدن مرشد سرفرازی یافت شبی وقت نیم شب در خانه همسایه یک زن آه و ناله میکرد
مرید مذکور بر دروازه آن زن رفته پرسید که حال چیست دو عورت یکی پیر و دیگر جوان در آنخانه بودند آنت

پیرسال گفت که پسرم زوجه خود را بمن گذاشته بسفر رفته است و زوجه او انوقت دروزه میدارد و مارا روغن
چراغ هم میسر نیست که در روشنی بزاید مدیگر خورد و نوش چه رسد بدان شخص رحم آمد و باخود گفت که صد بار در
برای نفس خود کرده یکبار الله هم باید کرد چوب ست خود که بمکان مرشد نهاده بود برداشت و بالای سقف
یکخانه رفته اندرون خانه خرید بقدر ضروریات یکماهه روغن وجنس وغیره وزدی کرده بآنها رسانید که
کارروائی خود سازید بعد ازان بکار مفوضه خود حاضر شد وقت وضو مرشد پرسید که کجا رفته بودی او حقیقت حال
بعرض رسانید فرمودند که خدا ازین وزدی تو راضی شد و من نیز راضی شدم و کار تو تمام کردم آن وزد
همانوقت ولی شد فرمودند که معنی اولئک یبدل الله سیاتهم حسنات همین است **حکایت چهل و ششم**
در حکومت قطبیت حضرت مولانا ربانی پنوخان صاحب چون نواب معتمد الدوله بهادر
از وقت صاحبزادگی رفیق غازی الدین حیدر بودند در حیات نواب سعادت علی خان بهادر بسبازش
جان بیلی صاحب استحکام جانشینی غازی الدین حیدر بعد انتقال سعادت علی خان بهادر خفیه ساخته
نائبت خود قبول کرانده بود چنانچه بمجرد جلوس غازی الدین حیدر معتمد الدوله نائب گردید بعد یکسال که
بهمراه مرشدزادهٔ آفاق بنابر استقبال لارڈ صاحب تا فتح آباد رفتند و در غیبت معتمد الدوله مخالفان
مزاج غازی الدین حیدر منحرف ساختند و خبر گذشت که بعد رخصت مرشد زاده معتمد الدوله دو گهری در تخلیه
بالارڈ صاحب مشوره کرد برامیمنی بعد مراجعت فرخ آباد معتمد الدوله معاتب شده خانه نشین گردیدند
و مرزا حاجی صاحب و آفرین علی خان و میر خدا بخش در پیش گشته داد تعصب مذهب دادند و سنیان
را بنهایت تنگ کردند معرفت فقیر محمد خان بهادر رجوع معتمد الدوله بخدمت مولوی انوار الحق صاحب
شد مولوی صاحب قدس سره راضی شده فرمودند که بحال شدن میتواند بشرطیکه مولانا شاه عبد الرحمن
صاحب منظور فرمایند چنانچه شاه سید گلزار احمد صاحبزاده شاه محمد اسمعیل صاحب رزاقی را پیش مولانا
فرستادند سید گلزار احمد شاه صاحب بعد سلام نیاز مولوی انوار الحق صاحب بیان کردند که مولوی صاحب
گفته اند که معتمد الدوله سید است و از کردار ناشایسته خود تائب گشته رجوع آورده است و عهد میکند که انچه
میر خدا بخش وغیره اعلانات تبرا وغیره بدعات شروع کرده اند آنهمه موقوف خواهم کرد و احدی را ایذا نخواهم داد
لهذا من تقصیرات او معاف نموده ام آنجناب نیز قصورش معاف کرده بحال فرمایند مولانا بعد تامل فرمودند
که درانچه خوشی و رضای مولوی صاحب است چشم ما روشن سید گلزار احمد شاه عرض کردند که برین کاغذ

حضور دستخط منظوری کرده دهند ارشاد شد که مراخوشی مولوی صاحب منظور است همین نوشته خواهند داد
سید موصوف مکرر عرض کرد که مولوی صاحب گفته اند که بدون دستخط خاص مولانا هیچ نخواهد شد
بران مولانا ساعتی تامل کرده فرمودند که اگر از من دستخط می کنانند بخدمت مولوی صاحب قبله گفته دهند
که معتمد الدوله بنا تها اور بن کے بگڑ گیا اور پھر بنتا ہے اب بگڑ نہ بگڑ جاے لهٰذا گفتن این سخن کاغذ
مرسله مولوی انوار الحق دستخط کردند فردای معتمد الدوله باز بحال شده مختار کل زیاده از سابق گشتند
و میر خدا بخش وغیره روافض مقید شدند و پلٹن حیدری تبرائی موقوف شد و سبحان علی خان وغیره از راه
طعن گفتند که معتمد الدوله بهادر سنی شدند بنا بر رفع مظنه مردم در محرم آینده غلو بسیار کرده عموماً نسبت
سنیان و خصوصاً بر فرنگی محل چنانچه فقیر محمد خان و منیر و خان سرداران اهل سنت بحضور مولانا پیام کردند
که آنحضرت در مسجد لی قید سر اشنسته اند مناسب است که در عشره بمکان قلب مسجد دیگر سکونت فرمایند
حضرت در جواب گفته فرستادند که اگر الله تعالی را عزت عبد الرحمان داشتن است اگر در بازار خواهد نشست
کسی او را بیعزت کردن نمیتواند و اگر بیعزت کردن منظور خدا باشد در قلعه آهنی محفوظ نخواهد ماند بعد ازان
هرگاه معتمد الدوله بیخ کنی عمارات شهر شروع کرد و مخالفت با مرشد زاده و بادشاه بیگم بر ملا کردند بسیار مردم
شکوه و شکایت معتمد الدوله پیش مولانا می آوردند و عالمی در خرابی او شد مولانا فرمودند که حالا تک
او هیچ نخواهد شد هر چه مرضی او باشد بکند این مکانات وغیره که منهدم میسازد بعد خرابی از سر نو معمور و آباد خواهد شد
هر مقام را میکنند گویا قطب و غوث وقت کلاه گرفته همراه اوست هرگاه تواتر التماس پیش کردند صاف
فرمودند که معتمد الدوله و غازی الدین حیدر دو نرد چو سر اند باهم پیوسته که آنرا جگ میگویند بدون موت
احدهما جگ نخواهد شکست چنانچه بعد فوت غازی الدین حیدر فرمودند که اقبال معتمد الدوله تمام شد
مردم گفتند که مرشد زاده زیاده از پدر خود فرمانبردار او شدند ارشاد شد که عنقریب اثر فرمانبرداری او ظاهر
خواهد شد چنانچه بعد شش ماه نصیر الدین حیدر فردوس منزل معرفت صاحب کلان بهادر او را
مقید کردند و مطابق ارشاد حضرت بوقوع آمد ازین معلوم شد که مالک عزل و نصب حضرت مولانا بودند
بعد محبوسی بعضی دولتخواهان معتمد الدوله باز رجوع کرده بودند حضرت مولانا فرمودند که بپاس سیادت عزت
او نگاه داشته شد یقین است که مع مال و اسباب ازینجا بدر شود فقط حکایت چهل و یکم از مناقب
مرید صادق حضرت مولانا قدس سره ناقل اند که روزی بحضور حضرت مولانا حاضر بودم شخصی آمد و پرسید

که تصویر ذی روح دیدن جائز است یا نه حضرت فرمودند که حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه در خلافت خود
وحیا کلبی رضی الله عنه را که حضرت جبرئیل علیه السلام نیز بشکل وی نزول میکردند برای دعوت یک بادشاه
کافر بطرف اسلام فرستاده بودند هرگاه وحیا کلبی پیش بادشاه رفته تبلیغ رسالت کرد بادشاه مذکور
پرسید که شما پیغمبر خود را دیده اید گفت بلی دیده ام بادشاه مرقعه تصاویر انبیا علیه السلام طلبیده پیش وحیا کلبی
نهاد که ببین درین تصویر پیغامبر شما هست یا نه وی رضی الله عنه همه تصاویر را دیده تصویر پیغمبر صلی الله علیه
وسلم برآورده نشان داد و زار و نزار گریست بمجرد مشاهده تصویر بادشاه معه توابع و لواحق خود مشرف
باسلام شد بعد نقل این حکایت فرمودند که اگر دیدن تصویر ذی روح حرام و ممنوع بودی وحیا کلبی که از اصحاب
جلیل القدر بود هرگز ندیدی فقط **حکایت چهل و ششم** میرزا صادق بیگ مذکور روایت میکنند
که روزی احمد حسین خان کاشمیری بحضور حضرت مولانا قدس سره روبروی من حاضر شده عرض کرد که
تعزیه داری کفر است پس حلوا که روبروی تعزیه می نهند خوردنش نیز حرام خواهد بود و اصل تعزیه در
شرع نیست حضرت اول سکوت فرمودند احمد حسین خان رخصت شده دو سه قدم رفته بود او را باز
طلب کرده پرسیدند که چیزی از مسائل فقهی آگاهی میداری گفت بلی فرمودند من نه برای تعزیه داری
اجازت میدهم و نه منع میکنم لیکن اینقدر میگویم که در شرع از تصویر ذی روح البته ممانعت آمده و از تصویر غیر ذی روح ممانعت نیست چنانچه
نقل مکانات و تصویر کعبه وغیره می کنند همان قسم تعزیه نقل روضه است پس حلوا وغیره که در آنجا نهاده میشود
بران درود و قرآن خوانده شود دران وجه حرمت چیست فقط **حکایت چهل و نهم** حافظ سعد الدین
صاحب خوشنویس مرید شاه نجابت الله صاحب هستند لیکن بحضور حضرت مولانا عقیدت و خلوص
بدل میدارند و پیر مرشد خود میگویند حکایت میکردند که از ابتدای ورود مولانا در مسجد مخدوم شاه
مینا صاحب قدس سره العزیز مدام حاضر میشدم و نماز مغرب و عشا عقب حضرت مولانا قدس سره خوانده
تا وقت استراحت حضرت حاضر مانده سعادت پابوسی وغیره حاصل میکردم و عنایت حضرت بر حال من
روز افزون بود روزی حضرت مولانا استفسار کردند که مقصود شما از حاضر باشی پیش من هرچه باشد
بگوئید عرض کردم که مقصود من لقای جمال باکمال و مس جسم مبارک است و بس حضرت تحسین کردند
لذا حسن نسبت [illegible] باید و نیز میگویند که [illegible] مراقبه مولانا قدس سره دیده ام که [illegible] قلب لانا باسهای
و [illegible] مسجد جنبش و اهتزاز میدارد شاید دیگری هم دیده باشد **حکایت پنجاهم** زبانی حافظ سعد الدین صاحب

حافظ صاحب ممدوح ناقل اند که روزی از حضرت مولانا پرسیدم که مردم میگویند که دعوی مولانا اینست
که انچه در توحید من فهمیده ام از متقدمین و متاخرین کسی نفهمیده بود فرمودند که البته میگویم عرض کردم
که چندین علما و عرفا بدون فهمیدن توحید چگونه اولیا شدند و در قدما جامع علوم ظاهر و باطن بودند چگونه
باور کنم که نفهمیده بودند ارشاد شد که مطلب من این نیست که آنها عقیده توحید نداشته باشند لکن مقصود
من اینست که معنی کلمه طیبه و عقیده وحدت را از قرآن و حدیث بلا تاویل از روی عبارة النص چنانکه
من فهمیده نوشته ام هیچکدام ننوشت اگر می فهمیدند البته می نوشتند حافظ موصوف میگویند عرض کردم
که من علم ندارم که دعوی حضرت را تسلیم نمایم لائق فهمیدن مسئله ارشاد فرمایند فرمودند که در فهمید شما بدین سبب
نمی آید میگوئی عجب است که خدا چندین بزرگان را این فهم نداد و باین حقیر ضعیف داد در مثال این تعجب
یک حکایت نقل میکنم از ان تعجب تو رفع خواهد شد بعده فرمودند که خدای سبحانه حضرت بایزید بسطامی
علی نبینا و علیه السلام را خطاب کرد که ترا سلطان العارفین خطاب بخشیدم و پیش از شمعانه حضرت
بایزید برای یک زن پیر سال هر روز طعام میرسانید بعد حصول خطاب روزی بخیال شان گذشت
که چندین مدت شد که من برای این عجوزه طعام میرسانم گاهی در دل و نیامد که من خود رفته طعام بیارم
آنروز چند ساعت انتظارش کردند چون نیامد بعد دو ساعت خود بردند عجوزه مذکوره از دور دیده گفت
که برو پیش من چرا آمدی حالا که تو سلطان العارفین شدی ترا از طعام آوردن پیش من ننگ آمد
نمیدانی که [illegible] عالی سفتا دبار از من استشاره کرده بود که اگر تو بگوئی بایزید را سلطان العارفین خطاب دهم
تا وقتیکه اجازت ندادم خطاب نداد بعد استجازت سفتا دبار اذن دادم که سلطان العارفین شدی
پس ای حافظ عنایت خدا را ازینحکایت فهم کن فقط حکایت پنجاه و یکم حکیم کریم رضا خانصاحب
ولد حکیم حسین رضا خانصاحب متوطن قدیم اکبرآباد و وارد حال لکهنو ساکن محله سینا بازار مرید حضرت
مولانا قدس سره العزیز ناقل اند که روزی بروز جمعه باجازت والد خود مع محمد رضا برادر خورد حقیقی
خود در عیش باغ رفته بودم چنانچه برادرم زیر درختی بول نموده بمجرد فراغت بول یکایک درد سر خفیف
پیدا شد بعد از فراغت نماز عصر بخانه خود آمدیم و درد سر برادرم هر لحظه ترقی مینمود و علی الصباح والدم بخدمت
حضرت مولانا قدس سره العزیز حاضر شده حال مفصل عرض نموده درخواست دعا و تعویذ کردند چونکه
دستور حضرت مولانا قدس سره العزیز این بود هر کسی حاجتمند که می آمد آنرا تعویذ عنایت میفرمودند و ان

برکت آن فوراً حاجت براری او میشد لیکن از والدم حضرت مولانا قدس سره العزیز همین کلمه ارشاد فرمودند
که میان حسین رضا خان برضای خدا راضی باشید چنانچه والدم هر روزه گذارش حال میکرد و حضرت
همان جواب میدادند آخرش برادرم از ابتدای مرض بعد عرصه بست و نه روز رحلت نمود بعد فوت شدن
دریافت شد که بر حضرت مولانا قدس سره العزیز مکشوف شده بود که رشته حیات او باقی نیست ازین سبب
همان کلمه متواتر ارشاد میفرمودند فقط حکایت پنجاه و دوم می شاه صاحب حاضرباش مرید حضرت
مولانا قدس سره العزیز ناقل اند که سایلی رقعه سوال بنام سبحان علی خان کنبو از حضرت مولانا قدس سره العزیز
نویسانیده پیش خان مذکور برد خان موصوف بعد مطالعه رقعه را از دست خود انداخته از سائل گفت
که رقعه عبدالرحمان ابن ملجم قاتل جناب امیر علیه السلام پیش من چرا آوردی سائل را از مکان خود بدر
کنانید سائل مذکور همانوقت بخدمت حضرت مولانا قدس سره العزیز حاضر شده حال من وعن گذارش
نمود حضرت مولانا قدس سره العزیز متبسم شده ارشاد فرمودند که باز رقعه دیگر نزدش ببر سائل عرض نمود
که آنحضرت مرا از دست او بعزت خواهند گردانید فرمودند که انشاءالله تعالی کار براری تو از و بخوبی خواهد شد
چنانچه حضرت مولانا قدس سره العزیز بارشاد زبان مبارک خود بدین مضمون رقعه نویسانیده داد که بدانچه
در حق این فقیر گفتی همه راست و درست فهمیدی لیکن ترا بخوبی معلوم است که آقای تو جناب علی مرتضی
علی نبینا وعلیه السلام چه قدر عنایت بحال قاتل خود مبذول فرمودند ترا نیز پیروی آقای خود واجب است
هرگاه سائل رقعه دیگر حضرت مولانا قدس سره العزیز نزد خان مذکور برد بمجرد معاینه مبلغ بیست و پنج روپیه
باو داده گفت که فی الحقیقت مولوی عبدالرحمان اصلا نقص نمیدارند از آنروز عظمت حضرت مولانا قدس سره
بردل و شان منقش گردید فقط حکایت پنجاه و سوم شیخ مجید الدین ناقل اند که سعدی خان
مرید حضرت مولانا که اکثر حاضر خدمت پیر و مرشد بود وگاه گاه بحضور نجابت علی شاه صاحب مجذوب
نیز میرفت روزی تذکره کرد که هرگاه پیش مجذوب ممدوح میروم بمجرد دیدن من بغرش شیرانه میگوید
برو برو از رعب تاب ایستادن نمیشود گفتم روزی همراه ببرید ببینم چگونه رعب و هیبت می آید چنانچه فردای
آن سعدی خان بعزم زیارت شاه صاحب معظم الیه آمد من از حضرت قدس سره استجازت کردم
و اندیشه جلال شان عرض نموده استمداد خواستم مولانا متبسم شده فرمودند تو خواهی رفت عرض کردم
خواهم رفت ارشاد شد بسم الله برو چهار گهڑی روز برآمده همراه سعدی خان رفتم شاه صاحب

مجرد سلام کردن ما دست بر داشته فرمودند برو برو در جواب گفتم از جائیکه آمده ام برای نشستن آمده ام
نه برای رفتن بعد تامل یک لحظه فرمودند که از پیش عبد الحکیم آمدی بیا بیا بنشین بنشین چنانچه ما هر دو بر بوریای
اوشان تا دیر نشستیم شاه صاحب بکلام مستانه خود مشغول ماندند بعد ساعتی بملائمت فرمودند که حضرت
نجابت علی شاه صاحب نام مولانا عبد الحکیم می گفتند و بهمدیگر موافقت نبود معهذا ولی را لحاظ ولی اینچنین
می باشد **حکایت پنجاه و چهارم در حال منکر توحید** بعد از یکسال از وصال حضرت مولانا
قدس سره العزیز بتاریخ یازدهم شهر شوال ۱۲۴۶ھ هجری جناب سید حسین ابن سید محمود بغدادی فهدی
از اولاد سید عبد العزیز بری فرزند قطب ربانی غوث صمدانی محبوب سبحانی حضرت سید محی الدین ابو محمد
شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در لکهنو آمده بر مزار فائض الانوار حضرت مولانا فاتحه خوانده
کمترین خدام را بقدوم برکت لزوم خود سرفراز ساخته بعد تعزیت حضرت مولانا فرمودند که تخمینا بیست سال
گذشته باشد در عهد اخیر نواب سعادت علی خان بهادر من در همین مسجد بخدمت حضرت مولانا مستفید
شده بودم حال این بود که من مرد سیاح ام از حرمین شریفین تا ملک بنگاله اکثر بلاد شرق و غرب
گردیده بودم و فقرا و مشائخ زمانه را دیده بودم و از هر یک مقتدا استفاده داشتم لیکن از احدی تاثیرے
نیافته بودم لهذا از صوفیان بد اعتقاد شده می گفتم که مشائخ زمانه بجز قال حال ندارند و دعوی شان
در باب توحید و وحدت وجود جز کفر و زندقه نبوده است و حالت وجد و طرب ایشان دروغ محض است
چنانچه بعد رسیدن لکهنو در صحبت باغ فروکش شده با مولوی مستعان و علمای فرنگی محل ملاقات
نمودم و پرسیدم که درین شهر کدام درویش صاحب حال هست مردمان بیان کردند که مولوی
عبد الرحمان در مسجد [illegible] این مدعی توحید و مجاهر وحدت وجود هستند مگر بر قال اوشان ما علما اعتقاد
نداریم گفتم که من پیش او رفته قال او را از روی قرآن و حدیث رد میکنم چنانچه بهمین اراده از صحبت باغ
همراه خواجه باقی صاحب درین مسجد آمدم هرگاه مولانا از دور دیدند از جای خود برخاسته بر مصلای
خویش نشانیدند در آنوقت حال من این بود که هر دو دست رنگین بحنا و در دندان [illegible] و بر
موی بر سر و پوشاک گوته و کناری در بر و در ساعد هر دو دست چوڑی های طلائی و در گلو زنجیر طلائی
داشتم و در انگشتان دست و پا چهله های طلائی و نقرئی پوشیده [illegible] حضرت مولانا پرسیدم
که من بااینحالت رندانه آمده ام و هرگاهی ندیده بودید پس اکرام [illegible] من بچه سبب است فرمودند

که من اولاد پیر دستگیر را بجای حضرت غوث الاعظم علی نبینا وعلیه السلام میدانم آنوقت دانستم که
این بزرگ از راه کشف نسب من دریافتند آنوقت عزم مصمم کردم که تحقیق مسئله وحدت وجود
از ایشان خواهم کرد هنوز هیچ نگفته بودم که مولانا از خود فرمودند که بزرگان شما عقیده توحید داشتند
شما را نیز چیزی از توحید رسیده است پرسیدم که آپکا حال ہے یا قال مولانا فرمودند قال گفتم پس
تو کافر ہستی پس میان دہری ہو واین گفته برخاستم وتا دروازه مسجد رسیده بودم که مولانا تعاقب
من کرده مرا بر پالکی سوار شدن نداوند ودست من گرفته گفتند که آپکا حال ہے یا قال پس میان دہری رہو
ازین سخن بر قلب من آنچنان تاثیر گردید که من بر پالکی سوار شدن نتوانسته همراه مولانا باز گشتم
تا رسیدن مسجد حال من متغیر گردید عمامه من کشاده در گلویم افتاده مرا بر مصلای خود نشانیده دست بر داشته
دو سه بار گفتند که آپکا حال ہی یا قال پس میان دہری رہو من مثل مرغ نیم بسمل در صحن مسجد می غلطیدم
مولانا در جوش آمده تکرار ہمان الفاظ میکردند پانزده بست کسان حضار مسجد هم در وجد آمدند حتی که کهاران
پالکی من بی اختیار میگریستند تا سه چهار گهڑی اینحالت گرم بود بعده قدری آب طلبیده مرا نوشانیدند
بهوش آمده در قدم افتادم از انوقت موحد کامل ومعتقد صوفیان شدم ومرا الحال نیز بیاد آن الفاظ
جوشش می آید تا سه ماه درین شهر بمحبت مولانا اقامت داشته بروز دوم یا سوم حاضر میشدم بعد
پنج سال باز درین شهر آمده شنیدم که مولانا از چشم بصیر شده اند چون بحضور حاضر شدم پیش از آنکه
حال خود گویم باشفقت با آنکه برخاسته مرا بر مصلای خود نشانیده عزت بسیار کردند یکماه دوباره اقامت داشته
اکثر مستفید میشدم این بار مرتبه سوم که رسیدم حال وصال حضرت شنیده بر مزار شریف زیارت کردم
همان تاثیر دیدم از قوالان حضار فرمایش کردم که همان بگویند که آپکا حال ہی یا قال پس میان
دہری رہو باز همان کیفیت یافتم فقط حکایت پنجاه وپنجم زبانی مولوی شمس الدین وغیره حضار
سید حیدر شاه نامی باشنده پنجاب از اولاد امجاد حضرت غوث الاعظم علی نبینا وعلیه السلام در عهد
غازی الدین حیدر شاه زمن وارد این مسجد شده بودند حضرت مولانا بسیار تعظیم وتکریم شان میکردند
چون نازک مزاج بودند در اندک خلاف مرضی غضبناک میشدند مولانا دست بسته بخدمت ایستاده بودند
وکلاه بر قدم می نهادند وبدست خود طعام میخورانیدند ودر ماه صفر عرس حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره العزیز
بود میان حیدر شاه بدرگاه شاه مینا صاحب رفته حال ووجد درویشان مشاهده ساخته بخدمت مولانا

گفتند که هر حالت می آید این درویشان را چه حال میشود فرمودند که صاحبزاده گاوان وسگان شما را
حالت خواهد آمد به زودی همراه اوشان بازور مجلس عرس رفتند آنچنان حالت آمد که انجو در رفتند و ازانجا نوحه کنان
وگریه کنان بحضور مولانا آمد گفتند که این تاثیر حضور بود که باین دولت رسیدیم حکایت پنجاه وششم زبانی شاه محمد غوث
صاحب شخصی از حضرت مولانا سوال کرد که منجمله امامین علیهما السلام امام حسن افضل اند یا امام حسین
که در اولاد اوشان تا امام مهدی علیه وعلیهم السلام همه امام شده اند حضرت مولانا بعد تامل فرمودند که هر دو امامین
نور عینین پیغمبر اند علی نبینا وعلیهما السلام لیکن نسبت فضل امام حسن با امام حسین همچو نسبت
فضل آنحضرت است صلی الله علیه وسلم بر انبیاے بنی اسرائیل علیهما السلام که فضائل
وکمالات حضرت اسحاق علیه السلام بر اولاد امجاد شان که اکثر نبی شدند منقسم گردید وفضائل وکمالات
حضرت ابراهیم وحضرت اسمعیل علیهما السلام در ذات واحد احمد مجتبی ومحمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
منتقل شدند همچنین حال اولاد امجاد امامین است که فضائل وکمالات حضرت امام حسین در ائمه اولاد
شان منقسم گردید وفضائل وکمالات حضرت امام حسن تمامها از طرف والد ماجد وحصه کمالات حسینی
نیز از طرف والده ماجده جمع شدند در ذات قدسی صفات حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت
ابو محمد شیخ عبد القادر جیلانی وعلی آبایه الکرام الف الصلوة والسلام حکایت پنجاه وهفتم شخصی
از مولانا سوال کرد که در حق انبیا فضلنا بعضهم علی بعض آمده است پس فضل پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
بر دیگر انبیا بچه قسم بوده است حضرت فرمودند که پیغمبر ما آفتاب ودیگر انبیای مثل نجوم هستند بلکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اصحاب خود را نیز نجوم فرموده اند در حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
اهتدیتم ودر حق اولیای امت نیز علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل آمده است حکایت پنجاه وهشتم
شخصی پرسید که مرتبه محبوبیت الهی یکسان است یا متفاوت ارشاد شد که متفاوت است چنانچه حضرت
غوث الاعظم علی نبینا وعلیه السلام از ابتدای تولد محبوب شدند وحضرت سلطان المشائخ نظام الدین
اولیا قدس سره بست سال پیش از وصال وحضرت بندگی شیخ صادق گنگوهی قدس سره دو نیم سال
قبل از وصال درجه محبوبیت یافتند وعلی هذا القیاس حضرت ابراهیم رامپوری قدس سره پیش از وصال
محبوب الهی شدند فقط حکایت پنجاه ونهم در حال اخوی شیخ سلامت علی شاه
میان سلامت علی صاحب ساکن مادهوپور متعلقه ضلع چهپره علاقه عظیم آباد که در زمان استقامت

حضرت مولانا بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره شریف ببیعت مشرف شده بودند و در میان
ایمدت اکثر اوقات حاضر بحضور فیض معمور بوده اند نقل میکنند که روزی بحضور معرض شدنا سوال کردم که دنیا
چیست و ترک دنیا عبارت از کیست دیگر حضار هم بودند حضرت سکوت نمودند روزی دیگر در تنهائی
همین سوال پرسیدم فرمودند که جواب این سوال مشکل است گفتنی نیست باجرار عرض کردم ارشاد شد
که بیان آن پیش اهل دنیا آنچنان است که با با مادر خود زنا کرده باشد عرض کردم که برای خود
می پرسم از اهل دنیا چه کار است آنزمان ارشاد شد که دنیا همین سه چیز است حیوانات و نباتات و
جمادات در حیوانات ناطق زن و فرزند و یگانه و بیگانه و همه افراد انسان داخل اند یعنی حب احدے
در دل نباشد و در حیوان مطلق جمله مراکب از اسپ و فیل و حمار و شتر وغیره که ماکول و مرکوب اند
داخل شدند و در نباتات جمیع اقسام غلات و اثمار و آنچه از ان مرکب میشود داخل اند یعنی لذت هیچکے
ازان در دل نماند و در جمادات جمله اقسام روپیه و اشرفی و زر و نقره و ملک و دولت و زمین و انهار
و معادن و فلزات آمدند یعنی حب و قدر و منزلت هیچکی ازان در قلب جانگیر و زیرا که سوای اینچیزها
کوه و دریا و املاک و افلاک و انجم دیگر اند در عالم کسی طالب و عاشق آن نمیشود و اصح باد که ارشاد
حضرت مولانا که معنی دنیا و بیان ترک آن مشکل است و گفتنی نیست شاید که بدینوجه بوده باشد
که ظاهر اعمل بمعنی مفسره آنحضرت تکلیف مالایطاق است خصوصًا اهل دنیا باور نخواهند ساخت
که از هیچ نبی و ولی ترک دنیا بمعنی مذکور شده باشد بلکه اعتراض خواهد کرد بانکه زیاده ازان حضرت
صلی الله علیه وسلم زاهد و تارک دنیا هیچ فرد بشر مخلوق نشده است معهذا حبب لی من الدنیا ثلاثة الطیب
والنساء وقرة عینی فی الصلوة ترجمه یعنی محبوب شده است مرا از دنیا سه چیز خوشبو و زنان و خنکی چشم
من در نماز در حدیث شریف وارد است حب الدنیا راس کل خطیئة وترک الدنیا راس کل عبادة
ترجمه دوستی دنیا سر کل گناهان و ترک دنیا سر همه عبادت است نیز فرموده اند پس ازدو حال خالی نیست
که رسول الله صلی الله علیه وسلم بمعنی مفسره مولانا تارک دنیا بودند یا نه اگر نبودند ابتلای نبی بر اس الخطیئة
لازم می آید و اگر بودند حدیث حبب الی من الدنیا ثلاثة الی آخره چه معنی دارد اگرچه جواب این اعتراض
از طرف مولانا میتوان گفت که رسول صلی الله علیه وسلم تارک دنیا بمعنی همین مولانا بودند یعنی
محبت ماسوی الله از حیوانات و نباتات و جمادات در دل آنحضرت اصلا جا نگرفته بود و محبت خدا

بر ہر سہ اقسام مخلوقات مذکورہ بل بر جملہ کائنات غالب بود و دوستی خوشبو و نساء و خنکی چشم
در نماز بمقتضای محبت خدا بود یعنی دران ہر سہ چیز جلوہ حق سبحانہ میدیدند و آنرا غیر خدا نمیدانستند
بخلاف دیگر انام کہ آنہا حیوانات و نباتات و جمادات را غیر خدا میدانند و محبت آن از دل نمی گذارند
لہذا درحق آنہا حب دنیا راس الخطیات و ترک آن راس العبادات شدہ است پس بجز انبیا و اولیای
عشاق کہ در عین حیات حکم اموات پیدا کردہ اند ترک دنیا حسب لارشاد مولانا مشکل بل متعذر است
فافہم فانہ دقیق از توضیح مذکور واضح گردید وجہ وعید یکہ درحق مظہر معنی مذکورہ پیش اہل دنیا بازانی
مادر خویش از شان مولانا بعید است بجوابش میگویم کہ این تشبیہ مطابق کلام الہی ست احیب احدکم
ان یاکل لحم اخیہ میتا فکرہتموہ واتقوا اللہ ترجمہ آیا دوست میدارد یکی از شما اینکہ بخورد گوشت برادر خود
مردار پس ناگوار آید بر شما و نیز بترسید از خدا و وجہ مناسبت درمیان مشبہ و مشبہ بہ اینست کہ ہرگاہ
اہل دنیا باستماع معنی مذکور نسبت انبیا و اولیا سوء ظن پیدا خواہند کرد مظہر معنی مذکور مستحق عذاب
خواہد بود مثل عذاب زانی الام و وعید غیبت کنندہ و اظہار کنندہ معنی با اہل دنیا مطابق برآمد
سوال اگر کسی گوید کہ حقتعالی ملک و دولت و حکومت دنیا بحضرت داؤد و سلیمان پیغمبران
علیہما السلام داد و بحضرت عثمان غنی و دیگر صحابہ عظام رضی اللہ عنہ و خواجہ بہاء الدین نقشبند و
حضرت سلطان المشائخ وغیرہ اولیای کرام رحمۃ اللہ علیہم نیز اسباب دنیا بسیار از بسیار عنایت ساختہ
پس آنہا اہل دنیا بودند یا نہ اگر بودند از راس العبادت کہ ترک دنیاست محروم ماندند زیرا کہ ترک
فرع اختیار است اگر بودند بمباشرت دنیا کہ راس الخطیات است عاصی شدند جواب گویم حسب تفسیر
معنی حضرت مولانا مدار ترک و اختیار دنیا و محبوبیت آن در قلب است نہ دخل و تصرف دران
لا سترضای اللہ چنانچہ یعنی از آیات قرآنی کہ در ذکر دنیا وارد اند روشن و ہویداست قال
اللہ تعالی منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرۃ یعنی بعضی از شما ارادہ دنیا میکنند و بعضی ارادہ
آخرت میکنند و در آخر سورہ شعرا میفرماید من کان یرید حرث الآخرۃ نزد لہ فی حرثہ یعنی ہر کہ خواہد
بعمل خود کشت خیر آخرت را میفزائیم او را در کشت خیر او یعنی خیر و ثواب عقبی زیادہ کنم و من کان یرید
حرث الدنیا نؤتہ منہا و مالہ فی الآخرۃ من نصیب ترجمہ و ہر کہ خواہد بکردار خود نیکی دنیا را و سعی کند
در حصول متاع آن بدہیم او را از دنیا از انچہ نوشتہ ازلی نصیب او باشد و نیست مر او را

دران جهان هیچ بهره و نصیبه ندارند دنیا طلبی بهرهٔ دنیات دهند و عقبی طلبی بهره و نیکیجات دهند و نیز دیده
قل متاع الدنیا قلیل و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور و ایضا بجای دیگر میفرماید انما الحیوة الدنیا لعب و لهو
و همچنین در حدیث الدنیا سجن المومنین و جنة الکافر الدنیا جیفة و طالبها کلاب وارد گشته پس از همه آیات
و احادیث معلوم گردید که بحکم هو الذی خلقکم فمنکم مومن و منکم کافر یعنی حقتعالی پیدا کرده است بندگان
خود را دو قسم مومن و کافر و پیدا کرد آخرت را برای مومنین و دنیا را برای کافرین و جمع کرد مومنین و
کافرین را در دنیا برای امتحان و آزمایش چنانچه انما اموالکم و اولادکم فتنة یعنی هر که را الله تعالی
مومن آفریده است او با وصف مبتلا شدن نازنعیم دنیا دل بر و نخواهد بست و طالب آخرت خواهد شد
چنانچه انبیا و اولیا کلهم اجمعین اختیار آخرت کردند و هر کرا او تعالی کافر آفریده است او در لذات
شهوات و حب مال و جاه دنیا مبتلا شد از آخرت محروم خواهد ماند چنانچه مشرکین و کافرین و منافقین
هر چند اعمال آنها مثل اعمال مومنین بوده باشد لیکن حب دلی و مقصود اصلی آنها تحصیل متاع دنیا
بود چنانکه غرض منافقین از جهاد تحصیل مال غنیمت بود و بس و غرض کفار از صدقات و خیرات شهرت
دنیا باشد نه ثواب آخرت که بران یقین ندارند پس کفار دنیا را اختیار کردند چنانچه بل تؤثرون الحیوة الدنیا
علی الآخرة از آن خبر میدهد در حق آنها وعید دخول نار و عذاب وارد گشته مولوی معنوی قدس سره میفرماید
س اهل دنیا کافران مطلق اند ؛ روز و شب در زق زق و در بق بق اند ؛ اهل دنیا از کهین و از مهین
لعنت الله علیهم اجمعین ؛ و مومنین و صالحین از اولیا و انبیا با وصف ابتلای دنیا رنج و مصائب
آن اختیار کردند و از ناز و نعمت آن پرهیز کردند اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون در حق شان
نازل گشت هر گاه این دریافت گردید پس باید دانست که بودوباش مومنین کاملین از انبیا و
اولیا در دنیا و دخل و تصرف آنها دران صرف بنا بر امتثال اوامر و نواهی الهی طلب خوشنودی
خدا بوده است نه برای حظ نفس و تمتع از دنیا پس از نفع و ضرر دنیا بهره و محفوظ خواهند ماند چنانچه
فرشتگان متعینه دوزخ و عذاب ابد الاباد در دوزخ خواهند ماند و مضرت دوزخ که عبارت از سوزش
نار یا سردی و گرمی طبقات یا بدبوی منتات جهنم ملائک اثر نخواهد کرد همچنین انبیا و اولیا که در دنیا
دخل و تصرف بحکم خدا دارند و نفوس شان از نفع و ضرر مامون و مصئون خواهند ماند پس برانها لقب
اهل دنیا اسناده است چنانچه مولوی معنوی قدس سره میفرمایند س کافرانرا کار دنیا اعتبار ؛ انبیارا

کار عقبی اختیار۔ و از تحقیق مذکور حکمت و سر من کان لله کان الله له واضح گردید یعنی چون کاملین
در دنیا برای امتثال امر الهی و اجرای احکام آوردہ آیند دنیا و ما فیها من المفردات والمرکبات بل من
العلویات و السفلیات کلهم تابع آنها میشود و موذیات عالم ضرر خود ها با نها رسانیدن نمیتوانند نه آتش
سوزد و نه آب غرق کند و نه باد تندی ورزد و نه درنده درد و نه گزنده گزد بهر بلا اهل کار آب حیات میکنند
و بالعکس۔ ع چون از و گشتی همه چیز از تو گشت ۔ چون از و گشتی همه چیز از تو گشت ۔ لمعه دوم در احوال
در ذکر بعضی خلفا و مریدین که باجازت و خلافت ممتاز شده اند یا در صحبت بابرکت حضرت فیضیاب
نعمت باطن گشته اند خلیفه جانشین اولین ممتاز بالطاف خفی و جلی شاه فتح علی صاحب
ابن محمد فاضل خان اند وطن قدیم بزرگان ایشان فتحپور بسوه و مولد شان قصبه امیٹھی ده کروه
از لکھنؤ است در زمان خانسامانی مولوی رحمت بخش صاحب رفیق قدیم و محب صمیم حضرت مولانا
بعمر هجده سالگی ملازم خدمت مولانا قدس سره شده بودند هرگاه مسجد ٹنڈیاین منهدم گردید و مولانا
از انجا نقل مکان برخاستند مولوی رحمت بخش ترک رفاقت کرده معه شمس الدین برادرزاده خود برخاست
میان فتح علی صاحب حسب ارشاد مولانا بجای مولوی رحمت بخش مقیم شدند و بعد صحت از عارضه
سرسام ایشان و ننھو خان در یک تاریخ بیعت حاصل کردند و هر چهار برادران حقیقی ایشان یعنی
میان کریم بخش خان و قادر خان و محمد علیخان و رحیم بخش از سابق مرید حضرت شده بودند میان
فتح علی شاه صاحب و رحیم بخش مدام شبانه روز حاضر میماندند و دیگر صاحبان گاه گاه آمد و رفت داشتند
الغرض حضرت مولانا از حسن خدمت و عقیدتمندی میان فتح علی صاحب بدل راضی شدند حتی
که روزی بطور مشوره از راقم آثم فرمودند که فتح علی بدل خود تمنا این معنی میدارد که در حیات ما چیزی
درستی معاش در وطن او گردد عرض کردم که اگر همت حضور باینطرف متوجه گردد بخوبی شدن میتواند
پرسیدند بچه طور عرض کردم که در سرکار بادشاه عماد الدوله میر فضل علی خان بهادر اختیار میدارند
و بدربار میر صاحب معظم الیه مولوی سید امانت علی صاحب خادم حضور دخل کلی دارند اگر
ارشاد شود از طرف حضور رقعه بنام بهادر ممدوح بدین مضمون بنویسیم که یکصد بیگه پخته زمین بطریق
مدد معاش در قصبه امیٹھی معاف کنانیده دهند فرمودند که برای ذات و صفات خود گاهی سوال
نکرده ام فتح علی در صفات من محسوب است مگر عرض کردم که بر تمام عالم ثابت است که حضور بهر

میکنند لله میکنند غرض نفسانی نیست شب و روز برای دیگران صدها رقعه نوشته میشود. میان فتح علی که
حق خدمت میدارند ارشاد شد که هرچه مرضی شما باشد نوشته دهند چنانچه بنده رقعه مضمون مذکور بنام
سید فضل علیخان بهادر و خط خود بنام مولوی سید امانت علی صاحب نوشته بمیان فتح علی صاحب
حواله کردم و او شان بوقت شام پیش مولوی امانت علی صاحب که در مفتی گنج فروکش بودند رسانیدند
مولوی موصوف وعده کردند که انشاء الله تعالی فردا جواب با صواب حاصل کرده حاضر خواهم شد
معلوم نیست که وقت شب بخاطر حضور چه خیال گذشت یا از غیب چیزی حکم شده که بعد نماز فجر از میان
فتح علی صاحب ارشاد شد که رقعه دیروزه را از نزد مولوی امانت علی فوراً مسترد کرده بیار چنانچه ایشان
دویده رفتند هرچند مولوی موصوف باصرار گفتند که همین وقت بخدمت میر صاحب می برم و انشاء الله تعالی
امروز اجرا میکنانم مگر حسب ارشاد حضور میان فتح علی صاحب نگذاشتند و واپس آورده بدست مولانا
دادند آنحضرت فوراً رقعه را چاک کردند راقم آثم بدل گفت که درین چیزی مصلحت عمده خواهد بود همانروز
که غالباً روز یکشنبه بود وقت دوپهر میان فتح علی را یاد فرموده ارشاد کردند که وقت ظهر رسید
وضو کرده بیا چنانچه حاضر شدند بعد خواندن سنت میان فتح علی صاحب را پیش امام کردند و دستار
از سر خود برداشته بر سر ایشان نهادند و خود در مقتدیان ایستادند میان فتح علی متحیر شدند فرمودند که
والضحیٰ و الم نشرح ترا یاد است امامت بکنید حسب الحکم لرزان و ترسان نماز گذاردند و همین طور
در نماز عصر و مغرب و عشا حضرت مولانا در پس ایشان اقتدا فرمودند بعد فراغ عشا میان فتح علی
صاحب عرض کردند که حضور از راه غلام نوازی فدوی را سرفراز فرمودند لیکن من ناخوانده و
نالائق محض هستم بعد حضور مرا که خواهد پرسید فرمودند که هرکه مرا خواهد پرسید ترا هم خواهد پرسید بنده
عرض کرد که هرکه تابع حضرت است تابع ایشان خواهد ماند اول من خود نذر جانشینی میدهم حضرت
بدست خود نذر برداشته بدست ایشان دادند و مرا بسیار تحسین و آفرین کرده فرمودند که مولوی
صاحب بسیار پردانا اند همت دانا رحمة للعالمین بعده مرزا کلن بیگ و مخدوم بخش و ببو خان و دیگر حضار
نذور گذرانیدند و مبارکباد گفتند از فجر دوشنبه حضرت مولانا خود بدستور سابق باز پیش امام شدند.
اینحال چند سال پیش از وصال گذشته بود و آنچه یکسال پیش از وصال شد و بران زمین
حاجی منتظم الدوله حکیم مهدی علی خان بهادر بنام فتح علی شاه خریده شد و شهرت کوچه حضرت

حضرت سه سور متواتر ماند و دران ایام راقم آثم باموربه امامت نماز گردید و حضرت اقتدا کردند کیفیت
آن در وقائع ارتحال اندراج یافته است درین یکسال مذکور میان فتح علی صاحب را در حجره بخارست
نشانیده مکرر در مراقبه القائی نسبت خاص کردند و ایشان بدولت آن صاحب ذوق و شوق والای
افاضه مریدین شدند چنانچه از عنایت الهی صدها مردم بحلقه بیعت درآمده بمراد قلبی رسیدند و میر سید محمد
رحمان بخش فرزند یگانه خود را نیز مرید و لیعهد خویش گردانیدند اللهم زد و زد فی عمرهما و ارشادهما و توکلهما و
چگونه نباشد که همت حضرت بر انقطاع تعلق و تفویض امر بخدا مصروف بود چنانچه خلیفه صاحب سالک
الاوصاف ناقل اند حکایت که مرزا افضل علی خان چکله دار قدیم زدولی در عهد سلطان غازی الدین حیدر
موقوف شده بحضور مولانا رجوع آورده و فرد نذرانه معافی یکموضع بجمع یکهزار و چهارصد روپیه سالانه خرج
باورچیخانه حضرت مولانا نوشته گذرانید حضرت آن فرد را بمن سپردند و او را فرمودند که انشاء الله تعالی
بحال خواهی شد چنانچه بعد سه روز چکله دار مذکور بحال شد و مخاطب گشته بحضور مولانا آمده دو اشرفی و نجریه
نذر گذرانید و ادای شکر کرد که صرف از همت حضرت بحال شدم آنوقت حضرت فرد نذرانه از من طلب
کردند من بدل خود تصور کرده متعجب شدم که اینقدر معاش برای مصارف حضرت معین میشود بکمال فراغت
بسر خواهد شد هرگاه فرد آوردم ارشاد شد که این خیال از دل خود بدر باید کرد رزاق ما و شما خداست
و از مرزا افضل علی خان فرمودند که اکنون این کاغذ را چاک ساز عرض کرد که غلام برای ایفای وعده
و ادای نذر حاضر شده است اگر ارشاد شود ماهواری برسانم یا فصل بفصل خواه سال بسال
حضرت فرمودند که من نذر برای خود قبول نکرده ام این نذر حضرت شیخ العالم صاحب مولا بث انکا
علی نبینا و علیه السلام است سجاده نشین آنحضرت اند از جمله موضع معافی شاه علی احمد صاحب و
چهارصد و چار روپیه نانکار بنام شاه بخش احمد صاحب نسلاً بعد نسل مرسیده باشد مطابق ارشادهای حضرت
پروانجات جاری گردید مطابق آن بدفتر معلی شاهی نیز معاف و مجرا گردید و انشاء الله تعالی همیشه
جاری خواهد ماند فقط یکی از مریدین بنو خان صاحب ابن رحمت خان قوم افغان
ساکن محله بکمینا ٹوله من محلات بیت السلطنت لکھنو از اول عمر بسرکار سلطان
غازی الدین حیدر شاه زمن در زمره شاگرد پیشه ملازم بودند اول نماز جمعه در پس مولانا می گذارند
بعد رفتن مولوی رحمت بخش و شمس الدین برادرزاده او که موذن مسجد مولانا بود باذن آنحضرت

خدمت موذنی اختیار کرده سوای وقت فجر که اذان فجر بنفس نفیس حضرت مولانا می گفتند بر دو
اذان ظهر و عصر و مغرب و عشا اول وقت از سرکار آمده میگفتند بعد جلوس سلطان نصیر الدین حیدر شمول
عمله چاه پانی برخاست شده ملازم خدمت حضرت مولانا گشتند اکثر بکار پاکوبی و بادبیزن رانی
مشغول می ماندند تا ده سال بر همین حال گذشت بعده مشرف به بیعت شدند چون والدین فوت
کرده بودند با دیگر اقربا ترک ملاقات نموده در صحبت پیر و مرشد قدس سره حاضر بوده اکثر حرف و حکایت
بزرگان می شنیدند و آنرا یاد داشته همت بر عمل می گماشتند چنانچه روزی حضرت مولانا تذکره کردند
که شیخ المشایخ والاولیا حضرت فرید الدین گنج شکر علی نبینا و علیه السلام تا چهل سال بی غسل نماز
نگذاردند چون این صاحب عرض کردند که نماز با غسل بسیار مقبول است فرمودند سبحان الله عزم کردم که انشاء الله
تعالی اگر توانم التزام غسل هر وقت نماز خواهم کرد فرمودند که هرگاه همت دید لیکن مداومت مشکل است
از آن روز ایشان التزام غسل هفت بار در شبانه روز شروع کردند تا امروز که عرصه سی سال گذشته یک بار
ناغه نکرده اند نه در صحت نه در بیماری دیگر از حضرت شنیده بودند که ما را هر چه خدای داد از مراقبه
و شب بیداری داده است خان موصوف از آن روز ترک خواب و التزام مراقبه بر خود واجب گردانیدند
پهلو بر زمین نه نهادند و اکثر اوقات شبانه روز در مراقبه صرف کردند دیگر آنکه از حضرت شنیده بودند
که مولوی معنوی قدس سره در مثنوی شریف بنای فقر بر ترک طعام نهاده اند و فرموده اند که جمله
صفات ذمیمه حتی الکفر والشرک از سیری شکم پیدا میشوند ایشان نیز ترک طعام قاطبته کرده بودند
بعد هفته عشره وقت اذان آواز نه بر آمد حضرت پرسیدند که این را چه شد که آواز پست گردید
کسی از حضار گفت از ده دوازده روز مطلق نخورده است حضرت مولانا تهدید فرمودند که تو بغیر
اذن من مقصد هر یک ریاضت میکنی من ازین فعل راضی نیستم اگر نزد ما ماندن است هر چه میسر آید
هر روز بخور و الا از نزد ما برو از آن روز التزام طعام یکوقتی در میان عصر و مغرب کرده اند و در آن هم
پابند لذیذ و غیر لذیذ و مقید خشک و تر نیستند هر چه از غیب پیش می آید میخورند و هر چه از شکم زاید میباشد
بسادات پنجابی ها بر داشته میدهند علی هذا القیاس در باره پوشش از حضرت شنیده بودند که ستر عورت
فرض است بر آن یک پاجامه و کرته و کلاه کفایت میکند زیادتی بر آن اسراف است ایشان
بر همان سه پارچه مذکوره و در سرما باضافه یک چادر اکتفا کرده اند بر روز جمعه بعد نماز فجر

ته بند چادر بسته بر سه پارچه بر دریا فرستاده شوب میکنانند و پیش از نماز جمعه می پوشند از مدت مدید بر
مذکور نوطیار کرده غلام حسین لله والا بر وز عید الفطر می آورد الحال محمد اسمعیل بسر پرش می آرد کهنه را
همانوقت می اندازند هر کس که خواهد برد و درما بین عید الفطر اگر نقد یا جنس یا پارچه دوخته وناد وخته
از کدام جا فتوح می آید حق سادات است پیش خود هیچ چیز نمیدارند و اگر برای نذر کدام بزرگ یا نیاز
مولانا خواه بضرورت سوال سایلی احتیاج می افتد از سادات بطور قرض میدهاشند و هر گاه خدا میفر
ادا میکنند اینقدر صفات فنافی الشیخ بلا تکلف ظاهر و باهر است و حال باطن بر حذار وشن است
مگر بعضی احوال زبانی منشی یحیی علی خان صاحب و باقر علیخان اخلاف منشی ثابت علیخان نبیره
منشی رونق علیخان بهادر میر منشی بیت الانشا راین سرکار دولتمدار بسمع راقم آثم رسیده آنرا قلم
منشی صاحب موصوف که مرید خاص و عقیدتمند باختصاص حضرت مولا انـد و در سخن ایشان
کذب و فضولی اصلا نیست نویسانیده درج میسازم منشی موصوف ناقل اند **حکایت** روزی در
۱۲۵۵ هجری پنونحا نصاحب از منشی یحیی علیخان گفتند که امشب معامله عجیب دیدم که جناب مولانا
مسهری خود بر سر قومی بندند و شیرینی و خرما پیش مزار شریف انبار است آنرا تقسیم میفرمایند معلوم
که متوجه شادی و خانه آبادی شما هستند گفتم باید پرسید که کجا خواهد بود و چه صورت آن عفیفه
گفتند که امروز عرض خواهم ساخت شب مراقبه دیدم که جناب مولانا بمحراب نشسته وضو میکنند و
آفتابه بدست دارند و شاه فتح علی صاحب هم حاضر اند و پس پشت عورتی ایستاده است صبح
واین حکایت را اراده کردم که از پنوخا نصاحب اظهار سازم همین که قصد کردیم پنوخا نصاحب خود
من شروع کنم با شما معامله شبینه بیان خواهید کرد زیرا که معاینه کنانیده داوند خاموش بوده گفتم ای
کجا خواهد بود گفتند در دیهات و در مکان که قرار یافته چبوتره پیش دروازه بلند دارد و رعایا گرد اگرد
آباد است و من و شما در انجا رفته بطلی آب ناله پای از گل و لا شسته ایم الغرض بی فهم جناب
والد ماجد باستعجال تمام شادی احقر در صفی پور بخانه محبوب عالم پیرزاده صفوی النسب قرار
وتمام امور حسب نشان یافتم و اعتقاد من بخدمت پنوخا نصاحب هم زائد شد منجمله مریدان
خدا بخش خلف مرزا محی الدین بیگ قوم مغل ساکن قصبه جهونه متعلقه سرکار لکهنو است مرزا
در حین حیات حضرت مولانا در لکهنو آمده بودند باستماع اینمعنی که ملفوظ شریف پیر و مرشد نوشته

انزا هم آنچه گفتند که ماجرای غلامی من بحضور نیز قلم بند سازند من همان وقت قلمبند ساختم و مرزای ممدوح
کیفیت مریدی خود بدین طور ظاهر کرده که من مظهر را مادر و پدرم صغیر السن گذاشته فوت کرده بودند مرزا
عصمت الله بیگ ماموی من پرورش و تربیت ساخت هرگاه بسن بست سالگی رسیدم خال موصوف
گفت که من در لکهنو پیش مولوی شاه عبد الرحمن صاحب آمد و رفت دارم از سعی و سفارش ایشان
عالمی کامیاب میشود بیا تا ترا نیز بسفارش ایشان نوکر کنانم گفتم که بهتر چنانچه همراه خال خود در همین مسجد
چند بار بن حاضر شده شرف قدمبوس حضرت مولانا مشرف گشتم مرزا عصمت الله بیگ عرض نمودند
که حضرت برای پرورش خدا بخش بنام کسی رقعه سفارش نویسانیده دهند حضرت بلاله لکهمن لال
فرمودند که بنام سرفراز احمد چودهری ردولی رقعه نوشته دهند در انجا نوکری بخوبی خواهد شد بعده
حسب معمول قبل از عصر بطرف حجره رفته چیزی تناول میکردند من نزدیک ماموی خود در مسجد در
پیشگاه نظر حضرت نشسته بودم از اشاره دست مرا نزدیک طلبیده نیم نان خمیری و بالای آن قدری
گوشت عنایت کردند که بطور تسلیم بجا آورده همه بجا خوردم بمجرد خوردنش در باطن من حرارت چنان
پیدا گردید لیکن چون از معامله باطن محض بیگانه و نا آشنا بودم هیچ کیفیت آنرا امتیاز نکردم و بکسی هم
نگفتم صباح آن بذریعه سفارش نامه حضرت مولانا راهی ردولی گشتم چودهری سرفراز احمد بمجرد دیدن
رقعه مرا بسرکار مرزا افضل علیخان چکله دار ردولی بمشاهره پنجروپیه بلا شرط خدمت نوکر کنانیده طعام
از خانه خود مقرر کرده داده بدین تقریب در ردولی شریف اتفاق اقامت افتاد و در انجا درگاه شیخ العالم
مخدوم احمد عبد الحق قدس سره مرجع و مآب خلائق است من نیز بطور زیارت و دلچسپی اکثر بدرگاه
عالم پناه آمد و رفت میکردم هرگاه در آنجا می نشستم در دل خیال عظمت درویشان و بحقیقتی دنیا
و اهل دنیا خطور میکرد چون بیرون میرفتم آن خیال نیز از خاطر بدر میرفت بعد یکسال از نوکری در لکهنو
آمده بحضور حضرت مولانا مستدعی بیعت شدم حضرت برخلاف عادت خود انکار کردند و فرمودند که
برای خود مرشدی بهتر از من تلاش کن اگر شوق یاد الهی داری طریق دیگر تلقین میکنم چنانچه ذکر
دوازده تسبیح که معمول حضرت بود تعلیم نموده ارشاد کردند که در صحرا رفته در تنهائی ذکر میکرده باشی
در آنسال نیز رخصت شده بردولی رفتم و مطابق ارشاد بذکر و شغل مشغولی کردم محبت خدا و
جوشش قلبی پیدا شد بعد یکسال باز در لکهنو آمده اظهار حال کردم و استدعای بیعت نمودم

باز قبول بیعت نفرمودند بدل خود گفتم که هر کدام که باراده بیعت می آید حضرت خود او دست به بیعت او
میدهند آیا در من کدام عیب مقصور است که بغلامی خود قبول نمیفرمایند برین حسرت شدا [illegible] کریستم
حضرت تسلی من کرده اشارت بحبس دم کردند و گفتند که جاروب کشی درگاه عالم پناه حضرت شیخ العالم
علی نبینا علیه السلام میکرده باشی کار تو اسلوب خواهد شد حسب الارشاد باز در دهلی رفته مشغول بذکر و اکثر
حاضر باشی بدرگاه شریف نمودم و لوله عشق و عزیمت ترک دنیا بیش از بیش پیدا شد سال چهارم در [illegible]
آمدم مرا از دور دیده فرمودند بیا بیا تا رسم بیعت هم معمول آرم من وضو نموده حاضر شدم در حجره شریف نشسته
بشرف بیعت مشرف کردند فردای آن وقت صبح درس مثنوی شریف میدادند پرسیدم که راه وصول
کدام است ارشاد شد ؎ تو مباش اصلا کمال اینست و بس ٭ رو در و گم شو وصال اینست و بس
پرسیدم که فنای خود بچه طور حاصل شود ارشاد شد که مثنوی از اول تا آخر در همین معنی مشحون است که طعام
بگذارد از نگذاشتن خورش انچه لوازم هستی است همه ترک خواهد شد این سخن شنیده باز در دهلی رفتم
چودهری سرفراز احمد گفت که شروع سال از سر نوکر نگاهداشت ملازمان تحصیل میشود بیا تا جایزه شما [illegible]
نام نوشیانم گفتم حالا نوکری نخواهم کرد خدای رزاق بس است بعد ترک روزگار انچه سلاح و پارچه وغیره
اسباب نزدم بود همه را در راه خدا تقسیم کرده لنگوٹی بستم و در مسجد چودهری مزبور نشستم و طعام بالکلیه گذاشتم
ابتدا تا بست روز بگشت جوجوش ساخته آب زلال آن بی نمک و شیرینی میخوردم بعد بست روز آنهم
متروک کرده باد بطور یک چله گذشت دران گه نه صفای باطن و سبکی تن و لاغری جسم وغیره حاصل شد
لیکن از کمال ضعف طاقت استادن در نماز و محنت و مشقت دیگر باقی نماند در چله دوم یک آثار
شیر مقرر کردم و در باغ چودهری مزبور سکونت اختیار نمودم وقت شب بدرگاه حاضر شده مراقب میشدم
سی و نه روز گذشته بود وقت شب مشغول نشسته بودم که روشنی و شور و شکوه سواری کدام امیر
جلیل القدر معلوم شد پیش پیش از سواری شخصی بر هوا پران میگذشت از هوا فرود آمده نزدم رسید
پرسیدم این سواری کیست گفتا سواری حضرت مخدوم احمد عبد الحق قدس سره است ترا حکم فرموده اند
که از اینجا برخیز و بدرگاه ما حاضر باشی گفتم آداب من بحضور رسان و بگو که یک روز در چله باقیست از فردا
همونجا حاضر خواهم ماند چنانچه همان روز بچودهری سرفراز احمد صاحب گفته فرستادم که ایام چله من سپری شد
قدری حلوا تیار کرده بفرستند چنانچه اوشان فرستادند وقت نصف شب موافق معمول حاضر شد قاب حلوا

برمزار فائض الانوار داشتم و اندر حجره کوچک که اندرون درگاه شریف جانب مشرق واقع است مراقب نشستم
درانوقت نوری که کیفیت آن در بیان نمی آید نمودار شده در تمام حجره مستولی و محیط گردید اول بدلم
اندیشه و خوف پیدا شد درهمان روشنی شخصی پیدا شد از من پرسید که این روشنی از کدام طرف نمودار شد
است گفتم از پیش رو و جانب راست گفت نور ذات و روشنی جمالی است اندیشه مکن اگر از طرف چپ و پس
پشت ظهور میکرد روشنی جلال و محل خطر بود بعد وقوع این ماجرا لطف عنایت حضرت شیخ العالم
بحال خود روزافزون دیده بنابر اظهار حال بحضور حضرت مولانا آمدم حال شنیده فرمودند که این رنگ
لباس چرا کردی عرض کردم که هرچه خدا خواست شد بعده فرمودند که مبارک باد مرا نیز زیارت حضرت
مخدوم ابتدا از همین طور شده بود مگر اینحال پیش کسی اظهار مکن چند روز در اینجا ماندم حضرت پرسیدند
که کدام عزیز و اقربا داری عرض کردم که صرف یک کنیز است دیگر کسی نیست و اقربای من با دختر
عم من نسبت کرده بودند هنوز شادی نشده است فرمودند که بانها اطلاع ده که نکاح منسوبه با کدام
که خواسته باشند بکنند عرض کردم که من پیش از ارشاد حضور اطلاع کرده بودم بعده باستماع شهرهٔ شاه نهال الله صاحب
اول در سندیله رفتم یک هفته به نیت استفاده پیش شاه نهال الله صاحب حاضر ماندم گفتند که من
برابر کفش پای مرشد شما نیستم از من چه میخواهی بعده باستماع اوصاف مولوی شاه نیاز احمد صاحب
در بریلی رسیده یکماه بخدمت شان حاضر ماندم اگرچه کشود بعضی صفات در صحبت شان دیدم لیکن
مقام حضرت که بذات بحت تعلق داشت از او شان اعلی و ارفع بود لهذا شاه صاحب موصوف
فرمودند که اول مقام مرشد شما عالی است دوم اینکه بدون اذن مرشد در اینجا آمدید و مرا حضرت
مولانا الهی داده اند که اینکس جای دیگر رفتن نتواند پیش ما بازگردانید پس بهتر است که بذریعه
خط من بحضور مرشد خود واپس شوید چنانچه بذریعه خط او شان بحضور پر نور حضرت مولانا باز حاضر گشتم
ارشاد کردند که ترا بحضور حضرت مخدوم و پیش مرشد خود کدام چیز میسر نیست که بطلب آن جابجا
میگردی ندامت کشیدم درهمان زمان روزی بعد ظهر دیگر مراقبین را از صحبت مراقبه بدر کرده
تنها نموده و مرا روبروی خود نزدیک مصلی نشانیده توجه کردند بمجرد القای نسبت دل من همچو
گل شگفید و مرا بیخود ساخت برپشت درافتادم حضرت هر دو زانوی من بهر دو دست گرفته نزدیک
خود کشیده فرمودند که ثابت باش بعد ساعتی باز چار شانه درافتادم و بیخود شدم بعد هوشیار

فرمودند که آنچه مقسوم تو پیش من بود من سپرد کردم این را ضائع مکن مگر آنکه طالب خدا و عاشق خدا
باشد از و دریغ مدار آینده بحضور حضرت مخدوم حاضر باشی باید کرد ترقی خواهد شد چنانچه باز در ردولی
رفتم و اندر مسجد درگاه شریف یک چله نشستم بست روز گذشته بود شبی در مسجد مراقب نشسته بودم
دوش من گرفته متنبه ساخت که اذان بگو گفتم شما نیز مسلمان هستید خود چرا نمیگوئید و بنفس من وقت تهجد
شاه علی احمد صاحب سجاده و انجا رسیده فرمودند خبردار با کدام کس کلام میکنی پرسیدم کیست فرمودند
حضرت شیخ العالم هستند من بدحواس شده برخاستم و در قدم مبارک افتادم حضرت دست حق پرست
بر پشت من زده فرمودند شاباش اندیشه مکن اذان بگو چنانچه حسب ارشاد اذان بآواز بلند گفتم حضرت
امام شدند من و شاه علی احمد صاحب اقتدا کردیم بعد ادای نماز حضرت متوجه درگاه شریف شدند
من و شاه علی احمد صاحب تا دروازه اندرونی دنبال بودیم من بعد حضرت از نظر غائب شدند روزی
دیگر من اندرون درگاه پیش حوض پر آب که پائین مرقد منور واقع است مراقب نشسته بودم
بعد ساعتی حضرت مخدوم ظاهر شده سنگ پا زده متنبه کردند برخاسته آداب بجا آوردم از آن آب
مذکور حضرت یک کتوره آب بر کرده قدری تناول فرمودند و بقیه بمن عنایت کردند نوشیدم القصه
که از خوردن آب مذکور بر دل طاری گردید در بیان نمی آید بهمین عنایت و نوازش حضرت شیخ العالم
چله تمام کردم در ینعرصه چاند خان نامی نوجوان ساکن ردولی اکثر در انجا سخنان انکار بزرگان
بر زبان می راند روزی او را گفتم که در عالم بسیار کسان اند که در یک نظر ترا از خودی گم کنند
انکار مطلق خوب نیست گفتا اگر طاقت دارید شما بحال من توجهی گمارید او را ده پانزده روز فاقه
داده روبروی خود مراقب نشانیده توجه کردم در سه روز حالت او متغیر گردید آنچنان مست و سرشار
گشت که خبر سر از پا نماند بعد بست روز بحضرت مولانا آمدم چاند خان مذکور نیز همانجا بحالت مستی و فاقه
همراهم آمده حالش بحضور عرض کردم حضرت مولانا بحالش ترحم فرموده طعام خورانیدند از کثرت فاقت
بیدا شد تا آن [illegible] او از خویش و بیگانه بریده تارک دنیا شد عرصه هشت سال تا دم تحریر گذشته هنوز
بسلوک [illegible] است و اینقدر همت و طاقت او را در ابتدا شده بود که روزی در برسات همراه من
از ردولی بطرف بانسه می آمدم ناگاه قریب بانسه رسیدیم ندی کلیانی طغیانی داشت ملاحان زرها
عبور میکنانیدند و اجرت میگرفتند ما خبر چند بار سوالی کردیم نوبت ما نرسید و هیچ نداشتم که بآنها داده آید

وهمانروز غش شده بود چاندخان گفت که منت این پواج تا کجا کشیم همت بفرمایند تا به پای خود عبور کنیم گفتم بسم الله و من وا و اندر دریا قدم نهادیم آب که از پاشنه زیاده بود برابر ساق پا آمد ملاحان دیگر چشمان بدیده حیران شدند هرگاه بحضور حضرت مولانا حاضر شد اظهار ماجرا کردم ارشاد شد که اینچنین تصرفات خوب نیست هرچه شد شد اظهار آن پیش کسی نباید کرد تعریف استعداد چاندخان بسیار میفرمودند هرگاه اقامت ردولی را هفت سال گذشت برادران عم زاده من بحضور حضرت مولانا مستغاثی شده عرض کردند که والدین مرزا خدابخش نسبت او با خواهر ما کرده بودند آنحضرت برای ترک نسبت امر کردند مرزای مزبور ترک کرد موجبش چیست حضرت مولانا فرمودند که از وکسب دنیا هیچ نخواهد شد خواهر خود را چرا خراب سکنند بجای دیگر نکاح کرده دهند اقربای مرزا صاحب عرض کردند که منسوبه او بجای دیگر هرگز کدخدا نخواهد شد حضور همت فرمایند که مرزا خدابخش راه سلوک نماید دران هنگام مرزا خدابخش نیز سر و پا برهنه از ردولی خاص حاضر حضور مولانا شده بودند حضرت حسب التماس اقربای شان فرمودند که خدابخش در صومعه برو و همو نجا باش و حسب صلاح بزرگان خود نکاح هم بکن مغزی الیه عرض کرد که در صومعه نشسته چه خواهم خورد و منکوحه را چه خواهم خورانید فرمودند که خدا همه جا رازق است گفت که من برزاقی او توکل کردن میتوانم هرچه پیش آید صبر کردن میتوانم لیکن متعلقان مرا تنگ خواهند کرد و مرا هیچگونه کسب نمی آید که ازان چیزی پیدا کرده بخورانم ارشاد شد که آب چاه و برگ املی وغیره بسیار است همان بخور و بخوران و بیاد خدا مشغول باش مرزا صاحب عرض کردند که اگر مرضی چنین است یک مسجد پخته رانجا طیار کنانیده دهند و همت فرمایند که مسلمان آنجا اطاعت من نمایند ارشاد شد که تو از طرف خود طمع مسجد و رجوع خلق وغیره هیچ مکن توکل کامل بر خدا کن خدا اهل اسلام و هنود و همه را معتقد تو خواهد کرد و درانجا از سنگ شیر خواهد برامد برای تو بالفعل بر دیوار خام چهپر انداخته نماز بکن بتدریج مسجد پخته هم خواهد شد عرض کردند که بنام کسی یک دو رقعه عنایت فرمایند که در بنای مسجد امداد کند حضرت یک رقعه بنام مولوی سید امانت علی صاحب تحصیلدار میوده متعلقه ضلع بانده و رقعه دیگر بنام شیخ جعفر علی ناظر عدالت جونپور نویسانیده دادند مرزا صاحب بدست چاندخان مرید خاص خود هر دو جا فرستادند چنانچه چاندخان مذکور چهل روپیه از مولوی امانت علی و یکصد روپیه از ناظر جعفر علی آورده داد مرزا صاحب حسب الحکم پیرو مرشد

برحق در مهونه استقامت نموده نکاح کردند و صاحب اولاد شدند در ابتدای حال امتحاناً صعوبات بسیار
برداشتند و در ماه رمضان المبارک آمده بحضور مولانا قدس سره اظهار حال میکردند همین جواب
می یافتند که هیچ مهونه باش و هرگز حرکت مکن و پیش من نیز میا و هرچه گذرد با حدی اظهار مکن و به بین
که انجام کار چه میشود در اوائل منشی دیپ چند و رادهی لال و ماتادین و جینتی پرشاد و لعل بهادر پسران
دیپ چند و دختر شان معه اهلیه دیپ چند و اهلیه جینتی پرشاد و اهلیه ماتادین و دختر ش قوم کایست از
سکنه آنجا معتقد شده اکثر ورک صحبت کرده مائل باسلام شدند از برکت صحبت و نظر توجه شان
لاله دیپ چند منشی سرکار فقیر محمد خان بهادر رشد اقتداری پیدا کرد و امداد و مصارف مرزا صاحب و معین
با تعمیر مسجد و درستی مکان وغیره شده مرید با اخلاص گردید و در پرده نماز و روزه و ذکر و شغل خدا پرستی
را اجازت یافته عامل آن شد و زن و فرزند و برادران موافق را هم رنگ خود گردانیده حتی که در اکل
و شرب با شاه صاحب شریک میشدند از ترغیب و تحریص منشی مذکور دیگر نامرفتگان از کفر و شرک بیزار
گشته مستعد اظهار اسلام و در ماه رجب ۱۲۵۴ هجری که مرزا صاحب ممدوح اراده نقل از عالم بعالم
بقا نمودند آن هنود همه معتقدین را امر باظهار اسلام کردند و منشی دیپ چند را جانشین خود گردانیدند
باسم شاه محمد بخش موسوم ساختند و مرزا فدای حسین پسر کوچک خود را که بسیار عزیز بود ولی عهد خلیفه
مزبور نمودند و رادهی لال موسوم باسم غلام محمد و ماتادین موسوم به غلام رسول
و جینتی پرشاد باسم محمد علی و لعل بهادر باسم حسین علی مخاطب شدند هرچند منشی دیپ چند
از روی وراثت آبائی نیز ذی مقدور بود و بذات خود لکهها روپیه از نقد و جنس و مکانات و دهات و
املاک منقوله وغیر منقوله درمیان اقوام داشت و در اظهار اسلام نسبت اختلاف دینین محرومی از ارث
قطعی بود و کس و کو بسیار مخالف اسلام بودند لیکن از تائید الهی و همت حضرت مولانا و فیض
صحبت مرزا خدا بخش صاحب عشق اسلام و محبت الهی آنچنان غالب شد که از مادر و زن و فرزندان
و برادران گفت که اگر شما همه ها بر دین ما بوده شریک اسلام نمیشوند من از شما همه ها و از فیلان و
اسپان و شتران وغیره و از نقد و جنس اثاث البیت دست بر داشته لنگ بسته بر گور مرشد خود
می نشینم و اگر شما همه ها شریک اسلام و متفق ما میشوند بپاس خاطر شما ترک لباس نکنم و به تدبیر
معاش بصرف اینها اسباب کرده مید هیم چنانچه مادر و عمه و برادران شان بر دین هنود قائم

اند مرزا صاحب قدس سره در ماه جمادی الثانی در دهلی شریف رفته از عرس حضرت شیخ العالم
علی نبینا و علیه السلام فارغ شد از همه دوستان رخصت شده گفتند که باز اتفاق اینجا نخواهد شد
چنانچه بعد رسیدن مهونه از غره ماه رجب بیمار شد بتاریخ شانزدهم رجب روز دوشنبه بجوار رحمت
رحمانی پیوسته بتاریخ هفدهم دفن شدند در پیشگاه مسجد شان مکانی بسیار عریض و طویل نهایت
خوش فضا واقع است دران میان مقبره شان مرتب شود و شاه محمد بخش صاحب متولی خانقاه و سجاده نشین
بکمال همت و خوش وضعی بطور مشائخ دیندار معاش میکند و خدمت صادر و وارد بخوبی مینماید
اللهم زد فی توفیقه و عرفانه و معنی کلام حضرت مولانا قدس سره که سابق از مرزا صاحب فرموده بودند
که ترا از اینجا از سنگ شیر خواهد برآمد بخوبی ظاهر گشت که از هنود که مقابل سنگ بودند کلمه لا اله الا الله
که مراد از شیر بود پیدا شد یعنی اینقدر هنود داخل اسلام گردیدند فقط از جمله مستفیدان فیض
صحبت بابرکت حضرت خواجه محمد شریف عرف سید صاحب خلف الصدق خواجه
سید شاه سلطان الدین محمد است از اولاد امجاد خواجه قطب الدین مودود چشتی علی نبینا و
علیه السلام آبا و اجداد ایشان همه مرجع ملوک و سلاطین زمان بوده اند عزت و اعتبار ظاهر
و باطن در خاندانش شده آمده است و معاش فراغتی پیدا کرده سید شاه سلطان صاحب والد
ایشان نیز کافی کفاف امیرانه بود لهذا سید صاحب که فرزند یگانه در خانه والد خود بودند بناز و نعمت
پرورش یافته و بلهو و لعب پرداخته بعد تجاوز چهل سال در کسب صحبت مولانا قدس سره کردند
سید صاحب حقیقت حال بزبان خود میگفتند که از سن تمیز صحبت با بدان قمار باز و نشه خوار و طواف
کوچه و بازار و خوش خوراکی و خوش پوشاکی بود و کشف و کرامت بزرگان را معتقد نبودیم در عهد
نواب آصف الدوله وزیر الممالک محمد کاظم علیخان بریلوی که سابق سالها [illegible] بودند در مکان
ما فرد کسی بودند خان مذکور عاشق رسول مقبول و ذاکر و شاغل بود بحکم آنکه صحبت صالح
ترا صالح کند و صحبت طالح ترا طالح کند در صحبت کاظم علیخان الفت ذکر قلبی پیدا شد و حسن عقیدت
اولیا و فیضان صحبت درویشان در دل جا گرفت رغبتی بدرگاه [illegible] مرشد [illegible] صاحب نمود
در مسجد حضرت مخدوم شاه سید کفایت الله صاحب ولی مشهور شده بودند نزد ایشان سلام علیک
کردم ایشان در جذبه آمده ملامت و نصیحت شروع کردند که بدنام کننده خاندان سوء و دی است

و تماشا بینی و بد وضعی میکنند و چنین و چنان لباس میپوشند و در شوا زینجا و بره از شهرت غم و غصه
بسیار خوردم و هیچ نگفتم مگر بدل نادم شده عزم بالجزم کردم که ازین شهر بدر شوم و بطرف شاهجهان آباد
روم چنانچه از والدین خود گفتم که بسیر شاهجهان آباد خواهم رفت و آنها راضی شده تیاری سفر کردند مگر
والده را مفارقت من ناگوار بود و تجسس کردند که بچه سبب ناگاه انکس از شهر برخاسته دل شد کسی
مقوله کفایت الله شاه صاحب بآن موصوفه نقل کرد والده ماجده معزز است میان مخدوم بخش پیش
سید شاه کفایت الله صاحب گفته فرستادند که در پشت دو فرزندان یک سید صاحب روشنی چشم
باقی مانده است تو این را از شهر بدر میکنی اگر یک موی او کج خواهد شد بحضور رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم گریبان گیر خواهم شد سید شاه کفایت الله عرض کرده فرستادند که غرض من همین است که
راست کردار شوند و اطاعت والدین نمایند و ایشان بخیر و خوبی مراجعت خواهند نمود آنجناب
مطمئن خاطر باشند و مراد از نصیحت خیرخواهی دین است بعد این رو بشاهجهان آباد رفتم و
از انجا باجمیر شریف رسیده بزیارت حضرت خواجه بزرگ مشرف شده باز به لکهنؤ رسیدم تا حیات
مولوی انوار الحق صاحب قدس سره رجوع سید شاه سلطان صاحب و شاه غیاث الدین صاحب
بمولوی صاحب ممدوح بود و بعد وصال شان بطرف مولانا قدس سره راجع شدند لیکن التجای
والدین این بود که برای نکاح صاحبزادی از سلطان غازی الدین حیدر شاه زمن دو هزار روپیه
بدهانند مرا التفات کردند که بعد چهار روز بخدمت مولانا حاضر شده سلام من رسانی تا اوشان
سنت من یاد مانده باین بهانه که چند بار حاضر شدم حضرت مولانا بچشم عنایت مرا دیدند روا است
طمع استغنی پیدا شد که ازین بزرگ طلب [illegible] یا بار گرد عرض کردم که مرا هم برای خدا [illegible] فرمایند
دو سه بار خاموش ماندند یک روز اندرون مسجد تنها یافته تنگ گرفتم که از نام خدا چرا دریغ میفرمایند ارشاد
شد که صاحبزاده اگر یک لکهه روپیه میخواهی شما را بدهانم مگر خدا را طلب مکن عرض کردم که بر یک لکهه
روپیه خدا را میفروشم بشرطیکه از آن یک لکهه هر قدر صرف کنم کم نشود فرمودند این نخواهد شد گفتم
پس من لکهه روپیه نمیگیرم نام خدا میخواهم فرمودند قبول کردم [illegible] مراقبه پیش بنشینید باشی [illegible] فرمودند عرض
کردم که از بستن چشم دل من آشفته میشود مگر چشم کشاده حاضر خواهم ماند فرمودند که اگرچه از زمان آدم
تا ایندم بزرگان چشم بسته مینمایند مگر من بخاطر شما چشم کشاده خواهم داد الا اینکه آنچه نسبت بالفعل

در قلب شما ست خواهد رفت عرض کردم که چنان نشود که بامید موهوم موجود هم از دست رود و
خالی مانم فرمودند آنچنان خواهد شد الا آیاد همراه جان شما ماند بعد این گفتگو هر روز التزام حاضر باشی
وقت مراقبه کردم بعد چند روز ارشاد شد که شما بر نشه افیون عاشق هستند و در نشه بی کیف و نشه کیف
تباین است اگر مستی حق مطلوب ست نشه را بگذار گفتم که دو توله افیون در شب و روز میخورم و مبداء انجام
که در گذاشتن آن نوبت بر جان خواهد رسید ملک نیست نخواهد گردید فرمودند که بتدریج کمی کرده بگذارند
عرض کردم اگر امداد حضور باشد یکبار بگذارم اگر جان بر ود مردن قبول است فرمودند انشاء الله تعالی
جان نخواهد رفت و شروک خواهد گشت مگر اسهال خواهد گردید عرض کردم که از اسهال می ترسم
شدت دیگر هر چه شود فرمودند که در اسهال صفای میشود خطره نیست عرض کردم که متحمل اسهال
نمی شوم مگر فصد مضائقه ندارد فرمودند هر چه مرضی شما باشد از همانوقت توبه کردند و شدائد این کیف
هجوم کرد و نوبت باحتراق دم رسید فصد های هر دو دست و باکرات و مرات گرفتند سید شاه
سلطان صاحب بحضور مولانا آمده گریه و زاری کردند که در بست دو فرزند همین سید صاحب باقی بود
حالا زندگی او بنظر نمی آید فرمودند اصلا خطر بر جان او نیست هر چه تکالیف بود گذشت آینده خوبی
پیش خواهد آمد چنانچه بعد چند روز غسل صحت نموده باز در صحبت حاضر شدم در صحبت یکسال هر چه
صفات شهوت رانی و حرص و هوای دنیا و محبت خوش خوری و خوش پوشاکی و رغبت لهو و لعب
و تماشا بینی در طبع بود زائل گردید و رغبت روزه و نماز و ذوق و شوق سماع و ذکر و شغل غالب
شد و عشق و محبت حضرت مولانا بر خاطر مستولی گشت و لسنیت توحید جوش کرد و صفای قلب
و عروج روح بمقام فنا و سیر ملک و ملکوت و مناسبت با عالم جبروت تا شی شده بود که حضرت
مولانا بجنت شتافتند مگر حجاب ز چشم ظاهری ایشان بر داشتند که بر مزار شریف آمده می نشینند
هر معامله که در عالم برزخ میشد چشم کشاده میدیدند بل بعضی حال از محرمان راز میگفتند چنانچه حکایات
از معاملات مشهودی ایشان بگوش راقم رسیده که در ذیل می نگارم حکایت اول آنکه
بر مزار حضرت مولانا نشسته بودند چشم کشاده ناگاه حضرت مولانا فرمودند که قمر الدین نبیره شما
مُرد متحیر گشته کشف این از خواستم ارشاد شد که بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیدم که یک گلدسته
از طرف آسمان فرود انداختند و آنحضرت بدست مبارک خود گرفته فرمودند که روح قمر الدین فرزند من است

مشاهده این ماجرا در باغ خود آمده غمگین فتادم میر صاحب گفتند که قمر الدین از صبح غائب شده است خدا داند
کجا رفت یافته نمیشود خاموش ماندم دو سه گهری شب گذشته خبر کردند که قمر الدین بخانه آمد لیکن استفراغ
شده است و مطلق نمیفهمد میشود از میر صاحب گفتم که بر مزار مولانا رفته چیزی نذر بگذرانند و دعا کنند شاید
خدا رحم کند میر صاحب گفتند که پیش من رو به بجا گشت لعم صبح سید بهمان نسبت [illegible] تسلیم
کرد و انا لله و انا الیه راجعون صباح بدستور بر مزار آمده گفتند که هرچه شد خوب شد بر دل من غم نیست حکایت
دوم زبانی منشی محمد یحیی علیخان صاحب است ناقل اند که روزی حاضر آستانه مکرمت نشانه
بودم و سید صاحب نیز بر مزار شریف تشریف میداشتند فیما بین من و سید صاحب در تصوف رمز و اشاره
میشد بعضی حرف گستاخانه از زبان من برآمد سید صاحب بطرف مزار مقدس اشاره کردند دانستم که رجوع
بمولانا ساختند دهشت ناک شدم صبح بدربار میرفتم معلوم شد که کسی مرا برداشته بر زمین زد صدمه
تا دست و پا رو نمود سواره بر مکان رسیدم دیدم که خواجه میرک جان صاحب برادرزاده سید صاحب
نشسته اند گفتند که سید صاحب برای خیر و عافیت فرستاده گفته اند که شب از من خطا شد و بمولانا عرض
کرده ام الحال شما بیایید که خود معائنه کنم حکایت سوم زبانی منشی صاحب سنه ۱۲۵۵ هجری
حسب تاکید والد ماجد خود منشی ثابت علی خان باراده خدمت اخبار بنام خودم بخدمت نواب شرف الدوله
بهادر که وکیل سلطنت بودند رفته جواب تلخ شنیدم و کلمات شیرین گفتم لیکن رنج برداشتم دران وقت همین
بخیال آمد مصرعه هم در تو گریزیم ار گریزیم و بر مزار حضرت مولانا حاضر شدم سید صاحب سر برهنه پائین مزار
نشسته درود میخواندند همین که حسب معمول تسلیم و تعظیم بجا آوردم سید صاحب گفتند که مگر آداب بجا آر
دست من گرفته برخاستند سبب پرسیدم متبسم شده گفتند که اینوقت حضرت مولانا خلعت اخبار بشما عنایت
کردند و شما ایستاده اند از معامله متحیر بودم که همانوقت آدم والد ماجد رسید که شمارا نواب منور الدوله
بهادر یاد کرده اند همین که از سید صاحب رخصت شدم فرمودند که هرچند دستور نیست که رو بروی پدر
پسر مالک و مختار امور شود لیکن اینهم عطا کرده اند الغرض همچنان بوقوع آمد خدا تعالی انجام جمله امور
بخیر گرداناد فقط حکایت چهارم زبانی منشی صاحب موصوف مولوی سید یوسف صاحب
مرید خاص حضرت مولانا در مرض الموت بخواب دیدند که مولانا میفرمایند که ای یوسف علی قبل از
عرس حضرت شیخ العالم علی نبینا و علیه السلام نزد ما بیا ایشان که حساب کردند روز جمعه قرار میبافت

پس اظهار امینی از نبو خان صاحب شنیدند و بعد از فجر یوم جمعه انتقال کرد بد جنازه اوشان تیار شد و قبرش
دروازه شرقی روضه حضرت کنده شد هرگاه مولوی یوسف علی صاحب را در قبر فرود آوردند سید صاحب
گفتند معاینه میکنم که مولانا از مرقد منور خود برآمده از راه دروازه شرقی مقبره برآمده فرمودند که سید صاحب
ببینید که حال امر ... تلقین ... پرسیدم که سبب اشاره استماع چه بود گفتند که روزی
از مولانا پرسیده بودم شنیده ام که جناب امیر المومنین علی مرتضی علی نبینا وعلیه السلام مخلصین خود
تلقین میفرمایند در جواب فرمودند که مرشد بهر تلقین مرید میرود و حضرت امیر مرشد کل اند چه عجب است
اگر تلقین فرمایند حکایت پنجم منشی صاحب موصوف راوی اند که برادرم باقر علی خان مرحوم در خواب
دیدند که یوم جمعه است و جنازه مولانا قدس سره نهاده است نماز جنازه بخوانم بعد شنیدن این خواب
از برادر خود دانستم که این جنازه سید صاحب است که فانی فی الشیخ بود سرخان کار شان تمام کرده است
باقر علیخان همانوقت سوار شده برای عیادت سید صاحب رفت بسیار تعظیم کرده فرمودند که مقبول مولانا
هستی بهر سلامتی ایمان من دعا بکن و نیز فرمودند که از سه روز برای من جسم دیگر و روح عطا کرده اند
فردا کوچ است چنانچه فردای آن یوم جمعه تاریخ ... شهر جمادی الثانی [illegible] هجری عاشق صادق
بجوار رحمت رحمان پیوست انا لله وانا الیه راجعون حکایت ششم نبو خان صاحب ناقل اند که چون
حضرت مولانا شاه غیاث الدین صاحب عم بزرگوار سید صاحب در شاهجهان آباد انتقال کرده
سید صاحب برای تعزیت شان استجازت کردند حضرت فرمودند که هرچه ... بود شد و انجا فرزندان
شان موجود اند بالفعل رفتن شما ضرور نیست فسخ عزیمت کردند بعد وصال حضرت مولانا در شاهجهان آباد
رسیده روزی در درگاه عالم پناه حضرت سلطان المشایخ نظام الدین محبوب الهی قدس سره رفتند
... که ... قدم ... نهادند از مزار محبوب الهی مولانا برآمده گفتند که اینجا هم دیگری نیست
سید صاحب بیهوش گفتند که ... افتاده و از عرق تر گردیدم خدام حضرت محبوب الهی ...
دستار وغیره آوردند گفتم مرا بیرون ... فقط ... که هوش بجا ندارم سبحان الله زهی کمال
مولانا وزهی نصیبه سید صاحب قدس سرهما و مقتضای همین عشق و محبت بود که از بزرگان خود را
گذاشته وازخانه باغ و گل گلزار خود قطع نظر ساخته وصیت کرده که مرا زیر قدم مولانا دفن سازند
تا عمر بود در هوس ... وی تو باشم ... ور خاک شوم خاک سر کوی تو باشم چنانچه ... مرقد ...

شرقی مقبره مرقد شریف خواجه محمد شریف گردیده است بر لوح مزار کندیده است در سنگ مرقطعه تاریخ
آن محمد شریف سید پاک ؛ نقل خود کرد زین سپنج سرای ؛ شد ز روی ولایتش تاریخ ؛ واصل حق
شد آن ولی خدای ؛ فقط سنه ۱۲۵۰ هجری یکی از خلفای راشدین مولوی ابوالحسن صاحب
ردولوی هستند بن شیخ ریاض احمد صاحب از اولاد امجاد امام همام ابی حنیفه رحمة الله علیه
جد امجد شان مخدوم شیخ صفی قدس سره مصنف دستور المبتدی والد مولانا محمد اسمعیل والد قطب العالم
بندگی عبد القدوس گنگوهی بودند در خاندان شان دولت علم ظاهر و باطن تا مولوی ابوالحسن شده
آمده است ایشان چهار برادر حقیقی بودند اول مولوی نجف علی دوم مولوی اشرف علی سوم مولوی
ابوالحسن چهارم حکیم حسین علی هر چهار برادر مرید حضرت مولانا بودند تحصیل علم نیز هر چهار برادران از لکهنو
کرده بودند و در مدرسه راجه تکیت رای تحصیل مولوی ابوالحسن تا شرح سلم رسیده بود که طبع شان در
عنفوان جوانی راغب سلوک فقر گردید مثنوی معنوی از حضرت مولانا شروع کردند بعد چندی دیگر مشاغل
گذاشته مرید شدند بعد تحصیل رسائل مولانا و مثنوی شریف حالت جذبه بر ایشان غالب شد بطرف
ردولی رفتند و باز آمدند هرگاه در انحالت افاقت میشد بطرف صوم و صلوة متوجه میشدند بلکه
رعایای دکان خود و دیگر مردم را تعلیم و تلقین ارکان دین و هدایت راه یقین میفرمودند و خدمت مسافرین غربت
میکردند در حین حیات حضرت پیر و مرشد پنج شش سال سالک میماندند و در زمان وصال آنحضرت در ردولی
بحالت جذبه بودند هر روز جمعه بعد عصر در مسجد حضرت شیخ العالم قدس سره نیز ... اند که امروز مولانا بجنت شتافتند بروز سوم از خط لکهنو دریافت گردید
کرامات ... حضرت مولانا بوقت ... و کرامات مولوی ابوالحسن صاحب در ردولی بسیار مشهور اند چنانچه شد که حضرت مولانا بارها فرموده بودند که ابوالحسن
تمام ... بعد انتقال حضرت مولانا باز سلوک ... ماده اند ... از جذبه ... ایشان بخانه شیخ غلام قدوس صفی شده بود از ان جهت حصر شده اند
یکی در سلوک ... تا حیات والده خود از ردولی تشریف بیرون نرفتند بعد وفات والده خود در سنه ۱۲۶۶ هجری از ردولی غائب شدند
احدی نشان نداد که بطرف کدام سمت رفت انتقال مسموع میشود که آنطرف گهاگره بعضی کسان
دیده اند عریان محض و سر و پا برهنه میگردند چند حکایت در حال مولوی صاحب ممدوح مولوی
لطف علی صاحب برادر بنی عم ایشان ناقل اند حکایت اول اینکه در خانه خود و برادران خود
شیرینی وغیره هر جا که میافتند برداشته تقسیم میکردند بنظر حفاظت همچو اشیا را مردم خانه در خمهای گلی
مخفی داشته در ... کوزه را مقفل میکردند هرگاه ایشان را برای اطفال وغیره احتیاج شیرینی میشد

در خانه هر کدام که آن چیز مخفی از راه کشف دریافت میکردند در همان مکان رفته از اشاره دست قفل کشاده اندرون ظرف که آنچیز مخفی بوده باشد دست انداخته برآورده میبردند مردم خانه حیران میشدند از ینمعامله چنان مفهوم میشود که حاضر و غائب قریب و بعید نزد اوشان مساوی و مکشوف است حکایت دوم اینکه محمد نظر علیخان الهآبادی داروغه سابق دواب جهان پناه خلد الله ملکه در ردولی رفته خواستگار ملاقات مولوی ابو الحسن شدند بنده لطف علی گفت که جای اوشان تعین نیست گاه بشهر و گاهی بصحرا میگردند مگر بنسبت شما دریافته بعید نیست که در باغ وغیره ملاقی شوند همچنان شد که در باغ ملاقی شدند اول بسیار اخلاق و پرسش حال خان موصوف ساختند بعد اندک تامل پرسیدند که تو بطرف رسولی چرا رفته بودی عرض کرد که پیش میان کریم شاه درویش رفته بودم روز پیش کرده فرمودند که در آستانه مرشد شما کدام چیز نیست که پیش دیگران میگردی ندعلیخان نیز پیش کردندخاموش شدند هرگز قبول نکردند خانموصوف از کشف ایشان نادم شد اخوی میان محمد غوث صاحب ناقل اند حکایت دیگر که مولوی ابو الحسن بر حال من بسیار شفقت میفرمودند در زمان قیام من بردولی میان حسن احمد صاحب برادر شاه هدایت احمد صاحب بیمار علیل بودند امید زیست نماند همه مردم مرا پیش کردند که از مولوی ابو الحسن صاحب عاقبت بکنانند من باصرار گفتم مولوی بطرف آسمان دیده گفتند که از ده سه هم نخواهند ماند از همان روز میان حسن احمد را آرام شد معنی آن لفظ بعد صحت شان معلوم شد که شاه هدایت احمد هشت برادر و دو خواهر یکی ده بودند همه مردند آنوقت شیخ محمد و هدایت احمد و حسن احمد باقی بودند ایشان از خدا عرض کردند که منجمله ده سه را هم نخواهی گذاشت حکایت دیگر راقم آثم در سنه ۱۲۶۵ هجری در عرس حضرت شیخ عالم علی نبینا و علیه السلام در ردولی رفته بود در قیام من در انجا مولوی ابو الحسن صاحب از راه شفقت اکثر اوقات پیش من میآمدند در عین عرس مِٹھو نامی مکبری لکهنؤ که مرید شاه علی احمد صاحب قدس سره بیمار گردید خواستم که او را در ڈولی انداخته روانه لکهنؤ سازم چنانچه کهاران وغیره طلب کردم مولوی ابو الحسن صاحب گفتند که شما خواهند رفت و اینکس همین جا خواهد ماند خمیر او همین جاست همچنان شد که بیمار گذاشته آمدم بعد سه روز همونجا مدفون گردید خلاصه اینکه سیف زبان و آینه مصقول دست خداست سه که پیدا و پنهان به نزدش یکی است یکی از مریدین راسخین حضرت مولانا قدس سره

حرمت خان افغان ساکن جهان آباد متصل گوڑه است میان کریم بخش صاحب از بزرگ
خلیفه شاه فتح علی صاحب حکایت میکنند که حرمت خان از من تمیز متقی و پرهیزگار و فقیر دوست بود مگر در
پلٹن بعهده جمعداری نوکر شده بود و من در پلٹن دیگر ملازم بودم در پرتابگڈه هر دو پلٹن جمع شدند در آن نوبت
با جمعدار حرمت خان ملاقات میشد حرمت خان حکایت میکرد که من بتلاش مرشد تا بالای فلان کوه
رسیدم بالای کوه جنگل لق و دق بود هیچ حیوان و انسان نبود مگر یک درویش بالای کوه در کاشره
سکونت داشت مشغول بیاد حق بود من قریب بیک پاس ایستاده ماندم التفات نکرد هرگاه سر برداشت
سلام کردم گفت برو برو اینجا چرا آمدی شیر یا گرگ ترا خواهد خورد گفتم هرچه شدنی باشد شود حالا نمیروم
گفت اینجا چه خواهی خورد گفتم هیچ نه بسیار تهدید کرد لیکن من نترسیدم و همونجا نشستم وقت شب پوست کدام
درخت که آنجا افتاده بود برداشته در آوند گلی جوش کرد قدری از آن خورد و باقی در یک دونه برگها
نهاده مرا داد خوردم و حیران شدم که آن لذت در هیچ نعمت دنیا نیافتم صباح گفت که قسمت تو پیش
مولوی عبدالرحمان است در لکهنو رفته مرید شو پیش من نصیب تو نیست جهت هدایت آن درویش
بحضور حضرت مولانا مشرف به بیعت شدم از اثر او حب دنیا و مافیها از دلم سرد گردید چنانچه درین اثنا من
آمده خواستم که نام خود از سلک ملازمین موقوف کنانم تمندار و اولشدار وغیره نمیگذارند و میگویند
که عوض شما خدمت و نوکری ما خواهیم کرد نوکری ترک مکن میان کریم بخش روایت میکنند که هرگاه از لکهنو
بطرف پرتابگڈه که پلٹن با تعینات آنجا بود عازم شدم حضرت مولانا فرمودند که حرمت خان جمعدار
آنجاست با او ملاقات میکرده باشی حسب الارشاد اکثر با اوشان ملاقات میکردم پوست و استخوان
باقی مانده بود مدام چله و فاقه کشی میکرد رسول خان گوله انداز و دیگر مردم پلٹن معتقد بزرگی و کرامت
خان مذکور بیان میکردند ابتدای جدائی او از پلٹن بدینطور ذکر میکردند که از پرتابگڈه بفاصله
نیم کروه ندی سیلانی است بطرف ندی برای غسل وغیره میرفت یکروز از پلٹن غائب شده بر کنار
ندی رفته بود و بارش باران شروع گردید سه روز متواتر گذشت و حال معلوم نشد هرگاه رسول خان
وغیره بر کنار ندی رفته دیدند که از هر دو دست سر گرفته لب دریا بر پاشنه پا نشسته است چون نزدیک
رفته حال پرسیدند از چشم میدید مگر چیزی گفتن نمیتوانست معلوم شد که سه شبانه روز متواتر بارش
بروی شده بود لهذا جسم او را تشنج ساخت چند مردم از آنجا برداشته زیر درخت انداختند از آتش گرم

کردند آنوقت حرکت در بدن پیدا شد گفت که گله از جسم من بر کنید جسم برهنه کرده گرم کردند و دست و پای کشاده شد. گفتند ملتپن با گهست آنجا بنجیرام
هرچند مبالغه کردند از انجا برنخاست مردم تا پگڈه دو ستان ملتپن برای دیدن او همه بجا می آمدند خواستند که برای او
مکان آرام درست نمایند و چیزی زمین بطور باغ وغیره نذر بنهند قبول نکرد و گفت برای من نیز زمین
جای کنده بدهند که دران دفن شوم بطور تهخانه زمین کنده بدهند حجره درست کردند و متصل آن یک چبوتره
برای نماز درست کرده گرد آن دیوار پخته بوضع مسجد قناتی تیار کرده دادند دران مستغرق بذکر و شغل
میماند هرچند از پرتاب گڈه دو سهیاست گرد نواح مردم طعام وغیره نعمات می آوردند لیکن او بجز بی
التفات نمیکرد آخر از فاقه کشی و ریاضت طاقت نشست و برخاست نماند و نماز وغیره متروک شد
من کریم بخش همونجا بودم روزی گفت که لوٹه وضو و کتاب وظیفه من در طاق که اندر ته خانه
است بگذارند و همه ها رخصت شوند و پس فردا خبر بگیرند پس فردا که مردم دیدند جان بحق تسلیم
کرده بود انا لله وانا الیه راجعون روز و تاریخ وصال آنمرحوم کسی بیان نکرد تا ثبت کرده آید معلوم نیست
که ازین بزرگ دیگری مستفاد شد یا نه غرض اینکه در مقام فنا کامل بود یکی از مریدین مخلصین
حضرت مولانا مولوی امیر علی شاه صاحب اند ابن شیخ محمد بخش ابن شیخ امام الدین ابن
ابن شیخ نور الحق ابن مولوی شیخ محمد خاتم الصدق ملا شیخ احمد عرف ملا جیون قدست
اسرارهم ملا جیون صاحب استاد و پیش امام عالمگیر بودند و بعد عالمگیر از عهد بهادر شاه تا فرخ سیر
مقتدای انام و شیخ الاسلام ماندند بعد وفات در امیٹهی مدفون شدند روضه متبرکه و مدرسه
عالیشان در قصبه امیٹهی موجود است مولوی امیر علی صاحب در لکهنؤ تحصیل علم ظاهر نموده
بعمر هیجده سالگی در سنه ۱۲۳۶ هجری بحضور حضرت مولانا حاضر شده مدت هفت سال و سه ماه و [illegible]
صحبت بابرکت دریافتند درس مثنوی معنوی و رساله کلمة الحق و کتاب کنه ما لا بد شیخ
محی الدین ابن علی العربی معه شرح عبد الکریم جیلی و ربع اول مشکوة شریف با شیخ عبد الحق
دهلوی از مولانا گرفتند و کتاب نور مطلق سبقاً سبقاً از راقم آثم خوانده استفاده سلوک و تصوف
بسیار کردند و در سنه ۱۲۴۲ هجری بروز عید الضحی بشرف بیعت مشرف گشته اجازت و خلافت جمیع
سلاسل یافتند از مزاج ایشان از ایام طفلی صلاح و تقوی و همت علیا جبلی بود چنانچه حضرت
مولانا مکرر فرموده اند که امیر علی گوهری بهاست مطابق ارشاد دیده شد که همت ایشان [illegible]

خلق الله و جهاد با اعداء الله مصروف گشت هزارها مردم از فیض صحبت شان توفیق صوم و صلوة و
ترک بدعات یافتند و صدها مسلمین مجاهد بیعت درآمده مقتدی شدند هرگاه شوق بیت ربی غالب شد
بی زاد و راحله برخاستند و پیاده پا طی مراحل و منازل نموده حاجی الحرمین شدند و دو سال و نیم
در مکه معظمه و مدینه منوره اقامت ساخته اخذ فیض و برکات کردند و بزیارت عتبات عالیات انبیاء
و اولیا با تمامی راه استحصال سعادت کردند و مرتبه ثانیه با قافله کثیر و جم غفیر از وطن بدین همت برآمدند
که بر هر قدم دو رکعت نماز گذرانده و در چند ماه تا تونک که از امیتهی بست کروه است مصرعه شهر جلوه
گری و دو رکعت نماز و در این سفر نان و نفقه هزارها مردم همراهی شان بی اسباب ظاهری
از غیب میشد بعده حسب ایمای حضرت مولانا راجع وطن گشته ترک دنیا بجمیع وجوه کردند و در صحرای
بیرون شهر جانب شمال یک مسجد خام طیار ساخته و از جمله قبائل و عشائر طرح بیگانگی انداخته
معتکف مسجد شدند و با احدی سروکار نداشته و از توکل میدیهند و اما غنیمت یک فهرست دو حکایت
بیان کردند حکایت اول آنکه در اولاد امجاد بندگی میانجی صاحب قدس سره شاه غلام محمد
صاحب والد ماجد منشی غلام امام شهید در زمانه سابق با شاه حسام الدین صاحب که مزار شان
در گنگهات مشهور است بیعت داشتند مردم شهر او شان طاعن شدند که احدی از اولاد بندگی میان
نظام الدین خارج از خاندان خود بیعت نکرده است و اگر کسی کرده باشد فیضیاب نشد و فی الحقیقت
شاه صاحب موصوف را از بیعت شاه حسام الدین صاحب چیزی فائده ظاهر نشد لهذا باستماع
اوصاف حضرت مولانا غائبانه عقیدت پیدا کرده روزی بحضور حضرت مولانا پیام کردند که من
از چشم معذورم و استطاعت حاضر باشی حضور نمیدارم پس سه بدان مقصد عالی نتوانم رسید
آن مگر الطاف شما پیش نهند گامی چند بعد استماع این پیام حضرت ساعتی تامل کرده با مولوی
امیر علی صاحب فرمودند که حضرت بندگی نظام الدین صاحب قدس سره العزیز مرا اجازت داده اند
که شاه غلام محمد را مرید کرده راه خدا تعلیم فرمایند لهذا بشما اجازت میدهم که در امیتهی رفته از طرف
من بیعت شاه غلام محمد بگیرند و این کلاه من بر سر او شان بنهند و ببینند که چه قسم برکت میشود حسب الارشاد
حضرت از شاه صاحب موصوف بیعت گرفتم و تاج بر سر او شان نهادم بمجرد پوشیدن کلاه
عشق و محبت در دل او شان جوش کرد و ذوق سماع پیدا شد با وصف آنکه در خاندان بندگی

میانجی صاحب سماع نبود و در عالم رویا بندگی میانجی صاحب رضی اللہ عنہ خوشنود سیے خود
ازین بیعت بیان کردند و در بهان هفته مولوی اکرم علی و مولوی افضل علی و حکیم نعمت علی
صاحب باشاه صاحب ممدوح بیعت کردند و بعد ازان قریب پنجاه کسان بحلقه ارادت شان
در آمدند قریب دو سال گذشته باشد که شاه غلام محمد صاحب بکمال عشق و محبت مولانا انتقال
کردند و در الٰه آباد دفن شدند فقط حکایت عجیب در سفر بیت اللہ هنگام در و بمبئی تمام
ماه رمضان در آنجا اتفاق اقامت افتاد حکیم مولوی عبد الاحد شاه خلیفه باریاب شاه که از
مشاہیر مشائخ عظام اند یار بودند و دران نواح رجوع خلائق با وشان بسیار بود رئیس آنجاست
لیکن تشکلم محض و زاہد خشک بودند و منکر وحدت وجود و منکر سماعان غنا بودند و بدریافت اینکه
اینکس یعنی بنده خلیفه مولانای شاه عبد الرحمان موحد لکهنو هست با تباع خود میگفتند که این فرقه
وجالیه رسیده است مگر بمقتضای اخلاق عمیم دعوت اینجانب کردند و هر گاه در محفل اوشان
رسیدم واعظانه زبان طعن و تشنیع صوفیان و سامعین غنا کشا وند نهایت منغص شده میخواستم
که طعام او نخورم لیکن حج مولوی عبد اللہ جینا پٹنی برادر حقیقی میر صادق نائب سلطان ٹیپو و عبد اللہ
مغربی ساکن دکن خلیفه سید احمد صاحب مرزا جهاندار شاهزاده دهلی مرید شاه غیاث الدین صاحب
مودودی نیز دران صحبت شریک بودند گنجایش بیمروتی نبود جار و ناچار طعام خورده بمکان خود دگاه
خود رفته بعد قیلوله برای نماز ظهر برخاستم بعد فراغ نماز دیدم که مولوی عبد الاحد صدف خوان
شیرینی بر دست خود نهاده زار و زار گریان می آید و نزدم رسیده گفت که برای خدا مرا بطریقه
مولانای شاه عبد الرحمان صاحب مرید کن والا ایمان من برباد رفت پرسیدم که دو گهڑی پیشتر
تو منکر بودی اینوقت کدام چیز ترا برامعامله برانگیخت عرض کرد که بعد برخاست شما چون خفتم
در مجلس وارد شدم که دران آنحضرت صدیق اکبر و دیگر صحابه کرام و مرشد من باریاب شاه حاضر
بودند چهره من مسخ گردید همه بزرگان بر من عتاب کردند که تو مرید و خطیب مولانای شاه عبد الرحمن
صاحب را دجال گفتی در ملحدان و مشرکان داخل شدی تا که بردست خلیفه او شان توبه نکنی
و تجدید ایمان بعقیدت مولانا نکنی نجات تو ممکن نیست لهذا امید دارم که تقصیر من معاف فرمایند
و مرا از سر نو مسلمان سازند و سه روز دعوت باستماع غنا قبول فرمایند بعد ظهور این کرامت

حضرت مولانا از و توبه کنانیده و تجدید ایمان ساخته در سلسلهٔ بیعت حضرت مولانا داخل کردم و رسائل حضرت
که نزد من بود نقل گرفته موحد کامل شد چنانچه در بمبئی الحال موجود اند و در بمبئی قوالان نبودند از خود
غم واره تلاش تمام قوالان را طلبیده سه روز محفل سماع مرتب ساخت و خود شریک سماع ماند
در بهان صحبت قریب چهل کس از ان سکنه آنجا داخل بیعت شدند یکی از خواص مریدین که با جازت و
خلافت ممتاز شده صاحب کمال شدند شاه امان الله جوده پوری است رحمة الله
علیه هرگاه حضرت مولانا از سفر حرمین شریفین براه وطن شریف مراجعت ساخته در جوده پور
دو ماه اقامت ساختند منجمله تلامذه آنجا امان الله طالب علم همراه گردید چنانچه حضرت مولانا معه مولوی
رحمت بخش و حاجی غلام محمد و میان امان الله بتاریخ چهارم ربیع الثانی سنه ۱۲۲۱ هجری در اجمیر شریف
رسیدند سه ماه و دو روز در آنجا اتفاق اقامت افتاد و در ابتدای حال بفاقه کشی اوقات گذشت
شاه امان الله نیز در آنحال راسخ دم و ثابت قدم بود از اجمیر شریف بعد طی همه مقامات که تشریح
آن در لمعه دوم نور اول گذشت تا لکهنؤ فیضیاب صحبت ماند طالب صادق و مرید واثق گردیده بدل
خدمتگذاری بجا می نمود چنانکه مولوی رحمت بخش رفیق قدیم بر ایشان رشک میبرد چونکه رحمت بخش رفیق
قدیم و محب صمیم بود با وجود ناموافقت بجز اطاعت او چاره ندید آخر الامر از حضرت مولانا رخصت گردیده
در بنارس رفت و اندر ٹھٹھری بازار مسجد مختصر کوئله والی اقامت ساخت و طرح عزلت و خلوت
انداخت بابا وزم حافظ قاسم علی ردولوی و منصب علی خان صاحب بنارسی که بخدمت شاه صاحب
موصوف اکثر باریاب شده بودند روایت میکنند که شاه امان الله از فیض برکت صحبت مولانا
ترک و تجرید آنچنان داشت که بجز لباس بالاپوس و بستر بلاپوس چیزی دیگر نمی پوشید و به تنهائی
میگذرانید و احدی را پیش خود نمیگذاشت دروازه مسجد بند میداشت وقت نماز میکشاد و باقتدای
مرشد خود اول وقت نماز پنجگانه ادا میساخت و خود امامت میکرد و توکل محض بود از مسجد بیرون
نمی رفت و مجوز آمد و رفت امرا و اهل دول پیش خود نبود اکثر روسا و شاهزاده های سکنه بنارس
تمنا داشتند که بزیارت شان مشرف شوند مگر در مسجد مسدود می یافتند برای غربا و مساکین از
ظهر تا عشا ممانعت نبود هر که می آمد او را خالی نمیداشت و اکثر مردم را نان و قند سیاه گول بسته
که در آنجا بهیلی مشهور است بقدر پاو آثار میباشد میداد و بعضی را پیسه هامی و بعضی را روپیه

میداوند چند حکایت کشف و کرامت شاه صاحب قدس سره که بروایت ثقات شنیدم در ذیل مرقوم
میگردد حکایت اول حافظ قاسم علی موصوف می گفتند که من عند الملاقات یکروپیه نذر کرده بودم
آنرا قبول کرده مرا دادند که پیش خود دارند چنانچه در صندوقچه خود داشتم تا هفت سال صندوقچه من از روپیه
خالی نماند و از احدی قرض نگرفتم روزی سهواً همان روپیه صرف کردم از انروز برکت رفت و اکثر تنگدستی
پیش می آید حکایت دوم منصب علیخان طالب علم ساکن بنارس حکایت میکنند که مولوی رحیم الله
ساکن پهلی شهر برای ملاقات شاه امان الله رفته بودند شاه صاحب موصوف باوشان گفتند که
با وصف مولویت همراه مولوی علی کبیر صاحب در مقام سهول پور بحالت جنب نماز گذاردی مولوی
رحیم الله مذکور گفت قصور شد گفتند خبردار باز اینچنین جرات که موجب کفر است نسازند مردم تفصیل
این ماجرا پرسیدند مولوی رحیم الله گفتند که من از پهلی شهر بطرف بنارس می آمدم و مفتی علی کبیر صاحب
از بنارس بپهلی شهر وطن خود میرفتند در سنبهل پور یکجا فرود شدیم وقت نماز آمد اگرچه حاجت غسل بود
مگر از حجاب نگفتم و همراه مفتی صاحب ممدوح شریک نماز شدم معلوم نیست که این بزرگ بفاصله دو منزل
چگونه برینمعامله مطلع شد و میگویند که بروز وفات شاه امان الله تمامی کچهری های عدالت و نظامت
و اپیل بند شده بود و تمام شهر بجنازه شان حاضر بود اندرون شهر متصل مسجد منشی غلام سرور بنگالی دفن
شده اند و مزار شان مرجع خواص و عوام است حکایت سوم زبانی مولوی امیر علی صاحب که در بنارس
حاضر بودند مولوی سید محمد علی صاحب برادر مولوی حیدر علی صاحب رامپوری خلیفه سید احمد صاحب
بعزم بیت الله و هم به نیت جهاد در بنارس رفتند و قریب لکهه مردم بردست اوشان بیعت کردند
و در شهر هرجا که وعظ میگفتند هزارها مرید شده مستعد همراهی شان میشدند چون شهره شاه امان الله صاحب
نیز در انشهر بوجه کمال بود مولوی سید محمد علی صاحب برای ملاقات اوشان رفتند و ترغیب جهاد با
امان الله شاه گفتند که مارا از جهاد نفس خود فرصت کجاست که قصد جهاد واحد فرمائیم مولوی محمد علی
بحث و تکرار در ترجیح جهاد بیان کردند شاه صاحب موصوف فرمودند که بروز جمعه در مسجد ما آمده وعظ
خواهی گفت عرض کردند که برای وعظ ما بجای وسیع می باید که سه چهار هزار مردم جمع میشوند فرمودند
که هر قدر مردم که خواهد آمد در همین مسجد خواهد نشست اگرچه در مسجد زیاده از چهل و پنجاه کس را گنجایش
نبود لیکن همراه مولوی محمد علی قریب سه هزار مردم آمدند و همه با بفراغت نشستند حکایت چهارم

آنکه شاه امان الله صاحب پنج آثار آرد را نان بسینی روغنی طیار کنانیده در یک خوان داشتند و بر آن
چادر خوانده انداختند شاه صاحب ممدوح از ان خوان یکیک نان به سه هزار مردم دادند و تمام نشد بملاحظه
این دو کرامت مولوی محمد علی مستدعی بیعت شدند که قافله کثیر همراه من میرود همت فرمایند که کفالت
نان و نفقه این قافله عظیمه از من شدن تواند و حج میسر آید فرمودند که حج نصیب تو نیست در کلکته
با یک زن مالدار نکاح کرده راجع خواهی شد همچنان شد که ایشان با یک بی بی انگریز که مسلمان بود
نکاح کرده در بنارس باز آمدند و اراده کردند که با شاه امان الله صاحب بیعت خواهم کرد قضای کار
شاه امان الله صاحب پیش از آمدن شان از دنیا رحلت کرده بودند مولوی محمد علی باستماع آنخبر
بسیار متاسف شده بر قبر شان رفته بعد در فاتحه خوانی گفتند که هرچه در زندگی فرموده بودند مطابق
آن بظهور آمد لیکن نمیدانم که بعد وفات هم چیزی قدرت میدانند یا نه بمجرد این خیال قبر شان بجنبش
آمده ترقید و خواستند که بیرون آمده قدرت خود بنمایند مشاهده اینحال مولوی محمد علی عرض کرد که ابر جلد
پرده شریعت نگاهدارید احتیاج کرامت دیگر نیست از انروز مولوی محمد علی از انکار تصرف اولیا توبه
کرده پیش من امیر علی رجوع کرده مستدعی بیعت معاهده شدند چنانچه بعض آمد حکایت کرامت پنجم
زبانی رحیم بخش قدوائی ساکن رسولی که مرید صاحب نسبت و عاشق مولانا است شیخ مذکور
ناقل اند که در بنارس رفته باستماع اوصاف شاه امان الله صاحب حاضر شدم با وجود آنکه مرید کر تعالی
نبود در یافته اند که اینکس مرید مولانا است و آنوقت گرسنه بودم بدل خود خیال کردم که شاه صاحب
چیزی خورانند یا نه همانوقت یک قاب پلاو بسیار نفیس و گرم و تازه پیش من نهادند که بخوردم شکم سیر
خوردم بعده نصف تهان پارچه بطور کهیس که از همان قسم پارچه کرته شاه صاحب برنگ اگرئی بود
مرا عنایت کردند. هر مرتبه که بزیارت شاه صاحب رفتم چیزی نقد یا جنس مرا دادند و فدای جمله
مریدان مولانا بودند و شیخ مذکور معترف است که فائده باطن نیز در صحبت شان بر داشتم یعنی نسبت
فنای قلبی بر من آنچنان غالب شده است که بمجرد توجه سوی دل بیخود میشوم زهی کمال حضرت
مولانا قدس سره الاقدس ٥ مقصد پیران او قصص الانبیاست ؛ ذکر مریدان الخ تذکرة الاولیاست
یکی از مریدین مخلصین نجف علی خان ابن رحم شیر خان قوم افغان ساکن موضع شمس آباد
ضلع فرخ آباد است در آغاز جلوس غازی الدین حیدر شاه زمن بحضور حضرت مولانا حاضر شده مرید گشت

لیل و نهار ملازم خدمت گردید وقت خواب به پچی و پاکوبی مامور شدند و با وقات دیگر به پادبیزن آنی
و بوقت مراقبه شریک جلسه میشدند طعام یکوقت از سرکار مولانا میخوردند تا سه سال خان مذکور میگویند
که بعد سه سال عرض کردم که حضور طریق وصول خدا تعلیم فرمایند ارشاد شد که طعام
مخور پرسیدم که چه خورم فرمودند که از سبوس نان پخته بخور تا چهار سال از سبوس گندم
نان پخته بی نمک و شیرینی خوردم و اجازت شده بود که هرگاه شیر میسر آید بدون شیرینی شیر بنوش بعد
چهار سال فرمودند که قلب خود را می دیده باشی هرگاه چشم بسته می دیدم قلب صنوبری مجسم بلا حجاب
بنظر می آمد و دران صدها سوراخ بدینطور بود که کسی در خیار یا شلغم وغیره دانه های جو خلانیده باشد
و از هر یک سوراخ دو دو سیاه کرم بر می آید بحضور پیر و مرشد عرض کردم که حال من بحضور روشن است
از خورش سبوس طاقت نمانده ارشاد شد که دلیه یکمشت جو در شیر پخته میخورده باشی تا یازده ماه دلیه
خوردم از التزام غذای مذکور تبدیل اکثر صفات ذمیمه بحمیده و صفای قلب و کشو و باطن بخوبی گردید
آنزمان وقت شب من و مولوی امیر علی بحضور حاضر بودیم ارشاد شد که نجف علی تو حالا افغان نماندهٔ
لهذا الشیخ عبد الحمید ترا خطاب دادم از نام نجف علیخان خواب نبهی هر که ترا عبد الحمید نگوید با او کلام
میکرده باشی آداب بجا آوردم و نذر گذرانیدم بعد ازان ارشاد شد که تهجد همراه ما میخوانی بعد تهجد
سجده طولانی که میکنم در عقب ما توهم در سجده شریک میشده باشی چنانچه ازانروز در عقب حضور
موافق تعلیم که برای هر شب جداگانه مقرر است شریک سجده شدم انچه تجلیات و کیفیات از
انعکاس قلب آن حضرت بر قلب این کمترین خدام فائض میشد در حیز تحریر و تقریر نمی گنجد من تمام روز
منتظر آنساعت می بودم که کی روز تمام شود و در شب وقت سجده حضرت برسد راقم اثم از شیخ عبد الحمید
صاحب ممدوح پرسید که خلاصه تعلیم اشغال که دران فوائد بسیار دیده باشند بیان فرمایند گفتند
که در ابتدای حال ذکر نفی و اثبات دوازده تسبیح چنانکه معمول همه مریدان است فرموده بودند از
ورزش آن و توجه حضور در عرصه سه چهار ماه این کیفیت پیش آمد که هرگاه در خلوت نشسته
نفی و اثبات شروع میکردم بمجرد کشش لای نفی نوری از بالا مشتعل شده وقت ضرب الا الله
در دل آن نور جذب میشد و از ذکر لذت می یافتم و گاهی دم در دماغ حبس میشد و بیهوش شده
می افتادم و تاثیر اینچنین ذکر بر دیگری هم میشد چنانچه روزی اخوی مرتضی خان شریک حلقه ذکر شده بودند

علم شغلی زراعت کرده‌ایشان را پیچش کرده بود ای آن بحضور حضرت آمده مرید شدند و بیک اذکار
در هم شغل [illegible] بود [illegible] و دست [illegible] و مکانات نسبت و [illegible] و [illegible] چهره
سالم می‌شود [illegible] بسیار [illegible] و بیگر و [illegible] احوال [illegible] آنحضرت مکشوف میشود بیرون [illegible]
حال قدرت و تصرف که از عنایت حضور [illegible] واجب [illegible] اگر [illegible] ازان کرامت در کمال [illegible] شد
پیچش [illegible] که [illegible] بیت در قصر مسافت روزی [illegible]
[illegible] درخت پیلو [illegible] تر و تازه آورده نذر حضرت نمودم
آنحضرت [illegible] بسیار خوشنود شده [illegible] بعد ضرب مسواک تر و تازه
[illegible] دم [illegible] گنج [illegible] کرده [illegible]
[illegible] و قت [illegible] حضرت [illegible] وقت [illegible]
[illegible] مسافت [illegible] گنج [illegible]
[illegible] آورده و دیگر [illegible] کرده [illegible]
[illegible] بیمار شده [illegible] شاه عبدالمجید صاحب [illegible]
[illegible] بخلافت [illegible] مستفیض [illegible]
[illegible] نواخت و
[illegible] بیمار شده [illegible] عرض کرده [illegible] گذشت
[illegible] دیگر چه میخواهی گفتم در پاخانه برای استنجات [illegible]
[illegible] آب گرفته [illegible] استنجا [illegible] آگاه
نکردی [illegible] نسبت [illegible] خدمات برگزیده ریاضات [illegible] سال [illegible]
در حجره طلبیده [illegible] پیراهن ملبوس خاص [illegible] مسواک [illegible] خلعت عنایت ساخته و
خلافت جمله سلاسل بخشیدند [illegible] از فیض و برکت [illegible] رسیدگان بحلقهٔ ارادت در آمده
فائده باطن برداشتند [illegible] برداشت الحمد حق حمده والشکر علی احسانه و فیضانه [illegible]
خواص [illegible] غضنفر علی ابن قاضی [illegible] الله [illegible] ارشاد پور
پلهری متعلقه [illegible] آباد متوطن قدیم [illegible] از اولاد قاضی محمود حسین [illegible]

مخدوم صلاح الدین صاحب بدہنی که سلسله شان بجناب قاسم بن محمد بن ابی بکر رضی الله عنه
میرسد در سنه ۱۲۲۲ فصلی بسبب مخالفت شرکا از موضع شاه پور پلهری خارج گشته مع شیخ حسن علی
برادر کلان خود در محمود آباد سکونت گرفته بودند در سنه ۱۲۴۳ هجری بعمر پانزده سالگی در مسجد ٹنڈیائن آمده
از حضرت مولانا قدس سره بیعت ساخته شجره قادریه رزاقیه یافته بودند پیش از بیعت در پلٹن جعفری
ملازم سرکار شاه اوده خلد الله ملکه شده بودند از همت حضرت مولانا خدمت نوکری معاف شد
لهذا اکثر اوقات بحضور حاضر میماندند و نظر عنایت حضرت بر مشار الیه روز افزون بود تا آنکه از حضرت
اثر صحبت و چشم عنایت حضرت شورش جنون و حالت جذبه در ایشان پیدا شد اکثر در سماع
مثنوی معنوی و گاهی در سماع غنا مغلوب الحال میشدند چنانچه در زمان سلطنت سلطان غازی الدین حیدر
نور الله مرقده روزی وقت صبح میان اسد الله صاحب سبق مثنوی بحضور مولانا میخواندند و ایشان
آستین جنانه بود هرگاه شنیدند مصرعه بشنو ای غافل کم از چوبی مباش ٭ بر شیخ غضنفر علی
حالت مستی طاری شد رقص کنان خود را در چاه که بر لب فرش مسجد واقع است انداختند حضرت
کرامت باهره حضرت بود که در میان هوای چاه گرفتار شده اندرون نیفتادند کیفیت آنحالت
زبانی حاجی خدابخش و میان اسد الله و احمد خان حضار آنوقت همین قدر مسموع گردید که
بمجرد متوجه شدن ایشان بطرف چاه حضرت مولانا از مصلای خود برخاسته بر سر چاه رسیدند
و حاجی غلام محمد اورنگ آبادی دست فروکرده ساعد دست شیخ مذکور گرفته احمد خان را
آواز داد احمد خان در چاه خمیده دست دیگر گرفته بالای کشید همه مردم حیران ماندند که در میان
هوای چاه اینچنین جوان تناور و قوی در عین حالت مستی و بیخودی چگونه فرو نرفت و بر کدام
چیز ایستاده رقاص بود شیخ مذکور میگوید که حضرت سبب انداختن خودش در چاه استکشاف
فرمودند هرگاه معلوم شد که سوای جذبه سبب دیگر نبود فرمودند که از نذر حضرت چلنید شخصی مجذوب
شده بود او را اولش طعام و آب پس خورده خویش خورانیدند تسکین یافت چنانچه مطابق
همان عمل طعام اولش خود و آب خورانیده در حالت جذبه تسکین پیدا گردید هرگاه حضرت مولانا
بر بستر قیلوله دراز شدند غضنفر علی پا دو میفرمودند در حالت پای کوبی پرسیدند که بچه سبب خود را در چاه
می انداختی عرض کرد که حضور روشن ضمیر اند باز پرسیدند که چند مدت است که ما در خود را

ندیدی عرض کردم که از شش ماه فرمودند که حالا برو مادر خود را دیده بیا ای عرض کردم که مادر من محبوب

رسول الله صلی الله علیه وسلم است بمدینه میروم این لفظ شنیده حضرت برخاسته بربستر نشسته ریش

مبارک را از دست گرفته فرمودند که تا زندگی مرا مگذار بعد از من هر جه مرضی تو باشد بعده فرمودند

که قصد اهلاک خود از افتادن چاه وغیره گاهی نخواهی کرد والا در حشر روی مرا نخواهی دید پس هیچ

تا زندگی حضرت مولانا مرتکب آن حرکت نشدم مگر بعد دو سال از وصال حضرت دریای بیتابی

غنا در چاه مسجد خود را انداختم وبسیار غوطه خورده مثل مرده شدم شخصی در چاه فرود شده مرا از چاه

ور بر پیرهی انداخته بالا کشیدند خلاصه اینکه شیخ مذکور نسبت عشقیه بحضرت مولانا راسخ داشت

که بعد وصال حضرت مولانا یا برزخ مرشد خود عشق می بازد وانچه واردات در خواب و

بیداری می بیند آنرا در نظم وراگ موزون کرده میسراید و ذوق بسیار دارد و عبارت عشق انگیز

از انجمله است ایشان در راگنی الهیه است که اکثر بر مرقد حضور می سرایند راگ توهی میری سکھ

من توهی میرو سران ۞ توهی سرون نین کیول مکھ کیان ۞ توهی پتال لوک سرگ لوک

مرت لوک ۞ توهی پون جل توهی پرتھی بهان ۞ توهی عارف بین آنکهو چهنی است کرت

هون ای رحمان ۞ از انجمله است دیگر در راگنی مذکور است سنه ایسی بهر دیبے سکھی

مین چهب یه موهی ۞ کبهون هنسی دیکھ کبهون مین روئی ۞ مین سهر دلی شنئے سے رچ

دکها وے ۞ پیو اچرج دیکھ کے بده کهوئی ۞ یهی ابهی لاکهه یهی رهی موری ۞ عارف وا کے

گری سهیان دار سکهه سے نسوئی ۞ شیخ موصوف حکایت میکنند که روزی حضرت

فرمودند که ای غضنفر پیش ما چهار گوهر بیبها هستند که حضرت امیر المومنین علی مرتضے

علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بامام حسن وامام حسین وخواجه حسن بصری وکمیل بن

عیاض علی نبینا وعلیهم السلام داده بودند واز خواجه حسن بصری بطریق سلسله تا حضرت

محبوب الٰهی رسیده بود پرسیدم که کدام گوهر اند پرسیدند که تو میگیری عرض کردم که عنایت

شود ارشاد شد که اول افلاس که هیچ دولت دنیا باو نمیرسد از سلطنت سلیمان هم فائق

است قدر آن بجز انبیا کسی نمیداند دوم بیماری بیماریکه از طرف خدا ورسول خاص است

بطرف بیمار قدر آن بجز حضرت ایوب کسی نمیداند سوم موت است که در صفت آن وارد است

الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب یعنی مرگ پل صراط مستقیم است که واصل می گرداند
دوست را بدوست حقیقی که خداست گوهر چهارم در بهشت است که مثل آن هیچکدام نشنیده
و کدام بهشت در اصطلاح حق تعالی مخفی بیان از غفلت اهل نفسانیان و تلویث دنیا که همه مردمان
برابری او نمی کنند خوبی او بهمه رسیده و در رنگ اران ... که بر هر گاه حور ... خواهند
که بیا ترا به بهشت می بریم فریاد خواهند کرد چنانکه جهنمی در وقت بردن ... دوزخ فریاد
خواهند کرد همه کسان ازین چهار گوهر نادر الوجود بی بهره اند اگر تو هم گیری بگیر و چون پیکروز
پیش ازان برای صاف کردن او گالیدان خود حضرت ارشاد کرده بودند من همه را انداخته ام
وغیره که در الوگالدان بود آنهمه را شسته لو ... حضرت که روشن ضمیر بودند ایشان را آگاه
شده آن وقت را جیا سر فرو کرده خاموش شدند فرمان آن ... تنهائی مرا یاد فرموده این نعمت عطا
فرمودند حکایت شیخ ... حکایت میکند که روزی شاه هدایت احمد صاحب ... زاده
رولی از من فرمودند که بیا من از حضرت مولانا خرقه و دستار خلافت بخواهم گفتم که برای
خدا عرف سفارش من جلو مولانا گاهی نفرمایند برای من آنچه بهتر میدانند مولانا عطا خواهند
خواهند کرد حضرت مولانا که روشن ضمیر بودند برین معامله آگاه شده تحسین من کردند و
حکایتا فرمودند که روزی بخاطر حضرت محبوب الهی سلطان نظام الدین قدس سره العزیز
گذشت که از من سنت نکاح ترک شده است دی ... که هر گاه پرسش ترک این سنت
خواهند شد چه جواب خواهم داد آنگاه شیخ المشائخ والاولیا خرقه خود عنایت فرمایند شاید ببرکت آن
ازین مواخذه ... قدس سره برین خطره مشرف شده فرمودند که اگر از دست
من خرقه پوشی بکار نمی آید دل من بگیر تا هر دو جهان همراه تو باشد فقط بعد ازین حکایت
فرمودند ترا دل من کافی است که همیشه همراه تو باشد عرض کردم که مرا بجز عشق حضور چیزے
مطلوب نیست میخواهم که برزخ حضور همیشه همراه من باشد فرمودند که هر مرید که مرشد زنده دارد
مرده میت دارد و او مرده است و هرکه زنده شید اند او زنده یکی از خلفای حضرت مولانا
قدس سره شیخ محمد قاسم ابن عبد الشکور ساکن دیپالپور متعلقه پاکپتن که باظهار شاه
علی احمد ابن غلام فرید دیپالپور نانیال شیخ المشائخ والاولیا شیخ فرید الدین گنج شکر

قدس سره العزیز بوده است و شیخ محمد قاسم نیز از اولاد امجاد [illegible] بودند در عهد نواب سعادت علیخان
بهادر در ابتدای عمر خود بحضرت مولانا [illegible] سید [illegible] مشرف به بیعت در خاندان قادریه گشته
شجره [illegible] یافتند یکسال حاضر خدمت ماندند و باز به وطن خود رفتند بعد هشت سال باز در لکهنو
[illegible] فیضیاب صحبت [illegible] شده اجازت و خلافت گرفته رخصت شدند شیخصاحب موصوف از
حسن اتفاق بتاریخ بست و ششم شعبان سنه ۱۲۴۹ هجری در قصبه [illegible] وطن مالوف
[illegible] آمده بودند [illegible] خدام مولانا ملاقی شده [illegible] از ایشان چند حکایات ارشاد کرده است بیاد
[illegible] همان وقت [illegible] گردید حکایت اول در مکاشفه آنحضرت روزی آخر شب
[illegible] بوده در جناب مولانا بطریق [illegible] مشغول نشسته بودند [illegible] معلوم گذشت که جنس خوردنی
[illegible] است [illegible] وقت یکروپیه را [illegible] هشت آنه
[illegible] چهار آنه [illegible] خواهیم آورد وقت صبح بعد نماز اشراق بحضور مولانا نشسته بود
مرا [illegible] گفتند که امروز [illegible] یکروپیه را [illegible] یکروپیه آورد و هشت آنه
[illegible] چهار آنه [illegible] خواهی آورد و چهار آنه را [illegible] اینجانب نیز [illegible] آورد [illegible] منعقد
[illegible] روشن ضمیری [illegible] خطره قلب [illegible] مطلع شده دم گشتم حکایت
دوم [illegible] آنحضرت قدس سره شیخ محمد قاسم ممدوح ناقل بودند که روزی در تنهائی [illegible]
[illegible] نشسته [illegible] الهی پرسیدم چگونه فرمودند [illegible] متوجه شده
میگویم [illegible] هستی [illegible] نفی اول خود [illegible] و کیفیت [illegible]
در تصور [illegible] صدای الله از دماغ [illegible] بر قلب باید زد و این مشغولی را نیز [illegible] منسوب با [illegible]
یعنی او خود ذاکر خویش است پرسیدم که کشود باطن [illegible] بر چیز موقوف است فرمودند بر روزی
حلال پرسیدم آنچه متوکلین را میرسد روزی حلال است یا نه فرمودند که آنچه متوکلین که نظر برو
میداریم از مجامی آید بهتر اند کسانیکه بدست خود مزدوری کرده نان میخورند حکایت سوم باظهار شیخ
محمد قاسم در اجازت بعضی اعمال برای حل مشکل و دفع حاجت مجرب گفته اجازت داده اند که
بعد عشا و قبل وتر که فارغ خاطر باشد [illegible] اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و
سلم [illegible] یکهزار و یکصد بار [illegible] میخوانده باشی در اول ماه از چهارشنبه نخستین شروع کند ایضاً

برای زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خاندان نقشبندیه درود شریف صلی الله علی محمد و آله وسلم مجرب است بوقت معین در شب یکهزار بار میخوانده باشند ونیز برای زیارت طریق ذکر که حسب تعلیم مولوی مدن خان صاحب فرخ آبادی یاد داشتم بحضور ذکر کرده اجازت آن گرفتم و آن اینست که بعد نماز عشا یکهزار بار کلمه طیبه بخوانند بدینطور که اول لا اله الا الله محمد رسول الله یکبار خوانده فقط ذکر لا اله الا الله بحبس دم شروع نماید هرقدر که در یک نفس خوانده شود وقت تنفس محمد رسول الله بگوید ازینطریق ذکر نیز زیارت نصیب میشود فقط حکایت بعد وصال حضرت مولانا قدس سره سید حسن صاحب نبیره سید عبد الله بغدادی رضی الله عنهما از بیت الله در لکهنؤ آمده بودند بسیار صاحب حال و وجد بودند و بحضرت مولانا بیان کردند که عرصه دو سال گذشته باشد که محمد قاسم علی پنجابی مرید مولانای شاه عبد الرحمان را در مکه معظمه دیده ام بر باب جبرئیل مقیم است و مجاهده وحدت وجود در عین بیت ربی است بزرگی و کمال او در انجا اینقدر است که مفتی محمد یسین مدرس حرمین شریفین مرید او شده است و چند حکایت کرامت او حسب مشاهده خود بیان کردند حکایت اول اینکه هرگاه شنیدم که محمد قاسم مرد جاهل و امی است مگر حقائق معارف و اسرار توحید بیان می کنند بدل گفتم که اگر او را علم لدنی است معنی چیزی کلام عربی از وی پرسم به بینم چه جواب میدهد چنانچه روزی در مکه باو گفتم که معنی این شعر بگو ؎ طی بعدت طی قلبنا ﴿ یابن السعدی اجرنا مقیل کاناﻫ گفت ترجمه این الفاظ در سینه بفرمایند که من عربی نمیدانم گفتم این شعر مولوی امجد اکبر آبادی است که در مدح سید عبد الله جد من گفته است محمد قاسم از شنیدن این کلام خاموش شد بدل گفتم هیچ نیست و از مفتی محمد یسین صاحب مدرس گفتم که تو مرید مرد جاهل شده اسلام خود برباد دادی او شان حال پرسید من قصه امتحان بیان کردم جواب ندادند بعد یک ماه ازین معامله روزی من در بازار مکه بردوکانی ایستاده بودم که ناگاه محمد قاسم بنظر آمد بدین صورتش بدل من عظمتی پیدا شد خواستم که پیش قدمی نموده مصافحه کنم او جسم لطیف همچو هوا شده اندر جسم من حلول کرد و مرا حالتی پیدا شد که بیهوش گردیده بر زمین افتادم و بدل گذشت که معنی آن شعر همین است بعد دو پاس که بهوش آمدم تحقیق کردم محمد قاسم در مدینه منوره هست برای فهمانیدن معنی شعر که سوال کرده بودم بجسم مثالی پیش آمد

این ماجرا از مفتی محمد یسین صاحب نقل کردم او گفت که فی الحقیقت معنی طی بعدت همین است
که تغیر حال بحال دیگر شود و در حرمین محمد قاسم سندی عاشق رسول صلی الله علیه وسلم مشهور
است هر کدام را بجناب پیغمبر علیه السلام حاجتی میباشد از محمد قاسم عرض والتماس میکند
او جواب آن از رسول صلی الله علیه وسلم پرسیده میگوید حکایت دوم سید ممدوح روایت میکنند
که در مکه باشخصی ملاقی شدم او میگفت که من شنیدن کلمه اناالحق از زبان محمد قاسم ضرب شمشیرے
حواله او کردم از قدرت خدا محمد قاسم محفوظ ماند و زخم آن شمشیر در سینه من رسید اینک نشان زخم
در سینه موجود است چنانچه دیدم حکایت سوم در کرامت مولانا بروایت محمد قاسم
نقل کردند که یک مولوی از علمای شیعه پیش مولانا آمد و رفت میداشت و عقیدت خود ظاهر میساخت
بایمای مجتهد خود یک چپاتک زهر سنبل در قورمه مرغ پخته بحبابه دعوت پیش مولانا آورد و مولانا از
کشف باطن دیده و دانسته آنرا خوردند و هیچ اثر نکرد و آرنده آن برای دفع شبهه یک لقمه طلبیده
اندک برزبان نهاده بود که حالت او متغیر گردید لاجرم معترف قصور شده از حضرت مولانا امان جان
خواست مولانا آب دم کرده نوشانیدند اگرچه جان بسلامت برد لیکن در آخر عمر مجذوم گردیده
فوت کرد منجمله مریدان راسخ العقیدت مرزا عبدالله بیگ ولد مرزا شاکر بیگ قوم
مغل عرب مهموی متوطن کابل و متولد لکهنؤ است پدرش در رساله سواران نواب شجاع الدوله
بهادر ملازم سرکار او بودند ایشان را خورد سال گذاشته فوت کرد مرزا مزبور از سن طفلی وجیه
و خوش‌شعور بود و آثار سعادت و بزرگی از اول عمر جبلی داشت بعمر سیزده سالگی خود هم نیز در سواران
ملازم شد هرگاه بسن سی و پنج ۳۵ سال رسید روزگار موقوف شد بامیدواری بحضور بزرگان رجوع
کرد چنانچه بدرگاه حضرت قطب العارفین مخدوم شاه مینا قدس سره نیز آمد و رفت میداشت دران زمان
در خانقاه حضرت مخدوم میان نجابت علی شاه مجذوب و اندر مسجد شان حضرت مولانای شاه
عبدالرحمان درویش سالک قیام داشتند مرزا عبدالله بیگ مظهر اند که روزی بشاه نجابت علی
صاحب سلام کردم و او شان چارچشم شده بطرف من نظر کرده گفتند بیا بیا مرزا جانی بیا در آنوقت
خاصه شان رسیده بود ازانجمله دو نان و چند قاش خربوزه بران نهاده مرا دادند و گفتند که نعمت
پیش بادشاهان اگر میخواهی بگیر من نان و خربوزه خوردم ازانوقت محبت نجابت علی شاه بدلم پیدا شد

هر روز که به درگاه میرفتم شاه ممدوح سلام میکردم او ایشان با الفاظ [illegible] که دولت
دو جهانی بتو میدهم و بجو خود ملکیم گفتم من دولت تو نمی خواهم مرا مجذوب شدن [illegible] نیست گفتند
[illegible] مال و خلق [illegible] تو مرا نمی شناسی من خود صاحب [illegible] هستم [illegible] این دولت
هیچکس را نمیدهد غنیمت دان که ترا از خود میدهم گفتم مرا منظور نیست این گفتگو بر ملا می شد
واکثر حضار درگاه بران واقف شدند بعد در باطن این حال بعید خواستم که از تو بجانب علیشاه
شوم لیکن بی اختیار می کشید دگرمی و وحشت در باطن من [illegible] ازین حال [illegible]
برو علی [illegible] پیش شاه ممدوح مستغاثی رفت [illegible] عیال [illegible]
دیگری نیست شما او را دیوانه کرده بجانب علیشاه صاحب هیچ نشنید [illegible] گفته ما ان بجانب [illegible]
کار تو اینجا نیست چون دیدم که حال من روز بروز [illegible] حضرت [illegible] شاه [illegible] لازم
هرگاه اندرون مقبره [illegible] می نشستم آتش در دو [illegible] باز آتش میگرفت
در حالت مراقبه حضرت مجذوب بصورت شیخ کبیر [illegible]
محاسن دراز تاج بر سر و دو بزرگ دیگر همراه از [illegible] هر روزه بهای [illegible]
نزد من می نشستند من این حال پیش بعضی مخلصین بیان کردم [illegible] بزرگ [illegible] گفتند
که آنچه اینجا می بینی پیش کسی اظهار مکن لیکن از من ضبط نه شد هرگاه مکرر اظهار راز کردم مواجه حضرت
مجذوب موقوف شد و در دل من القا گردید که اگر ازین بلا نجات می خواهی مرید مولانا
عبدالرحمان صاحب باید شد در مسجد رفته از حضرت مولانا [illegible] بیعت نمودم فرمودند
که من مرید تو نمی کنم شما را بجانب علیشاه ولی زبردست می خواهد چرا بوی بیعت نمیکنی گفتم مرا الحال
خود قبول است مجذوب نخواهم شد بعد اصرار من فرمودند که فردا جواب خواهم داد دانستم که از
حضرت مجذوب پرسیده مرید خواهند کرد چنانچه صباح آن [illegible] حاضر شدم حضرت مولانا
مرا بغلامی خود قبول کرده [illegible] بیعت نمودند [illegible] همان شب میان بجانب علیشاه
درون مسجد دشنام و سخت [illegible] مولانا شروع کرد [illegible] باغ من چرا دست انداختی
باغ [illegible] از آن او است و در کمال [illegible] مستعد زد و کوب شد نزد مولانا فرمودند که این را بیرون
مسجد کرده [illegible] مولوی خیرات علی و رحمت بخش وغیره گرفتار کرده بیرون مسجد کردند از الوقت

نجابت علی صاحب را با حضرت مولانا نقیض افتاد و مجوز اقامت مولانا بمسجد درگاه نشدند چنانچه شبی
نجابت علی شاه در معامله حضرت مولانا را در کنار خود برداشته در مسجد بنشانیدند که اینجا باش
از صباح آن حضرت مولانا در مسجد ماندند و مقیم شدند میرزا عبدالله بیگ ناقل اند که بحضور مولانا عرض کردم
که نجابت علی شاه صاحب یک دائره آتشین تعینات من کرده است هرگاه از آنجناب علیحده میشوم
محیط من میگردد و مرا خوف معلوم میشود حضرت فرمودند که امروز در مراقبه خواهی نشست چون در
مراقبه نشستم چشم بند کردم مرا در کار معلی حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی
علی نبینا و علیه السلام برده قدمبوس کنانیدند چه می بینم که بحضور آنجناب بسیار اولیا حاضر اند و نجابت علی
شاه نیز دور ایستاده بطرف من بنظر قهر می بینند حضرت مولانا بحضور پرنور عرض کردند عبدالله بیگ بیعت این فقیر
کرده است و نجابت علی شاه این را نمیگذارد چنانچه در اینجا نیز حاضر است به نقبا حکم شد که این مجذوب
را از دربار بدر کنند و تاکید سازند که از ینجوان غرض نکنی حکایت دیگر زبانی میرزا موصوف
میگفت که روزی بخاطرم گذشت که در صحبت مولانا مقدر بود نصیب تو شد قصد کعبه باید کرد در
اثنای راه دیگر بزرگان را باید دید شاید از کسی فائده دیگر شود پیر و مرشد من بر این خطره آگاه شده وقت
رفتن بیت الخلا دست من گرفته ایستادند پرسیدند کسی دیگر اینجا هست عرض کردم کسی نیست
فرمودند که چه خیال افتادی اگر از شرق تا غرب مشعل گرفته تلاش خواهی کرد مثل من
…هی یافت … قدم افتادم که فی الحقیقت در خاطر من اینچنان آمده بود آینده عهد میکنم
تا عمر بود در هوس روی تو باشم ؛ ور خاک شوم خاک در کوی تو باشم ؛ چنانچه میرزا
موصوف تا بقیه عمر درین خانقاه افتاده ماندند و چند روز پیش از مرگ پسر شان بمکان خود
برد و در کمال عشق و محبت مشغول خود جان بحق تسلیم کرد تاریخ وصال شان معلوم نیست لیکن سنه ۱۲۶۴ھ
است انا لله و انا الیه راجعون میرزا صادق بیگ ابن خدایار بیگ ساکن قدیم شاهجهان آباد
است مولد ایشان لکهنو است در سواران نوکر بودند در عهد غازی الدین حیدر بحلقه ارادت
مولانا در آمده مدام حاضرباشی میکردند و گاه گاه در مراقبه می نشستند میرزا صاحب موصوف تا
که روزی خطره گذشت که در مراقبه حضرت گاهی زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم نصیب نشده
در مراقبه بعد مغرب اندک غنودگی آمد دیدیم که در صحرای وسیع یک چوکی نهاده است و هجوم

بزرگان آنجاست ناگاه جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آنجا ایستادہ بنظر آمدند کسی مرا گفت کہ درود بخوانید چشم وا کردیدہ واز عنایت حضرت نسبت توحید و فنا حاصل است فقط و منجملہ خلفاے راشدین فانی نور مطلق مولوی نور الحق صاحب خلف الصدق مولوی انوار الحق بن مولوی عبد الحق خلیفہ بلا واسطہ قطب آفاق حضرت شاہ سید عبد الرزاق قدس اسرارہم ہستند مولوی نور الحق صاحب فرزند کلان مولوی انوار الحق از زوجہ اولی بودند برادر حقیقی شان مولوی علاء والدین و اسرار الحق بودند واز زوجہ ثانی مولوی انوار الحق صاحب کہ ہمشیرہ نجابت علی شاہ بودند مولوی محمد احمد صاحب مولوی عبد الصمد بودند مولوی نور الحق صاحب شاگرد مولانا عبد العلی صاحب خلف ملا نظام الدین صاحب قدس سرہما بودند در قصبہ سہار متصل کلکتہ مدرسہ منشی صدر الدین میر منشی کونسل کلکتہ تحصیل علوم نمودہ دستار فراغ پیش جد امجد ممدوح بستند بعد ازان در لکھنؤ آمدہ تدریس جملہ کتب میکردند بسیار کسان از ایشان فارغ التحصیل شدند چنانچہ مولوی سراج الحق و مولوی برہان الحق صاحب دو فرزند شان از جناب ایشان تحصیل کردہ بودند بعد فراغ درس و تدریس مرید رشید مولوی انوار الحق صاحب والد ماجد خود شدند مگر اید اگر مقلد متکلمین بودہ اذعان عقیدت وحدت وجود نداشتند مولوی انوار الحق صاحب بدلائل ظاہر و باطن تعلیم و تلقین توحید ہمیشہ میکردند چون اطمینان کلی نشدہ بود مولوی انوار الحق صاحب بطرف مولانای شاہ عبد الرحمان صاحب ہدایت فرمودند کیفیت آن مولوی محمد یعقوب صاحب ردولوی شاگرد مولوی نور الحق صاحب کہ ہم طعام و ہم کلام شان بودند بدینطور بسمع کاتب الحروف رسانیدند مولوی محمد یعقوب صاحب ناقل اند کہ روزی مولوی نور الحق صاحب از من یعقوب گفتند کہ ہر چند من از والد ماجد خود بیعت کردہ ام لیکن میدانم کہ والدم پیش از بلوغ مرید والد خود شدہ بودند و بیعت کہ قبل از بلوغ باشد معتبر نیست لہذا میخواہم کہ تجدید بیعت از مولانای شاہ عبد الرحمان صاحب بکنم شما درین باب استمزاج مولانا بکنید عرض کردم کہ مولانا آزادکہ نفسی در اجابت آن تامل خواہند کرد اگر آنجناب خود تشریف بردہ مستدعی خواہند شد جاے عذر نخواہد ماند چنانچہ ہمانوقت برخاستند و بندہ ہمراہ بود بعد نماز ظہر بحضرت مولانا آمدہ مستدعی بیعت شدند مولانا فرمودند کہ شما بزرگ و بزرگ زادہ ہستند و از والد خود مستفید شدہ اند

احتیاج دیگر حیثیت مولوی نورالحق صاحب اصرار نمودند مولانا دست دراز کرده هر دو دست ایشان گرفته
مصافحه ساختند و ایجاب و قبول بعمل آمد درینعرصه حمایت الله خان حاضر شدند مولانا از حمایت الله
خان گفتند که اینجانب مولوی نور صاحب را اجازت و خلافت همگی سلاسل دادیم شجره های
جمله خاندان با شما دهید بعد چندگاه مولوی نورالحق صاحب بمن محمد یعقوب فرمودند که من از طرف خود
اجازت و خلافت همه خاندانها بشما میدهم عرض کردم که مزید احسان حضور است والا مرا از طرف
مولانا نیز بلا واسطه اجازت عامه است بعد چند سال در حین حیات مولانا مولوی نورالحق صاحب بیمار شده
بعده دوازده روز بتاریخ   شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۸۰ هجری جان بحق تسلیم کرده پاینده از مولوی
نورالحق صاحب قدس سره بجوار رحمت حق پیوستند وقت اطلاع این حادثه حضرت مولانا فرمودند
که مولوی نور صاحب سراپا نور و از والد خود فائق بودند منجمله مریدین مخلصین مولوی یعقوب
صاحب ردولوی ابن حافظ بساون بن حافظ غلام حسین از شرکاء زمینداری قصبه ردولی
است در زمانیکه حضرت مولانا در بارگاه عالم پناه حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبدالحق قدس سره
اقامت پذیر بودند مولوی موصوف بعمر بیست ساله کتاب شرح وقایه از مولانا میخواندند و هرگاه
آنحضرت در لکهنؤ آمده در بارگاه حضرت مخدوم شاه مینا صاحب مقیم شدند مولوی یعقوب صاحب
نیز در لکهنؤ رسیده در مدرسه راجه تکیت رای اقامت کرده سبق از مولانا شروع کردند تا نصف شرح
وقایه و قدری حسامی اصول خوانده بودند که مولانا فرمودند که مرا فرصت تدریس کتب درسی نیست از
مولوی نورالحق صاحب سبق شروع نمایند مگر کلمة الحق وغیره رسائل توحید از من بخوانید چنانچه از مولوی
نورالحق صاحب شرح وقایه و حسامی خواندند و رسائل بحضور مولانا شروع کرده هر روزه حاضر میشدند
طعام هر دو وقت همراه مولوی نورالحق صاحب میخوردند و سکونت در مدرسه داشتند عندالاستدعای
بیعت حضرت مولانا فرمودند که اینچنین اخلاص و محبت شما بیعت است و از طرف ما بهمه وجوه اجازت
است مگر رسم بیعت بجای دیگر خواهند کرد مولوی صاحب ناقل اند که بعد چندگاه فرمودند که مرشد تو
آمده است عرض کردم که من هنوز سوای حضور مرشد نکرده ام فرمودند که شاه محمد غوث فرزند شاه
عبدالکریم صاحب در اینجا آمده اند مرشد تو هستند من همانوقت بتلاش اوشان برخاستم فرمودند که
در ردولی ملاقات خواهد شد چنانچه در ردولی رفته با وشان بیعت کردم و حال عنایت حضرت

مولانا نسبت خود ذکر کردم شاه محمد غوث صاحب فرمودند که مولانا صاحب را مرشد من باید دانست
آزرده دلی آمده عرض کردم که حسب الارشاد رسم بیعت کردم فرمودند اچھا ہے اچھا سلسلہ شاہ عبد الکریم
والد ماجد شاه محمد غوث صاحب نیز بواسطه بندگی ابوسعید به قطب العالم بندگی عبد القدوس گنگوہی
می رسد و سلسله مولانا هم به قطب عالم قدس سره میرسد بالجمله مولوی یعقوب صاحب اگرچه حاصل و اصل شد
از صحبت و فیض صحبت مولانا شده است و با پیر بیعت صحبت طولانی هم میسر نشد از عنایت الہی در
صفات فقر و فنا و تجرید و تفرد و توکل و تسلیم کمال سیدا اند مدت پنجاه سال است که از خویش و
اقارب جدا شده آزادانه بسر میکنند و هر سال بتاریخ دوازدهم ربیع الاول را عرس حضرت سلطان
مخدوم سید علاء الدین علی احمد صابر علی نبینا وعلیه السلام بکشاده پیشانی میکنند و روز آن محفل مجلس
مولود شریف میکنند و جماعت مشائخ و قوالان شهر را طعام میدهند سلمه الله تعالی و زید فی عرفانه یکی
از خلفای حضرت مولانا سید مولوی امانت علی بن سید عبد الله نیشاپوری است وطن
قدیم بزرگانش قصبه جرول بوده است خودش در قصبه روناهی سکونت ورزیده حال خو
حکایت میکنند که من از سن تمیز بحضور سید تراب علی شاه صاحب قدس سره که بلا واسطه خلیفه
ارشد قطب آفاق حضرت سید شاه عبد الرزاق صاحب بانسوی قدس سره الاصفی بودند پرورش
و تربیت یافتم و چونکه سید تراب علی شاه صاحب جامع کمالات صوری و معنوی بودند مرا نیز ابتداً
تعلیم کتب فارسی و قواعد صنائع و بدائع و عروض و قوافی مستفید نظم و نثر ساختند و بعد ازان در
... ریاضت ساخته سالک راه طریقت کردند دوازده سال در خدمت شان حاضر
... و خلوت مشغولی اذکار و افکار ریاضات شاقه کردم بعد وصال حضرت سید
تراب علی شاه صاحب بتلاش روزگار در لکهنؤ آمده برای زیارت حضرت مخدوم شاه مینا صاحب
قدس سره العزیز رفته بودم در آن زمان شاه نجابت علی صاحب مجذوب در دالان محاذی درگاه
حضرت مولانا قدس سره اندرون مسجد درگاه تشریف میداشتند اول برای سلام نجابت علی شاه
رفتم آنوقت طعام تناول میکردند بر یک نان قدری گوشت نهاده بمن عنایت کرده فرمودند که
همیشه این حصه تو همین قدر بود بخور چنانچه همه بجا خوردم بعد ازان اندرون مسجد رفته بدولت ملازمت
حضرت مولانا مشرف شدم در تذکره وحدت وجود آنجناب ان همت کردند که کیفیت توحید بر من

شد که بیخود شدم و تا سه روز نشه آن در سر داشتم بروز چهارم حواس درست کرده باز بحضور حاضر شدم
و بر پای آنحضرت افتادم آنحضرت دست شفقت و عنایت بر سرم گذاشتند و برای حاضر باشی
مجاز ساختند در صحبت حضرت اکثر حاضر باندم تحقیقات مقامات فقر و فنا و وجود و بقا میکردم و حقائق
توحید و اسرار تجرید مستفید میشدم هر گاه از عنایت آنحضرت استعداد کامل شد در خاندان چشتیه
بیعت از مولانا نموده اجازت و خلافت سلسله چشتیه نظامیه و صابریه و قلندریه و اویسیه یافته
بعنایت خلافت سرفراز شدم و مولوی صاحب موصوف نوشته اند که نسبت و پنج[25] شغل از مولانا
بمن رسیده اند اول[1] ذکر دوازده تسبیحات نفی و اثبات دوم[2] اخص الخواص سوم[3] ذکر اسم الدماغ
چهارم[4] شغل هویت ذات پنجم[5] شغل محیط ششم[6] شغل محویت ذات فی الذات هفتم[7] ذکر کل هشتم[8]
علم روح نهم[9] فنا فی الافعال دهم[10] شغل آینه یازدهم[11] شغل دریا دوازدهم[12] شغل آفتاب سیزدهم[13] شغل
آواز سلطان الاذکار چهاردهم[14] شغل لطائف سته پانزدهم[15] عروج و نزول طبعی شانزدهم[16] عروج
و نزول اختیاری هفدهم[17] ذکر منصوری هژدهم[18] شغل حضوری نوزدهم[19] تصور نور الانوار بستم[20] کلمه توحید
نسبت یکم[21] شغل تشبیه نسبت دوم[22] شغل تنزیه نسبت سوم[23] تصور خاص نسبت چهارم[24] شغل جامع نسبت پنجم[25]
ذکر هو حال فیض و اجرای سلسله که از سید صاحب موصوف شد و میشود از مریدین او شان
باید پرسید اینقدر بلا شبه مشاهده آمده که این بزرگ استعداد قوی و عزم درست میدارند
که هر که میشود در اندک زمان مشتاق آن شغل میگردد و در رسائل سلوک مصنفه آن معلوم میشود
خدا ایشان انجام بخیر گرداناد و بمقصد اعلی رساناد فقط منجمله خلفای راشدین مولوی
حاجی سید یوسف علی صاحب ابن سید حسن علی ابن سید محمد وارث متوطن قدیم جائس
مولدش لکهنو است سید محمد وارث جد و بدر الشان مرید شاه محمد فاضل صاحب قدس سره العزیز
از جائس بهر در لکهنو آمده در محله ارادت نگر آنطرف گومتی سکونت ورزیدند مولوی سید یوسف علی
در ینجا پیدا شدند و آثار سعادت و نجابت شان از طفلی هویدا بود چنانچه از سن تمیز شوق تحصیل
علم پیدا شد و بنا بر تحصیل علم صرف و نحو پیش مولوی رحمت بخش صاحب رفیق مولانا می آمدند
فضل و کمال مولانا دریافته در آغاز جوانی خود مرید حضرت مولانا شدند و رساله کلمة الحق وغیره
از مولانا خوانده موحد شدند و تحصیل دیگر کتب معقول و منقول از مولوی قدرت علی بلگرامی

عبد العلی صاحب قدس سره العزیز وتحصیل کتب حدیث از مولوی مرزا حسن علی صاحب ہاشمی
کردند ذہن ذکی آنچنان بود که ہرکدام عالم ایشان را درس دادن نمیتوانست واز برکت مولانا زہد
وتوکل وصبر وقناعت آنچنان حاصل گردید که گاہی در عمر خود با میر ووزیر ملاقی نشدند وہیچگونه
فکر معاش نکردند وبی اسباب ظاہر مستغنی مزاج بودند بعد تحصیل علوم در سنه ۱۲ ہجری بدون زاد وراحله
بعزم کعبه معظمه برخاستند یک کلام الله ویک جوڑه پارچه ہمراه بود محمد عظیم ماموں شان که تحویلدار
باورچیخانه شاہی بودند وقت رخصت سه عدد اشرفی در پیراہن شان دوخته بود قضا کار آن کلام الله
وپیراہن معه اشرفی ہا در اثنای راه بدزدی رفت ایشان را باعتماد رزاقی رزاق مطلق وتائید
مرشد برحق اندیشه ناداری وبی اسبابی اصلا بخاطر نگذشت وہرجا که رفتند معزز وممتاز ماندند در
حرمین شریفین مشہور شد که مولوی یوسف علی خلیفه مولانای شاه عبد الرحمان از ہندوستان
آمده است مردم ذوی علم را بر عقیدت مولانا شبہات بود بخوبی رفع شبہات آنہا کردند ورد
عقائد فاسده وہابیان از روی کتاب وسنت کرده رساله درین باب تصنیف کردند ومعرکه
فیمابین ایشان وسید احمد صاحب غازی وعلمای ہمراہی شان پیش آمد حکایت آن در ذیل
مندرج است بعد مراجعت حجاز در حیدرآباد رسیدند ودرانجا حافظ سید محمد علی عرف حافظ محمد علی
صاحب خیرآبادی قدس سره العزیز رشد تمام داشتند چنانچه نائب نواب آنجا ودیگر عمائد
با ایشان ارادت وعقیدت میداشتند حافظ صاحب ممدوح مدرسی مدرسه حیدرآباد بشاہره
ہزار روپیه برای ایشان تجویز نمودند ایشان در رد وقبول آن استجارت بحضور مولانا کردند
حضرت در جواب فرمودند که یوسف علی چرا خود را در گل آلوده میکنی صباح آن انکار مطلق کردند
حافظ صاحب سابق الاوصاف مبالغه کردند که اگر روزگار نمیکنی چندی توقف باید کرد تا از
عمائد اینجا خدمت ومنفعت معقول بگیتانم ویقین بود که اگر ایشان چندگاه قیام میکردند کم از
ده ہزار روپیه تمتع نمیشد لیکن ایشان طمع مال کثیر مطلق نکردند بلکه بدون اطلاع ورخصت
ارکان دولت شہید ست روانه شدند وخود را در اجمیر شریف رسانیده بر فرار فائض الانوار
حضرت خواجه بزرگ اجمیری علی نبینا وعلیه السلام یکسال سعادت حضوری حاصل کردند وہمره
ہمراہم شدنده ویکسال بصحبت شناخته حافظ کلام الله شدند ودر رمضان ختم شنوانیدند ودر ہمان

مکان برکت نشان رساله در جواز تحیت و تعظیم بدلائل عقلی و نقلی از روی کتاب و سنت تصنیف
کردند که تا الیوم احدی از علمای هندوستان آنرا رد کردن نتوانست هرگاه خبر ورود شان در اجمیر شریف
بحضرت مولانا رسید مولانا بطلب ایشان خطی نویسانیدند بعد رسیدن آن خط عزیمت بغداد شریف
ملتوی کرده بجناح استعجال در حضور مولانا رسیدند مولانا از قدوم شان بنهایت مسرور شده فرمودند که
زمان نقل ملا از دنیا قلیل مانده است لهذا انتظار داشتم که شما چندگاه در صحبت ما حاضر باشید و آنچه
نصیب شما از ماست اخذ نمائید بشرطیکه درس و تدریس علوم ظاهری گذاشته سالک راه طریقت باشید
مولوی صاحب ممدوح عرض کردند که هر چه ارشاد شود غلام حاضر است ارشاد شد که کتب خود بدریا اندازند
و لوح سینه را از نقوش معقول و منقول شسته پاک و صاف سازند تا مطرح انوار حق گردد ایشان
عرض کردند که جرات نمیشود که سرمایه علوم که باین محنت حاصل کرده ام یکبار از دل بدر کنم فرمودند
که در طلب کردن حقیقت کار از خدا شرم دار و شرم مدار اگر کسی ترا جاهل یا کافر خواهد گفت گفتن دهید
نقصان تو هیچ نیست ایشان خاموش شدند حضرت فرمودند افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد
چند ماه مولوی یوسف علی صاحب درین مسجد اقامت کرده بخدمت حاضر ماندند و استفاده میکردند
هرگاه رمضان شریف رسید ایشان منتظر بودند که اگر حضور سماعت قرآن من فرمایند ختم همین جا
سازم لیکن آنحضرت که همیشه از حافظ غلام علی می شنیدند و ترک عادت خود و اتلاف حق اورا
بیوفائی می پنداشتند لهذا مولوی یوسف علی صاحب را امر نفرمودند بنا برآن مولوی ممدوح
عرض کردند که من در مسجد محله خود اقامت کرده دو سه ختم و اعتکاف خواهم کرد و بعد رمضان بحضور
حاضر خواهم شد هر چند این امر خلاف مرضی حضور بود مگر فرمودند که هر چه مرضی شما باشد بعد نماز
عید الفطر آمدند مگر التفات سابق و آوبر حضور بحال خود نیافتند لهذا در مسجد محله خود نشسته
درس و تدریس میکردند و در تعطیلین بحضور آمده شریک سماع میشدند و ذوق می یافتند
در بعرصه عزیمت مولوی یوسف علی صاحب بطرف بغداد شریف تصمیم یافت در حضور استجازت
کردند ارشاد شد که تا زندگی من جائی مرو بعد وفات من اختیار شماست ایشان فسخ عزیمت
کردند چنانچه یکسال دیگر گذشت در رمضان دوم آمد پیش از رمضان حافظ غلام علی برای
گرفتن تنخواه خود در پلٹن منصبه کدام محله رفته بود اراده کاتب الحروف بود که اگر احیاناً حافظ

غلام علی نیاید در حضور عرض کرده ختم قرآن مولوی یوسف علی خواستند شنوانند ازاتفاق حافظ محمد حسن خان
رامپوری که مرید صادق و عقیده‌مند بذات مولانا هستند از طرف مشرق وارد شدند و هلال رمضان شد
و حافظ غلام علی نیامدند حضرت مولانا حافظ محمد حسن خان را بر ختم قائم کردند و در همین سال جانشینی
خلیفه فتح علی شاه هم مقرر و مسلم گردید آن زمان بر عام مردم واضح گردید که بیشتر طلبی مولوی یوسف علی صاحب
همین مطالب شده بود مگر ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء در نصیب فتح علی شاه صاحب بود و بعد
گذشتن عید رمضان در ماه ذیقعده حادثه ارتحال حضرت مولانا ازین دار فانی بعالم باقی پیش آمد
از انروز عشق و محبت حضرت مولانا در قلب مولوی سید یوسف علی صاحب بجوش آمد و ناله و خروش
فانی فی الشیخ و صاحب حال شدند و مدام بسماع باشوق و لموقوالان همچو ماهی بی آب در پیچ و تاب جان خراب
و دل کباب همی ماندند و ترک درس و تدریس نموده در مسجد حضرت اقامت ساختند و حضوری
شبانه روزی بر خود واجب انگاشتند بتحریر شرح کاسرة الاسنان عرف دندان شکن شروع نمودند
افسوس که عمر ناپایدار وفا نکرد و شرح تمام نشد و بمرض اسهال وغیره مبتلا شده بتاریخ نهم جمادی الثانی
سنه ۱۲[illegible] هجری بجوار رحمت رحمان جانب شرق از روضه مقدسه پیوستند انا لله وانا الیه راجعون حکایت
سفر حجاز که مولوی یوسف علی صاحب بحضور حضرت مولانا مظهر شدند اینست
می گفتند که در شهر مخه قافله سید احمد صاحب غازی از جهاز فرود شده بود و من بر جهاز دیگر بودم نیز
در مخه فرود شدم در مسجد کلان وقت نماز رفته بودم و سید صاحب ممدوح نیز درانجا برای نماز
تشریف آوردند وقت اقامت خواستم که با سید صاحب اقتدا نمایم سید صاحب ممدوح فرمودند که
اقتدای عالم پس امی درست نیست و خود دست گرفته مرا پیش امام ساختند و بعد فراغ نماز
پرسیدند که نماز من در عقب شما درست شد یا نه زیرا که شما مرید و پیرو مولوی عبد الرحمان هستی
که او همه چیز را خدا میگوید و سماع غنا با مزامیر میکند گفتم که تحقیق این مسئله از علمای همراهی خود چرا
نکردند که در عقب نماز گذارده از من می پرسند اگر جناب اسرمایه علم می بود جواب می گفتم
درین سخن برهم شده برخاستند و دست من گرفته بر مکان فرودگاه خود که درانجا مولوی عبد الحی صاحب
و مولوی محمد اسمعیل صاحب مشغول وعظ بودند و خلق بسیار فراهم بود بردند و از ایشان گفتند که مولانا صاحب
تذکره موقوف کرده با اینکس مباحثه کرده ملزم سازند که عقیده فاسده میدارد چون من ران صحبت

علما و فضلای شهر و مجاهدین بسیار و من تنها بودم در آنوقت حضور ریا یاد کردم چه می بینم که جانب
راست من برزخ حضرت غوث الثقلین علی نبینا و علیه السلام و جانب چپ برزخ پیر و مرشد برحق
موجود است مشاهده این حال دل من قوی گردید و بلا اندیشه با مولوی محمد اسمعیل صاحب مکالمه شروع
کردم هر مقدمه که ذکر کردند از قرآن و حدیث جواب شافی از من یافتند آخر الامر لاجواب شده گفتند که ما این
نیز از قرآن و حدیث دلیل می آرند گفتم اقرارنامه بمهر طرفین نوشته شود که بعد شنیدن عقائد جانبین کفر و الحاد جانبین
هر کدام که بفتوای قاضی و مفتی مکه معظمه ثابت شود او را برخر نشانیده تشهیر کنند و بعد تحریر این اقرارنامه
فیصله ما و شما در محکمه عدالت بیت الله خواهد شد آنوقت بحکمت عملی کلمات صلح آمیز پیش کردند که
ما و شما اخوان اسلام هستیم و مباحثه و مناظره فیما بین علما از سلف شده آمده است هرچه رفت
رفت گذر رسانند در همان محفل پیام فلان تاجر پیش من رسید که مرکب طیار است و میر قافله منتظر شما
هستند من فوراً برخاسته عازم مکه شدم و همانوقت از طرف سید صاحب پیش قاضی مکه نالش
استغنی گذشت که یوسف علی نامی مکی واجب القتل است و روبروی چندین شهود معتبرین علما و فضلا
کلمات کفر و الحاد قائل شده است این استغاثه طلبی من از طرف قاضی شد و کاغذ مشعر مضمون نالش پیش میر قافله رسید میر قافله مذکور که خود
خود و دیگر شهود معتبرین همراه بودند گفت مقدمه بالعکس است مولوی یوسف علی سید سنی حنفی خوش اعتقاد است و مرید حضرت مولانا شاه عبدالرحمن
است که از عرب تا عجم ولایت شان متفق علیه خاص و عام است فرقه ثانی وهابی العقائد اند و منکر مجتهدین اربعه هستند و با اولیاء نسبت
شرک میکنند بر این حاکم مکه مطلع گشته مواخذه از من نکرد و بعد رسیدن مکه خواستم که قاضی و مفتی مکه را بر عقائد فاسده
شان مطلع گردانم بمنت و خوش آمد پیش آمده گفتند که عزت ما بدست شما ست منجمله مریدان
راسخ الاعتقاد و خلفای با استعداد اخوی مولوی محمد خان صاحب ابن عبدالرحمن
خلف حاجی محمد یوسف خان قندهاری است جد امجد ایشان از قندهار در لکهنو آمده و در رساله
عبدالرحمن خان قندهاری ملازم سرکار شاهی شده مدتی در کاس گنج متعین بودند چنانچه مولوی
محمد خان در کاس گنج بوجود آمدند از سن تمیز صلاح و تقوی و ذوق تحصیل علوم و محبت علما
و صلحا در دل داشتند چنانچه اکثر کتب رسمی از مولوی محمد حیات صاحب گوپاموی و مولوی
سید یوسف علی صاحب و بعضے کتب از مولوی حلیمی ابوالبرکات عرف حاجی شیخ تراب علی
صاحب تحصیل ساختند بهدایت مولوی سید یوسف علی صاحب به بیعت مولانا مشرف گشتند

و بروز تعطیلین همیشه و بعضی اوقات سوای تعطیلین بحضور آنحضرت حاضر مانده استفاده فقر و فنا میکردند و رسائل مصنفات حضرت مولانا بخدمت مولوی سید یوسف علی تحقیق و تصحیح ساخته ملکه راسخه در باب توحید و تصوف حاصل کرده صاحب ذوق و شوق شدند چونکه سرمایه توکل وجه معاش اهل و عیال نداشتند در سرکار سلطانی بعهده منشی گری در بیت الوزارت تعلقی اختیار کردند مگر در حقیقت آزاد و بی تعلق اند که نظر بر رزاق حقیقی دارند و هیچ هیچ دنیا و بی حقیقت بی اعتبار می پندارند اللهم اوصله الی معارج الکمال یکی از مریدان خاص و معتقدان با اختصاص اخوی شیخ حمایت الله خان ابن خواجه هدایت الله خان نواسه محمد کاظم علیخان خانسامان سرکار شاهی است موطن بزرگانش خطه کشمیر و مولدش لکهنؤ از سن تمیز بناز و نعمت آبای پرورش یافته تحصیل علم ضروری نموده بصفات حمیده و اخلاق پسندیده آراسته و پیراسته شده میل طبعی بحسن عقیدت بزرگان و خدمت علما و فقرا بود از ابتدای ورود حضرت مولانا در لکهنؤ باخلاص و عقیدت تمام حاضر میشدند چنانچه بهنگام قیام حضرت مولانا بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا صاحب قدس سره ادراک صحبت کرده بشرف بیعت در خاندان چشتیه مشرف گردید از زمانیکه مولانا در مسجد ټڈیاین اقامت پذیر شدند ایشان نیز در جوار مسجد اندر احاطه منتظم الدوله حکیم مهدیعلیخان بهادر بجائیکه اکنون مزار فائض الانوار مولاناست سکونت ورزیدند اکثر اوقات در خلا و ملا بحضور حاضر بوده محرم راز شدند و بانی مبانی ملفوظ هذا و ضبط اکثر احوال الهدایت اشتمال حضرت مولانا خان ممدوح بودند کاتب الحروف را با وصف رقابت در عشق مولانا بدل و جان دوست میداشتند بعد از فقل نور مطلق شرح کلمة الحق این غزل گفته بکاظم علی و قاسم علی قوالان تعلیم ساخته بران همیشه نوا جا میکردند غزل مطربا اسرار ما را بازگو * قصه های جان فزا را بازگو * کلمة الحق را که رحمان گفته است * نور مطلق شرح آنرا بازگو * مستجاب آمد دعای عاشقان * ای دعاگو این دعا را بازگو * چند خصائل ایشان مقبول و پسندیده حضرت مولانا قدس سره بوده است یکی اینکه تواریخ وصال پیران سلاسل نوشته پیش خود میداشتند اول شب وصال و بار دوم روز عرس هر یکی از بزرگ تشیرینی بحضور حضرت مولانا آورده فاتحه میدهانیدند دوم آنکه در مجالس عرس هر یک پیر طریقت حاضر شده شریک [illegible] میگردید و لذت وجد و طرب میافتند و از نقد و جنس و پارچه هر چه میداشت نثار قوالان

می ساخت سوم اینکه مرشد خود را بر جمله اولیای احیا و اموات ترجیح میداد چهارم اینکه از شیخ و مشائخ
هر کدام طریق که اجازت عمل دین و دنیا میرسید آنرا بطفیل مرشد خود دانسته تجدید اجازت از مولانا
میگرفت پنجم اینکه از مولانا گاهی مستدعی فائده دنیا نشده ششم اینکه بر روشن ضمیری مرشد خود یقین
کلی داشت هیچگونه عیب و ثواب خود مخفی نمی کرد ازین وجوه حضرت مولانا نیز خان ممدوح را بجان
و دل دوست میداشتند و هیچ کدام دقیقه فقر از ایشان مخفی نساختند و با جازت و خلافت جمله
سلاسل ممتاز و سرفراز فرمودند چند سال پیش از وصال حضرت مولانا را عارضه سرسام شدید
لاحق گردید حمایت الله خان در تدابیر معالجه طبیبان ظاهری و رجوع باطبای باطنی و قبول
نذر و نیاز و صرف زر بصدقه و خیرات دقیقه از دقائق فرو نگذاشت و شبی که حالت ردی گردید
و مایوس از حیات گردید بکمال تضرع و زاری گرد مولانا قربان گردیده بجناب کبریا التجا نمود که
مرض وفات مولانا نیست اگر عمر حضرت تمام شده باشد عمر من بمرشدم عطا کرده شود دست گردان و روح
من قبض فرما تا نماز جنازه من مولانا بخوانند صباح آن مولانا صحت یافتند و برملا فرمودند که
حمایت الله خان خود را بر ما فدا کرد از انوقت محبت ایشان در قلب مولانا مضاعف گردید و آثار
عشق و محبت خدا و رسول و مرشد خود شش که عبارت از فنا فی الشیخ است در ایشان ظهور
گرفت چونکه هیچ اولاد نداشت یک طفل همشیره خود را یعنی غلام سادات را در فرزندی گرفته
پرورش کرده بود و در دنیا بجز او دیگری را عزیز نمیداشت قضا کار در عمر پنج و شش سالگی
او بمرض چیچک مبتلا گردید و حالت خان ممدوح از مرض او تباه شد حضرت مولانا انجام کار
دریافته بر رو نصیحت میفرمودند که ترا رضا بقضا می باید داد شاید خدا حکم فرماید از ایشان تسلیم
و توکل کلی نشد خواه مخواه زندگی او خواستند حضرت مولانا نهایت ملول شده فرمودند که خدا خیر
پیش آرد حمایت الله خان از خدا جنگ می کند و راضی بقضا نمیشود آخر الامر بروی اقدم
آنجم آن طفل قریب بصبح بیک اجل را لبیک اجابت گفت حمایت الله خان گریبان چاک
ساخته مجنون گردید و برای دفن او در احاطه شاه حفیظ الله صاحب رضی الله عنه از خواجه
محمد شریف صاحب جا گرفته چبوتره و قبر مرتب ساخت یکی قبر طفل مذکور دوم برای خود شش
گذاشت و از انروز تمنا بش همین بود که زود برابر این طفل دفن شوم اگرچه حضرت مولانا

بقوت باطن حالت جنون او دفع کردند مگر خان مذکور خود را مرده میدانست چنانچه بعد چند ماه بعارضه
نقرس باستیلا گشته صاحب فراش گردید حسب ایمای حضرت مولانا تبدیل مکان متصل فرنگی محل ساخت
تا بقای طاقت بسواری میانه حاضر میشد هرگاه طاقت نماند مولانا پنوخان را برای پرسش میفرستادند
پنوخان ناقل اند که روزی در خواب دیدم که حمایت الله خان بحالت بیماری آمده اند و حضرت
مولانا ایشان را میفرمایند که بر بستر من دراز شوند ایشان از راه ادب عذر میکردند گفتم الامر فوق الادب
آرام کنید اوشان دراز شدند بروز دیگر برای خبر رفتم حمایت الله خان گفت که من در خواب دیده ام
که بدرگاه مخدوم شاه مینا صاحب رفته ام و حضرت مولانا بر آستان مخدوم صاحب نشسته سفارش
من میفرمایند هرگاه بیرون درگاه شدم بزرگی خواست که در ضعف دست من بگیرد مولانا برخاسته
دستگیری من کردند دل قوی شدم و اندیشه موت از خاطر من بدر رفت حالا حضور معروض دارند
که من راضی بقضا شدم خاتمه بخیر میخواهم و هیچ بروز دیگر مولانا گفته فرستادند که غنی احمد خان
برادر کوچک شماست کدورت خاطر از طرف او دور کرده او را پیش خود حاضر دارند میان
پنوخان حکایت میکنند که بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی ۱۲۴۰ هجری وقت یکنیم پاس شب گذشته
غنی احمد خان خبر انتقال حمایت الله خان آوردند و وصیت برادر خود ذکر کردند که بعد غسل کرته
و پایجامه و کلاه مرشد من پوشانند و کفن دیگر دهند چنانچه همانوقت حضرت مولانا هر سه پارچه
خود فرستادند و از استماع انتقال حمایت الله خان حالتی بر حضرت مولانا گذشت که در گفتن نمی آید
بعد ساعتی که حسن خاتمه شان دریافتند الحمد لله گفته انا لله و انا الیه راجعون خواندند یکی از
مریدان خاص و معتقدان با اخلاص افصح الفصحا و ابلغ البلغا سر دفتر شعرا
کشاف غوامض فائق مولوی غلام محمد متخلص بفائق است این برگزیده کونین
مولوی غلام حسین ولد مولوی محمد عظیم شهید ابن محمد شرف ابن ملا عبد الرشید نبیره ملا عبد المجید
صدیقی از اولاد امجاد زبدة السالکین شیخ کبیر الدین ترمذی متوطن قدیم نوح و ساکن دیوتانه
من مضافات ضلع اکبرآباد و ساکن حال قصبه امیٹھی از توابع بیت السلطنه لکهنو تحصیل علوم
از والد ماجد خودش نموده در نظم و نثر و تحقیقات کتب فارسی عدیم النظیر بود کیفیت بیعت
شان حسب التحریر منشی عبد الاحد خلف آنمرحوم بر همین منوال است که والد ماجد مولوی فائق صاحب

عندالوفات وصیت کرده بودند که من از روح مطهر رسول الثقلین و حضرت محبوب سبحانی علیهما السلام
بطریق اویسیه فیض برداشته بودم لهذا بظاهر دست ارادت بدامن احدی نزدم مگر شمارا
وصیت میکنم که در سلسله قادریه دست بیعت بکدام مرشد کامل بدهید لهذا مولوی صاحب ممدوح
ره نورد وادی تلاش مرشد کامل بودند و در خانه ما از جناب حضرت غوث الثقلین استدعای
مرشد کامل میکردند چنانچه از روحانیت حضرت غوث پاک علی نبینا و علیه السلام بطرف قطب
زمان جناب مولانای شاه عبدالرحمان علیه الرحمة والغفران هدایت یافته در سنه ۱۲۰۲ هجری
دست بیعت قطب الزمان در طریقه قادریه دادند و باشتغال اوراد ممتاز و سرفراز گشتند و از
فیض و برکت حضرت مولانا بر ارشادات هدایت آیات مداومت و مواظبت نموده از تهجد
تا بچاشت و از ظهر تا عشا مشغولی میکردند و از همه اشتغال و اذکار پاس انفاس را بانتهی مرتبه
رسانیدند که هنگام تفویض نقد جان بمتقاضی اجل همراه تنفس ذکر اسم ذات بآواز بلند بسمع
حاضرین میرسید از عنایات الهی و برکت نامتناهی مرشد محمود الخاتمت گردیدند حکایت نادر
اینکه یکی از تلامذه آنمرحوم مسمی حسن علی را در دست بیعت استاد خود خلجانی در دل بود
که اینچنین شیخ وقت که خود قابل ارشاد بوده دست بیعت مولوی عبدالرحمان چرا داده و ازین
وسوسه خاطر پس پشت مسجد تکیه شاه عبدالنبی صاحب بهل قدمی میساخت ناگاه آوازی
بگوشش رسید که ای نادان درین کار چرا حیرانستی چون مولوی فائق از مدتی بجناب ما
مستدعی مرشد کامل بود لهذا بهدایت ما باینچنین درویش کامل فائض گردید که مثل او در زمان
نیست حسن علی مذکور باستماع این آواز چپ و راست و نشانی از گوینده نیافت آنزمان
از خطره خود منفعل گشته پیش استاد خود آمده بعد اظهار ماجرا استدعای عفو تقصیر خودش
ساخت تولد مولوی صاحب سابق الاوصاف در سنه ۱۱۶۳ یکهزار و یکصد و شصت و سه هجری
بود چنانچه غلام محمد اسم تاریخی ازان خبر میدهد و وصال آن نیکو خصال بعمر هشتاد و هفت سال تاریخ
بست و نهم شهر رجب سنه ۱۲۴۰ یکهزار و دوصد و چهل هجری واقع گردید در قصبه انبیهتی بمقابر آبای کرام
خودش باول منزل رسید انا لله وانا الیه راجعون منشی عبدالاحد صاحب خلف ارشد آن مغفور
که بحکم الولد سر لابیه جامع کمالات و موصوف بصفات والد قدسی صفات است نیز بحضور

حضرت مولانا شرف ارادت یافته مجاز و مرخص بخاندان قادریه است اللهم زد فی احواله و کماله فقط یکی از
مریدان صادق و معتقدان واثق مولوی سید محمد آصف متوطن چهتیاپور
از توابع سرکار خیرآباد است حال حسب و نسب و کیفیت مبلغ علم شان تا وقت تحریر هذا به کاتب الحروف
معلوم نگردید مگر اینقدر بتحقیق رسید که از روسا و شرفای چهتیاپور بود اول مذهب امامیه داشتند
در زمان چکله داری منتظم الدوله مرزا مهدی علیخان بهادر بتائید غیبی میل صحبت فقرا پیدا گردید پیش هر یک
شیخ و مشائخ اعتقاد آخواه امتحاناً گردید برهنمونی طالع وقت در لکهنو آمده در همین مسجد بتدیائن صحبت
مولانا دریافتند چند روز آمد و رفت کرده در خلوت عرض کردند که اگر از همت حضرت نسبت خدا
در قلب حاصل شود من از عقیده فاسده توبه کرده دست ارادت بدامن مرشد زنم حضرت فرمودند
ان الله علی کل شیء قدیر بعد نماز ظهر در مراقبه نشانیده توجه فرمودند از فضل الهی و برکت نامتناهی
حضرت فنای کامل نصیب شده و ذکر قلبی جاری گردید و بزبان خود پیش خاکسار و دیگر حضار اعتراف
نمودند که از سرتا پا از نسبت پر شدم و در بدن رعشه پیدا شد چنانچه رعشه سرتا دم مرگ نرفت همان روز
بشرف بیعت مشرف شده مجاز و مرخص گردید شنیدیم که در چهتیاپور بجوار رحمت رحمان پیوست خلیفه
مولوی محمد اصف صاحب مولوی غلام الاولیا و میر فضل حسین عرف قل هو الله شاه ساکنان
چهتیاپور صاحب ارشاد شدند چنانچه مولوی غلام اولیا صاحب تارک دنیا شده مدتی برکناره گنگ
بعلاقه بیک راجه بسر کرده در چهتیاپور آمده فوت کردند و قل هو الله شاه سیاحت اختیار کرده بودند
در اضلاع شمالی همچو کیرت پور و نجیب آباد و نگینه وغیره صدها مردم مرید اوشان هستند اغلب که
در گڈهی سلیم پور ضلع مراد آباد دفن شدند فقط یکی از مریدین مخلصین حاجی قدرت الله
ابن حاجی نعمت الله متوطن گوپامئو است بعد تحصیل و حفظ قرآن شریف تحصیل علم باطنی غالب شد
ابتداءً ربا بیعت کرده اشغال و اذکار هر یک خاندان مشغولی داشتند و نسبت عشقیه در قلب اوشان
پیدا شده درین مسجد بتدیائن بصحبت مولانا حاضر شده تحقیقات توحید و معنی کلمه طیبه میکردند بعد اثبات
حقیقت عقیده عینیت بحضور مولانا مستدعی تجدید بیعت و اجازت و خلافت شدند حضرت مولانا
فرمودند که اخلاص و محبت باینجانب بمنزله بیعت است و نسبت در قلب شما حاصل است الحاصل
اوشان باجازت و خلافت هم ممتاز فرمودند و حاجی صاحب مذکور ذاکر و شاغل و صاحب حال

وطرب بستند درایام جوانی حسن پرستی غالب بود مدتها بمکان غلام علیخان داروغه مطبخ سلطانی قیام داشتند بعده بمکان حکیم محمد شفیع قیام کرده پسرشان مولوی نعمت علی را درس میدادند مولوی حیات اللہ صاحب برادر حقیقی شان مفتی عدالت نظامت بہرایچ بودند بعد وفات مولوی حیات اللہ صاحب بجای آنمرحوم مولوی قدرت اللہ صاحب در بہرایچ ماندند بعده محمد حسین نوا سہ خود را برای اسامی قائم کنانیده خود پیش راجہ منور علیخان راجہ نان پاره قیام کردند راجہ مذکور شاگرد ایشان شده موضع محمد پور برکناره گہاگہره معاف کرده واد شادی ایشان در قصبہ کہیری بخانه شیخ امام بخش شده بود سه دختر در اولاد خود میدارند باوصف تاہل ازاو وحش میمانند در مراقبه وغیره اکثر مشغول می باشند در سماع غنا بسیار وجد وطرب میکنند از پیری وشیخت کاره اند باصرار بعضے مردم چندکسان را مرید کرده اند یکی از مریدان خوش اعتقاد صفوت نهاد مرزا حسین بیگ متوطن لکهنؤ است از عنفوان جوانی در سواران رساله ملازم سرکار شاہی بود بعد بیعت بحضور حضرت مولانا قدس سره مشغولی ذکر وشغل شروع کرد چون لوح دل صافی واستعداد وافی داشت اثر ذکر وشغل جلد بظہور رسید بعد چند سال از وصال حضرت در خانقاه حضرت مولانا سکونت داشت واسپ ایشان همسایہ مکان باورچی ٹوله میماند وسائیس پنجابی بران متعین بود بسبب لاغری اسپ قصور خدمت سائیس دریافته اورا در خانقاه زدوکوب شدید نمودند اینمعامله برآنحضرت ناگوار گذشت فوراً برمرزا حسین بیگ نظاهر صورت عتاب بظهور گرفت اسپ ایشان مرد ونوکری از سرکار موقوف شد وایشان درحضور استقامت کردن نتوانسته از لکهنؤ بدر رفت بعد چندگاه معلوم شد که در نان پاره چند سال اقامت داشت ومنور علی خان راجہ نان پاره خدمت میکرد بعد فوت راجہ مذکور در ملاپور علاقہ خیرآباد متوکلانہ اقامت پذیراند بسیار کسان بحلقہ ارادت اوشان درآمده اند فقط یکی از خلفای باارشاد وموحدین بحالی نژاد شاه حسین بخش خانصاحب فرخ آبادی است موطن ایشان فرخ آباد وپیشہ ایشان معلمی بود رغبت فقر وفنا از جوانی داشتند خان موصوف حال خود در دیباچہ رساله خود مسمے سیف الحق نوشته اند چون این فقیر طالب بزد مستعال کبیر بسلسلہ قادریہ رحمانیہ مرید گردید یعنی در حلقہ حضرات صوفیہ وجودیہ علیہم الرحمہ والسلام درآمده خواست که اول تکمیل طریق

پیشوایان خود نماید و حقوق متابعت و لوازم تبعیت ادا سازد چندی در شریعت ظاهر مشغول روزه و
نماز و ورد و وظائف بماند بعده چون نظر بر تحصیل چند ساله خود انداخت از حصول مقصود مثل عوام
کالانعام مطلقاً بی بهره یافت ناچار قدم پیشتر نهاده در میدان طریقت از ذکر و فکر و شغل و زهد و
ریاضت طالب مطلوب خود گردید غیر از آهن سرد کوفتن و ریگ صحرا بانگشت شمردن ندید از
استمداد و مجاهده کمر همت قوی بر میان جان بسته در وادی حقیقت در آمد البته نشانهای عنقای
دشت لاهوت بنظر آمد چیزی مطمئن گردید که ازینجا بدست توان رسید از تلاوت قرآن دل برداشته
تلاوت وجود شغل ورزید که از هر ذره کائنات نوری از انوار جمال یار بر دل نیاز منزل می تابید
بلکه از ذی روح و غیر ذی روح آواز مطلق بگوش میرسید لیکن وحشت دل درین مقام نیز رخصت
قرار نداد مثل مشهور است ؏ وعده وصل چون شود نزدیک ✿ آتش شوق تیزتر گردد ✿ قانع
به تجلی نشود سائل دیدار ✿ پروانه بمهتاب تسلی نتوان کرد ✿ پس بضرورت مسافر منزل معرفت
گردید چون درانجا رسید غیر حق ندید یعنی دران مقام خود را خدا دید پس از روزه و نماز و شغل
و اذکار بکلی برید ظاهر است وقتیکه عابد از میان برخاست عبادت کجاست چون کار باینجا رسید
مشغله سکان دنیا بطعن و تشنیع از چارسو بلند گردید یعنی نابینایان ازلی و رانده های بارگاه
لم یزلی چون روی مشاهده حقیقت در خواب هم ندیده بودند اسلام اینکس را منسوب بکفر و ضلالت
نمودند صحبت لا یعنی و تقریرات بیمعنی در حاضر و غائب آغاز نهادند فقیر در حالت تنزل تسکین
دل مسکین خود را باین بیت میکرد ؏ جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه ✿ چون ندیدند حقیقت
ره افسانه زدند ✿ و در حالت ترقی داد انصاف میداد که رنجش چیست و شکایت از کیست انیت ما
که بر ماست انتهی بلفظه بالجمله شاه صاحب ممدوح حسب اصرار عنایت حسین خان تلمیذ و مرید
سعید خویش برای هدایت طالبین رساله سیف الحق تصنیف فرمودند و دران معنی کلمه طیبه
و روزه و نماز و حج و زکوة بطور خود نوشته اول را معنی شریعت دوم را معنی طریقت و سوم
را معنی حقیقت و چهارم را معنی معرفت قرار دادند هر چند برای التصدیق و تطبیق بعضی آیات
و احادیث و اقوال عرفا هم نقل کرده اما چون سرمایه از علم و تفسیر و حدیث و اصول و فروع
نمیدارند مسلک [illegible] نشان علما نوشتن نتوانستند کما شعر او قات عزیز خود را نیز به

وتقریر ہیچ سطحیات ضائع نمیکردند و برطعن و لعن کورہ باطنان صابر بود و انیقدر ہمی نوشتند کہ ؎
ہر یکی را بہر کاری ساختند ٭ مہر آنرا در دلش انداختند ٭ بمشیت مرید مطلق انچہ بخواستہ است از ما
سرزد میشود مصرعہ گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را ٭ زیرا کہ عارف کامل و فانی شاغل از مدح
و انکار خلق چہ کار و در نظر شان اقرار و انکار ہر دو مساوی است بقول قائل ؎ اگر با دیگری
اقرار حق است ٭ و گر منکر شوی انکار حق است ؎ دنیا کے نیک و بد سے کام ہم کو نیاز
کچھ ہمین ٭ اپنے سے جو گذر گیا پھر اوسے کیا جو ہو سو ہو ٭ الحمد للہ علی احسانہ کہ ہمت والا نہمت
حضرت مرشدی و مولائی شاہ صاحب ممدوح را طائر بلند پرواز و شہباز عنقا شکار گردانیدہ و نسبت
متعدی عطا کردہ است کہ بفیض صحبت شان صدہا مردم عارف باللہ و فانی فی اللہ شدند و از بعضے
مریدین ایشان تصرفات نمایان و کرامات فراوان بظہور آمدہ و می آید اگرچہ ظہور کشف و کرامات
ظاہری نزد صوفیہ صافیہ بجوی نمی آرد لیکن بنظر اہل دنیا صاحب قدرت تمام و تصرف عام عزیز
میباشد فقط حکایت زبانی میر نجف علی مرید شاہ حسین بخش خانصاحب شاہ صاحب موصوف سفر آوردند
وقتی کہ چند سطر از رسالہ سیف الحق نوشتہ بودم مجذوبی نزدم آمد و دستم بگرفت و گفت
کہ این چہ میکنی راز افشا خواہد شد گفتم حلوا خوردن تنہا نباید آخر الامر مجذوب مذکور خاموش شد
و بعد چندی سیف الحق طیار شد و پس ازان مثنوی نکتہ اسرار و رسالہ ہای مبدء و معاد و
رد الخلافت وغیرہ تصنیف نمودند روزی مریدے از شاہ صاحب موصوف عرض کرد کہ کاش
بچشمہ آب حیات رسیدمے و دران غسل کردمی چہ خوش بودی چنانچہ در ہمون شب آن شخص
پیش شاہ صاحب موصوف در مراقبہ نشستہ بود کہ ناگاہ محو شد و در انحالت می بیند کہ حضرت
خضر علیہ السلام آمدند و مرا ہمراہ خود بر چشمہ آبحیات بردہ گفتند کہ درین غسل کن مرید مذکور دران
غسل نمودہ بعد بہوش آمدن دو سہ مریدان شاہ صاحب دیدند کہ موی آن مرید چنان تر بودند
کہ گویا ہمین وقت غسل کردہ است چنانچہ جملہ حال بیان کرد یکی از جملہ خلفای راشدین
قاضی عبد الکریم صاحب ابن محمد مقیم رحمۃ اللہ علیہ ہستند قاضی صاحب ممدوح رئیس قدیم
رای بریلی نانہال شان قصبہ نگرام متعلقہ نظامت بیسواڑہ بحلیہ علم و فضل آراستہ و بصلاح
و تقوی پیراستہ بودہ ابتداءً در خاندان نقشبندیہ با مولوی عبد الکریم خلیفہ شاہ لال جیو رای

بیعت کرده بودند و باشغال واذکار نقشبندیه مشغولی کرده فیض بر داشتند هرگاه با حضرت مولانا
قدس سره در مقام لکهنو مسجد شاه مینا صاحب قدس سره اتفاق ملاقات شد محبت و اخلاص
بجناب حضرت مولانا قدس سره پیدا گردید چنانچه در لکهنو نیز بنابر مواصلت و برای تحقیقات بعضی
مقدمات سلوک بخدمت حضرت مولانا قدس سره می آمدند و رسائل مصنفه حضرت را نقل گرفتند
و در باب احقاق حق و تحقیق وجود مطلق همت قوی و عزم درست داشتند چنانچه روزی از
حضرت مولانا شنیدند که در مقدمه وحدت وجود حضرات نقشبندیه و چشتیه و قادریه اتفاق دارند
فرق اینقدر هست که نقشبندیه وحدت بطور شهود میگویند و دیگر حضرات بعینیت وجود قائل اند
برای تصدیق همینی از لکهنو در شاهجهان آباد رفته بخدمت مولانا شاه عبد العزیز صاحب که پیر جلیل
نقشبندیه بودند عقیده مولانا ذکر کرده حال پرسیدند شاه صاحب قدس سره العزیز فرمودند که عقیده
من و پیران ما نیز وحدت وجود است لیکن مسئله دقیق است اظهارش عند العوام جائز نیست
و مولانا ی شاه عبد الرحمان صاحب مغلوب الحال اند لهذا بر اظهار شان طعن نمیرسد بغرض تحقیق
همینی باز بخدمت حضرت مولانا قدس سره حاضر شده اجازت و خلافت دیگر سلاسل چشتیه و قادریه
و سهروردیه و اویسیه و قلندریه گرفتند و فیض تام بر داشتند چنانچه صدها مردم از برکت صحبت
شان صاحب باطن شدند خصوصا خاندان رفیع المکان سلاله اولاد علی و خلاصه عترت نبی
سید غلام علی خان مغفور اکثر از صحبت شان فیض و برکت یافته اند چنانچه میر کرامت حسین
صاحب همشیره زاده خان موصوف میر و سانحه از فضائل قاضی صاحب و کیفیت ارتحال شان
بیان کردند در ذیل اندراج یافته حکایت زبانی میر صاحب ممدوح شیخ حیات علی ساکن قصبه
تهولتی علاقه سیواره در آغاز جوانی مرید قاضی صاحب شده بود اکثر حاضر باشی خدمت قاضی
میکرد و در پلٹن شاهی ملازم بود اگرچه جوان چهلساله مگر بعارضه نزول یکبار نابینا گردید که اصلا
نمی دید از کار و خدمت معذور شده بعلت کوری موقوف از نوکری گردید چون نفقه اهل و عیال
کثیر فقط بر نوکری او بود در چند سال پریشان احوال و محتاج نفقه عیال گردید روزی در مسجد قصبه
مذکور برای نماز مغرب رفت بعد ادای نماز مغرب و عشا بسبب دلتنگی بخانه خود مراجعت نکرده در
مسجد ماند شاید بعد نماز تهجد در مسجد افتاده بود [illegible] شد خود متوجه شده عاجزانه بجناب باری تعالی بسیار گریه کرد و تا آخر شب

گرسیت و مجبوری و معذوری خود و تنگی اہل و عیال انکار کرد چنانچہ در ہمان حالت غفلت آمد
در خواب دید کہ بحضور قاضی صاحب در مسجد بریلی حاضر است قاضی صاحب بطرف او متوجہ شدہ
فرمودند کہ ای حیات علی بہ بین کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تشریف آوردند و سواری حضرت
استادہ است حیات علی بی اختیار سر بر داشتہ برخاست و دید کہ صبح قریب ست چشم او خود بخود
بینا گردید چنانچہ بدستور سابق نوکری کرد و خبرگیری اہل و عیال خود میکنند میر صاحب میگویند کہ
من حیات علی را چند سال نابینای محض سدیدیم و بحالت بینائی نیز دیدہ این کرامت از زبان
او شنیدیم والدہ ماجدہ سید کرامت حسین صاحب نیز مرید قاضی صاحب مغفور اند صدہا کسان
در حلقہ ارادت قاضی صاحب درآمدہ بفیض ظاہر و باطن رسیدند بتاریخ بست و دوم رجب سنہ ۱۲۴۰ھ
در عہد نصیر الدین حیدر بجنت شتافتند و در رای بریلی مدفون شدند مرقد شان بیرون تیر تکیہ بہ
منجملہ مریدان راسخ الاعتقاد و شاگردان عقیدت نہاد مولوی سید خیرات علی
ابن الہ آبادی است ایشان در عنفوان جوانی بنا بر تحصیل علم در لکھنو آمدہ در مسجد مخدوم
شاہ مینا صاحب قدس سرہ بخدمت مولانا صاحب قدس سرہ حاضر شدہ سبق کدام کتاب شروع
کردند بعد چندی حضرت مولانا فرمودند کہ اگر طلب خدا منظور است مثنوی بخوان ایشان مثنوی شریف
شروع کردند و مرید حضرت مولانا شدند و در مراقبہ وغیرہ می نشستند و تقلیل غذا می نمودند و محبت با
حضرت بحال شان روز افزون بود بعد چند سال برادر شان از الہ آباد آمدہ مولوی خیرات علی
را بجبر و اکراہ برد شاہ محمد غوث صاحب ناقل اند کہ مرضی حضرت نبود کہ خیرات علی بردہ و بعد
چند سال کہ حضرت نقل مکان در مسجد پتہ پائین کردند مولوی خیرات علی نیز دراینجا آمدہ سکونت
ساختند و خوراک از سرکار مولانا می یافتند باز مثنوی و رسائل توحید شروع نمودہ ضبط اوقات
بطور سابق کردند بعد چندگاہ رغبت شان بنا بر تحصیل علوم درسی شد حضرت مولانا قدس سرہ
مانع شدند ایشان خفیہ از حضرت بجای دیگر سبق دیگر کتاب ہم شروع کردند از ان ہنگام استقامت
شان از خانقاہ موقوف شد چند سال نوکری بطور جاگیر بخانہ مرزا ولی بیگ صاحب مغفور داروغہ
پوشاک خاص شاہی و چند سال بخانہ حسن علی داروغہ ڈالیخانہ سلطانی کہ و بعد وصال حضرت
مولانا از لکھنو رفتند شنیدہ میشود کہ ہر جا کہ ماندند مشغول ذکر و فکر و مزاول مثنوی شریف ماندند

چنانچه مدت مدید در اکبرآباد برفاقت شیخ محمد شفیع صاحب وکیل سرکار عدالت نظامت آگره بدرس و تدریس مثنوی گذرانیدند حال مستفیدان ایشان معلوم نیست بالجمله هر که صحبت مولانا دریافت از فیض عام محروم نماند ۵ شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار ؛ که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست

فقط از جمله مریدین اولین و سابقین عقیدتمند با اخلاص مولوی کرم محمد صاحب ابن از اولاد امجاد برادر صاحب مخدوم شاه مینا قدس سره اند از زمان ورود حضرت مولانا بدرگاه مخدوم صاحب مولویصاحب موصوف حضوری و صحبت مولانا دریافتند و در تسوید رساله جهد المقل و مفتاح التوحید وغیره محرر رسائل بودند و همگی مصنفات حضرت را سبقاً سبقاً خوانده و فهمیده مرید و موحد شدند و استفاده مثنوی معنوی نیز از مولانا و تحصیل کتب دیگر علوم از دیگر علمای لکهنو ساخته جوهر قابل و ناظم و ناثر بی عدیل شدند بعد ادراک لذت فقر و فنا اراده ترک دنیا کردند حضرت مولانا فرمودند که حقوق اهل و عیال ذمه شماست از پا مردی قوت حلال پیدا کرده بتجوید و تجوزا نید حسب الحکم تعلق اختیار کرده معزز ماندند چنانچه از طرف نواب ذو الفقار الدوله بهادر و را جنتی مانده و کیل بودند و بعده مختار کاری حقیقی خرد محل نواب معتمد الدوله بهادر بودند در همین تعلق در لکهنو آمده بودند باظهار خلیفه شاه فتح علی صاحب معلوم شد که روزے اول وقت بحضور حضرت مولانا حاضر بودند در تذکره کدام سخن که بارشاد حضرت شنیدند ایشان را حالتی پیدا شد گریبان دریدند و آه و نالا کشیدند تا یکپاس هوش بخود نبودند خلاصه سخن اینکه با وصف تعلقات دنیا دی از برکت حضرت مولانا قدس سره طبع پر جوش و خروش داشتند و از ذکر و شغل معمولی عاطل و غافل نبود بتاریخ سنه انتقال فرمودند از حسن نیت شان مولوی طالب حسن و عنایت حسین و امیر حسن هر سه فرزندان شان صاحب علم و فضل هستند و زیاده از والد ماجد خود شان عزت و اعتبار و سلیقه کار پیدا کردند تذکره مریدین اهل خانقاه چون حضرت مولانا فانی فی الرسول بودند جمله معاملات آنجناب باقتدای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودند از آنجمله خانقاه آنحضرت مثل صفه نبوی و درویشان اهل خانقاه قائم مقام اصحاب صفه بوده اند که کفالت جمله امور شان ذمه مولانا بود و ذکر خیر هر یک از آن بالاجمال مینویسم منجمله آنها شاه محمد غوث ابن سید نصیر الدین از اولاد امجاد شاه عبد الرحمان صاحب

ولایت دہلی سید علوی است مولد شان قصبہ دہلی بود گاہ گاہ در لکھنو آمدہ در تکیہ شاہ
عبدالنبی صاحب فرود شدہ بدرگاہ مخدوم شاہ مینا صاحب امدو رفت میکرد دراینجا با حضرت مولانا
ملاقات شد میان معصوم علی پھوپھای ایشان بخدمت حضرت مولانا عقیدت داشتند زبانی اوشان
وہم از شاہ تاج الدین ومیان فقیر محمد کہ حصہ دار درگاہ مخدوم شاہ مینا قدس سرہ بودہ حاضرباش
حضور مولانا بودند احوال فضل وکمال حضرت مولانا شنیدہ بعمر چہاردہ سالگی مشرف ببیعت شدند
وشجرہ چشتیہ صابریہ وقادریہ کہ بواسطہ قطب العالم بندگی عبدالقدوس گنگوہی است عنایت کردند
ودر اصحاب صفہ خود داخل کردند کہ مجوز رفتن جایی نمیشدند بضرورت ملاقات والدہ خود بہر گاہ
میرفت چون مرضی آنحضرت شد والدہ خود رانیز در لکھنو طلب داشتہ در باورچی محلہ مقیم کنانیدہ
درہمین مسجد والدہ ایشان نیز ببیعت حضرت مولانا مشرف شد ہرچند والدہ تمنا داشت کہ نکاح
فرزند خود کند مگر ایشان مرضی مولانا نیافتہ قبول نکرد خورد ونوش ایشان از سرکار حضرت مولانا بودہ
است ہرروز وقت مراقبہ شریک جلسہ میشد اکثر بکار درستی کلوخ استنجای حضرت وشستن رومال
رنگین ہرروز بقطلین مامور بود وخدمت بادبیزن رانی ذمہ ایشان بود وہر گاہ شیرینی وغیرہ لایق
تقسیم می بود از دست ایشان تقسیم میکنانیدند زیرا کہ از صفت صلاح وتقوی وامانت و
دیانت وراست گفتاری اش بسیار راضی بودند واکثر بعنایت خلعت ملبوس خاص سرفراز میکردند
یکبار لبادہ عنایتی حضرت بیک سید دادند حضرت عتاب کردند ودوسہ بار در حالت سماع سہ
پارچہ بدنی بقوالان دادند حضرت شنیدہ خوشنود شدند وپارچہ دیگر طیار کردہ دادند یکی از خصیصہ
شان اینست کہ حضرت اجازت خوردن توشہ حضرت شیخ العالم بحبہ کس نمیدادند مگر فرمودند
الا محمد غوث کہ اوراخوردن وتقسیم کردن توشہ جائز است کہ او حاضرباش اینجاست وایشان را
سوای ردولی وبانسہ برای رفتن جایی دیگر ہرگز اجازت نبود چنانچہ یکبار ہمراہ مرزا خدابخش
درمھونہ رفتہ بودند نہایت عتاب شد دیگر از خصیصہ شان این بود کہ حکم شدہ بود کہ وقت شب
در تنہائی یکبار پیش من حاضر میشدہ باشی وناغہ نکنی چنانچہ ایشان در حاضرباشی ساعتی یا پہرے
میکردند مقصود تخصیص استحقاق شان بود از جملہ اصحاب صفہ مرزا کلن بیک ابن
ساکن قصبہ مھونہ بودند از اول عمر در سواران ملازم سرکار وزیر الممالک بودہ

دربرای بریلی لعینات بودند وحضرت مولانا عند السیاحت در بریلی وارد شدند درانجا مرزا کلن بیگ
ملازمت حاصل کرده برانحضرت عاشق شدند هرگاه حضرت مولانا در مسجد مخدوم شاه مینا قدس سره
اقامت پذیر شدند در لکهنؤ آمده مرید شدند وفیض صحبت یافتند هرگاه در مسجد پنڈ باین آمدند درینجا نیز
مرزا کلن بیگ از حضار خدمت بودند هرگاه بحالت بیکاری بحضور حضرت مولانا میماندند مولانا از نصف حصه
خود که از خانه مولوی نظام الدین ابن مولوی مدن صاحب می آمد نصفی طعام بمرزا کلن بیگ
میدادند بعد ازانکه اوشان احمد بیگ پسر خود همراه آورده مرید کنانیدند حضرت یک آنه تا ار دو دو فلوس
از دوکان شیخ بنیگا اقبال مقرر کردند و هرگاه مرزا کلن بیگ طالب خدا شدند حکم شد که طعام یکدار
پرسیدند که برای بقای جان چیزی خورم یا نه ارشاد شد هرگاه گرسنگی غلبه کند کنار صحرائی میخورده باشی
و دیگر تفکهات که بوجه حلال میسر آید مضائقه ندارد چنانچه اوشان تا چهار سال صورت غله ندیدند
چندی میلهای جنگلی خوردند بعده کنار دشتی من بعد خربوزه یا تربوز هرچه می یافتند مع پوست و تخم
میخوردند و مدام برای مخالفت نفس مامور بودند و از عمل مخالفت نفس ایشان مرده گردید چنانچه
شیخ غضنفر علی ناقل اند که حضرت مولانا در حق مرزا کلن بیگ همان لفظ فرموده اند که پیغمبر خدا
صلے اللہ علیہ وسلم در حق حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ فرموده بودند که هرکه مرده
را بر زمین ناشسته ندیده باشد مرزا کلن بیگ را ببیند و دیگر فرمودند که کلن بیگ
خود را بر من فدا کرده است درمیان من و قاتلان من حائل گردید
و ضربت هاسی شمشیر بر خود گرفت الحمد للہ که حافظ حقیقی او را سهم محفوظ داشت مرزا کلن بیگ
را مرحوم را امید اشتند از توحید و دیگر سخنهای دقیق که لائق شنیدن هرکس نمی بود در تنهائی
پیش مرزای ممدوح میفرمودند چنانچه تذکره آن در ضمن حکایات رویای آنحضرت گذشت
حکایت میان محمد غوث ناقل اند که یکبار بخاطر مرزا صاحب ممدوح گذشت که بملک دیگر سیاحت
کرده با بزرگان هریک جا ملاقات باید کرد آنحضرت بر خطره شان مشرف گشته فرمودند که
درچه خیال افتاده کسی پیغمبر خود را گذاشته بجای دیگر میرود مرزا صاحب موصوف ازان خطره
تائب شدند بعد چند سال از وصال حضرت مرزا کلن بیگ از نان پاره پیش راجه سنو خان
سکونت ورزیده بودند راجه خدمت اوشان میکرد درانجا بیمار شد از مرض الموت در لکهنؤ آمده

از خانقاه حضرت جانب شرق از روضه منوره مدفون شدند همین تمنا داشتند و مدام میخواندند ؎
تا عمر بود در هوس روی تو باشم ٭ در خاک شوم خاک سر کوی تو باشم ٭ فقط از جمله مریدین اصحاب
صفه مولوی شمس الدین ولد امان علی ابن لطف علی است وطن قدیم بزرگان ایشان که
از اولاد سلطان پیر غیب صاحب ولایت مراد آباد بودند قصبه اغوانپور متعلقه ضلع مراد آباد بود چون
شاه شاکر علی صاحب مرشد شاه کالی جد مادری ایشان در قصبه ستر کهه متعلقه بیت السلطنت لکهنو
مدفون اند شاه کالی موصوف بود و باش ستر کهه ورزیده مجاوری درگاه مرشد خود اختیار کردند
و شادی امان علی شاه والد مولوی شمس الدین با دختر شاه کالی شد و از ایشان شش فرزند
بوجود آمدند کلانتر از همه مولوی شمس الدین بودند ایشان را والد ایشان بعمر سیزده سالگی در لکهنو
آوردند بنا بر تعلیم و تربیت بخدمت مولانا سپرد نموده چون نظر شفقت و رحمت حضرت مولانا بحال ایشان
روز افزون بود استعداد و صلاح و تقوی جبلی و حسن عقیدت بزرگان ترقی کرد چنانچه بعمر نوزده سالگی
مرید حضرت مولانا شده و دوام صحبت بر خود لازم گرفتند و تخم عشق و محبت بدل کاشتند و فیض صحبت
بر داشتند و بعد وصال مولانا هم تلمیذی راقم هیچمدان اختیار کرده شش دفتر مثنوی معنوی و رساله
کاسرة الاستان وغیره سبقاً سبقاً خوانده عارف باﷲ شدند و نوکری جاگیر وغیره هم گذاشته
معتکف بیت الرحمان شدند از تاهل کاره بودند مگر در سنه ۱۲۶۴ هجری بایمای حضرت مولانا در
گوسائین گنج شادی کتخدائی کردند چنانچه یک فرزند باسم محمد یوسف بوجود آمده عمره بارک اﷲ
فی عرفانه و حسن احواله و افعاله فقط منجمله مریدان اصحاب صفه شیخ عزیز اﷲ ابن شیخ
بهینگا بن شیخ امان اﷲ ساکن قصبه کرسی است جد و پدرش پیشه معلمی داشتند چنانچه شیخ بهینگا
در سرکار صاحب عالم ملازم بود و شیخ عزیز اﷲ از صغر سن همراه پدر خودش میماند بحضور حضرت
مولانا درین مسجد پنڈ پائین حاضر میشد در صحبت مولانا شوق مثنوی معنوی پیدا شد جناب مولانا
سبق مثنوی شروع کنانیدند بعد بلوغ مشرف به بیعت شد و بمکان لاله مکهن لال اکثر آمد و رفت
داشته با منشی رام دیال پسر کلان لاله مکهن لال دوستی پیدا کرد جنس خوراک بطور دیگر طلبا
از سرکار حضرت مولانا می یافت عنایت حضرت بحالش بیش از بیش بود لهذا شش دفتر
مثنوی از حضرت مولانا خوانده و قصیده برده و بعد تصحیح حفظ کرده اجازت آن حاصل کرده

ادای زکوة خدمت قصیده قرار واقعی بجا آورد و هر شب سه بار میخواند و بدولت صحبت و برکت حضرت
مولانا نسبت عشقیه و عقیده وحدت وجود حاصل ساخت چونکه کم سخن و کم گو و مسکین وش بود
حضرت عزیز میداشتند و در حق او بشارت دادند که روشنی کرسی عزیز الله است عزیز الله عرض کرد
که درکرسی رشد شاه نجات الله صاحب است مرا که خواهد پرسید حضرت فرمودند که پرسش تو
زیاده از اوشان خواهد بود بعد وصال حضرت مولانا عزیز الله در لکهنؤ بیمار شد همان سال درکرسی
رفته فوت کرد و همونجا دفن شد بعد انتقال قبرش پخته شد و سکنه آنجا را اعتقاد عزیز الله شاه زیاده
از شاه نجات الله صاحب پیدا شد و نذر و نیاز بر قبرش شروع گردید چنانچه الحال مزار او زیارت
و تبرک به تاریخ وصالش بتاریخ بست و دوم محرم ۱۲۴۶ هجری است اللهم اغفر وارحم منشی امداد علی
صاحب بپاس دوستی آنمرحوم دو روپیه مشاهره به بیوه او میدهند و شیخ مظفر علی و گلزار علی اتیتی
او را ملازم خویش گردانیدند چنانچه تا حال ملازم اند منجمله مریدین اصحاب خانقاه مولوی
حمید الدین و مولوی مجید الدین هر دو برادران حقیقی ابن شیخ معظم الدین میونی نوکستند همجد قاضی محمد تقی
صاحب قلندر قدس سره از نسبت بزرگان ایشان بقاضی داود ولد قاضی معین الدین عرف
قاضی بینا صاحب خلیفه شاه مجا قلندر رلهوری قدس سره مرشد قاضی محمد تقی قلندر بودند میرسد
بعد وفات والد خود برای تحصیل علم در لکهنو آمده چندی در مسجد خرد که ملحق مسجد ته پاین است
اقامت داشتند و بحضور حضرت مولانا آمد و رفت میساختند چون حضرت را از قاضی محمد تقی صاحب
علیه الرحمه اجازت و خلافت طریق قلندریه بود هر دو برادر را یک جدی قاضی صاحب قدس سره
یافته عزیز داشتند و در مسجد خود جا دادند و خوراک هم مقرر نمودند بعد چندگاه بخانه حکیم فرزند حسن
صاحب جاگیر طعام مقرر کنانیدند و سبق از مولوی سید یوسف علی صاحب شروع کردند مولوی
مجید الدین بعد تحصیل صرف و نحو تحقیقات کتب فارسی جاگیر بطور معلمی کردند و مولوی حمید الدین
صاحب که اولو العزم و زکی الطبع بودند تحصیل علوم نیز از مولوی قدرت علی صاحب شاگرد
مولانای عبد العلی قدس سرهما ساخته فارغ التحصیل شدند و در عربی و فارسی ناظم و ناثر گشتند
مولوی مجید الدین از طفلی مرید صادق و عقیدتمند و اوثق بحضرت مولانا بودند و مولوی حمید الدین
یکسال پیش از ارتحال مرید شدند و راغب کتب سلوک گشتند و رسائل حضرت مولانا و دیگر

کتب توحید فراهم ساختند حتی که در عالم رویا برای تکمیل شرح ناتمام کاسرة الاسنان از حضرت مولانا
قدس سره مجاز شدند مگر بجهت بهمباش از تعلق نوکری فرصت تکمیل هنوز نیافته اند مگر طبع وقاد و سلیقه بلند
و مذاق وحدت چشیده اند انشاء الله تعالی هرچه خواهند نوشت از همت علیای مرشد خود کافی و وافی
خواهد بود هنوز نوبت تکمیل ملفوظ هذا نرسیده بود که اجل مولوی حمید الدین موصوف سبقت نمود
چنانچه بمرض استسقا مبتلا گردیده بتاریخ سوم جمادی الاولی ۱۲۹۶ هجری یوم جمعه جان بجان آفرین
سپرده بجانب شرق از روضه منوره حضرت مولانا قدس سره مدفون شدند فقط منجمله مریدین
خوش اعتقاد و معتقدین صفوت نهاد محمد حسین خان ابن حاجی
محمد خان قوم غلزئی موطن بزرگانش قندهار بود حاجی محمد خان و کامران خان
جمعدار سواران و علی محمد خان برادران حقیقی از قندهار آمده در رساله عبد الرحمن
خان قندهاری ملازم سرکار شاهی شده بودند از انجمله علی محمد خان در پیلی بهیت ضلع بریلی سکونت
ورزیده و کامران خان در لکهنو یک دختر گذاشته فوت کردند و از حاجی محمد خان محمد حسین خان
و محمد حسن خان و مرتضی خان سه پسر پیدا شدند محمد حسین خان و مرتضی خان هر دو برادر مرید حضرت
مولانا بودند و مرتضی خان از ابتدای سن تمیز عابد و زاهد بود هیچگونه تعلق دنیا نداشت و نکاح هم
نکرد و در صحبت بزرگان مدام حاضر میماند و خدمت میکرد چنانچه در خدمت حافظ سید محمد علی عرف
حافظ محرم علی صاحب تا حیدرآباد دکن سیاحت کرد و همونجا بیمار شد و فوت کرد لیکن تا دم
واپسین نماز قضا نکرد چنانچه در سجده نماز جان بحق تسلیم کرد و محمد حسین خان صاحب از عنفوان
جوانی شوق علم و ذوق صحبت علما بسیار بود چنانچه در وعظ حافظ وارث علی صاحب وغیره
واعظین مدام حاضر میشدند و در مثنوی خوانان هم می نشستند و در محله بخاری توله بمکان نجی
خود سکونت ورزیدند دو زوجه منکوحه داشتند از یکی علی حسین خان و از زوجه ثانی علی حسن خان
دو فرزند بوجود آمدند چون حاجی محمد خان والد شان نیز فقیر دوست بودند و از وعظ و نصیحت
علما ترک نوکری کرده خانه نشین شده بود محمد حسین خان صاحب را ابتدا اسامی اسامی جموی
خود بودند آن اسامی نشد اسامی دیگر مشاهره بست روپیه میشد آنرا قبول نکردند در زمان غازی الدین حیدر
شاه زمن بحضور مولانا حاضر شد اکثر مقدمات شکوک و شبهات وحدت وجود استفسار میکردند

و درس مثنوی معنوی می شنیدند چون پیشتر وحدت وجود را کفر و الحاد میدانستند و خلاف عقل می پنداشتند
در صحبت حضرت مولانا آنهمه مقدمات نظری بدیهی شدند و انچه محال بود ممکن گردید لهذا اعتقاد جازم
پیدا کرده خود مرید شدند و مرتضی خان برادر علی حسین فرزند کلان و هر دو خواهر و زوجه خود یعنی والده
علی حسین خان و میر بنده علی نانای علی حسین را مرید کنانیدند و چند سال از تاثیر صحبت مولانا دل
از تلاش دنیا بر داشتند و جمله اهل و عیال را بر توکل خود گذاشته در صحبت مولانا نشستند و آنچنان
ترک اختیار کرده که با وجود اهل و عیال و نبودن هیچ معاش و وجه کفاف اصلا اضطراب بخاطر
نگذشت و افلاس و تهیدستی را نعمت عظمی انگاشتند و گاهی حال ناداری خود و عسرت عیال
خویش پیش احدی اظهار نساختند و امتحانات و تعبهای گوناگون پیش آمد و بران صابر و شاکر
ماندند تا اینکه بعد ده سال از وصال حضرت در همین مسجد پنج ماه بیمار مانده بتاریخ چهارم ذیقعده
یوم جمعه سنه بجوار رحمت رحمان پیوستند چنانچه جانب شرق از روضه منوره حضرت مولانا زیر
درخت کهرنی مدفون شدند قریب پانزده سال در حیات مولانا و تخمینا ده سال از وصال ایشان
مقتبس انوار رحمانی ماندند و هر چه از آنحضرت می شنیدند آنرا حرف بحرف یاد داشتند و بلا کمی و بیشی
لفظی بیان میکردند و لطف کلام لالی نظام حضرت انچه ایشان بر داشتند دیگری نه بر داشته باشند
هر چند ایشان را صدها کرامات و معاملات کشفی مولانا معلوم بود مگر یک حکایت کشف و کرامت حضرت
بر خود گذشته بیان میکردند و در انزمان کاتب الحروف نیز در لکهنو ملازم بود بچشم خود آنحال دیده
بودم لهذا نوشته می آید و آن اینست که از نطفه محمد حسن خان برادر کوچک محمد حسین خان
از بطن کسبی که در خانه اوشان بود دو دختر [illegible] ساله و چهار ساله بودند محمد حسن خان در مرض الموت
وصیت کرد که بعد مرگ من این هر دو دختر را از مادرشان جدا کرده پرورش باید کرد و بعد بلوغ
نکاح آن با هر دو پسران خود کرده دهند ایشان وصیت قبول کردند که انشاء الله تعالی تا زندگی
حفاظت اینها خواهیم کرد هرگاه محمد حسن خان قریب بهلاکت شد ند محمد حسین خان و مرتضی خان هر دو برادر
متفق شدند لیکن در دل متردد بودند که اینقدر مه از رحمایتان طوائف طول کشد و نوبت کشت و
خون رسد این موت چه قسم است پس خواستند که دریمقدمه از مولانا استمداد نیت گیرند لیکن بسبب خجالت
گفتن نمی توانستند روزیکه اراده نقل مکان محمد حسن خان معه دختران کردند و ظن غالب بود که

کشته خواهند شد رو بروی حضرت آمده نشستند و از زبان هیچ نگفتند جناب مولانا از راه کشف
بر ماجرای پیش پا افتاده واقف شده فرمودند که هر دو دختر را مالک محمد حسن خان برادر شماست
کسبی که اجرت خود یافت ملکیت او بر دختران نمیرسد درینصورت شما را بر وصیت برادر خود عمل می باید کرد
وانچه خطره بر زحمت حمایتیان طوائف و مواخذه سرکار در دل نست انشاء الله تعالی کسی مزاحم نخواهد شد
محمد حسین خان می گفتند که عرض کردم که کسی از هم قوم و بیگانه بجز مرتضی خان و علی محمد خان
مرید حضرت شریک من نیست درینصورت اگر در تعمیل حکم کشته شوم موت چه قسم است حضرت فرمودند
که خدا همراه است ترا کسی کشتن نمی تواند بلا خطر دختران را از مادر آنها گرفته ببرید محمد حسین خان
می گفتند که از ارشاد حضرت آنچنان دل قوی گردید که اگر تمام فوج بادشاه خواهد آمد من مظفر خواهم شد
چنانچه همانوقت بر مکان محمد حسن خان رفته بر میانه برادر بیمار را سوار کردم و هر دو صبیه را از مادر شان جدا
شده گرفتم و همراه برادر خود در میانه نشانیدم و ما هر سه کسان مسلح همراه شده در مکان خود که قندهاری بازار
واقع است بردیم دران زمان ممن خان خواص سلطان نصیر الدین حیدر داروغه چکله بود
مادر صبیه ها باتفاق دیگر طوائف پیش داروغه مستغاثی گشتند داروغه به نواب زیر اطلاع [illegible]
فوجی طیار کرد که بر قندهاری بازار تاخته دختران را [illegible] آرند و [illegible] تمام شهر [illegible] افتاد که امروز
از قندهاریان و فوج سرکار کشته و خون خواهد شد حضرت این حال شنیدند بداروغه ممن خان رقعه نوشتند
و محمد حسین خان را حکم دادند که بلا خطر در سرکار رفته حقیقت حال راست راست بگو هیچ جای
اندیشه نیست ایشان در سرکار رفته راست راست بیان کردند که اگرچه نکاح نشده بود مگر دختران
از برادر ماست نمیخواهیم که طوائفان از انها کسب کنانند ما سه برادر جان خود را نثار خواهیم کرد [illegible]
کشتن ما سه کسان سرکار مالک است از کرامت حضرت مولانا حکم شد که کسی از انها [illegible]
نشود محمد حسن خان بعد چند روز انتقال کردند و هر دو صبیه را محمد حسین خان بحباله [illegible]
نمودند لیکن پیش از بلوغ هر دو فوت شدند نوبت نکاح آنها نرسیده بود فقط یکی از [illegible]
قدیم در سفر و حضر حاجی غلام محمد ابن حمید خان قوم افغان ساکن قدیم اورنگ آباد
متعلقه بیت السلطنت لکهنؤ است در عمر بیست سال در [illegible] سواران سرکار انگریزی در کانپور
ملازم شده بود بعد هفت ماه از نوکری شوق حج غالب شد نوکری گذاشته در حیدر آباد [illegible]

بحضور حضرت مولانا که در ینجا مدرس بودند رفیق شدند نماز و روزه وغیره اموردین آموخته همراه مولانا
روانهٔ بیت الله شدند درانوقت مولوی رحمت بخش رامپوری وحاجی مزبور رفیق بودند بعد زیارت
حرمین شریفین در بندر کچ بوجهه از جهاز فرود شدند مولانا در کچ بوجهه مقیم شدند وحاجی مذکور میگویند که مرا
در وطن خود که ازانجا یک صد کروه است بنابر دریافت حال اقربای وطن فرستادند چنانچه در گوٹھ
مخدوم وطن حضرت آمده باز در کچ بوجهه رسیده مطلع کردم که مولوی سید محمد حسن صاحب والد ماجد
آنحضرت تلاش مولانا بطرف هندوستان رفتند و والده ماجده حضرت بجنت شتافتند مولانا
از بندر کچ بوجهه در وطن رسیده از مولانا مخدوم عبد الحکیم صاحب برادر خاله زاد خود و از میان الله دته
ماموں خود و دیگر اقربا ملاقی شده شش ماه اقامت نمودند مردم باعث شدند که شادی مولانا بکنند قبول
نکردند و از مولانا عبد الحکیم صاحب بیعت در سلسله اویسیه کردند و براه اجمیر شریف در شاهجهان آباد
در هندوستان آمده بر مزارات بزرگان استفاده ساخته در لکهنؤ رسیدند هرگاه در مسجد پنڈ پائین
اقامت ورزیدند حاجی غلام محمد مزبور مشرف بیعت شدند حکایت میکردند که بعد مراجعت حرمین
شریفین مخدوم عبد الحکیم صاحب آنقدر آداب لحاظ مولانا کردند که در بیان نمی آید و دیگر عزیزان
برای اقامت مولانا در وطن از مخدوم استدعا کردند که از ارشاد مخدوم عذر نخواهند کرد مخدوم
در جواب مستدعیان فرمودند که من بر ایشان حکم کردن نمیتوانم هرچه رضای او باشد بکنند چنانچه
مولانا رخصت شدند مخدوم صاحب خود ایستاده میدیدند چون از نظر مخدوم غائب شدند آدم
را بالای درخت متعین کردند که تا مد نظر خبر دهند هرگاه از بالای درخت دیده نشدند فرمودند
که زهی قسمت آن شهر که دران عبد الرحمان رونق افروز باشد چون حضرت مولانا بعمر شصت
و پنج سال در سنه ۱۲۴۵ هجری بجنت شتافته اند وحاجی غلام محمد موصوف هم سن حضرت مولانا بود
بهم نسبت سالگی رفیق شده بودند وقت تحریر این سطور حاجی صاحب مزبور یکصد ساله تخمیناً
شده باشند درین کبر سن همت بجا است که در هر ماه از اورنگ آباد پیاده پا آمده حضوری
حضرت مولانا حاصل میکنند وحاضری عرس وعیدین وغیره گاهی قضا نکرده اند سلمه الله تعالی
منجمله مریدین ابن خانقاه شیخ امام علی ابن   صفی پوریست از اقامت مولانا
در مسجد پنڈ پائین مرید شدند و دوام صحبت یافتند در ایام جوانی در پلٹن نجیبان ملازم سرکار

شاهی بودند بعد پیرانه سالی ترک نوکری ساخته در خانقاه داد توکل دادند از برکت صحبت
آنحضرت در طریق فقر و فنا راسخ دم و ثابت قدم بوده باوجود افلاس و تهیدستی از اهل دنیا
التجا نکرد و صبر و قناعت و غنای نفس داشت راقم آثم بعد معذوری شیخ امام علی از مصاحبت
ظاهری خواسته بود که نام ایشان در مستحقان نویسانیده از صدقه جاریه سلطان نصیر الدین حیدر
که برای مساکین معذورین یکهزار روپیه مشاهره خیرات دائمی مقرر فرموده سرکار کمپنی را متولی
آن کرده رفته اند چیزی مشاهره مقرر کنانیده دهم شیخ موصوف اقبال نساختند که رزاق مطلق
بس است برای حیات مستعار چند روزه پیش انگریز نخواهم رفت چنانچه بهمان حالت رضا و
تسلیم بتاریخ ماه سنه ۱۲۶۶ هجری برحمت رحمان پیوست و در خانقاه شریف زیر درخت
املی دفن گردید هادی علی پسر ایشان بجای پدر سکونت گرفتند و در پلٹن ملازم سرکار گردید
انا لله و انا الیه راجعون منجمله مریدین سابقین و معتقدین راسخین شیخ کریم بخش
ابن صفی پوری است ایشان نیز دوام صحبت با حضرت مولانا داشتند و در عین جوانی
مرید شده بود و نسبت فقر و فنا کما ینبغی حاصل کردند چون عیالدار بودند در جوانی نوکری هم کرده
بودند بعد از وصال حضرت متوکلانه گذران میکنند هر چند تکلیف و احتیاج اکثر لاحق حال
میماند پیش آمد اظهار احتیاج با کسی نمیسازد و قانع و صابر میباشد یکی از مریدین راسخ الاعتقاد
و خادمین صادق الوداد مسمی کریم خان قوم افغان ساکن بهوپال بود بطور
سیاحت در لکهنو آمده مرید شد و یک حجره از حجره های خانقاه باو عنایت کردند در آن سکونت
داشته بروزه و نماز و ذکر و شغل مشغول میماند چون حقه کش بود خدمت حقه برداری واردین
خانقاه ذمه خود کرده حقه های متعدد و تماکو و گل و انگشت وغیره سامان حقه مهیا داشته
تواضع صادرین و واردین میکرد خصوصاً در ایام عرس شریف اهتمام سبیل آب و حقه و پان
و تماکو قرار واقعی میساخت پانزده بست روپیه را تماکو در هر یک عرس خرج میکرد از پیر و مرشد خود
پرسید که طریق وصول خدا ارشاد فرمایند فرمودند که مصرعه راحت بدل رسان که همین مشرب است
و بس + دیگر فرمودند که درمیان بنده و خدا یک قدم راه است کریم خان پرسید که آن کدام
قدم است فرمودند که قدم بر طبع بنده و بخدا برس کریم خان همین دو سخن اختیار کرد تمام عمر [illegible]

از کسی سائل و طامع نشد و راحت رسانی خلق شعار خود ساخت که هر که را بیمار یافت معالجه او میکرد
و دوا و غذا میرسانیدش و هر که مقید میشد استخلاص او می ساخت و هر که به تهمت گرفتار میشد ضمانت او میکرد
از همچو مصارف للهی و از سوز و ساز ادویه و کشته وغیره برای دفع امراض مردم را گمان کیمیاگری
برا و بود چنانچه در پیشگاه نواب معتمد الدوله بهادر که مبتلای شی اکسیر بود گرفتار گردید حضرت مولانا فرمودند
که الحق سخنی انچه راست باشد بلا خطر خواهی گفت هیچ ضرر بتو نخواهد رسید خان مذکور پیش نواب
ممدوح راست براست ظاهر کرد که اکسیر مرا نمی آید مگر کشته ادویات تیار کرده بمرضا امید هم ربانی
یافت بعد دوازده سال از وصال حضرت مولانا قطعه زمین احاطه دولت رای بدست او
آمده بود دران بدست خود چاه تیار کرده و زمین کنده ترکاری وغیره می کاشت و نقد هم دم
میداد در همان محنت بیمار شد و بسرسام مبتلا گشته انتقال کرده بجوار پیر و مرشد شد و مدفون گردید
انا لله وانا الیه راجعون منجمله اصحاب خانقاه مرید قدیم الخدمت و عاشق حضرت
مولانا شیخ خادم حسین ابن   ساکن موضع   متعلقه بارهی است ایشان
بعد ورود مولانا قدس سره العزیز در مسجد نابر تحصیل علم آمده سکونت ورزیدند و خوراک از سرکار
حضرت مولانا می یافتند و بشرف بیعت مشرف شدند حضرت پیر و مرشد بشنیدن اسم ایشان
فرمودند الاسماء تنزل من السماء اینکه اسم بامسمی است یعنی خادم بدل است بمقتضای سعادت
ازلی و بهمین ارشاد حضرت مولانا میان خادم حسین خدمت باد بیزن رانی حضور و آب کشی مصلیان و
کلی بهسارکی مستیحیان برخود لازم گرفتند و سامع قاریان حضور شدند چون دران زمان میان اسدالله
صاحب خلف شیخ عزیز الله صاحب مثنوی معنوی میخواندند و بعضی اسباق رسائل وحدت وجود و
کشکول وغیره ایشان سماعت سبق هر یک میکردند و دائما مقتبس انوار رحمانی بودند بمشابهت حسن خدمت
وصدق نیت و خلوص عقیدت نظر عنایت حضور بحال ایشان مبذول بود چنانچه در چند سال
بمرتبه رسیدند که تسبیحی حضور لقب ایشان گردید و وجه این لقب از حکایت حفاظت مکان لاله
ملهن لال مندرج است الغرض از برکت صحبت پیر و مرشد برحق نسبت فقر و فنا در ایشان
راسخ گردید و تهذیب اخلاق و تبدیل صفات رذیله با حمیده شد لهذا مقبول الخدمت و منظور
نظر حضرت گشتند تا حین حیات پیر و مرشد برحق جائی نرفتند و بعد وصال آنحضرت نیز بقدم

خدمات مذکوره احیاناً و در ایام عرس شریف التزاماً قائم و دائم هستند بنظر خدمت والده ماجده خود شش و
ادای حقوق اهلیه وغیره بعضی اوقات نوکری هم کرده بودند لیکن از ذکر و فکر و مراقبه و عبادت فرائض
در اوقات مقرری و معمولی باقتدای پیر و مرشد خود عاطل و غافل نشده اند و مدام با برزخ شیخ عشق
می بازند و حظها می بردارند اللهم زد فزد یکی از مریدان اولو العزم و قوی الهمت انور شاه خان
ولد احمد خان بن ممریز خان قوم افغان ساکن کورائی که از بهوپال سه منزل است پدرش با نواب
دلیل خان و ایزد خان والیان بهوپال قرابت قریبه داشت جدا و ولایت زا بود و بدست مرید
که در ولایت پیرزاده کامل بودند پدرش و نور خان عم او نیز مرید شده بودند انور شاه میگوید که در
خاندان ما یک کس از اولاد مست و مجذوب شده می آمد چنانچه جدم و نور خان عم من مست و مجذوب
الحال بودند درگاه شان در شهر کورائی مشهور است از احمد خان سه فرزند بوجود آمدند نام برادر کلان
دلیل خان و برادر اوسط بایزید خان و برادر کوچک انور شاه خان بعمر بست سالگی معه بنی اعمام
هموطن در گوالیار آمده در فرقه سواران نوکر شده بودم در انجا نجم الدوله پسر مظفر علیخان نیز نوکر
بودند با او شان ملاقات و دوستی داشتم از لکهنو خبر رسید که بجای غازی الدین حیدر شاه زمن
نصیر الدین حیدر پسرش زاده بادشاه شد باستماع این خبر نجم الدوله مذکور معه دوازده سواران که در
فن سپهگری و نیزه بازی وغیره کمال داشتند در لکهنو رسید شامل آن سواران من انور شاه
ساکن کورائی و دربهو خان و کابل خان و ساهو خان سه برادر و پرویز خان پسر کابل خان ساکنه
راٹ گڈه بودند که در سرای معتمد الدوله بهادر فروکش شدند و بتقریب نجم الدوله ملازمت نصیر الدین
حیدر شدند و ملازمان سلاطین امتحان سپاهگری و تماشای نیزه بازی وغیره نموده یک فیل
و دو هزار روپیه انعام دادند و فی سوار دو روپیه یومیه مقرر کردند و منشاء ارادت من بخدمت
حضرت مولانا این بود که در وطن ما یک پیرزاده از اولاد حضرت غوث الثقلین آمده بودند اکثر
زن و مرد خاندان ما مرید شان بودند اقربای من گفتند که تو نیز مرید شو گفتم که بدون هدایت غیبی
و دیدن صورت مرشد خود مرید نمیشوم او شان یک درود تعلیم کردند که آنرا خوانده استخاره کن
صورت مرشد منقطع خواهد آمد چون استخاره کردم در خواب صورت مولانا دیدم صباح پیرزاده صاحب
پرسیدند که صورت ما دیدی یا کدام دیگر گفتم صورت بزرگ دیگر دیده ام فرمودند که اغلب تو پیش همان بزرگ است بنین

نیست چنانچه بروز رسیدن لکهنو درین مسجد آمده صورت حضرت شناختم که همین بزرگ را در خواب دیده‌ام
لهذا در ماه جمادی الثانی مشرف به بیعت شدم و بعده بعرس ردولی رفتم بعد مراجعت از انجا در سرای
مذکور از دست سرور خان پسر کابل خان بچهار ضرب شمشیر مجروح شدم بعد صحت بسبب بدخلافی سپه‌گیری
نوکری گذاشته بحضور مولانا آمده در مسجد سکونت گرفتم و میخواستم که عوض خود از افغانان ساکن
رات گده بگیرم و از مولانا استجازت کردم حضرت مولانا منع فرمودند که اراده قتل کسی مکن انتقام
خود بخدا بگذار حسب الارشاد حضرت صبر کردم بعد یکنیم سال آنها نیز نوکری گذاشته در بهوپال رسیده
یک سید را بر قرابت طوائف قتل کردند در قصاص او نواب بهوپال هر چهار کسان را قتل کنانید
ده برس پیش حضرت مولانا مدام صائم می بودم و بشب خدمت بادبیزن رانی وغیره حضرت مولانا
مشغولی میداشتم و اجازت عمل تسبیحات ذکر و بعضی آیات قرآنی حاصل میکردم بعده حضرت
اذن عام دادند که از طرف ما اجازت است از مادر و خواهر وغیره اقربای خود بیعت خواهی گرفت
بعد مثنوی ذکر و شغل مستی و حالت شروع شد سه ماه پیش از وصال حضرت جذبه غلبه کرد آمد و رفت
بیرون مسجد متروک شد و طبع راغب چله کشی گردید بعد وصال حضرت در شش یا هفت چله
صرف شربت نوشیدم و هیچ نخوردم و در سه چله متواتر مطلق نخوردم و نه آب نوشیدم بعد اتمام
چله‌ها هرگاه افطار میکردم سه چهار سیر پخته وقت افطار میخوردم و علی هذا القیاس در شب دو چهار
پنج دفعه نوبت ده سیر میرسید و بوقت روز صائم میشدم و بوقت شب به همان وضع خورش
میکردم تا چهل روز گرسنگی باین کثرت میماند الغرض در انور شاه مذکور از ریاضت پوست و
استخوان میماند معهذا هفت مرتبه غسل میکرد و بدست خود آب میکشید از برکت صحبت حضرت مولانا اینکس را
چند چیز حاصل شد یکی صبر و توکل بر رزاقی رزاق مطلق که سوال نکرد دوم قدرت بر ادای
صوم و صلوة و غسل وغیره با وصف نخوردن ماه‌ها سوم صدق مقال چهارم طلاقت زبان
و کثرت مقال پنجم ذهن و ذکا و فهمید نکات تصوف ششم یقین صادق عقیده وحدت وجود
هفتم بدون کسب نوشت و خواند قدرت بر تعویذ نویسی و فال بینی و دفع آسیب وغیره هشتم
موزونیت طبع بشعر و سخن اگرچه بسبب ناخواندگی آشنائی به لغات هیچ زبان نیست و ادای
حروف از مخارج و قدرت بر تلفظ الفاظ صحیح نمیدارد مگر در هر چیز که اراده میکند دخل کردن میتواند فقط

یکی از مریدین صادق الوداد و راسخ الاعتقاد مولوی امام علی صاحب مینائی اند
که ایشان نیز از ابتدای ورود حضرت مولانا قدس سره العزیز بدرگاه مخدوم شاه مینا قدس سره اخلاص
و محبت پیدا کرده مرید شدند و بعد آمدن این مسجد ٹنڈیائن نیز روزانه تا نماز عشا حاضر میماندند از مولوی
رحمت بخش تحصیل کتب درسی هم میکردند و بخدمت مولانا حاضر می ماندند و با وصف پیرزادگی هر کار خیر
در کار و خدمت صادر و وارد هیچ عیب نمی دیدند و بذکر و فکر تعلیمی حضرت مولانا مشغولی کرده و به عقیده
وحدت وجود ایمان آورده موحد هستند بضرورت عیالداری و هم بخیال گوشه نشینی از مدت مدید
بتقریب معلمی مدرسی پسران پاتهک سیتارام در موضع سرسند نشسته اند عزلت گرفته مرد باخدا و متقی و پرهیزگار
اند در ایام عرس حضرت مولانا و مخدوم شاه مینا صاحب خواه نخواه می آیند و دیگر ایام بحسب ضرورت
یکی از عقیدتمندان خاص و مصاحب و مقرب با اختصاص شاه تاج الدین احمد
ابن شاه برهان الدین متوطن قدیم بلگرام از اولاد امجاد محمد بن ابی بکر رضی الله عنه
وارد حال قصبه باون سرکار خیرآباد ایشان نیز از ابتدای قدوم حضرت مولانا درین شهر ملازم صحبت
و حاضر خدمت بوده اند اگرچه پیش از ملازمت مولانا دست بیعت بحضرت شاه کریم عطا صاحب در سلون
داده اند لیکن هرگاه کمال اتفاق و وفاق فیما بین مولانا و شاه کریم عطا صاحب دریافتند و از پیر اجازت
بیعت یافتند که مولانا را پیر و مرشد خود دانند لهذا شاه صاحب ممدوح از صبح تا اشراق و از عصر تا عشا بلکه
تا استراحت مولانا حاضر بوده شریک حلقه مراقبه و سماعت فوائد عوائد می شدند و هر که مرید میشد تنخواه
تحریر شجره بر شاه تاج الدین احمد میشد اجازت قصیده و غیره اعمال مجرب از حضرت یافتند بعد وصال
حضرت مولانا از اقامت لکهنؤ دل برداشته در قصبه باون در مسجد خود نشستند و باز برنخاستند همونجا
عمر ایشان سپری شد بتاریخ   سنه   بجوار حق پیوستند و همونجا مدفون شدند انا لله و انا الیه
راجعون یکی از مریدان خاص و معتقدان با اختصاص مولوی لطف علی صاحب
ردولوی ابن مولوی شیخ نیاز احمد از اولاد امجاد مخدوم شاه صفی حنفی است ایشان در زمان
غازی الدین حیدر بادشاه مشرف به بیعت شدند اول برای تحصیل علم در لکهنؤ آمده شاگرد مولوی
ابوالرحم صاحب شدند تا هدایه خوانده در عدالت دیوانی سلطانی ملازم گشتند بدینطور که ایشان
بحضور حضرت حاضر باش بودند روزی شکایت بیکاری و بیمعاشی خود ظاهر کردند حضرت مولانا فرمودند

که در عدالت اینجا سعی کرده نوکر شوند عرض کردند که کدام مربی خود اینجا نیست لهذا توقع ندارم ارشاد شد
که توکل بخدا کرده آمد و رفت باید کرد در عرصه بیار شدند از تصرف و همت مرشد برحق مولوی ولی الله
صاحب داروغه عدالت نام ایشان و همه نوشته ایشان را خود بخود طلب کردند عذر بیماری گفته فرستادند
مولوی نعیم الله صاحب پالکی خود فرستاده پیام کردند که نام شما در همه عدالت نوشته شد سوار شده در کچهری
بهره خود نویسانیده و بند از انروز تا حال ملازم عدالت اند مولوی ابو الحسن برادر عم ایشان از پیشتر
ملازم صحبت مولانا بودند از ترغیب شان مولوی اشرف علی و مولوی نجف علی و منشی حسین علی برادران
حقیقی مولوی ابو الحسن نیز مرید شدند از فیض و برکت مولانا صاحب نسبت متقی و صالح شدند مولوی
نجف علی صاحب در مدرسه [illegible] راجه تکیت رای انتقال کردند تا دم آخرین ذاکر کلمه و مشاهده مرشد خود بودند
و منجمله مریدان راسخ الاعتقاد و طالبان عقیدت نهاد مولوی قدرت علی ابن عم النبی
برادر عم زاد حافظ قاسم علی صاحب و مولوی هستند اول برای تحصیل علم در لکهنؤ آمده از مولوی
مظهر علی صاحب بخوانده و کتب مافوق از مولوی عبد الواسع صاحب خوانده فارغ التحصیل و حافظ
کلام الله شدند و بعده بحضرت مولانا بیعت کرده درس و تدریس میکردند و رساله کلمة الحق وغیره از حضرت
مولانا خوانده موحد و صوفی و متشرع شدند از علم طب نیز دستگاه وافی پیدا کردند چنانچه در جونپور بمکان
مولوی سخاوت علی در مدرسه مانده مدتها استقامت داشته تدریس میکردند از انجا که در بنارس سببی کار
رفته آنجا نوکر بودند بعمر چهل سالگی در بنارس انتقال کرده در باغ مولوی عبد القادر خان مرحوم مدفون
شدند انا لله و انا الیه راجعون منجمله مریدین باهمت و معتقدین با عصمت بی بی خانم عرف
امة الله والی [illegible] غلام مصطفی زوجه مراد علی است وطن بزرگانش شهر سنام بود پدرش با دیگر
اقربا همین غلام ربانی [illegible] در بریلی آمده سکونت ورزید و میان [illegible] قادر بخش از برادران
غلام مصطفی در لکهنؤ آمده [illegible] و بعضی جرنیل مارکین صاحب بهادر شدند شادی مراد علی خسر پوره
قادر بخش با امة الله والی شده بود لهذا از بریلی در لکهنؤ آمد از بطن امة الله والی دو فرزند بوجود آمدند یکی الله بخش
دوم لال محمد اول مراد علی شوهرش در بریلی بمرد بیوه او معه پسران خود در لکهنؤ آمد شادی الله بخش
پسر خود با دختر قادر بخش نمود قادر بخش در حین دختر مکانی در محله [illegible] داده بود دران سکونت میداشت
بعد مردن شوهر [illegible] از پسران و جمله اقربای خود ترک و تجرید نموده همت برین گماشته که ا

چه خود زنی قوت حلال پیدا کرده بخورم و بعبادت حق مشغول باشم در عمر پنجاه سالگی به بیعت حضرت مولانا
مشرف شده بذکر و شغل متوجه شد سوای نماز پنجگانه به تهجد و اشراق و چاشت وغیره نوافل صوم و صلوة
مداومت میداشت و بدریافت اینکه مرشد من ترک لذات نموده اند این سالکه را طریقت نیز ترک
لذات ساخت و بنان خشک بی نمک قانع شد تا مقدور در ادای نذر و نیاز پیر و مرشد کوتاهی نکرد و ابتداً
در ایام عرس و انتهاً اکثر اوقات درین خانقاه بمکان بالاخانه خلیفه صاحب که پیش روضه منوره
سمت نگاه واقع است اقامت ورزیده نظاره مزار شریف و همت مردانه با مرشد خود عشق می باخت
نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد ؛ خدا پنج انگشت یکسان نکرد ؛ و تعلیم و تلقین مقامات فقر و فنا
او را از طرف حضور میشد گاه گاهی به راقم الحروف اظهار میکرد چون افشای آنرا ممانعت کرده بود
لهذا تعلیم همی بسیار [illegible] بقدر میدانم که از برکت حضرت مولانا احمد والی تا دم واپسین بر عقیدت وحدت وجود
راسخ قدم و بطریق فنا فی الشیخ ثابت قدم بوده است مقوله او بود ٭ تا عمر بود در هوس روی تو باشم
ور خاک شوم خاک سر کوی تو باشم ٭ آخر الامر بمرض تپ مبتلا شده بتاریخ جان بحق تسلیم
کرد حسب تمنای خود بجانب شرق از روضه پیر و مرشد مدفون گردید رحمة الله تعالی علیها و برکاته هر دو
پسرانش روبروی آن معصومه فوت کرده بودند مولوی فخر الدین نبیره آن مرحومه یعنی پسر الله بخش حی القائم
است به نیابت نبی بخش پسر قادر بخش کاردار و عملی کوتهی مذکور میکنند فقط یکی از مریدین با اخلاص
کریم داد خان ابن شهباز خان قوم افغان ساکن کمان نگر متعلقه صفی پور است از سن تمیز
در فوج سپه گری نوکری میکرد چنانچه در عهد نواب سعادت علی خان بهادر ملازم شده متعلق گوله
ثابت محل بود و از طرف اوشان بر تحصیل نواب گنج و دهیات آن متعلق بود در موضع [illegible]
زمینداری شیخ مسعود رسالدار اکثر اتفاق آمد و رفت می شد خان مذکور ناقل است که در آنجا
مریدان شاه امام بخش صاحب را مشغول صوم و صلوة و ذکر و شغل دیده رغبت مریدی هم پیدا شد
شبی استخاره کردم در خواب دیدم که حضرت مولانا دست من گرفته مرید کرده اند من تذکره این خواب
از لعل محمد صاف که در بنگالی باغ میماند و معتقد حضرت مولانا بسیار بود ذکر کردم او مرا همراه آورده
مرید کنانیده مولانا تعلیم تسبیحات ذکر وغیره کردند بران عمل کرده ذوق میبافتم در یک کوتهری تنها
میماندم و در انمکان جن از قدیم میماند و در حالت مشغولی فیمابین من و جن مذکور آشتی شده [illegible]

میشد وگاه من ته و بالا میشدم آخر جن مذکور مرا گرفتار کرده در سقف کوٹھری آویزان ساخت در آن وقت
فوراً حضرت مولانا مرشدنا در آنجا رسیده یک طمانچه بر روی جن مذکور زده او مرا گذاشته گریخت عشق
و محبت حضرت در دلم افزود از شهاب پور در لکهنؤ آمده خواستم که احوال شبینه بعرض رسانم حضرت فرمودند
که احتیاج اظهار نیست عرض کردم که من نوکری میگذارم فقیر خواهم شد مولانا صاحب مانع ترک شدند
آخر حضرت مرا همراه مرزا کلن بیگ و مولوی ابو الحسن صاحب بر ڈیوڑھی ثات محل فرستادند که این شخص
نوکر شما بود الحال فقیر شده است و نوکری میگذارد بیگم صاحبه از پس چلمن مرا فرمودند که ما خدمت معاف
کردیم پنج روپیه مشاهره تو بحال خواهد ماند هر جا که مرضی باشد بمان حضرت مولانا حکم کردند که تعیناتی تو در
شهاب پور هم آنجا اقامت ساخته در یاد خدا باش چنانچه بیگم صاحب تا حیات خود دوازده سال بلا
شرط ماهیه پنج روپیه دادند و من حسب الحکم در شهاب پور مانده چله کشی شروع کردم در دوازده چله
صفای قرار واقعی شد و عنایت حضرت روز افزون گردید صدها مردم در رام پور و بانسه و بهرائچ و لکهنؤ
و بنارس و جونپور مرید هستند بعده حسب ارشاد حضرت اتفاق نکاح با یک سیدانی در سلون شد و دو فرزند
بوجود آمدند باسم عبد الواحد خان و عبد الوهاب خان موجود هستند فقط یکی از مریدین مخلصین شاه
امام بخش صفی پوری از اولاد امجاد مخدوم شیخ صفی اند ایشان از ابتدای جوانی
در صحبت شاه صاحب معصوم پیرزاده صفی پوری تعلیم و تربیت یافتند هم تحصیل علم کردند و هم سالک
طریقت شدند بطور سیاحت در موضع شهاب پور علاقه نواب گنج زمیندار کی شیخ مسعود رسالدار
رفته اقامت پذیر شدند و از آنجا آمده با حضرت مولانا بیعت کردند و اجازت خلافت یافته سلسله
ارشاد جاری کردند در شهاب پور و دیهات گرد و نواح صدها مریدشان شدند تاثیر صحبت شان
چنین بود که هر کدام را روبروی نشانیده توجه میکردند در وجد و طرب می آمد و خود هم مشغول میماندند
و هم توجه بحضرت [illegible] کمال وغیرهم هم بود رجوع خلائق برای رفع امراض و آسیب بسیار بود و کریم داد خان
مرید حضرت میگویند که من در عهد نواب سعادت علیخان بهادر ملازم سرکار بودم در نواب گنج
تحصیلات بوده موضع شهاب پور وغیره در تحصیل من بودند بدین تقریب در شهاب پور با شاه
امام بخش صاحب ملاقات میشد تاثیر صحبت شان و تصرف از عمل عزیمت وغیره و هم همت
و دست غیبی بچشم دیدم و زبانی شان شنیدم که اول مرا با شاه عباد الله صاحب مرید حافظ جمال

صاحب اتفاق صحبت افتاده بود و توجه و القای نسبت برمن کرده بودند الغرض شاه مذکور قریب پنج
سال در شهاب پور سکونت داشته فیض ظاهر و باطن بمردم گرده نواح رسانیدند تا تاریخ یازدهم
رمضان سنه   در حین حیات حضرت مولانا انتقال کردند در عین آبادی مکان مسکن خود
دفن شدند گرد قبر پخته چاردیواری قائم است مردم شهاب پور در رمضان عرس اوشان میکنند
مگر کسی را خلیفه و جانشین خود نکرده اند مجرد بودند عقب خود نگذاشتند فقط یکی از مریدین خصوصیت
دستگاه و تلمیذان عقیدت پناه میان اسد الله ابن تاج محمد ساکن لکهنو محله نخلبند ان است
اینکس تحصیل کتب فارسی نموده بعد بسن بلوغ در سرکار شاهی ملازم شد چون زکی الطبع و سعادتمند
ازلی بود شوق صحبت علما و ذوق خدمت فقرا داشت در آغاز جوانی بحضور حضرت مولانا بسعید
سبق مثنوی معنوی شروع کرد بگوش کافی میخواند و در فهمیدن مطالب زیاده از استعداد خود سبقت
وقت میکرد حضرت مولانا نیز بتوجه قلبی سبق میدادند بعد چند ماه بشرف بیعت مشرف گردید سحرگه
بعد اشراق سبق مثنوی خوانده در اصطبل شاهی رفته بکار مفوضه خود مشغول میگردید بعد نماز عشا
باز حاضر شده بخدمت بابرکت مستفید می گشت چون قوت و توانائی جوانی و عشق و محبت روحانی و آداب
خدمت او مقبول مقبول النبی افتاد بدل گفت سه غرض ز دنیا و عقبی قبول خدمت تست به
بر دیگر چه باک است اگر پسند تو ام ؛ مدام دستور حضرت بود که بعد نماز عشا لنگ بسته و پوشاک از جسم
مطهر علیحده ساخته بر بستر خواب دراز می شدند میان فتح علی شاه و بنو خان و این خادم درگاه
و محمد دوم بخش وغیره حضار مانند پروانه ها بگرد شمع جمع گشته مشغول چپی دست و پا کوبی میشدند و
شاه تاج الدین احمد و شیخ حمایت الله خان وغیره صاحبین در آن وقت بطور افسانه گوئی حرف و حکایت
میگفتند به نیت آنکه حضرت استراحت فرمایند لیکن هیچ حضرت با محظا میان اسد الله دو چار می ماند
و هرگز بخواب آشنا نمی گردید همین که میان اسد الله آمده قدمبوس میشد میفرمودند شاباش شاباش
آب آمد تیمم برخاست همه صاحبان رخصت شوند میان اسد الله کمر بسته بطور حامیان مشت مال
میکرد حضرت از آن راحت یافته بی اختیار الفاظ دعا خوبی دین و دنیا بر زبان می راندند و انچه
ایشان از تحقیق مسئله دین یا نکته علم و یقین یاد می آمد تحقیق آن میکردند تا آنکه بر چشم ظاهر آنحضرت
خواب غلبه کند و میان بیدار مشغول استغراق شود یا نیم پاس شب گذشته و گاهی یک دو گهری کم و بیش

میان اسدالله ذخیره این سعادت عظمی اندوخته بخانه خود میرفتند این دستور العمل دائمی بود که یکروز رفته باشند مصرعه زهی سعادت آنکس که شه کند یادش و فی الحقیقت اینکه همچو خدمت منقوله بجکس را از مریدین و مخلصین میسر نباید که اول بروز که مزاج اقدس در حالت عشق و ذوق مثنوی متوجه افاضه می بود اینکس مخاطب صحیح مطالب صادق بوده استفاده تامه می برداشت وشبانه تا استراحت آنچنان خوشنود میساخت که دیگران غیبت برا میکردند که کاش یکروز همچو استرضا وخوشنودی پیر ومرشد ما را میسر آمدی طرفه اینکه حضرت را با وصف کمال استتار کشف و کرامت خود منظور بود که جمال با کمال یا از چشم باطن اینکس محجوب و مستور نماند لهذا در ضمن حکایت دیگران آنچنان سخن نادر و رمز دقیق می گفتند که عقل فلاطون بان نمیرسید مگر اینکس بحال ماضی یا مستقبل خود منطبق کرده موافق کرامت عظمی میشد چنانچه میان اسدالله پیش این کمترین خدام حکایت کردند که در عمر دوازده سالگی من که حضرت مولانا صورتم ندیده بودند وچشم من نیز هنوز بجمال حضرت هنوز منور نشده بود وقت شب درخانه خود در خوابگاه خویش دراز بودم و والدین درخانه موجود بودند و بالفعل خود خدمت میکردم که از قدرت خدا بعید نیست که مرا علم و هنر نصیب شود و در جوانی ما یحتاج میسر گردد و وقت خوش پیش آید لیکن درانوقت والدین کجا خواهند بود تا دل آنها خوشنود گردد و از خدمت من راضی شوند در همین خیال و تصور محبت والدین دل من بجوش و ناله در خروش آمد و چندان گریستم که از آب اشک بالین زیر سر تر گردید و آواز گریه من مادرم شنید و مرا در کنار کشید و پرسید که چه باد حال چیست گفتم هیچ نیست چیزی خواب و خیال بود رفت و گذشت شاید بعد پانزده یا بیست سال این ماجرا شنیدن بوقت مشت مالی من حضرت صورت من دیده تبسم کرده میفرمودند که طفلی بر بالینگاه خود افتاده خیال میکند که وقت جوانی و خوشحالی من مادر پدر کجا خواهند بود تا از خوشحالی من خوشنود شوند و من خدمت آنها بکنم بر این خیال چنان گریید که تکیه زیر سر از آب چشم تر گردد شنیدن این کلام مرا ماجرای طفلی خود یاد آمد و بدل گفتم که این علم لدنی و کشف ازلی پیر و مرشد است که آن واقعه ماضیه مرا از بحال حکایت میکنند که گویا انوقت مشاهده میفرمایند فقط سبحان الله کجا رفتند منکرین حلم غیب اولیا تا شنیدن این حکایت ایمان آرند و اصلاح عقیده فاسده خود نمایند و صد هزار آفرین بر فهم و ذکای میان اسدالله که ارشاد حضرت را بر علم غیب آن علیم و خبیر پی برده ماجرای طفلی

خود بیاد آورد مثل مشهور راست آمد مثل هندی هونهار بروی کے چکنے چکنے پات حکایت دیگر
متضمن مزید عنایت حضرت بحال ایشان در زمانه اخیر میان اسد الله ناقل اند که مرتبه اول مثنوی
شریف هر شش دفتر از ابتدا تا انتها سبقاً سبقاً از حضرت مولانا خوانده‌ام و در وقت فهمیدم با بد یک طور
فهمیده نه مگر بحضور گذرانیدم هرجا که سهو و نسیان رفته بود رفع کردم و مرتبه سوم بوقت سبق معمولی تلاوت آن
بحضور شروع کردم یعنی بآواز بلند بخوش الحانی میخواندم و حضرت بر آن حفظ داشته بحال قاری
توجه میکردند بعد اتمام مرتبه سوم حضرت فرمودند که ترا احتیاج دیگر نیست بخانه خود میخوانده باشی چون
سیزده را هر مرتبه فائده جدید حاصل شده بود و به یقین دانستم که حضرت رحمان روح مجسم حضرت مولانا
جلال الدین رومی قدس سره السامی هستند کرت چهارم نیز بوقت معمولی کتاب در بغل گرفته حاضر
شدم ارشاد شد که من گفته بودم که دیگر احتیاج سبق نیست بخانه خود میخوانده باشی بکمال
عرض کردم که کتاب خود از اصل مثنوی صحیح میکنم در خانه من اصل مثنوی کجاست حضرت
حاضر جوابی من تبسم شدند و من از اول باز آغاز کردم دفتر سوم تمام نشده بود که حضرت متوجه
شدند الحال نیز هرگاه بر مرقد منوره نشسته اشعار مثنوی میخوانم همان اثر عنایت و التفات
دل عقیدت منزل خود می یابم ؎ هنوز آن ابر رحمت درفشان است * خم و خمخانه
میان اسد الله مع والدین حسین بخش و امام الدین و کریم الله برادران حقیقی و زنان و
حلقه بندگی و غلامی در گوش دارند حتی که اهلیه و دختر شیر خوار هم از دست رحمان خلد مکین
و خویشان متمنی همین جنت است و بس فقط یکی از مریدین پخته کار و معتقدین خدمت
محمد جعفر ابن   و میان ظهور علی ابن   طباخان در محله باورچی
بر متصل از مسجد پنجه پائین باست سکونت میداشتند و در مطبخ شاهی ملازم بودند اکثر بتکرار
مولانا میگذارند و بمحبت و عقیدت حاضر میشدند بعد چندگاه هر دو کسان مرید حضرت مولانا شدند
محمد جعفر با ظهور علی اگرچه محبت عاشقانه داشت و یکدم اورا نمیگذاشت لیکن محبت پیر و مرشد
غالب آمد و اکثر اوقات حاضرباشی حضور میکرد و تیاری دوا و غذا که زبده بدن حضرت شده بود
محمد جعفر بود و بکار گرم کردن آب وضو و تیار کردن ناس و بادبیزن بانی و غیره اکثر محمد جعفر
حاضرباش بود و تمام مرد و زن خانه این هر دو کسان مرید فدای حضرت بودند در حیات و هم

بعد از وفات مولانا هرچه بجهت طعام وغیره میشد دران این هر دو کسان معه عزیزان خود مصروف
می شدند و دیگهای وغیره ظروف مسی وضروریات متعلق باورچی خانه هر قدر که درکار باشد ذمه
آنها بوده است وسوای خدمات مذکوره محمد جعفر عامل معمولات حضرت وشاغل کسب راه سلوک
است ونسبت با برزخ پیر ومرشد برحق میدارد وفقط یکی از خلفای راشدین مولوی عبد الله
ابن محمد فرید الدین از شیوخ کرام و روسای عظام بلده شاه آباد متعلقه سرکار اوده اند تحصیل علم
کتب مروجه از برادر حقیقی خود مولوی محمد صالح نمودند که مولوی محمد صالح ممدوح از عهد نواب سعادت علیخان
بهادر تا جلوس محمد علی شاه فردوس منزل ملازم سرکار شاهی بودند و داروغگی کتب خانه سرکار
متعلق اوشان بود بجهت تعلق شان وبنا بر تحصیل علم بود و باش هر دو برادر در بیت السلطنت لکهنئو
اتفاق افتاد در محله تکیه شاه عبد الجلیل صاحب منشی محمد صالح باغ ومکان تیار ساختند در آن مکان
هر دو برادران معه اهل وعیال سکونت میداشتند در عمر بست سالگی اوصاف حضرت مولانا شنیده
باتفاق جمال الدین وشمس الدین شنیده اینجا بحضور مولانا در مسجد ٹنڈ یاین آمده ملازمت حاصل نمودند
در اول صحبت حالت تحیر وآشفتگی دل عارض شد که نشه بیخودی معلوم میشد روز جمعه آینده
آمده مرید شدند وشجره چشتیه صابریه بواسطه حضرت شاه نور الهدی وقادریه بواسطه حضرت قطب الآفاق
شاه سید عبد الرزاق صاحب قدس سره الاصفی یافتند مجاز ومرخص خلافت شدند ایشان را
درخواست برای حاضرباشی دائمی بود حضرت فرمودند که بروز جمعه ومنگل محفل سماع است آمده
باشند مطابق آن گاهی ناغه نشد بعد وصال موافق معمول مصرعه هست مجلس پیران قرار هنوز
مولوی صاحب ممدوح دو حکایت بر خود گذشته بیان کردند حکایت اول اینکه محمد حسین نامی برادر
کوچک من از من آزرده شده بجای رفته بود غم او بر من بسیار مستولی شد من طعام لذا گذاشته
بطرف عیش باغ رفتم وبخانه نرفتم از انجا بحضور مولانا آمدم ونیت کردم که بدون استفسار
حضرت هیچ اظهار نکنم حضرت از راه کشف اندوه خاطرم دریافته دست مبارک بر دوش من
نهاده پرسیدند که چرا ملول هستی آنوقت حال برادر خود عرض کردم فرمودند بخانه برو طعام بخور
واو می آید چنانچه همانوقت بخانه رفتم منشی محمد صالح طعام پیش من نهادند هرگاه دست بطعام
بردم رجوع بحضور نموده گفتم که طعام آمد محمد حسین نه آمد همان لحظه محمد حسین از دروازه آمده نهاد

حکایت دوم اینکه بروز پنجشنبه قریب مغرب بحضور حضرت حاضر بودم حضرت پرسیدند که والده شما
حیات اند عرض کردم که از فضل الهی والدین حیات اند فرمودند که حال والد میدانم والده را میپرسم
بعده سکوت فرمودند بروز پنجم خبر رسید که در ساعتی که حضرت حال والده پرسیده بودند همان روز وهمان وقت
والده ام در شاه آباد انتقال کردند عرصه پانزده سال است که منشی محمد صالح نیز در لکهنو فوت کردند
و در باغ خود مدفون شدند حکایت سوم کرامت حضرت نقل کردند که برادرم مولوی محمد صالح
بحضور مولانا حاضر شده عرض کردند که مولوی آزاد مزاج از طفلی بود اکنون مرید جناب شد از کار
ما رفت ارشاد شد که او از کار شما نخواهد رفت شادیهای خواهد کرد و اولاد خواهد شد و خوش و خرم
خواهد ماند مطابق ارشاد سه نکاح در وقت اتفاق شد یک دختر و دو پسر از بی بی های سابق هستند
و بعد وفات شان دو زوجه در لکهنو بنکاح در آمدند که آنها نیز صاحب اولاد اند با وجود اینکه هیچ سبب
معاش و جاگیر ندارند و نوکری کسی نکرده اند در ما یحتاج خود گاهی درمانده نشده اند و ظریف طبع
و لطیفه گو آنچنان هستند که حضرت مولانا ارشاد کردند که ترا در همین ظرافت و طلاقت لسانی
گشتو خواهد شد چنانچه میگویند که از کرامت حضرت قبض و انبساط من در سکوت و تکلم است یعنی با او هرگاه
کلام ظرافت و لطافت بر زبان من جاری می ماند بر دل من بسط میماند و در سکوت قبض میشود
یکی از مریدین مخلصین خاص و معتقدین با اخلاص حکیم خیرات علی ابن شیخ
امان علی ساکن قائم گنج از احاطه میر جان متعلقات لکهنؤ است ایشان و مولوی حاجی حسین علی
صاحب ابن شاه محمد فاضل صاحب در ابتدای ورود حضرت مولانا بدرگاه مخدوم شاه مینا صاحب
قدس سره مرید شده بودند تحصیل علم صرف و نحو و غیره از مولوی تراب علی صاحب و علم طب از حکیم آغا میر
شاهجهان آبادی کرده و مثنوی شریف از حضرت مولانا سند کردند و نیز اجازت قصیده و غیره اعمال
و اشغال از مولانا گرفته عمل میکردند و کمال عشق و محبت با مرشد خود میداشتند اگرچه مکان بر فاصله بعید
بود لیکن بروز تعطیلین و محفل خواه نخواه حاضر میشدند و اگر چیزی هیچ مرض بلا زمان حضرت میشد
هر روز حاضر میماندند و ادویه از دکان عطاری خود میفرستادند و این التزام حاضر باشی و خدمتگزاری
بعد وصال آنحضرت نیز از ایشان ناغه نشد عاشق سماع بودند و در فن موسیقی هم دخلی داشتند لهذا
قدردانی کلاوت و قوالان کامل فن خوب میکردند و بمقدور از سلوک هم قاصر نمی شدند بعد

هیجده سال از وصال حضرت مولانا بمرض فالج وغیره مبتلا شده بتاریخ ماه جمادی الثانی سنه [illegible]
فوت کرده بجوار رحمت رحمان جانب شرق از روضه مقدسه پیر و مرشد خود مدفون شدند انا لله وانا الیه
راجعون شیخ عنایت علی و فضل علی فرزندان شان تیز فهم علم و بکار و بار دنیا هوشیار اند و شیخ
عنایت علی از حضرت مولانا بیعت سیدار فقط یکی از مریدین اصحاب صفه عبدالله خان
ابن احمد خان رامپوری است در عهد غازی الدین حیدر شاه زمن در لکهنؤ آمده در خانقاه حضرت
مولانا سکونت ورزیده بشرف بیعت مشرف گردید موافق دیگر مریدین ذکر و شغل آموخته مشغولی میکرد
و نماز پنجگانه همراه حضرت مدام میخواندند و بتقسیم شیرینی وغیره تبرک اختصاص یافت و محض توکل
بسر اوقات می ساخت و بعد وصال نیز از وقت تهجد تا نماز فجر ملازم مسجد است و از برکت صحبت وقت
شناسی آنچنان حاصل شد که گهریالیان و اهل توپخانه در وقت فجر غلطی میکنند و اینکس بر وقت
صحیح خبر میدهد و غلطی نمیکند دیگر اینکه بعد از نماز فجر پیش از دیگر زائرین بر مرقد شریف حاضر شده تا وقت
اشراق مراقب میماند و در صبر و توکل ثابت قدم و راسخ دم است که از احدی گاهی سوال نمیکند
و از قوت بازوی خود خویش گذران میکند و عیال او در رامپور بی معاش بسر میکنند فصل
در تذکرة المریدین که در حین حیات و هم بعد وفات حضرت مولانا قدس سره مصروف
خدمتگذاری و هم عرس وغیره همیشه میشوند منجمله مریدین خاص و مخلصین با اختصاص محمد
نذر علی خان بهادر است مولد و مسکن قدیم ایشان موضع پندر متعلقه صوبه الهآباد و والد ایشان
محمد رمضان علی رفیق نواب وزیر الممالک یمین الدوله سعادت علیخان بهادر از وقت صاحبزادگی
که در بنارس بودند همراه آقای نامدار ممدوح در لکهنؤ آمده داروغه اصطبل سرکار وزیر الممالک بهادر
شده منجمله ملازمین مقرب بودند بعد جلوس نواب وزیر الممالک بهادر معظم الیه متعلقان خود را از
الهآباد طلبیده استقامت لکهنؤ کردند محمد نذر علی و رجب علی و خیر علی هر سه پسران شیخ رمضان علی
نیز ملازم سرکار شدند منجمله آنها محمد نذر علی خان بعد تحصیل نوشت خواند فارسی در عهد والد خود شش
[illegible] ها کار [illegible] بسبب تیزی طبع و زیرکی جبلی آنچنان انتظام کار و بار سرکار کرد که بجای پدر خود در سرکار
[illegible] اعتبار گردید حتی که بعد جنت آرامگاه یعنی در سرکار غازی الدین حیدر شاه زمن سرفراز شدند
سوای [illegible] دیگر و نواب نیز از ایشان متعلق گردید زبانی مسمی امام بخش داروغه اصطبل که مقرر کرده

نواب معتمد الدوله بهادر بود حالات فضل وکمال حضرت مولانا شنیده بحضور حضرت حاضر شدند بدریافت
حسن حاذقیت وخلوص نیت ایشان عنایت رحمانی مبذول حال خجسته خصال خان مذکور شد چنانچه بعد
چند روز مرید شدند بعده والده وبرادر ایشان نیز آمده مرید گشتند و یوماً فیوماً در عقیده واخلاص ترقی کردند
واز برکت وهمت حضرت در اختیار واقتدار ایشان نیز ترقی گردید بروز تعطلین در محفل سماع هرگاه
می آمدند نذر علی خان معه برادران خود نذور میگذرانیدند ومعمول حضرت بود که در وقت سماع هر قدر روپیه
خواه اشرفی وغیره می آمد بقوالان عنایت میشد چون نذر علی خان دیدند که همت حضرت بر سلوک قوالان
مصروف است ودر هر یک جلسه سوای نذور روپیه های بسیار بقوالان میدادند از همین معنی محبوب و
مقبول حضرت رحمان شدند تا اینکه بعد شش ماه از جلوس نصیر الدین حیدر خلد منزل نواب معتمد الدوله
بهادر مقید شدند وخلد منزل انتظام امور سلطنت حسب رای خود کردند واز عنایت حضرت مولانا
خان مذکور مصاحب ومقرب سلطانی گشته بخطاب خانی وبهادری سرفراز شد از آنجا که خان مذکور
عقل مجسم بود هر کار وخدمت که تفویض ایشان شد بآن خوبی واسلوبی انصرام کرد که بمشاهده آن
نصیر الدین حیدر عاشق شدند ومرکوز خاطر اقدس داشتند که اگر اینکس مستدعی شود مدار المهام کل
گردانند چنانچه مکرر بحالت خوشنودی مزاج پرسیدند که نذر علی خان بهادر هرچه درخواست کنی توجه
عنایت کنیم ایشان همین گفتند که غلام بجز عزت هیچ نمیخواهد مصرعه لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو
فرمائی ؛ هرچند در آنوقت دریای جواهر وروپیه واشرفی بر روی جمله مقربین جاری بود واگر
ایشان طمع میکردند از لکوک دریغ نبود لیکن خان مذکور را از برکت صحبت مولانا آنچنان عنای
نفسی حاصل شد که مطلق چشم طمع نگشاد وسوای آنچه از سرکار مقرر بود بر آمدنی حرام انگشت ننهاد
وبا وزیر وامیر وهیچکدام ارکان سلطنت آمیزش نکرد وبخانه احدی نرفت وبا وصف برخلافی
مذهب سلطان ووزیر وجمله ارکان سلطنت سنی المذهب وصوفی المشرب ماند وبدینوجه در چشم
همگنان خار بود وهر یک در پرده ساعی ذلت وزوال دولت اینکس بود لیکن از اقبال خداداد
وهمت پیر ارشاد احدی بیک سر مویش کج کردن نتوانست قضا کار در ۱۲۴۳ هجری از یکم شهر
ذیقعده حضرت مولانا تهیه سفر آخرت کرده مستغرق ذات بی کیف شدند وقت صبح نذر علی خان
آمده ازین کمترین خدام حال پرسید گفتم که برادر هم آفتاب عالمتاب قریب بغروب است ومکان

احاطه که دران مدفن حضور تجویز است از مکانات پخته وخام ونشیب فراز انچنان خراب است که در یکماه نیز هموار ولائق مزار نخواهد شد مگر اینکار مقدم امور است نذر علی خان بنفس نفیس خود کمر بسته مستعد گردید وقریب دوصد کسان بیلدار ومزدور وملازمان خود را درین کار شریک گردانیده در عرصه چهار پاس جمله مکانات پخته وخام را کندیده وچوب وخشت آن علیحده انبار کرده وچه بچه پا انباشته وقد آدم نشیب را از گل پر کرده برابر صحن مسجد زمین هموار وتخته گلزار ساخت اگرچه این امر از کرامت حضرت مولانا بود چنانچه در صدر ملفوظ حال آن مندرج گشته است لیکن بچشم ظاهر انچه از همت ومشقت خان مذکور ریگ ورز شد از دیگری در یک هفته نمیشد کیفیت تفصیلی آن در وقایع ارتحال باید دید دیگر کمال عشق ومحبت ایشان نیز در پیر پرستی باید شنید که خلد منزل را بدفن نذر علیخان یکدم قرار نبود وممکن نبود که ایشان ساعتی غیر حاضر شوند لیکن سقیم الحالی ظاهر پیرومرشد خود دیده باوشاه وقت را ترک کرده وصاف گفته فرستاد که خانه زاد حاضر شدن نمیتواند هرچه باد اباد حکایت در جواهر ایشان در پیر پرستی اینست که هرگاه نوبت طیاری سامان تجهیز وتکفین رسید وهنوز حضرت بقید حیات بودند نواب معتمد الدوله بهادر که بمکان خود مقید بودند باعظم علیخان داروغه خویش گفتند که یک گٹهری پارچه نفیس وپانصد روپیه نقد برای تجهیز مولانا بفرستند ومقبره وخانقاه کماینبغی طیار کرده دهند هر قدر که روپیه صرف شود چنانچه اعظم علی خان یک گٹهری کلان از تهانهای پارچه نفیس وپانصد روپیه نقد بدست مردم خود همراه محمد اشرف داروغه باورچیخانه پیش خلیفه شاه فتح علی صاحب رسانید محمد اشرف گفت که بالفعل اعظم علی خان دو هزار روپیه برای طیاری مقبره برآورده داشته اند واجازت معتمد الدوله بهادر تا ده هزار روپیه گرفته اند بروز دوم اینحال نذر علی خان معلوم گردید بخدمت فتح علی شاه صاحب آمده زار زار گریست وگفت که نام من از زمره غلامان مولانا بدر کنند ومن ازهمین وقت رخصت میشوم شاه صاحب موصوف سبب این رنج وملال پرسیدند گفتا نمی توانم دید که در کار تجهیز وتکفین وطیاری مقبره واخراجات وصال پیرومرشد من دیگری شریک شود ومن محروم باشم اگرچه برابری معتمد الدوله بهادر از من محالست لیکن هرچه از ینجا تا اله آباد در قبضه قدرت من است تا لباس وزیور اهل وعیال خود همه قربان پیرومرشد خود خواهم کرد هرگاه از من نخواهد شد شما را اختیار گرفتن از دیگری است میان فتح علی شاه صاحب

گفتند که اگر خوشی شما درین است که آنچه نواب معتمد الدوله فرستاده است مسترد سازم عرض کرد بلی چنانچه شاه صاحب محمد اشرف مذکور را طلبیده روبروی خانموصوف پانصد روپیه و گٹهری پارچه راکه بخشیده بس دادند و محمد اشرف برد آنوقت نذر علی خان آنخان راضی شد گویا دولت دوجهانی یافت حال عجب جبلی و استقلال مذهب و استقامت دینی که او برکت مولانا به خان مذکور حاصل بود از معرکهٔ عظیمه که بتاریخ هفتم یا هشتم محرم در عهد خلد منزل پیش آمده بود از حکایت مفصلهٔ ذیل باید دریافت

حکایت چون خدمت میر تزکی و اهتمام سواری بادشاه نیز متعلق به نذر علیخان بهادر بود و در محرم دستور خلد منزل بود که همراه علما و دلدل وغیره سر و پا برهنه از امام باره محل سرا بده تا دروازهٔ جلوخانه میرسانیدند و همراه علمهای سلطانی علمهای بیگمات و ارکان دولت در گشت میرفتند و نواب شمس الدوله وزیر الممالک بهادر و دیوان راجه میوارام وغیره امرا نیز پیاده پا بهرکاب بودند و با وجود آنکه بتاریخ مذکور برای تبرای اذن عام میشود و حکم است که کدام سنی گرد و پیش نیاید و اگر آید از استماع تبرا دم نه زند چون اهتمام نذر علی خان بحکم بادشاه بود از خوف و رعب نشان زبان ها صانع و اکابر مومنین از تبرا بند بودند و بدل خود هزاران پیچ و تاب میخوردند و می گفتند کاش این شخص مهتمم نمیشد قضارا هرگاه در صحن کربلا رسیدند در انجا یک جوان پرتله واله سلطانی از جمله همراهیان من تعینات بود و او را گفته بودم که حکم شاه چنانست که کسی تبرا گفتن نتواند در انمقام از زبان کسی از همراهیان علم راجه میوارام حرف تبرا برامد آنجوان متعینهٔ من ممانعت کرد مستعد گرفتاری و شمشیر ستانی او شدند آواز شور شنیده محمد نذر علیخان اسپ دوانیده آنجا رسیده رفع فساد خواستند و او را می رهانیدند باز نیامدند آنوقت چوبی که بدست داشتند بر سر افسر ملازمان راجه میوارام زدند چون هزارها مخالف مذهب مسلح بر سر فساد بودند از زندگی خود مایوس شدم در انوقت طرفه مدد حضرت مولانا دیدم که این هزارها مردم از جان واحد من مقابله کردن نتوانسته رو بفرار نهادند شاید در نظر آنها فوج کثیر همراه من متخیل شد تا اینکه راجه میوارام بحضور خلد منزل رفته بسیار عاجز نالی کرد و گفت که نذر علی خان اینچنین بیحرمتی من کرده است که زندگی بر من ناگوار است و دیگر بسیار کسان گواهی زبادتی نذر علیخان دادند و خواستند که نذر علیخان گرفتار شود و در غضب سلطانی مبتلا گردد میگویند که خلد منزل فرمودند که چهل و پنجاه هزار مردم شیعه مذهب همراه علمها بودند و یک نذر علیخان سنی بود تدارک آن

بروقت کردن نتوانستند من تیر هیچ تدارک او نخواهم کرد بعد اصرار مجتهد الزمان و نواب وزیر وغیره
معرفت چوبدار حکم رسانیدند که نذر علیخان بدون طلب حضور بدربار نیاید نذر علیخان آنقدر غیور بود
که از انروز بخانه نشست و مطلق التجای بادشاه و وزیر نکرد و از خود در خدمات مفوضه خود بداخلت
گذاشت نواب روشن الدوله بحیله بعضی مواخذه و بعضی محاسبه وغیره طلب کردند و ایشان نرفتند
وایشان عرضداشت مهر و عدول حکمی نموده از طرف بادشاه حسین بخش وغیره افسران فوج فرستادند
و محاصره مکان کردند و مشهور شد که حکم بادشاه است که از توپها بپرانند نذر علیخان با ده پانزده
رفقای خود مسلح شده بالای مکان خود بکمال استقلال نشسته ماند و هرگز خوش آمد و التجا بسلطان
و وزیر نبرد آخر الامر حکم بادشاه رسانیدند که محاصره و مواخذه او موقوف نمایند مقابله و محاصره موقوف شد
مگر بجای نواب روشن الدوله یک پهره سپاهیان بر دروازه ایشان چند روز ماند آخر معرفت
راجه شیو دین سنگه گفته فرستادند که نوکری سرکار گذاشتم و محاسبه کسی ذمه خود ندارم پس پهره بر
دروازه من بچه علت است و تنخواه چرا عنایت نمیشود روشن الدوله پیام کردند که اگر اینجا اراده
رفتن خانه خود باشد تنخواه دهانیده آید ایشان گفتند که مع متعلقان خود اراده الهآباد و دارم عزم چند
منزل رسته دهکره های باربرداری و تنخواه بیباقی تا امروز بفرستند از عنایت مولانا سبحانی رسید
چنانچه ایشان با جمله احمال و اثقال و عیال و اطفال بکمال جاه و اقبال از انجا روانه شدند
بعد خلد منزل شدن نصیر الدین حیدر و جلوس فردوس منزل درین شهر باز آمد منتظر اینمعنی ماند که
اگر مقدر خواهد بود بادشاه وقت خود یاد خواهد فرمود اطلاع خود و یا التجا کسی کردن ضرور نیست
سه دوره سلطنت گذشت و انقلاب عظیم در ارکان دولت شد و انیکس بر توکل خدا تا ۱۲۶۹ه
بیکار و معطل ماند بالجمله خان مذکور بفور مستور گردانیدن روپیه و پارچه نواب معتمد الدوله ایشان
تجهیز از قسم پارچه و عطر و بخور و سهره جنازه و شیشه های گلاب و کیوره و ضروریات تعمیر و معماران
و نمانه گذار مهیا ساخته و محاذی در وسطی که جای نشست حضرت بود زمین مرقد منور تعیین ساخته
بران شامیانه تافته سبز استاده کردند و در همان مقام کندیدن قبر شریف از صبح جمعه شروع کردند
و خشتهای قبر را از آب چاه شسته بر هر یک خشت سه سه بار کلمه تمجید و سوره اخلاص دم دروخوانده
انبار کردند و چونه از گلاب و کیوره سرشته و خمیر ساخته معماران با وضو بحالت درود و کلمه خوانی

کرده مرقد شریف از اندرون ته خانه تا بالای زمین از گچ و خشت و چونه مرتب کردند الغرض انچه سلطان المشائخ
محبوب الهی با مزار حضرت شیخ المشائخ والاولیا خواجه فرید الدین گنجشکر علی نبینا وعلیهما السلام در
پاک پتن اهتمام کرده بودند همان عقیدت و اهتمام نذر علیخان در مرقد منور حضرت مولانا تعمیر کنانیده
بنای روضه مقدسه انداخت و کیفیت عمل اسقاط و تدفین و طیاری سوم و اطعام طعام خاصه
از قسم پلاو و قورمه و مزعفر و متنجن و فیرنی و شیرمال و کباب و اچار و مربای نفیس برای همه خواص
و عوام ملک شهر بروز سوم و دهم و بستم و چهلم در وقایه ارتحال خواهند شنید با همه از روز وصال تا یوم
عرس شریف خان موصوف بدل و جان مصروف مانده مقبره با کلسهای طلائی و جهاڑها و دیوارگیری
و هانڈی شیشه آلات و ساز و سامان روشنی های از قنادیل و کنول و بتی های مومی آراسته ساختند
و سائبان ها و شامیانه های ٹاٹ پٹی و شطرنجی های چاندنی فرش فروش تمامی مکانات خانقاه
و مسجد بعنوان شایسته و بایسته موجود و مهیا کردند و بسال دوم یا سوم مسهری نقرگی بالای قبر
شریف طیار کنانیدند و انچه از مال طیب و زر حلال در کیسه خود داشتند در طیاری مقبره و این همه
ساز و سامان شاهانه بکمال خوشنودی و طیب خاطر در کار خیر سر و مرشد باختند و والدین ایشان
و رحیم علی و نجیر علی برادران حقیقی و تمامی زنان و مرد و اطفال صغار و کبار خاندان خود را بغلامی
حضرت فروختند و مرید کردند انچه [illegible] پرستی و خوش اعتقادی که از نذر علیخان بظهور آمده از دیگری
کمتر شده باشد و بسبب همین حسن عقیدت و شمامت خان موصوف مقبول آن مقبول الهی
گردید که برزخ مولانا در خواب و بیداری پیش نظر ایشان حاضر و ناظر میباشد چنانچه [illegible]
نصرت و یاری آنحضرت در حیات و بعد وفات همیشه کرده آمده اند و میکنند از انجمله چند حکایات
از زبان ایشان مسموع گردید حکایت اول خان مذکور ناقل اند که روزی بحضور حضرت مولانا در وقتی
حاضر شدم که حضرت طعام تناول میکردند از راه مزید تفضلات یک لقمه نان با دال مونگ
از [illegible] خود بدهن من نهادند لذت آن در هیچ نعمای سلطانی نیافتم و تا حال لذت آن از
دل نمیرود و بعد فراغ طعام سر یک نان دال نهاده و دیگر مرا عنایت کردند عرض کردم که این را
بخانه برده به کنیزان و غلامان حضرت خواهم داد فرمودند شاباش شاباش هرگاه رخصت شده
بر اسپ سوار شدم در اثنای راه معامله عجیب و غریب دیدم که در بیان نمی آید تماشا همین [illegible]

بر دیگری نشده باشد چون کتمان آن خلاف مدت سی سال کردم جلوه های گوناگون پیرو مرشد در
هما نصورت رو مینماید فقط کاتب الحروف اصرار کرد که بحکم واما بنعمة ربک فحدث الحال اظهار آن
مضائقه ندارد تا حیات ظاهری آنحضرت مولانا البته اظهار کمال خلاف مرضی بود بعد اصرار فقیر بیان کرد ولد
که بعد خوردن لقمه او لوش حضور حجاب از چشم سر برداشته شد بهمانوقت در اثنای راه بر پشت اسپ
سواره میدیدم که همراه من بر هوا معلق کدام تصویر نورانی است اول هردو قدم تا ساق پا مرصع
بجواهر لوا در که نظر بران قرار نمییافت نمودار شده بود هر قدر محویت تماشای آن می افزود ترقی
آنصورت در نظر پیدا میکرد و روشنی و تابانی جواهر چشم و نور قلب و باطن آنصورت تجلی میساخت
تا رسیدن مکان غائب شد لیکن هرگاه در تنهائی تصور مولانا میکنیم تجلی همان طلسم عجیبی
می بینیم و در جمله مشکلات حاضر و ناظر می یابم فقط آخر الامر بمکان خود آن نان تبرک آورده
در یک رکابی داشتم اندر محل خود نفر ستاده بودم که مسماة از طوائف ارباب نشاط
که شیعه مذهب بود و پیش من آمد و رفت داشت آنوقت وارد شده پرسید که درین رکابی چه
مهناده اند گفتم تبرک حضرت مولانا مرشد من است او مصر شد و لقمه ازان خورد و در باطن خود
تاثیر آن دید تا آنکه مستدعی بیعت حضرت شد گفتم که تو اول عقیده خود درست کن و از کسب خود
تائب شو بعد ازان اراده بیعت کنی گفت درستی عقائد و توبه من بر بیعت حضرت موقوف است
گفتم من جرات ندارم که تقریب تو بحضور کنم گفت مرا بر ڈولی سوار کنانیده همراه خود ببر و اطلاع
من بحضور کنانید اگر یاد بخواهند فرمود مشرف خواهم شد همچنان شد که ڈولی او بیرون دروازه نهادند
و میان سراج الدین رفیق من بحضور مولانا اطلاع عرض کرد حضرت اجازت دادند تا بحضور آمده
تائب شد و مشرف به بیعت گردید بعد درستی عقائد و توبه به نکاح من در آمد و صاحب پسر و دختر شد فقط
حکایت دوم خان موصوف ناقل اند که در حین حیات آنحضرت از اینجا رخصت شده بوطن خود
رسیده بودم در ... مسکن متعلقان الشیان مکانی مختصری هست که آن مکان مسکن جن
مشهور است و بخوف جن در انمکان کسی سکونت کردن نخیته اند روزی در انمکان رفتم پلنگ
گسترده بود و هوای خوش بود بران پلنگ دراز شدم و چادر بر رو کشیدم هر چند مردم ممانعت
کردند که این جای خفتن نیست مگر نشنیدم همین که خفتم بعد ساعتی پهلوانی آمد و بر سینه ام نشست

از هر دو دست سر دو شانه ام آنچنان مستحکم گرفت که حرکت کردن و آواز بر آوردن نتوانستم در آن حالت
بدلم القا شد که سوره اخلاص بخوانم چون خواندم آن شخص شانه های من گذاشته از سینه ام برخاست
رو کشاده دیدم که بلای عظیم بصورت مهیب که پایش بر زمین و سرش ملحق بسقف مکان است و رنگش
سیاه کلان و دندان دراز و چشمانش همچو مشعل یا لعل سرخ روشن اند بر سر من ایستاده و متصل
و بدوش راست من حضرت مولانا بر پلنگ من نشسته اند بمشاهده جمال با کمال پیر و مرشد قدس سره خوف
از دلم رفت فوراً شمشیر کشیدم که آنرا قتل کنم همچو برق گریخت و من شمشیر برهنه بدست تعاقب او کردم
و از آنجا گریخته در مکان دیگر در گوشه خزید من تیز در آن کوٹهه خزیده خواستم که شمشیری زنم او غائب شد
تا آنوقت بحالت بیداری بچشم سر میدیدم که مولانا برای حفاظت من همراه بودند بعد این معامله حضرت
نیز از نظر غائب شدند اینچنین معامله عنایت و حمایت در حیات و بعد وفات اکثر دیده ام ؎ شعر
فیض تو چمن چون کند ای ابر بهاری که اگر خار و گر گل همه پرورده تست فقط از جمله مخلصین قدیم
و معتقدین صمیم لاله لکهمن لعل قوم کایته ساکن قدیم لکهنؤ خویش رای سهگوان داس که
سرکار وزیر الممالک نواب آصف الدوله بهادر عهده امتیاز آن با اعزاز داشتند بوده است و ذکر
عقیدت و حاضرباشی ایشان در اوائل ملفوظ هذا اندراج یافته است اکنون ذکر منشی راما دیال
بشن دیال فرزندانش که شکر عنایات حضرت مولانا در حین حیات و هم بعد از وصال با حسن وجوه
ادا کرده و می کنند بر زبان خامه عجز نگار می آید هر دو برادر مع عیال و اطفال و خدم و حشم خود مدام
حاضرباش اند و هر روز گلهای گلزار شان بر مزار فائض الانوار برای نثار می آید و بتاریخ ششم
هر ماه که تاریخ وصال حضرت است شیرینی ختم می آید و بروز تعطیلین سه شنبه و جمعه که محفل سماع منعقد میشود
شده بیک انعام و اکرام قوالان می شنوند و در ایام عرس اهتمام مرمت خانقاه و سامان روشنی و فرش
و فروش مکانات و آرایش روضه منوره و مصارف گاگر وغیره و عرس دو روز و دو شب و محفل بسنت
و مصارف آن بر ذمه خود وا گرفته اند و گنبد سابق روضه مقدسه که شهید شده بود آنرا از سر نو بکمال استحکام
طیار کنانیدند بالجمله عقیدت و خدامت شان روز افزون است اقبال و دولت روز افزون باد حکایات
چند متضمن کرامت و عنایت حضرت مولانا که از طفلی بحال منشی راما دیال مبذول شده در ذیل
نگاشته می آید حکایت اول روزی لکهمن لال که از مخلصان خاص آنحضرت قدس سره العزیز

بود حسب عادت خود بحضور فائض النور مقتبس انوار فیوض بود که رام دیال خلف شان بعمر هشت سالگی
بزیارت حضرت می‌آمد هنوز بزینهٔ مسجد رسیده بود که حضرت رضی الله عنه از مکهن لال ارشاد کردند که منشی ما
می آید چون قریب رسید و سلام کرد ارشاد شد مرحبا مکهن لال این الفاظ نسبت او شنیده آداب بجا آورد
چون او بعمر سی و ده سالگی رسید نزد مرزا عبد الله بیگ برادر سعید خان بهادر رسالدار مرحوم که به نظامت
سلطانپور و خیرآباد و بهرایچ وغیره از سرکار ممتاز بودند و امیر کبیر بودند بعهدهٔ منشی گری در حین حیات حضرت
رحمة الله علیه ملازم شد و باین لقب ملقب گردید و پس ازان به نیابت مرزا مذکور سرفراز شد که بحضور
وزرا و جمیع عمائد و اکابر ملقب بمنشی مشهور است **حکایت** دهم زبانی منشی رام دیال صاحب منشی مذکور
چون بعمر دوازده سالگی رسید او کتب رسمیه فارسیه میخواند و هدایت النحو از مولوی رحمت بخش
مرحوم رفیق آنحضرت که در صرف و نحو و رای علوم دیگر نظیر خود نداشتند میخواندند روزی برای سبق نزد
مولوی رحمت بخش مغفور میرفت و کتاب بدست داشت همین که مشرف بسلام شد ارشاد کردند
اینجا بیا چه میخوانی عرض کرد که سکندرنامه و هدایت النحو فرمودند که پیش من بیار هر دو کتاب برادرده
آنحضرت بعد تسمیه سکندرنامه از آغاز مناجات اولی که ۵ خدایا جهان پادشاهی تراست ؛
ز ما خدمت آید خدائی تراست ؛ تا مناجات دوم باین اشعار ۵ بزرگا بزرگی دها بیکسیم ؛ توئی
یاوری بخش و یاری رسم ؛ نیاورده‌ام از خانه چیزی نخست ؛ تو دادی همه چیز و من چیز تست ؛ شعر
خواندند و او را فرمودند که تو هم بخوان وخواند و من بعد خطبه هدایت النحو خوانده ارشاد فرمودند که ترا
در فارسی و عربی و هر علمی که می باید همه دستگاه است حالا چه می باید والد تو عبث شکوه میکند منشی
رام دیال از آن روز هر کتابی که از علوم بدرس می آرد میگوید که مرا چنین معلوم میشود که سابق خوانده‌ام
بفیض و عنایت مرشدی ذهن پاکیزه وی ثاقب گردید و از روز تعلیم آنحضرت سینه اش منور گشت
و میل او بنظم شد بعد از ان عرصه غزلی در مدح آنحضرت گفته پیش از نماز صبح که آنحضرت بعد فراغ از
صلوة العشق وغیره با انتظار آمد و رفت نماز صبح نشسته اشعار مناجات میخواندند حاضر شد و آن غزل را
حوالهٔ حضرت قدس سره الاقدس نموده ارشاد فرمودند که من هستم حسب شنیدن این مدح منظوم عرض کرد
که شنیدن مدح مسنون است ارشاد شد که شاباش شاباش اکنون صله آن نزد من چیست که بدهم
جز این که خداوند کریم دنیا و عقبی ترا عطا فرماید و دست بدعا برافراشته فرمودند که با فتح او سلام کرد و از زانوی

طبع او منور شد و کلام نظم و نثر در فارسی و عربی و ہندی وغیرہ دفترہا گفت و نوشت کہ مقبول خاص و عام شد
و چون مذاق عشق با مرشد خود دارد جز مدح آنحضرت و مقدمات توحید مدح و ذم خلائق توجہی ندارد و غزلہای
فارسیہ و راگہانی ہندی وی قوالان در محافل اہل دلان بسیار می سرایند کہ منتج ذوق و شوق میشود
حکایت سوم معتمد الدولہ بہادر در زمان غازی الدین حیدر باوائل جلوس شاہی از مکان خود
تا رومی دروازہ ساختن سڑک قرار دادہ مکانات اثنای راہ ہزارہا کندانیدہ چون حویلی سکونت
مکھن لال ہم دران راہ بود خطی برای کندیدنش بران کشید استحال دریافتہ مکھن لال بحضور حضرت
عرضداشت کہ چنین ظلم بر پا شدنی است ارشاد شد کہ خادم حسین را کہ یکی از مریدان حضرت است
ببرو بخادم حسین ارشاد شد کہ خبردار مکان مکھن لال کندیدن نیابد ایشان آنجا رفتہ بر در نشستند
کہ میر روشن علی بہادر معتمد الدولہ بہادر کہ مہتمم سڑک بود آمد و حکم کندیدن داد خادم حسین از گفتند کہ
این مکان کندیدہ نخواہد شد برہم شدہ گفت کہ فردا نام و نشان باقی نخواہد ماند چون شب غازی الدین حیدر
بر معتمد الدولہ بہادر غصہ کرد کہ این چہ ظلم است ہمین زمان بر دو مکانہای کندیدہ را باز احداث کن
چنانچہ معتمد الدولہ بہادر خود و میر روشن علی مذکور روز دوم آمدہ بہر یک سکنای کہ مکان آنہا کندیدہ بود
معذرت کرد و زری داد و امان گفت این خبر بتمام شہر اشتہار یافت کہ بہمت آنحضرت امان خلقی گردید
حکایت چہارم روزی رامدیال در عمر چہاردہ سالگی با طفلی ہم مکتب بسیر دریای گومتی رفت
آن طفل با او دشمنی بود با ایشان تحریص غسل کرد زیر پل کہ دریای بس عمیق است رامدیال را کشیدہ
بقعر دریا انداخت چون او گاہی از شناوری آشنا نبود غرق شد و زمان فرو رفتن بہ بیان زبان حال
گفت یا مولانا گفتنش ہمان و رسیدن مولانا در آنجا ہمان میگوید کہ ایشان او دست راست ای من گرفتہ
مرا از دریا بلند ساختہ و بر کنارہ دریا رسانیدند و آن طفل کہ غوطہ ہا میخورد آنرا ملاحان از دریا بر آوردند
چون از آنجا رامدیال مذکور برادہ بحضور حضرت حاضر شد حضرت در انتظار نشستہ بودند بمجرد سلام
کردنش فرمودند کہ پیش بیا چون حاضر شد گوش او گرفتہ فرمودند کہ بعد ازین چنین مکن و مرا تکلیف مدہ
او دانست کہ آنحضرت مرا از دریا بر آوردند خواست کہ چیزی بمدح و ثنا گوید فرمودند کہ خاموش حکایت پنجم
بعد انتقال آنحضرت نظامت علاقہ سلطانپور در سنہ ۱۲۴۳ فصلی متعلق میرزا عبداللہ بیگ بود و منشی
رامدیال نائب بود از بس خشونت مزاج عبداللہ بیگ تمام فوج دشمن شدہ و بارہا از اشتہاء بیت

بجنگ رسیده وهرکدام اهل فوج قریب بست هزار کس انجا متعینه بود انتهاض فرصت بعزل علاقه ازو میکردند که درین اثنا علاقه بدیگری مفوض شد وخبر معزولی رسید مردم فوج باو در اکر اینحال بطالب و تقاضای تنخواه که لکها روپیه باقی بود جمع آمده مطالبه کردند ومنشی رامدیال را ماخوذ نمودند چون مرزا مذکور با منشی رامدیال گفت که اکنون رفع این مخمصه بجز جان دادن نیست که اینها مجوز قید خواهند شد و من حرب خواهم کرد چه باید کرد منشی مذکور گفت که چه باید کرد وپس از ان آمده ساعتی مراقب نشسته رجوع بحضرت ساخت حضرت ارشاد کردند که بیا کسی دامن تو نخواهد گرفت منشی مذکور شادان برخاست و مرزا عبد الله بیگ گفت که همراهم همراه برید گفت بسم الله چنانچه منشی مذکور در کچهری نشسته بود و صدها از مردم فوج فرستاده افسر گرد او نشسته بودند که دفعتا از انجا برخاست وبخیمه مرزا عبد الله بیگ رسیده گفت که اگر همراه من میشوی بیا مرزای مذکور فورا برخاست هر دو کس بر دو اسپ سوار شده روان شدند کسی را از اهل فوج که هزاران بودند جرات نیفتاد که مانع شوند و هر دو کس از مقام تا که مورد که نفتاد ولی از لکهنو است در چهارده پانزده بیت نجات بتنهاها خود رسیدند غزلیات از افکار ابدار اوست غزل اول

دمی در ... از هیچ دو تنها دیدم	فنا کستم بذات ا و بقا با از بقا دیدم	شدم محو تماشایش نماند عقل و هوش	به بحر بیخودی گشتم شنا و ... لقا دیدم
جمال یار ... ظهور نور ... تماشا	بذات پاک او با تید صفات کبریا دیدم	تو حید خدا اگر گذشت و ... خدا شدم	بچشم خویشتن او را خدا دیدم خدا دیدم
تیار روز ... عاجز بذکر حق صلا	که انوار کمالش بی حد و لا انتها دیدم	غزل دوم	بگذار که برنگ حنا پای تو بوسم
خون گشته ... قدمهای تو بوسم	بر چرخ چهارم رسیم و مه فلک را	از مهر رخ انور زیبای تو بوسم	یک لمحه اگر جا دهی و دل شیدا
دل ... گاه تمنای تو بوسم	نرگس بگل دستو نظاره آکرد	چشمش بخیابان تماشای تو بوسم	تا زنده شوم از لب جان بخش تو یا
صد بار ... گریم ... تو بوسم	سرو لب ... و پا ...	در یاد خرامم قد رعنای تو بوسم	مولی شده عاجز تو ...
... تولای تو بوسم	غزل سوم	خوش کرده بجان و دل احسان خرابا تم	تا از می و مطرب شده ... خرابا تم
خود ... ساقی جام می و حدت	کفرم شده از زر ... ایمان خرابا تم	من جامه هستی ... خرابا تم	شد پاک و ... خرابا تم
ای ...	یک لمحه دیگر اینجا مهمان خرابا تم	شبا ... از مستی ...	چون ... هستی ... خرابا تم
من ...	خاکه مسلمانم ایمان خرابا تم	عاجز شده ام ...	در نقص ... کامل ... خرابا تم
غزل چهارم	جهلک اپنی دکهادی ... شان سے صدقے ہو غرض پیدا ہو جب آن سواد من آنکی		
... تیرے قدمون پر	اپنا جان و دل دیکر	حسد مجکو نہین ہرگز مین اوس قربان کو ...	

دردل سے اگر جھانکے تو اوسکا حلقہ در ہون
اگر جور و جفا مجھپر کرے کیا غم ہے راضی ہون
مسلمان ہو کوئی چاہے کوئی چاہے برہمن ہو

غزل پنجم

کو نہ سلطان ہی یہ شبنم نہین
کون ہی وہ سانپ جسمین سم نہین
حسن مشتاقانہ دلدار مبارک باشد
جام صہبای محبت بلب عشاقان
بوی غالیہ و عطر زلف مشکین
عاجز آتش عروسی ست بفضل حق
بریں کہیہ جیا مانت نامین

کلام در ہندی

سیام چھبیلو سی چھیل چھلیا

دم نہین جسدم سہی وہ ہمدم نہین
باندھیو میری تابوت سے
جسطرح چاہو ہمین لو آزما
شادی روز و شب آیا مبارک باشد
از کف ساقی شار مبارک باشد
خوشتر از طبلہ عطار مبارک باشد
بہر یاران تو صد بار مبارک باشد
کہت بنت نہین کیا کہیے
دور رہت اور نکٹ ملیا
عاجز اپنے آپ ہی کھوج لے

کہ نالہ جسطرح سے ہو مہ تابان کے سے قمر
جفا کیونکر کہون احسان ہی اس احسان کی صدقے
یہ عاجز چھوڑ سب مذہب ہوا رحمن کے صدقے
درد ہجران مین گئے کچھ غم نہین
مرگ شادی ہی یہ نہ رنج و غم نہین
عشق مین آیا عاجز ہم نہین
ببرت طرۂ دستار مبارک باشد
شد میر از خم و رفت خمار از سر یار
مطرب مست خوش آہنگ و طنبور

کلام در ہندی

عاجز جیت رہ سکیت نا ہین
اس البیلو سی کھیل کھلیا
چھوڑ حابت کی بھول بھولیا

قطرۂ چشم اپنی اشک نثار کے
زلف کا کانٹا مری کیا ہی عجیب

غزل ششم

در برت جامۂ زرکار مبارک باشد
خم و خمخانہ و خمار مبارک باشد
نغمۂ چنگ بہ تار مبارک باشد
کھوجہ تو چکی اب کیا چھپے
چپ رہے تو کیا رہیے
سر گھٹ گھٹ آپ رہت

تذکرۃ الاعراس

دو سال پیش از وصال کاتب الحروف بحضور حضرت مولانا قدس سرہ العزیز گذارش کرد کہ کتاب تذکرۃ الاعراس بملاحظہ انور گذشتہ است ارشاد شد بلی مصنف آن در ضبط تواریخ وفات انبیاء و اولیا بسیار کوشش کردہ است و اعراس جمع عرس است و معنی عرس لغتہ طعام شادی و سرور و اصطلاحاً روز وصال اہل اللہ است وجہ تسمیہ ہمینست کہ روز انتقال روح از تعلق جسمانی و تکلیفات شرعی کہ دار الحیات بود آزاد میشود و عروج او از دار العمل بدار الثواب میباشد ہمین معنی موجب نشاط و انبساط و باعث عیش و سرور میگردد لہذا وابستگان میت دران ایام خیرات و صدقات و اکثار طعام و روشنی و غنا وغیرہ کہ لوازم شادی و عروسی در عرب و عجم مقرر است میکنند و عرس ۳ سہ قسم میشود اول آن اعلی چنانکہ عرس شریف حضرت امام حسین علی نبینا و علیہ السلام از یکم تا دہم محرم در تمام عالم معمول است دوم اوسط چنانکہ عرس شریف خواجہ خواجگان چشت اہل بہشت حضرت سید معین الدین حسن سنجری اجمیری علی نبینا و علیہ السلام از غرہ رجب تا ششم آن کہ یوم وصال آن قطب الاقطاب بود میشود

سوم ادنی که بروز و تاریخ معین یک روز و شب وابستگان آن بزرگ می کنند کمترین خدام عرض کرد
که منکرین را درباره عرس چند وجوه اعتراض و انکار است و میگویند که اصل آن بلکه اصل مولد
شریف در شریعت ثابت نیست و هرچه اینچنین باشد شرک و بدعت سیئه است نباید کرد اول اینکه
عرس رسول صلی الله علیه وسلم که هر سال در ربیع الاول می کنند و اعراس دیگر مشابهت دارد باکفار
در حلیم اشمی کهنیا و من تشبه بقوم فهو منهم وارد است دوم اینکه عرس دهرود زره امام حسین
علیه السلام و تعزیه داری ایجاد روافض است از ائمه معصومین ثابت نیست پس بتقلید فرقه مخالف
اعراس بزرگان رواج یافته است و تقلید بی اصل شرعی صحیح نباشد سوم اینکه تعین روز و تاریخ
برای امری در شرع ثابت نیست و طعام و شیرینی وغیره برده آنجا فاتحه خواندن نیز بدعت است
چهارم اینکه برای روشنی بر قبور در حدیث نهی آمده است و اعراس بزرگان خالی نمیباشد از ان پنجم اینکه
تزئین قبر از غلاف و چادر و گل و گلدسته و فرش و فروش مقبره موجب تقبیل و تعظیم قبور میگردد و نوبت
بسجده و طواف میرساند و آن موجب شرک و کفر است ششم اینکه بر مزار و مقابر اولیا نذر و نیاز
می گذارند و نذر لغیر الله حرام است هفتم اینکه حکم شارع برای زیارت قبور نابر استغفار و دعای مغفرت
اموات است نه برای طلب حاجات هشتم اینکه در اعراس سماع غنا با مزامیر میشود و حرمت مزامیر
اتفاقی فقهای شریعت است پس اولیا الله با وصف زهد و تقوی اینهمه ممنوعات بچه سبب روا
داشته اند و اگر اصل و جواز امور مذکوره در شرع هست پس برای اسکات منکرین سند آن
از کتاب و سنت می باید حضرت مولانا بعد استماع معروضات مذکوره فرمودند که منشای اعتراضات
مذکوره جهلا را ناواقفیت قرآن و حدیث است و علمای واقفین که دیده و دانسته انکار می کنند
کتمان حق است والا در شرع جواب هر یک موجود است بخوبی شما مجیب شدن می توانید جواب
اعتراض اول اینکه تهنیت و عرس مولد انبیا از ملت سابق شده آمده است چنانچه نصاری نیز
بروز تولد مسیح علیه السلام عرس کلان میکنند و در اسلام هم در شرح شرعة الاسلام تصنیف محسن ابن ...
در فصل بست نهم ذکر عرس رسول علیه الصلوة والسلام مندرج است و شارح مذکور از تفسیر
زاهدی نقل کرده است که امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه در ماه ربیع الاول بروز عرس
رسول صلی الله علیه وسلم بکصد شتر بروح خواجه سرور کائنات و خلاصه موجودات علیه افضل الصلوة

و اکمل التحیات داده بودند و از وقت خلفای راشدین تا این زمان در حرمین شریفین عرس آنحضرت
اولاً در ربیع الاول و ثانیاً در رجب که ماه معراج شریف است معین و مقرر است و بدیگر تقریبات شادی
و سرور مولد شریف بلا تعیین تاریخ در روز و اکثر بروز دوشنبه رائج است و من تشبه بقوم فهو منهم در رسوم
مختصه کفار که در اسلام اصلاً نباشد وارد است و الا در رسوم و امور دنیا که درمیان کفار و اهل اسلام
مشترک باشند همچو موی تمام سر داشتن و ریش گذاشتن و صبح و شام برای عبادت معین کردن تشبه
ممنوع نیست تا بالتشبیه مولد شریف آن سرور صلی الله علیه وسلم را با مولد کنهیا مشابه گردانند جواب
اعتراض ثانی اینکه بنای عرس امام حسین علیه السلام باطناً از انروز باید دانست که جبرئیل علیه السلام
وحی متواتر شهادة آن امام مظلوم بآنحضرت صلی الله علیه وسلم رسانید و آن سرور و والدین ماجدین
امام علیهم الصلوة والسلام بران واقعات مطلع گشته دل کباب و چشم پرآب شدند و براه رضا تسلیم
پیمودند و بعد وقوع شهادت و حادثه کربلا ظاهراً حضرت ذو الجلال خود اهتمام آن فرمود که خون از
آسمان انقدر بارید که بیهقی و ابو نعیم محدث روایت میکنند که هرگاه شهید شد حسین علیه السلام خون
بارید آسمان پس صبح کردیم ما بیحال که خمها و سبوها و هر ظرفی که از آن ما بود پر از خون گردیده و
تا بیت المقدس و عراق و شام زیر هر سنگ خون منجمد [illegible] بود و در بعضی روایت تا هفت روز
آسمان گریست و وحوش و طیور را بر تعزیه داری و نوحه گری معین ساخت آنهمه اهتمام از طرف
خدای سبحانه از روی احادیث صحاح ثابت است پس چه تعجب که در ثقلین یعنی در جن و انس
در عشره اول محرم اثر آن باقی مانده باشد و بعید نیست که این ماتم و تعزیت تا قیام قیامت تمام
نشود پس چونکه مهتم آن خدا و رسول باشد از بند کردن کسی بند نخواهد شد اگر عرس بزرگان مقلد
همچو عرس باشد زهی سعادت علاوه بران شیخ عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه در کتاب ما ثبت
من السنة فی ایام السنة مینویسد بعبارت عربی که ترجمه آن اینست اگر کسی گوید که آیا سبب برای
این عرف که شائع و رائج شده است در دیار ما در حفظ اعراس مشائخ در ایام وفات آنها اصلی
یا نه گفتم در جواب سوال مذکور که من همین سوال از شیخ و استاد خود امام عبد الوهاب المتقی
المکی کرده بودم پس جواب داد اما اعراس کذائی الطرق و عادت مشائخ کرام است و برای آن
در سند آن بیان طویل است باز گفتم چگونه باشد تعیین روز خاص نه در ایام دیگر پس فرمود که

ضیافت در شریعت مسنون است قطع نظر از تعیین یوم باید کرد و نظائر آن در شرع بسیار اند
چنانکه مصافحه بعضی مشائخ بعد از نماز و همچو سرمه یوم عاشوره که سنت علی الاطلاق است و بدعة است
از جهت خصوصیت آن یوم بعد از آن گفت امام و استاد ما که بعضی متاخرین از مشائخ مغرب
ذکر کرده اند که روز یکه اولیاء الله بجناب عزت و حظائر قدس میرسند در آن روز خیر و برکت و فیض و
نورانیت اکثر و اوفر میشود به نسبت دیگر ایام و بعد تامل گفت که این عمل از مستحسنات متاخرین است
و الله اعلم انتهی ترجمه کلامه و آنچه میگویند که بر طعام شیرینی وغیره دست برداشته فاتحه خواندن و آنرا
بعد فاتحه تقسیم کردن بدعت است که اینطریق در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و صحابه ثبت نبود
اینهمه دروغ محض و انکار حدیث صحیح است زیرا که در کتاب اذ رجندی تصنیف ملا علی قاری که پیش
معتبر است مرویست قال کان یوم الثالث عن وفات ابراهیم بن محمد صلی الله علیه وسلم
جاء ابوذر عند النبی صلی الله علیه وسلم مع تمرة یابسة ولبن الناقة وخبز الشعیر فوضعها عند النبی صلی الله
علیه وسلم وقرء النبی علیه الفاتحة مرة وسورة الاخلاص ثلاث مرة وقرء اللهم صل علی محمد انت لها
اهل وهو لها اهل فرفع یدیه ومسح وجهه فامر اباذر ان یقسمها وقال النبی صلی الله علیه وسلم
ثواب هذا الاطعمة لابنی ابراهیم انتهی ترجمه گفت راوی بود روز سوم از وفات ابراهیم پسر محمد
صلی الله علیه وسلم که آمد ابوذر صحابی رضی الله عنه نزد آنحضرت همراه او خرمای خشک و شیر ناقه
و نان جوین بود پس نهاد آنرا نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس خواند آنحضرت بر آن سوره
فاتحه یکبار و سوره اخلاص سه بار و این درود خواند خدایا رحمت بفرست بر محمد صلی الله علیه وسلم آنچنان رحمت که
تو اهل آن هستی و آنچنان رحمت که محمد اهل آن هست پس برداشت هر دو دست مبارک را
مسح کرد هر دو دست را بر روی خود و فرمود ابوذر را که تقسیم کن این را بر حضار بعد از آن فرمود
که ثواب این طعامها برای پسر من ابراهیم باد فقط پس انصاف کنید که در اهل اسلام همین کیفیت
فاتحه بجنسه بلا تفاوت مروج است پس بدعت قرار دادن فعل رسول صلی الله علیه وسلم چه قدر
افترا و بهتان است علمای وهابیه اینچنین حدیث صریح را کتمان می نمایند و مسلمانان فاتحه کننده
را مشرک و مستحق نار میگویند نعوذ بالله من علم لاینفع ومن قلب لایخشی فقط جواب اعتراض سوم
اینکه دعوی اینمعنی که تعیین یوم برای هیچ کار در شرع ثابت نیست پس تقرر یوم بدعت سیئه باشد

باطل است بدو وجه اول اینکه دلیل وهابیه بر نواحداث تقرر یوم برای عرس وغیره وبدعت انگاشتن
آنرا حدیث هذا است ایاکم ومحدثات الامور فان کل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة ترجمه بچاؤ آپکو اور
نئے کاموں کو یعنی پرہیز کرو اونسے پس ہر نیا کام بدعت ہے وہر بدعت گمراہی ہے ومعنی احداث
در حدیث دوم تصریح فرموده اند من احدث فی امرنا هذا مالیس منه فهو رد ترجمه جسنے نیا نکالا کام بیچ
کام ہمارے کے جو یہ ہے یعنی دین اسلام وہ کام جو نہیں اسمیں پس وہ کام رد ہے از ہر دو حدیث
تخصیص محدث بدعت سئیه متحقق گردید که آنرا شارع گمراهی ومردود میفرماید مدار آن بر احداث امر
است که در دین اسلام نباشد اکنون علمای وهابیه بفرمایند که تقرر یوم از قسم مالیس فیه چگونه است زیراکه
در کلام مجید تعین ایام تشریق از فاذکروا الله فی ایام معدودات شده است ودر حدیث صحیح است بارک
یوم السبت ویوم الخمیس وتعین پنجشنبه وجمعه وشنبه ودوشنبه برای زیارت قبور گشته است چنانچه
در مشکوة شریف مرقومست عن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی النبی صلی الله علیه وسلم قال من
زار قبر ابویه او احدهما فی کل جمعة غفرله وکتب برا دوم اینکه نزد محدثین مدار بدعت سئیه وبدعت حسنه
که آنرا سنت الهدی میگویند بر بدی ونیکی امر محدث است وآن بر از منه ثلاثه یعنی زمان رسالت
وخلافت وتابعین منحصر نیست بلکه از آدم تا ابد هم حکم کلی واذن عام شارع است هرکه ایجاد کار نیک
خواهد کرد بران اجر خواهد یافت که آن سنت الهدی وبدعت حسنه است همچو جماعت در تراویح
وهرکه خواهد ایجاد کار بد کند بران سزا خواهد یافت همچو قتل هابیل قابیل را وموجب این حدیث من سن
سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها ومن سن سنة سیئة فله وزرها ووزر من عمل بها وسوای آن
حکم عام است ماراه المؤمنون حسنا فهو حسن عند الله پس مشائخ کرام وصالحین عظام اهل اسلام
که تعین روز برای سوم ودهم وبستم وچهلم وبرسی اموات مومنین مقرر کرده اند دران احداث
چیزی شر وبدی نکرده اند که بدعت سئیه باشد بلکه احداث خیر وبرکت کرده زیراکه قرأت قرآن
یا خواندن درود وکلمه واطعام مستحقین یا ارسال ثواب شیرینی وطعام وقرآن وغیره بارواح اموات
سراپا خیر وهدایت است نه چیزی دیگر پس تقرر یوم بنا بر تقریبات مذکوره داخل سنت الهدے
وبدعت حسنه وباعث اجر عظیم شده ودر ممانعت اینچنین حسنات مانع الخیر شدن است نعوذ بالله
منها وآنچه علمای فرقه وهابیه تعریف بدعت برسائل خود ها نوشته اند که بدعت آنست که بود زمانه

پیغمبر وخلفای وتابعین احداث شده باشد این تعریف غلط وخلاف واقع ومخالف کلیات قرآن
واحادیث صحاح است زیراکه هر دو قسم بدعات حسنه وسیئه پیش از زمانه رسول صلی الله علیه وسلم
ودرعین زمان آنحضرت وهم درعهد خلفای راشدین وهم درعصر تابعین وتبع تابعین شده آمده است
احداث بدعت حسنه همچو جماعت تراویح وترویج اعراب قرآن وتصانیف کتب واحداث بدعت سیئه همچو عقائد
روافض وخارج وتفریق امت به هفتاد وسه فرقه وآینده هم ایجاد واحداث بدعتهای نیک وبد جاری
خواهد ماند بحکم احکام کلی خدا فافعلوا الخیر لعلکم تفلحون فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة
شرا یره ومن سن سنة حسنة فله اجرها کما مر جواب اعتراض چهارم اینکه نهی چراغ افروختن بر قبور
در ابتدای اسلام بجهت تضییع مال بود وبجهت اینکه قبور را بطور یهود ونصاری مسجد ومعبد نگرداند
نه بجهت کراهت یا حرمت ودرانوقت خطائر ومقابر کجا بود که دران روشنی وفرش وغیره تکلفات
کرده شود ودر زمانه اخیر که تعمیر مقابر ومشاهد اولیا وعلما واحترام واهتمام بزرگان شد بنظر اعلاے
شان وبجهت اتقیا واهل ایقان این امور از مستحسنات متاخرین گردیده چنانچه از زمانه صحابه تا حال
روشنی شمع وقنادیل در روضه منوره آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبر مرقد مقدس حضرت فاطمه
علیها السلام ودر بیت المقدس که قبور صدها انبیا آنجا است همیشه میشود ودر جنت البقیع در روضه
حضرت امام حسن ع وحضرت عثمان رض ودیگر شهدا واولیا هر شب جمعه معمول است همین جهت در کتب
فقه متاخرین نیز رخصت آن داده اند چنانچه مطابق همین جواب قدوة المتاخرین شیخ عبد الحق
المحدث رحمة الله علیه در شرح سفر السعادت نوشته اند که بعینه نقل کرده می آید از ابن عباس
آورده اند که گفت لعنت کند خدا تعالی زنانی را که زیارت قبور کنند وآن کسانی را که قبور
را مساجد گیرند وچراغ افروزند وگفته اند که نهی از چراغ افروختن بر قبور از جهت تضییع مال است
که دروی هیچ فائده احدی نیست چنانچه نهی از مساجد گرفتن قبور جهت تعبد است چه در صحیح
آمده که لعنت کند خدا تعالی یهود را که گرفتند قبور انبیای خود را مساجد ونماز گذاردن در مواجهه
قبر مکروه است وبعضی در مقبره نیز مکروه داشته اند تنبیه آنچه مصنف ذکر کرده حق است واحادیث
صحیحه درین باب وارد واصل سنت در زمان نبوت وخلفای راشدین وصحابه برین بود لیکن
بعد از زمان این تکلفات در مقابر پیدا شده ومفاخرت ومباهات بدان راه یافته وآخر زمان

بجہت اقتصار نظر بر عوام ظاہر مصلحت در تعمیر و ترویج مشاہد و مقابر مشائخ عظام بدین چیزہا افزودند تا آنجا ہیبت و شوکت اہل اسلام و آرایب صلاح پیدا آید خصوصا در دیار ہندوستان کہ اعدای دین از ہنود و کفار بسیار اند و در ترویج و اعلای شان انیمقامات باعث رعب و انقیاد ایشان و بسیا اعمال افعال و اوضاع کہ در زمان سلف مکروہات بودہ در آخر زمان انستحسنات نشتہ واگر جہال عوام چیزی کنند یقین کہ ارواح بزرگان ازان راضی نخواہد بود و ساحت کمال و دیانت ایشان منزہ است ازان و دفن در جوار قبور صلحا و حضور وشہود در ساحت عزت ایشان موجب برکت و نورانیت و صفاست و زیارت مقامات متبرکہ و دعا در انجا متوارث است امام شافعی گفتہ است کہ قبر موسی کاظم سلام اللہ علیہ وعلی آبایہ الکرام تریاق مجرب است برای اجابت دعا و در زیارت قبور احترام اہل آن را و در استقبال و جلوس و تادب ہمان حکم است کہ در حالت حیات بود قال الطیبی و در بعضی ازین امور مذکورہ بہ بعضی وجوہ در کتب فقہ متاخرین توسعی و ترخیصی میتوان یافت فقط وعلی ہذا القیاس جواز انداختن گل و سبزہ وغیرہ تر و تازہ بر قبور از جواب استفتا محررہ حاجی مولوی مرزا حسن علی صاحب محدث ہاشمی مغفور و مولوی ابو البرکات عرف مولوی تراب علی صاحب حاجی الحرمین و ذاکر حدیث رسول الثقلین و عالم نحریر و جامع معقول و منقول ثابت است و آن اینست ہذا انکہ جواز انداختن سبزہ و گل بر قبر از حدیث و فقہ ثابت است و علمای حرمین شریفین بران اتفاق دارند فی المشکوٰۃ مر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بقبرین فقال انہما لیعذبان فی کبیرۃ اما احدہما فکان لایستبرء من البول واما الآخر فکان یمشی بالنمیمۃ ثم اخذ جریدۃ رطبۃ فشقہا بنصفین ثم غرس فی کل قبر واحدۃ قالوا یا رسول اللہ لم صنعت ہذا فقال لعلہ ان یخفف عنہما مالم ییبسا انتہی مختصرا شیخ عبد الحق دہلوی قدس سرہ در ترجمہ افادہ فرمودہ کہ تمسک کنند جماعتی باین حدیث در انداختن سبزہ و گل و ریحان بر قبور انتہی وفی شرح الصدور قال الخطابی ہذا عند اہل العلم محمول علی ان الاشیاء مادامت علی اصل خضرتہا او خلقتہا وطراوتہا فانہا تسبح حتی یجف رطوبتہا او تحول خضرتہا او تقطع عن اصلہا وقال غیر الخطابی فاذا خفف عنہ بالتسبیح فکیف اذا یقرء المومن القرآن قال وہذا الحدیث اصل غرس الاشجار عند القبور انتہی و فے البحر الرایق یکرہ قطع الحطب والحشیش من المقبرۃ الا اذا کان یابسا ولا یستحب قطع الحشیش

الرباب انتهی و فی العالمگیریه وضع الورد والریاحین علی القبور حسن انتهی ؛ بر لبیب پوشیده مباد که
از حدیث مذکوره بدلالت نص صریح لائح میشود که انداختن اشیاء تر و تازه بر قبور موجب تخفیف عذاب
و تفریح روح اهل قبور میشود انتهی ؛ و آنکه میگویند که بوسه قبور و سجده و طواف قبور انبیا و اولیا شرک
است بر این دعوی هیچ دلیلی از کتاب و سنت ندارند بجز قیاس باینمعنی که اموات هیچگونه حس و
ادراک ندارند بلکه مردگان و قبور شان جمادات بمنزله اصنام هستند و سجده و طواف اصنام
شرک است پس سجده و طواف قبور آنها نیز شرک باشد باید دانست که ممنوعات شرعی سه قسم اند
یکی حرام که ارتکاب آن معصیت و گناه کبیره باشد همچو سرقه و زنا و شرب خمر و ترک نماز و روزه وغیره
فرائض خدا که مباشر آن مومن فاسق است دوم کفر همچو اختیار ملت دیگر غیر از اسلام بحکم و من یبتغ
غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مگر توبه از آن مقبول است سوم شرک که بحکم ان الله لا یغفر ان یشرک به
و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و حکم آن لحوق عار در دنیا و خلود نار در آخرت است و این شرک
نقیض توحید است که منحصر است در عبادت غیر خدا باعتقاد الوهیت معبود اکنون بر حکم سجده آنچه
در شریعت است گوش باید داد اگر ساجد معتقد الوهیت و معبودیت مسجود است این را سجده تعبدی
میگویند سجده تعبدی برای غیر خدا موجب کفر است نه شرک انسان باشد آن مسجود خواه حیوان
و جماد مرده باشد خواه زنده نبی باشد خواه ولی و اگر ساجد معتقد الوهیت و معبودیت مسجود نیست
آنرا سجده تحیت و تعظیم میگویند و سجده تحیت و تعظیم برای غیر خدا موجب کفر نیست بلکه جواز آن در شریعت
ثابت است در قرآن مجید اول اندر سوره بقره و دوم سوره اعراف و سوم در سوره حجر و چهارم در سوره
ص ماست برای سجود ملائک مر آدم علیه السلام را بقوله تعالی و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا
الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین ترجمه ما حکم کردیم فرشتگان را تا سجده کنند برای آدم
پس سجده کردند همه ملائک مگر ابلیس که انکار کرد و سرکشی نمود و پس از کافرین شد پنجم در سوره یوسف
الله تعالی حکایة میفرماید و رفع ابویه علی العرش و خروا له سجدا ترجمه یعنی برداشت یوسف علیه السلام
والدین خود را بر تخت و بیهوش افتادند آنها سجده کنان برای یوسف علیه السلام و جمله مفسرین سوای
بیضاوی اتفاق دارند بر اینکه سجده ملائک مر آدم را سجده تحیت و تعظیم بود و بیضاوی که از لفظ
اسجدوا سجده تعبدی مراد گرفته گفته است که سجده برای خدا بود و آدم علیه السلام سمت قبله بود

قول قاضی را دیگر مفسرین رد کرده اند که اگر سجده برای خدا می بود ابلیس از سجده خدا اگاهی انکار نکرده
بل تمام روی زمین تا شش لاک سال سجده کرده است بلکه خطا از ابلیس همین شد که سجده تعظیم را
سجده تعبدی پنداشت و آنکه میگویند که در ملت سابق سجده تعظیم جائز بود و در ملت محمدی حرام و منسوخ
شده است جوابش اینکه ناسخ قرآن خود قرآن میشود یا حدیث متواتر نزد حنفی و نزد شافعی حدیث
متواتر نیز نسخ قرآن کردن نمی تواند و کدام آیت ناسخ این حکم در قرآن شریف نیست و نه حدیث متواتر
مگر حدیثی بدین مضمون وارد است که هرگاه شتر سجده کرد بآنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه استجازت
کردند که ما هم سجده بکنیم آنسرور علیه الصلوة والسلام فرمودند که من برای سجده خود امر نمیکنیم والا امر
میکردم زوجه را برای سجده زوج خود ازین حدیث ممانعت ثابت نمیشود به سه وجه اول اینکه این حدیث
احاد است واز احاد در هیچ مذهب ما ثبت بالقران منسوخ نمیشود دوم اینکه لفظ امر نمیکنیم دلیل جای
جواز است والا از امر رسول صلی الله علیه وسلم واجب می شد سوم اینکه در حدیث لا تسجدوا لفظ
نهی نیامده و نه وعید در حق ساجد غیر خدا وارد شده و فقهای غیر اصولیین که منسوخی آیت بحدیث احاد گو
فهمیده اند دیگر فقهای اصولیین تخطیه ایشان کردند که برای نسخ قرآن حدیث متواتر شرط است نزد حنفیه
نه احاد و ممانعت بعضی علما برای سجده تعظیم بنا بر مصلحت انتظامی است که عوام فرق نمی دانند مبادا
گمان برند که سجده تعبدی نیز برای غیر خدا جائز است والا دیگر فقهای محققین در کتب خود تفصیل
هر دو قسم نوشته اند چنانچه در فتاوی فصول عمادی که نهایت معتبر است درین باب انچه مرقوم است
در ذیل نقل کرده می اید فی مجموع النوازل واما اذا سجد لهولاء فقال الفقیه ابو جعفر رحمة الله
من قبل الارض بین یدی سلطان او امیر او سجد له فان کان علی وجه التحیة لا یکفر ولکن کان
اثما مرتکبا للکبیرة وتکلموا فی ان سجدة الملائکة کانت لمن قال بعضهم کانت لله تعالی ولاکن التوجه
الی آدم علیه السلام تشریفا وتکریما له کالقبلة لنا فی الصلوة فان صلوتنا لله تعالی والتوجه الی الکعبة
کان تشریفا لها وقال بعضهم لا بل کانت السجدة لآدم علیه السلام علی وجه التحیة والاکرام له ثم
نسخت بقوله علیه السلام لو امرت احدا ان تسجد لامرت المرأت ان تسجد لزوجها وانما اثم علی وجه
التحیة لانه ارتکب ما هو محرم ومنهی عنه دلت علی ذلک مسئلة ذکرها فی واقعات الناطفی رح وهی
ما اذا قال اهل الحرب لمسلم اسجد للملک والا قتلناک فالافضل ان لا یسجد وان اراد ان یسجد

بنية التحية فالافضل له ان سجد فهذه المسئلة يويد ماذكرنا فمن سجد للسلطان على وجه التحية انه لايكفر
بهذا اذا سجد بنية التحية وان سجد بنية العبادة للسلطان اولم يحضره النية كفر هذا الكلام
في السجدة ١٢ و مانند سجده تحيت و تعظيم حال تقبيل قبور صالحين است زيراكه در كتب فقهي بالاتفاق
نوشته اند كه كيفيت زيارة القبور مثل زيارت اهل آن در حال حيات است يعني هر قدر و هر قسم
تعظيم و تكريم صالحين كه در حيات شان شخصي بعمل مي آورد همان قسم معامله بعد وفات شان
با قبور صالحين بكند موافق روايت مفصله ذيل كيفية الزيارة كزيارة ذلك الميت في حياته
من القرب والبعد مختار الفتاوى من كتاب الكراهية وكذا في جامع الرموز و هكذا في فتاوے
عالمگيري قال المطهر اعلم ان زيارة الميت كزيارته في حال حياته ليستقبله بوجهه بان كان في الحيات
اذا زاره يجلس منه على البعد لانه عظيم فلذلك في زيارة قبره يجلس على البعد وان كان يجلس منه
على القرب يجلس بقربه مرقاة المصابيح شرح مشكوة المصابيح لانعرف وضع اليد على المقابر
سنة ولامستحبا ولانرى باسا بهذا وجدنا من غير نكير من السلف عمدة الاحكام في كتاب الكراهية
بعده بر قبر دست نهد كه بمنزله مصافحه هست كذا في برهان عارفين لاباس بتقبيل قبر والده لما ذكر
في كفاية الشعبي ان رجلا جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اني حلفت ان اقبل
عتبة الجنة والحور العين فامره النبي صلى الله عليه وسلم ان تقبل رجل الام و وجه الاب فقال
يا رسول الله لو لم يكن لي ابوان فقال قبل قبرهما قال خط خطين والواحد منهما قبر الام والآخر قبر الاب
فقبل بهما فلا تحنث في يمينك در فتاوے كفاية الشعبي مرويست كه مردي آمد نزد رسول صلى الله
عليه وسلم و گفت يا رسول الله من قسم خورده ام كه بوسه دهم آستانه جنت را و حور عين بهشت را آنحضرت
صلے الله عليه وسلم او را فرمود كه بوسه ده برپاے مادر و بر پيشاني پدر خود باز گفت
سائل و گر مادر پدر نباشد فرمود پس بوسه ده قبر والدين را عرض كرد نميدانم قبر
آنها كجا است فرمودند آنحضرت صلى الله عليه وسلم خطي بر زمين كشيده نشان دو قبر بنما
و نيت كن كه يكي قبر مادر است و ديگر قبر پدر پس بوسه ده آن هر دو مفروض را تا حانث نباشي در
يمين خود پس جائيكه بقول نبي صلى الله عليه وسلم از بوسه دادن اينچنين قبر مفروض حنث شرعي
رفع ميشود پس چه جائيكه انبيا و اوليا بندر آن مدفون باشند تعظيم و تكريم هيچ قبور از بوسه و طواف

و دست بسته ایستادن و پشت بطرف آنها نکردن ضرور نیست لما ذکر فی الفوائد شرح کنز الدقائق الصواب زیارتهم علی وجه التبرک لان مقابر الاولیاء مظان الاستجابة و مواقع النفع والبرکة کما زار رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة الاسراء بیت المقدس و شجرة موسی و سائر مواطن الصغر من المجد مع ان جمیع الانبیاء یستمدون من نوره صلی الله علیه وسلم تعلیما للامة ؛ فوائد شرح کنز الدقائق و علی هذا القیاس غلط فهمی فرقهٔ متعصبه است بمقدمه طواف قبور میگویند که طواف قبور صالحین نیز شرک است زیراکه طواف فعلی است که خدا تعالی برای ذات خود مختص ساخته و برای غیر اجازت نداده است این سخن افترا و بهتان است بر خدای جل شانه زیراکه الله تعالی در قرآن جائی نگفته است که طواف مرا کنند و غیر مرا نکنند چنانکه عبادت را فرموده که فاعبدونی و لا تشرکوا فی عبادة ربه احدا بلکه امر کرده برای طواف کعبه که غیر خدا است فرموده ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما ترجمه تحقیق کوه صفا و مروه از علامات و نشانهای خدا است پس شخصی که حج کرد خانهٔ خدا را یا عمره کرد پس مضائقه نیست برو که حج کننده طواف کند این هر دو کوه در تفسیر فتح العزیز مولانای شاه عبد العزیز قدس سره العزیز بعد ذکر آیه کریمه و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات می نویسند چون از بیان فضائل صابران فارغ شدند حالا بطریق استشهاد میفرمایند که اگر شما را در عیت خاصه ما که با صابران و اهل بلا داریم و بر ایشان صلوة و رحمتهای خود نازل میکنیم و ایشان را مقتدای خلائق و همرنگ انبیا میسازیم هنوز هم شکی باقی است پس دلیل این مدعا موافق فهم خود بشنوند که این هر دو کوه خود هیچ شرفی و مرتبتی نداشتند بلکه در کلانی و جودت جوهر سنگ کمتر از کوه های دیگر اند لیکن از صابران راضی بقضای خدا که حضرت هاجره و حضرت اسمعیل باشند متصل این هر دو در مقامیکه حالا چاه زمزم در ان مقام است خود را بحکم خدا در بلا و خوف انداخته نزول نمودند و در ان صحرای سنگلاخ که نه آب داشت نه گیاه نه آدمی نه انیس تن بخوف دشمنان و جانوران درنده و گزنده داده و گرسنگی و تشنگی را محض برای فرمانبرداری حکم الهی که از زبان پیغمبر وقت خود که حضرت ابراهیم بودند بایشان رسیده بود گوارا ساخته سکونت اختیار نمودند و حضرت هاجره را خوف بود و لد خود که حضرت اسمعیل بود بلکه خوف هلاک جان خود نیز درانحالت کالمتیقن بود و برین همه مصیبتها طالبا لمرضیات الله صبر اختیار کرده بودند چون حضرت اسمعیل بسبب تشنگی قریب هلاکت رسیدند حضرت هاجره بیتاب شده اول بر کوه صفا

که نزد مکه بود برآمدند باز چون دران مطلب نیافتند ازان کوه فرود آمده در نشیب میدان دویده بر
کوه مروه آمدند همین قسم هفت بار گردش کردند حقتعالی معیت خاصه خود با ایشان ظاهر نمود و آب زمزم
از غیب جوشید و اثر آن معیت شد که هر که بآن بلازدگان اقتدا نمود درمیان این هر دو کوه بدستور
آنها برآید و فرود آید و سعی دو دو نماید مقبول جناب خداوندی میشود وازان باز هر دو کوه که بتخانه کفار بود
و پرستش صنم اساف بر صفا و صنم نائله بر مروه میشد محل اجابت دعا گردیدند تا بحدیکه هر دو کوه حالا
من شعائر الله یعنی علامت دیندار شدند نزد خدا انفقط حاصل شان نزول آیه کریمه از روی دلالت النص
اینست که هرگاه بمجاورت و برکت صابرین و شاکرین و متحملین مصاب درچند روز کوهستان بحقیقت
و کفرستان یهود و نصاری از شعائر الله گردید مقاماتی که دران عشاق الهی در جهاد اکبر نفوس خود را
فانی ساخته و به ترک لذات و مرغوبات روحانی و جسمانی خویشتن را در بلاها و مصائب انداخته باشند
و در انتقام جسم و جان آنها مدفون و موجود باشند دران مقامات چه قسم ظهور معیت خدا و نزول رحمت
رحمان خواهد بود پس مقابر و حظائر اولیاء الله الصابرین الفانین فی الله والباقین بالله بلا شبهه
از شعائر الله است فلا جناح علیه ان یطوف الزائر بهما ظهور ارادت الهی بنسبت صفت طواف بر قبر
بعض اولیا علی الدوام والاستمرار لیل و نهار میباشد که مانند کعبه که یکساعت در شبانه روز خالی
از طواف نمی باشد و بر قبر بعضی در ایام عرس اینمعامله مدام میماند لهذا فقهای محققین این طواف
را در آداب زیارة القبور داخل کرده اند چنانچه در فتاوی مجمع البرکات نقلاً عن مطالب المؤمنین
مرقوم است ویقوم عند وجه المیت ویضع یده الیمنی علی تربته ویقول اللهم اغفر له
فانه قد افتقر الیک وان کان قبر عبد صالح ویمکنه ان یطوف حوله ثلاث مرات فعل ذلک
ترجمه وایستاده شود زائر مقابل روی میت و نهد دست خود را بر تربت و بگوید بار خدایا بامرز
این میت را اینطریق زیارت عامه مسلمین است واگر قبر مرد صالح باشد و ممکن باشد طواف گردش
پس باید کرد طواف سه بار همچنین است در دیگر کتب محققین فقط جواب سوال ششم و هفتم
که در مقدمه عدم جواز استعانت و استمداد از انبیا و اولیا و شرک بودن نذر و نیاز آنهاست اینکه
فرقه وهابیه چنانکه توحید و شرک شرعی از قرآن و حدیث نفهمیده اند همچنان معنی عبادت و استعانت
و نذر و نیاز از کتاب و سنت نفهمیده در غلطیها افتاده اند و بخلاف قرآن و حدیث در کتب و رسائل

نخود ما نوشتند چنانچه در نصیحت المسلمین مینویسد که اپنی حاجتون اور مرادون کے واسطے نذرین دینی
اور پیغمبرون کی ماننی اسکا نام تو شرک ہے جسکے مٹانے کے واسطے قرآن شریف اترا اور پیغمبر
کافرون سے لڑے اور قرآن مین ہزارون جگہ اسکا بیان ہے فقط برای اثبات این دعوی
از قرآن یا حدیث صحیح یعنی بدین مضمون درکار بود که دران حکم صراحتہ باشد که نذر و نیاز انبیا و اولیا
و استمداد و استعانت از انہا شرک است کسی نکند لیکن اینچنین نص در کتاب و سنت کجا است که
بیارند ناچار از قیاس خود برین دعوی استدلال میکنند بدین طور که آیات قرآنی که در شان مشرکین
و عابدین اصنام و مجبوری و بی اختیاری شان وارد اند میگویند که مصداق آن آیات انبیا و اولیا
نیز هستند چرا که در آیه کریمه لا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک وکذا لا تدع مع الله الها آخر
ترجمه مخوان معبودان غیر خدا را که نه نفع رسانند ترا و نه ضرر و مخوان همراه الله الهی دیگر را سوای خدا
و دیگر آیات که بهمین مضمون نازل اند حقتعالی نهی از دعا و رجای نفع و ضرر از لفظ من دون الله
کرده است چون انبیا و اولیا در من دون الله داخل اند پس هر قدر احکام و آیات که در شان
اصنام اند شامل اند انبیا و اولیا را علیه السلام و نذر و نیاز و استمداد و استعانت از اصنام شرک است
پس میباید شفاعت از انبیا یا استعانت در حاجت از اولیا نیز شرک خواهد بود باید دانست که درین
استدلال و قیاس انبیا و اولیا بر اصنام غلطی است بچند وجوه اولا معنی شرک نفهمیدند چنانکه تفصیل
آن گذشت ثانیا معنی عبادت و استعانت نه فهمیدند ثالثا معنی دعوت و اتخاذ و جعل که درین
آیات مذکور است از محاوره حدیث و تفسیر ندانستند لاجرم اول اصطلاح شرعی در معنی الفاظ
مذکور مرقوم میگردد بعد از ان معنی آیات که دران قیاس وهمی جاری کرده اند واضح خواهد شد
مجملش اینکه توحید عبارت است از اعتقاد و اقرار وحدانیت خدا در صفت معبودیت پس
شرک که نقیض اوست عبارت شد از اعتقاد یا اقرار معبودیت غیر خدا فقط نذر و نیاز دعوت وغیره
را دران دخلی نیست بقوله تعالی لا اله الا الله و انما الله اله واحد و انبیا علیه السلام صرف برای
دعوت همین اعتقاد توحید و ابطال شرک بمعنی مذکور مبعوث شده اند و کلام الله شریف نیز برای
همین مطلب نازل شده است و جهاد و قتال کفار بجهت استکبار کلمه طیبه شده بود نه باتیان نذر
و نیاز بقوله تعالی و اذا قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون و بقوله صلعم امرت ان اقاتل الناس

حتی یقولوا لا اله الا الله پس باطل شد دعوی ایمعنی که حاجتین اور مرادین پیر اور پیغمبر کی مانتی اسکا
نام تو شرک ہے کہ جسکے مٹانے کے واسطے قرآن اوترا اور پیغمبر کافرون سے لڑے فقط وجه غلطی
در معنی عبادت و استعانت بدین سبب است که عبادت عبارت است از نہایت تعظیم با اعتقاد
استقلال معبود و حکومت و قدرت و خلق ہر شے بحکم آیه کریمه لا اله الا ہو خالق کل شی فاعبدوه
ترجمه یعنی نیست ہیچ معبود مگر الله تعالی که خالق ہر چیز است پس ہمان را عبادت کنید پس تعظیم که
باین اعتقاد نباشد برای ہر چیز که کنند عبادت نخواہد بود و ہرگاه معنی عبادت متحقق نشد در تعظیم غیر
خدا شرک لازم نیامد چنانچه تعظیم انبیا و کعبه شریفه و صفا و مروه وغیره شعائر الله بامور شرعی است و معنی
لغوی استعانت طلب یاری و مددگاری است از ہر کسی که باشد صفت عام است مر خدا و غیر خدا را
یعنی خدا این صفت را مثل عبادت بذات خود مختص نساخته بلکه اجازت آن بہر کس داده قوله
تعالی تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان ترجمه معاونت کنید یکدیگر را در کارہای
نیک و پرہیزگاری و معاونت مکنید بر گناه و سرکشی و در آیت دیگر میفرماید و استغفر لذنبک وللمومنین
والمومنات ترجمه یعنی طلب آمرزش کنی از خدا برای گناه خود و برای مومنین و مومنات درین
آیت حکم اعانت است پیغمبر را برای مدد مومنین در مغفرت و در آیت دیگر است ولو انهم اذ ظلموا
انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما ترجمه اور جو گنہگار بندے
کہ ستم کیا اونھون نے جانون اپنی پر تیرے پاس آوین اور الله سے معافی چاہین اور رسول
بخشش چاہے اونکی ہر آئینه پاوگے تم الله کو توبه قبول کرنے والا اور رحم والا درین آیت
تصریح است بانکه قبول توبه عاصیان و بخشش آنها منحصر بر رجوع آنها طرف پیغمبر و مرضی پیغمبر است
و در آیت دیگر میفرماید واذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی
ولیومنوا بی لعلهم یرشدون ترجمه اور جس وقت سوال کرین بندے میرے مجھسے پس مین نزدیک
ہون قبول کرتا ہون دعا پکارنے والے کی چاہیے ایمان لاوین ساتھ میرے شاید که راه
پانے والے ہونگے درین آیت صاف تعلیم است که ای محمد بندگان ما برای اجابت دعا
از من ترا خواہند پرسید و در آیات سابق نیز ہدایت بود که بندگان من برای آمرزش گناه و دیگر
حاجت خود رجوع بتو خواہند کرد ترا باید که استغفار کنی پس مومنین و مومنات را الله تعالی حکم استعانت

واستغفار بتوسل وتوسط پیغمبر صلعم داد وخود پیغمبر صلعم طریق دعا از خدا بامت خود تعلیم فرمود چنانکه در
حصن حصین است ومن آداب الدعاء ان یتوسل الی الله بانبیائه وبالصالحین من عباده ترجمه
جمیع انبیا وصالحین وعباد احیا واموات شامل شدند زیرا که در عالم حیات نبی سوای یکی نبی نباشد
پس انبیاء سابقین که اموات اند در توسل شامل شدند وبدلیل دیگر حدیث که در جذب القلوب منقولست
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در لحد قبر فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیهم
شده برای توسیع قبر ومغفرت فاطمه دعا کرد وفرمود اللهم بحق نبیک والانبیاء الذین من قبلی اغفر لها
ووسع مدخلها الی آخره پس استعانت وتوسل بانبیاء سابقین که اموات بودند از قول وفعل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ثابت گردید وتوسل بعباد صالحین در حدیث سابق گذشت وآنچه میگویند که ندا
بلفظ یا بانبیا واولیا شرک است همچو یا شیخ عبد القادر برای رد این زعم دو حدیث نقل میکنیم که برای
جمله امت دستور العمل مقرر کرده رسول است صلی الله علیه وسلم اول طبرانی از رسول الله صلی الله
علیه وسلم روایت میکند اذا انفلت احدکم دابته او اراد عونا وهو بارض لیس بها انیس فلیقل یا
عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی فان لله عبادا لا تراهم در ظفر جلیل
شرح حصن حصین مرقوم است فرمایا آنحضرت صلی الله علیه وسلم نے کہ جب کوئی کچھ چیز گم کرے
یا چاہے مدد اور حال یہ کہ وہ ایسی زمین میں ہو کہ کوئی انیس اور ہمنشین اوسکا نہیں پس
چاہیے کہ کہے یا عباد الله اعینونی پس الله تعالی کے بندے ہیں کہ تم ان کو نہیں دیکھتے میرک شاہ
نے بعض علمای ثقات سے نقل کیا ہے کہ یہ حدیث حسن ہے او محتاج ہیں اسکے تمام
اور مشائخ سے روایت ہے کہ یہ مجرب ہے اس مقدمہ میں اور نزدیک ہے ساتھ اسکے فتح
مقصود پر کذا ذکره الفخر والعلی انتهی؛ حدیث دوم در جذب القلوب منقولست که ضریر البصر از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مستدعی دعا شد رسول صلی الله علیه وسلم او را تعلیم فرمودند که وضو کرده دوگانه نفل
بگذارد واین دعا بخواند او خواند فورا بینا گردید و دعا اینست اللهم انی اسألک واتوجه الیک بنبیک
محمد نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربک فی حاجتی هذه لتقضی لی اللهم شفعه فی ترمذی گفته
هذا حدیث حسن صحیح وکذا البیهقی ترجمه دعا اینست خداوندا بتحقیق من سوال میکنم ترا ومتوجه
میشوم بطرف تو بوسیله نبی تو که محمد نبی الرحمة است ای محمد تحقیق من متوجه میشوم بوسیله تو

بسوی رب تو در حاجت خود که اینست تا قضا کند الله تعالی آن حاجت را برای من خداوندا قبول کن
تو سفارش پیغمبر صلعم را در حق من **سوال** اگر کسی گوید که در معنی عبادت آنچه نوشته شد که تعظیم به عنوان
برای هر کدام که کنند اگر با اعتقاد الوهیت معبود و مسجود باشد عبادتست و کردن آن قسم تعظیم برای غیر خدا
شرک است لیکن آن به اعتقاد برای انبیا و اولیا کسی نمیکند و اگر تعظیم بلا اعتقاد الوهیت باشد انف
تحیت و تکریم است و عبادت نیست و کردن آن برای غیر خدا جائز است اعتقاد الوهیت معظم الیه
در عبادت کدام دلیل شرط می کند **جواب** گوییم که دلیل ما برای اشتراط مذکور در کلام الله قصه
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام است که نصاری و محمدیان هر دو تعظیم حضرت مسیح میکنند زیرا که
محمدیان در قرآن میخوانند که حضرت عیسی نیز منجمله انبیای اولوالعزم هستند که در روز میثاق برای ایمان و
نصرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم عهد و پیمان کرده اند چنانچه خدا خبر میدهد از آن در آیه کریمه واذ اخذنا
من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم ترجمه یعنی یاد کن ای محمد صلعم
چون گرفتیم ما از پیغمبران عهد ایشان را و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم الی اخره
پس چه سبب است که خدا محمدیان را بتعظیم عیسی مومن کرد و نصاری را بسبب تعظیم عیسی علیه السلام
کافر خوانده در قوله سبحانه تعالی لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم ترجمه یعنی هر آینه کافر شدند
کسانیکه قائل شدند باینکه بتحقیق خدا همان عیسی پسر مریم است و بجای دیگر میفرماید لقد کفر الذین قالوا
ان الله ثالث ثلاثة ترجمه یعنی هر آینه کافر شدند کسانیکه گفتند یعنی معتقد شدند که خدا سوم از ارواح
ثلاثه است یعنی عیسی و مریم و جبرئیل علیهم السلام پس اندرین قصه بغور تامل نمایند که تعظیم یک
فعل است و ذی تعظیم ذات واحد است مسیح علیه السلام پس بچه سبب محمدیان مومن پاک شدند
و نصاری در همان فعل کافر شدند علت کفرشان نیست مگر اعتقاد الوهیت و معبودی عیسی علیه السلام
فرق همین است که نصاری الوهیت را در عیسی حصر کرده و مقید را تعظیم تعبدی می کنند لهذا کافر شدند
و محمدیان عیسی را بنده خاص خدا دانسته تعظیم تحیتی میکنند لهذا مومن شدند **سوال** اگر کسی گوید
چنانکه نصاری حضرت عیسی را عین خدا دانسته عبادت می کنند موحدین جینیه نیز عیسی را عین خدا
میدانند پس تعظیم او عین تعظیم خدا شد و بقول شما همین عبادت است **جواب** گوییم اعتقاد عینیت
بحکم لا اله الا الله برای هر دو مرتبه تقیید و اطلاق است یعنی مطلق و مقید هر دو اوست و اعتقاد

معبودیت بحکم لا اله الا هو خالق کل شی فاعبدوه مقید است تقید اطلاق یعنی هر مقید با وهم عینیت
معبودیت چنانکه شمس و قمر غیر خدا نبوده بلکه عین او هستند نهی آمد برای سجده شان در قوله تعالی
لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن فافهم فانه مزلة اقدام الموحدین الجاهلین ترجمه سجده مکنید
آفتاب و مهتاب را بلکه سجده کنید خدای را که خالق آنهاست یعنی آفتاب و مهتاب فقط وجه غلطی
ورنه فهمیدن محاوره شرع اینست که لفظ دعوت و اتخاذ و جعل هر جا که در قرآن و حدیث آمده است
مراد از ان اقرار مع الاعتقاد است الوهیت مدعو له نه صرف خواندن و آواز دادن قال الله تعالی
ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم ترجمه یعنی هر که اعتقاد کند از فرشتگان که منم اله سوای
خدا پس او را جزا خواهیم داد بدوزخ همچنین لا تقولوا ثلثة و لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد ترجمه یعنی
اعتقاد مکنید نسبه خدا و معبود دیگر بدو خالق را که نسبت خالق مگر خدای واحد همچنین ومن یدع مع الله
الها آخر مراد از دعا اعتقاد اله آخر است نه صرف آواز دادن اگر محاوره شرعی و معنی الفاظ مذکوره
وهابیه می فهمیدند نمی گفتند که در آیات مذکوره اولیا و انبیا در من دونه شامل اند بعد انکشاف وجوه
غلطی ثلثه مذکوره واضح گردید که استدلال علمای ایشان از آیات مذکوره بشرک فهمی استعانت و شامل
کردن انبیا را در خطاب اصنام باطل است بوجوه شتی اول اینکه اگر بالفرض انبیا و اولیا در لفظ
من دون الله داخل باشند لیکن مدار نهی و منشاء شرک در آیات مذکوره نه دعوت و اقرار بل اعتقاد
الوهیت مدعو له است زیرا که یهود و نصاری اصنام خود را اله و معبود میگفتند گو شفیع عند الله [illegible]
چنانکه الله تعالی مقوله آنها می فرماید ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی و هؤلاء شفعاؤنا عند الله پس
وجه شرک در اینها اقرار الوهیت اصنام و عبادت آنها بود نه چیزی دیگر پس کدام مسلمان است
که بر انبیا و اولیا اقرار الوهیت میکند تا نهی لا تدع مع الله الها آخر بسوی او متوجه شود دوم اینکه
الله تعالی در آیات مذکوره معبودان کفار لا ینفع و لا یضر می فرماید اگر مصداق این آیات انبیا را
گردانند معلوم شد که انبیا نیز لا ینفع و لا یضر هستند حالانکه انبیا رحمة للعالمین شفیع المذنبین هادی المضلین و سراپا
خیر و برکت و دافع شر و مضرت اند انبیا را لا یضر و لا ینفع انگاشتن چه قدر ایمان فروشی است
سوم اینکه مظنه عجز و مجبوری پیغمبر مستلزم انکار نبوت است زیرا که حقتعالی اصلاح و انتظام هر دو عالم
بدست انبیا سپرده بدون قدرت تمام و تصرف عام عنایت کرده خدا کار نبوت راست نمی آید

از اراده قهر شان در یک آن عالم برباد میشود و از اراده مهر شان در ساعتی ملک ویران آباد میگردد
چنانچه از قصص و معجزات و واقعات قهری قوم نوح و هود و عاد و ثمود و موسی و فرعون کلام الله مشحون
است چهارم اینکه وجه انکار استعانت و استمداد انبیا و اولیا اینست که در ارواح کاملین و ناقصین
فرقی نمیکنند و میگویند که خداوند عالم قدرت خیر و شر و نفع و ضر بدست خود داشته است و هیچکدام جن و
انس و فرشته و نبی و ولی را اصلا قدرت و اختیار امری نداده است چنانچه مصنف نصیحة المسلمین در
فصل اول مینویسد که اوسکے یعنی خدا کے روبرو سب عاجز و بے اختیار ہین پیر ہو یا پیغمبر ہو
فرشتہ ہو یا شہید ہو کسی کو کچھ اختیار نہین (دبا) بجای دیگر مینویسد که مجبور و بے اختیار ہونے مین
خدا کے آگے پیغمبر اور بت برابر ہین این دعوی فرقه وهابیه نیز خلاف کتاب و سنت و اجماع امت
است زیرا که از لفظ اختیار اگر حول و قوت ذاتی انبیا و اولیا مراد است که از طرف خدا نباشد این معنی را
هیچکدام مسلمان بلکه کفار هم قائل نیستند و اگر اختیار و قوت و قدرت بخشیده خدا مراد است
انکار آن خلاف عقل و نقل است چه بدترین خلائق شیطان است در قوت و قدرت و اختیار و
تصرف او غور فرمایند که در یک آن از شرق تا غرب سیر میکند و در طرفة العین گاهی آب و گاه آتش
و گاه باد و گاه خاک میشود و در یکدم انسان و بدم دیگر حیوان میگردد و علی هذا القیاس تصرف دیگر
ملائک مقربین همچو جبرئیل و میکائیل و اسرافیل در خدمات مفوضه آنها ملاحظه شود و تصرف و قدرت
بندگان خاص خدا از انبیا و اولیا از جن و ملک هم بیشتر است چنانچه قرآن شریف بدان ناطق
قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک یعنی آصف وزیر حضرت
سلیمان که ولی بود تخت بلقیس را از مسافت راه [illegible] در طرفة العین بر داشته روبرو نهاد و علی
هذا القیاس حضرت مریم ولیه بودند از کرامت ایشان بود که در محراب مسجد بیت المقدس میوه موسم
گرما در موسم سرما و موسم سرما در گرما موجود میشد چنانچه خدا تعالی میفرماید کلما دخل ذکریا المحراب وجد عندها
رزقا ترجمه یعنی هرگاه داخل میشد حضرت ذکریا علیه السلام نزد مریم در محراب می یافت پیش مریم
چیز خوردنی از میوه تر و تازه و مثل علی هذا کرامت اولیا در کلام الهی و حدیث حضرت رسالت پناهی
بسیار و بیشمار است و چونکه این قدرت و تصرف در بندگان خاص خدا و بخشیده حق تعالی است
مظنه شرک در آن انکار کرامت اولیا ست که در کتب عقائد از ضروریات دین نوشته اند

بعد نبوت قدرت و تصرف اولیا از کتاب و سنت انکار اگر از ما واقفیت معنی ولی و کرامت و خوارق
عادات است پس بر منکرین واجب است که بر انواع کرامت و خوارق عادات و بر معنی ولی و صالح
وقوفی پیدا کنند مولوی جامی قدس سره السامی در نفحات الانس مینویسد انواع خوارق عادات بسیار است
چون ایجاد معدوم و اعدام موجود و اظهار مستور و مغیبات و تسخیر ظاهری و اجابت دعا و قطع مسافت
بعیده در مدت اندک و اطلاع بر امور غائبه از حس و اخبار آن و حاضر شدن در زمان واحد در اماکن مختلفه
و احیاء موتی و اماتت احیا و استماع کلام از نباتات و جمادات از تسبیح و غیره و احضار طعام و شراب
در وقت حاجت بی اسباب ظاهر و دیگر اعمالیکه خلاف قیاس و مخالف واهمه باشد چنانکه بر آب رفتن
و بر هوا پریدن و تسخیر حیوانات وحشی این کرامتهای عامه اند اما الخاصة عندهم العنایة الالهیة التی
و منها التوفیق حتی خرقوا عوائد انفسهم فتلک الکرامة معتبرة عندنا در تفسیر فتح العزیز مولانا شاه عبد العزیز
قدس سره در معنی صالح و ولی می نویسند صالح آنکه هر دو قوت نظریه و عملیه او از مرتبه کمال انبیا
پست تر افتاده لیکن بسبب کمال متابعت ظاهر خود را از معاصی پاک کرده باشد و باطن خود را از
اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیمه دور داشته از یاد حق آنقدر سرکرده باشند که گنجایش چیز دیگر در آن
نماند و نام ولی هر چند شامل این هر سه گروه است لیکن بیشتر این لفظ بر صالحان اطلاق کرده میشود
و هر چیزیکه شامل این چهار فرقه است یعنی انبیا و صدیقان و شهدا و صالحین از علامات ولی آنست
که حضرت حق ایشان را دوست میدارد و تکفل رزق ایشان میفرماید بنحویکه ممتاز از سائرین
باشند و از اعدای خود ایشان را محفوظ میدارد و انیس ایشان می باشد در غربت و در نفوس ها
ایشان عزتی میدهد که بسبب آن عزت بخدمت ملوک و امرا راضی نمیشوند و همت ایشان را
بلند میفرماید پس راضی نمیشوند تا آنکه بقاذورات دنیا آلوده گردند و لباس ایشان را منور میسازد
پس ایشان را چیزها معلوم میشود که غیر ایشان از ارباب نظر و فکر بآن نرسند مگر بجهد شدید و سعی
طویل و سینه ایشان را گشاده میسازد پس محنتهای دنیا و مصیبتهای آن و مردن اقارب و دیگر
تکلیفات و شدائد تنگدل نمیشوند و نیز برای ایشان هیبتی میدهد که در قلوب سرکشان و جباران
تاثیر میکنند و برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در صحبتیان ایشان و در
اولاد و نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان پی در پی ظاهر میگرداند و نه خوف ایشان را

جاهی ومرتبه می بخشند که دعای مستجاب میشود بلکه هرکه در حاجتی بایشان توسل نماید حاجت او روا
میگردد وخصوصیات وعلاماتی که ایشان را در عالم برزخ ولو آخرت قیامت ودر عالم ملکوت میدهند
از ان قبیل نیست که عوام مومنین بآن استدلال توانند کرد الا بعد از مشاهده آن عوالم انتهی وگمان
فترکت در نذر ونیاز بدین سبب است که فرق درمیان نذر الله ونذر غیر الله نکرده اند حالانکه تفصیل
هر دو قسم در کلام الله موجود است وفقها نوشته اند چیزیکه بدان تقرب الی الله بلا واسطه منظور
باشد همچو روزه ونماز واعتکاف وحج وتلاوت قرآن این قسم نذر عبادت است ومخصوص بالله
وبرای غیر خدا البته جائز نیست بحکم قوله تعالی وما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان الله یعلمه وما
للظالمین من انصار ترجمه جو خرچ کروگے کوئی خیرات یا قبول کروگے کوئی منت سو الله کو
معلوم ہے ف مولوی عبد القادر در ترجمه قرآن فائده می نویسند یعنی منت قبول کی تو
واجب ہو گئی ادا نکرے تو گنهگار ہے پس فقها نذر را چهار نوع منحصر کرده اند یکی نذر الطاعة همچو صوم
وصلوة واعتکاف که ادای آن واجب است دوم نذر المعصیة مثل کاریکه شرعا حرام است همچو
سرقه وزنا وغیره ایفای آن واجب نیست سوم نذر مکروه مانند ترک نفل وغیره فعل مباح چهارم
نذر مباح وازین قسم نذر مباح را فقها پنج صورت نوشته اند وبجواز آن بالاتفاق فتوی داده اند
یکی اینکه شخصی بدل خود نیت کند که اگر الله تعالی فلان مراد من برآرد اینقدر روزه یا نماز نفل
ادا کنم یا فلان قدر جنس بنام خدا صرف نمایم دوم اینکه بگوید یا الله اگر بحرمت رسول خود یا به برکت
فلان ولی دوست خود کار من درست کنی اینقدر طعام نذر تو بفقرا بدهم سوم اینکه متوجه بروح
نبی یا ولی شده بگوید یا نبی الله یا ولی الله همت نما واز الله مراد من بخواه اگر مطلب من برآید فلان
قدر نقد وجنس فی الله صرف کرده ثواب آن بتو خواهم بخشید چهارم اینکه بگوید که اگر مراد من بتوجه
فلان بزرگ حاصل شود بفقرای فلان بزرگ ومجاوران درگاه او اینقدر نقد وجنس خواهم داد
یا فلان قسم طعام خواهم خورانید حکم هر چهار صورت در شرع اینکه نذر صحیح است وایفای آن واجب
اگر ادا نخواهد کرد نذر کننده گنهگار خواهد شد وبحکم ما للظالمین من انصار ترجمه خدا ودوستان
خدا امداد او نخواهند کرد پنجم اینکه بگوید یا الله اگر حاجت من برآید خدام وفقرای درگاه فلان بزرگ
را طعام بخورانم یا برای روشنی مسجد یا خانقاه او روغن یا فرش مسجد یا بوریا وغیره فرش مسجد یا خانقاه

فلان ولی خریده وسہم یا فلان قدر شیرینی یا حلوا بدرگاه فلان بزرگ رسانم و درینصورت اختلاف است
بعضی فقہا میگویند که شرط اول یافته نشد یعنی بودن نذر از جنس واجبات باشد و رسانیدن طعام
یا شیرینی بدرگاه یا روشنی یا درستی فرش خانقاه شرعًا از قسم واجبات نیست پس نذر صحیح نباشد
و واجب الادا نخواہد بود که ہیچگونه گناه معصیت ہم لازم نمی آید و لیکن بعضی میگویند که در صورت مذکوره نذر
لله و نفع برای فقرا است و ذکر ولی و درگاه و خانقاه برای مصرف صدقات است پس نذر صحیح است
و ایفای آن واجب ششم اینکه بدرگاه کدام بزرگ فته غلاف مزار او پیوداشته بطرف روح او
متوجه گشته بگوید که اگر مرا فرزند دہی یا فلان حاجت من برآری اینقدر نقد و یا جنس نذر تو ادا نمایم
اینقسم نذر بالاجماع حرام است و ادایش لازم نمی آید و اگر ادا کند خوردن شی منذور ہم غیر جائز
مگر بحالت اضطرار فقیر محتاج را و بر اغنیا قطعًا حرام است تفصیل این احکام در کتب معتبره فقہی موجود
است کما فی بحر الرائق پس فرقه وہابیه برخلاف حکم شارع میگویند که نذر و نیاز مطلقا حرام است
و نذر کنندگان مشرک اند این دعوی ایشان باطل محض است زیرا که در پنج اقسام مباح بمعنی نیاز
و ہدیه و مناجات و استعانت است و در آن تقرب الی الله بواسطه انبیا و اولیا منظور باشد در قسم
نذر شی منذور را تحفه و ہدیه و شکرانه میگویند و اینقسم نذر و نیاز را الله تعالی برای رسول خود مقرر نموده
تاکیدًا میفرماید یا ایہا الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجوٰکم صدقة ذلک خیر
لکم و اطہر فان لم تجدوا فان الله غفور الرحیم ترجمه ای ایمان والو جسوقت مشوره کرو تم یعنی جی
کی بات کہو تم رسول سے پہلے آگے رکھو کچھ صدقه که یه تمہارے واسطے بہتر ہے اور پاکیزگی
ہے اور اگر نپاؤ تم کچھ نذر کرنے کو تو الله بخشنے والا ہے اور رحم والا ہے مطابق ہمین حکم
دستور مقرر شده است که ہرگاه کسی حاجت خود بحضور نبی یا ولی در پیش نموده استعانت و استمداد
دران خواہد لازم است که خالی نباشد چیزی بطریق نیاز و ہدیه پیش کند یا شکرانه آن شرط حصول
مراد قبول نماید و بعد حصول مطلب بطریق وجوب ادا کند لیکن ادب نیست که تقرب الی الله
را از دست ندہد و بگوید که اگر کار من درست خواہد شد در شکرانه آن اینقدر طعام یا نقد و جنس
لله صرف کرده ثواب آن بروح فلان بزرگ خواہم بخشید و مطابق ما قلنا است آنچه مولانا
شاه عبد العزیز قدس سره العزیز در جواب استفتای نذر نوشته اند بدین عبارت نذر اولیا که برای

قضای حوائج معمول و مرسوم است اکثر فقها بحقیقت آن پی نبرده و آنرا بر نذر خدا قیاس کرده حکم
مردود برا درعه اند که اگر نذر باستقلال برای ولی ست باطل است و اگر برای خداست و ذکر ولی
برای بیان مصرف است صحیح است لیکن حقیقت آن نذر آنست که ایصال ثواب و اداء
طعام و انفاق و تلف مال بروح میت که امری راست مسنون و از روی احادیث صحیحه ثابت است
مثل ما ورد فی الصحیحین من حال ام سعد وغیرها نذر در صورت ملتزم میشود پس حاصل این نذر آنست
که ان شفیت مثلا اهدی ثواب هذا الی روح فلان و ذکر ولی برای تعیین عمل منذور است
نه برای بیان مصرف و مصرف این نذر برای ایشان متوسلان ولی میباشند از اقارب و خدمه
و هم طریقان و امثال ذلک همین است مقصود نذر کنندگان بلاشبه و حکمه انه صحیح یجب ایفائه لانه
قربة معتبرة فی الشرع آری اگر آن ولی را حلال مشکلات بالاستقلال یا شفیع غالب بر خدا اعتقاد
کند این عقیده او منجر بشرک و فساد میگردد لیکن این عقیده چیزی دیگر است و نذر چیزی دیگر انتهی
جوابه بلفظه و آنچه میگویند که اموات لیاقت تملک ندارند تا چیزی نذور و صدقات بگیرند این سفها
اینقدر تامل نمیکنند که حقتعالی کجا محتاج نذور و زکوة و صدقات است که برای خود خمس و زکوة و نذور
و کفارات مقرر ساخته مقصود ازان غربا پروری و فقرا نوازیست همچنین انبیا و اولیا را نظر بر نفع
خلق است نه فائده ذاتی خود ها پس چونکه دران نفع فقرا و مساکین است و خدا و رسول آنرا جایز
کرده باشند گمان شرک دران شومی نفس ناعرفان است و بس فقط فصل در جواب دلائل
منکرین باید دانست که علمای وهابیه نیز بر عقائد فاسده خود از آیات قرآنی استدلال میکنند
چنانچه انکار استعانت بدلائل قوله تعالی ایاک نعبد و ایاک نستعین می نمایند کیفیت استدلال
شان و منشای غلط فهمی حصر استعانت در ذات خدا در لمعه اول نور رابع مفصل ترقیم یافته
مجلش درینجا هم باید شنید که ات و مرات معرض گشته که بجز صفت عبادت هیچکدام صفت مختصه
خدا نیست که الله تعالی نسبت آنرا بدیگری شرک کرده باشد پس منجمله صفات غیر مختصه عون و
مددگاری نیز هست که او تعالی در کلام خود وتعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان که
را برای اعانت و استعانت اذن فرموده و بمعنی حصر که از تقدیم ایاک بر نستعین مفهوم میشود اگر حصر
از طرف بندها ست او سبحانه تعالی ارشاد فرمود باید مناسب شان عبدیت این است که بندگان مادر

مناجات در نماز همیشه بدین مضمون تمنا میکرده باشند که اگرچه استعانت از غیر تو میتوانند شد لیکن نامیخواهیم
از غیر تو مستعین شویم این کلام مثل آنست که نوکر و چاکر با آقای خود گوید که ترا همچو من بنده باشد بسی
مرا چون تو خواجه نباشد کسی ؛ بالجمله مضمون اختصاص طلبی از طرف خدا نیست زیرا که اختصاص
طلبی را دو چیز ضرور است یکی امر بتعمیل آن فعل خاص برای خدا دوم نهی انسان از فعل بغیر خدا چنانکه
در عبادت امر فرموده لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه و نهی هم فرموده برای عبادت غیر در قوله تعالی
فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادة ربه احداً ترجمه هر دو پیشتر گذشته است
پس جهلا در مجالس وعظ خلط میکنند در عبادت و استعانت که هر دو یکجا واقع اند و قاعده اختصاص
طلبی که شرط توحید است بفهم ایشان نیاید لهذا در قیاس خود عبادت و استعانت را یکسان میپندارند
و نمیدانند که در قرآن شریف برای عبادت غیر خدا نهی و برای استعانت از غیر خدا امر وارد است
فقط علی هذا القیاس بر انکار شفاعت انبیا و اولیا در دنیا و آخرت استدلال میکنند بآیه کریمه من ذا
الذی یشفع عنده الا باذنه میگویند که ازین آیه معلوم میشود که هرگاه در قیامت پیغمبر را اذن
خواهد داد که سفارش فلان کن آنوقت برای شفاعت آن کس دعا خواهند کرد بدون اذن
سفارش کسی کردن نمی توانند نه در دنیا و نه در عقبی و همچو شفاعت بالاذن عام است تخصیص
انبیا چیست یعنی در قیامت برای صالحین و حافظین و شهدا و اطفال صغار که مرده اند اذن خدا
خواهد شد و بعد اذن شفیع میتوانند شد و بر همین قیاس بر نفی هدایت عام دلیل میگردانند قوله تعالی
انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء وهو اعلم بالمهتدین ترجمه تحقیق تو
هدایت کردن نمی توانی آن کس را که خواهی اما خدا هدایت میکند هر کرا خواهد که او داناست از
راه یابندگان صفحه پنجم نصیحة المسلمین مین چھاپہ ہے اور یہ جاننا چاہیے کہ ہمارے پیغمبر
کے دو کام ایک تو دنیا مین ہدایت دوسرے آخرت مین گنہگارون کی شفاعت سو
ان دونون مین بھی اللہ نے حضرت کو بالکل اختیار نہین دیا اور صفحہ چھٹے مین لکھا ہے
اور اس زمانے کے نادان لوگون مین ایسا عقیدہ بیچ انبیا و اولیا کے ساتھ جما ہو
کہ اللہ کی بڑائی اور مالکی جیسی چاہیے دلون مین نہین رہی اپنی مرادین انھین سے
مانگتے ہین اور آخرت مین بھی امید شفاعت انہین سے رکھتے ہین فقط و دلیل سلب اختیار

در هر دو کار مذکور آیه مسطوره را آورده اند خلاصه کلام شان دران کتاب همین است که هرگاه پیغمبر
بی اذن خود دنیا و آخرت هیچ اختیار ندارند و بعد اذن هر یک ماموذون سوای پیغمبر نیز شفاعت کردن
میتوانند شد و پیش از اذن امید شفاعت در جای استعانت و در دنیا شرک است پس رجوع مسلمانان
با چنین نبی غیر مختار بجز ابتلای شرک سودی نیست یا معشر المسلمین حذر کنید ازین نصیحت که ازان
انکار شفاعت مطلقه و ایذای پیغمبر صلی الله علیه وسلم لازم آید و در حق موذی پیغمبر و منکر شفاعت
الله تعالی میفرماید ان الذین یوذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعد لهم عذابا الیما
ترجمه تحقیق کسانیکه ایذا دادند خدا و رسول ورا لعنت میکند خدا ایشانرا در دنیا و آخرت و مهیا کرده است
عذاب درد دهنده جواب آیه من ذی الذی یشفع عنده اینست که آیه مذکور در حق مشرکین وارد
شده است که شفاعت در حق آنها ممنوع است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را در قرآن مکرر حکم شده است
که برای مشرکین استغفار مکن بقوله تعالی ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم ترجمه اگر برای
مشرکین استغفار خواهی کرد هفتاد مرتبه هرگز نخواهد بخشید خدا آنها را و بجای دیگر میفرماید و ما کان
للنبی والذین آمنوا معه ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم
ترجمه اور نهین سوجهتا هے نبی کو اور مسلمانون کو که بخشش مانگین واسطے مشرکین کے اور
اگرچه وه ناتے والے هون جب کهل چکا اونپر که وه دوزخ والے هین و اگر مورد آیه مذکوره
مشرکین نباشند پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم شفاعت مطلقه برای امت خود در دنیا و آخرت و انبیاء دیگر
امم در آخرت ماذون شده بودند شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم محتاج باذن جدید نیست مگر
در حق مشرکین و آیه دوم یعنی انک لا تهدی الی آخره در حق ابیطالب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم
وارد است مولوی شاه عبد القادر صاحب قدس سره شان نزول آن نوشته اند که آنحضرت صلعم
برای عم خود سعی کردند که وقت مرگ کلمه بگوید او قبول نکرد این آیت نازل شد یعنی هر چند تو میخواهی
که عم تو ایمان آرد لکن در علم الهی او از مهتدی نیست کار تو هدایت و رهنمائی بود تو آنرا ادا کردی
از عدم قبولش غمگین مباش و این معامله مثل حضرت نوح علیه السلام است قال الله تعالی ونادی
نوح ربه رب ان ابنی من اهلی وان وعدک الحق قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن
ما لیس لک به علم ترجمه هرگاه ندا کرد نوح رب خود را که ای رب پسر من اهل من است و وعده

و حق است فرمود خدا ای نوح پسر تو اهل تو نیست بلکه عمل او غیر صالح است پس سوال مکن مرا از چیزیکه
نیست ترا علم بدان یعنی پسر تو مهتدی نیست غم مخور بهمان قسم تسلی خاطر حبیب خود درین آیت منظور خدا نیست
نه ممانعت بلا اذن زیرا که در آیت دیگر برای هدایت مطلقه که محتاج اذن نباشند تصریح فرموده است
قال الله تعالی یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا
و بجای دیگر وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و بجای دیگر انما انت منذر ولکل قوم هاد این همه آیات
دلالت میکنند بر اینکه هدایت آنحضرت برای ثقلین مقید باذن نیست زیرا که هدایت که منسوب
بطرفت میباشد آن بمعنی ارائة الطریق یعنی رهنمائی است نه ایصال علی المطلوب و هدایت که
منسوب الی الله می باشد آن بمعنی ایصال علی المطلوب است پس در آیه انک لا تهدی نفی هدایت
موصله است والا هدایت بمعنی رهنمائی در هیچ حال از پیغمبر صلی الله علیه وسلم مسلوب نیست و نخواهد بود
کسانیکه در علم الهی سعید و مهتدی هستند از هدایت پیغمبر ایمان می آرند و کسانیکه شقی و غیر مهتدی در
علم الهی اند و آنها قبول میکنند مگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمقتضای حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم
میخواست که برحمت عامه و هدایت تامه خود کافه جن و انس را مومن گرداند و گردن ایشان
از ربقه کفر و شرک برآرند لیکن حقتعالی عنان مرکب آن هادی الثقلین کشیده فرمود افانت تکره الناس
حتی یکونوا مومنین ترجمه آیا اکراه میکنی خلق را که همه مومن شوند لعلک باخع نفسک ان لا یکونوا
مومنین ترجمه شاید که تو خفا خواهی کرد نفس خود را بر اینکه آنها ایمان آرند بعد این نصیحت حقتعالی
بر مشیت ازلی خود مطلع ساخت لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا ترجمه اگر میخواست
رب تو هرآینه ایمان می آورد هر که در زمین است همه ها لو شاء الله لجعلکم امة واحدة ولکن یضل
من یشاء و یهدی من یشاء ترجمه اگر میخواست خدا هرآینه میگردانید شما را گروه واحد ولیکن گمراه
میکند هر کرا میخواهد و هدایت میکند هر کرا میخواهد دیگر حجت منکرین استعانت اینست که اموات
سماع کلام احیا نمیکنند پس رجوع بآنها برای استعانت و استمداد بیفائده است و دلیل عدم سماع
قوله تعالی است وانک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین ترجمه پس هرآینه
تو نمیتوانی شنوانید مردگان را و نمیتوانی شنوانید گران گوش را آواز خواندن وقتیکه روی بگردانند
[illegible] حال آنکه [illegible] آیست در حق کفار احیا وارد است الله تعالی کفار را تشبیه [illegible]

باموات وکران گوش یعنی چنانکه اموات کلام میشنوند وعمل نمیکنند وهمچنین حال ایشانست که توقع عمل
از انها نیست پس وعظ ونصیحت پیش آنها چنان است که پیش مردگان در این آیت نفی سماع
اموات کجاست بلکه مایوسی عمل آنهاست ومراد از اسماع استماع بسمع قبول است چنانچه در آیت
دیگر است الهم اذان یسمعون بها ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم قلوب یعقلون بها ترجمه از استفهام
نفی گوش وچشم ودل در کفار مفهوم میشود لیکن در واقع آنها گوش وچشم ودل همه داشتند مگر آن
دید وشنید چون مفید آنها نبود آنرا بمنزله کوری وکری شمرد طرفه اینکه خدا تعالی در آیت مذکور نفی
استماع میکند واستماع صفت پیغمبر است نه صفت مخاطب که کفار بودند از نفی اسماع نفی سماع اموات
فهمیدن نادانی است لهذا عقیده هذا خلاف کتاب وسنت ومخالف اجماع امت است محدثین
وفقهای محققین برای اثبات سماع اموات وامداد واعانت آنها مثل عالم حیات کتب ورسائل
مرتب ساخته اند درین زمانه متاخرین درین باب کتاب سبیل النجاح الی تحصیل الفلاح تصنیف
زبدة العلما حاجی ابو البرکات عرف مولوی تراب علی صاحب زید رشده کافی ووافی است بنابر
اسکات منکرین چند احادیث وآیات که بسماع اموات صریح الدلالة اند نقل کرده می آید قال
الله تعالی ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما
اتهم الله من فضله ترجمه مگوئید در حق کسیکه کشته شود در راه خدا که ایشان مرده اند بلکه
زنده اند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند ودر انحال که خوشنود هستند به نعمتهای
که داده است آنها را خدا از فضل خود اتفاق هست جماعه علما را بر اینکه این حکم خاص برای شهدا
نیست بل شامل است جمله صالحین واولیاء متقین را که در جهاد اکبر بنفس شهید شده اند وبحکم
ان اولیاء الله لا یموتون بل ینقلبون من دار الی دار ترجمه یعنی دوستان خدا نمی میرند ارواح
شان را نقل میکنند از دنیا بعالم برزخ واز عالم برزخ بعالم آخرت واز جمله احادیث
که یکی از انست روی احمد وابن ابی الدنیا والطبرانی فی الاوسط عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان المیت یعرف من یغسله ومن یحمله ومن یکفنه ومن یدلیه
فی حفرته ترجمه تحقیق مرده می شناسد کسی را که او را غسل میدهد وبر میدارد وکفن میدهد و
داخل میکند او را در قبر وعن ابو هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من

عبد يمر بقبر رجل يعرفه في الدنيا فيسلم عليه الا عرفه ورد عليه السلام كذا في خزانة الروايات واحياء العلوم
واخرج ابن ابي الدنيا في كتاب القبور عن ام المومنين عايشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ما من رجل يزور قبر اخيه ويجلس عنده الا استانس ورد عليه السلام حتى يقوموا ترجمه
فرمود رسول صلى الله عليه وسلم نيست مردی که زيارت ميکند قبر برادر خود را ومی نشيند نزد قبر او مگر
آرام ميگيرد اهل قبر بوی وجواب سلام ميدهد بوی تا آنکه استاده شود زاير وعلى هذا القياس صدها
حديث وارد اند درين باب بلکه سماع اموات کلام احيا را بر اوليا منحصر نيست بلکه اموات کفار
نيز می شنوند مگر جواب نميدهند برين مطلب دال است گفتگو رسول صلى الله عليه وسلم با کفار که کشته
شده بودند در جنگ بدر که آنحضرت بر سر نعشها ايستاده هر يک را بقيد نام وبقيد ولديت که ای فلان بن فلان
وای فلان آيا يافتيد آنچه بشما وعده کرده بود رب شما تا آنکه حضرت عمر رضی الله عنه استعجابا گفت
يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اتكلم اجسادا لا ارواح لهم ترجمه يعنی يا رسول الله آيا کلام ميکنيد
از نعشها که نيست جان برای آنها يعنی چون نمی شنوند آنها پس کلام چه فايده دارد آنحضرت صلى الله
عليه وسلم فرمود والذی نفس محمد بيده ما انتم باسمع منهم لما اقول ترجمه يعنی قسم بخداست که جان محمد
در قبضه قدرت اوست نيستند شما سامع تر از آنها مقوله مرا ليکن جواب نميکنند فقط اين حديث
طويل الذيل در صحيح بخاری وصحيح مسلم موجود است وهمچنين ديگر احاديث که در باب زيارت قبور
واحترام وتعظيم اهل آن مثل احترام وتعظيم آنها در حين حيات در کتب صحاح وارد اند جواب سوال
هشتم که متضمن طعن بر اعراس بزرگان بعلت سماع غنا ومزامير است آنکه فی الحقيقت در عرس
بعضی بزرگان سماع وغنا ورقص طوائف وغيره بوضع غير جايز نيز ميشود ليکن عذر آن چند وجوه شدن
می تواند اولا آنکه بزرگان برای امور نامشروع وصيت نکرده اند تا مورد طعن باشند ثانيا
احکام جواز وعدم جواز شرعی در حق احياست در حق اموات نيست ثالثا آنکه همت بزرگان برای نفع
خلق مبذول است فيض دنياوی گيرد يا فيض عقبی وآن حاجات مرد وزن هر دو می باشند
بعد حصول مراد خود ها اگر ارباب نشاط وغيره برای ايفای نذر ونياز خود سرايند اصل آن در حديث
موجود است در صحيح ترمذی عن بريدة ابن الحصيب الاسلمی رضی الله عنه مرويست قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لما جاء عن بعض مغازيه جاءته جارية سوداء فقالت يا رسول الله انی کنت

نذرت ان رسول الله سالما ان اضرب بين يديك بالدف والغني فقال لها ان كنت نذرت
فاضربي والا فلا مختصرا ترجمه از بريده ابن حصيب اسلمي رضي الله عنه روايت آمده كه بدرستيكه پيغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم هرگاه مراجعت كرد از بعض غزوه خود آمدش كنيزكي سياه فام پس گفت اي پيغمبر خدا
بدرستيكه من نذر كرده بودم كه اگر بازگرداند خدا ترا تندرست دف زنم روبروي تو و ليسرايم پس فرمود
او را رسول صلى الله عليه وسلم اگر نذر كردي بزن والا فلا ضرور نيست شيخ عبد الحق محدث دهلوي
رحمه الله عليه وديگر علما در ترجمه اين حديث نوشته اند كه حكم بايفاي نذر دليل است بر اباحت مطلقه
چه اگر غنا ودف زني حرام بودي پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم براي ايفاي نذر بدان امر نكردي
بل بنا بر كفاره نذر ارشاد فرمودي چرا كه كفاره يمين ونذر حرام منصوص بنص قراني ست حكمي بخلاف
آن از پيغمبر خدا امكاني نداشت اين حديث از صحاح طويل ذيل ست بهر خلفاي راشدين رسماع
اين زن بحضور نبوي مشغول شريك مانده اند بعد تشريف آوري حضرت عمر برخاست كرده بود براي
اثبات جواز غناي زن بنا بر ايفاي نذر اينقدر مختصر نقل كرده شد حديث ديگر روي الحافظ محمد بن
طاهر في كتاب صفوة التصوف بسنده الى عبد الله ابن مليكة ان عائشة رضي الله عنها حدثته انه
كانت عند النبي صلى الله عليه وسلم امراة تغني فاستاذن عمر بن الخطاب رضي الله عنه فالقت
الدف وقامت فدخل عمر والنبي يضحك فقال بابي انت وامي ما يضحك يا رسول الله فذكر
الخبر فقال لا ابرح حتى اسمع ما كان يسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم فسمع ترجمه روايت ميكند
حافظ محمد بن طاهر در كتاب خود كه صفوة التصوف است باسناد خود شكي كه مسلسل است
تا عبد الله ابن ابي مليكه گفت بدرستيكه عائشه رضي الله عنها حديث كرده است او را كه تحقيق بود
زني نزد رسول خدا صلى الله عليه وسلم كه تغني ميكرد پس طلب اذن كرد عمر ابن الخطاب رض
پس بينداخت مغنيه دف را و برخاست و پس داخل شد عمر رض در انحال كه نبي صلى الله عليه وسلم
ضحك ميكرد پس گفت عمر ابن الخطاب قربانت شود پدر و مادر من يا رسول الله چه چيز بخنده
آورد ترا پس ذكر كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم صورت حال پس گفت عمر رض نخواهم رفت
تا كه بشنوم از ان قسم كه شنيده شده است رسول خدا صلى الله عليه وسلم كه پس شنيد چون از بحديث
ثابت گرديد كه حضرت عمر رض باين اصرار بحضور النبي سماع غنا با دف كه بقول حضرت صديق اكبر

مزامیر الشیطان معبر بود کردند و درآنوقت هیچکدام تقریب اعیاد و ولیمه و ختان وغیره مشروط فقها نبود
پس دران مظنه حرمت و معصیت اصلا نماند پس هرکه سماع حضرت را انکار میکند گویا تکذیب این احادیث
صحاح مینماید فویل یومئذ للمکذبین و اگر منکرین باینچنین احادیث هم ایمان نیارند فبای حدیث بعده
یومنون هرچند بهای اباحت مطلق غنا و مطلق مزامیر که وقت بعض ازان مطلق است احادیث مذکوره
کفایت میکند و هیچ مسلمانی را انکار ازان نمیرسد اما جواب طعن منکرین بحث مزامیر است باقی ماند
تحقیق این مسئله اگر مطلوب باشد در نغمه عشاق مولفه راقم الحروف به بیند افاده ثالثه باب حرمت
در اقسام و احکام معارف و مزامیر است در نغمه عشاق مفصل است مختصر او راینجا نوشته می آید
بدانکه تعداد اقسام مزامیر و تشریح بسائط و مرکبات آن و تبیین این معنی که کدام ساز از که ایجاد
شده و فائده اش چیست و موجدش کیست بر ذمه اهل موسیقی است اما درینجا ایراد اجناس اربعه
آن که اهل شرع در حل و حرمت آن گفتگو کرده اند ضرور افتاد واضح باد که عقلا اجناس ساز
از چهار قسم بیرون نیست یکی آنکه تار داشته باشد از روده یا ابریشم خواه آهنی و برنجی اهل هند آنرا
تتری گویند همچو بین و طنبور و رباب و قانون و مثل آن دوم آنکه تار نداشته باشد و مجلد بود
از چرم هر دو طرف یا یکطرف و آنرا اند گویند مثل نقاره و طبل و مردنگ و دائره و دف سوم آنکه
تار و چرم هر دو نداشته باشد و دو ساز را بهم زنند و نوازند یا آنرا مجوف داشته اندرونش چیزے
بیندازند که بحرکت آن آواز دهد و آنرا گهن گویند همچو صنج یعنی جهانجه و مجیره و گهونگرو و گهنته یا اندرون
اهل صناعت محرکی وارند که بقوت آلات و اجزای درونی بانگ حرکت خود بخود آواز دهد چون ارغنون
که در انگریزی ارگن مشهور است چهارم آنکه بکشش دم بدهان نوازند و آنرا سکر خوانند مثل
نی و شبابه و سرنای و قرنای و نفیری وغیره این بود تحقیق معنی لغوی و اصطلاحی معازف
و مزامیر و اقسام آن اکنون باید شنید حال احکام آن مشهور اینست که ملاهی و مزامیر مطلقا
کلها حرام قطعی است و شنیدن آن گناه کبیره است و تردد وابیه شرک است و این شهرت را
بمنزله اجماع می پندارند و این حکم کلی نزد محققین و محدثین و فقها غلط است و منشای غلط
و ناسبین و مدعیان اتفاق و اجماع حرمت غفلت از چند امور دینی است اول آنکه معنی حرام مطلق
و حرام قطعی نفهمیده اند حرام مطلق آنست که جمیع اجناس و اقسام آن بحکم شارع ممنوع باشد و

در ارتکاب آن وعیدی وارد شده باشد همچو قتل و زنا و سرقه و قذف و شرب خمر وغیره محرمات که هیچ
قسم از اقسام او جائز نیست و در حرمت آن کسی خلاف نمی کند بخلاف مزامیر که در شرع حکم واحد برای
همه اقسام آن نیست بلکه در حلت و حرمت آن اختلاف است و در بعض حرمت اگر ثابت است در مزامیر
مقید است نه در مطلق ثانیاً حرام قطعی آنست که ثابت شود حرمت آن بدلیل قطعی لا شبهة فیه
و این چنین دلیل و حجت در شریعت منحصر است در سه چیز یکی قرآن مجید و دوم حدیث صحیح سوم
اجماع امت و عنقریب بنقل صحیح واضح خواهد شد که قرآن مجید و حدیث و اجماع امت بر حرمت
مطلق مزامیر ناطق نیست اما حرمت مقید و قسم خاص اتفاقی است ثالثاً معنی اجماع که در اصول
حجت شرعی است نفهمیده اند باید دانست که اجماع اصطلاحی آنست که متفق شوند اهل حل و عقد
در زمان واحد یا از منهٔ متقاربه بر حرمت یا حلت امر مخصوص بدلیل اصل من الاصول الثلاثة
و بهر سه وجوه مذکوره تعریف حرام قطعی و گناه کبیره بر مزامیر و معازف صادق نمی آید زیرا که دف
و طبل غزات و نوبت اوقات ثلاثه منجمله مزامیر و مصرح الاباحت فقهاست و بر اباحت عود اجماع
اهل مدینه منقول است و در عود جمله اوتار را شامل کرده اند و نص حرمت از کتاب و سنت در مطلق غنا
و مزامیر ورود نیافته و آنچه در خصوص آن ورود یافته حرمت آن اتفاقی نیست و نه در هیچ زمان
اهل حل و عقد بر حرمت آن اتفاق کرده اند بلکه اختلاف علما قدیماً و حدیثاً در خصوص مزامیر
ثابت است برای اثبات اختلاف مذکور اقوال محدثین و فقها که در تعبیر و تفسیر معازف و مزامیر
آمده از کتاب زواجر فی اختلاف الکبائر تصنیف شیخ ابن حجر عسقلانی محدث معتبر بعبارته در نغمه
عشاق منقول است اعادت آن درینجا موجب طوالت است مگر خلاصه آن اینقدر است که
از نقل اقوال مرویه صاحب زواجر چند امور ثابت است هر که خواهد در ان کتاب به بیند یکی آنکه
آنچه بعضی متاخرین در کتب خود ها اتفاق علما بر حرمت معازف و مزامیر نقل کرده اند آن نقل
صحیح نیست دوم آنکه در تفسیر معازف و مزامیر و اوتار از قدیم اهل علم و لغت مختلف بوده اند اتفاق
آنها بر امر واحد ثابت نیست که آن قطعاً حرام باشد یا حلال سوم آنکه منجمله قدما بطرف حرمت
قلت است و بجانب اباحت کثرت زیرا که بنظر انصاف در اقوال مذکوره تامل خواهند ساخت
خواهد دریافت که مجاهد و ابو محمد و بعضی عراقیون اصرار بر سماع اوتار حرام گفته اند نه مطلق

سماع آن و دراو تار همه مزامیر و معازف را بقول خود داخل کرده اند حتی که دف و عود و بربط و شبابه
را که مصرح الاباحة بالاتفاق اند هم داخل نموده اند و آنچه از قول ابن حزم و عبد الله ابن عمر و عبد الله
ابن جعفر و ماوردی و رویانی و ابن طاهر و حلیمی و رافعی و خطابی و محمد یحیی و حاجرمی علیهم الرضوان
مستفاد میگردد و اتفاق اهل مدینه بران نقل میکنند اینست که عود حلال است و صحیح نشده است در
تحریم آن حدیثی و بحسب قول اهل لغت چنانکه در زواجر است عود شامل ست سائر ذوات الاوتار را
شامل است جمله مزامیر را حتی که شبابه و یراع را نیز که بخصوص آن حدیث نهادن وی صلی الله علیه
وسلم هر دو انگشت را در گوش ور رو یافته و همچنان هر که بدیده تحقیق در اقوال امام حاوی و ابن نجیم
مصنف بحر الرائق که هر یک از انها مقتدای مذهب حنفی و از کبرای دین است نظر خواهد کرد بیقین
خواهد دانست که جمیع آلات بلا غنا چنانکه در معابد کفار و در محفل شراب خواران ناهنجار نواخته شود
حرام است و مع الغنا چنانکه در محافل صوفیه صافیه بلا اقتران مسکرات شرعی حلال است لما مر من
قول الحاوی من ان الملاهی اما حرام کعود و طنبور و معزفة و مزمار و طبل وما الهی بصوت مطرب
اذا انفرد او مکروه وهو ما یزید به الغناء طربا ولم یطرب منفردا کالصنج والقصب یکره مع الغناء لا
وحده انتهی و کذا من قول العمرانی المحرم هو ما یطرب من غیر غناء کعود و طنبور و طبل و مزمار و رباب
وما اشبهها ترجمه برای آنچه گذشت از قول حاوی که از قدمای فقهاست از ینکه تحقیق که آلات لعب
یا حرام است مثل عود و طنبور و معزفه و طبل و مزمار و آنچه در لهو آرد با و از طرب دهنده وقتیکه تفرد
کنند بضرب آن یعنی بغیر غنا نوازند قسم دوم مکروه است و آن اینست که زائد میشود بدان سرود
از روی طرب و طرب نمی دهد منفرد یعنی بغیر غنا مطرب نمی باشد چنانکه جهانجه و بانسلی مکروه است
با غنا نه بغیر غنا تمام شد قول حاوی و همچنین است از قول عمرانی که فقیه معتبر است حرام از قسم غیرها
همانست که طرب دهد بغیر غنا مثل عود و طنبور و طبل و مزمار و رباب و آنچه مشابه باشد بان یعنی این
اقسام بغیر غنا اگر نوازند حرام است و مع الغنا حرام نیست سوال اگر کسی گوید که دف و تار و مزامیر
مخصوص برای ملاهی ست و اختصاص اهل شرب دارد و پس بجهت تشبه بان قوم نیز حرام گفتن
می باید جواب اختصاص اینچیزها به اهل شرک و اهل ملاهی نیست بلکه استعمال و بیع و شری آن
مسلمین را جائز است و باتلاف آن ضمان در شرع لازم می آید بحسب روایات مفصله ذیل قال

صاحب الہدایہ وقال ومن کسر لمسلم بربطاً اوطبلاً اومزماراً او دفاً او اہرق لہ سکراً او منصفاً فہو
ضامن وبیع ہذہ الاشیاء جائز وہذا عند ابی حنیفۃ وقالا . لایضمن ولایجوز بیعہا وقیل لااختلاف
فی الدف وطبل الذی یضرب لہواً فاما طبل الغزات ودف الذی یباح ضربہ فی العرس یضمن
باتلافہ من غیر خلاف من باب الغصب فی شرح الوقایہ ھ وضمن بکسر معزفۃ واراقۃ سکر ومنصف
ش المعزف آلۃ اللہو کالطنبور والمزمار ونحوہما وہذا عند ابی حنیفۃ رحمہ اللہ وعندہما لایضمن و
لایجوز بیعہا وعند ابی حنیفۃ رحمہ اللہ انما یضمن قیمتہ ففی الطنبور یضمن الخشب المنحوت واما طبل الغزات
ودف الذی یباح ضربہ فی العرس فمضمون بالاتفاق ترجمہ شارح مختصر وقایہ میگوید کہ معزف آلہ
بازیست چنانکہ طنبور ومزمار ومانند آن ضامن میشود انسان بہ شکستن آن نزد امام ابوحنیفہ و
صاحبین میگویند کہ ضامن نمیشود وجائز نیست بیع ہمچو اشیا امام صاحب میگویند کہ در شکستن طنبور
قیمت چوب تراشیدہ را ضامن میشود ولیکن بہ شکستن طبل غازیان ودف کہ مباح است نواختن
آن در عرس وشادی ضامن میشود باتلاف آن باتفاق امام وصاحبین وفی المغنی ابن
قدامۃ الملاہی نوعان محرم وہو الالات المطربۃ بلا غناء کالمزمار والطنبور ونحوہ لما روی ابو
امامۃ رض انہ علیہ السلام قال ان اللہ بعثنی رحمۃ للعالمین وامرنی بمحق المعازف والمزامیر والنوع
الثانی مباح وہو الدف فی النکاح وما فی معناہ ما کان من حادث سرور ویکرہ غیرہ فتح القدیر
من باب من لایقبل الشہادۃ ترجمہ ودر کتاب مغنی تصنیف ابن قدامہ است کہ آلات لہو دو قسم اند
یکی حرام وآن مزامیر مطربہ اند کہ نواختہ شوند بغیر غنا چنانکہ نی وطنبور ومثل آن برای حدیثی
کہ روایت کردہ است ابو امامہ رض تحقیق کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود تحقیق اللہ تعالی
برانگیختہ است مرا رحمۃ برای عالمین وحکم کردہ است مرا برای محو کردن معازف ومزامیر
ونوع ثانی از آلات مباح اند چنانکہ دف در نکاح وآنچہ در معنی نکاح باشد از تقریب جدید کہ موجب
سرور باشد ومکروہ است غیر آن روایت میکند آنرا صاحب فتح القدیر در باب من لایقبل
الشہادۃ سوال اگر کسی گوید کہ از احادیث واخبار کہ در دلائل اباحت ذکر کردہ شد سماع دف
از آنحضرت وسماع عود وبربط وطبل غزات وصحاح از صحابہ وتابعین باختلاف اقوال
ثابت گشتہ اما دہل وطبلہ ومردنگ وپکھاوج وسارنگی وستار وطنبورہ وغیر آلات مخترع

اہل ہند که در عہد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود اباحت آن چگونه ثابت شد **جواب** گوئیم که موافق
مذہب حنفی اباحت آن محتاج دلیلی نیست زیرا که بر ضابطه حنفیه اصل در اشیا اباحت است حرمت
ہیچ چیز ثابت نمیشود مگر بورود نص در خصوص آن چنانچه علمای حنفیه در حدیث انکحوا ندرت فاحشه
واعلنوا النکاح بالدفوف تصریح نموده اند که امر برای استحباب وسنیت دف زنی ست والا اباحت
غنا ودف زنی محتاج امر نبود اما بر مذہب شافعی رحمة الله علیه که نزد وی اصل در اشیا حرمت است
احادیث مذکوره وفعل رسول صلی الله علیه وسلم برای اباحت مطلق مزامیر کفایت میکند زیرا که
بورود نص در یک فرد اباحت مطلق ثابت میشود اما دیگر اقسام مزامیر که نص شرعی در حل و
حرمت آن ورود نیافته باشد مسکوت عنه ماند اکثر علمای حنفیه موافق وصول خود برا اباحت آن
قائل شدند وبعضی ساکت ماندند وعلمای شافعیه قیاس خود جاری کرده چیزی که از جنس دف و
طبل وعود وشبابه یافتند باباحت آن تصریح نمودند و در آنچه نهی یافتند ہمچو کوبه وطبل مخنثین که آنرا
ڈھنگی وڈھور گویند آنرا حرام گفتند واز باقی سکوت فرمودند پس مقدمه مزامیر نیز مثل غنا مجتهد فیه برآمد
ونیست انکار در مجتهد فیه **سوال** آنچه نوشتند که مزامیر مقترن بامنکرات شرعی حرام است وبغیر
اقتران منکرات حلال منکرات شرعی کدام کدام که در محافل صوفیه نمیباشد **جواب** مقصود از
اقتران منکرات اینست فعل الاصل نیز باسباب محرمه وعوارض منکره حرام میگردد چنانچه حرمت
نماز در اوقات مکروهه وکراهت عبادت به نیت ریا وسمعه معروف ومشهور است پس غنا که
حال اباحت ونسبت آن ثابت گردید باسباب محرمه وعوارض ممنوعه حرام میگردد وصورات
غنا را در چهار انواع منحصر کرده اند یکی آنکه وجه حرمت در مغنی ومستمع باشد ہمچو سرائیدن زن اجنبیه
روبروی نامحرمان بلا حجاب که آنانرا بخوف فتنه دیدن صورت وشنیدن آواز وی جائز نباشد
بحکم حدیث ابی امامه رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله حرم القنیة وبیعها وثمنها
وتعلیمها والاستماع الیها ترجمه روایت می کند ابوامامه رضی الله عنه از رسول الله
صلی الله علیه وسلم بدرستیکه خدا حرام کرده است زنان سرود کننده را از روی
پیشه چنانکه ڈومنی ها وکسبیان می باشند وحرام کرده است خرید وفروخت
مغنیات را وقیمت آن را وحرام است تعلیم آنها وشنیدن سرود آنها بموجب حدیث

مذکوره شنیدن غنای طوالفان ودیدن رقص وصورت آنها حرام است پس اگر زن جوان سال اجنبیه در پس حجاب سراید یا سنگوچه خواه جاریه مملوکه یا عجوزه که خوف فتنه ونظر شهوت برو نباشد بلا حجاب نیز بسر آیند سماع آنها حرام نخواهد بود کما نقل عن فتاوی البیان عن عثمان رضی الله عنه کانت عنده جاریتان تغنیان فلما کان وقت السحر قال امسکا هذا وقت الاستغفار ترجمه در فتاوی البیان مرویست از حضرت عثمان رضی الله عنه که بودند نزد عثمان رضی الله عنه دو کنیزکان که می سرائیدند پیش وی بشب پس هرگاه وقت سحر میشد میگفت آنها را که حالا سکوت کنید این وقت استغفار است ودر کتاب کشف القناع عن اباحة السماع مذکور است که اول ترمذی بضعف حدیث اشارت کرده وبر تقدیر مراد از فتنه جاریه است که بسرایند برای رجال در مجلس شراب خواری واما غنای جاریه برای مالک خود وهمچنین غنای اجنبیه نزد عدم فتنه پس قائل نیست کسی بدان بتحریم مطلق سماع قسم دوم آنکه وجه حرمت در مسموع باشد یعنی کلامیکه سرائیده شود مشتمل باشد بر مضمونی که سماع آن شرعاً حلال نیست همچو مدح آن حسینه جمیله مغنیه وصفت شراب که هیجان رغبت انگیزد بسوی شراب خواه شعر باشد مسموع مذکور برامانت دین وسوء ظن بنسبت انبیا واولیا چنانچه در فتح القدیر است ان التغنی المحرم ما کان فی اللفظ ما لا یحل کصفة المراة المعینة الحسنة وصفة الخمر المهیج الیها والدیریات والحانات والهجا لمسلم او ذمی اذا اراد المتکلم هجاه لا اذا انشد الشعر للاستشهاد او لیعلم فصاحته وبلاغته ترجمه تحقیق غنائی حرام آن است که باشد در لفظ چیزیکه حلال نیست شنیدن آن شرعاً چنانکه تعریف آن خوبصورت مغنیه ووصف شراب که برانگیزد سماع آن رغبت بطرف شراب یا وصف میخانه وبتخانه یا هجو مسلم یا ذمی وقتیکه اراده کند متکلم تا بن هجو را نه خواندن شعر برای مثال واشتهاد یا برای تعلیم فصاحت وبلاغت قسم سوم اینکه وجه حرمت در مستمع باشد یعنی سامع بهوای نفسانی که شرعاً روا نباشد سماع غنا کند تا بقوت سماع آن هوای حرام در نفس وی بیفزاید چنانکه شاربان خمر بذوق شراب وزانیان بشوق جماع عشاق فساق بیاد معشوقان مجاز وکفار ومشرکین در معابد بتخانه می شنوند در همین اقسام غنا ومزامیر در حدیث شریف نهی آمده که نافهمان آنرا دلیل حرمت غنای مطلق ومزامیر مطلق می پندارند حالا مورد آن مناهی اقسام منکرات شراب وغیره است عن ابی امامة رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله بعثنی رحمة للعالمین وامرنی بمحق المعازف والمزامیر
والاوثان وامر الجاهلیة الی آخره ترجمه گفت ابوامامه گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم بدرستیکه
برانگیخته است خدا مرا رحمت برای عالمین وحکم کرد مرا برای دور کردن معازف ومزامیر واصنام
ورسوم جاهلیت کفر وشرک پس این حدیث دلالت میکند بر حرمت غنا ومعازف ومزامیر که در مجالس
شرب خمر ونشا، وغیره منکرات باشد نه مطلقاً بدلیل آنکه فقهای محققین نیز در روایات خود تمییز
اسباب حرمت نوشته اند چنانچه در شرح بزدوی مسمی بالنووی تصنیف ابوالقاسم محمد ابن عبدالله دمشقی
مرقوم است اعلم ان السماع الذی یختلف علمائنا فی حقه وما کان علی سبیل اللهو واللعب کما یسمع الفساق
وشاربی الخمر وتارک الصلوة فاما من یسمع الغناء وهو صالح دائم الصلوة لا تارک الورد وقرات القرآن
فهو حلال بلا خلاف هکذا فی الشرح الکافی ترجمه بدانکه تحقیق سماع غنائیکه اختلاف کرده علمای
آن غنا همانست بطریق لهو وبازی باشد چنانکه مردم فساق وشراب خواران وبی نمازیان می شنوند
ولیکن کسی که صالح ونماز گذار دائمی باشد ونه تارک نماز وتارک ورد وتارک تلاوت قرآن نباشند
پس سماع برای او حلال است بلا خلاف همچنین حکم است در شرح کافی قسم چهارم آنکه وجه حرمت در
استعمال آلات غنا باشد وآن بدستور می شود که رباب وچنگ وستار وطنبور وبربط وسارنگی
ودهل وغیره مزامیر بغیر غنا نوازند چنانکه رسم کفار ومشرکین از عمائد عرب در ابتدای اسلام بوده است
که بوقت طعام وشراب خواری صرف مزامیر می نواختند والحال نیز در انصاری وسلاطین هند مروج است
که بوقت طعام روشن چوکی می نوازند وهمراه آن غنا نمی باشد موجب حرمت اینکه بحیثیت تحریم
شراب آنچه لوازم ورسوم شراب خواری بود آنهمه را حرام کردند چنانچه ظروف شراب که نقیر ومزفت
ودبا یعنی جام وصراحی وغیره اسباب شراب همه حرام شده بود وشمول آن زدن مزامیر بغیر غنا چنانکه
رسم کفار در ایام جاهلیت بود حرام کردند تا بملاحظه آن شراب یاد نیاید وذوق وطرب مزامیر
رغبت بشراب نه انگیزد وبعد ترقی اسلام که حرمت ونجاست شراب در ذهن مسلمین مستقر گردید حکم شد
که آنچه ظروف وغیره بتبعیت شراب حرام شده بود ودران حرمت ذاتی نبوده است فاستعملوها
پس استعمال کنید بشرطیکه مشابهت بهیئت کفار نباشد چنانچه در کتب فقه باباحت اوانی خمر تصریح آمده است
مگر استعمال آن در نیها بابت نیز اگر مشابه بوضع میخواران باشد ممنوع شد قال صاحب الخ داجراء لک

لو رایت جماعة مجلسا واحضروا آلة الشراب واقداحه وصبوا فیه السکنجبین ونصبوا ساقیا یدور علیهم ویسقاهم ویجیب بعضهم بکلماتهم معتادة بینهم حرم ذلک ترجمه گفته مصنف زاجرو برای همین تشبیه بهیئت میخواری است اگر به بینی تو جماعت مسلمین را که در مجلس حاضر کرده اند ظروف شراب خواری را همچو جام و گیلاس وغیره و باندازند دران سکنجبین و شیر وغیره چیز مباح را و قائم کنند یک ساقی که دور کند بران مسلمانان و جواب دهد بعضی آنها بالفاظیکه عادت میخواران بود حرام است نوشیدن شیر وغیره نیز برای تشبیه کفار علی هذا القیاس اگرچه در مجلس شراب نباشد و مزامیر بغیر غنا نوازند چنانکه می نواختند وقت شراب خواری پس بنابر مزید احتیاط و برای تشبه بآن هیات در مجلس غیر شراب نیز اذن مزامیر بلا غنا حرام کردند فی الفوائد استفتی الامام عین الدین عن سماع صنع فی زماننا مع الالآت قال انه مباح وقال مجتهد العصر والزمان امام فخر الدین شیرازی رحمة الله علیه المزامیر موجدا للاصوات الموزونة فهو بالنظر الی نفسه مباح وذکر الامام انما الحرمة لعلة اخری وهو التذکر عند شرب الخمر لما روی الثقات عن النبی صلی الله علیه وسلم انما حرم الخمر حرم المزامیر اذ الناس یضربون وقت شربهم فحرم ضربه لتذکره ایضا وهو قبیح لمعنی فی غیره فاذا کانت هذه المفقودة یفقد الحرمة ایضا ولهذا یباح ضرب الدف فی الحرب والعرس وضرب الصنج للاوقات الخمس بحیث ان الحکم یتغیر بتغیر العلة واذا کانت النفس متنبهة بالصوت والذکا مشافهة لمشاهدته تعالی فاصوات المزامیر داعیة من الکدر الی الصفا ومرفعة من السفل الی العلی اذا الصوت الحسن وهو قوة الارواح وقوتها فی عالم الملکوت

ترجمه در فتاوی فوائد مرویست که از امام عین الدین استفتا کرده شده بود از سماعی که رواج یافته در زمان ما معه آلات مزامیر گفت امام تحقیق مباح است و گفت مجتهد العصر والزمان امام فخر الدین شیرازی رحمة الله علیه که مزامیر موجد است برای آوازهای موزون پس آن بنظر ذات خود مباح است و ذکر کرده است امام آنکه حرمت در مزامیر بعلت عارضی است و آن تذکر است ترو شرب خمر چنانکه روایت کرده اند راویان معتبر از نبی صلی الله علیه وسلم که حرام شد خمر حرام کرده شد مزامیر زیرا که مردم مینواختند مزامیر را وقت شرب خمر پس حرام کرده شد نواختن آن بسبب یاد دهانیدن

خمر لیس مزامیر قوی هست بعلتی که یافته میشود در غیر آن که شراب ست پس وقتیکه آن علت مفقود خواهد شد
حرمت نیز وهمین جهت مباح است زدن دف در غزا و در شادی و زدن صنج بر اوقات خمسه زیرا که
حکم متغیر میشود بتغیر علت و هرگاه که باشد نفس متنزه با وازکی آماده شود برای مشاهده حقتعالی پس
اصوات مزامیر باعث اند نفس را از کدورت بطرف صفا و رافع است آنرا از پستی بطرف بلندی
زیرا که صوت حسن غذای ارواح است و قوت آن در عالم ملکوت و مطابق روایت مذکوره در
احیاء العلوم امام محمد غزالی زوال حرمت عارضی از مزامیر و ظروف شراب خواری مذکور است و
همچنین در فتاوی ابراهیم شاهی و در فتاوی غیاثیه مرقوم است و در نقل عبارت هر یک طوالت
دانسته گذاشته شد سوال اگر کسی گوید که در مجالس صوفیه امارد خوبصورت و بیریشه می سرایند
والامرد کالنساء مشهور است پس باید که بجای امارد بطبره قسم اول حرام باشد جواب پس اینکه الامرد
کالنساء در حکم تحریم نظر شهوت است یعنی چنانکه نظر به بطرف نساء حرام است همچنان نظر بطرف
امرد حرام است اما نهی از استماع صوت امارد و شنیدن آواز و نظر نیک دیدن خوبرویان وارد نیست
بلکه مولوی جامی قدس سره السامی در نفحات الانس مینویسند که شیخ روزبهان بقلی قدس سره
در کتاب لانوار فی کشف الاسرار آورده است که قوال باید که خوبرو بود که عارفان را در مجمع سماع
بجهت ترویح قلوب سه چیز محتاج اند روائح طیبه و وجه صبیح و صوت ملیح و مطابق آن امام محمد غزالی
رحمة الله علیه در کیمیای سعادت نوشته که آواز زنان عورت نیست همچو روی کودکان لیکن
نگریستن در روی شهوت که جائیکه بیم فتنه باشد حرام است انتهی الحمد لله علی احسانه که محفل سماع
حضرت مولانا از جمیع اقسام منکرات مذکوره خالی و معرا و بشرائط ملزومه شریعت و طریقت آراسته
و محلی میباشد لهذا مستوجب رحمت رحمان است آغاز عرس سرایا قدس حضرت مولانا قدس سره
این بود سال اول در ماه شوال بین الاصحاب شورای فی امیعنی شد که مولانا قدس سره العزیز
اقسام ثلاثه عرس بیان کرده اند برای عرس شریف کدام قسم اختیار کرده شود اکثر یاران گفتند
که چون عالم توکل است و هیچکدام والی وارث مولانا نیست درینحالت بجز قسم ادنی که نیک و بد
شود دیگر صورت بنظر نمی آید کمترین خدام گفت که برای قسم ادنی دلم اقبال نمیکند و اغلب که
پسند حضور نباشد و در قسم اعلی تبرابری امام حسین علی نبینا و علیه السلام است اندرین حال

بر خیر الامور اوسطها عمل باید کرد علاوه بر حکم حدیث دران تقلید پیران پیر حضرت خواجه بزرگ اجمیری
علیه التحیة والسلام است که از یکم رجب تا ششم روز وصال در اجمیر شریف ایام عرس مقرر اند و حسن اتفاق
اینکه تاریخ وصال حضرت مولانا نیز ششم ذیقعده واقع گشته پس از یکم تا ششم ایام عرس قرار داده
رقعجات بطور اشتهار از شاهجهان آباد تا اله آباد و بنارس بسبیل ڈاک ترسیل یافت و بعد نماز
جمعه که اکثر مریدین سکنه لکهنؤ حاضر بودند اعلام کردم که حضرت مولانا بمقتضای کمال توکل کار حیات
و وفات خود را سپرد خدا فرمودند مصرعه خدا خود میر سامانست اسباب توکل را * لیکن باقتضای
نقصان همت و لازمه بشریت مستحسن مینماید که انچه مریدین و مخلصین شهر روز معین فاتحه و نیاز حضرت
مرگور باشند آنمقدار حسب مقدور خود بدوکان شیخ هنیگا و محمد بخش مودی سرکار رحمانی جمع ساخته
تا اتمام عرس لیل و نهار حاضر مانده یکجا خورد و نوش نمایند تا اختتام عرس لنگر و مطبخ رحمانی
بر عام و خاص جاری ماند و بجز اوقات نماز و خوردن طعام شبانه روز هنگامه سماع گرم باشد
اخوی خلیفه فتح علی شاه صاحب و اکثر خیر اندیشان این رای پسند فرمودند و بعضی عقلا گفتند
که در حالت توکل و بی سامانی دعوت عامه و محفل مستمره تا شش یوم شبانه روز از قسم محالات
عقلیست و بعضی صاحبان بدگمانی بردند که مولوی نور الله و خلیفه صاحب تدبیر جمع کردن روپیه
برای خود ها کرده اند لیکن دریافت کردم که تجویز مذکور حضور مرشدنا و مولانا پسند و منظور
گردیدگفتم ع غرض ز دنیا و عقبی قبول خدمت تست * بر دغیچه باک است اگر پسند توام *
کتاب لندن و ربطه فهرست بقید اسمای مریدین طیار کردم هر کدام مرید و مخلص باشنده شهر
هرچه بنام عرس آورد دران کتاب نوشته از دست خلیفه صاحب بدوکان مودی مذکور جمع
کنانیدم از شیخ مودی گفته شد که جنس تخمیناً دو صد روپیه یومیه گرفته خواهد شد و سوای مطرب
هر روزه تو مال هزار روپیه سرمایه دوکان داشته باشی چون شیخ هنیگا نیز مرید و معتقد بود و
سایبان تیار پٹی مسجد در عین ایام عرس از نزد خود طیار کرده صد من برنج نفیس مائده وآرد
و شکر و روغن وغیره موجود و مهیا نموده اذن عام داد که هر قدر صرف شود برای خوشنودی
روح حضرت بکشاده پیشانی صرف سازند از عنایت مولانا همه چیز موجود دلدم چون منجمله مریدین
شهر چند کسان ذی مقدور و با همت نیز بودند آنها صدها روپیه برای جمع کردن در دوکان مذکور

آوردند دران زمره محمد نذر علی خان بهادر و غلام حسین تاجر لشه نا و قاسم علی و حسن علی و یوسف علی
وغیره اقربای او و منشی رام دیال و کشن دیال پسران لاله لکهن لال سابق الذکر و چودهرے
سرفراز احمد رئیس ردولی و سید کرامت حسین صاحب همشیره زاده سید غلام علیخان بهادر از رؤسای
عظام رای بریلی و مولوی حافظ کرم احمد صاحب خیرآبادی میر منشی بیت الوزارت شاه اوده
از جمله معتقدین باخلاص که از ده دوازده سال شریک عرس میشود بعقیدت مریدانه مدام
حاضرباش درگاه عالم پناه است مسماة چهوٹی خانم عرف چهوٹے صاحب قوم افغان نسبت وطن
قدیم بزرگانش پشاور و مولدش شاهجهان آباد بعد فوت شوهر همقوم خود از شاهجهان آباد برآمده
بطرف عظیم آباد وغیره دیار مشرق سیاحت کرد با مستر بان نامی انگریز جلیل القدر اتفاق مناکحت
افتاد و ازو فرزندی پیدا شد که ملازم سرکار کمپنی است و مبلغ   روپیه مشاهره ماهوار خودش
سید به بعد فوت شوهر ثانی مذکور تارک الدنیا شد در کوڑه جهان آباد با سید بدر الدین شاه قادری
عقد بیعت نمود چندگاه استفاده برداشته حسن نیت و صدق طویت بخدمت اولیا و فقرا پیدا کرد
و پارسا گردید چنانچه از زمان ورود لکهنو در هر دو درگاه حضرت مولانا و جناب مخدوم شاه مینا
صاحب قدس سرهما همیشه حاضر میباشد و مبلغ یک یک صد روپیه در هر دو عرس نذر میکند و سوای
آن در هر سال دو سه محفل عام و بذل طعام بخوبی تمام میکند و مشغولی نماز و روزه و ذکر و شغل
درویشانه محمود الاوقات است عاقبتش محمود باد فقط بخدمت صاحبین مذکورین گفته شد
که تجویز فراهمی نذور برای کسانی بود که مصارف یکروزه براسه کردن نمی توانند و شما هر یک از
فضل الهی استطاعت عرس مستقل میدارند برای شما مصلحت اینست که تاریخ ششم برای خلیفه صاحب
گذاشته دیگر پنج روز را باهمدیگر تقسیم کرده حسب دلخواه انصرام سعادت عرس نمایند چنانچه شب و روز
اول میان غلام حسین مذکور و تا تاریخ دوم و سوم لاله لکهن لال و چهارم و پنجم محمد نذر علی خان
نامزد خود ها ساختند و دیگر صاحبان در تاریخ ششم شریک خلیفه صاحب شدند در تاریخ اول غلام حسین
مزبور مستدعی دستور العمل شد فهرست ضروریات مفصله ذیل نوشته دادم

طعام جمله اقسام دریکوقت [illegible] من برای روشنی چهار و نیم بتی موم [illegible] بار کنول [illegible] و قنادیل [illegible] نیل چراغان [illegible]
جوڑه های سبز برای سادات [illegible] جوڑه جوڑه های سبز برای مشایخ و بیچال [illegible] انعام جوگیها قوالان [illegible] به مصارف نوبتجا:

مصارف سبیل آب برای ہنود و مسلمین علیٰحدہ گانہ مصارف حقہ و تماکو و پان مصرف گلہا و بخور و عطریات در نعمت خانہ سفرہ ہمہ اقسام بقدر پنجاہ پنجاہ مردم ہر وقت مہیا ماند کہ علی سبیل الدبلتہ تناول میکردہ باشند غلام حسین آنچنان مرید باہمت بود کہ در بازے خود قریب یا نصف روپیہ صرف نمود و ہمہ سامان بخوبی مہیا داشت و علاوہ بر بدات مذکورہ در محفل سماع قوالان را از خطیر انعام داد معہ محمد اسمعیل فرزند خود و دیگر اقربا تا آخر عرس حاضر ماند خدمتش مقبول شد حتی کہ زیر دیوار شرقی مقبرہ شریف مدفون گردید خدا لیش بیامرزد بعد فوتش محمد اسمعیل بر خدمت موروثی والد خود قائم است حذا دائم قائم دارد بعد غلام حسین نوبت محمد نذر علی خان بہادر رسید ایشان در ہمہ سامان بر غلام حسین افزایش کردند چنانچہ در طعام شیرمال و باقرخانی و پلاو و بریانی و یخنی و شنجن و قورمہ و کباب و فیرنی و ماقوتی و بورانی و اچار و مربا و آب سرد ہمہ لوازم شاہانہ تمام روز و تمام شب موجود و مہیا بود و در خیمہ نعمت خانہ ہر وقت دستر خوان پنجاہ پنجاہ مردم از ہمہ اقسام فی بخش جیدہ میداشت کہ در نصیب یک آدم چہار کسان سیر میشدند و مہمانان بیرونی را خوانہای خاص بعد نماز فجر و بعد نماز مغرب در فرودگاہ ہر یک میرسید بعد محمد نذر علیخان بہادر از طرف لالہ مکھن لال صاحب ہمہ مصارف عرس در ابتدای یکروز میشد بعد رفتن محمد نذر علیخان بطرف الہ آباد دور دوم بکمال وسعت و نفاست میشود و بتاریخ پنجم و ششم از طرف خلیفہ نان و قلیہ و پلاو و فیرنی و دو لیموی بی نمک کہ خاصہ حضرت مولانا بود و بجملہ فضا محفل و مہمانان بیرونی ہر دو وقت و بخانہ ہمہ مشائخ و روسای شہر تقسیم میشود و بتاریخ پنجم و ششم اگرچہ در عرس اول بعد تاریخ ششم میرزا میڈو بیگ و لد عبد اللہ بیگ و راجہ درشن سنگھ و غیرہ عمائد و ارکان سلطنت استدعا نمودہ یک یک روز بنام خود تا گرفتند و عرس کردند و کشان کشان نوبت بدہ روز رسید در آن زمان نواب منتظم الدولہ مہدی علیخان بہادر وزیر الممالک بودند از روی پرچہ ہای اخبار شان و شوکت عرس دریافتہ متعجب شدند کہ فقیر غریب الوطن و متوکل محض را بدون اسباب معاش اینقدر جاہ و جلال است بعضے خوشامد گویان بہادر ممدوح نیز گفتند کہ در زمین احاطہ عنایت کردہ جناب اینچنین ہنگامہ و بدعتہای خلاف طریق امامیہ میشود گناہ آن عائد بشما خواہد شد بلکہ ادراہ خلاف نمائی انہم ظاہر کردند کہ در مسجد مولانا سماع غنا و رقص صوفیان میشود بہادر ممدوح بنام مرزا اسپنا بیگ

کوتوال حکم نوشتند که محفل سماع را از مسجد و درگاه مولوی عبد الرحمان مسدود سازند و از قوالان مچلکه ها
بگیرند که سرود حرام کردن نتوانند چنانچه کوتوال مذکور که معتقد مولانا و مخلص کاتب الحروف بود نزد من
شقه بر مضمون حکم مذکور مطلع گردانید گفتم که من بدخواه منتظم الدوله نیستم بلکه ایشان مرا نیز خیرخواه
میدانند لیکن اینقدر از طرف من عرض کرده دهند که کسانی این مشوره بجناب والا داده اند آنها زوال
شما میخواهند باعث وزارت شما بنظر رفاه خلائق حضرت مولانا هستند گو باور نباشد صلاح دوستانه است
که در مقدمه دخل نفرمایند ـ گر نباید بگوش رغبت کس * بر رسولان بلاغ باشد و بس * حضرت ایشان بلکه
گفت که بخاطر من سماع غنا امروز ملتوی دارند من عرض میکنم که تعمیل حکم کرده شد بعد ازان پیاده شما
رسانیده آنچه مناسب است که از طرف خود نیز عرض خواهم ساخت چون از ده روز شبانه روز نوای سماع
و گلوی قوالان نیز گرفته شده بود بر ملا گفتم که امروز مهلت ضرور است انشاء الله تعالی فردا بعد نماز جمعه
شروع خواهد شد همان روز شب جمعه چوبدار منتظم الدوله آمده اذن عام رسانید که موافق معمول آنجا
سماع و غنا هرچه میشود شده باشد ما را اصلا تعرض و مزاحمت نیست عند التحقیق سبب آن چنین معلوم شد
که منتظم الدوله از بعضی مقربان خود حکایت کردند که کمبوهان فی الحقیقت دشمن جانی من هستند مرا مشوره
دادند که از خانقاه مولوی عبد الرحمان صاحب بدعت موقوف کنانم چنانچه حکم انسداد بنام کوتوال
دادم و برای قیلوله دراز شدم همچو خواب دو بزرگ روبروی من آمده بصورت غضبناک نمود
شدند و گفتند ای دشمن جان خود از مکان مولانا عبد الرحمان حکم را فی الحال [illegible] من عذر کردم که
معاف فرمائید آینده خطا نخواهد شد آن زمان از نظر من غائب شدند چنانچه فوراً حکم منسوخی
حکم سابق بکوتوال نیز گفته فرستادند و معرفت چوبدار خود در خانقاه نیز حکم رسانیدند بدین منوال
بیست و دو سال گذشت ـ بهشت مجلس بران قرار که بود * بهشت مطربان ترانه سنج
لمعه سوم در وقایه ارتحال سبحان الذی بیده ملکوت کل شی و الیه ترجعون ـ دنیا حادثه
جانسوز و پیش آمد واقعه غم اندوز ارتحال فرد و قطب زمان غوث و مغیث جهان و جهانیان حضرت
مولانا سیدنا شاه عبد الرحمان علیه الرحمة و الغفران بالاجمال برین منوال است که هرچند عارضه ورم
اعضا و ماده استسقا از سابق بود مگر از غره ذیقعده ۱۲۴۵ هجری یوم یکشنبه مزاج مقدس بسبب عروض
بخار زیاده تر از جاده اعتدال منحرف گردید چنانکه معمولات شب خیزی به نماز ادا کرده [illegible]

امامت نماز فجر دوشنبه بهزار وقت ادا فرمودند بعد ازین حسب معمول قصد درس مثنوی شریف و
کلام الله مجید کردند مگر حواس و اعضا در قابو نبودند ناچار بر بستر استراحت افتاده کلمات یاس
از زندگی بزبان مبارک راندند و آب شوربه خواستند چون عروض سقطر ورم و استسقا تامل کردند مضمون
ع بیار باده که مینای عمر لبریز است ۞ مریض را دم آخر چه جای پرهیز است ۞ بر زبان مبارک گذشت
ظن غالب گشت که دوشنبه نزد حضرت محبوب ترین ایام است شاید امروز روز کوچ باشد بعده زبان
از گفتگو فرو بسته مشغول بذکر قلبی شدند اسهال و حمی اشتداد گرفت و ورم رو بکمی آورده و بیهوشی
ظاهری غلبه کرد معهذا هرگاه وقت نماز می آمد نام نماز شنیده بر می خاستند وضو یا تیمم کرده رو بقبله نشسته
و ادای رکوع و سجود آخر به اشارت هر یک رکن می پرداختند و برای امامت نماز ظهر دوشنبه کمترین
خدام محمد نور الله را امر کردند از آنوقت نماز جماعت از آنحضرت ادا شدن نتوانست و بنماز باطن که
معراج العاشقین است مستغرق شدند تا صبح آن روز دوشنبه مکان احاطه ملحقه مسجد که از منتظم الدوله
بقیمت مبلغ دو هزار روپیه خرید شده به دستور سابق بود یعنی اندرونش چند قطعه مکانات پخته و خام
و در هر یک قطعه چاه واقع و زمین آن از صحن مسجد بقدر دو نیم یا که سه ذرعه پستی داشت مرکوز خاطر
حضرت بود که کلی مکانات احاطه از بیخ و بن برکنده زمین آن هموار و برابر صحن مسجد کرده شود و آنچنان
بود که با وصف صرف در خطیر کم از عشره امکان نداشت از کرامت آنحضرت آن روز دوشنبه محمد نذر علی خان
سجاده دار و داروغه اصطبل سلطانی که مرید حضرت است چند کسان بیلداران و مزدوران طلبیده به
کندن مکانات مذکوره متعین ساخت و خود نیز بدان خدمت کمر بسته استاد و من بعد صدها مردم
از زنان و مرد و برنا و پیر از غیب در بنکار مشغول شدند در عرصه دو نیم پاس همه مکانات را از بیخ و بن
برکنده چوب و خشت آن علحده نموده وچه بچه ها انباشته زمین برابر صحن مسجد هموار کرده تخته فرد و بس
آئین آراستند باغبانان شهر از خود دویده بیلچه ها کشیده تمام زمین را آینه رو ساختند و سقه های
بیشمار در رسیده آبپاشی قرار واقعی کردند و محاذی در وسط صحن مسجد مکان قبر شریف تجویز نموده بران
شامیانه نافه سبز ایستاده کردند و در عرصه وقت عصر آمد چون برای نماز عصر تهیه کردیم پرسیدند
که امروز پنجشنبه است مولوی محمد قدرت الله بیگ از صوفیان حضار عرض کرده که امروز دوشنبه بود
ازین گرویدند شب سه شنبه آغاز شده بران سکوت فرموده نماز عصر به اشارت گذرانیدند ازین پس تنفس

همه کسان را یقین گردید که انتظار جمعه خواهند کشید درین ایام غلبهٔ استغراق چند امور نادر بظهور رسید که موجب حیرت حضار گردید اول اینکه مرزا کلن بیگ صاحب مهونوی که از مریدان قدیم و مخلصان صمیم اند بربالین مبارک حاضر بودند بدل خود گفتند که من قصیده برده حفظ کرده بودم افسوس است که اینقدر مهلت نیافتم که بسمع مبارک حضرت رسانیده اجازت تکمیل بگیرم حضرت مولانا درانحالت بیهوشی برخطره شان مشرف شده فرمودند که مرزا کلن بیگ گر قصیده یاد کرده اید بخوانید تا بشنوم حسب الایما مرزا موصوف قرات آن شروع نمودند ارشاد شد آنچنان بترتیل و تدریج بخوانید که من میخوانم چنانچه بیت اول قصیده تبرکاً بکمال تانی و ترتیل خوانده نشان دادند و عند القرات هر جا که غلطی بود صحیح کردند بعده ارشاد کردند که اجازت قصیده طیبه با ایشان و اولاد ایشان و جمله مریدان و طالبان و دوستان خود دادم اجازةً کاملةً و شاملةً متعدیةً الی یوم القیامة دوم اینکه سحر آن شب مرزای ممدوح بحضور عرض کردند که خداوند نعمت هر وقت برزبان مبارک می رانند که اجل ما در رسیده است و بدنسبت ما غلامان چنین است ؎ هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ✽ ثبت است بر جریده عالم دوام ما ✽ فرمودند بلی ثبت است بر جریده عالم دوام ما و این مصرع تا دیر مکرر برزبان مبارک رفت میان اسد الله صاحب مرید و تلمیذ خاص که بخدمت چپی دستاویاکوبی اختصاص کلی داشتند بخوش آوازی خود غزل حافظ علیه الرحمه غزل ساقی بنور باده برافروز جام ما ✽ مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما ✽ خواندند بر تکرار ؎ هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ✽ ثبت است بر جریده عالم دوام ما ✽ کیفیتی ماند که ما دانیم و دل ✽ و چنان مفهوم شد که حضرت ناصبوری عشاق در مهاجرت خود دریافته افاضت تسلیه و تسکین و ایجاد قوة تحمل و تمکین بر قلوب حضار می کنند حتا که بعد وقوع واقعه همان همت علیای آن قطب الواصلین مهجورین بیقرار و مریدین سوگوار را دستگیری فرمود و الا کسی را چه اختیار نداشت ؎ ہوئے نہ حول و قوۃ اگر تیرے درمیاں ✽ جو ہم سے ہو سکے سو ہے کیسے کبھو ہو ✽ سوم اینکه بروز سه شنبه در حجره تشریف داشتند بوقت زوال دو بهر تغیر حال مفهوم شد کمترین خدام محمد نور الله گذارش کرد که پیر و مرشد را خوب معلوم است که در مرض الموت پیغمبر علیه الصلوة والسلام با خالق اکبر سبحانه بتوسط حضرت جبرئیل علیه السلام چه قسم سوال و جواب داشتند و ما را سکه از طرف است خود اطمینان کلی حاصل نکردند اقبال نقل از یخیالم نه فرمودند پس قبله و کعبه را که بر قدم

رسول صلی الله علیه وسلم هستند نیز می باید که بدون اطمینان نجاح و فلاح جمله متوسلان اقبال اجابت
از ایشان نفرمایند بعد تامل ارشاد کردند برای متوسلان و دوستان بل برای دشمنان خود نیز این
بیت عرض کردیم ؎ دوستان را کجا کنی محروم ٭ تو که با دشمنان نظر داری ٭ همدران روز در حجره
تشریف میداشتند کمترین خدام محمد نور الله دست حق پرست گرفته نبض می دید از راه کرامت فرمودند
که مولوی صاحب ما خواهند بود عرض کردم بلی غلام حضور است از راه شفقت ارشاد شد که مثل مولوی صاحب
کجا پیدا خواهند شد رحمة للعالمین است مصرعه هست و انا رحمة للعالمین ٭ کمترین گذارش کرد ؎
ترا همچو بنده بیفتد بسی ٭ مرا همچو تو خواجه نباشد کسی ٭ این سخن شنیده چشم پر آب شده مستغرق شدند
بعد ادای نماز سه شنبه معمول قدیم بوده است که تا اذان عشا رو بقبله نشسته مراقب می شدند آن روز
نیز موافق عادت قدیم بغیر تکیه و بلا اعانت غیری بقصد مراقبه نشستند از بسکه اعضا در قابو بودند سر
مبارک مائل بزمین می شد هر چند عرض کرده شد که در نماز عشا دیر است حضور تا رسیدن عشا بر بستر
دراز شوند بقبول نیفتاد هرگاه تیقن گشت که خلاف معمول بدون فراغ عشا استراحت نخواهند فرمود
بنده محمد نور الله اذان خوانده کلوخ تیمم بحضور پیش کرده در عین غفلت و بیهوشی دست کشیده فرمودند
که هنوز وقت عشا نرسیده است معروض شد که اذان عشا خوانده اند ارشاد کردند که قبل از وقت
شده است عند التحقیق معلوم شد که فی الحقیقت اذان قبل از وقت شده بود همه حضار متعجب شده
گفتند سبحان الله پاسداری اوقات در عین بیهوشی اینست خوشا بحال بیداری و هوشیاری
روز چهارشنبه تخمینا یک پاس روز بر آمده در حجره شریف بحالت استغراق دراز بودند یکبار برخاسته
نشستند و حالت جذبه آنوقت غلبه کرد درانحالت گویا بخدا خطاب کرده میگفتند تخفف عنا
یوما من العذاب چرا منظور نشد در تخفیف یک روز چه نقصان بود و این کلمه را مکرر سه کرر بر زبان
راندند بعده در جوش آمده گفتند که کجاست دوزخ تو مرا بیندازد دران تا سرد گردانم آنرا بعده رنگ
چهره سرخ گردید از جلال دست بالا کرده فرمودند که مرا برخیزانید چنانچه باعانت شاه هدایت احمد
صاحب و فتح علی شاه صاحب وغیره حضار برخاسته ایستاده شدند و فرمودند که مرا ببرید پرسیدیم
که کجا بریم ارشاد شد که در دوزخ از اندرون حجره باعانت مردم تا صحن مسجد آمده نشستند و باز
برخاسته در حجره رفتند و باز در صحن آمده گفتند من نمی یابم دوزخ را تا سرد گردانم بعد این حرکت

در حجره رفته بر بستر افتاده بیخود شدند رنگ چهره شریف زرد گردید و جبین عرق کرد اینچنین حالت حضرت گاهی
ندیده بودیم فقط همان روز بین المغرب والعشا کمترین خدام محمد نور الله را یاد کرده ارشاد فرمودند که افوض امری
الی الله ان الله بصیر بالعباد سه مرتبه از زبان مبارک خود فرمودند و سه مرتبه از زبان بنده گویانیدند
التسلیم بجا آوردم چون آیت مذکوره ورد خاص بود و بجای نام و مهر همین آیت مکتوب و مرسوم میشد بعد وصال
شریف تامل کردم همین کلمه افوض امری الی الله تاریخ سال نقل یعنی ۱۲۸۴ هجری ملا کم و کاست
بر آمد و دانستم که تعلیم آنوقت نیز اشارت باین معنی بوده است سه ۵ هست اشارات محمد المراد ؛
گل کشاد و اندر کشاد و اندر کشاد ؛ یوم پنجشنبه گونه افاقت شده بود بعد وضوء از نماز فجر فراغت کرده فرمودند
که اینوقت درس مثنوی شریف در مسجد معمول است ما را همینجا ببرند هر چند عذر بیطاقتی کرده شد فرمودند
که آب حیات ما مثنوی است چنانچه در مسجد آورده و بقبله نشانیدند میان عزیز الله و اسد الله و عظیم الله و
محمد نور الله چهار کسان مثنوی خوان اند که سبق گرفته بعد سبق معمول قریب محمد حجام حاضر شده گذارش کرد که امروز پنجشنبه معمول اصلاح
حجامت است فرمودند بسم الله چنانچه اصلاح بخوبی تمام شد من بعد بحجره برفتند آخر روز پنجشنبه
حضرت را در صحن مسجد بر بستر خوابانیده اذن عام زیارت بمردم دادند چنانچه تمام شب تمام روز
جوق جوق خلائق از مرد و زن و شیعه و سنی و هنود برای زیارت و بیعت می آمدند دگل و تحریر شان
راحدی و نهایتی نبود چون حضرت را طاقت ایجاب و قبول حین البیعت نماند میان فتح علی شاه
و گاه محمد نور الله دست حضرت بدست مرید داده ایجاب و قبول می کنانیدند و حین لا افاقت
لفظ مبارکباد بزبان حق ترجمان خود ادا می کردند و مرید را بمجرد بیعت حالت گریه و زاری پیدا میشد
همدران شب بخاطر بنده محمد نور الله گذشت که امشب یکهزار و یکصد مرتبه درود و صلی الله علی حبیبه
محمد و آله و صحبه و سلم معمول جناب مولانا بود می باید که امشب نیز قضا نشود و کالتا ادا باید کنانید
چنانچه میان فتح علی شاه را گفتم که تسبیح گرفته درود معمولی از طرف حضرت مولانا بخوانید و من نیز شروع
کردم و محمد غوث خادم خاص را نیز بدان اشاره کردم هر سه کسان گرد پیش حضرت نشسته
درود میخواندیم و درین ضمن منشی غلام ابراهیم برادر ثانی شمس السهارنپوری یکی از مریدان جناب
سید احمد صاحب غازی که از چند ماه در احاطه مذکوره اقامت دارند بلیغم پاس شب گذشته
بحالت غنودگی دیدند که سواری شخصی عظیم الشان جلیل القدر ناگاه در احاطه در رسیده شیخ نموده

از مردم همراهی پرسید که سواری کیست گفتند رسول صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم برای دیدن مولوی
شهدا احمدان تشریف آورده‌اند منشی مذکور میگوید که باستماع اینخبر در مکان مذکور بطرف مسجد دویدم معاینه
کردم که بلندی سنگ ره چبوتره شرقی مسجد است حضرت مربع نشسته‌اند واز تابانی چهره مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم حوالی چبوتره روشن وتابان گردید خواستم که خود را زیر قدم مبارکش
اندازم فوراً از نظر غائب شدند چنانچه منشی مذکور از خواب فوراً برخاسته در مسجد آمده به غایت
تحیر داشت ودست مردم همنار گرفته نشان میداد که والله بالله همین وقت حضرت صلی الله علیه
وسلم را فلان جا نشسته دیده‌ام فقط اطبا وحکمای شهری آمدند اینحالت ونبض ملاحظه کرده متحیر
میشدند که نبض قوی مثل صحیح البدن وروح شادان بی رنج ونبرگ است پس تعطل حواس
از ادراک ظاهر چرا است چون هر دم حضرت را خیال نماز بود واستقبال قبله هر وقت میخواستند
لهذا بستر خواب شرقاً وغرباً گسترده شده بود تا به مجرد برخاست رو بقبله نشستند لیکن حضرت بران بستر
خواب نکردند با وصف بیهوشی از نماز مغرب تا عشا نشسته ماندند بعد فراغ عشا خواستیم که بهمان
حال و باز شوند سه مرتبه که غلطانیدم پا کشیده برخاستند بسبب اینکه پا بطرف قبله دراز میشدند ناگاه
بستر را جنوباً وشمالاً گستردیم استراحت به اطمینان فرمودند آخر شب حفاظ گرد اگرد نشسته تلاوت
سوره یسین وسوره ملک وغیره تا وقت اشراق کردند باستماع قرآن سکوت از ذکر جهر هم گردید
مردم دانستند که روح منتقل شد چون نبض بدستور بود بنده درگاه محمد نور الله در گوش آواز بلند عرض کرد
که روز جمعه است تهیه غسل ونماز هست یا نه از کمال بشاشت چشم وا کرده فرمودند که مرا برخیزانید
وهر دو دست بالا کرده اراده نشست نمودند بادنی اعانت چنان سبک وشاد برخاسته نشستند
که گویا همین وقت خفته بودند وآب برای وضو طلب کردند کلوخ تیمم پیش نموده شد آنرا دست
زده اشارت بطلب آب فرمودند چون طشت وآب وضو آوردند خواهش مسواک معلوم شد
چنانچه محمد نور الله مسواک پیش گرفته بترتیب واستیعاب تمام وضو میکنانید وادعیه ماثوره باواز
بلند میخواند وکلمه شهادت حضرت بزبان خود میگفتند پس از تکمیل وضو حضرت بر بستر دراز شده
باز مستغرق گشتند وبه قوالان اشارت رفت تا کلام حمد وثنا ونعت رسول خدا صلی الله علیه
وسلم تا یکپاس روز برآمده [illegible] سجده قرا گرد اگرد ایستاده سوره قرآنی با لحان تمام تا دهم

خواندند بعد نماز جمعه شاه هدایت احمد صاحبزاده شیخ العالم قدس سره و مولوی محمد احمد جانشین
مولوی انوار الحق وغیره مشائخ کرام گرد حضرت بطور حلقه نشسته ذکر جهر شروع کردند در نیم صحبه جسم مبارک
نیمسرد شد مگر ذکر قلب و حرکت نبض بدستور جاری بود درینجا است کنند بدان قبر و طیاری مکان غسل
وغیره شروع کنانیده شد همه مردم موافق و مخالف را خطره ایمنی منظور گردید که حضرت رضی الله عنه
انتظار جمعه میداشتند جمعه آخر میشود و همچو خطور این خطر هر دو چشم وا کرده خمیازه گرفتند شعله نورانیے
بر چهره مقدس مستولی گردید که نظر بینندگان تاب دیدنش نیاورد بعده چشم حق بین اندک باز کرده
زیر لب لفظ الله گفتند **نظم** این گفت و زگفتار خموش شد ۞ از شربت وصل جرعه نوشید نیز
از حد استقامت افتاد ۞ طبع از روش سلامت افتاد ۞ ابر زمین سیاه برخاست ۞ کز سینه برق آه
برخاست ۞ روزم زفراق بر سر آمد ۞ کین روز به بخت من در آمد ۞ در خاک نشاندن نگار ره ۞
افتاد خزان بنو بهارم ۞ تو بگذری و مرا گذاری ۞ اینست طریق دوستداری ۞ هر چند جهان همه
خیال است ۞ در خواب و خیال ما مثال است ۞ خود گو که بخیال چون شکیبم ۞ خود را بخیال چون فریبم
بی وصل تو زندگانیم چیست ۞ صد خنده مرگ بر چنان زیست ۞ نقش غم تست در سرشتم ۞ زان لک
چه کند بسر نوشتم ۞ آنرا که شد این فسانه در گوش ۞ شد خواب ز دیده اش فراموش **ه** ای جان
صد هزار چو ما وقف جان تو ۞ هر دم هزار تحفه ز ما بر روان تو ۞ بمجرد رجوع روح بعالم قدس که یکپاس روز
باقی مانده یوم جمعه و ششم ذیقعده سنه ۱۲۴۵ هجری اتفاق افتاد عالم ته و بالا گردیده و صدای فریاد
و فغان بعرش برین رسیده بخوف هلاکت و بیتابی حضار جسد مطهر را معه بستر خواب بعجلت برداشته
در حجره خاص بردیم بعد تغسیل و تکفین بر سر جنازه نهاده خواستیم که درون مسجد نماز خوانده بر قبر
که درون احاطه و بیرون صحن مسجد طیار بود ببریم جنازه بلند از دستها شده بطرف شرق که در انجا
قریب ده هزار مردم مشتاق قدمبوس و دست بوس ایستاده بودند روان گردید هر چند ما مردم
بطرف مسجد میکشیدیم بر ضبط و اعاده آن هیچ کس قدرت نیافت بطرفة العین در تمام احاطه
و گرد قبر گردیده باز در مسجد پیش محراب رسید والله بالله که این حرکت قسری خلاف مراد ما همه
حاملین جنازه بود درین حرکت کمتر کسی باشد که دست او بر سر جنازه یا چادر که بالای آن بود رسیده باشد
بعد نماز جنازه و عمل اسقاط مرقد و مضجع را بسپردن جسد مطهر منقشی و منور ساختند و خواهی حضار

جنازه هزارها مردم آماده نماز در شوارع وطرق ایستاده بودند هرکدام هرجا که بروقت نماز آگهی یافت
رو بقبله شده نماز گذارده چنانچه سه حلقه صوفیان کرام حافظ سید محمد علی صاحب که راه تا احاطه نیافتند
در مسجد مخدوم شاه مینا قدس سره بجماعت کثیره نماز جنازه ادا کردند و بعضی مردم بعد دفن تا روز دوم
سه چهار شریف آمده نماز میگذاردند شانزده ختم کلام الله و سه لک و پنجاه هزار کلمه طیبه و صدها ختم دلائل الخیرات
ثواب [illegible] الحول که قریب پانصد مردم گذارده بودند بمجرد دفن نیاز کرده شد هرچند در مرض الموت
تا تجهیز و تکفین کرامات وخرق عادات نمایان برخواص وعوام ظاهر شدند لیکن اظهار و شمار آن
کرده نمیشود تا خاطری نلغزد و بسبب سوءظن مقهور قهر الهی نگردد و بعد دفن آن تخته زمین که پیشتر بنهایت
منحوس و منکوب و موحش و ظلمانی محض بود مطلع اشراق غیبی و مطرح انوار لاریبی گردید
کمال دلکشا و مسرت افزا و نهایت مسعود و نورانی گشت چنانچه شبانه روز هجوم زوار و طواف گرد
مرقد منور مهیا شده عالمی از اهل حاجات و نیاز رجوع آورده بمراد دل کامیاب میگردد و تمام شب
روشنی شمع و قنادیل و تلاوت قرآن و ذکر تسبیح و تهلیل بر قبر شریف آن [illegible] مکان مهیا شد بروز یکشنبه
بتقریب سوم آنقدر اجتماع مسلمین شد که در احصا نمی آید خلاصه اینکه دوصد و سی و چهار ختم کلام الله و
صدها ختم دلائل الخیرات و قریب پنجاه لک کلمه طیبه و لکها درود که فرد آن اکثر مردم نویسانیده بودند و
بسیاری را نوبت نویسانیدن نرسید بوقت فاتحه نیاز گردید و جمله مشائخ شهر فراهم شده میان فتح علی شاه
صاحب راجبه و عمامه حضرت و دستار تبرک درگاه عالم پناه حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبد الحق ردولوی
که صاحبزاده شان شاه هدایت احمد صاحب آورده بودند پوشانیده بر سجاده حضرت مولانا نشانیدند
و مریدان و متوسلان حضرت رسم نذر و تهنیت ادا کردند من بعد قوالان [illegible] سرائی خود تا جشنی
عظیم در محفل برپا کردند پس از ان لباسات پنجابیها و دیگر محتاجین انچه مقدر و مقسوم هریک بود
تقسیم گردید وقت شب باهتمام [illegible] علی خان بهادر سابق الذکر اهتمام جمیع اقسام
طعام از پلاو و زرده و فرنی و قلیه و نان و شیرمال و اچار و مربه وغیره نعمتهای الهی از شام تا صبح
بل تا دو پهر روز [illegible] سوم تقسیم شد و همه شب قوالان مصروف نغمه سرائی و جانگدازی ماندند و زر
خطیر از انعام و صله یافتند بعد سوم طیاری مرقد منور شروع گردیده بدینطور که معماران و مزدوران

مسلمانان نماز گذار فراهم کرده و آنها را از غسل و وضو طهارت کامله کنانیده بخواندن کلمه طیبه خشت نهاتر اشیده و دیگر مومنین با وضو گرد قبر شریف نشسته بر هر یک خشت یکبار درود و سه بار سوره اخلاص دم کرده بمعماران سعید هند و معماران بابسم الله درود خوانده و بر جو به گلاب و کیوڑه آمیز درود و کلمه شهادت خوانده خشتی را با خشت دیگر وصل می کنند و بر همه مزدوران که در نکاره شریک اند تاکید است که زبان‌ها خود را بجز درود و کلمه نکشایند مردم مخالف مذهب و منکرین تماشای قدرت الهی میکنند که درویش مسکین و غریب الوطن و بیکس که هیچ یگانه و آشنا و عزیز و اقربا ندارد و از متاع دنیا گاهی یک حبه در ملک خود نداشته بل در مدت العمر بجز خدا از خدا هم چیزی نخواسته چطور بتمام و اهتمام از غیب میگردد و من کان لله کان الله له هنوز تعمیر مرقد منوره بنای روضه مقدس باتمام و اختتام نرسیده که سخن دانان و مورخان فکر تاریخ و کتبه لوح مزار ساخته از بحر معانی گوهرهای ابدار و از قعر دریای من لدن درر های شاهوار بهم رسانیدند احصا و شمار آنها شود دانسته مشتی نمونه از خرواری چند تواریخ بجنسه و از بعضے ماده تاریخ صحت نموده ثبت میگردد ذهن ثاقب مولوی حافظ علیم الله نگرامی کاری کرده که در هر مصرعه از قطعه عبارتی بی تعمیه بلاتخرجه و بلاکم و کاست ماده تاریخ بهم رسانیده در آبدار بسلک نظم خوشگوار سفته و در قطعه تخرجه هر یک مصرع تاریخ بزبان دیگر گفته جزاه الله عنا خیر الجزا قطعه اولی از مولوی ممدوح ۱ طیب و عارف حق پاک تن و پاک دان ؛ مرشد ارشد و والا اول و ثانوی زمان ؛ کاشف قدسی ملک سیه ملکه چه مسیح توحید ؛ شبلی دهر و همه قادر و جنید دوران ؛ جمعه سادس ذیقعده بحکم ازلی ؛ زینجهان شد ملک شان نگلزار جنان ؛ آب هر مصرع سنش دان که بعینه باحد ؛ عین رحمان چو محمد شده عبدالرحمان

قطعه ثانی وای وبلا که جناب شرف هر دو جهان ؛ گشت زین دار فنا روشنی دار جنان سال تاریخ وفاتش ملک نورانی ؛ گفت چه سید جنت شده عبدالرحمان قطعه ثالث و ربعا که ذات تقدس سرشت ؛ بهشت اینجهان اشد و در بهشت ؛ بهر یک زبان سال تاریخ او نوشتم که غم ماجرا ها نوشت ؛ وجد نعمة الخلد و بگراید ؛ اتاریخه فی العرب قد لقت ؛ غمش بسکه هر گونه غم رو نمود ؛ قلم سال او لفظ هر غم نوشت ؛ بترکی زبان غرمه تاریخ شد ؛ به سریانی هر غیل جان را برشت ؛ به هندی میں آیا که غم آپڑا ؛ بنا غم کا پہلا هر یک نیک و زشت

عجب نیست گر ثمره یابد بحشر که شائق لبی دانه اشک گشت سمچنین حافظ شیخ محمد المتخلص بحافظ

یکی از شرفای قصبه دیوی که محب مخلص قدیم و معتقد صمیم بوده لو نقی رحمانی هستند در قطعه و احد

چند تواریخ عمده به تعمیه های نادر بهم ساینده و در حسن بیان حال المستجمع کمال مرکب فکر خوش و نیده

قطعه اولی مطلع توحید و دیوان ... قائمت گفته حنفیا مسلما جز لقا بیغ بی تمنا ے دگر

بلک مشتاق تمنایش لقا قبلهٔ اصحاب تحقیق و یقین کعبه ارباب تدقیق و تقی

شبلی عصر و جنید روزگار محی دین نائب خیر الورے عبد رحمان ... ذات ...

تعداد عین بحر شد لا منتهی سادس ذیقعده جمعه وقت عصر زین سرای پر فنای بی بقا

لفظ الا الله جهراً ذاکراً باقیا بالله فان عن سوی جسم در رفتش تحت عرض فوق عرش

بی زوال و نقص و بی رنج و عنا شده و دو هادی کل محو ذات سال وصل آن رسنمای مقتدی

تاج تقوی و سر تجرید و ترک آن دل ایمان و زنده پیر یا منظر حق بی شکی بی حرف آرز

منظر اسرار علم کبریا ۱۲۴۵ مقطعی تا ... قطب الواصلین ساکنان مقعد صدق علی

و در دل حافظ خوش الفا ساختند الله الله بی چه و چون و چرا موسی را نسبت روی اشتباه

من ابی مست منفعل و اعتدا عبد فانی گشت در رحمان تمام ماند الرحمن علی العرش استوا ۱۲۴۵

قطعه ثانیه غیر از حق در غیر تافته رو عین کل گشت بطرف هر سو بگفت حافظ عیان هر سو بنغمه لا اله الا هو

قطعه ثالثه جناب حاجی عبد رحمان کی هر یک منهه سے حافظ خدا خدا زہی جلوه شان توحید حق ۱۲۴۵

یہی عمل که هادی خدا هی خدا الیضاً منه حافظ تاریخ جان تو حید عبد الرحمان آن حق آگاه

بنوشت زاینما ۱۲۴۵ تو لوا تا حرف فشم و رحمه الله منشی عبد الاحد المتخلص برابط

خلف مولوی فائق مرحوم که مرید خاص و محب با اختصاص حضرت مولانا قدس سره العزیز بود ۱۲۴۵

قطعه اولی عبد مقبول حضرت رحمان صورت فقر و معنی سمه او چون بذیقعده جمعه اول

رفت سوی بهشت آن حق جو بود رابط ز بحر تاریخش سر فکرت بهناده بر زانو

گفت هاتف بغیر قلب ربا منظر لا اله الا هو ۱۲۴۵ نظم تاریخ افوض امری الی الله

که بالهام رحمانی بفکر ناقص عاصی پر گنا محمد نور الله در آمده بود قطعه اولی ای ذر لیقا که حرج ظلم این

دشمن عیان اهل علم و یقین آفتاب سپهر وحدت را گوهر لجه طریقت را

کرد مخفی بہ تہ نقاب زمین
رفت از دہر معنی توحید
شہ ملک ہدایت و عرفان
گشت واصل بذات ملک قدیم
چون بمرادت سرشت نور اللہ
یافت از سال ارتحال خبر
قطعہ تاریخ از مولوی محمود علی صاحب
قدوہ عارفان شرع پناہ
ہمچنین مصراع مشہور تاریخ است
مخزن علم وحدت اللہ ۵ ہمچنین
ہمچنین مصرعہ جمعہ اول ۱۲ ۴۵ بقیدہ با نخاط نماز ۵ ہمچنین ۵ سال رحلت
وعارف حق گفت ۵ زاہد ہمچنین مصرعہ رضی اللہ عنہم توحید دین ۵
ہمچنین مصرعہ زین جہان یاربی ربا رفتہ ۱۲۴۵
عبد الرحمان عاشق ۱۲۴۵ اللہ
سال ترحیل آن مقرب حق
آتیہ ان اولیاء اللہ
رخ انور چو در نقاب ۱۲۴۵ نہفت
مولوی عبد الکریم صاحب متخلص بہجت قطعہ خوش گفتہ ۵
از چشم جہان بجسم چون جان نہفت
از جی میان صاحب سجادہ حضرت کریم عطا صاحب سلونوی مرحوم
گشتہ این قطب زمین قطب فلک
سروشی گفت تاریخ ۱۲۴۵ وفاتش

ساخت پنہان ز چشم ظاہرین
شرح این ماجرا کہے لوہم
عبد رحمان صاحب ایقان
تا دم واپسین خفی وجلی
از افوض گرفت تا اللہ
گوہر مغفرت نثارش باد
قطعہ اولی
ہاتفی گفت سال رحلت او
ہزاران رحمت حق باد بر وی
از سر درد ہجانی یہ تاریخ کہی
قطعہ تاریخ از حافظ علیم اللہ ۵ ۱۲۴۵
آخر جمعہ سادس ذیقعدہ
جستہ از ہاتفی علیم اللہ
از قلم قاسم علی عاصی ست حافظ
از سر جہد ہاتف غیبی
تاریخ وصال او بہجت گفت سروش
قطعہ تاریخ چو مولانای کامل عبد رحمان
شد از دنیا مہ برج حقیقت

شدہ پوشیدہ صورت تجرید
چہرہ از آب بدہ می شویم
شدہ گلگشت ساز باغ نعیم
بود روشن اقوض امرے
بکرامات شیخ دین پرور
مشاہد قرب ہمکنارش باد
عبد رحمن معرفت آگاہ
گشتہ باللہ عین نور اللہ
علی ہذا القیاس مصرعہ ۱۲۴۵
گم ہوا دہر سے گوہر وحدت
شہر وحولن ہاتف ۵ حق رسیدہ ۱۲۴۵
ہمچنین مصرعہ سوختل ۱۲۴۵
صوفی صاف دل عبد اللہ ۱۲۴۵
سوی باغ ارم گرفتہ راہ
گفت تاریخ نون لی از سروش
عبد رحمان از جہان فانی
واصل حق وشد بتاریخ گفت
راضی از رضا چو شاہ عبد الرحمان ۱۲۴۵
حق دید ز حق شنید حق بود کہ گفت
است مادہ تاریخ ۱۲۴۵
زگلزار جہان زد کوس رحلت
مولوی حمید الدین کہ یکی

از اولاد امجاد قاضی محمد تقی مہدلوی قدس سرہ ۱۲۴۵ مرید خاص حضرت مولانا ہستند از عہد از دہ سالگی

در صحبت حضرت بوده عالم علوم معقول و منقول و حاوی فروع و اصول شده در آخر العمر متوجه علم
توحید شدند و مجاز به تکمیل شرح کاسرة الاصنام شده اند و تاریخ عربی و فارسی از طبع وقاد او شناخت
قطعه تاریخ آن مرشد خلق عبد الرحمان اہل دل صاحب مقامات رخت سفر بش اجل چو بربست
ازین جای ملال و دار آفات گل رفت بماند خار باقی ای رنما نفسی و ما فات
مقبول شیء که مدح او کرد رفت الارضین و السموات تاریخ وفات پاک ہاتف
گفت از سر حد فانی ذات در عربی جاء الندا من جنبة الارض و السماء قلبی للقبول و اسفا فی فراقه
قد ادرک الوصال لمن طاب اسمه ہاتف لها یقول لقد غاب حسیبه تواریخهای تعمیر قبه شریف
مولانا عبد الرحمان نور مرقده تاریخ تکمیل قبه شریفه ۱۲۴۵ از حافظ شیخ محمد سلمه الرحمان سے
خلق و خدا گشت سال اساسش ۱۲۴۶ بی گنبد مولوی معانی به تکمیل آن سفته حافظا گهررا
لسلک ۱۲۴۳ و گوهر ز مصراع ثانی بر و بنده می آورد فیه برون ازان روضة من ریاض الجنانی
تاریخ تعمیر روضه مقدسه سه حی باب الرحمان من خلا کان آمنا مولوی عبد الکریم متخلص به تحفت ۱۲۴۶
مقبره چون از شرف ابن علی شد طرف و مسجد و محراب ۱۲۴۵ او کعبه صفت قبله حاجات خلق
قبله منظر فیض ده چار سو چون بی تاریخ بنایش سرم گشت بمحراب گریبان فرو
مسجد و محراب نمودم بحفت پشت بیک قبله بیک قبله رو یکی از مریدین شک نهاد
و معتقدین راسخ الاعتقاد که حضرت مولانا بعد وصال دست بیعت او گرفته اند
مرزا افضل بیگ صاحب ولد مرزا دلی بیگ صاحب است وطن قدیم بزرگانش مرشد آباد
است مرزا دلی بیگ مرحوم از بلده بنارس همراه رکاب نواب سعادت علی خان بهادر در شهر
لکهنو آمده بمحله گوله گنج سکونت ورزیدند و بداروغگی پوشاک خاص نواب ممدوح سرفرازی یافته
بقیه عمر خود بکمال اتقا و امانت و دیانت بسر برده در سنه ۱۲ هجری بجوار رحمت الهی پیوستند و مرزا افضل بیگ
فرزند او شان که بنهایت ذی علم و عابد و زاهد و ناظم و ناثر تا حال از فضل الهی بعهده والد خود
سرفراز اند ناقل اند که از ابتدای تشریف آوری حضرت مولانا در مسجد شیدا یان من نیز گاه
گاهی مشرف خدمت می شدم خصوص نماز جمعه عقب آنحضرت ادا میکردم مگر عقیده معتقد و خلد
نبودم روزی بعد نماز جمعه منکرانه روبرو حضرت مولانا نشسته اراده قیل و قال نمودم از با عث

ولایت حضرت مولانا زبانم بسته شد اصلا طاقت گویائی در خود نیافتم بر جرأت خود نادم شدم وانا قوت
عظمت حضرت مولانا بدلم منقش گردید هرچند از باعث موانع چند در حین حیات حضرت مولانا
از شرف بیعت محروم ماندم لیکن حضرت مولانا خاکسار را در عالم رویا بشرف بیعت خود مشرف
فرمودند تفصیل بربین منوال است **حکایت** مرزا موصوف میگویند که بعد رحلت حضرت مولانا
از جهان در عالم رویا دیدم که من در مسجدی وضو نموده در تهیه گذاردن نمازم که ناگاه حضرت مولانا
از حجره مبارک تشریف آورده و بکمال عنایت دستم بدو دست مبارک خود مستحکم گرفتند گویا
بیعت میگیرند عرض نمودم که بطفیل آنحضرت مغفرت عقبی میخواهم فرمودند که تو کثرت درود خوانی
می داری مفید مغفرت است بعد ازان ارشاد گردید که شخصی قصیده در تعریف بادشاه وقت
گفته است چیزی صله آن یافته است یانه عرض نمودم که مرا آگاهی نیست چنانچه صبحی آن جمله حال را
از مولوی انور علی مرید حضرت مولانا که برای تعلیم مسمیان مرزا آغا جان و مرزا جان بمکانم
سکونت میدارند بیان کردم اوشان گفتند که کمال عنایت رحمانی بر حال شما مبذول گردید که
حضرت مولانا در عالم رویا داخل در سلسله خود فرمودند از اثر و زبرکت مولانا عقیدت وحدت وجود
بدلم منقش گردیده هیچ شکی باقی نمانده لهذا محبت حضرت مولانا روز بروز در باطنم می افزاید
غرضکه مرزا صاحب موصوف شب و روز اوقات خود را بیاد حق و محبت و عقیدت پیرو مرشد
برحق بخوشحالی تمام بسر می نمایند و مرزا آغا جان پسر کلان و مرزا جان هر دو فرزند مرزا صاحب
موصوف سعادتمند ازلی قوتی علم و استعداد ناظم و ناثر بعنایات رحمانی بطور والد بزرگوار خود
اعتقاد راسخ بر وحدت وجود و محبت صادق با حضرت مولانا میدارند یقین است که بروقت معهود
داخل سلسله عالیه رحمانیه شوند **حکایت رویای صادقه مرزا آغا جان خلف رشید
مرزا فاضل بیگ صاحب** روزی مسمی الحسین علی خان خواجه سرای شاهی از امجد علی شاه
عرض نمود که آنحضرت باوجود چنین اتقا پوشاک از دست سنی می پوشند مرا حکم فرمایند که اورا
داخل مذهب امامیه معصومین نمایم چنانچه خواجه سرا مذکور همانوقت نزد والدم آمده از طرف بادشاه
باین نوع پیام کرد که بادشاه تعریف شما بسیار نموده میفرمایند که فاضل بیگ مذهب ما حق میداند
یا باطل اگر حق میداند خوشی ماست که آنرا اختیار سازد و در حق او نهایت بهتر خواهد شد در جواب آن

والدم عرض کنانید که اگر مذهب حضرت راحق نمیدانستم چرا نوکری سرکار ساختم لیکن هوش و حواس
والدم بجا نماندند مضطرب گردیده در خانه آمده اینحال از مایان بیان کردند کمال تردد و تفکر لاحق حال
مایان گردید آخرش قریب دو گھڑی شب گذشته بمعیت انور علی استاد خود بآستانه حضرت مولانا
حاضر گشته عاجزنالی نمودم همان شب در عالم رویا دیدم که روبروی بادشاه وقت روبکاری گفتگو
مذهب از والدم درپیش گردید دران اثنا حضرت مولانا تشریف آورده بطرف بادشاه وقت
ایما فرمودند که ترا ازین گفتگو چه سروکار صبح آن حال خواب از انور علی بیان نمودم اوشان گفتند
که حضرت مولانا بتائید شما رسیدند حالا هیچ گفتگوی مذهب گاهی پیش نخواهد آمد هرچند والدم را
همین خیال بود که علی الصباح بروقت مجرا بادشاه وقت از من گفتگوی مذهب پیش خواهد نمود
عجب ماجرا رو داد خدا ساز بادشاه از باعث ناسازی طبیعت سه روز متواتر از محل بیرون تشریف
نیاوردند و بعد آن هم دریافت گردید که از خواجه سرا جواب گفتگوی والدم شنیده متبسم شده فرمودند
که من اول از تو گفته بودم که او هرگز هرگز از اقبال مذهب من نخواهد کرد فقط چون عنایت رحمانی
همیشه برحال مرزا موصوف مرعی مانده تازه تائید رحمانی اینست که بمجرد معائنه و ملاحظه ملفوظ شریف
حضرت مولانا از دل مرزا صاحب موصوف بی خوص و تفکر دو قطعه تاریخ یکی بقید اسم معاود
تاریخ و دوم بتعریف ملفوظ شریف بکمال خوبی برآمدند گویا القای رحمانی بود قطعه تاریخ در
تعریف ملفوظ مظهر حق واقف سر علن ؛ عبدالرحمان رشک شبلی زمن ؛ افضل و
اکمل امیرالمومنین ؛ اورع و اتقی و ذو خلق حسن ؛ کیا سوا ملفوظ حضرت کا زفهم ؛ بهر مشتاقان
وصل ذوالمنن ؛ وصف میں جسکی ہوئی تاریخ سال ؛ ایک بحر فیض ہے یہ موج زن
قطعه تاریخ معه اسم کتاب تاریخ سال باعث تکمیل ملفوظ شریف ؛ ہو گو انور علی ثنا[illegible]
چون زنور الله عالم باعمل ؛ در کمال از همسران برده سبق ؛ ختم شد از فیض روح پاک آن
عبدرحمان خاصه رب الفلق ؛ در زمان اتمش معه تاریخ سال ؛ گفت فاضل مخزن اسرار حق
یکے از مریدین و معتقدین با اخلاص لی شیخ انور علے ابن شیخ بدھو
ساکن قصبه بجنور اند از عنفوان جوانی در لکھنو اقامت ساخته تحصیل علم فارسی و چیزی صرف و نحو
و فوائیری خوش نویسی نموده استعداد کامل بهم رسانیدند و بخدمت بزرگان حسن عقیدت

از سن تمیز داشتند چنانچه در محفل تعطیلین در صحن جنابت مولانا مدام شریک می شدند و در ماه ذیقعده سنه ۱۲۴۳
در زمان استغراق و توجه حضور بعالم بقا مشرف ببیعت شده بودند و بعد ازان خلجانی داشتند که در همچو حالت
بیعت کامل شد یا ناقص و حضرت مولانا نام اشناخته در سلسله مریدین داخل کردند یا نه بنا بر رفع خلجان مذکور
ثانی الحال حضرت مولانا قدس سره در عالم رویا مکرر بقبول بیعت مشرف فرمودند و معنی کلمة التوحید که از
خصائص حضرت بودند تعلیم نمودند چنانچه تذکره آن در ترقیم یافته است
ازانوقت آن سعید ازلی را عشق و محبت پیر و مرشد آنقدر پیدا گردید که از ابتدای مشرف شدن به بیعت
تا تالیف ملفوظ شریف عرصه بیست و دو سال گذشته هر روزه بر مزار فائض الانوار آمده بشرف زیارت
پیر و مرشد خود مشرف میشوند و گاهی بدون ضرورت لاحقه ناغه نمی سازند و هم در اثنای تالیف ملفوظ شریف
در صحبت فقیر حاضرباشی کردند و بر تکمیل ملفوظ شریف ابرام نموده در تبییض بتسوید شریک غالب شدند
چنانچه تاریخ انوار الرحمان که از نتائج طبع دقاد تاب گوهر صدق و صفا و آب گوهر مجد و اعتلا مرزا فاضل بیگ
صاحب که مرقوم بالاست بران دلالت میکند الحمد لله علی احسانه که سعی شیخ انور علی موصوف
در بخصوص مشکور گردید و حضرت پیر و مرشد نیز در عالم رویا بخوشنودی خاطر اقدس در تقدیم این حسن خدمت
اشارت و بشارت فرمودند دیگر احسان خدای سبحانه بر بنگه شیخ صاحب موصوف را از همت پیر و مرشد
برحق با وصف کم علمی فهمید عقیده وحدت وجود آنچنان نصیب گردید که علمای و فضلای زمانه که ازین
دولت محروم اند رشک می برند و سبب همین چاشنی توحید رسائل توحید مصنفه حضرت مولانا و لمعة القضا
و هدایت الواصلین و مثنوی مولوی معنوی از کاتب الحروف خوانده استعداد وافی بهم رسانیدند
اللهم زد فزد و لا تنقص فی حاله و فاله و تحفظه و محمد قاسم همشیره زاده خود را بفرزندی گرفته در تعلیم چنان
سعی نمودند که از تحصیل عربی و فارسی و هم از قوانین خوشنویسی استعداد وافی بهم رسانیده با همه ارادت
و عقیدت بشرف بیعت میان فتح علی شاه صاحب خلیفه جانشین حضرت مولانا و مرشدنا مشرف کرده
داخل سلسله چشتیه گردید یکی از مریدین خاص و معتقدین با اختصاص محمد حسین علیخان بهادر
متخلص بهجو یا ابن نظام علی خان قوم افغان ورک زئی از روسای بجنیانگر متعلقه سلطنت
لکهنو است خان ممدوح احوال خود بدینمنوال ظاهر کردند که در ولایت خیبر وغیره بزرگان ما از روسا
اقوام خود ها بودند و در حسب و نسب اعتبار و امتیاز تمام داشتند در عهد سلاطین پیشین در مالوه آمده منصب

وجاگیر شدند منجمله شان نواب مکارم خان بهادر و نواب شمشیر خان بهادر بهمراهی نواب منصور علی خان
بهادر صفدر جنگ هرگاه بعنایت صوبه اوده رونق افزای این ممالک شده بودند درین ملک آمده
جاگیردار خالص پور و بخشیا نگر و غوث گنج شدند چنانچه نواب شمشیر خان بهادر و نواب مکارم خان بهادر
نسبت ناسهالی و نواب مراد شیر خان بهادر مالک قصبه گنج مرادآباد نسبت دادیالی میرسد از آغاز
ورود این ملک تا زمان نواب شجاع الدوله بهادر وزیر الممالک جمله بزرگان ذوی الاقتدار ماندند
در زمان اخیر وزیر الممالک ضبطی ملک وجاگیر احتیاج روزگار افتاد بعمر هفت ساله بوده باشم
که والد ماجدم انتقال کردند والده ماجده بکمال ناز و نعمت پرورش نمود باندیشه اینکه رنج و مشقت
تحصیل علمی نیز عاید حالم نگردد در مکتب و مدرسه نفرستاد تا اینکه هجده ساله شدم و بطور خود آمد ورفت
لکهنؤ بوضع سیر و تماشا شروع کردم اتفاقاً شهره درویشی حضرت مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره
بگوشم رسید روزی در مسجد پنڈائن حاضر شده نماز در عقب مولانا گذاردم و در دل لذتے یافتم
رغبت حضوری پیدا شد چنانچه هرگاه در لکهنؤ می آمدم اکثر بحضور حاضر میشدم روزی مولانا از بنده
پرسیدند که از چند مدت نماز میگذاری عرض کردم که از عمر هفت سالگی آنوقت خدای تعالی حضرت
مولانا را متوجه عنایت نمود یک دو نه تباشه تار و برو نهاده بودفرمودند بیا ناترا مرید کنیم من دست دراز
کردم بعد ایجاب وقبول چند تباشه از آن دو نه برداشته از دست مبارک بدهان من نهادند خوردن آن
کیفیتی در رگ و ریشه من سرایت کرد که عشق و محبت مولانا قدس سره بدل وجان پیوست عند الطلب
شغل و اشتغال ارشاد شد که وقت مراقبه پیش من نشسته باشی چشم بند کرده وزبان بکام
چسپانیده گوش باید کرد که دلم چه میگوید هرگاه آواز الله الله از دل بگوش برسد در حبس دم
در افزایش آن باید کوشید یعنی در یکدم هر قدر تکرار اسم ذات که مسموع شود در دم دیگر بران
باید افزود از آن کیفیت فنا و بیخودی پیدا خواهد شد همچنان کردم در تعمیل آن محویت و بیخودی
آنچنان مستولی میگردید که در اعضا و قوای خود طاقت تحمل آن نمی یافتم بحضور پرنور عرض حال
نمودم ارشاد شد که انشاالله تعالی بتدریج طاقت تحمل آن خواهد گردید در صحبت چندماه حال
من متغیر گردید بطرف دنیا و مافیها التفات نماند و ذوق و شوق ترک دنیا غالب گردید همین حال
در خانه نخود رفته بودم والده ام حال دیده بسیار واویلا نمود که پسرم از صحبت مولانا از کار دنیا

رفت عاجز نالی بسیار نویسانیده عرضی خود بدست مبارک نامی سفید باف بخدمت حضرت مولانا فرستاد
حضرت بعد ملاحظه عرضی زبانی قاصد مذکور گفته فرستادند که او را پیش من بفرستند فردای آن مادرم
سواری یابو همراه مبارک مذکور بحضور مولانا فرستاد حضرت مولانا بعد استفسار خیریت فرمودند که والده شما
بسیار زار نالی کرده میخواهد که شما سعی باطن گذاشته بطرف دنیا ساعی باشند لهذا میگویم که شغل مذکور
باید گذاشت و در کار دنیا مستعد باید شد عرض کردم که من بی علم و بی هنر محض هستم و مطلق عقل معاش
ندارم از من کار دنیا هم نخواهد شد ارشاد شد که هر که دنیا خواهد بدو عقل معاش و استعداد هر گونه [illegible]
بعد ارشاد بر یک نان دال مونگ نهاده عنایت کردند که بخور بمجرد خوردن آن ذوق و شوق که در
دل بود و ذکر از هر یک اعضا می شنیدم مسدود گردید و طلب و تلاش دنیا پیدا شد [illegible]
دنیا نیز از امداد و اعانت حضرت پیر و مرشد برحق شده بود از آغاز لغایت حال هرگاه بحالت
اضطرار در حیات و بعد وفات بروح مقدس رجوع کرده ام و میکنم فوراً فریادرسی میفرمایند
تفصیل آن بسیار طول و طویل است مگر چند حکایت بر خود گذشته متضمن کرامت رحمت علیه
حضرت قطب زمان بحکم و اما بنعمة ربک فحدث بیان می نمایم حکایت اول آنکه در آغاز تلاش
روزگار یکصد و بست و پنج روپیه بهم رسانیده بمحمد عثمان خان رساله دار داده اسامی یک سوار
مقرر کردم بعد چند روز رساله دار مذکور بد عهدی نموده خواستگار دو نیم صد روپیه شد حضرت مولانا
این حال شنیده فرمودند که یکصد و بست و پنج روپیه واپس بکن خدا شما را بلاصرف روپیه اسامی سوار
خواهد داد همچنان کردم بعد چند روز حضرت مولانا رقعه نوشته بنام محمود خان قندهاری رساله دار عنایت
کردند که منجمله اسامیان سوار که از سرکار یافته اند یک اسامی بحسین علی خان بدهند محمود خان
بمجرد ملاحظه رقعه بلاصرف چیزی اسامی سوار بنامم جاری کنانید حکایت دوم اینکه در زمان وزارت
نواب معتمد الدوله بهادر فقیر محمد خان رساله دار مذکور را و غیره بست پنج سوار نموده بر منصری تحصیل
بدیع المراسے عرف بدوسرا فرستادند از مولانا اجازت گرفته دو سال تحصیل محال مذکور کردم
زر سرکار بکمال حسن انتظام وصول نمودم و دو چهار هزار روپیه را متمتع شدم درین اثنا معتمد الدوله
مقید گردید و فقیر محمد خان و جمله متوسلان او تغیر و تبدیل شدند من هم از علاقه منصری برخاست شدم
بحضور مولانا رجوع نموده عرض کردم که فقیر محمد خان بهادر محسن من بود و از تغیری نواب معتمد الدوله

بهادر بسیار ملول است همت فرمایند که معتمد الدوله بحال شود ارشاد کردند که دعای خیر در حق جمله مومنین
در یغ نمیشود لیکن زمان حکومت او تمام شد مگر سید است خدا عزت او نگاهدارد و همچنان بظهور آمد که
نصیر الدین حیدر خلد منزل با وصف عناد قلبی هیچ بدی کردن نتوانست و معتمد الدوله معه اموال
و انتقال کرورها روپیه از قید رهائی یافت و مشاهره بست پنجهزار روپیه هم برای دوام یافت حکایت سیوم
اینکه بعد اخراج معتمد الدوله بطرف کانپور و برهمی کارخانه متوسلانش بحضور حضرت مولانا عرض کردم که
در زمان سلطنت نصیر الدین حیدر ملازمین عهد معتمد الدوله را جای پناه و امید فلاح نماند لهذا میخواهم
که بطرف گوالیار رفته قسمت آزمائی کنم ارشاد شد که خدای واحد همه جا حاکم و رزاق است همین جا
سبیل روزگار بهتر از سابق پیدا خواهد شد و از مولوی رحمت بخش کتاب بیاض خود طلب کرده
دران ملاحظه کرده فرمودند که عمل یا حی یا قیوم مجرب است بشرطیکه در جلسه واحد سه هزار و صد بار بخوانند
بدینطور که یا حی از قلب برداشته یا قیوم بر دوش راست بزند و مطلب ممکن الوقوع حسب لیاقت خود
از خدا بخواهد انشاء الله تعالی بمراد خواهد رسید منکه مضطر بودم در مسجد پیر و مرشد برحق قیام نموده عمل
مذکور شروع کردم بروز سوم یا چهارم نقی خان بهادر مرا طلب داشته گفتند که از سرکار سلطانی
مرزا قلندر علی بیگ علاقه سیوه و مارٹی وغیره گرفته است و میگوید که هر که برای کارسازی سرکار
مبلغ ده هزار روپیه قرض دهد او را مشاهره سه صد روپیه نیابت خود خواهم داد من برای شما تجویز
کرده ام گفتم پیش من روپیه کجاست بهادر ممدوح گفت که روپیه بطور قرض من میدهم چنانچه
خریطه های ده هزار روپیه برداشته از من روپیه مذکور حواله مرزا سے مسطور کردم و سند نیابت
نویسانیده آوردم و بحضور حضرت مولانا ماجرا عرض کردم خوشنود شدند و فرمودند الحمد لله حق
حمده و الصلوة علی محمد و آله فقط بیکسال نیابت محال مذکور نموده مبلغ ده هزار روپیه بنقی محمد خان
وصول کنانیده دادم و پر و بال خود هم درست کرده بودم که ناگاه منتظم الدوله آمده نائب جمله
اعمال متوسلین پیش موقع شد و نمی بیکار شدم باز بحضور عرض کردم که اکنون بوقت رخصت راخراجات من فزونی گرفت ده دوازده روپیه
یومیه می باید حالا چه حکم است فرمودند که باز عمل سابق را بکنند عرض کردم که در جلسه واحد اینقدر
از من شدن نمیتواند ارشاد شد که بهر قسمی که ممکن باشد بکنند خیری بی چیزی اثر خواهد شد رفع ضرورت
همین جا خواهد گردید قصد جاے دیگر نسازند چنانچه باز شروع کردم هفته نگذشته بود که اجودهیا

مهاجن لکهنؤ از خود طلب داشته یکصد روپیه مشاهره مقرر کرده بخبرگیری تعلقات که مالضمانی آن
بدکاشش بود مامور کرد بیکسان دران گذرانیده نیابت علاقه بانگرمؤ ملایان گرفتم علی هذا القیاس
بعد وصال حضرت نیز حشمت و جمعیت روزافزون شد حتی که نوبت بچکله داری خیرآباد وغیره رسید
حکایت چهارم اینکه در سنه ۱۲۵۰ فصلی چهار لک روپیه سرکار باقی ماند و قریب لک روپیه را
دین متفرقات بود و هیچ سبیل ادایش کردن نتوانستم و معاندان بنده در نحو استهاء اضافه
بر چکله خیرآباد بحضور گذرانیده درخواست محبوسی من کردند کمال مضطر شده بر آستانه چاره ساز
بیچارگان و دستگیر بیکسان وقت صبح جبهه سائی نموده بحالت گریه وزاری عرض کردم که عزت
و آبروی عنایتی حضور بر باد میرود امروز یا سرفراز و بحال فرمایند یا مرا از گرفتاری دنیا آزاد گردانند
دست شفقت بر سر من نهاده فرمودند که برو شاد و بامراد خواهی آمد باوصف اینکه با ارکان سلطنت
هیچگونه صورت التیام و کارسازی نشده بود پیش وزیرالممالک بهادر رفتم و رانجا مهاراجه بالکشن
و راجه کندن لال و شرف الدوله وغیره ارکان حاضر بودند نواب وزیر بهادر فرمودند که سبیل باقی
چه کردند عرض کردم که درینحالت که شهره معزولی من و سرفرازی مخالفان من در شهر است
سرانجام یک خرمهره از من نخواهد شد هرچه منظور باشد بفرمایند و اگر امروز خلعت بحالی بپوشند فردا انشاء الله تعالی سبیل
دو لک کردن میتوانم نواب وزیر بلا استفسار سبیل و بدون نویسانیدن هیچک اقرار ساعت
طلب داشته مخلع فرمودند و اسپ و فیل و پالکی طلب فرمودند کسی عرض کرد که هنوز فیل حاضر
نیامده مهاراجه بالکشن بهادر گفت که فیل ماده سواری من طیار استاده است آنرا بگیرند
و رخصت شوند جمله ارکان سلطنت در سحر سازی حیران بودند حتی که سید امداد حسین وکیل من
از راه استعجاب پرسید که حال چیست گفتم که کارساز ما با دخل تدبیر همه کرده است و فردا انشاء الله
تعالی سبیل دو لک روپیه نیز خواهد گردید چنانچه صرف از امداد غیبی در یکروز سبیل دو لک روپیه
نیز گردید ۵ شکر کردن کی توانم در خور آلای تو ۵ شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو علی
هذا القیاس از اجله کرامت پیر مرشد است بلکه نظم و نثر نویسی شعرفهمی و طلاقت لسانی و فهم مطالب دقیقه
و جوابدهی اعتراضات مشکله بلا درس و تدریس باین هیچمدان حاصل گردیده بنا بر تصدیق آن
چند سخن از طبع زاد بقلم عجز رقم کرده می آید تا بینندگان را اثر قدرت کامله و همت شامله پیر و مرشد

برحمت و توفیق حاصل آید و ہر کہ انکار نماید بجہنم در آید

غزل محمد حسین علیخان بہادر متخلص بجویا

اب فیض پہ ہے ساقی گلفام ہمارا — کر سکتی ہے کیا گردش ایام ہمارا
بیہوش کیا شربت دیدار پلا کر — بہتر ہوا آغاز سے انجام ہمارا
آسودہ ہین ہم خواہش دنیا نہین رکھتے — لبریز مئ عشق سے ہے جام ہمارا
بھیجا بھی جو اوسکو تو ہوا محو وہ ایسا — قاصد کو رہا یاد نہ پیغام ہمارا
اگر روز تو صحبت مین ہمین اپنی بلاؤ — سو سمجھین کہ نام آپ کا اور کام ہمارا
مقصود جو عنقا ہو تو ہم ڈھونڈہ نکالین — مشہور ہے جویا ہے صنم نام ہمارا

غزل دیگر

ای بت مظہر خدا ہین ہم — کفر و اسلام سے جدا ہین ہم
الم و درد و غم اوٹھاتے ہین — اسلیئے تیرے آشنا ہین ہم
اپنی محفل مین وہ جو کہتے ہین — مرض عشق کی دوا ہین ہم
در دلدار تک رسائی کی — دیکھیے ایسے نارسا ہین ہم
دلسے ہمدم مرید ساقی ہین — گو کہ ظاہر مین پارسا ہین ہم
بت پرستی مدام کرتے ہین — کہنے کو بندۂ خدا ہین ہم
زاہد و ہمکو جانتا ہے خدا — کیا کہین منہہ سے اپنے کیا ہین ہم
ہمسا دیکھا کہین نہین عیار — یک زمانے کے آشنا ہین ہم
پاس جاتا ہے تو رقیبون کے — کہتے کو تیرے آشنا ہین ہم
نار دوزخ سے کیا ڈرین جویا — دلسے مداح مصطفی ہین ہم

غزل دیگر

لطف حاصل یہ زبان کو صفت یار مین ہے — آج اعجاز مسیحا مری گفتار مین ہے
کیون لگاتا ہے مرے زخم جگر پر جراح — سبزۂ خط مین ہے جو مرہم زنگار مین ہے
تیر سے کشتون کو جلائین گی کہان تک عیسی — ایک ہنگامہ محشر تری رفتار مین ہے
زلف مین گوشہ ابرو مین دہن مین خط مین — دل مرا گم ہوا صاحب انہین دو چار مین ہے

بلبلین کہتی ہین سب ملگیا شاید گلچین — اتنو صبا وکو جب دیکھیے گلزار مین ہے

حور کے وصل مین بھی ہوگی نہ ایسی لذت — جو مزہ ہمکو پر برو ترے انکار مین ہے

غیر ممکن ہے ولا مانکلنے جانا لب تک — راہ سیدہی ہے مگر آہ شب تار مین ہے

آپ مشتاق گلا کاٹتے ہین ای قاتل — یہ نئی طرز کا جوہر تری تلوار مین ہے

ہے یقین حشر مین ہاتھہ آیگا ہمکو جویا — گل بخشش چمن احمد مختار مین ہے

غزل دیگر

گر غرور ناکسان سے آشنا ہو جائنگے — زاغ کو ہے زعم مین اپنے ہما ہو جائنگے

مرگ تو ہے خواب راحت پر غضب اک اور ہے — کیسے کیسے آشنا ہمسے جدا ہو جائنگے

لوگ کہتے ہین کہ روزہ ہے مسافر پر حرام — گر یہ ہے تو ہمسے سب روزے قضا ہو جائنگے

منع کیون کرتے ہو یار و آہ وزاری سی مجھے — مجھسے کسدن خوش تھے وہ جو اب خفا ہو جائنگے

خاکسارون کو بچشم کم نہ دیکھا چاہیے — آج ہین محتاج کل حاجت روا ہو جائنگے

ہے رجوع مرکز اصلی جسے کہتے ہین مرگ — آب و آتش خاک جویا سب ہوا ہو جائنگے

خاتمہ در فوائد جلیلہ کہ در صحبت بابرکت حضرت مولانا قدس سرہ العزیز بکمترین مسترشدین محمد نور اللہ حاصل شدہ از انجملہ تحقیق علم روح است قال اللہ تبارک وتعالی ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا ترجمہ می پرسند یہود ترا ای محمد از حال روح بگو کہ روح از امر رب من است و دادہ نشدید شما از علم مگر اندک ومراد از علم قلیل ہمین است کہ اینقدر ہر کس میداند کہ روح از حکم رب چیزیست کہ ہرگاہ در بدن ذی روح می آید زندہ میشود وچون بدر میرود مردہ میگردد بسبب کمی استعداد سائلین خدا زیادہ نفرمود بعد ازان انبیا را کہ استعداد کامل میداشتند علم کثیر بدایشان عطا فرمود وبوراثت انبیا علم آن باولیا نیز رسید پس تحقیقات متعلقہ روح در چند فصول ذکر میکنیم **فصل اول** دربیان عالم امر وعالم خلق قال اللہ تعالی الا لہ الامر والخلق تبارک اللہ رب العالمین ترجمہ فرمود خدای پاک آگاہ باش کہ برای خدا عالم امر است وعالم خلق امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ در کیمیای سعادت مینویسند کہ عالم امر عبارت از چیزہاست کہ مساحت ومقدار وکمیت را در ان راہ

نیست وخلق در اصل لغت بمعنی تقدیر و اندازه است و دل آدمی را مقدار و کمیت نیست و
قسمت پذیر نیست اگر قسمت پذیر بودے روا بودے که در یک جانب وی علم بودے و بجانب
دیگر جهل بودے واو در یک حالت عالم بودے و هم جاهل و این محال است و این روح
با آنکه قسمت پذیر نیست آفریده شده است وخلق آفریده شده را نیز گویند چنانکه تقدیر را گویند
پس بدین معنی از جملهٔ عالم خلق است و بدان معنی از عالم امر است نه از عالم خلق پس کسانیکه
پنداشتند که روح قدیم است غلط کردند و کسانیکه گفته اند که روح عرض است هم غلط کرده اند
که عرض را بخود قیام نبود وتبع بود و جان اصل آدمی است و قالب تبع وی است عرض
چگونه باشد. وکسانیکه گفته اند جسم است هم غلط کردند که جسم قسمت پذیر بود و جان قسمت پذیر نیست
اما آن روح که ما آنرا دل آدمی گوئیم محل معرفت خدا تعالی است و بهائم را این روح نباشد
و این نه جسم است نه عرض بلکه گوهریست از گوهر فرشتگان و حقیقت شناختن آن دشوار است
و در شرع رخصت آن نیست بعد مجاهده علم آن حاصل آید انتهی و اکنون باید دانست که
حقتعالی وجود را در عالم امر یعنی تنزیه و عالم خلق یعنی تشبیه جلوه ظهور داده است و از اجزای عشره
هر دو عالم نسخه جامع مرکب کرده است آن پنج جز که از عالم امر اند آنها قلب و روح و سر و
خفی و اخفی است و آن پنج که از عالم خلق اند آنها نفس و خاک و آب و آتش و باد هستند
و مجموعه این را لطائف عشره گویند و بحیثیت جمعیت اجزای هر دو عالم امر و خلق انسان بعالم
صغیر موسوم گشت و عرش و مافوق آنرا عالم کبیر گویند اگرچه انسان کامل از عالم کبیر هم اکبر است
چنانچه مولوی معنوی قدس سره در مثنوی شریف فرموده اند ؎ گر بصورت عالم صغری
توئی ٭ پس بمعنی عالم کبری توئی ٭ لیکن ما فوق العرش را عالم کبیر بدین حیثیت میگویند که
آن عالم بمنزلهٔ اصل افتاده است عالم صغیر را یعنی اصول لطائف عشره که ترکیب انسان
از آن واقع شد فوق العرش هستند و تجلی حق بر آن اصول در عالم امر می افتد و عکوس
و ظلال آن اصول بر لطائف متعینه عالم خلق می افتد همچو شعاع آفتاب بر زمین چنانچه
در خاندان حضرات نقشبندیه آغاز سلوک مشغولی لطائف سته یعنی قلب و روح و سر
و خفی و اخفی و نفس میکنند و انتهای سیر اصول لطائف عشره می نمایند چنانچه اصل اصل نفس

اصل قلب است و اصل اصل باد اصل روح است و اصل اصل آب اصل سر است و اصل اصل
نار اصل خفی است و اصل اصل خاک اصل اخفی است حاصل اینکه لطائف خمسه عالم امر ظلال
اسمای الٰهی اند که تعبیر ازان بولایت صغری می کنند و اصل لطائف خمسه خلق انوار ظلال سما است
لهذا اصل لطائف امر اصل الاصل لطائف خلق شدند اگر تفصیل محلات لطائف مذکوره در جسم
انسان و تشریح الوان آن و طریق مشغولی هر یک مطلوب باشد حضرت مولانا قدس سره در مکاتیب
حواله فرموده اند بخوف اطناب درینجا مندرج نکردیم **فصل دوم** در ذکر مخلوقیت روح و کیفیت
آفرینش آن که در شرع ثابت گشته و اینکه در آدمی روح واحد است یا ارواح متعدد و اقسام آن
چند است باید دانست که امام محمد غزالی رحمة الله علیه در دقائق الاخبار نوشته اند قد جاء فی الخبر
ان الله خلق شجرة ولها اربعة اغصان فسماها شجرة الیقین ثم خلق نور محمد صلی الله علیه وسلم فی حجاب
من الدرة البیضاء ومثله کمثل الطاوس ووضعه علی شجرة الیقین فسبح علیها مقدار سبعین الف سنة
ترجمه تحقیق آمده است در حدیث که تحقیق الله تعالی بافرید درختی را که برای آن چهار شاخ
بود و نام کرد آن را شجرة الیقین پس پیدا کرد نور محمد صلی الله علیه وسلم را در حجاب سپید
و متشکل کرد آنرا بصورت طاوس و نهاد آن را بر شجره یقین پس تسبیح کرد آن نور بران شجره هفتاد هزار
سال ثم خلق مرآة الحیاء ووضعها باستقباله فلما نظر الطاوس فیها صورته مثل احسن صورة
وازین هیئة فاستحیی من الله تعالی فسجد خمس سجدات فصارت تلک السجدة فرضا موقتا فامر الله
تعالی الخمس صلوة علی محمد وامته والله تعالی نظر الی ذلک النور فعرق حیاء من الله تعالی
فمن عرق راسه خلق الملائکة ومن عرق وجهه خلق العرش والکرسی واللوح والقلم والشمس والقمر
والحجب والکواکب وما کان فی السماء ومن عرق صدره خلق الارواح الانبیاء والرسل والعلماء
والشهداء والصالحین ومن عرق ظهره خلق البیت المعمور والکعبة والبیت المقدس ومواضع المساجد
ومن عرق حاجبیه خلق امته من المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات ومن عرق اذنیه
خلق ارواح الیهود والنصاری والمجوس وما اشبه ذلک ومن عرق رجلیه خلق الارض من المشرق
الی المغرب وما فیها ترجمه پس پیدا کرد خدا آئینه حیا را ونهاد آنرا روبروی آن طاوس پس چون
نظر کرد طاوس دران آئینه دید صورت خود حسین تر و شکلی خوبتر پس حیا کرد از الله تعالی پس سجده

کرو پنج بار پس گردید جان سجدہ فرض پنجوقتی پس حکم کرد خدا یتعالی نماز پنجگانہ بر محمد صلی اللہ علیہ وسلم و امت
و نظر کرد اللہ تعالی بطرف این نور پس عرقناک شد از حیای خدا یتعالی پس آفرید خدای سبحانہ از عرق
سروے فرشتگان را و از عرق روی او عرش و کرسی و لوح و قلم و شمس و قمر و پردہ ہاے عظمت و
ستارگان و ہرچہ در آسمان ہست و آفرید از عرق سینہ ارواح انبیا و رسل علیہم السلام و علما و شہدا
و صالحین را و پیدا کرد از عرق پشت بیت المعمور و کعبہ و بیت المقدس و جاہای مساجد را و از عرق
ابروہای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیدا کرد امت ویرا از مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات
و از عرق ہر دو گوش پیدا کرد ارواح یہود و نصاری و مجوسی را و آنچہ مشابہ آنست و از عرق ہر دو پای
مبارک پیدا کرد زمین را از شرق تا غرب و ہرچہ در آنست ثم امر اللہ لنور محمد صلی اللہ علیہ وسلم
انظر الی امامک فنظر نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم فرای من امامہ نورًا و من ورائہ نورًا و عن یمینہ
نورًا و عن یسارہ نورًا و ہو ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم اجمعین ثم سبح سبعین الف سنۃ
ثم خلق نور الانبیاء من نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم ثم نظر الی ذلک النور فخلق ارواحہم فقالوا لا الہ
الا اللہ محمد رسول اللہ ثم خلق قندیلاً من العقیق الاحمر یری ظاہرہ من باطنہ ثم خلق صورۃ محمد
صلی اللہ علیہ وسلم کصورتہ فی الدنیا و وضع فی ہذا القندیل قیامہ کقیامہ فی الصلوٰۃ ثم طافت الارواح
حول نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم فسبحوا و ہللوا مقدار مائۃ الف سنۃ ثم امر الارواح لینظروا الیہ کلہم فمنہم
من رای راسہ فصار خلیفۃ و سلطاناً بین الخلائق و منہم من رای جبہتہ فصار امیراً عادلاً
و منہم من رای عینہ فصار حافظاً لکلام اللہ الی آخر الحدیث ترجمہ پس حکم کرد خدا یتعالے
برای نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم کہ نظر کن بہ پیشگاہ خود پس دید صلی اللہ علیہ وسلم روبروی خود
نورے و بطرف پشت خود نورے و بجانب راست خود نورے و بجانب چپ خود نورے
و ہر چہار نور کہ بود نور ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم بود پس تسبیح کرد آن نور ہفتاد ہزار
سال پس آفرید خدا نور انبیا را از نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم پس نظر کرد اللہ تعالی بطرف نور مذکور
پس آفرید از ان نور ارواح انبیا را پس گفتند آنہا مضمون کلمہ طیبہ را یعنی نیست معبودے غیر خدا
مگر ہمین اللہ کہ ان محمد رسول اللہ است پس آفرید خدای سبحانہ قندیلی از عقیق سرخ چنان شفاف
کہ دیدہ میشد حال باطن آن از ظاہرش پس آفرید صورت شخصے محمد صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ بود

صورت وشکل وشمائل آنحضرت در دنیا پس نہاد آن تصویر شریف را در قندیل مذکور ہمچو صورت تمام وی صلی اللہ علیہ وسلم در نماز پس طواف کردند ارواح انبیا گرد نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم پس تسبیح وتہلیل می کردند یعنی سبحان اللہ ولا الہ الا اللہ در طواف میخواندند تا صد ہزار سال پس امر کرد خدا تعالے ارواح کل بنی نوع آدم را تا ببینند بطرف تصویر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس نظر کردند کل ارواح پس صورت وی علیہ الصلوٰۃ والسلام پس بعضے از انہا دید سر مبارک آنحضرت را پس او در دنیا خلیفہ وسلطان شد و بعضے از انہا دید پیشانی مبارک وی را علیہ السلام پس او در دنیا امیر عادل شد و بعضے از انہا دید ابرو چشم منور وی علیہ السلام را پس او در دنیا حافظ شد علی ہذا القیاس در بقیہ حدیث اصناف انسان بقید پیشہ و کمال آنہا مذکور است بخوف اطناب برانیقدر اقتصار کردم پس از مضمون حدیث شریف ثابت گردید کہ خلقت روح مطلقاً از نور محمدی است صلی اللہ علیہ وسلم ونور محمدی عین نور اللہ است تبارک وتعالی وہمین است مراد از امر رب در آیت قل الروح من امر ربی بعد از تحقیق خلقت روح بدانکہ آدمی را سہ روح است یکی نباتی کہ موجب نشو ونماست دوم حیوانی کہ بسبب آن حس وحرکت دارد سوم روح انسانی کہ عبارت از نفس ناطقہ است ودرین روح ہیچ موجودی با وشریک نیست حقتعالی این روح را بخود اضافت کردہ فرمودہ است نفخت فیہ من روحی وعلو درجہ آدمی از سائر موجودات وعجائب وغرائب کہ از وواقع میشود بتوسط این روح است وگرنہ اکثر موجودات بلکہ اکثر حیوانات از حیثیت جسم از وی زیادہ اند وروح نباتی وحیوانی کہ با جسم متولد شد بعد فساد بدن فانی میگردد ونفس ناطقہ ابدی است تا دامیکہ جسم عنصری فاسد نشد درین بدن تصرف وتدبیر میکنند وعلاقہ با جسم ورای خروج ودخول واتصال وانفصال ست چنانچہ معیت خدا تعالی با اشیاء لہذا نبی صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است من عرف نفسہ فقد عرف ربہ از ین نفس کہ در حدیث واقع شد مراد ہمین روح است در شیخ علی الغر در فتوحات مکیہ میفرماید کہ اہل تحقیق در بیان کیفیت روح دو فرقہ اند گروہی برآنند کہ روح در اصل یکی است کہ از ان روح کل میخوانند واول از واجب عز اسمہ این روح صادر شدہ است واین صدور معدوم ومجہول الکیفیت است واین روح بنا بر اختلاف عبارات اسامی مختلفہ دارد وگاہی از ان بحقیقت محمدی صلی اللہ علیہ وسلم تعبیر میکنند وگاہی عقل اول وتعین کل وقلم اعلی گویند

الی غیر ذلک طریق صدور ارواح جزئیه ازان اینچنین هست که هرگاه جسم انسانی تسویه یافت پرتو از ان روح کل برین جسم می افتد و بواسطه آن آثار حیات در تن پیدا میشود چنانچه جسم صیقلی مثل آیینه وغیره بمقابله آفتاب روشن میشود و در وقت موت روح جزئی رجوع میکند باصل خود که روح کلی است و هرچند روح کل مجرد و بسیط است و تجزی و تبعیض را در وی راه نیست مگر باعتبار تعدد اجسام متعدد است چنانچه پرتو نور آفتاب چون بر روی زمین می افتد در حد ذات قابلیت تجزی ندارد و تبعیض و باعتبار امکنه است چون میان زمین و آفتاب تقابل نماند که شرط انارت اضاءت است شعاع آفتاب باصل خود رجوع میکند همچنین ارواح جزئیه بعد از انتقال از ابدان باصل خود که روح کل است واصل میشود و در آنجا ارواح جزئیه را از یکدیگر امتیاز نیست چنانکه آب بحر را مثلا در ظروف متعدده ببندند از نه آب مذکور باعتبار ظروف منقسم میشود اما چون ظروف بشکنند و آب به بحر رجوع کند امتیاز نماند و همین تفصیل را مولوی معنوی قدس سره در مثنوی شریف میفرمایند ؎ مفترق شد آفتاب جانها ٭ در درون روزن ابدانها ٭ چون نظر در قرص داری خود یکی است ٭ آنکه شد محجوب ابدان در شکی است ٭ تفرقه در روح حیوانی بود ٭ نفس واحد روح انسانی بود ٭ گفت حق رش علیهم نوره ٭ مفترق هرگز نگردد نور او ٭ روح انسانی که نفس واحد است ٭ روح حیوانی سفال جامد است ٭ عقل جز از رمز این آگاه نیست ٭ واقف این سر بجز الله نیست **فصل ثانی** در بیان آنکه مقر ارواح پیش از تعلق ابدان کجا بود و بعد از انتقال قرارگاه آن تا یوم النشور کجاست محققان کامل از ارباب کشف و شهود اند بکشف ایشان مقتبس از مشکوة نبوت و بر وجدان ایشان عت و گواه عادل اند کتاب و سنت آنند که ما ابدان را در اجسام عنصریه منحصر نیافتیم بلکه این روح را دو بدن است عنصری و مثالی و بدن عنصری فاسد میشود و بدن مثالی قابل خرق والتیام نیست تا در نشاء دنیاست باین بدن تعلق میدارد و بعد از فساد این بدن بآن بدن مثالی لطیف متعلق است الا ماشاء الله و در قیامت چون حشر ابدان شود باز ببدن عنصری تعلق گیرد چنانچه قبل ازین داشت و این معنی بذوق پیش همه عالم معلوم است که چون خود را بخواب می بیند در آن حالت که بدن عنصری معطل میشود و آن بدن دیگر است که در خواب دیده میشود و در آن حالت تدبیر بدن میکند اگر ترک تدبیر بدن عنصری بکند فاسد میشود و قابل تدبیری نماند چنانچه

موت عبارت همین ترک تدبیر است و بعضی کسان را سکته میشود که آنرا بزبان هندی ادهار
میگویند و روح در عالم مثال سیر میکند و عجائب عالم ملکوت می بیند و علاقهٔ او بدین بدن بالمیت
تا مناد نه پذیرد و قابل تدبیر ماند بعد ازان رجوع ببدن عنصری میکند **فائده** در ذکر اینکه روح در حالت
حیات انسلاخ ازین بدن عنصری میتواند کرد یا نه کمل اولیا و حکما را حالتی است که آنرا انتزاع و
انخلاع روح خوانند و این موت اختیاری است که بریاضت حاصل میشود که ارواح مقدسهٔ ایشان
تا ده ده روز بلکه زیاده ترک تدبیر بدن کرده در تصرف و تدبیر جسم مثالی میمانند و موت و احوال آن
براین دو طائفه بسیار آسان است و این را موت اختیاری خوانند و حدیث موتوا قبل ان تموتوا
متوجه همین معنی است و کمال و نقصان آدمی منبنی از اختلاف استعداد این روح است چنانچه
بعضے بمرتبهٔ ولایت و نبوت رسیدند و بعضے در کفر و جهل ماندند این کمال و نقصان راجع
باختلاف استعدادات ارواح است وگرنه از حیثیت ابدان باهم مساوی اند **فصل ثالث**
در ذکر اینکه آفرینش ارواح بعد درستی بدن و تخلیق جسم میشود یا پیش از پیدایش جسم قال
فی ملخص کتاب الروح لابن القیم اختلفت فی تقدیم خلق الارواح علی الاجسام و تاخیرها عنها علی قولین
ترجمه گفته است در کتاب الروح تصنیف ابن قیم اختلاف کرده شده است در تقدیم خلق جانها
برابدان و تاخیر آن بدو قول گروهی تقدیم ابدان بر ارواح میگویند دلیل آنها قوله تعالے
هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا ترجمه آیا گذشته است بر آدمی زمانه از
دهر که نبود هیچ شی ذکر کرده شده و آیه دیگر اینکه ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه
نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام
لحما ثم انشاناه خلقا آخر ترجمه هر آینه تحقیق پیدا کردیم از گل خشک پس گردانیدیم آنرا نطفه در قرارگاه
آن پس آفریدیم نطفه را علقه پس گردانیدیم علقه را مضغه یعنی پاره گوشت پس گردانیدیم مضغه را
استخوان پس پوشانیدیم استخوانها را گوشت و پوست پس برانگیختیم آنرا بخلق دیگر این هر دو
آیت دلیل تقدیم خلق اجسام بود بر ارواح و دلیل قول ثانی یعنی تقدیم ارواح بر اجسام از
قرآن مجید آیه اخذ میثاق است واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی
انفسهم الست بربکم قالوا بلی الی آخره چنانچه مذکور که و معنی آن در شرح کلمه گذشت و از حدیث

عمر بن عینه مرفوعا ان الله تعالی خلق ارواح العباد قبل العباد بالفی عام فما تعارف منها ائتلف وما تناکر اختلف ترجمه تحقیق الله تعالی آفریده است ارواح بندگان را پیش از اجسام آنها دو هزار سال پس کسانیکه شناختند یکدیگر را در ازل الحال و دانست گرفتند در ینعالم و کسانیکه نشناختند یکدیگر را در آن عالم مختلف شدند درین دنیا این آیه و حدیث دلیل تقدیم خلق ارواح است بر ابدان و بهمین طرف رفته اند اهل کشف و وجدان چنانچه مولوی معنوی قدس سره در مثنوی یفرماید از حال ارواح خبر میدهد بیت طوطی کاید ز وحی آواز او ۞ پیش از آغاز وجود آغاز او ۞ اندرون تست آن طوطی نهان ۞ عکس او تو دیده بر این و آن ۞ میبرد شادیت را تو شاد از او ۞ می پذیری ظلم را چون داد از او ۞ ایکه جانرا بهر تن تو سوختی ۞ سوختی جان را و تن افروختی ۞ باید دانست که روح و عقل و نفس ناطقه و قلم اعلی و حقیقت محمدی و قلب رجو هر نورانی متحد بالذات اند و تفاوت باعتبار اند و بطرف اختلاف مراتب عقل اعتباری اشار المولوی معنوی قدس سره بیت این تفاوت عقلها را نیک دان ۞ در مراتب از زمین تا آسمان ۞ هست عقلی همچو قرص آفتاب ۞ هست عقلی کمتر از ذره شهاب ۞ هست عقلی چون چراغ سرخوشی ۞ هست عقلی چون ستاره آتشی ۞ ای خنک آنکس که عقلش نر بود ۞ نفس زشتش ماده و مضطر بود ۞ وای آن عقلی که او ماده بود ۞ نفس زشتش نر و او ماده بود ۞ لاجرم مغلوب باشد عقل او ۞ جز سوی خسران نباشد نقل او ۞ عقل دو عقل است اول آنکسی ۞ که درآموزی بحرف مکتبی ۞ از کتاب و اوستاد و ذکر و فکر ۞ از معانی در علوم خوب و بکر ۞ عقل تو افزون شود بر دیگران ۞ لیک تو باشی ز حفظ آن گران ۞ لوح حافظ باشی اندر دورگشت ۞ لوح محفوظ اوست کو زین در گذشت ۞ عقل دیگر بخشش یزدان بود ۞ چشمه آن در میان جان بود ۞ چون ز سینه آب و آتش جوش کرد ۞ نه شود گنده نه دیرینه نه زرد ۞ گر ره منبعش بود بسته چه غم ۞ گر همی جوشد ز خانه دمبدم ۞ عقل تحصیلی مثال جویها ۞ کان رود از خانها در کویها ۞ راه آبش بسته شد بی نوا ۞ از درون خویشتن جون چشمها ۞ **فصل رابع** در ذکر اینکه مستقر الارواح از ابتدای پیدایش تا یوم البعث عالم برزخ است و تحقیق عالم برزخ و بهشت و دوزخ آن باید دانست که شیخ اکبر محی الدین علی العربی قدس سره درین باب ساله برزخیه مشتمل بر احکام دار برزخ و احکام آخرت و تنقیح دوزخ و جنت از روی کتاب و سنت که مطابق کشف و وجدان اهل کشف است

نوشته اند اگرچه بعبارت عربی دقیق است لیکن درینجا بنا بر سهولت طالبین خلاصه آن بعبارت
فارسی نوشته می آید بدانکه حقتعالی وجود خود را تقسیم کرده است بر سه عالم دنیا و برزخ و آخرت و این
عوالم ثلاثه بملک و ملکوت و جبروت نامیده شد یعنی دنیا عبارت از عالم ملک و برزخ از ملکوت و
آخرت از جبروت است و پیدا کرد انسان را از مجموع هر سه عوالم مذکور پس گرفت جسم را از عالم ملک و
شهادت و نفس را از عالم ملکوت و روح را از عالم جبروت و تام نهاد مجموع این هر سه اجزا را بانسان پس
تا وقتیکه انسان در عالم دنیاست حکم بر جسم ظاهر اوست و نفس و روح زیر حکم جسم مخفی اند یعنی میرسانند
یعنی بنفس و روح بواسطه جسم پس حقتعالی تعینات کرده است برای نقل روح از هر یک عالم موکل
یعنی روح باقیست و اگرچه تعیناتی که او در دنیا بقدر مقدر عمر مشخص میباشد بعده از عالم او را نقل
بطرف عالم برزخ تا روز حشر و نشر در ان عالم خواهد ماند بعد قیامت همه ارواح را از عالم برزخ بطرف
عالم آخرت نقل خواهند کرد و در آن عالم اهل جنت در بهشت و اهل نار در دوزخ ابد الاباد خواهند ماند
پس برای نقل از دنیا موت را بواسطه حضرت عزرائیل موکل ساخته است که قبض نفوس و ارواح
از جسم معیت کرده در دار برزخ میرسانند درین نقل تبدیل جسم مثالی از جسم عنصری میشود چنانچه در
آیه کریمه بلا قادرین علی ان تبدل امثالکم و ننشاکم فیما لا تعلمون از نشآت برزخیه اخبار است
و دار برزخ یک عالم مستقل است درمیان عالم دنیا و عالم آخرت و آن نیز دو قسم است
همه ارواح بعد خلقت ازلی دران عالم موجود اند و از ان عالم بعد آفرینش جسم تدریجا نقل کرده
متعلق جسم میشود تا حیات دنیا و برزخ ثانی آنست که ارواح بعد نقل از عالم دنیا در ان عالم قرار
میشوند تا یوم النشور و از ان عالم نقل بعالم آخرت خواهند کرد نه بطرف دنیا و در برزخ ثانی بهشت
و دوزخ اند سوای بهشت و دوزخ که در عالم آخرت قرارگاه دائمی خواهد بود فرق در جنت و نار برزخ
و اخرویه همین است که تعذیب و تنعیم برزخیه را نهایتی است مادام السموات والارض و بعد فنای
زمین و آسمان و قیام قیامت همه ارواح را از جنت و نار برزخیه بعالم آخرت نقل کنانیده خواهند شد
چنانچه در آیه کریمه فاما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء
ربک مراد از جنة همین جنت برزخیه است و همچنین در آیه ثانی واما الذین شقوا ففی النار لهم فیها
زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربک مراد از نار جهنم برزخیه

است نه دوزخ اخرویه وعلمای ظاهر درین آیات وهرجا که ذکر جنت ونار در قرآن است جنت ونار اخروی
می فهمند وحال عالم برزخ ووجود جنت ونار برزخیه برایشان مکشوف نشده است شیخ اکبر قدس سره ودیگر اهل کشف
درین مقدمه متفرد اند حضرت مولانا قدس سره می فرمودند که درین تحقیق حق بطرف شیخ
اکبر است رحمة الله علیه زیرا که احکام جنت ونار در کلام الهی دو قسم است اجتماع اینهمه
اوصاف در جنت ونار آخرت نمیتواند شد پس اختلاف احکام وآثار دلالت میکند بر اختلاف نار
وجنت در عالم برزخ وآخرت مثلاً تعذیب وتنعیم اشقیا وسعدا را بما دامت السموات والارض
مشروط کردن دلالت میکند بر اینکه بعد فنای السموات والارضین آن حکم منقضی خواهد شد پس این حال
در جنت ونار دار برزخ خواهد بود نه در آخرت که مکث انجا دائمی است وهمچنین قوله تعالی ولهم رزقهم
فیها بکرة وعشیا وکذا النار یعرضون علیها غدوا وعشیا دلالت میکند بر بودن صبح وشام در آن بهشت
ودوزخ ودر جنت الآخرة وارد است لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا یعنی در جنت الخلد آفتاب و
سردی زمهریر که از لوازم زمین وآسمان دنیاست نخواهد بود پس صبح وشام هم نباشد وبرهان قاطع
بر مغایرت جنت ونار برزخیه از بهشت ودوزخ اخرویه قصه حضرت آدم وحوا علیهما السلام است که اول
بحکم یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة سکونت زوج وزوجه در جنت ثابت است بعد ازان اخراج آن
هردو بحکم فاخرجهما مما کانا فیه اخراج واقع گردید قوله تعالی لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین وکذا
قوله فاکلا منها فبدت لهما سوآتهما دلالت میکند بر اینکه اینهمه معاملات در جنت اخرویه نبوده است
زیرا که صفت جنة الآخرة وارد است اکلها دائم لا مقطوعة ولا ممنوعة یعنی میوه آن دائمی است
وتمام نخواهد شد واز خوردن میوه آن ممانعت نخواهد شد وبعد دخول آن خروج میسر نیست ودران
احتیاج بول وبراز نخواهد شد وشیطان دران داخل شدن نمیتواند وآن دار الکرامت وفی دار الخلود
است که طیار شده است برای محمد صلی الله علیه وسلم وحرام است بر دیگری قبل دخول آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ومعاملاتی که با حضرت آدم وحوا شده همه برخلاف احکام جنت اخرویه اند هرچند
این معرکه بسیار طویل وعریض است اما برای ترجیح قول شیخ اکبر وتحسین رای حضرت
مولانا قدس سره لب لباب تفاسیر واحادیث درین مقام نقل کردن واجب افتاد
قال ابو السعود ان خلق آدم علیه السلام کان فی الارض واسکن

آدم بلا خلاف و خلق حضرت حوا براجح روایات در جنت است ذکر السدی عن ابن مسعود
وابن عباس وناس من الصحابة رضوان الله علیهم اجمعین ان الله تعالی اخرج الابلیس من الجنة
واسکن آدم علیه السلام فی الجنة فبقی وحده وما کان معه من یستانس فالقی الله تعالی علیه النوم
ثم اخذ ضلعا من جانب الایسر ووضع مکانه لحما منه ترجمه گفت ابو مسعود در کتاب ارشاد العقل السلیم
بتحقیق پیدا کرده است خدا آدم علیه السلام را در زمین بلا خلاف و پیدا کرده است حضرت حوا را
بنابر ارجح روایت در جنت چنانچه ذکر کرده است سدی از ابن مسعود و عبد الله ابن عباس و مردم دیگر
از صحابه رضی الله عنهم که الله تعالی اخراج کرد ابلیس را از جنت و ساکن گردانید آدم را در آن پس
باقی ماند آدم تنها و نبود همراه او کسیکه انس گیرد بدان پس القا کرد الله تعالی بر آدم خواب را
پس گرفت یک ضلع را از جانب چپ و نهاد مکان آن گوشتی و پیدا کرد حوا را از آن ضلع و
گفته است ابن عباس که آفرید آدم را ببطن نعمان که وادی است [illegible]
از وانیکه بدن آدم و حوا را از زمین هند است که دران هبوط آدم و حوا واقع شده و گفته است بعضی
که خلق آدم در زمینیکه درمیان مکه و طائف واقع است شده بود و گفته است سدی اخراج کرد
الله تعالی از جنت و هبوط نکرده است آنرا از آسمان ازینهمه روایات معلوم شد که جنت مسکن
آدم و حوا علیهما السلام در زمین بوده نه دارالخلود که وجود آن از روی احادیث بر آسمان است
واز امام باقر علیه السلام در کتاب عقائد تالیف شیخ ابو جعفر محمد ابن علی الحسین منقول است
اما جنت آدم فهی جنة من جنان الدنیا تطلع الشمس فیها وتغیب ولیس بجنة الخلد ولو کان جنة الخلد
ما خرج منها ابدا و آنچه در حدیث شریف واقع شده است القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من
حفرات النیران نیز دلالت می کند بر بودن جنت و نار در عالم برزخ که ارواح بعد انتقال بدن
دران مستقر می باشند الی یوم النشور ازینهمه تحقیقات متحقق شد که مستقر الارواح پیش از تعلق
بدن برزخ اولی بود و بعد از مفارقت بدن برزخ ثانی است والله اعلم بالصواب فصل خامس
در ذکر دل و کیفیت آفرینش آن هر چند علم آن دریای بی پایان و بحر ناپیدا کنار است لیکن بجا
تبرکا چند سخن معرفت دل از رسالهٔ گنج الاسرار حضرت جدی امجدی شیخ المشائخ والاولیاء قطب الاقطاب
مولانا میر فرید الدین گنجبخش قدس سره الاقدس که مطبوع حضرت مولاناست نقل میکند قال رحمة الله علیه

علیه عزیز من دوستی بشنو که چگونه روشن گردانیده است جل وعلا پیش از خلقت واحد فرد صمد
وقیوم بود وهست ارادت چون خواست کرد وحدانیت آشکارا کند اول روح پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بیافرید و نور دل نور خدای عز وجل است قال النبی صلی الله علیه وسلم انا من نور الله تعالی والمومنون
من نوری یعنی که من از نور خدای تعالی ام و مومنان از نور من اند فاما آفرینش این نور دل نه لک
وهشتاد هزار سال درازی بود وسه لک هشتاد هزار سال پنهان بود حاکیا عن الله تعالی میفرماید
لا یسعنی فی الارض ولا فی السماء ولاکن یسعنی فی قلب عبد المومن ازین مراد وسعت نور دل است
چنانچه خدای تعالی میفرماید اینست فراخی قدرت من در دل بنده مومن که نور دل است حضرت
عزت این دل را هفت هزار سال در قبضه قدرت خود پرورش سیداد و کلمه محبت می خوانانید
که یا عبدی انت عاشقی وانا عاشقک یعنی ای بنده من تو عاشق منی و من عاشق و محب توام
و در نه صد هزار سال نظر کرامت و کشف انوار تجلی میکرد و بعد از نه صد هزار سال از قبضه قدرت
جدا گردانید این نور دل التماس کرد الهی سیدی و مولائی بنده را طاقت فراق نیست چندین هزار
سال بعشق و محبت خود پرورش دادی اکنون جدا نمی توانم شد فرمان حضرت رسید که ای بنده
مومن ترا باحراست خود کاری نیست فاما برای اظهار وحدانیت خود آفریدیم بعد از ان نور دل
از درد و فراق نه صد هزار سال دیگر در عالم تحیر مشغول ماند بعد از ان در فراق و جدائی از نظر رحمت
خدای چندان آب از دیده ریخت که دریا گشت آنرا بحر الحیوان گویند حضرت عزت تازیانه قهر نور دل را
زد و از غلبه قهر باد و آتش پیدا شد و از سختی تازیانه زدن آتش محبت یکی نور عزرائیل دوم گندم
پیدا شد بعد ازین نور دل نه صد هزار سال چرخ می زد و اجزای نور دل ذره ذره میشد بعد از ان
اجزای نور دل را حضرت عزت سه قسم گردانید اول سرها آفرید و از قسم دوم جهان و از قسم سوم نور ها
آفرید و نور دل را منکسر گردانید فرمود انا عند المنکسرة القلوب لاجلی حضرت جل جلاله میفرماید که من
نزد یک شکسته دلانم بعده از ان حقتعالی بقیه اجزای نور را گوهر دل گردانید و گوهر دل را نه صد هزار
سال در عالم زاری مشغول داشت تا مقام فراموش گردد حضرت عزت بار دیگر بقیه اجزای نور دل را
دو گوهر گردانید آفریدگار این دو گوهر را صد هزار سال دیگر در نظر حکمت پرورش داد اول از ان
گوهر آسمانها و زمینها آفرید و از دوم گوهر عرش و از سوم گوهر کرسی و چهارم لوح و از گوهر پنجم قلم و

واز گوهر ششم بیت المعمور واز هفتم گوهر دوزخ واز هشتم گوهر بهشت واز نهم گوهر شمس واز دهم گوهر قمر
آفریدگار عالم جل جلاله ازین ده گوهرها دل آفریده است چنانچه در خبر است قلب المومن اکبر من العرش
واوسع من الکرسی معنی چنین باشد که دل مومن بزرگ تر است از عرش و فراخ تر است از کرسی
این گوهر را از جهت دو معنی اکبر خواندی یکی آنکه ده گوهر گنجینه این گوهر اند دوم حضرت عزت این گوهر را
گنج خویش گردانیده و درین گنج هفت گنج دیگر است و در هر گنجی گوهرها نهاده است گوهر اول گنج عشق
است و دوم گوهر محبت است سوم گوهر سر چهارم گوهر روح پنجم گوهر معرفت ششم گوهر فضل هفتم
گوهر ذکر حضرت جل جلاله این نه گنج گوهر دل را چندین هزار سال در عالم غیب نهان داشت تا
خاک آدم جمع گردانید و خمیر کرد چنانکه من الله تعالی خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا حق تعالی
گل آدم را بید قدرت خویش چهل صباح خمیر کرد بعد ازان ترکیب قالب کرد و در قالب سینه آفرید
و این گوهر گنج دل را طباق سینه نهاد و جمله اسما را معلوم گردانید وعلم آدم الاسماء کلها مهتر جبرئیل
علیه السلام بحکم فرمان رب العزت این دانه گندم را در بهشت نهاد بمجرد نهادن فی الحال درخت
خوشه دار گشت که هر یک خوشه مثل سر و کلان و هر دانه مثل بیضه سیمرغ بود و درون گندم مثل شهد
و شیر نهاد و این برای حجاب آدم صلوة الله علیه را نهاده اند تا گوهر عشق بجنبید و گوهر محبت جلوه گر
گردید و گوهر سر بر جمیع علوم آگاه گردانید و گوهر روح در تحیر ماند و گوهر معرفت حق را بخود شناخت
و گوهر قصر سلطنت خود روشن نمود و جمله اعضا در تحرک آمدند و عطسه زدند و گوهر ذکر و ثنای خدا تعالی
و حمد باری تعالی بجا آورده و هفت گوهر خاکی را انگار گردانید انتهی

تمت

خداوندا بحق مرسل پاک	شفیع هر دو عالم شاه لولاک	بحق شیر حق شاه حق آگاه	علی مرتضی مخصوص درگاه
بحق مردم رخشنده بهره	حسن بصری بصرافروز بصره	بحق عبد واحد واحد بهر	فضیل ابن عیاض اشهر شهر
بحق حضرت ابراهیم ادهم	مملک فقر سلطان معظم	بحق بوحذیفه مرعشی نام	بحق بوهبیره عارف تام
بحق شاه دین علو ممشاد	که بو اسحاق ازو یافت ارشاد	بحق احمد ابدال چشتی	نکو انجام از نیکو سرشتی
بحق خواجه دین ناصر الدین	که شد از نصرت حق نصرت آئین	بحق بومحمد پیشوائے	براه حق جهان را رهنمائے

بحق حضرت مودود چشتی
بحق خواجه عثمان عارف
بحق بختیار کاک مسعود
بحق آن علاء الدین احمد
بحق احمد عبد الحق باحق
بحق قطب عالم ذات اقدس
بحق آن نظام الدین بلخی
بحق شیخ ابراهیم نامی
بحق آن یوسف مظهر ذات
بحق قطب قطبان زمانه
بهو خورشید درخشان ذات اکرم
زبانم محرم اسرار خود کن
چو دادم من تعلقات عمر بر باد
چو بستم در دمندان درد عصیان

سعودت پیشگان اعلی نشینی
چو عثمان جامع علم معارف
که قطب الدین قطب برج وا بود
که بود او صابر درگاه سرمد
جناب شیخ العالم نور مطلق
جناب عبد قدوس مقدس
که بود از کام ناکام تلخی
چو ابراهیم خوش خلق و کرامی
بحق آن سلیم ذی شهادت
زخود بیگانه و با حق یگانه
بفیض سرمدی فیاض عالم
دو چشمم روشن از دید خود کن
ز دست کرده های خویشتن فریاد
دوائم نیست جز از فضل رحمان
بنامت ختم کردم این مناجات

بحق زنده دل زنده فرجام
بحق آن معین الدین چشتی
بحق آن فرید فرد مقصود
بشمس الدین ترک با صفائی
بحق شیخ عارف عارف پاک
بحق آن جلال دین و دنیا
بحق بو سعید پیر گنگوه
بحق آنکه بمود از حق آئین
بحق شمع افروز ولایت
سپهر معرفت را آفتابی
ظهور قدرت یزدان سبحان
زبانم را بدل همراز گردان
گناهم گرچه بیحد و تمام است
بلطف خود دوای درد ما کن
که میدانم توئی قاضی حاجات

زهی حاجی شریف زندنی نام
که دنیا را بهشت و شد بهشتی
بشیرینی حق گنج شکر بود
جلال الدین از و برده صفائی
کز و شیخ محمد شد شه پاک
که بهتانیسر شده مشهور جا
جهانی را ازین رنج و اندوه
بود شیخ محمد پیر با امین
بود نور الهدی نور هدایت
در یکتای وحدت است بالی
نمود رحمت منان رحمان
بشغل و ذکر خود دمساز گردان
چو فضل تست نومیدی حرامست
بفضل عام خود حاجت روا کن

حالات اوقات ماه صیام حضرت مولانا قدس الله سره که مولوی نور الله قدس سره
درین کتاب سهو کرده بودند خاکسار نور علی حیاتی کما ینبغی دریافته بدین گونه ترقیم نموده

در ایام ماه صیام معمول حضرت مولانا قدس سره العزیز آن بود که همیشه هر سال سی ام شعبان به نیت نفل صائم میشدند و بمجرد غروب قرص آفتاب افطار روزه میفرمودند و اکثر فضائل عجلت افطار صیام بر زبان الهام ترجمان میگذشت و گاهی هم ارشاد می شد که غلبه نصاری در هندستان فقط از باعث تاخیر افطار صیام گردیده لیکن بروز بارش باران و ابر گران بسیار تاخیر در افطار میشد و نیز ارشاد میگردید که هر قدر ثواب عجلت افطار بصفای مطلع است همانقدر حسنات در تاخیر افطار بروز ابر گران بحدیث آمده حتی که بروز ابر غلیظ در افطار آنحضرت نوبت قریب بجز و سلح توب میرسید و در اوائل تشریف آوری

آنحضرت بعضی بعضی مردمان نماز جماعت مغرب همراه حضرت ادا کرده بعد آن افطار میکردند و بسیاری
تقلیداً آنحضرت روزه افطار کرده همراه حضرت مولانا نماز جماعت مغرب ادا می ساختند حضرت از او شان
بسیار راضی میشدند و افطار روزه بر کدامی چیز معین نبود گاهی از خرمه یا از شربت و گاهی از نان غیره
و این الفاظ بر وقت افطار بر زبان مبارک میگذشت

بعد افطار روزه بلا تامل نماز جماعت مغرب
ادا نموده تناول طعام میفرمودند بعد دو گهری شب گذشته حضرت مولانا نماز جماعت فرض عشا
بنفس نفیس خود ادا نموده بعد ادای دو رکعت سنت باقتدای حافظ غلام علی صاحب که از مریدان
حضرت بودند در بست رکعت سه سیپاره قرآن شریف سماعت میفرمودند. بعد آن سه رکعت نماز وتر
بجماعت ادا نموده استراحت میفرمودند دستوری قدس سره این بود شب دهم از سوره والضحی
تا سوره فاتحه که بست و دو سوره میشوند برای شب یازدهم که شب ختم قرآن مجید می بود می گذاشتند وارشاد
میشد که ختم قرآن شریف بشب طاق بهتر است وعلاوه آن سامعان را از باعث ختم قرآن مجید و
خواندن پنج آیت و تقسیم شیرینی وغیره بآسانی فراغت میشود وطریق ختم قرآن حسب تجویز آنحضرت
این است که بست و دو سوره در بست رکعت حافظ موصوف ادا می کردند باین طریق تسبیح اول
در رکعت اول سوره والضحی والم نشرح و در رکعت دوم فقط سوره والتین و در رکعت سوم و چهارم
سوره اقرء و انا انزلنا تسبیح دوم در رکعت پنجم و ششم سوره لم یکن الذین و اذا زلزلت و در رکعت هفتم
و هشتم سوره والعادیات والقارعه تسبیح سوم در رکعت نهم سوره الهاکم و والعصر و در رکعت دهم سوره
ویل لکل و در رکعت یازدهم و دوازدهم سوره الم ترکیف و لایلاف تسبیح چهارم در رکعت سیزدهم و
چهاردهم سوره ارایت الذی و انا اعطینا و در رکعت پانزدهم و شانزدهم سوره قل یا ایها الکافرون
و اذا جاء تسبیح پنجم در رکعت هفدهم تبت یدا و در رکعت هژدهم بعد سوره فاتحه بسم الله تمام خوانده
سه بار قل هو الله احد خوانده و در رکعت نوزدهم و بستم سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
و از شب دوازدهم بنفس نفیس بست رکعت تراویح بزودی و مستعدی تمام ادا میفرمودند و طریق خواندن
نماز تراویح آنحضرت بسه طریق **طریق اول** تسبیح اول در شفع اول سوره الم ترکیف و لایلاف در
شفع دوم صرف سوره اخلاص در شفع سوم سوره ارایت الذی و انا اعطینا در شفع چهارم صرف

سورهٔ اخلاص، و در شفع پنجم قل یا ایها الکافرون و اذا جاء و در شفع ششم صرف سورهٔ اخلاص و در شفع
هفتم تبت یدا و سورهٔ اخلاص و در شفع هشتم صرف سورهٔ اخلاص و در شفع نهم صرف سورهٔ اخلاص و
در شفع دهم سوره معوذتین طریق دوم در شفع اول سورهٔ الم ترکیف و سورهٔ اخلاص و در شفع دوم
سوره لایلاف و سورهٔ اخلاص و در شفع سوم سورهٔ ارایت الذی و سورهٔ اخلاص و در شفع چهارم
سوره انا اعطینا و سورهٔ اخلاص و در شفع پنجم سورهٔ قل یا ایها الکافرون و اذا جاء و در شفع ششم
سوره تبت یدا و قل هو الله و در شفع هفتم و هشتم و نهم صرف سورهٔ اخلاص و در شفع دهم معوذتین
طریق سوم اینست از اول شفع تا نهم شفع سورهٔ اخلاص و در شفع دهم معوذتین و در شب بست یکم
و بست سوم و بست پنجم و بست نهم در نه شفع انا انزلنا و سورهٔ اخلاص و در شفع دهم معوذتین و در شب
بست هفتم در نه شفع انا انزلناه و در شفع دهم سورهٔ معوذتین می خوانند و بعد هر تراویح یک مرتبه این دعا
سبحان ذی الملک والملکوت سبحان ذی العزة والعظمة والقدرة والکبریاء والجبروت سبحان الملک
الحی الذی لایموت سبوح قدوس ورب الملائکة والروح خوانده برمیخاستند اللهم اجرنی من النار
یا مجیر یا مجیر یا مجیر خوانده نیت شفع سوم میفرمودند و بعد فراغ از تراویح دوم دعاء معمولی خوانده
برمیخاستند و این دعا میخواندند اللهم اعذنا من النار یا معید معید یا معید و بعد فراغ تسبیح در تراویح
سوم اللهم اغثنا من النار یا مغیث یا مغیث یا مغیث و در تراویح چهارم و پنجم اگرچه دعای دیگر بود
لیکن تصریح و تصحیح الفاظ آن بهم نرسیده و در قیام همین دعای مرقوم الصدر می خواندند و بوقت
برخاستن، و آخر بعد فراغ تراویح دست بدعا میشدند و سه رکعت وتر بجماعت ادا می فرمودند و طریق
ادای قرأت وتر حضرت مولانا در رمضان شریف گاهی الم نشرح و قل یا ایها الکافرون و سوره
اخلاص و گاهی انا انزلناه و سوره قل یا ایها الکافرون و سوره اخلاص و گاهی والعصر و انا اعطینا
و قل هو الله همین طور بود بر بستر استراحت مینمودند در ایام گرما بعد نصف شب و در ایام سرما از سوم
حصه شب بیدار گشته قصیده برده و هفت تسبیحات سبع، وغیره فراغت کرده قدری شیر خواه
شیر برنج خواه از قسم دیگر قریب چهار گهری شب باقیمانده تناول فرموده باز بوظائف معمولی مشغول
می شدند و گاهی همچنین اتفاق هم گردیده که قریب دو گهری شب باقی مانده قدری آب نوشیدند
و هم سیفرمودند که علمای دین تا هفتم حصه شب برای خوردن سحر اجازت داده اند اگر از اوشان

گفته شود که برای نماز سحر هم اجازت دهند هرگز اجازت نماز نخواهند داد پس انقدر شبهای احتیاط
معین داشته اند چراکه شناخت سحر بنهایت دشوار است اگر موافق خواندن سورهٔ عم یتساءلون شب
باقی ماند و آنوقت کسی چیزی بنوشد و یا بخورد در روزه او هیچ نقصان واقع نشود و اگر حسب اتفاق
کدامی خلل در روزه شود آن روزه هرگز موقوف نسازد و بعد ایام شریف قضا ادا کند و نیت روزه اینست
بصوم الغد من شهر رمضان نویت اللهم اغفر ما تقدمت و ما تاخرت و در ایام قوت بصارت در شهر رمضان
المبارک چند سپاره قرآن شریف تلاوت میفرمودند و در حالت ضعف بصارت قرآن شریف بخط
جلی که مقبول طبع همایون بود بند دی رفته بلاچاری ترک تلاوت قرآن مجید فرمودند و گاهی بتاسف
نخواندن قرآن هم میگریستند آخر حال توجه باطن فیض مواطن آنحضرت از خواندن قرآن شریف
برای تعمیل اوامر و نواهی آن جهد بلیغ بود چنانچه مولوی ریاض علی صاحب مرحوم که رفیق دیرینه
آنحضرت و در خانقاه از مدت قیام پذیر بودند اکثر از آنحضرت عرض می نمودند که آنحضرت هر روز
تلاوت قرآن مجید میفرمایند که افضل العبادت کلام الله آمده است آنحضرت خاموش میشدند
و گاهی جواب آن نمیدادند روزی بوقت استفسار مولوی مرحوم ارشاد فرمودند که قرآن مجید
برای تعمیل اوامر و نواهی نازل گردیده نه فقط برای خواندن اگر فقط از خواندن قرآن شریف کسی
ولی شدی سوای حافظ قرآن در جهان کسی ولی الله نگشتی تو در حافظان بکثرت ولی را دیده یا شنیده
بر عاقل فهمان حق آگاه و مقبولان درگاه اله هویدا است که از ارشاد آنحضرت ممانعت قرآن مجید نیست
بلکه تاکید تعمیل اوامر و نواهی ست و نیز ظاهر است که اکثر عارفان کامل محض بظاهر امی بوده اند
و در باطن بتعمیل اوامر و نواهی آن جهد بلیغ نموده چه پایه کرامت حاصل کرده اند خلاصه آنکه تعمیل
قرآن مجید و حدیث شریف بجز سالکان راه خدا و مقبولان درگاه کبریا از دیگری نیاید شب سلخ
شوال بعد ادای نماز فجر و غیره قریب دو گهری روز بر آمده دو رکعت نماز عید الفطر معه خطبه مصنفه خود
ادا کرده بعد آن چهار رکعت نفل بجماعت ادا فرموده دست بدعا بر می افراشتند و خطبه های الوداع
ماه رمضان المبارک و عید الفطر و عید الضحی مصنفه حضرت مولانا قدس سره العزیز اینست

خطبة الوداع

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي عجزت عن ادراك كنهه عقول العقلاء و تحيرت في بيداء الوهيته اوهام العلماء و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له الموصوف بالفضل و العطاء و ان الفضل بيد الله يؤتيه من يشاء و نشهد ان محمدا عبده و رسوله افضل الانبياء و الاولياء و صلى الله عليه و سلم و على اله الاصفياء و اصحابه الاتقياء خصوصا على اول الصحابة و افضلهم بالتحقيق امير المؤمنين ابي بكر الصديق و على اعدل الاصحاب امير المؤمنين عمر ابن الخطاب و على جامع ايات القران امير المؤمنين عثمان ابن عفان و على اسد الله الغالب امير المؤمنين علي ابن ابي طالب و على الامامين الهمامين السعيدين الشهيدين ابني امير المؤمنين ابي محمد الحسن و ابي عبد الله الحسين و على امهما سيدة النساء فاطمة الزهراء و على عميه المكرمين بين الناس الحمزة و العباس و على سائر المهاجرين و

الأنصارِ وَالتَّابِعِيْنَ الأبرارِ الأخيارِ إلى دارِ القرارِ وسلّم تسليماً كثيراً ۞ أيُّها الصَّائمونَ رحمكم الله قد بلغ المرسلون ۞ ووعظ الواعظون وعن هذه المصيبة أنتم غافلون قد فاتكم الشهر المبارك شهر رمضان إنّا لله وإنّا إليه راجعون الوداعُ الوداعُ يا شهر رمضان الوداعُ الوداعُ يا شهر السرورِ الفراقُ الفراقُ يا شهر الفضلِ والامتنانِ الوداعُ الوداعُ يا شهر أمّةِ النبيّ آخرِ الزمانِ السلام عليك يا شهر الصيامِ السلام عليك يا شهر القيامِ السلام عليك يا شهر الإيمانِ السلام عليك يا شهر القرآنِ السلام عليك يا شهر الأنوارِ السلام عليك يا شهر الغفرانِ السلام عليك يا شهر الدرجاتِ والنجاةِ عن الدركاتِ السلام عليك يا شهر القائمين العابدين السلام عليك يا شهر العارفين فاتّقوا الله يا أولي الألبابِ لعلّكم تفلحون إنّه تعالى جوادٌ كريمٌ ملكٌ برٌّ رؤوفٌ رحيمٌ ۞ جلسه كند الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونؤمن به ونتوكّل عليه و

نعوذ باللّٰہ من شرور انفسنا ومن سیّئات اعمالنا
من یّھدہ اللّٰہ فلا مضل لہ ومن یضللہ فلا ھادی
لہ ثبّتوا قلوبکم بالطّاعات وصلّوا علی محمّدن المصطفٰی
صاحب الشفاعات انّ اللّٰہ وملٰئکتہ یصلّون علی
النّبی یا ایّھا الّذین اٰمنوا صلّوا علیہ وسلّموا تسلیما
اللّٰھمّ صلّ علی سیّدنا محمّدٍ وعلیٰ اٰل سیّدنا محمّدٍ بعدد
من صلّی وصام اللّٰھمّ صلّ علی سیّدنا محمّدٍ وعلیٰ اٰل سیّدنا
محمّدٍ بعدد من قعد وقام وصلّ علی جمیع الانبیاء
والمرسلین وعلی الملٰئکۃ المقرّبین وعلی عباد اللّٰہ
الصّالحین برحمتک یا ارحم الرّاحمین اللّٰھمّ انصر
من نصر دین محمّدٍ واخذل من خذل دین محمّدٍ
ربّنا تقبّل منّا انّک انت السّمیع العلیم عباد اللّٰہ انّ
اللّٰہ یأمر بالعدل والاحسان وایتاءِ ذی القربیٰ و
ینھیٰ عن الفحشاءِ والمنکر والبغی یعظکم لعلّکم تذکّرون
اذکروا اللّٰہ الجلیل الجبّار یذکرکم وادعوہ یستجب لکم

وَلَذِكْرُ اللّٰهِ تَعَالٰى اَعْلٰى وَاَوْلٰى وَاَعَزُّ وَاَجَلُّ وَاَتَمُّ وَاَهَمُّ وَاَكْبَرُ

خُطْبَةُ عِيْدِ الْفِطْرِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ
سُبْحَانَ مَنْ نَوَّرَ قُلُوْبَ الْعَارِفِيْنَ بِسِرَاجِ الْهِدَايَةِ وَالْعِرْفَانِ
وَرَجَّحَ خُلُوْفَ فَمِ الصَّائِمِيْنَ عَلٰى تَرْجِيْحِ الْمِسْكِ وَالزَّعْفَرَانِ
وَشَرَحَ صُدُوْرَ الصَّائِمِيْنَ بِنُوْرِ الْمَعْرِفَةِ وَالْاِيْمَانِ وَاَكْرَمَ
عِبَادَةَ الْمُؤْمِنِيْنَ بِصِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَبَشَّرَهُمْ فِى الْجَنَّةِ
بِالْحُوْرِ وَالْقُصُوْرِ وَنَعِيْمِ الْاَلْوَانِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ سُبْحَانَ مَنْ فَتَحَ عَلَى
الصَّائِمِيْنَ اَبْوَابَ الرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ وَاَنْعَمَ عَلَيْهِمْ مِنْ
اَقْسَامِ نِعَمِ الْجِنَانِ وَوَعَدَ لَهُمْ بِلِقَائِهٖ جَزَاءً لِلصَّائِمِ
اَفْضَلَ اَنْوَاعِ النِّعَمِ بِالْفَضْلِ وَالْاِحْسَانِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ
اَكْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ سُبْحَانَ مَنْ
وَعَدَ لَهُمْ بِدُخُوْلِ بَابٍ مِّنْ اَبْوَابِ الْجِنَانِ كَمَا اَخْبَرَ

نبیِّ اٰخرِ الزمانِ اِنَّ لِلجنّۃِ بابًا یقالُ لہ الرّیّانُ لایدخلہ
اِلّا الصّائمونَ شہرَ رمضانَ واَوجبَ علٰی ذاتہٖ جزآءَ
صیامِہم بالکرمِ والاِمتنانِ اللّٰہُ اکبرُ اللّٰہُ اکبرُ لآ اِلٰہ
اِلَّا اللّٰہُ واللّٰہُ اکبرُ اللّٰہُ اکبرُ وللّٰہِ الحمدُ سبحانَ من انزلَ
الفرقانَ علٰی نبیّہٖ فی اشرفِ لیلۃٍ مّن لیالی شہرِ
رمضانَ وجعلَ قیامَہا خیرًا من قیامِ الفِ شہرٍ بلاظنٍّ
وّحسبانٍ وارسلَ فیہِ الملٰٓئکۃَ بتبلیغِ السّلامِ علٰی
کآفّۃِ اہلِ الاسلامِ والایقانِ اللّٰہُ اکبرُ اللّٰہُ اکبرُ لآ اِلٰہ
اِلَّا اللّٰہُ واللّٰہُ اکبرُ اللّٰہُ اکبرُ وللّٰہِ الحمدُ سبحانَ من شرّفَ
یومَ العیدِ والموسمِ الجدیدِ علٰی سآئرِ الازمانِ و
الاکوانِ وبشّرَ الصّآئمینَ بادخالِ الجنانِ والاعتاقِ
منَ النّیرانِ ونشہدُ اَن لآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وحدہٗ لاشریکَ
لہٗ ونشہدُ اَنَّ محمّدًا عبدہٗ ورسولہٗ اعلموٓا اَنَّ یومکم
ھذا یومُ عیدِ الفطرِ یومٌ عظیمٌ شریفٌ عظّمَ اللّٰہُ تعالٰی
بتکریمِ الصّیامِ وشرّفَ بالقیامِ واِنَّ صدقۃَ الفطرِ

وَاجِبَةٌ عَلٰى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ عَنْ غَنِيٍّ ذِي نِصَابٍ
وَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَوْمُ الْمَرْءِ مُعَلَّقٌ بَيْنَ
السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ حَتّٰى تُؤَدُّوا صَدَقَةَ الْفِطْرِ عَنْ اَنْفُسِكُمْ
وَعَبِيْدِكُمْ وَاِمَائِكُمْ وَاَوْلَادِكُمُ الصِّغَارِ مِنْ كُلِّ نِصْفَ
صَاعٍ مِنْ بُرٍّ اَوْ صَاعًا مِّنْ شَعِيْرٍ اَوْ صَاعًا مِّنْ زَبِيْبٍ
اَوْ قِيْمَةَ ذٰلِكَ وَوَجَبَ الصَّدَقَةُ مِنْ اَوَّلِ صُبْحِ يَوْمِ
الْعِيْدِ حَتّٰى تُؤَدُّوا صِلُوْنَهَا وَالْاَفْضَلُ اَدَائُهَا قَبْلَ
خُرُوْجِ الشَّمْسِ وَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ صَامَ
شَهْرَ رَمَضَانَ مِنْ اَوَّلِهٖ اِلٰى اٰخِرِهٖ خَرَجَ مِنْ ذُنُوْبِهٖ كَيَوْمِ
وَلَدَتْهُ اُمُّهٗ لَيْسَ الْعِيْدُ لِمَنْ لَبِسَ الْجَدِيْدَ بَلِ الْعِيْدُ
لِمَنْ غُفِيَ الْخَطَايَا وَالذُّنُوْبُ بَارَكَ اللّٰهُ لَنَا وَلَكُمْ فِي
الْقُرْاٰنِ الْعَظِيْمِ وَنَفَعَنَا وَاِيَّاكُمْ بِالْاٰيَاتِ وَالذِّكْرِ
الْحَكِيْمِ اِنَّهٗ تَعَالٰى جَوَادٌ كَرِيْمٌ مَلِكٌ بَرٌّ رَؤُوْفٌ رَّحِيْمٌ

جلسه كند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهٗ وَنَسْتَعِيْنُهٗ
وَنُؤْمِنُ بِهٖ وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَنَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِنَا

وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِي اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَ
مَنْ يُضْلِلْهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ
لَا شَرِيكَ لَهُ وَنَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خُصُوصًا عَلٰى أَوَّلِ الصَّحَابَةِ وَأَفْضَلِهِمْ
بِالتَّحْقِيقِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ وَعَلَى النَّاطِقِ
بِالْحَقِّ وَالصَّوَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ وَعَلٰى جَامِعِ
آيَاتِ الْقُرْآنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانَ ابْنِ عَفَّانَ وَعَلٰى أَسَدِ
اللّٰهِ الْغَالِبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَعَلَى الْإِمَامَيْنِ
الْفَاضِلَيْنِ أَمِيرَيِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ
الْحُسَيْنِ وَعَلٰى أُمِّهِمَا سَيِّدَةِ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَعَلَى الْمُطَهَّرَيْنِ
مِنَ الْأَرْجَاسِ عَمَّيْهِ الشَّرِيفَيْنِ بَيْنَ النَّاسِ أَبِي عُمَارَةَ حَمْزَةَ
وَأَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ وَعَلٰى مَنْ تَابَعَهُمْ مِنَ النَّاسِ وَسَلَّمَ
تَسْلِيمًا وَعَظَّمَ تَكْرِيمًا كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى تَسْلِيمًا
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ مَنْ قَعَدَ وَقَامَ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ مَنْ صَلّٰى وَصَامَ

اَللّٰھُمَّ اغْفِرْ لِیْ وَلِجَمِیْعِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِیْنَ وَ
الْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ فـزودآیدہ
اَللّٰھُمَّ شَیِّدْ اَرْکَانَ الدِّیْنِ الْمُبِیْنِ لِخُلُوْدِ سَلْطَنَةِ سُلْطَانِ
ھٰذَا الزَّمَانِ اَللّٰھُمَّ وَفِّقْهُ لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضٰی وَاجْعَلْ اسْتِقْلَالَهٗ
فِیْ اُمُوْرِ الدِّیْنِ وَالدُّنْیَا اَکْمَلَ وَاَوْفٰی اَللّٰھُمَّ انْصُرْ مَنْ نَصَرَ دِیْنَ
مُحَمَّدٍ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَ دِیْنَ مُحَمَّدٍ عِبَادَ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُ
بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ وَاِیْتَآءِ ذِی الْقُرْبٰی وَیَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَآءِ
وَالْمُنْکَرِ وَالْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُوْنَ اُذْکُرُوا اللّٰهَ تَعَالٰی
الْعَلِیَّ الْعَظِیْمَ الْجَلِیْلَ الْجَبَّارَ یَذْکُرْکُمْ وَاشْکُرُوْهُ عَلٰی نِعَمَآئِهٖ
یَزِدْ لَکُمْ وَیَهْدِکُمْ وَادْعُوْهُ یَسْتَجِبْ لَکُمْ وَلَذِکْرُ اللّٰهِ تَعَالٰی
اَعْلٰی وَاَوْلٰی وَاَحْرٰی وَاَعَزُّ وَاَجَلُّ وَاَھَمُّ وَاَکْبَرُ

خطبۂ عید الاضحٰی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ وَلِلّٰهِ
الْحَمْدُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا وَّلَمْ یَکُنْ لَّهٗ شَرِیْكٌ فِی

الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ
قِبْلَةً لِلْمُصَلِّيْنَ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ سُبْحَانَ مَنْ شَرَّفَ الْحَاجَّ وَالْمُعْتَمِرَ بِالسَّعْيِ
وَالرَّمَلِ وَالْاِحْرَامِ اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ
اللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ سُبْحَانَ مَنْ عَظَّمَ الْكَعْبَةَ بِطَوَافِ الْاَنْبِيَاءِ
وَالرُّسُلِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَسَائِرِ الْاَنَامِ وَجَعَلَ لِلْمُسْلِمِيْنَ عُمْرَتَهُمْ مُغْفِرَةً
لِلذُّنُوْبِ وَالْاٰثَامِ اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ
وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ اَيُّهَا النَّاسُ اِعْلَمُوْا اَنَّ يَوْمَكُمْ هٰذَا يَوْمٌ شَرِيْفٌ وَيَوْمٌ
اَرَادَ فِيْهِ اِبْرَاهِيْمُ خَلِيْلُ اللّٰهِ ذَبْحَ ابْنِهٖ لِاِمْتِثَالِ الْعَزِيْزِ الْحَكِيْمِ
فَقَالَ وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيْمٍ اِعْلَمُوْا اَنَّ الْاُضْحِيَّةَ وَاجِبَةٌ مِّنْ
كُلِّ مُسْلِمٍ حُرٍّ مَالِكٍ نِصَابٍ فِيْ يَوْمِ الْعِيْدِ الْاَضْحٰى عَنْ نَّفْسِهٖ
لَا عَنْ اَوْلَادِهِ الصِّغَارِ فَاذْبَحُوْهَا عَنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِّنْكُمْ
شَاةً اَوْ مَعْزًا اَوْ عَنْ سَبْعَةٍ بَدَنَةً اَوْ بَقَرَةً مِّنْ غَيْرِ نُقْصَانٍ
فَاحِشٍ فِيْ اَعْضَائِهِنَّ وَلَا يَجُوْزُ لِاَهْلِ الْاَمْصَارِ الذَّبْحُ

حتی یصلی الامام صلوۃ العید قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم سمنوا اضحایاکم فانہا علی الصراط مطایاکم وعن علی
کرم اللہ وجہہ لیس العید لمن لبس الجدید ولکن العید
لمن امن من الوعید ولیس العید لمن رکب علی المطایا و
لکن العید لمن غفر عن الخطایا ان احسن الکلام و
ابلغ النظام کلام اللہ الملک العزیز العلام من عمل صالحا
فلنفسہ ومن اساء فعلیہا وما ربک بظلام للعبید بارک
اللہ لنا ولکم انہ تعالی جواد کریم ملک بر رءوف رحیم

جلسہ کند الحمد للہ الحمد للہ نحمدہ حمدا کثیرا
کما امر ونشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ ارغاما
لمن جحد بہ وکفر ونشہد ان محمدا عبدہ ورسولہ سید الجن
والبشر صلی اللہ علیہ وعلی الہ واصحابہ وسلم ان اللہ وملئکتہ
یصلون علی النبی یایہا الذین امنوا صلوا علیہ وسلموا
تسلیما اللہم صل علی محمد وعلی ال محمد بعدد من صلی وصام
اللہم صل علی محمد وعلی ال محمد بعدد من قعد وقام

ثم السلام من الحق الحقيق على الخليفة العتيق الامام على التحقيق قاتل الكفرة والزنديق امير المؤمنين ابي بكر الصديق رضي الله عنه ثم السلام من الملك الوهاب على الفاروق الاواب الذي كان رأيه موافقا للوحي والكتاب امير المؤمنين عمر ابن الخطاب رضي الله عنه ثم السلام من الملك الديان على امير الامان ذي النورين والبرهان امير المؤمنين عثمان بن عفان رضي الله عنه ثم السلام من الملك الولي على الامير الوفي قالع الخيبر ابن عم النبي اسد الله الغالب امير المؤمنين علي ابن ابي طالب رضي الله عنه وعلى الامامين الهمامين السعيدين الشهيدين ابني امير المؤمنين ابي محمد الحسن وابي عبد الله الحسين رضي الله عنهما وعلى امهما سيدة النساء فاطمة الزهراء رضي الله عنها وعلى عميه الكريمين بين الناس حمزة والعباس رضي الله عنهما وعلى الستة الباقية من العشرة المبشرة رضوان الله عليهم اجمعين وسائر الفرق المهاجرين والانصار والتابعين الابرار الاخيار الى دار القرار وسلم تسليما تسليما اللهم انصر من نصر دين محمد صلى الله عليه وسلم واخذل من خذل دين محمد صلى الله عليه وسلم ان الله يأمر بالعدل والاحسان وايتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون واذكروا الله العظيم الجليل يذكركم ولذكر الله تعالى اعلى واولى واعز واجل واكبر